تاریخ مفصّل ایران

از تأسیس سلسله ماد تا عصر حاضر

تألیف
عبدالله رازی

چاپ دوم

از انتشارات :

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء

تهران : ١٣٣٥

یادی از دوست فقید دانشمند
عبدالله رازی

مرد مرادی نه همانا که مرد
گنج زری بود در این خاکدان
قالب خاکی سوی خاکی فکند
در سفر افتد بهمه ای عزیز

مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد
کو دو جهان را بجوی میشمرد
جان و خرد سوی سموات برد
مروزی و رازی و رومی و کرد
« رودکی »

درشب بیست و سوم اردی بهشت ماه ۱۳۳۴ مطابق باشب بیست و یکم رمضان ۱۳۷۴ دوست قدیم دانشمند عبدالله رازی وکیل درجه یك دادگستری و مدیر روزنامه آزادی شرق درسن شصت سالگی در اوشان بمرض سکته قلبی درگذشت وجسد اورا بطهران آوردند و در بقعه ابن بابویه درجوار شهداء سی ام تیر دفن کردند واز طرف کانون وکلاء دادگستری مجلس ترحیمش در مسجد مجد منعقد گشت و حضرت علامه کمالی سبزواری درآخر مجلس شهردمه ای از فضائل و محاسن اورا بر شمرد و در روز هفت او نیز دوستانش برسر تربت او رفتند و از او یادی کرده گریستند واز پی کارخویش رفتند وتمام شد:

سر دخمه کردند سرخ و کبود
تو گوئی که رازی بگیتی نبود

اما این رهی که قرب سی سال بااو دوست وندیم و حریف حجره وگرمابه و گلستان بوده ام وازمعلومات سرشار وافاضات آن نویسنده وشاعر وخطیب وحکیم وعارف عصر بهره ها برده ام ، دریغ آمدم که رازی سراپا مهر ومحبت وعلم ومعرفت که تمام عمرخود راوقف خدمت بنوع وانجام حوائج خودی وبیگانه ، آشناو ناشناس ورهگذر کرده بود باین زودی ازخاطر آشنایان ویاران وشاگردان ومریدانش محو شود ومصداق : **ازدل برود هرآنکه ازدیده برفت** بظهور پیوندد ـ حال آنکه شرط مروت ومردمی است که بیش ازاینها ازطرف آشنایان ودوستانش حق شناسی وقدردانی شود .

من بنده بنوبه وسهم خود هم اکنون مختصر شرح حال وافکار و عقائد اورا دراینجا مینویسم وابیاتی راکه درماده تاریخ فوتش گفته ام (ومورد پسند اساتیدفن واقع شده) همچنین غزلی ازخود اودرآخر مینگارم وامیدوارم موفق شوم برای کمك

بفرزندان صغیر او بقیه تألیفاتش راچاپ کنم تاسالیان دراز نام او ازصفحه روزگار وخاطر اهل‌دانش وحال محو نگردد ـ وآثاری از او در این کهنه رباط باقی ماند.

نام پدرش **حاج میرزا ابراهیم** وهمدانی‌الاصل ساکن طهران واز سالکان طریق و از پیروان **حاج میرزا عبدالوهاب شوشتری** از عرفای نامی معاصر ناصرالدین شاه قاجار بوده است ـ و پس از فوت مرشدش شکسته دل در خانه منزوی میشود و به تزکیه نفس و تهذیب اخلاق میپردازد ـ تاشبی که در عالم رؤیا مرحوم شوشتری را می بیند و تنهائی و تنگدلی خود را در میان میگذارد، واز او چاره میجوید ـ شوشتری باو دستور میدهد که خدمت **حاج میرزا حسن ـ صفی علیشاه اصفهانی** برسد وباو سرسپارد ـ مرحوم رازی میگفت من طفل‌بودم وسحرگاهان دیدم که پدرم شتابان ازخانه بدرشد وبعدها ازخودش شنیدم که هنوز هوا تاریك بوده که بخانه صفی علیشاه میرود همینکه دق الباب میکند می‌بیند که صفی علیشاه شخصاً دررا میگشاید وتبسم کنان میفرماید « تابتوامر نکردند پیش‌من نیامدی » بهرحال خوش آمدی » ورازی که بمرحوم‌صفی‌علیشاه‌ارادت مخصوص‌داشت این گفته را حمل برکرامت او میکرد.

باری عبدالله رازی درسال۱۲۷۳ شمسی درطهران متولد میشود وپس ازچند سال اورا بمدرسه آلیانس میگذارند ودرآنجا دوره مدرسه را تمام میکند و زبان فرانسه را میآموزد وضمناًدرخدمت پدرمقدمات عربی ونکات عرفانی را فرامیگیرد ـ ووارد خدمت وزارت مالیه ومأمور گمرك سیستان میشود وسالی چند درآنجابوده ضمناً مشغول مطالعه کتب عرفانی شده ومصاحبه بااهل حال راآغاز میکند تااینکه ناگهان مجذوب وپریشان حال میشود وبهامان میرود که برسرمزار شاه نعمةالله‌ولی معتکف شود وپدرش مطلب را درك میکند وبوسائلی اورا منصرف میسازد.

پس عازم هندوستان ودر کلکته بامساعدت بعضی ازبازرگانان ایرانی‌مشغول تحصیل میشود وزبان انگلیسی میآموزد وسپس بقاهره میرود و چند سال درآنجا بکار تحصیل وتدریس‌اشتغال داشته ودرمدارس قاهره زبان وادبیات عربی، وفرانسه

وعلم حقوق و فلسفه را میآموزد و بپاریس رفته در علم حقوق امتحان داده وموفق بدریافت لیسانس میشود و بمصر برمیگردد ومجله سودمند را بزبان فارسی منتشر میسازد در اینوقت یعنی در سال ۱۳۰۳ شمسی بود که بامن (درآنزمان در شیراز کتابخانه وقرائتخانه آدمیت را داشتم) شروع بمکاتبه ونمایندگی مجله سودمند را بمن واگذار کرد ومنهم نمایندگی روزنامه آدمیت را درمصر بآنمرحوم واگذار کردم چندسالی سودمند منتشرشد وبعدهانام مجله به رستاخیز ودرآخر به عصر پهلوی تبدیل یافت - ومکاتبه فیمابین چندسال ادامه داشت ومقالاتی از من درعصر پهلوی درج شد تابسال ۱۳۰۷ که بقصدطهران رهسپار بوشهرشدم وازراه خوزستان بطهران آمدم وآنچه بخاطر دارم گویا سال ۱۳۰۸ یا ۱۳۰۹ بود که او نیز بطهران آمد و یکدوروز پس ازورودش باتفاق یکی ازدوستان شیرازی بدیدنش رفتم - آنروز از بام تاشام درخدمتش بودم وازهمه گونه مباحث مذهبی - سیاسی - اجتماعی وتاریخی درمیان آمد وقلباً فریفته مقام فضل ودانش واحاطه وتبحر او در ملل ونحل وفلسفه وتاریخ شدم وباو ارادت پیدا کردم واین همان ارادتی بود که تادوشب قبل ازوفاتش که درخدمتش میبودم درارکان آن خللی راه نیافت.

عقاید مذهبی او عبدالله رازی مردی موحد ومسلمان ودرعین حال دارای مشرب عرفان واز معتقـدان صمیم حضرت امیرالمؤمنین علی بن-ابیطالب (۴) بود وازمیان شعراایمان راسخ بحضرت مولوی معنوی وخواجه حافظ وسعدی داشت وهمیشه بحث ما دراین بودکه آیا مولوی از حیث مقامات عـرفانی بالا تراست یا حافظ - و من مولوی را ازحیث عرفان ترجیح میدادم و حافظ را از حیث شعرولی اوحافظ را از هر دو جهت رجحان میداد وعقیده داشت که مولوی بمقام رفیعی ازعرفان رسیده ولی درآنجا متوقف شده درصورتیکه حافظ بدانمقام سر فرود نیاورده وبالا تر رفته تابمقام رفیع قلندری رسیده است.

ازمیان عرفاء معاصر بمرحوم حاج ملاسلطانعلی گنابادی بعلت فضل ودانش او وبمرحوم صفیعلیشاه ازلحاظ رندی وحال او ارادت میورزید و کتاب زبدة الاسرار واغلب ابیات دیوان صفیعلیشاه را حافظ بود.

مختصر رازی عارفی عاشق‌پیشه بود که از قنطره مجاز گذشته و بذروه حقیقت وصلح کل باشیخ و برهمن پیشه کرده بود، بنابراین با اهل مجاز و باصطلاح با «قشریون» خوب نبود واز گفتار و کردار آنان انزجار داشت ومیگفت حق تعالی انبیاء را برای اصلاح امور اجتماعی وایجاد محبت واخوت درمیان نوع بشر فرستاده است ولی غالب پیروان ادیان بکلی عکس آنرا اختیار وعمل کرده‌اند وازهزاران‌اند کی بدرك حقیقت نائل آمده ومقصود پیمبران را دانسته وعمل کرده‌اند الخ »

معلومات او زبان فرانسه و عربی را بحد کمال میدانست و بادبیات این دوزبان تسلط کامل وکافی داشت ودرنظم ونثر آنها مطالعه‌و غور ودقت بعمل آورده بود واشعار زیادی از ادباء وشعراء مشهور عرب وفرانسه از حفظ داشت ودرمیان شعراء عارف مشرب عرب ـ بابن فارض بیش ازهمه علاقمند و غالب اشعار عاشقانه وعارفانه اورا حافظ بود ـ زبان انگلیسی را میخواند ومینوشت وبدان تکلم میکرد ـ چنانکه ذکرشد ازدانشگاه فرانسه لیسانسیه در حقوق بود ودرعلم تاریخ وفلسفه‌وحقوق بسیارمطالعه کرده بودشعر کم میگفت‌ولی خوب‌میگفت وبسبك کلاسیك ومراعات اصول‌وزن وقافیه ومعنی میسرود .

سابقاً هروقت شعری میگفت در کاغذ پاره ای مینوشت و برای من ویکی دو نفر دیگر میخواند وسپس بدور میانداخت تادرسنوات آخرعمرش باصرار من چند غزل واشعار دیگرخودرا در دفترچه بغلی مینوشت وگاهی درمجالس انس‌میخواند که هم‌اکنون موجود است .

تألیفات او رازی بعلت گرفتاری زیاد و عدم بضاعت که اورا ناگزیر در قبول دعاوی‌اشخاص‌وطرح آنهادرداد گستری وخدمت‌دراداره کل آمار کرده بود باهمه میل واشتیاق وقدرتی که برای تألیف داشت چندان‌موفق بنوشتن کتاب نشد ـ وعلاوه برمجلات سود مند ورستاخیز وعصر پهلوی و روزنامه آزادی شرق که درمصر و طهران مینوشت ـ هفت‌جلدکتاب و رساله کامل و دوجلد ناتمام ازاوباقیمانده که ذیلا شرح داده میشود :

۱ ـ تاریخ مفصل ایران : که دراداره کل آمار برای شاگردانش دیکته کرده

بود وبعداً باصرار بنده و آقای حاج محمد حسین اقبال جداگانه چاپ شد ودراندک زمانی فروش رفت ونایاب گردید که هم اکنون به سرمایه کتابفروشی اقبال تجدید چاپ شده‌است .

۲ـ **تاریخ مختصر ایران** : که آنهم چاپ ونایاب شده

۳ـ **آئین زردشت** : عبارت‌ازشرح‌حال و آئین زردشت است وازروی‌اصول و مبانی تحقیقات اروپائی ودرمصرچاپ شده‌است .

٤ـ **علم عروض رازی** : این کتاب را دراواخر عمر مینوشت و مقدمه آنرا پاک‌نویس کرده‌بود ویکهفته قبل ازفوتش برای‌من‌خواند امیداست‌کتاب‌را تمام‌کرده باشد تابتوانیم چاپ کنیم .

۵ ـ **دیوان‌اشعار** : اگر چه کم است ولی هرچه هست باید جمع آوری و چاپ شود .

٦ ـ **نارنج مفقود** : پیسی‌است اخلاقی واجتماعی ازتألیفات او که درطهران مکرر نمایش داده شده.

۷ ـ **وجدان** : پیسی است اخلاقی ازتألیفات ویکتور هوگوکه ترجمه‌کرده ودرطهران نمایش داده شد.

۸ ـ **منطق‌رازی** : کتاب ناتمام است .

۹ ـ داستان تاریخی خوارزمشاهیان ناتمام است

مرحوم رازی‌بپاس خدماتی که دراداره کل‌آمار انجام داده بود درسال۱۳۲۰ از طرف اعلیحضرت رضا شاه فقید موفق بدریافت نشان علمی درجه اول همایون شده بود .

مسلك سیاسی و اجتماعی او

مرحوم رازی درعین درویشی وگوشه گیری و داشتن افکار بلند عرفانی وفلسفی، مردی وطن پرست وایران‌دوست‌بود وبسیار شائق بود که از راه حزب و جمعیتی که متکی به بیگانگان نباشد خدمتی بزادوبوم خویش بکند اینستکه درسال ۱۳۲۱ واردحزب قیام‌که خود ازمؤسسین آن‌بود شد ونگارنده را نیز تشویق بورودآن حزب‌کرد و

این حزب تاسال ۱۳۲۵ برقرار بود وپس ازچند ماه که از تأسیس آن گذشت بنابه پیشنهاد بنده به « حزب احرار ایران » موسوم گشت و آزادیخواهان مشهوری مانند مرحوم حاج میرزاابراهیم معبودیقمی و آقای کمالی سبزواری و آقای سیدابوالقاسم ـ موسوی ـ مرحوم شمس زنجانی ـ آقایان دکتر میرسیاسی ، دکتر وزیری ، دکتر مسنن ومرحوم معین الدین طیار و غیرهم در آن عضویت داشتند خدماتی انجام داد که دراینجا مجال ذکر نیست ـ وپس ازانحلال حزب مرحوم رازی منویات خاطر و آرزوهای قلبی خودرا برای ترقی کشور و آسایش مردم از راه نشر روزنامه آزادی شرق (چند سال منتشر میشد) در معرض افکار میگذاشت وماحصل عقیده او این بود که ایران باید دارای حکومت سوسیالیستی سلطنتی باشد و نمایندگان حقیقی ملت قوانینی وضع کنند که ثروت درمملکت تعدیل وحد اقل زندگی و بهداشت و فرهنك برای عموم مردم تأمین وبرقرار شود ـ ضمناً رژیم های غیر سلطنتی را برای ایران مضر میدانست .

رازی درسال ۱۳۱۲ ازدواج کرد وشش فرزند داشت که دو از آن درطفولیت فوت شدند و هم اکنون چهار پسر از او باقیمانده که سن ارشد آنها دوازده و کوچکترین چهار سال است و نام آنها بترتیب سن : علی ـ عباس ـ عبدالرزاق وعبدالحمید میباشد .

رازی پس ازپنجاه سال رنج ومشقت ازمال دنیا چیزی جزمقداری کتاب ندارد و اگر بخواهند دیون اورا بپردازند ناچار باید مختصر اثاث البیت و کتابهای اورا بفروشند ودراینصورت عوائد فرزندان صغیرش درماه ۲۵۰۰ریال حقوق بازنشستگی آنمرحوم خواهدبود!

محمد حسین آدمیت ـ سالك شیرازی

ماده تاریخ فوت دوست دانشمند عبدالله رازی همدانی که در شب ۲۴ اردی بهشت ۱۳۳۴ (شب ۲۱ رمضان) جهان فانی را بدرود گفت

در شب قتل حیدر کرار
ماحی جور و حامی اصرار

شاه مردان و مظهر خوبان
شافع شیعیان بروز شمار

بیست و سوم زماه دوم سال
ماه صوم و صلوة وفصل بهار

یار دیرین سالك مضطر
رازی پاکباز مهر شعار

شصت سالی ز زندگی پیمود
ناگهان ترك یار گفت و دیار

جام‌وصلی‌چشیدازکف‌دوست
سر بکف هشته رفت ازپی‌یار

دور آخر رسید زد جامی
از کف ساقی پری رخسار

شد بجنت بجانب کوثر
می صافی کشید صوفی وار

سالك از هجر او بآتش غم
سخت برباد داده صبرو قرار

بود در فکر گفتن تاریخ
کزچمن آمد این ندا زهزار

یك بیفزا بمصرع وبرگو
رفت رازی بدکه ابرار
۱۳۳۴

محمدحسین آدمیت

غزلی است از مرحوم عبدالله رازی همدانی

متخلص به رازی

بهل فضائل یونان و حکمت سقراط
که ماجرای خرد را کهن بگشت بساط
گریست دوش ببالین من طبیب و بگفت
دوای عشق نباشد بدفتر بقراط
بیا بیا که فلاطون بخانهٔ خمار
گرو گذاشت بساط و برون بشد بنشاط
کتاب دهر نظر کن نه شرح اقلیدس
خطی بخوان که نوشته‌است بر رخش خطاط
تمام عیب که بینی ز نقص فکرت ماست
وگرنه نقص ندارد بنای کهنه رباط
نهان بخدمت مردم شتاب و در ظاهر
ببر زخلق و بکن عهد خویش را اسقاط
چگونه چشم ببهبود کار باید داشت
در آن خرابه دیاری که خر بود خراط
بهوش باش و براعمال خویش غره مشو
که نیست زهدو عبادت درآن طریق مناط
یکی دعای سحر خواند و رفت قعرجحیم
یکی بمیکده خسبید و شد دلیل صراط
بآفتاب جمال تو پی برد رازی
اگر بچشمهٔ خورشید پی برد وطواط

فهرست مطالب

قسمت اول

شماره فصول موضوع	شماره صفحات
یادی از مؤلف	
داستانهای ملی	از ۱ تا ۱۴
مقدمه : نظر کلی بتاریخ ایران	« ۱۴ « ۱۷
فصل اول: سلطنت مادها	« ۱۷ « ۲۰
فصل دوم: سلسله هخامنشی	« ۲۰ « ۳۵
جهانداری هخامنشی ها (تشکیلات ، مذهب ، صنایع و آثار)	« ۳۵ « ۴۲
فصل دوم : اشکانیان	« ۴۲ « ۵۱
جهانداری اشکانیان (تشکیلات ، مذهب ، صنایع دوره‌اشکانی)	« ۵۱ « ۵۵
فصل سوم : ساسانیان	« ۵۵ « ۸۶
نظری بعربستان	« ۸۶ « ۱۰۲
مذاهب درایام ساسانیان	« ۱۰۲ « ۱۱۰
جهانداری ساسانیان (تشکیلات ، لشکر، مالیات ، امور- قضائی ، اوضاع اجتماعی وغیره)	از ۱۱۰ تا ۱۳۵

قسمت دوم

باب اول: وقایع عمده ایران از صدر اسلام تاحمله مغول

فصل اول : اقدامات ایرانیان درقرون اولیه اسلام	از ۳۵ تا ۱۴۰
فصل دوم : آئین های مختلف ، مذاهب ، مشربهای فلسفی - ادبیات درقرون اولیه اسلام	از ۱۴۰ تا ۱۶۰
فصل سوم : طاهریان، بنی دلف ، علویان	« ۱۶۰ « ۱۶۴
فصل چهارم : صفاریان	« ۱۶۴ « ۱۶۹
فصل پنجم : سامانیان	« ۱۶۹ « ۱۷۳

شماره فصول	موضوع	شماره صفحات
فصل ششم :	آل زیار و آل بویه	از ۱۷۳ تا ۱۸٤
فصل هفتم :	غزنویان	« ۱۸٤ « ۱۸۸
فصل هشتم :	سلجوقیان واتابکان	« ۱۸۸ « ۲۰۵
فصل نهم :	اسمعیلیان	« ۲۰۵ « ۲۱۰
فصل دهم :	غوریان	« ۲۱۰ « ۲۱۳
فصل یازدهم :	خوارزمشاهیان	« ۲۱۳ « ۲۱۸
فصل دوازدهم :	ادبیات وعلوم و صنایع و آثار ایرانیان در زبان تازی	« ۲۱۸ « ۲۵۳
فصل سیزدهم:	ائمه اثنی عشری ودانشمندان بزرك شیعه تا حمله مغول	« ۲۵۳ « ۲٦۲
فصل چهاردهم :	ادبیات فارسی	« ۲٦۲ « ۲۷۷
فصل پانزدهم:	نثر فارسی	« ۲۷۷ « ۲۸۱
فصل شانزدهم :	صنایع مختلفه ازبدو اسلام تاحمله مغول	« ۲۸۱ « ۲۸٦
	فهرست امراء و ملوك مهمترین سلسله هائیکه در نقاط مختلف ایران از زمان مأمون الی مستعصم حکمرانی کرده‌اند	از ۲۹۰ تا ۲۹٤
	فهرست مهمترین وقایع تاریخی از قرن دوم هجری تا حمله مغول	از ۲۹۰ تا ۲۹٤

باب دوم : از حمله مغول تاصفویه

فصل اول :	تاخت و تاز مغول	از ۲۹٤ تا ۳۰٦
فصل دوم :	ایلخانیان (اخلاف چنگیز که درایران سلطنت کرده اند) ، قراختائیان	« ۳۰٦ « ۳۲۱
فصل سوم :	جلایریان ، مظفریان ، سربداران ، آل کرت ، اتابکان لرستان	« ۳۲۱ « ۳۳۰
فصل چهارم :	علوم وادبیات دردوره مغول	« ۳۳۰ « ۳٤۷

شماره فصول	موضوع	شماره صفحات
فصل پنجم :	تیموریان	از۳۴۷تا۳۵۷
فصل ششم :	قرقویونلو و آق قویونلو	« ۳۵۷ « ۳۶۲
فصل هفتم:	علوم وادبیات دردوره تیموریان	« ۳۶۲ « ۳۸۰
فصل هشتم:	صنایع ایران ازآغاز حمله مغول تاتأسیس سلسله صفویه	« ۳۸۰ « ۳۸۴
فهرست مهمترین وقایع تاریخی ازحمله مغول تا صفویه		« ۳۸۴ « ۳۸۶

باب سوم : ازصفویه تا انقراض سلسله قاجاریه

فصل اول	صفویه	از۳۸۶تا۴۰۷
فصل دوم	سلطنت سلطانحسین و فتنه افغان و انقراض ـ سلسله صفویه	« ۴۰۷ « ۴۱۴
فصل سوم:	نادرشاه افشار واعقاب وی	« ۴۱۴ « ۴۲۳
فصل چهارم :	کریمخان زند وجانشینان او	« ۴۲۳ « ۴۳۴
فصل پنجم:	علوم وادبیات از دولت صفویه تاتأسیس سلسله قاجار	« ۴۳۴ « ۴۴۶
فصل ششم:	صنایع دوره صفویه	« ۴۴۶ « ۴۵۱
فصل هفتم:	سلسله قاجار	« ۴۵۱ « ۴۹۹
فصل هشتم:	انقلاب ایران واستقرار مشروطیت	« ۴۹۹ « ۵۳۳
فصل نهم :	ادبیات فارسی دردوره قاجار	« ۵۳۳ « ۵۵۲
فهرست مهمترین وقایع تاریخی ازصفویه تاانقراض سلسله قاجار		« ۵۵۲ « ۵۵۵

باب چهارم عصر جدید

مقدمه		از۵۵۵تا۵۶۱
فصل اول :	پیدایش سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی	« ۵۶۱ « ۵۷۱
فصل دوم :	والاحضرت ولایتعهد عظمی	« ۵۷۱ « ۵۷۶
فصل سوم :	تشکیل ارتش ایران واستقرار امنیت	« ۵۷۶ « ۵۸۵

شماره فصول	موضوع	شماره صفحات
فصل چهارم :	اصلاحات مالی واقتصادی . . .	« ٥٨٥ « ٦١٠
فصل پانزدهم :	تسطیح طرق و شوارع وایجاد راه‌آهن .	« ٦١٠ « ٦١٩
فصل شانزدهم :	پست، تلگراف وتلفون . . .	« ٦١٩ « ٦٢٨
فصل هفدهم :	تعلیم وتربیت‌درعصرحاضر . . .	« ٦٢٨ « ٦٤٠
فصل هجدهم :	حفظ زبان فارسی ، نگهداری آثارملی و ـ تجلیل ازبزرگان	« ٦٤٠ « ٦٤٨
فصل نوزدهم :	ادارات ومؤسسات‌مختلفه . . .	« ٦٤٨ « ٦٥٩
فصل بیستم :	حقوق زنان ونهضت بانوان . . .	« ٦٥٩ « ٦٦٥
فصل بیست ویکم :	اصلاحات قضائی	« ٦٦٥ « ٦٧٢
فصل بیست‌ودوم :	روابط‌ایران بادول خارجه ووقایع‌مختلفه داخلی	٦٧٢ « ٦٨٤
فهرست مهمترین وقایع واصلاحات عصر حاضر .		از ٦٨٤ تا ٦٨٦

داستانهای ملی

گذشته از تاریخ حقیقی ایران باستان که شرح آن خواهد آمد ایران دارای یك گونه تاریخ افسانه مانند‌است که منشأ قسمت اعظم آن اززمانهای بسیار قدیم‌است وشاید همان تخیلات راجع بارباب انواع باشد که بصورت تاریخ واعمال پادشاهان و پهلوانان درآمده است .این وقایع ونقل‌قولهارا داستان ملی ایران‌نامند و **فردوسی** شاعر بزرك **طوس** آنرا بنظم درآورده و **شاهنامه** راکه‌بزرگترین شاهکار رزمی‌است ازخودبیادگار گذاشته است. غیرازشاهنامه که مأخذ آن شاید کتاب خداینامه واقوال دهقانان ودانشمندان زردشتی بوده‌است دراوستا وادبیات‌پهلوی‌هم درشرح این‌وقایع داستانی مطالبی‌نگاشته شده و دربعضی موارد روایاتی‌که دراین‌کتب مذکور است باماخذی‌که فردوسی دردست داشته اختلافاتی مشاهده می‌شود . شرح این وقایع و تحقیق دراین موضوع ازحدود این تألیف خارج است ولی برای‌اینکه از یك چنین موضوع مهمی بکلی صرف نظرنشده باشد چند سطری در این خصوص نگاشته می شود .

درشاهنامه ازپادشاهان ایران باستان چهار سلسله ذکرشده‌است : پیشدادیان کیانیان ، اشکانیان ، و ساسانیان ـ وقایعی‌که راجع به دوسلسلهٔ پیشدادی و کیانی نقل شده تقریباً افسانه است ؛ وهم محتمل است زیر بعضی ازاین افسانه ها حقایق تاریخی پنهان باشد ، تاریخ اشکانیان درشاهنامه‌تااندازه‌ای تاریخ واقعی است ولی فقط چند اسم ازسلاطین آن سلسله راشمرده وذکری ازوقایع مهمی که درزمان آنها رخ داده نگرده‌است . قسمت‌چهارم یعنی آنچه مربوط بساسانیان است مطابق‌باتاریخ است بدینمعنی‌که اسامی پادشاهان صحیح است و یکی بعد از دیگری ذکر شده

ولی وقایع زندگانی آنها خاصه آنچه مربوط باولین پادشاهان آن سلسله است مخلوط بافسانه میباشد .

پیشدادیان اولین پادشاه پیشدادی «**کیومرث**» است که درکوهها منزل داشت وخود واتباعش پوست پلنگ می‌پوشیدند - این پادشاه حیوانات را بخود رام کرده وبا دیوان بجنگید و درجنگ با آنان پسرش **سیامك** کشته شد ، کیومرث پس از سی‌سال سلطنت رحلت کرده و نوه اش هوشنگ جای او نشست

در روایات پارسی آمده که در ابتدا دو موجود خلقت شد یکی «کیومرث» اولین آدم ودیگر پاك گاونر . درشش هزار سال اول خلقت این دوموجود در عین آسایش زندگانی کردند تااینکه قوهٔ خیروشرمخلوط گردید ودنیای کنونی پدید آمد کیومرث سی‌سال هم‌دراین دنیا بسر برد وسپس رحلت نمود و گاونرهم درهمان‌اوقات بمرد. روح‌این‌حیوان فرشتهٔ مو کل حیوانات چرنده گردید وازجسدش انواع نباتات برو ئید . ازجسد کیومرث هم اولین زوج انسان (ماشیا وماشیانا) پدید گشت - قوه شربراین زوج مستولی گردید وشروع کردندبدروغ وناسزا گفتن - موجودات سماوی آتش را برای آنها آوردند وطرز استعمال آنرا بدیشان بیاموختند - برای خود تبری ازآهن ساختند وبادرختانی که می‌افکندند کلبهٔ بنانمودند .

ازماشیا وماشیانا هفت زوج بوجود آمد که یکی از آنها سیامك و نسیامکی است . از اینها «فرواك وفرواكین» بدنیا آمد . ازاین ازدواج هم پانزده زوج دیگر بوجود آمد که اجداد پانزده نوع انسانند. برحسب این روایات اولین پادشاه پیشدادی «هوشیانغا» (هوشنك) می‌باشد که بردیوان حکمفرمائی داشت.

بموجب شاهنامه **هوشنك** نوهٔ کیومرث است و چهل سال سلطنت کرده آتش را او اختراع و بیادگار آن جشن «سده» را برقرار کرد پس ازاو پسرش **طهمورث** معروف به «دیوبند» جانشین او گشت و دیوان را تهدید بقتل کرد تا باو نوشتن سی زبان رابیاموزند . گویند تمدن درزمان او پیشرفت کرد ، بمردم فن پشم ریسی تغذیه حیوانات اهلی باکاه وحبوبات ، پرورش مرغ وخروس رابیاموخت - وزیر او **شدسپ**

که مرد متدینی بود نماز صبح و عصر را برقرار کرد. بروایت بندهش درزمان او اهالی در اطراف زمین منتشر گشتند و آتش‌پرستی معمول گردید. ساختن قصر مرو وقلعه اصفهان منصوب به‌اوست.

طهمورث سی سال سلطنت کرد و پس از او **جمشید** که معروفترین پادشاه داستانی ایران است برجای وی نشست بعضی بخطا جمشید را **سلیمان** می‌دانندولی دانشمندانی مانند **ابن مقفع** ثابت کرده‌اند که این نظریه اشتباه محض است چه بین جمشید وسلیمان سه هزار سال فاصله‌است. اسم این پادشاه «**جم**» است وشیدبمعنی درخشان صفتی است که بر آن اسم اضافه شده. بعضی بر آنند که جمشید همان «**یاما**» است که درافسانه های هندوبدان اشاره شدو «یاما» یا «**ییما**» که دراوستا مذکور است یکی است دراین کتاب ذکر شده که «ییما» پسر «**وی وان‌ها**»[۱] می‌باشد ودر روایات پارسی آمده که درعهد جمشید نه مرض بوده است، نه مرگ، نه گرسنگی و نه تشنگی، مردم بقدری زیاد شدند که لازم آمد زمین را سه مقابل وسعت اولش توسعه دهند. همچنین گویند جمشید دائما با **اهورا مزدا** ملاقات میکرده ولی نبوت را که باو پیشنهاد شدبجهاتی قبول نکرد[۲] درشهنامه جمشید یکی ازپادشاهان بزرگ است که هفتصد سال سلطنت نمود. نه‌فقط برنوع انسان سلطنت داشت بلکه دیوان پریان، وپرندگان تحت‌اقتدار اوبودند. استفاده از حیوانات، استعمال اسلحه وفن ریسندگی را اوبمردم بیاموخت. طبقات نظامی، روحانی، زارعین واهل حرفه را او تأسیس کرد، همچنین دیوها را مجبور بمعماری نمود، استعمال فلزات، احجار کریمه، عطر وادویه را معمول کرد. کشتی‌هابساخت، وتخت او درهرجا که جمشید می‌خواست ازروی هوا می‌رفت. جشن نوروزرا اومقرر داشت.

راجع بخاتمه سلطنت جمشید دو روایت است یکی در «**وندیداد**» ودیگر در **یشت** طبق روایت‌اول اهورامزداجمشید را آگاه ساخت که زمستان سختی درپیش است وتمام چمنها ودشتها که چراگاه حیوانات است پرازبرف خواهدشد. بنابراین جمشید برحسب امر اهورا مزدا باغی برای خویش ترتیب داد و انواع نباتات و

۱ـ بناهای عظیم «فارس» را که از آثار «هخامنشیان» است بدین پادشاه منسوب داشته‌اند

حیوانات ونژاد انسان وغذاهای مختلف وآتش را درآنجا باخود برد. طبق روایت «**مینوخرد**» آن پادشاه درآنجا خواهد ماند تااینکه باران عالم را خراب کند سپس ازآنجا خارج خواهدشد ومجددا زمین راآبادخواهد کرد.

اماطبق روایت «**یشتها**» که فردوسی هم آنرانقل کرده جمشید درآخر کار بخود مغرور گردیده دعوی‌خدائی کرد وخواست اورابپرستند. ازاین سبب‌فرایزدی ازاودور گشت ومملکتش دردست **ضحاك** افتاد.

ضحاك همان «**اژهی دهاك**» یااژدهائی است که در **اوستا** مذکوراست ودوماری راکه‌گویند برروی دوش اوبوده اشاره بازدهای سه‌سرافسانه‌های آریائی است وازاین سبب گفته‌اند **ضحاك** دارای سه سر. سه دهان وشش چشم‌بوده است. مادرش مستقیماً ازاخلاف **اهریمن** است وهزارسال در ایران سلطنت کرد. ضحاك معروف‌به **بیوراسب** یعنی صاحب ده هزار اسب است.

برحسب روایت **فردوسی** ضحاك عرب‌بوده وظلم‌وجورپیشه کرده است. آلت دست اهریمن گشت ومردم را ازنبات خواری بخوردن‌گوشت واداشت. برای تغذیهٔ دوماری که ازبوسهٔ اهریمن برروی دوش اودرآمده‌بود هرروز مغزانسان بکارمیبرد در **گرشاسپ نامه اسدی** آمده که **جمشید** در دشتها و بیابانها متواری بود و ضحاك وعده داد که هر کس اورادستگیر کند مستحق‌انعام وپاداش خواهدگشت. **جمشید** مجبورگردید. درنزد پادشاه **زابل** برود وازآنجا **بچین** رفت. درآنحدود مأمورین **ضحاك** ویرابگرفته وبکشتند.

درآخرپس‌از هزار سال سلطنت و کشتن عدهٔ کثیری برای تغذیه ماران دوش خود **ضحاك** خواست آخرین پسر **کاوه آهنگر** راکه **دراصفهان** بسرمی‌بردگرفته مغزسراوراطعمه ماران کند. **کاوه** که پسران دیگرش دراین‌راه‌قربان شده بودنداز دکان برخاست وچرم‌آهنگری خودرا برسرنیزه‌گذاشته تولید انقلابی نمود. گویند اساس **درفش کاویانی** که بیرق ملی‌ایران‌تازمان عرب‌بود ودرجنك **قادسیه** بدست لشکر **سعد** افتاد همین‌چرم و نیزه کاوهٔ آهنگراست. خلاصه درتعقیب انقلابی که کاوه تولیدنمود ضحاك متواری‌گشته و **فریدون** شاه شد.

فریدون پسر آبتین وازاولاد **طهمورث** است **ضحاك** نزدیك **بابل** دستگیر گشت اورا درقلعه **دماوند** محبوس ساختند. **فریدون** بپاداش زحمات **کاوه** فرماندهی قسمتی از لشکر را باو وا گذاشت. اخلاف **کاوه** در **اصفهان** تشکیل یکی از خانواده‌های مهم مملکت را دادند.

فریدون سه پسرداشت: **سلم**، **تور**، **ایرج**. ایران‌رابکوچکترین پسرخود ایرج داد. دیار مغرب را به سلم ترکستان وچین را به تور بخشید. سلم وتور از حصهٔ خود راضی نبودند وبر برادر کوچك خود رشك برده درآخر اورا بکشتند **فریدون** چون جسد **ایرج** رادید نهایت متأثر گردید وسوگند یاد کرد که انتقام او را از **سلم** و**تور** بگیرد.

یکی از زنان **ایرج** دختری آورد که چون بسن بلوغ رسید با **پشنك** که از نژاد پادشاهان بود وصلت کرد وازاین وصلت **منوچهر** «منوس چیترا» بوجود آمد بروایت دیگر منوچهر پسر ایرج است که اززوجهٔ او «**ماه آفرید**» پس ازپدر بدنیا آمد فریدون منوچهر را بخوبی تربیت کرد وپهلوانان را دراطراف او گرد آورد. سلم وتور جدیت کردند که فریدون منوچهر رابآنان واگذارد وچون فریدون بدین امر تن در نداد سلم وتور بایران حمله آوردند ولی تور درجنك کشته شد وسلم فرار اختیار کرد درآخر سلم هم دستگیر گردیده کشته شد. پس ازاین وقایع فریدون سلطنت را بمنوچهر واگذار کردو کمی بعد رحلت نمود.

گویند **منوچهر** مجرای **فرات** ورود **سند** را حفر نمود و بوسیله نهرهای متعددی **دجله** را **بفرات** وصل کرد. تأسیس باغ وبوستان ازاواست. از این موقع داستانهای ملی ایران مزین بیك سلسله وقایع و اقدامات پهلوانان نامی میشود. توضیح آنکه **جمشید** موقعی که ازدست **ضحاك** فراری بود نزد پادشاه **زابل** رفت و دختر اورا گرفت یکی ازاخلاف جمشید **گرشاسب** پدر **نریمان** است نریمان هم پسری داشت موسوم به **سام** که پدر **زال** وجد **رستم** پهلوان معروف داستان های ملی ایران است. چون زال بدنیا آمد موهای سفید داشت وپدرش بتصور اینکه مخلوق اهریمن است اورا درکوه **البرز** گذاشت. سیمرغ اورا بزرك کرد وچون شهرتش دراطراف

پیچید وبگوش **سام** رسید وخاطر آورد که فرزند خودرادر آن کوه گذاشته خواست اورا ببیند سیمرغ **زال** را درنزد **سام** آورد ویکی ازپرهای خود را باوداده گفت درموقع خطر آنرا در آتش گذارد تافوراً حاضرشده اورا کمك نماید . **منوچهر** میل ملاقات این جوانمرد عجیب را نمود و چون او را بدید بسیار پسندید و حکمرانی «**نیمروز**»را باومحول کرد .

وقتی **زال بکابل** رفت حکمران آن حدود با کمال دوستی اورا ملاقات کرد . دراین سفر **زال** عاشق « **رودابه** » دختر امیر **کابل** گردید ووصلت بدوجهت ممکن نمیشدیکی آنکه اختلافات مذهبی دربین بودودیگرچون امیر **کابل** ازاخلاف **ضحاك** بود **منوچهر** ازدواج را نمیپسندید وازآن اندیشناكبود . درآخر یکی ازمنجمین پیش بینی کرد که این ازدواج بنفع ایران است وازآن فرزندی بوجود خواهدآمد که این آب وخاكرامحافظت خواهدنمود . از این وصلت **رستم** بوجودآمد که بزرگترین پهلوان داستانی ایران است وقوت وزوربازویش ضرب المثل است .

منوچهر درآخرین سالها سلطنتش در اثر جنگهائی که با **افراسیاب** نمود مجبور گردید در**طبرستان** اقامت کندو پس ازصلح مقرر شد که قلمرو سلطنت او بمقدار عرصه تیری خواهدبود که اوپرتاب نماید . گویند تیری که **منوچهر** از **دماوند** پرتاب کرد **بمرو** بلکه در ساحل **جیحون** افتاد .

پس ازاو **نوذر** چهارسال بروایت **فردوسی** وهشت ماه بروایت دیگرسلطنت کرد و بعیش ونوش پرداخت بالنتیجه درمملکت اغتشاش رخ نمود ودرآخر **افراسیاب** ایران را محل تاخت وتاز خود قرارداده **نوذر** را دستگیر و اورابقتل رسانید .

بعد از **نوذر** نوه **منوچهر** موسوم به **زاب** « زاو » پسر **طهماسب** جای اورا بگرفت وباتورانیان صلح کرد وپس از **زاب** **گرشاسب** سلطنت نمود وآخرین پادشاه پیشدادی است .

کیانیان

اولین پادشاه این سلسله **کیقباد** است از نژاد **منوچهر** که بهمت **رستم** برتخت نشست مدت سلطنت اوپانزده سال است ـ درایام او **رستم** تورانیان راشکست فاحشی داد .

پس ازاو «**کیکاوس**» شاه‌شد ودرجنك بادیوهای **مازندران** دستگیر گردیده باتمام سپاهیانش اسیر گشت **رستم** برای استخلاص او دامان مردانگی بـر کمر زده متحمل زحمات زیادی شد وهفت واقعه‌عجیب وفوق‌العاده که مشهوربه **بهفت‌خوان** است برای او رخ داد از قبیل جنگیدن باشیر ، اژدها ، جادوگر و دیوان در واقعه هفتم **رستم** «دیوسفید»را مغلوب کرد **کیکاوس** را نجات داد . دیگر از وقایع ایام **کیکاوس** لشکرکشی بجانب **هاماوران** (یمن) است . حکمران این دیار مغلوب گردیده دخترخود **سودابه** را بپادشاه ایران داد واورا نزد خویش دعوت گرفت . هنگام مراجعت طایفه از وحشیان **کیکاوس** وتمام همراهانش را اسیر ساختند .

بازهم بهمت **رستم** کیکاوس نجات یافت . پس از این جنگها دیندار وبیدین . انسان ودیو مطیع او گشتند . **کاوس** دیوان را واداشت‌قلعه هائی در **البرز** بسازند ولی این گروه که‌باجبار آنهارابکار گماشته بودند از **کیکاوس** ناراضی بوده‌خواستند بقسمی اورا بهلاکت رسانند . یکی از آنان بشکل غلامی در آمده بپاد شاه گفت سلطنت تونباید منحصر بزمین باشد ولازم‌است ازطریق سیرخورشید ومسیر آن‌واقف گردی . پادشاه امر داد تا عقابهای کوچکی را تربیت کردند وبعد چهار عقاب را از میان آنها اختیار کرده برتخت خود بست وبآسمان حرکت کرد . عقابها خسته شده اورا در**آمل** فرود آوردند . پادشاه مأیوس شده دیگر نخواست ازجنگل **مازندران** خارج شود ولی در آخر بزرگان مملکت او را یافته بپایتخت بازگرداندند .

سودابه زوجهٔ پادشاه **سیاوخش** (سیاوش) پسراورا که اززن دیگرداشت متهم نمود که قصد خیانت بآن‌زن داشته است . **سیاوش** برای‌ثبوت بی‌تقصیری‌خود ازمیان آتش بگذشت وچون صدمه باونرسید همه دانستند که **سودابه** دروغ گفته وتهمت زده است . در همان احوال **افراسیاب** بجنك ایران آمد **سیاوخش** باجازه پدروبامساعدت **رستم** درخواست صلح کردو **سیاوش** رسماً قبول‌نمودولی **کیکاوس** آن‌را تصویب نکرد و **سیاوش** چون نمیخواست برخلاف صلحی که واقع شده‌رفتار نماید وخیانت کند خودرا بدشمن تسلیم کرد . **افراسیاب** دخترخود **فرنگیس** را باو داد وازاین وصلت پسری بوجود آمد که نام اورا **کیخسرو** نهادند وقبل ازولادت او

کشور شاهنشاهی ایران

دزعلی - خاقانی
۱۳۱۶

ن داریوش بزرگ

سیاوش بتحریك **گرسیوز** کشته شد.

گیو پسر گودرز پس از هفت سال تجسس **کیخسرو** راملاقات کرد واورا بایران آورد تاریخ **کیخسرو** پر است از جنگهائی که با **افراسیاب** کرده ایرانیان گاه فاتح و زمانی مغلوب میشدند **رستم** داستان **اشکبوس** پهلوان تورانی را مغلوب نمود. در آخر نزدیك دریاچهٔ «**چیچست**» (دریاچه رضائیه) **افراسیاب** دستگیر گردیده و کشته شد. در تمام این احوال **رستم** کمال تهور، فداکاری و قدرت را نشان داده است.

کیخسرو پس از **کیکاوس** برجای او نشست. دورهٔ سلطنت این پادشاه بخوشی بگذشت زیرا دشمن دیرینه ایرانیان یعنی **افراسیاب** را ازبین برده بود و اژدرهای مهیبی که بین **فارس** و **اصفهان** قرار گرفته بود بکشت. **کیخسرو** فقط چهاردختر داشت پسرش «**اخرورا**» در زمان حیات پدر رحلت کرد. ازاین سبب «**لهراسب**» که یکی از اخلاف **کیقباد** بود بجانشینی خود معین کرد. سپس خواست برآسمان رود واز کوههای بلند بالا رفت در آخر نزدیك چشمه‌ای ناپدید گشت واتباعش هرچه جستجو کردند اورا نیافتند.

لهراسب پایتخت خودرا بلخ قرارداد. ازین موقع تغییراتی درمذهب ایرانیان مشاهده میشود تورانیان را بت‌پرست میخوانند (شاید مذهب بودائی داشتند) پادشاه آنها **پیغو** نام داشته که اسم ترکی است.

افسانه‌های ملی نزدیك بوقایع تاریخی میشود. **لهراسب** دو پسر داشت **گشتاسب** و **زریر**. گشتاسب از پدر کدورتی بهمرسانید وخواست درنزد پادشاه هند برود ولی زریر اورا از این اقدام بازداشت و گفت شایسته نیست یکنفر مؤمن حقیقی پناه به بت‌پرست ببرد. ازاین جهت **گشتاسب** بدربار مغرب رفت وخواست برای گذران امور خود پست‌ترین شغل والوهیتری یاشتر داری را قبول کند اماقیافه اش بقدری نجیب بود وازسیمایش بطوری آثاربزرگی پدیدار میگشت که احدی حاضر نگردید یك چنین شغلهای پستی را باوواگذارد. درآخر شاگرد آهنگرشد وبقدری قوی بود که آهن و سندان درزیر ضربتش خرد گردید. دهقانی باو پیشنهاد کرد تادرزمره خواستاران دختر

امپراطور روم درآید و بین اشخاصیکه برای این مقصود درنزد دختر میروند اوهم حاضر گردد . **گشتاسب** بدین نصیحت عمل نمود و دختر امپراطوردانست این همان شخصی است که قبلاً درخواب دیده و بمزاوجت اودر آمد . امپراطور هردو را از مملکت خود براند .

لیاقت واعمال قابل توجه **گشتاسب** موجب شد که پدرش مجدداً سر لطف آمده اورا بطلبید . **لهراسب** امور مملکت را بردست پسر گذاشت وخود درآتشکده رفته مشغول یزدان پرستی شد .

ارجاسب که پادشاه **توران** شده بود بجنگ ایرانیان شتافت ومحاربه سختی درحدود **جیحون** رخ داد ودر آن فتح نصیب ایرانیان گردید ولی **زریر** برادر **گشتاسپ** کشته شد . مجدداً چون **بلخ** بدون ساخلو بود **ارجاسپ** بدان حدود شتافت **لهراسپ** از گوشهٔ انزوا بیرون آمده وبا کمك اهالی بادشمن بجنگید ودرمیان جنك کشته شد . **گشتاسپ** خواست آن شهر را از **ارجاسپ** بازستاند ولی شکست خورد ومجبور گردید بالشکرش درکوههای بلند اقامت کند وزیر دانشمند او **جاماسپ** باو چنین گفت که فقط **اسفندیار** می تواند اورا از این بلیه نجات دهد . **گشتاسپ** پسر خود **اسفندیار** را در اثر سعایت سخن چینان از خود دور ساخته بود . **جاماسپ** آن جوان دلیر را حاضر کرد که ایران را نجات دهد و **گشتاسپ** متعهد شد تاج وتخت را باو واگذار نماید .

ازوقایع مهم زمان **گشتاسپ** ظهور **زردشت** وگرویدن این پادشاه به آئین اوست دراین خصوص در **شاهنامه** از قول **دقیقی** چنین آمده است .

ز ایوان **گشتاسپ** تا پیش کاخ — درختی گشن بیخ و بسیار شاخ
همه برگ او پند و بارش خرد — کسی کو چنین برخورد کی مرد
خجسته پی و نام او **زردهشت** — که آهریمن بدکنش رابکشت
بشاه جهان گفت پیغمبرم — تورا سوی یزدان همی رهبرم

اسفندیار هم به آئین **زردشت** درآمده بود وخاصه چون **جاماسپ** اورا حاضر کرد که باتورانیان بجنگند **اسفندیار** دامان همت بر کمر زده **ارجاسپ** را تعقیب کرد

و **بلخ** را از او بازستد. سپس برای رهائی دو شاهزاده خانم که تورانیان از **بلخ** برده بودند **اسفندیار** دلیری‌ها بخرج داده و پس از هفت واقعهٔ فوق‌العاده **ارجاسپ** را دستگیر کرده و بکشت **گشتاسپ** **اسفندیار** را بجنك رستم فرستاد .

جنك **اسفندیار روئین‌تن** با **رستم دستان** که بآئین **زردشت** درنیامده بود و نبرد این دو پهلوان زبردست که هیچکدام نمی‌توانست دیگری را مغلوب کند از صفحات زیبای **شاهنامه** شاعر **طوس** است . در آخر **رستم** بدستور **سیمرغ** باچوب دوشاخهٔ گز توانست حریف خودرا از میدان بدر کند . بروایتی **رستم**، **بهمن** پسر **اسفندیار** را تربیت کرد و **گشتاسپ** در آخر کار گوشه‌گیری اختیار کرده سلطنت را به **بهمن** که معروف به «**درازدست است**» واگذاشت. روایت دیگر آنکه **بهمن** برادر **اسفندیار** است و پس از اسفندیار جای اورا گرفت **رستم** در اثر خیانت برادرش **شغاد** که از مادر دیگر بود درخندقی پر از تیغ و خار افتاده بهلاکت رسید و **بهمن** بانتقام مرك **اسفندیار** **فرامرز** پسر **رستم** را از **سیستان** براند . پس از **بهمن** زوجه یادختراو **همای** بر تخت نشست **همای** مادر « **داراب** » است و سلطنت را بپسر واگذاشت . **داراب** با **فیلیپ مکدونی** بجنگید ودختراورا بگرفت ولی پس از آنکه دختر حامله گردید اورا رها کرد وطبق این روایات **اسکندر** مکدونی پسرهمین دختراست که از **داراب** (بعداز اینکه ازقید ازدواج رها گشت) بدنیا آورد . ایرانیان باور نمیکردند یکنفر اجنبی بتواند دولت **کیان** را منقرض سازد و از این جهت **اسکندر** را پسر **داراب اول** دانستند .

بعداز **داراب اول** پسرش **داراب** دوم که مشهور به بیرحمی و بخل است جای او نشست واز **اسکندر** که جای پدرش **فیلیپ** نشسته بود مطالبه خراج نمود . بالنتیجه جنك درگرفت **اسکندر** بلاد ایران رافتح کرد ودر آخر **داراب دوم** بدست دونفر از یاران خود **جانوسیار و ماهیار** کشته شد . از آن تاریخ ببعد داستانهای ملی متصل بوقایع تاریخی میشود راجع **باسکندر** افسانه‌ای در **اسکندریه** ساخته شدکه شرح آن خارج از موضوع ماست .

اشکانیان راجع باین سلسله در **شاهنامه فردوسی** فقط نام این چند پادشاه

برده شده است .

نخست **اشك** بود از نژاد قباد — دگر گرد **شاپور** خسرو نژاد
دگر بود **گودرز** از **اشکانیان** — چو بیژن که بود از نژاد **کیان**
چو **نرسی** وچون **اورمزد** بزرك — چو **آرش** که بد نامدار سترك
چو زو بگذری نامدار **اردوان** — خردمند و باردای و روشن روان
چو بنشست **بهرام** از **اشکانیان** — ببخشید گنجی به ارزانیان
ورا خواندند **اردوان بزرك** — که ازمیش بگسست چنگال گرك
از ایشان جز از نام نشنیده ام — نه درنامهٔ خسروان دیده ام

ساسانیان درخصوص این سلسله بااینکه افسانه هائی راجع ببعضی ازپادشاهان آن نقل شده چون نام ایشان و بسیاری از وقایع حیات آنهاکه مورخین شرقی نقل کرده اند اساساً تاریخی است درجای دیگر وضمن تاریخ نقل خواهدشد .



مقدمه

نظر کلی بتاریخ ایران

ساکنین کشور کهن سال ایران چه در ایام باستان وچه بعد از اسلام خدمات مهمی بتمدن بشر کرده و در قرون متمادیه ایرانیان علمداران علم ومعرفت وحامیان ادب وصنعت بوده‌اند. جهانگیری وجهانداری پادشاهان عظیم‌الشأن این کشور بر روی عدل واحسان بوده وعقاید و آداب ملل مغلوبه را محترم میداشتند تا کلیه ساکنین کشور شاهنشاهی بتوانند باکمال آزادی استعداد ذاتی ولیاقت فطری خود را ظاهر سازند از این سبب آداب ومراسم حتی زبان خودرا برسایر ملل تحمیل نمیکردند. ایرانیان نه‌فقط درجهانگیری لیاقت خودرا ابراز داشتند بلکه دراداره کردن آن ممالك پهناور که دیده بشر نظیر آنرا تازمان **داریوش کبیر** مشاهده نکرده‌بود طرز خاصی ایجاد نمودند وپادشاهان هخامنشی توانستند **ازجیحون** تا **نیل** را اداره کنند.

امااز راه فکر وعقیده ایرانیان قدیم خدمات مهم دیگری بعالم بشریت نمودند ظهور **زردشت** وانتشار آئین پیامبر ایران باستان باب دیگری برروی جهانیان باز کرد وتعالیم عالیه **زردشت** که اساسش طرفداری ازنیکی وجنك بابدی است در کلیهٔ ادیان قدیم نفوذکرده بطورغیرمستقیم فکر بشر را تقویت کرده وپرورش داده است ـ صنایع ایران چه درزمان هخامنشی وچه درعصر ساسانی نهایت قابل‌توجه است وهنوزخرابه ابنیه قدیم ایران دلالت برعظمت آن مینماید.

پس ازانقراض سلطنت **ساسانیان** واستیلای عرب ایرانیان شخصیت خودرا از دست ندادند وباقبول دین حنیف اسلام که موافق بااخلاق وافکار آنان بوده طولی نکشید که بطور مستقیم وغیرمستقیم زمام امور عالم اسلامی اعم ازسیاسی، اجتماعی، ادبی وعلمی رابردست گرفتند بقسمی که میتوان گفت تمدن اسلامی همان دنبالهٔ تمدن

قدیم ایران است. مقصود آنست که همان طوریکه درطریق سیاست، ایرانیان گوی سبقت از سایر ملل اسلامی بربودند درعلم وادب پیشوای آنان شدند. عجبا درزبان عرب هم استادان عرب گردیدندو برای آنان جمع آوری لغات کرده صرف ونحو نوشتند درتفسیر کلام‌الله مجیدوحدیث، فقه، تاریخ، ریاضیات، طب وغیره استعداد خودرا ظاهر ساختند. بااینکه تألیفات این دانشمندان بزبان عربی است معذلک ایرانیان عرب نشدند، زبان فارسی ازبین نرفت، خلق و خوی ایرانی محو نگردید چنانکه ادبیات فارسی بعدازاسلام گواه این دعوی‌است. پس‌ازانقراض خلافت عباسی وحمله **مغول** ایرانیان بتدریج تاتارهارا رام کرده، بتمدن آشنا ساخته و بالاخره آنان را بصبغه ایرانی درآوردند وتقریبا همین معامله را با جانشینان **تیمور** کردند.

دوره **صفویه** یکی‌از ادوار درخشان تاریخ‌ایران بعداز اسلام‌است پادشاهان این سلسله درآبادی‌کشور تقویت وحدت ملی ایرانیان و رسمی‌کردن مذهب تشیع نهایت جدیت نمودند. پس ازافول آفتاب اقبال صفویه **نادرشاه‌افشار** خاك ایران را از اجانب پاك کرده دامنه جهانگیری را تامرکز **هند** رسانید. متأسفانه پس از **نادرشاه وکریمخان‌زند** ایران دریك خواب عمیق فرو رفت ودرمدت یکصد سال سلطنت **آل قاجار** قطعات مهمی از اراضی این کشور بدست بیگانگان افتاده شهرهای پرجمعیت ویران و راههای آباد خراب گردید، باب علم و صنعت برروی این ملت علم دوست وصنعت پرور بسته شد. دربیابانهاقاطعان طریق ودرشهرها حکمرانان نیم‌مستقل بساط ملوك طوایفی گسترده سلب امنیت وآسایش کرده‌بودند استقلال ایران درمعرض خطر افتاده ونفوذ بیگانگان دراین مملکت رخت‌افکنده آنچه میخواستند میکردند، انقلاب مشروطیت و فداکاری وطنخواهان نتوانست جلوگیری ازطمع سیاستمداران خارجی وهرج ومرج داخلی نماید.

☆ ☆

تاریخ ایران را بدوقسمت تقسیم خواهیم نمود:

یك قسمت مربوط است بتاریخ ایران قبل از اسلام یا تاریخ ایران باستان و

قسمت دوم تاریخ ایران بعداز اسلام است .

قسمت اول تحت چهار فصل بحث میشود :

فصل اول ـ سلطنت مادها

فصل دوم ـ سلسله هخامنشی

فصل سوم ـ اشکانیان

فصل چهارم ـ ساسانیان



فصل اول

سلطنت مادها

مهاجرت آریائیها ـ درزمان قدیم که آغاز آن معلوم نیست شعبهٔ از نژاد آریاموطن خودرا (شاید فلات **پامیر** باشد) ترک گفته در **سغد** (**سمرقند و بخارا**) و مرو اقامت گزیدند ـ بواسطه پیش آمد حوادث گونا گون اقامت آنها در آن حدود دشوار گردیده بطرف **بلخ** و**خراسان** آمدند و از آنجا درسایر نقاط ایران منتشر گشتند.

تاریخ این مهاجرت معلوم نیست ولی میتوان حدس زد که خاتمه آن بین قرن نهم وهشتم قبل از میلاد است مهمترین اقوام آریائی که درفلات ایران اقامت گزیدند قوم**ماد** و **پارس** است.

مادها ـ مادها شش قبیله مستقل بودند که هنگام خطر بایکدیگر متحد میگشتند. شغل آنان درابتدا گله‌داری بوده ولی بتدریج مشغول فلاحت گشتند. **مادها** در غرب و شمال غربی ایران (یعنی **آذربایجان کردستان و عراق عجم**) اقامت داشته وقبل ازتأسیس دولت ماد مملکت آنها عرصهٔ تاخت وتاز آسوریها بوده.

دیوکس ـ بروایت **هرودت** اول کسی را که مادها بسلطنت اختیار کردند **دیوکس** یا (دژوسس[1]) پسر **فرارت**[2] است که پایتخت خودرا در **هاگماتانا**[3] یا **اکباتان** (**همدان**) قرارداده ، این شهردارای هفت دیوار بوده یکی مشرف‌دیگری وقصر شاه وخزائن اورا درهفتمین قلعه‌بنا کرده بودند ـ **دیوکس** موفق شد مادهارا متحد سازد وتشکیل ملتی دهد ـ مدت سلطنت اوپنجاه وسه‌سال است (از ۷۰۸ تا ۶۵۵ قبل ازمیلاد)

1- Déjocés 2- Phraorte 3- Fravartis

فرا ارت یافرااورتیش - پس از **دیوکس** پسرش **فراارت** یا **فراورتیش**[1] بجای وی نشسته همان سیاست پدر را تعقیب کرد ودرزمان سلطنت خویش **پارسها** را مطیع خود ساخت وعزم آن نمود که مملکت خود را از پرداخت باج به**آسور** مستخلص سازد ولی درجنك با**آسوریها** شکست خورده و کشته شد. مدت حکمرانی او بیست و دوسال است (از ٦٥٥ تا ٦٣٣ ق م)

کیاکسار یاهوخشتر - پس از **فرورتیش** « **هوخشترا** » (۲) که یونانیان **کیاکسار** (**سیاکزار**) (۳) نامند برجای اونشست - این پادشاه جهانداری بود لایق وسرداری قابل تشکیل قشون منظمی داده پیاده اومسلح به تیر و کمان وشمشیر بوده وسواران او برسوارهای آسوری تفوق داشتند زیرا مادها ازطفولیت مشق تیراندازی وسواری میکردند.

کیاکسار داخل در**آسور** شده **نینوا** را محاصره کرد ولی خبر هجوم قبایل « **سکیت** » که ازطرف **قفقاز** وارد**آذربایجان** شده بودند اورا ازتصرف **نینوا** باز داشت . پس از رفع شر آن قبایل و آسوده شدن خیال **کیاکسار** از طرف آنان ، **نبوپولاسسار**[4] حکمران **بابل** با**کیاکسار** برعلیه **آسور** متفق گشت و **نینوا** را محاصره کردند **ساراکس**[5] پادشاه**آسور** چون دید پایتخت او درخطر است برای اینکه اسیر دشمن نشود خود وخانواده خویش را طعمه حریق ساخت ودرسنه ٦٠٦ **نینوا** بدست **نبوپولاسسار** افتاده آن شهررا بکلی ویران نمود . ازآن تاریخ قسمت اعظم **آسیای صغیر** در دست مادها افتاد پسرو ولیعهد **نبوپولاسسار** موسوم به « **نبوکدنصر** »[6] با**کیاکسار** عقد مودت بست و دختر پادشاه ماد (**آمیتیس**)[7] بازدواج خود درآورد - درتعقیب این قضایا فلات ایران باقسمتی از آسیای صغیر تا رود **هالیس**(۸)(**قزل ایرماق**) ملك مادهاشناخته شد .**کیاکسار** مدت ٦ سال بالیدیها بجنگید . در سال هفتم کسوف رخ داد و طرفین بقدری از این پیش آمد هراسناك شدند که ترك جنك گفتند . دولت **بابل** واسطه بین دولت ماد ولیدی گردید ورود

1- Fravartis 2 - Huva Khchatara 3-Cyaxare
4 - Nabopolassar 5-Sarakos 6 - Nabuchodonosor
7 - Amytls 8 - Halys

هالیس سرحد بین دو مملکت گشت . **کیاکسار** در سال بعد (۵۸٤ ق م) وفات کرد .

آستیاك- جانشین **کیاکسار** موسوم به **آستیاك(ایشتووگو)** (۱) است این پادشاه مدت مدیدی بآرامی سلطنت کرد. درزمان اودربارماد نهایت مجلل وباشکوه گشت ودرباریان باالباسهای قرمزرنك ومزین بزنجیرهای زرین درعین جلال میزیستند افراط درتجمل و خودآرائی وترك سادگی که بالطبع مستلزم مخارج گزاف است برای پادشاه ماد گران تمام شد واهالی ازاوناراضی گشتند ودرسنه ۵۵۰ قبل ازمیلاد **کورش بزرك** باکمال سهولت دولت مادرامنقرض کرد .

ملاحظه - گرچه دورهٔ سلطنت مادها کوتاه بود ولی این نکته قابل ملاحظه است که درتاریخ شرق مادها اولین قوم آریائی است که تشکیل سلطنتی داده لطمه برقدرت **سامیان** که درآسیای غربی حکم فرمائی داشتند وارد آوردند . پادشاهان بزرك **هخامنشی** که جای مادها را بگرفتند باخصال ستوده وفکر روشن تعقیب همان سیاست را کردند تااینکه ممالك سامی آسیای غربی و نقاط دیگر را در تحت اقتدار خویش درآوردند.

مادها دارای تمدن مخصوص بوده‌اند که تفصیل آن برما معلوم نیست و بطور قطع پارسیها ازآن اقتباس کرده‌اند . زبان مادها باپارسیان چندان فرقی نداشته و درخصوص مذهب آنان آنچه میتوان گفت این است که پادشاهان آن سلسله آئین مغان را محترم داشته وبرسمیت بشناختند . اساس آئین مغان معلوم نیست ولی **زردشت** که بموجب تحقیقات تاریخی درمهد ماد یعنی **آذر بایجان** تولد یافته وتربیت شده در **گاتا** فرماید که مقصودازدعوت او این است که مذهب را بپاکی سابقش برگرداند از همین گفتار میتوان حدس زد که آئین مغها پرستش **اهورا مزدا** بوده ولی بعد مخلوط بخرافات وموهومات شده و پیامبر ایران باستان خواسته است آنرا ازآن آلودگی‌ها منزه سازد.

امامعماری وحجاری مادهااگرهم چیزمهمی بوده‌تاکنون باقی‌نمانده وآثاری راهم که‌ازآن‌دوره‌میدانندبعضی‌تردید کرده‌اندمنجمله‌شیری‌است‌ازسنك‌نزدیك**همدان** ودخمه‌ایست در **صحنه** که بالای آن علامت **اهورا مزدا**است .

1 - Ichtu — vegu

فصل دوم

سلسله هخامنشی

پارسیها قومی بودند **آریائی** نژاد که پس از مهاجرت ازموطن خود درفلات ایران خاصه درایالت فارس وحدود عیلام قدیم اقامت گزیدند . این قوم منقسم برشش قبیله زراعت پیشه وچهارقبیله صحرانشین میشده ولی اهمیت قبائل برزگر بیش از بدویان بوده است قبیله **پازارگاد** (۱) یا (پاسارگاد) که طایفه **هخامنشیان** ازتوابع آن محسوب میشده جزو قبایل برزگر است . ـ بجهاتی که هنوز معلوم نشده **هخامنشیان** ازسایر طوایف **پازارگاد** جدا شده وبطرف **عیلام** رفته جای پادشاهان بومی آن حدود را بگرفتند و **شوش** را پایتخت خود ساختند . چنانکه از کتیبه **آسوریها** معلوم میشود **پارسیها** مدتی در تحت اقتدار سلاطین **نینوا** بسر بردند و پس از آن بواسطه تسلط **مادها** باجگذار پادشاهان این سلسله گشتند . میتوان حدس زد که درنتیجه این پیش آمد اخیر **هخامنشیها** بجانب **عیلام** مهاجرت کرده تشکیل سلطنتی دادند .

کورش بزرگ ـ قبل از **کورش بزرگ** سه پادشاه ازطایفه هخامنشی **تیسپس**(۱) یا **چیش پش** (۳) **کورش** (٤) و **کمبوجه**(٥) در **عیلام** حکمفرمائی کردند و **کورش کبیر** که درغرب معروف به **سیروس** (٦) است **کورش دوم** است که باب جدیدی در تاریخ عالم بازکرد بلاشك **کورش** از نوابغ روزگار است و نظرش بلندتر از آن بود که بجهانگیری اکتفاء کند بلکه خواسته است درعالم اساس تمدن جدیدی نهد تاکلیه اقوام از زیر بارظلم وستم نجات یافته درکمال آزادی و آسایش زندگی کنند . از این سبب است که ملل مختلفه قدیم او را نجات دهنده نامیدند و

---

(۱) Pasargade (۲) Teispes (۳) Tcdajcbqich
(٤) Knrach (٥) Kampujya (٦) Cyrus

یهودیان آن پادشاه بزرگرا بچوپانی تشبیه‌کردند که از جانب خدا مامور محافظت عباد است .

اوضاع داخلی **ماد** موجب شد که **کورش** بر علیه **آستیاک** قیام نماید لشکر پادشاه **ماد** درجنك **پازارگاد** مغلوب گردید ودرتعقیب این‌قضیه سپاهیان **آستیاك** براو شوریده ویرا بگرفتند و تسلیم **کورش** نمودند (٥٥٠ ق.م) **کورش** نسبت‌به **استیاك** اذیت و آزار روانداشت وفقط بمغلوب نمودن او اکتفاء کرد.

شکست **استیاك** وپیشرفت قوم پارس پادشاه لیدی **کرزوس(۱)** را دراندیشه انداخت‌وقصد محاربه‌با**کورش** نمودبنابراین بامتحدین‌مصری ویونانی خودداخل‌در مذاکره گردید ولی **کورش** اورا مهلت نداد ودرسنهٔ ٥٤٦ ق . م بالشگرخود وارد **سارد** پایتخت **لیدی** گردید. دراینخصوص **هرودت** روایتی نقل کندکه افسانه‌محض است و شاید اصل آن چنین باشد که لشگر ایران در موقعی وارد **سارد** شدکه **کرزوس** قصد اتلاف خویش و خانواده خود را بوسیله حریق داشت . بامر پادشاه ایران حریق را خاموش کرده وپادشاه **لیدی** را نجات دادند .

پس ازاین واقعه مستملکات یونانی درآسیای صغیر بدست سرداران **کورش** فتح شد .

ازسنهٔ ٥٤٥ تا ٥٣٩ ق . م **کورش** بااقوامی‌که بین **بحر خزر** و **هند** اقامت داشتند مشغول مبارزه گردید و در این مدت **بلخ** - **مرو** و **سغد** تا حدود **سیحون** بگرفت . استحکاماتی که درآن حدود بنا کرد تازمان **اسکندر** برپا بود . سپس **کورش** **زرنك** (**سیستان**) و **مکران** را جزو متصرفات خود ساخت .

درسنهٔ ٥٣٩ **کورش** عزم تسخیر **بابل** آن شهر پرافتخار قدیم را نمود. برای این‌مقصود چون گرفتن آن‌شهر بمحاصره و حمله میسر نمیگردید**کورش** مجرای **فرات** را تغییر داده وپس ازشکست **بلتشر** (یا **بالتازار** ۱) پسر (**نبونید** ۲) سپاه ایران از مجرای قدیم **فرات** وارد **بابل** گردید ، **کورش** معابد بابلیان را محترم شمرد ، قتل و غارت را منع فرمود و چون شخصا وارد پایتخت بابلیها گردید اهالی

(۱) Gresus (۲) Balthazar (۳) NaBonjde

باستقبال اوشتافته ویرانجات دهنده خودخطاب کردند. پادشاه‌ایران نسبت به **نبو نید** کمال مروت را نمود وفقط به‌تبعید او در **کرمان** اکتفاء کرد .

کورش مذهب‌خود وآداب ملت خویش را براحدی تحمیل‌نکرد بلکه امر فرموداصنامی راکه **نبو نید ببابل** انتقال داده بود بمحلهای خود عودت دهند وشخصاً دست «رب‌النوع» **بل‌مردوك**(۱) را بگرفت یعنی از طرف پادشاه **بابل** شده‌است . عدل ورأفت **کورش** شامل حال ملل مختلفه گردید ومنجمله‌ظروف طلا ونقره که از **بیت‌المقدس** آورده‌بودند به یهودیان مسترد داشت وبآنان‌اجازه‌فرمود **بفلسطین** مراجعت‌کرده . مجدداً معبد خراب خودرا بسازند بیانیه **کورش** در **بابل** واقعه‌مهمی درتاریخ انسانیت محسوب میشود چه درآن پادشاه ایران برخلاف گذشتگان عدل ورأفت خودرا نسبت بملل مغلوب اظهارداشته‌است .

معلوم نیست آخرین جنگهای **کورش** درکدام حدود وباچه اقوامی بوده - آنچه میتوان از گفتار مختلف نویسندگان قدیم نتیجه گرفت این است که طوایف صحرانشین آسیای وسطی حدود شرقی کشور شاهنشاهی را عرصه تاخت وتاز قرار دادند . **کورش** بجنك آنان بشتافت و دراین کارزار کشته شد (٥٢٨ ق ، م) جنازه اورا در **پازارگاد** در مقبره‌ای که امروز معروف **بمشهد مادر سلیمان** است بخاك سپردند .

کمبوجیه پس‌از **کورش** پسرمهتراو **کمبوجه(کامبیز)**(۲) برجای‌پدر نشست این پادشاه درزمان **کورش** حکمران **بابل** بوده ودرغیبت اونیابت‌سلطنت راداشت برادرش **بردیا** (۳) که نویسندگان قدیم‌سمردیس (٤) نامند حکمرانی ایالت شرقی را داشت ، بطورکلی **کمبوجه** همان سیاست پدر را تعقیب کرد ولی نمیتوان گفت که خصال او بیلندی صفات **کورش** بوده **هرودت** نقل کند که **کمبوجیه** ازایام جوانی مرض‌صرع داشت وازاینجهت درایام سلطنتش حرکاتی ازاو سرزدکه‌مورخین حمل برقساوت وبیرحمی کرده‌اند .

پس از رفع‌شورشهای داخلی‌درسال ٥٢٦ **کمبوجیه** قصدتسخیر **مصر** رانمود

1- Bel MardouK 2 — Cambyse 3 — Bardiya
4 - Smerdis

وازبیم آنکه مبادا درغیاب او برادرش «بردیا» اقداماتی برعلیه‌او کند مخفیانه اورا بقتل رسانید.

کمبوجیه باسپاه خود از صحرای بین فلسطین‌ومصر بگذشت و در حدود (پلوز ۱) فرعون‌مصر(پسامتیك)(۲)سوم‌راشکست‌دادوطولی‌نکشید که(منفیس)(۳) پایتخت مصر را درقبضهٔ‌تصرف خویش‌درآورد (٥٢٥) بروایتی کمبوجیه پسامتیك را بکشت ولی کتزیاس گوید که فرعون مصر بقیه عمرخویش را درزندان شوش بسر برد.

پادشاه ایران مراسم مصریان را محترم شمرد و لباس فراعنه را دربر نمود. نسبت‌به «لادیکه»(٤) زوجه آمازیس(٥) فرعون سابق مصر کمال رأفت رانمود و اورا باحترام‌نزداقوامش‌فرستاد، باری‌لشکرایران خسارتی درمعبد بزرك «نیت» (٦) وارد آورده بودند کمبوجیه امر بتخلیه معبد و جبران خسارات وارده‌را نمود.

کمبوجیه درصدد تسخیر کارتاژ(۷) (قرطاجنه) برآمد ولی فنیقیها حاضر نگشتند ازراه دریا بااو مساعدت نمایند چه‌اهالی کارتاژ از مهاجرین قدیم فنیقی بودند. ازاین سبب پادشاه ایران تصمیم گرفت ازراه خشکی‌اقدام نماید وپنجاه‌هزار نفرمأمور تسخیر واحه (آممون ۸) گردیدند ولی از این لشگر خبری نرسید و چنین حدس میزنند که درریگهای روان تلف شدند. درهرحال واحه مذکوروقتی باجگذار ایران گردید ولی تاریخ تسخیر آن معلوم‌نیست.

کمبوجیه عزم تسخیر نوبی ومملکت «ناپاتا» که از مصر جدا گردیده و مستقل شده بود نمود. دربین راه‌آب وآذوقه تمام‌شد وپادشاه ایران بادادن‌تلفات زیاد مجبور بباز گشت گردید. (۹) از گفتار هرودت چنین برمی آید که موفق‌نشدن کمبوجیه درتسخیر نوبی ونرسیدن خبرازلشگری که بواحه اممون فرستاده بود نهایت اورا متغیر ساخت وافکارش را مشوش نمود ویك‌سلسله حرکات ناشایسته از اوسرزد ازقبیل کشتن گاو مقدس آپیس، زجر کهنه در منفیس، قتل خواهر خود

1 - Pèluse پرت سعید بروی خرابه های پلوز بناشده 2 - Psammétique
3 - Menfis 4 - Ladiké 5 - Amasis
6 - Nit 7 - Carthage 8 - Mmon

۹ — مملکت ناپاتا، حبشه درزمان داریوش جزء کشور شاهنشاهی بود

زنده دفن کردن دوازده نفر ازاشراف پارسی وغیره که میتوان حمل برشدت مرض صرع آن پادشاه که از جوانی داشته نمود . تاچه‌اندازه گفتار هرودت مقرون بصحت است معلوم نیست ولی اخیراً ثابت‌شده که کشتن گاو مقدس بدست **کمبوجیه** صحت ندارد واین گاو قبل‌از آمدن **کمبوجیه بمصر** مرده بود .

درسنهٔ ۵۲۳ **کمبوجیه** بطرف ایران حرکت کرد در**شام** خبر انقلاباب داخلی وقیام یکنفر ازمغان موسوم **بگئوماتا** (۱) که بنام«**بردیا**» برادر **کمبوجیه** دعوی سلطنت مینمود بگوش اورسید واز شدت یأس ونومیدی زخمی بخود زده دراثر آن درشهر **اگباتانای** شام وفات کرد- **گئوماتا** درمدت قلیل بسیاری ازمعابد ملل‌مختلفه راخراب کرد وهرکسیکه اورامی‌شناخت بهلاکت میرسانید، خدمت‌نظام وپرداخت مالیات رابرای سه‌سال‌موقوف ساخت. اعیان‌مملکت درحق اوسوء ظن بردند وتوسط یکی از زنهای او قضیه کشف گردید ومعلوم شد که گوشهای اوبریده است بنابر این اعیان مذکور با**داریوش** هم سوگند شده و داخل قصر **گئوماتا** گردیده ویرا بقتل رسانیدند وهم درآن روزبسیاری‌از مغان را بکشتندوبیادآنروز هرسال جشن میگرفتند .

داریوش بزرك – پس از **گئوماتا** اعیان مملکت **داریوش** را بسلطنت بر گزیدند .

داریوش کبیر یکی ازپادشان بزرك آفاق است که صیت اقتدار وجهانداریش هنوز ازعالم محو نگردیده - در هفت سال و ۱۹ جنك داریوش و سردارانش کلیه مدعیان سلطنت را که در اطراف کشور شاهنشاهی علم طغیان برافراشته بودند مغلوب ومقهور نمودند . کتیبه معروف **بیستون** یاد گاراین‌اقدامات بزرك‌است(۲)

---

1 _ Caumâfta

۲ – جنگهای داریوش برای فرو نشاندن فتنه هائی که تقریباً در تمام کشور شاهنشاهی رخ داده بود مفصل است . درابتدا عیلام سر از اطاعت پیچید داریوش لشکری به‌آن حدود فرستاد آثرینا شکست خورده و دستگیر گردیده بامر داریوش کشته شد – شخصی دربابل دعوی مینمود که پسر نبونید است وبعنوان بخت‌النصر سوم دعوی سلطنت میکرد داریوش بابل را محاصره کرده آن شهررا بگرفت سپس بناحیه ماد شتافت و لشکر « فرورتیش » راکه دعوی مینمود از اعقاب کیاکسار است شکست داده و مدعی را بقتل رسانید . همچنین

بقیه در صفحه بعد

پس از رفع شورشهای داخلی درسنه ۵۱۷ شاهنشاه ایران عازم **مصر** گردید و حکمران آنحدود **اریاندس**(۱) را که خیال یاغیگری داشت بقتل رسانید. نسبت بروحانیون **مصر** انواع ملاطفت نموده آئین مصریان‌را محترم داشت. درعزای گاو **آپیس** که درهمان سال مرده‌بود شخصاً شرکت کرد و در واحه «**تب**» معبدی برای **آمون** بساخت که خرابه‌آن هنوز باقی است - درزمان **داریوش مصر** نهایت آباد گردید وششمین ساتراپی کشور شاهنشاهی بود. ساتراپ **مصر** درقصرقدیم فراعنه منزل نموده تحت امر خویش سه ساخلو درنقاط مختلف **مصر** داشت. اراضی **مصر** کمافی‌السابق دردست نجبا وکهنه باقی ماند.

داریوش کشور وسیع خودرابه بیست یاسی **ساتراپی** (ایالت بزرك) تقسیم نمود وبرای اینکه‌کلیه اقتدارات دردست یك ساتراپ یاحکمفرما جمع نشود درنزد هریك ازآنان یك فرمانده لشگر و دبیر مخصوص برقرار نمودکه مواظب ساتراپ بوده مستقیماً بادربار مکاتبه نمایند - گذشته‌ازاین برای جلوگیری ازتعدی حکام و اجحاف تحصیل داران و بسط عدالت ترتیبات خاصی مقرر داشت منجمله مفتشین مخصوصی در سرتاسر مملکت مواظب مأمورین عالیمقام دولتی بودند و مأمورین دیگر در خفیه اعمال متصدیان امور را تحت نظر گرفته بدربار شاهنشاه اطلاع میدادند.

داریوش شاهراه **ساردوشوش** راکه قریب ۲۴۰۰ کیلومتراست بساخت: در هرچند کیلومتر ایستگاه برید، ساخلوی نظامی ومهمانخانه های باشکوه یافت‌میشد این‌پادشاه سکه طلا (**داریك**) را رایج ساخت، مالیات را تخفیف داد وزارعین‌را تشویق کردوترعه‌ای که **نیل** را **بدریای احمر** مربوط میساخت‌وبوسیلهٔ آن کشتیهای

1- Aryandès

بقیه از صفحه قبل

در ساکارتی شخصی بنام «چیترا تخمه» علم طغیان برافراشت سردار داریوش موسوم به «تخمه سپادا» اورا مغلوب نمود وبدار آویخت - فتنه ارمنستان که «دادرتیش» ازعهده رفع آن برنیامد بدست داریوش تسکین یافت - ایالات پارت و هیرکانی (گرگان) را پدر داریوش و یشتاسب آرام کرد - دادرشیش ساتراب باختر «فرادا» راکه در مرو یاغیگری مینمود مغلوب و مقهور ساخت - شخصی در پارس بنام «بردیا» پسر کورش دعوی سلطنت کرد داریوش او را در دو جنك شکست داده یاغی را بدار آویخت - مجدداً در بابل ارمنی موسوم‌به «اراخا» بعنوان بخت النصر یاغی گردیده شهر را بگرفت یکی از سرداران داریوش یاغیان آنحدود را بهلاکت رسانید

مدیترانه داخل در **اقیانوس هند** میگشتند بازنمود.

داریوش درپیشرفت‌صنعت معماری وحجاری بذل‌توجه‌نمود ومیتوان گفت‌که این پادشاه بزرك درهررشتهٔ ازامور اقدامات برجسته‌کرد

درحدود سنه ۵۱۲ق.م **داریوش** داخل **پنجاب** گردیده واراضی وسیعی را در آن حدودبتصرف خویش درآورده تشکیل ساتراپی جدیدی داد . بامراین‌پادشاه کشتیهائی ساخته شدکـه تحت قیادت امیر البحر یونانی «**سگیلاکس**»(۱) از رود سند پائین آمده درظرف‌سی‌ماه سواحل‌**مکران** و **عربستان** راسیرنمود.

با اینکه مملکت **داریوش** بحدود طبیعی خود رسیده بود یعنی از شمال محدود به‌**بحرخزر**، **قفقاز** و**دریای سیاه** وازطرف مغرب بدریای **مدیترانه** میرسید و**مصر** هم جزء متصرفات ایران بود معلوم نیست بچه‌سبب **داریوش** درفکر تسخیر مملکت «**سگیتهای**» اروپائی (روسیه جنوبی) افتاد .علی‌ای‌حال آنچه دراینخصوص میتوان حدس زد این است‌که پادشاه ایران میخواست این اقوام آریائی راکه اغلب درحدود ایران تولید زحمت مینمودندیکباره مطیع خود سازد درسنه ۵۱٤ لشکر ایران از«**بسفور**» (۲) بگذشت وبرای‌این مقصودبلادیونانی آسیای صغیر بامرپادشاه ایران‌جسری ازکشتی ترتیب دادند پس‌ازعبوراز **بسفوروتراکیه**(**تراس**۳) سپاه‌ایران **بدانوب** رسید وازپل دیگری‌که از کشتی‌تشکیل شده بود گذشته واردمرغزارهای **روسیه** یا مملکت **سکیتها** شدند . مدت دو ماه لشکر ایران در آنحدود بسربرد و چون **سکیتها** کلیه‌آذوقه‌بین راه‌راتلف کرده‌بداخله‌مملکت فرارکرده‌بودندخساراتی ازاین حیث بایرانیان وارد آمد . پس‌ازاین قشون‌کشی **داریوش** باکمال‌آسودگی ازرود **دانوب** بگذشت وبدون اینکه یونانیان جرأت حمله‌یامقاومتی نمایند **بسارد** بر گشت . هشتاد هزارنفر ازلشکریان ایران دراروپا باقی‌مانده وشهرهای **تراکیه** رامتصرف گشتندوپادشاه **مکدونیه** اظهاراطاعت نمود .

یونانیان گذشته از نفاقی‌که بین خود داشته سیاست دو رنگی را شیوه خود ساخته گاه ازبیم یابرای غالب شدن بخصم خود تقاضای مساعدت حکمرانان ایران

1- Skylax de Karyanda 2 - Bosphore 3 - Thrace

را میکردند وزمانی اهالی را برعلیه شاهنشاه ایران دعوت مینمودند . درنتیجه این سیاست وقضایائی که در آسیای صغیر پیش آمد شورشیان یونانی بکمك **آتن** غفلةشهر **سارد** را بگرفته آتش زدند . اگرچه ازعهده تسخیر قلعه محکم آن برنیامدند واز این اقدام استفاده نکردند **داریوش کبیر** را بقدری از این حرکت متغیر ساختند که گویند غلامی را امرداد در موقع صرف طعام حرکت ناشایسته یونانیانرا بخاطر او آورد، درسال ٤۹٦ شورشیان یونان شکست سختی خورده و« **میلت** » (۱) دارالحکومه « **ایئونی** »(۲) مرکزشورش درآسیای صغیر بدست ایرانیان افتاده اهالی بسختی گوشمال شدند . درزمان شورش یونانیان درآسیای صغیر قشون ایران از **تراکیه** و**مکدونیه** احضـار و این دو ایالت آزاد شده بودنـد . **داریوش** مجدداً عزم تسخیر آن دوایالت راکرد و**مردونیه**(**مردونیوس**) (۳) را مأمور این کارساخت . این سردار بخوبی ازعهده مأموریت خود برآمد ایالت **تراکیه** رابگرفت و**اسکندر**(**الکساندر**) پسر «**امینتاس** »(٤) پادشاه **مکدونیه** را مطیع ساخت (٤۹۳ ق . م) سال بعد **مردونیه** احضارشد .

درسال ٤۹۰ لشکر ایران بقیادت یکی از اهالی **ماد** موسوم به«**داتیس**»(٥) ویکنفرپارسی « **آرتافرن** »(٦) پسرساتراپ **لیدی** بعزم تسخیر **یونان** ازطریق دریا حرکت کرد. بین راه شهر « **اریتره** »(۷) راکه اهالی آن درقضیه گرفتن شهر **سارد** دخالت داشتند بگرفتند وآتش زدند ـ اهالی آن بکوهها متواری شدند وهرکه را اسیرکردند بشوش فرستادند. باری لشکرایران در « **ماراتن** »(۸) پیاده گشت وچند روز سپاه **ایران** و**آتن** بدون جنك مواجه یکدیگربودند وآتنیها گذشته از اینکه کمکی از**اسپارت** برای آنهانرسیده بودجرأت آنکه حمله بسپاه ایران بنمایندننمودند درآخر « **میلتیاد** » (۹) آتنیهارا متقاعدنمود که حمله کنند وهنوز کلیه لشکر ایران پیاده نگشته بود که آتنیها حمله آوردند ودرجناحین فتح نصیب آنان شد و ایرانیانرا تاساحل دریا تعقیب کردند . **داتیس** چون اوضاع را چنین دید بدون اینکه اقدام

1 - Milet 2 - Ionie 3 - Mardonius
4 - Amyntas 5 - Datirs 6 - Artapherne
7 - Eritrée 8 - Marathon 9 - Miltiade

بجنك دیگری کند مراجعت نمود . جنك **ماراتن** که یکی از وقایع عـادی است بواسطه آب وتابی که یونانیان بآن داده‌اند ازقضایای مشهورعالم گردیده‌است

داریوش درصدد انتقام ولشکرکشی دیگر بود که اجل‌مهلتش نداد ودرپائیز سنه ٤٨٦ قبل ازمیلاد وفات نمود .

خشایارشاـ **داریوش** قبل‌ازفوت خویش **خشایارشا** را بجانشینی خود معین کرد . این پادشاه پسر «**آتوسا**»(۱) دختر **کورش** است که بواسطه نفوذی که‌دردربار داشت توانست پسرخودرا ولیعهد گند **خشایارشا** که مغربیان«**کرزسس**»(۲) نامند درموقع سلطنت‌سی‌وچهارسال داشته دارای قدبلند وقیافه زیبابوده ولی‌بخوشگذرانی وتندخوئی مشهور است .

خشایارشا جنك **ماراتن** راقضیه مهمی نمیدانست وقصد تجدید جنك‌با**یونان** نداشت‌ولی **ماردونیه** اهمیت‌این موضوع راخاطرنشان اوکرد و**خشایارشا** سرکوبی یونانیان را برخود واجب شمرد .قبل ازاقدام باین امر **خشایارشا** فتنهٔ **مصر**را فرو نشاندومصریان‌راتنبیه‌سخت کرد(٤٨٤)سال‌بعدشخصی موسوم‌به« **شاماش‌ایربا** »(۳) در **بابل** دعوی سلطنت نمود سپاه ایران **بابل** را محاصره‌کرد و پس از تسخیرآن شهرآنرا غارت کردند و اهالی را باسارت بردند . ازآنتاریخ **بابل** دیگر نتوانست قدعلم نماید .

درپائیز ٤٨١ تجهیزات لشکری برای جنك بایونان‌خاتمه یافت . تعداد حقیقی افراداین‌لشکر معلوم نیست‌وآنچه هرودت دراین خصوص نوشته اغراق محض‌است سپاه ایران از **داردانل**«**هلس‌پنت**»(٤) ازروی‌پلی که ازکشتی‌ساخته بودندبگذشت وچون‌وارد خاك **یونان**شد«**لئونیداس**»(٥) باهفت هزاریونانی‌مأمور بمحافظت‌تنگه معروف « **ترموپیل** » (٦)شدند . درآخرلشگرایران ازآن‌تنگه‌بگذشت‌وسیصدنفر اسپارتی وغیره که بطور اجبار درآن باقی ماندند تاآخرین نفرکشته شدند و این واقعه را یونانیان حمل‌بروطن پرستی خودکرده‌اند ـ پس‌ازگذشتن ازتنگه مذکور

---

1 - Atossa　　2 - Xercés　　3 Chamach - irba

4 - Hellespont　　5 - Léonidas　　6 - Thermopyles

ایرانیان بطرف آتن رفتند و چون یونانیان در زمان داریوش سارد را آتش زده بودند ایرانیان هم برای انتقام پس ازفتح آتن ارك ومعبد آتنه را آتش زدند . درهمان احوال کشتیهای جنگی ایران رسید ولی در راه دچار طوفان گردیده تعداد آنهاتقلیل یافته بود ـ در بغاز « سالامین »(۱) جنگی رخ داد و بواسطه تنگی محل کشتیهای جنگی ایران نتوانست عملیات مؤثری نماید وبالنتیجه یونانیان توانستند حملهٔ آنها را دفع کرده فاتح شوند واین پیش آمد رایکی ازبزرگترین افتخارات خود محسوب داشتند . پس از این واقعه خشایارشا عدهٔ از لشکریان خود را تحت فرماندهی « مردونیه » در یونان گذاشته خود بطرف آسیا حرکت کرد ـ تا مردونیه حیات داشت استقلال یونان در معرض خطرعظیمی بود ولی در بهار ٤۷۹ درجنك معروف « پلاته »(۲)سردار ایرانی کشته شد وبرلشکربی فرمانده شکست وارد آمد ازآن تاریخ یونانیان توانستند استقلال خودرا محفوظ دارند ،

در تابستان ٤٦٥ خواجه سرای شاهنشاه بامساعدت رئیس پاسبانان سلطنتی در ابتدا خشایارشا و بعد پسر ارشدش داریوش را بقتل رسانیدند و پس ازهفت ماه در نظر گرفتند باپسر کهتر خشایارشا موسوم به اردشیر همان معامله را کنند ولی اردشیر باکمال شجاعت ازخود دفاع کرده وتخت وتاج را تصاحب نموده خائنین را بسزای اعمال خود رسانید .

اردشیر دراز دست ـ اردشیر دراز دست یا (ارتخشتر) که یونانیان « ارتاکزرسس »(۳) نامند ٤۱سال سلطنت کرد . دوره سلطنتش جزدرچند سال اول بآرامی بگذشت . اما « ویشتاسب » پسر خشایارشا که در باختر دعوی سلطنت میکرد در دو جنك مغلوب گردید (٤٦۲) و «ایناروس» که در مصر علم طغیان برافراشته بود وآتنیها مخفیانه بااو کمك مینمودند بدست ساتراب سوریه بغابیش « مکابیتر » (٤) مغلوب ومنکوب گردید وآن فتنه فرونشست ولی بعد همین ساتراب یاغی گردید و دو مرتبه لشکر شاهنشاه را شکست داد . در آخر با اردشیر صلح کرد و آن حدود آرام گشت . از وقایع دیگر دوره اردشیر معاهده کمبون یا

---

(1) Salamine (2) Platée (3) Artaxercés (4) Mégabyse

(سیمون)(۱) است که بین **ایران** و **آتن** بسته شد وبموجب آن‌منطقه عملیات کشتی های طرفین معین شد و آتنیها **قبرس** را جزء خاك شاهنشاهی دانستند - **اردشیر** درسنه ٤٢٤ وفات کرد .

خشاریاشای دوم - پسر **اردشیر درازدست** است فقط ٤٥روز سلطنت کرد وکشته شد و «**سغدیانس**»(۲) که قاتل‌پادشاه و **اردشیر** از زن دیگراو «**الوگونه**» بوده ازاین عمل خود چندان مدتی استفاده نکرد وکشته شد .

داریوش‌دوم - پس‌از **سغدیانس** یکی‌ازبرادرانش که یونانیان «**اخس**»(۳) نامندبنام **داریوش دوم** برتخت نشست . **درزمان او** شهرهای یونانی آسیای صغیر مجبور به پرداخت باج شدند - **اسپارت** مساعدت شاهنشاه ایران‌را برای‌جنگیدن باآتنیها خواستار شد ولی **داریوش دوم** بااینکه بااومتحد گردید وبتوسط‌ساتراپ های خود درآسیای صغیر کمکهای‌مادی کرد حاضر به‌محو **آتن** نشد تاهمواره‌رقابت وخصومت بین این دو شهر موجود باشد .

پروشات زوجه **داریوش** زنی‌بود دسیسه کار که درتمام‌کنگاشها و مواضعه های دربار دست داشت وآنچه راجع بسلطنت **داریوش‌دوم** توان گفت این‌است که فتنه‌های واقعه‌را بجای‌اینکه باتدبیر وشجاعت ازبین ببرند بوسیله دسیسه وپول فرو می‌نشاندند واین اوضاع و احوال را باید حمل بضعف دولت **هخامنشی** نمود . **داریوش** درابتدای سنه ٤٠٤ وفات کرد .

اردشیر دوم - پس از « **اخس** » **اردشیر دوم** شاهنشاه ایران گردید این پادشاه را بواسطه حافظه‌فوق‌العاده‌ای که داشت یونانیان‌ملقب به «**منمن**»(٤) نمودند برادر او **کورش** جوان پسر **پروشات** که حکمرانی آسیای صغیررا داشت بکمك سپاهیان‌یونانی برعلیه **اردشیر** قیام نمود در «**کوناکسا**»(٥) نزدیکی **بابل** جنك‌در گرفت و **کورش** کشته شد ده هزار نفر یونانی بقیادت «**کزنفون**»(٦) توانستند **یونان** مراجعت کنند این واقعه که بازگشت ده هزارنفر نامند ثابت میکند که آثار ضعف در دولت هخامنشی پدیدار شده بود . همراهی اسپارتیها با **کورش** **آتن**

(1) Cimon (2) Sogdian s (3) Okhos
(4) Mnemon (5) Cunaxa (6) Xenophon

وا نزدیك **بایران** نمود و بحریه آن بابحریه **ایران** متحد شد . دیوارهای **آتن** با مساعدتهای مادی **ایران** بناگردید ودرجنك بین **اسپارت** و **آتن** ، بکمك ایرانیان شکست بربحریهٔ **اسپارت** وارد آمد ودرآخر اسپارتیها چاره جز این ندیدند که خودرا **بایران** نزدیك سازند درصلح معروف‌به (**انتالسیداس**) (۱) که درپائیز ۳۸۷ واقع گردید کلیه مستملکات یونانی درآسیا و جزیره **قبرس** مجددا بدست ایرانیان افتاد وپادشاه **ایران** در منازعات شهرهای **یونان** حکم گردیدکه در مواقع اختلاف بین آنها حکمیت نماید . بااین احوال ضعف و سستی در داخله‌کشور پدیدار بود . ورایات انقلاب وشورش درمصر وآسیای صغیر و نقاط دیگر برافراشته شد بعضی از یاغیان به‌پیشرفت مقصود خود موفق شدند ولی برخی دیگررا بدسیسه ازبین‌بردند. باری دردربار پادشاه قتل وانتحار حکمفرمابود وبالاخره درسنه ۳۵۸ **اردشیر دوم** ازفرط اندوه (بواسطه‌کشته شدن یکی ازفرزندانش) بدرود حیات‌گفت .

اردشیرسوم - پس از **اردشیر دوم** پسرش «**اخس**» بنام **اردشیرسوم** بر تخت نشست این پادشاه اراده قوی داشته ولی تندخو و قسی القلب بود . در ابتدای سلطنت خویش شاهزادگان خانواده خود را بقتل رسانید سپس بفرونشاندن شورش های داخلی پرداخت چون «**تبنیت**» (۲) پادشاه **صیدا** باکمك مصریان و اجیرهای یونانی دوساتراپ پادشاه را شکست داده بود **اردشیر** شخصاً برای سرکوبی او و مصریان حرکت کرد . **تبنیت** چاره جزاین ندید که **صیدا** را تسلیم کند معذالك او وهمراهانش را بامر **اردشیر** بکشتند ـ اهالی **صیدا** از شدت ناامیدی درخانه‌های خوددرفته وشهررا آتش‌زدند بقسمی که‌چون **اردشیر** داخل آن شهر گردید جزخرابه نیافت. پس‌ازاین‌واقعه‌اردشیر بامساعدت «**منتور**» (۳) یونانی**مصر** رافتح کرد (۳۴۵) ونیز باکمك او آسیای صغیررابگرفت .

درسنهٔ ۳۳۸ خواجهٔ قصر موسوم به «**باگواس**» (٤) **اردشیر** را مسموم کرد وفرزند اصغر او «**اوارسیس**» (٥) را برجای وی نشاند و اورا هم بقتل رسانیده

---

1 _ Antalcidas سفیر اسپارت بدربار ایران بود 2 — Tabnit
3 _ Menthor 4 _ Bagoas 5 _ Oarsés

داریوش سوم راکه ازاخلاف **داریوش دوم** بوده صاحب تاج وتخت کرد

داریوش سوم و انقراض سلسله هخامنشی - داریوش سوم را یونانیان (**کدمان**) (۱)نامنددرسنهٔ ۳۳٦ برتخت‌نشست - **باگواس** قصد داشت **داریوش** را بکلی تحت اراده خود درآورد ولی چون این پادشاه حاضر باین امـر نگردید و خواجه قصد مسموم نمودن‌اورا کرد **داریوش** ویرا مجبور ساخت تاهمان زهری که برای اوتهیه کرده بود تناول نماید وبدین طریق رفع شر آن خواجه سرای را از خود بنمود ولی‌قدرت دولت هخامنشی مبدل بضعف گردیده‌بود و**اسکندرمکدونی** پسر **فیلیپ** عزم تسخیر ممالك **ایران** رانمود .

فیلیپ پدر **اسکندر** قصد جنك باایران را داشت ولی عمرش‌وفا نکرد ودرسنهٔ ۳۳٦ در گذشت . **اسکندر** فکر پدررا تعقیب کرد ودربهار ۳۳٤ باچهل هزار نفر از **هلسپون** (**داردانل**) بگذشت وپس ازجنك **گرانیك** وارد **آسیای‌صغیر** شده مستملکات یونانی راآزاد ساخت (۲) یکی از سرداران ایرانی بکمك امیر البحر یونانی «**ممنن**» (۳) از«**هالیکارناس**»(٤) دفاع سختی‌نمودنـد ولی‌سودی‌نبخشیـد . **اسکندر** از(**کاپادوکیه**) (٥)واردجلگه‌های(**کلیکیه**)(٦)گردیدو«**داریوس**» (۷) باسپاه ایران‌تلاقی کرده‌جنگی‌رخ داد که درآخرفتح‌نصیب **اسکندر** گشت. در **دمشق** خیمه وخانواده سلطنتی دردست «**پارمنیون**» (۸) افتاد . پس ازاین‌واقعه **داریوش** پیشنهادصلح کردولی **اسکندر** قبول‌نکرده وبطرف **سوریه**رفت‌شهر«**تیر**»(۹)(**صور**) هفت ماه مقاومت کرده لشکر **اسکندر** را معطل ساخت و«**غره**» (۱۰)دوماه‌ازخود

---

1 - Codoman

۲- این جنك درکنار رود کرانیك Granique واقع‌گشت تعدادسوارنظام‌ایرانی بالغ‌برده هزارنفر بوده ولی عده پیاده‌نظام راکه یونانیان اجیرتشکیل میدادند معلوم نیست . دراین جنك سپهر داد داماد داریوش بااسکندر مبارزه سختی‌کرد تااینکه از اسب بیفتاد وکشته شد . برادر او نزدیك بود باضرب شمشیر اسکندر را بهلاکت رساند ولی دست اورا قطع‌کردند - یونانیان اجیرهم (پیاده نظام) بسختی مقاومت‌کردند تااینکه دوهزار نفر اسیر وبقیه‌کشته شدند

3 - Msmnon 4 - Halicarnasse 5 - Cappadoce
6 - Cilicie

۷- علت فتح اسکندر را در ایسوس (Issus) چنین‌گفته اندکه سواران ایرانی بین کوه و دریا واقع شده میدان‌آنکه عملیات خودرا انجام دهند نداشتند

8 - Parmenion 9 - Tyr 10 - Gaza

دفاع نمود . پس ازفتح این دوشهر **اسکندر** بااهالی باکمال بیرحمی رفتار کرد و بجانب **مصر** رفت ، مصریان بخوبی ازاوپذیرائی نمودند و **اسکندر** شهر **اسکندریه** را بنا نمود .

درسال ۳۳۱ **اسکندر** از **مصر** **بسوریه** واز آنجا به **بین النهرین** (عراق امروز) آمدو نزدیکی **اربل** جنگی سخت بین لشگر ایران وسپاه **اسکندر** رخ داد. دراین جنك لشکر ایران مغلوب گردید(۱) پس از آن **بابل** ، **شوش** و **استخر** (۲) بدست فاتح مکدونی افتادو **اسکندر** از روی بغض و کینه یاازفرط مستی **استخر** راآتش زد

داریوش سوم هنوز بکلی مأیوس نشده درصدد جمع آوری لشکر و تجدید جنك با **اسکندر** بودولی دونفر ازساتراپها «**بسوس**»(۳) و «**برسانتس**»(٤) اورا گرفته بقتل رسانیدند (۳۳۰) - **بسوس** خیال سلطنت داشت ولی **بطلمیوس** (**پتولمه**) درمقابل او شتافته ویرا ازاین خیال منصرف کرد (٥).

پس ازاین وقایع **اسکندر** **طبرستان**. **گرگان**. **خراسان**. **سیستان** و **افغانستان** را مطیع خود ساخت. درباختر **اسکندر** با (**رکسانا**) (٦) دختریکی ازامراء مزاوجت کرد . ازآنجا بوادی **سند** رفت **تاکسیل** (۷) اظهار اطاعت کرد و (**پروس**) (۸) مردانه با **اسکندر** جنگیده اسیر گشت، لشکر **اسکندر** از (**پتاله**) (۹) بایران مراجعت کرد وازآنجا **اسکندر** **ببابل** برفت وخواست آنجارا پایتخت کند . خستگی راه و رنج سفراورا ازپای درآورده بود تبی از باتلاقهای شهر بروی عارض شد که در اثر آن درسن ۳۲ سالگی درقصر **نبوکد نصر** بجهان دیگر شتافت جنازه اورا **باسکندریه** بردند ودرمحلی که امروز **مجهول** است بخاك سپردند .

۱ـ جنك اربل (Arbel) یاگوگامل (Caugamélés) آخرین جنگی است که داریوش شخصاً بااسکندر نمود تعدادلشکرایران معلوم نیست و بعضی یك میلیون نوشته اندکه بنظر اغراق میآید • دراین جنك ایرانیان بسختی وباکمال رشادت بجنگیدند بقسمیکه کار بر « پارمنیون » سردار اسکندر سخت گردید و اسکندر را بمدد طلبید ولی چون زوبینی بداریوش اصابت کردوبزمین افتاد لشکریان اوبتصوراینکه آن ضربت کارگرد بوده بتدریج فرار اختیار کردند •

۲ ـ قبل ازاینکه اسکندر وارد « پرسپولیس » شود دچار مقاومت « آری برزن » شدکه تاآخرین نفس ازپایتخت محافظت کرد

3 . Bessos 4 _ Bersaentes

٥ـ بسوس را یکنفر سردار ایرانی ازطرف اسکندر بگرفت ودرهمدان کشته شد

6 Roxana 7 . Taxile 8 _ Porus 9 — Patala

اسکندر ازسرداران نامی دنیا بشمار میرود واندیشهٔ آن داشت که شرق و غرب را متحد ساخته و یك دولت تشکیل داده تمدن **یونان** را ترویج دهد ، ولی اقدامات این سردار مشهوروعملیات‌اوثابت میکندکه نه مانند **کورش بزرگ** عادل ورئوف بوده‌ونه چون **داریوش کبیر** رسم‌جهانداری میدانسته.شقاوت‌اودرتیر وغزه آتش‌زدن **استخر** ، بدار آویختن برهمنان درهند ، کشتن دوستان و رفقای قدیمی خود ، قربان کردن چند هزارنفر ازمردم «**کوسی**» برای آسایش روان یکی از سرداران مقتول خود ، سوزاندن **اوستا** (برحسب روایت پارسیان) لکه‌های‌بزرگی است در تاریخ حیات این فاتح بزرك . راست است که **اسکندر** نسبت بخانواده **داریوش سوم** رأفت‌نمود واز کشته شدن اومتأثر گردید وجنازه اورابااحترام‌تمام دفن کرد ، استخوانهای **کورش‌بزرك** را مجدداً درمقبرهٔ اونهاد ، شهرهای جدیدی مانند **اسکندریه** درمصر و **اسکندریه** دیگری درشرق (**خجند**) بنا کرد ولی باید دانست که‌آیا این اعمال‌جبران آنهمه‌آسیبی که درشرق واردآورد وآنهمه‌کشتاری که کرد و نقاطی که خراب گردید می‌نماید یاخیر ؛ درهرحال چون **اسکندر** وفات کرد نه تشکیلات منظمی ازخود بیادگار گذاشت ونه‌جانشین لایقی‌معین کرد.



جهانداری هخامنشیها

تشکیلات ـ مذهب ـ صنایع و آثار

تشکیلات

پادشاهان هخامنشی دراداره کردن ممالك وسیع خود عادات ومذاهب ملل رامحترم داشته تشکیلات خصوصی آنان را برهم نزدند وحتی دراکثر ازنقاط رؤسای محل بومی بوده وبیگانه را بر آنان مسلط نمیداشتند مثلا فنیقیها ازخود دارای حکمرانی بوده ورؤسای نواحی مصر ازاهل آن دیاد بوده ویهودیان باکمال آسایش زیسته حکومت مذهبی ازخود داشتند. مادام که این اقوام مالیات پرداخته و خود را از اتباع ایران و رعایای شاه میدانستند احدی مزاحم آنان نمیشد. چنانچه درشرح حال داریوش گفته شد این ممالك وسیع به بیست ـ و چهارتاسی ساتراپی منقسم گردیده و هرساتراپی دارای یکنفر حکمفرما موسوم به ساتراپ (خشترپا) (۱) بوده و یکنفردبیر اعمال ساتراپ را تحت نظر گرفته وقایع را مستقیماً بدربار اطلاع میداد. درهرساتراپی یکنفر فرمانده لشکر ودرقلعهٔ هرشهر یك حکمران موسوم به «ارگ پت» (۲) یافت میشد ـ فرمانده لشکر ساتراپ ودبیر مستقلا وظایف خودرا انجام داده ومستقیماً بادربار مربوط بودند ـ احکام شاهنشاه را چاپارهائی که لاینقطع درراه بوده و آن اراضی وسیع رامی‌پیمودند بمقامات مربوطه میرساندند ـ یکعده مأمورین موسوم بچشم و گوش شاه در هرسال مناطق دوردست را تحت تفتیش قرار داده نتیجه تحقیقات خود را بدربار اطلاع میدادند ودرتعقیب گزارش این مأمورین ، دربار تصمیم قطعی میگرفت ، حکمران را عزل و گاه اورا محکوم بمرك میکرد ـ دربعضی ازمواقع موقتاً ساتراپ عهده دار امور لشکری میگشت واین ترتیب درزمان **اسکندر** بطور معمول مجری گردید .

---

1 .. Khchatrapa 2 .. Argapat

مالیات

یکی ازوظایف ساتراپ اخذ مالیات بوده که اقوام جنسی و نقدی می‌پرداختند - برای هرقسمت مملکت وجهی بطور ثابت بعنوان باج معین شده بود وساتراپها غیرازمالیات که مجبور بوصول وپرداخت آن بودند برای خودهم حقی دریافت میداشتند وازاین سبب بموجب گفته پلوتارك داریوش نصف مالیات را تخفیف داد که براتباع زیاده ازحد تحمیل نشود .

درزمان **داریوش کبیر** استعمال نقود درآسیای صغیرمرسوم گردید وحتی قبل ازاو « کرزوس » مسکوکات نقره وطلا سکه‌زده بود ولی داریوش سکه طلارا رایج ساخت - یکطرف این سکه تیراندازی را نشان میداد که‌یك زانوی خودرا برزمین نهاده بود .

لشکر

ساتراپها درحدود حکمرانی‌خود ازشرارت وجنگهای‌داخلی جلوگیری کرده و وسایل امنیت طرق را فراهم مینمودند لشکر دائمی مملکت رامستحفظین شاهنشاه وپاسبانان قلاع مهم تشکیل میدادند- سپاه مستحفظ عبارت‌بود ازدسته‌ای مرکب ازدوهزار سوار ودوهزار پیاده ازنجباء و اعیان پارس‌وماد مسلح‌باتیر و کمان ونیزه های بلند قریب دومتر - پس‌ازآنهایکعده ده هزارنفری‌تشکیل دسته سپاه جاوید را میداد - درموقع جنك ازاطراف واکناف مملکت وازمیان ملل مختلفه جمع‌آوری‌لشکر میکردند . والبته این امر درموقعی بود که شخص شاهنشاه عزم جنك‌بادولت اجنبی یاسرکوبی یاغی مقتدری رامینمود چه جنگهای داخلی ولایات راساتراپها شخصاً عهده داربوده وبالشکری که از اهالی آن حدود تشکیل میدادند فتنه را فرومینشاندند .

امور قضائی

راجع باموروقضائی آنچه میتوان گفت این است که شخص‌شاه خاصه درمسائل‌جزائی‌وجنایات مربوط بامنیت مملکت‌یانسبت بشخص او رسید گی نهائی میکرده و حتی در بعضی مسائل رسید گی بدوی هم بااو بوده امابرای رسید گی بمسائل حقوقی قضاتی از طرف شاه معین شده‌بود که از روی عدل و انصاف داوری کنند واین موضوع یعنی اجرای عدل بقدری طرف توجه پادشاهان بوده‌که نسبت بقضائی که مراعات‌آنرانمینمودندبسختی

رفتار میشد وحتی در بعضی اوقات آنان را کشته پوست آنها را برروی مسند قضاوت میگستردند - بااین احوال احدی رابرای ارتکاب يك جرم محکوم بمرك نمیکردند وهیچکس حق نداشت نسبت بغلام خـود هر گاه مرتکب يك تقصیر شده بقساوت رفتار کند خلاصه آنکه جرایم مرتکب و خدمات او را در نظر گـرفته بعد حکم مینمودند .

مذهب

پادشاهان هخامنشی موحد بودند یعنی« **اهورا مزدا** » راخالق زمین وآسمان دانسته اقتدار وسلطنت خویش را از تأییدات او میدانستند . ازآنجاکه اهورا مزدا غیرمرئی بوده پرستش اورا در مقابل آتش که يك گونه رمزی است بجای میآوردند.

در کتیبه های **اردشیر** و « **اخس** » برای اولین دفعه نام مهر و ناهید برده شده - اگرچه ایرانیان قدیم بمهر معتقد بوده آن را تقدیس مینمودند ولی اعتقاد پادشاهان هخامنشی باین رب النوع ازاواخر قرن پنجم قبل ازمیلاد است واززمان **اردشیردوم** پادشاهان این سلسله اورا تقدیس نموده درموقع سو گند ویرا شاهد گرفته ودرجنك ازاویاری میطلبیدند .

ملت ایران در آنزمان آب و آتش وباد و نور و روز وشب (نور خورشید و ماه) را تقدیس مینمودند و باحضور یکنفر از مغان مراسم قربانی را بجـای می آوردند .

مغان قبیله‌ای بودند ازمادها که دراجرای مراسم مذهبی اختصاص داشته وعقاید آنها نهایت قدیمی بوده وشاید اززمانی باشد که ایرانیان وهندیها تشکیل يك ملت داده وهنوز مهاجرت نکرده بودند - چنانچه گفتیم حضور آنها برای اجرای مراسم قربانی و خواندن سرودهای مذهبی واجب بوده است - فرق فاحشی که بین مراسم پارسیان ومغان مشاهده میشود این است که پارسها اجساد خودرا موم اندوه کرده وبعد بخاك میسپردند ولی مغان دفن اموات راجایز نمیدانستند مگر آنکه قبلا سك یاپرنده‌ای آنها را پاره کند

صنایع و آثار

پادشاهان هخامنشی که ممالك وسیعی را تحت تصرف خویش درآورده وملل مختلفه رامطیع خود ساختند درساختن ابنیه وبنای کاخهای سلطنتی خویش خواستند ازمهارت کلیه معماران ماهر واستادان قابل ممالك مفتوحه استفاده کنند از آنجهت در آثار صنعتی ایران‌در آن عصر طرزهای مختلف صنعت‌سایر ملل مشهود است - **داریوش** گوید که دربنای قصراو صنعتگران بابلی، مادی ، لیدی ومصری خدمت میکردند ومصالح آنرا ازنقاط دوردست می‌آورند مثلا عاج را از هندوستان چوب سدر را از لبنان سنك ستونها را ازیونان‌وزینت‌دیوارهارا ازاتیونی(حبشه) تحصیل‌میکردند- پس‌عجب نیست‌اگردر صنعت ایران آثار سایر ملل مشاهده میشود ولی نکته مهم در این است که ایرانیان آنزمان درصنعت چه ابداعی نمودند وچه چیز تازه‌آوردند - باید دانست که درسایر ملل صنعت‌جنبه‌محلی داشته‌بدینمعنی که‌صنعتگران مراعات منافع خصوصی شهرهای مختلف را مینمودند ونکاتی را درنظرمیگرفتند که فکراهالی آن محل بخصوص را برساند ولی همینکه کشورهای وسیع در دست ایرانیان افتاد و تمام اهالی آن اتباع ایران محسوب گشتند درنظرپادشاهان هخامنشی مراعات جنبه محلی یا انحصار صنعت بیك طرز مخصوص ومنحصر که اقتباس ازیکی ازملل شده باشد بیمورد بود - این است که صنعت‌ایران‌ترکیبی گردید ازصنایع مختلفه وآنچه‌ایران دراینخصوص ابداع کردند طرز ترکیب این‌صنایع بیکدیگراست‌تادرنظرهم زیبانماید وهم عظمت‌عصر هخامنشی‌رابرساند - دراین‌خصوص ایرانیان منتهای ذوق وسلیقه‌رابکاربردندبقسمی که صعنت ایران صنعت مخصرصی گردید که ازصنعت سایر ملل متمایزاست یکی‌از مستشرقین دانشمند چنین گفته «صنعت‌ایران‌ترکیبی است که ازمیل شاهنشاه بوجود آمده چه تمام‌اشکال صنعتی مشرق را که پادشاه درایالات‌آسور ، مصر ومستملکات یونان در آسیا مشاهده‌کرده و جلب توجه اورا نموده بطور مصنوعی و بامراعات آنچه‌عظمت را نشان دهد وحدت داده و طرز خاصی بوجودآورده است و بالاخره میتوان گفت این صنعت نتیجه اراده شاهان صنعت دوست مقتدری است که عظمت را نصب العین خود قرار داده اند» - پس صنعت ایران نماینده باعظمت عصر

هخامنشی است .

باهمه این احوال باید دانست که صنعت ایام هخامنشی دنباله یك صنعت ملی است که مصالح آنرا تغییر داده وطرزهای دیگری بامراعات تناسب بر آن افزوده‌اند- قصر **کیاکسار** پادشاه ماد در**همدان** نمونه این صنعت است و **کورش کبیر** پس از شکست مادهاقصری در**پازارگاد** بنا کرد که تازمان **اسکندر** برپابود واگرچه‌دارای ستونهای متعدد نبوده میتوان گفت بنای **استخر** (تخت‌جمشید) تکمیل آن‌بنای‌ملی است وقطعاً تقلید ازمعماری مصر نیست چه درزمان **کورش** هنوزایرانیان مصر رافتح نکرده‌بودند .

نزدیك **مشهد مرغاب** مقبره **کورش** است که سقفش دارای دو نشیب است - این مقبره عبارت از اطاق کوچکی است که برروی شش طبقه سنك قرار گرفته و هرطبقه بقسمی برروی طبقه دیگر واقع شده‌که تشکیل مرتبه های مختلفی میدهد .

مهمترین آثار ایام هخامنشی تخت جمشید در **پازارگاد** است که یونانیان **پرسپولیس** نامند عظمت این بنا امروز هم ازخرابه آن هویداست - درساختن قصور و ابنیه این بنای عظیم اکثر پادشاهان هخامنشی دخالت داشته‌اند ولی میتوان گفت که مهمترین کاخهای آن درزمان **داریوش کبیر** و **خشایارشا** بناگردیده است.قصور **داریوش وخشایارشا** درعرصهٔ مسطحی بالای دورشته پله های عظیم ساخته شده و از همه مجلل‌تر قصر خشایارشاست که نزدیك آن مجسمه دو گاو بصورت انسان‌است درروی جدارها باکمال مهارت تصویر مستحفظین قصر ، میرآخوران و کسانیکه برای پادشاه هدیه میآورندحجاری شده است - تخت جمشیددارای ستونهای‌متعددی بوده وطرزسرستونها ازمختصات صنعت ایران است ودرهیچ بنای دیگر بدان‌شکل مشاهده نمیشود وعبارت‌ازدوگاواست که‌پشت بریکدیگر کرده‌اند - تزیینات وتجمل ابنیه بواسطه کاشیها یاآجرهائی که روی آنهارا بامینا ، برنز ، طلایانقره میپوشاندند نظرهربیننده راخیره مینمود . درپازارگاد حجاری برجسته مشاهده میشود که‌دریك قطعه سنك آهك نقش شده - این حجاری شخصی را نشان میدهد که لباس درازی

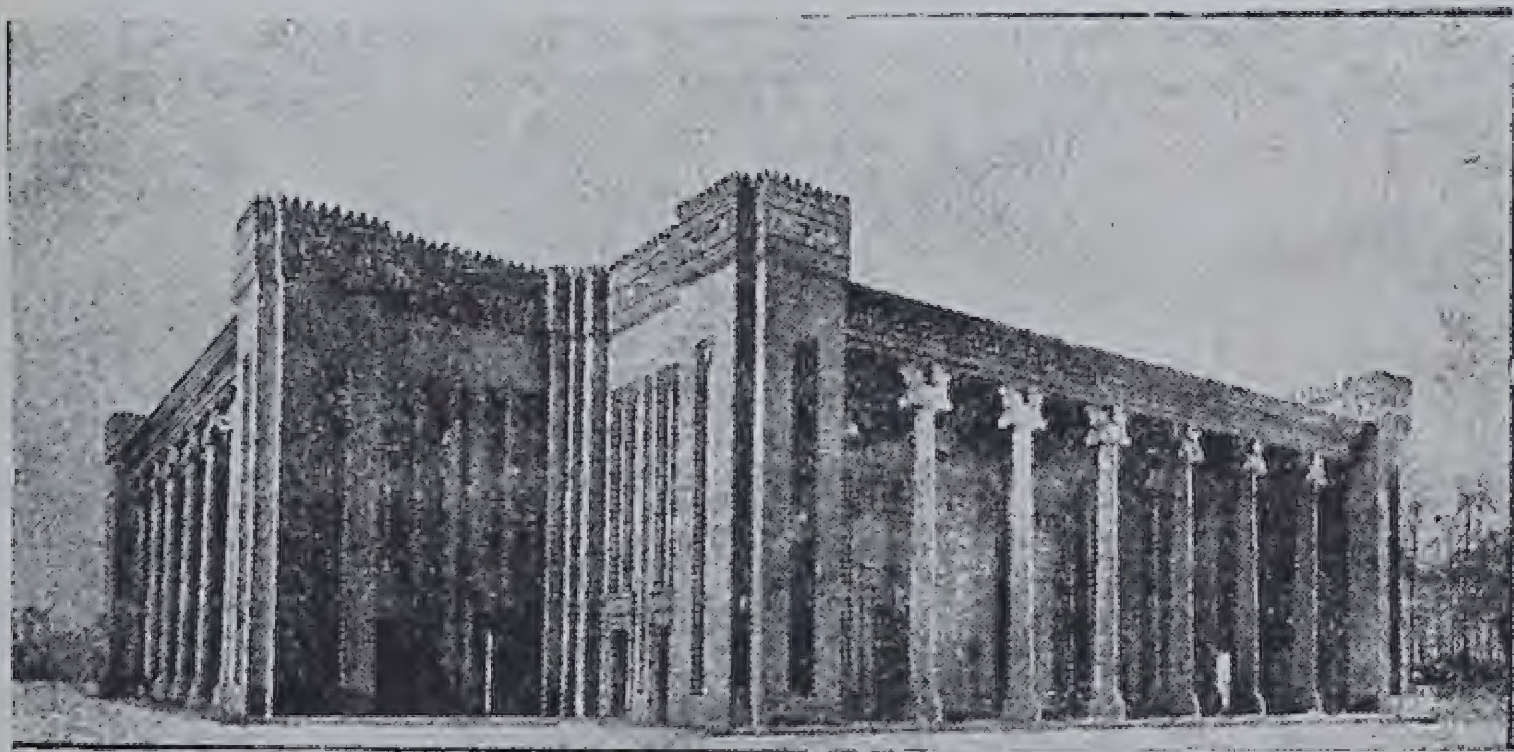
دربر کرده ودارای چهاربال است وشایدصورت فرشته باشد .

درپشت قصرهای پرسپولیس(تخت جمشید) سه دخمه است وبفاصله پنج کیلومتر



«آرامگاه کورش بزرك در پازارگاد»

از مقابر مذکور در محلی که امروز نقش رستم نامند چهار مقبره دیگری است که در کوه کنده شده اند.دراندرون دخمه داریوش که درنقش رستم است هیچگونهٔ کتیبه



«دورنمای قصر شوش»

و آثاری نیست ولی دربیرون دخمه در روی صخره ایوانی ساخته اند که دارای چند ستون است و مجلسی حجاری شده که در آن ۲۸ نفر دردو طبقه تخت پادشاه را نگهداشته اند (۱). پادشاه ازدست چپ بر کمانی تکیه کرده ودست راست خوددراطرف آتش مقدس دراز نموده است.

۱ــ بیست وهشت نفری که تخت شاه را نگهداشته اندنماینده ۲۸ ساتراپ ایران است

دربعضی از نقاط ایران ابنیه‌ایست که آتشکده نامند ومسأله مهم دانستن تاریخ بنای آنهاست چه‌جای شك نیست که درآنجا آتش مقدس رامی‌افروختند وشکل آنها که مانند کوره چهارزاویه است ، این موضوع راتأیید مینماید. درنقش رستم درطرف یسار دخمه دو آتشکده است که درصخره کنده‌اند ودرپازارگاد نزدیك مقبره کورش پایه‌دو آتشکده مشاهده میشود که عبارت ازسنگهای مکعبی است که وسط آنرا تهی کرده‌اند وامروز آنرا تخت طاوس مینامند .

ابنیه ای درسروستان وفیروزآباد یافت میشود که تاریخ آن درست معلوم نیست و اغلب متخصصین آن رااز آثار بعد ازهخامنشیان میدانند ـ اما درشوش ابنیه مهمی بوده که اکنون ازآن خرابهٔ بیش نمانده است .

کتیبه ، خط وزبان

کتیبه هائی که سلاطین هخامنشی ازخود بیادگار گذاشته‌اند برسه زبان‌است : پارسی‌باستانی، زبان انزانی یاشوشی ولسان بابلی ولی بعضی از آنهافقط به‌پارسی باستانی‌است که درباریان وخانواده سلطنتی بدان تکلم میکرده‌اند. کلیه‌این‌السنه را باحروف میخی مینوشتند و گویند اساس این‌حروف‌ازخط بابلی‌اقتباس شده آنرا نهایت ساده ومختصر کرده‌اند وبجای‌صدها علامات واشکال که درخط بابلی‌بوده خط میخی فارسی فقط ٣٦علامت وچند شکل معین داشته‌است ـ مهمترین کتیبه‌ایام هخامنشی کتیبه معروف بیستون است که درآن داریوش بزرك شرح اقدامات خودرا میدهد وبسه زبان نوشته شده است ـ داریوش امر کرد این کتیبه را رونویس وترجمه کرده دراطراف ممالك‌خود منتشر نمایند .

فصل دوم

اشکانیان

ملاحظه

پس از فوت **اسکندر** ممالك مفتوحه بین سرداران او تقسیم گردید «**پردیك کاس**» (۱) به نیابت سلطنت آسیا انتخاب شد و «**ارریده**» (۲) جانشین اسکندر دراروپا گردید . هریك از ساتراپها نصیب سرداری گشت (۳) مصر را «**بطلیموس**» (٤) سوریه را «**لامدن**» (٥) مادرا «**پیتن**» (٦) کاپادوکیه را «**اومن**» (۷) کلیکیه را **انتیگون** متصرف گشتند ، هند درید حکمرانان بومی و آذربایجان در دست « آذرباد » ساتراپ ایرانی باقی ماند واین قطعه ایران بنام او موسوم گردید ـ حکومت مرکزی وجود نداشت وسرداران دم از استقلال میزدند ـ « پردیك کاس » خواست وحدت ممالك مفتوحه رانگهدارد ولی بطلمیوس اورادرمصر شکست داد وبدست سربازان خویش کشته شد ـ (اومن) را «انتیگون» (۸) در شوش مغلوب نمودوخواست جانشین اسکندر گردد ولی « سلوکوس »(۹) مانع از آن گردید وانتیگون باوجود مساعدت پسرش «دمتریوس»(۱۰) کاری ازپیش نبرد ومغلوب شد و قسمت اعظم ممالك مفتوحه اسکندر درآسیا بدست سلوکوس جانشینان او افتاد .

آغاز تاریخ سلطنت سلوکیان از سنه ۳۱۲ قبل ازمیلاد است پایتخت آنان درابتدا بابل بعد سلوکیه و درآخر انطاکیه درشام گردید . روابط سلوکوس با حکمفرمایان هندحسنه بود .

---

1 — Perdiccas 2 — Arrhidée

۳ ــ درآن موقع « رگسانا » زن اسکندر حامله بود وچون پسری آورد نام اورا اسکندر نهاده پادشاه خواندند ولی سودی نبخشید و در آخر اورا گرفته ومحبوس کرده بقتل رساندند

4 .. Betolimaus 5 _ Laoдédon 9 _ Peithon

7 _ Auméne 8 _ Antigone 6 _ Seleucus

10 _ Démêtrius

قبل ازاینکه بتاریخ اشکانیان بپردازیم لازم است بدین نکته اشاره شود که درمشرق ایران مملکتی تشکیل گردید که آنرا یونان و باختر نامند ـ مؤسس آن « دیودوتوس »(۱)دوم در ابتدا سکه بنام « آنتیوکوس » دوم (۲)پادشاه سلوکی زد ولی چون دعوی استقلال کرد سکه را بنام خود نمود و حدود ممالکش از **سغد** تا مرو بود .



درزمان آنتیوکوس دوم که ازسنه ۲٦۱ تا ۲٤۲ قبل ازمیلاد سلطنت نمود ایالت **پارت** مستقل گردید ـ نام پارتین (یاپرثو) در کتیبه بیستون جزء ایالات ایران برده شده وامروز جای شاك نیست که اهالی آن آریائی نژاد بوده‌اند .

اشك اول ـ ارشك یا اشك که مؤسس سلسله اشکانیان است درسنه ۲٥۰ قبل از میلاد بمساعدت قبیله چادرنشین « اپارنی »(۳) که شعبه‌ای ازقوم « دهه » (٤) بوده خودرا از تحت حمایت سلوکیان مستخلص ساخت ـ گویند در جنگی که با باختران نمود کشته شد (۲٤۸ ق ۰ م) پادشاهان اشکانی باحترام او کلمه اشك را بر نام خود افزودند .

تیرداد اول ـ پس ازاشك اول برادرش تیرداد اول جانشین او گردید وایالت « هیرکانی »(٥) گرگان ودارالملك آن « زدراکارتا » (٦) و(استراباد)رابتصرف خویش در آورد وبامساعدت « دیودوردوم »(۷)حکمران یونان وباختر لشکر سلوکیان راشکست دادو استقلال پارت رامستحکم نموده خودراملقب بشاهنشاه کرد ومبدأ تاریخ پارتها ازهمان زمان است (۲٤۷ق۰م) .

کلیه پادشاهان اشکانی نسب خود را بسلسله هخامنشی رسانده و پدراشك وتیردادرا « فریاپیت » (۸) نام پسر یکی از پادشاهان هخامنشی میدانستند ـ تیرداد باستحکام قدرت خویش بکوشید و برای خود قصری نزدیك شهر ابیورد بنا

---

1 _ Diodotos　　2 _ Antiochus　　3 _ Aparniens
4 _ Daha　　5 _ Hyr Canie　　6 _ Zadracarta
7 _ Diodore　　8 _ Phriapites

کردو آنرا دارا نام نهاد ولی پایتخت او شهر (هکاتمپیل) (۱) یعنی شهرصددروازه بوده که خرابه آن درجنوب غربی **دامغان** مشهوداست .

اردوان اول - این پادشاه درسال۲۱٤ بجای پدر نشست وتاسنه ۱۹۶ سلطنت کرد - درابتدا شهر **همدان** را فتح کرد ولی بعداز **آنتیوکوس** سوم شکست خورده وپایتختش بدست سلوکیان افتاد وتاگرگان اورا تعقیب کردند . آنتیوکوس که میدانست این غلبه موقتی است ودرگرگان هم کاری ازپیش نبرد با**اردوان** معاهده بست واورا بسلطنت ایران بشناخت .

فریاپیت - پس ازمرگ اردوان پسرش فریاپیت سلطنت کرد و واقعه مهمی در زمان او رخ نداد .

فرهاد اول -«فراآت»(۲) پسر فریاپیت است درزمان خویش« مارد» یامردهای تپورستان (طبرستان ومازندران) را مطیع خود ساخت وآنانرا وادارکرد ابواب بحرخزر را محافظت کنند.

مهرداد اول- فرهاد مهرداد اول را که برادراو بودبجانشینی خویش معین کرد این پادشاه ۳۷ سال سلطنت نمود (از ۱۷٤ الی ۱۳۶ ق - م) ودولت پارت رانهایت قدرت بخشید. مرورا ازباختریان بگرفت وایالت مادرا ازدست امرای نیم مستقل آن مستخاص ساخت ودامنهٔ فتوحات خودرا تاعیلام ، فارس وبابل رسانیده «دمتریوس» دوم پادشاه سلوکی رااسیرساخت .

فرهاد دوم -فرهاد دوم پسر مهرداداول است وبرای اینکه« آنتیوکوس هفتم»پادشاه سلوکی رابجنگ داخلی مشغول سازد برادراودمتریوس را که مهرداداسیر کرده بوددرها ساخت تامدعی سلطنت برادر گردد. -سپس آنتیوکوس راشکست فاحشی دادوحکمفرمای سلوکی درعرصه کارزار زخم کاری برداشت. فرهاد چندی بعدباطایفه سکاها که در افغانستان وسیستان تمرکز یافته بودند بجنگید ودرحین کار زار یك فوج ازاسرای یونانی بدشمن ملحق گردید و بالنتیجه فرهاد دوم شکست خورده کشته شد (۱۲۵) .

1 - Hécatompyle 2 - phraatés

اردوان دوم - اردوان دوم عم فرهاد است که درجنك بااقوام «یوئچی» (۱) کشته شد. (۱۲٤) در همان اوان سکا ها درقسمتی از ایران که امروز سیستان نامند اقامت گزیدند (۲) وقدرتی بدست آوردند.

مهرداد دوم - یااشك نهم پسر اردوان دوم است که چون بتخت نشست دو نفر مدعی سلطنت او گشتند ولی مهرداد فتنه آنان را در سال اول سلطنت خویش فرونشاند، سپس آن پادشاه بزرك اشکانی بتوسعه مملکت خود پرداخته در سرحدات شرقی جنگهای نمایانی کرد وازطرف غرب مملکت خودرا تافرات وارمنستان وسعت داد.

ملاحظه - این نکته قابل ملاحظه است که درزمان این پادشاه روابط ایران باروم شروع شد. در آسیای صغیر ششم مهرداد معروف بپادشاه «پنت» (۳) (که نباید بامهرداد پادشاه اشکانی ایران اشتباه کرد) تشکیل دولت مقتدری داده وراه رومیان راسد نمود و ازسنه ۹۰ تا ۶۳ قبل ازمیلاد مردانه باآنان جنگید لیکن در آخر درنتیجه یاغیگری پسرش بوسیله غلامی خودرا بهلاکت رسانید وکاربکام رومیان شد. ازطرف دیگر رومیان درسنه ٦٤ قبل ازمیلاد آخرین متصرفات سلوکیان را درسوریه بتصرف خود در آوردند وقصد تسخیر ایران و هند را داشتند - در اینجاست که خدمت اشکانیان بایران وقابلیت پادشاهان آن بیش ازپیش معلوم میشود چه پادشاهان این سلسله نه فقط ایران را ازقید سلوکیان مستخلص ساخته و مجدداً تشکیل دولت شاهنشاهی مقتدری دادند بلکه درمقابل رومیان که دارای خوی سلحشوری بوده ولشکری منظم داشتند با کمال شجاعت ومردانگی ایستادگی کرده ودراغلب اوقات آنان را شکست داده وارد مستملکات آنها شدند.

سندروك یا «سنتروك» (٤) - پس ازمهرداد دوم مدتی تاج وتخت ایران بی پادشاه ماند تا اینکه در سنه ٦٧ق. م - سرداری بنام. سنتروك برادر فرهاد دوم یا پسر اشك «دیکایس» (٥) خودرا شاهنشاه خواند. درزمان او تیگران پادشاه ارمنستان دارالملك آذربایجان را متصرف گشته نواحی فرات ودجله را ببادغارت داد.

---

1 - Yve. tchi

۲- قبل از این واقعه آن قطعه خاك ایران را «زرنگ» مینامیدند ازآن تاریخ آنرا سکستان یعنی محل سکاها نامیدند - این کلمه بعد مبدل به سجستان وسیستان گردید

3. Roi de Pont 4 - Sanatroikés 5 - Dikaios

فرهاد سوم - فرهاد سوم(اشك یازدهم)درسنهٔ ٦٩ برجای پدر نشست ودرهنگام مبارزه تیکران حکفرمای ارمنستان با «پمپه»(۱) شردارمشهوررومی دخالت نمودو ازجنك آنان استفاده کرده بین‌النهرین‌را که پدرش‌ازدست داده بودمجدداً مطیع‌خود ساخت. این‌پادشاه راپسرانش(مهرداد سوم وارد اول) درسنه ٦٠مسموم‌ساختند.

مهردادسوم - مهردادسوم پسرفرهاد سوم چهار سال سلطنت کرد - بیرحمی او باعث شد که اعیان واشراف اورا از سلطنت خلع کردند و«ارد»پس ازتسخیر بابل که مهرداد برای خودحصنی‌متین نموده بودویرا به‌قتل‌رسانید.

ارداول- ارداول‌معروف به‌اشك‌سیزدهم پس ازعزل برادرش درسنه٥٥ میلادی بر تخت‌نشست‌ویکی ازپادشاهان بزرگ‌اشکانی است. مهمترین واقعه که‌درزمان اورخداد جنك‌مشهورحران (درماوراءالنهر)است که درسنه ٥٣قبل ازمیلاد واقع گشت -توضیح آنکه «آبگاردوم»(۲)امیر«اسرون»(۳)سرداررومی« کراسوس»(٤)راکه‌یکی ازرؤسای سه گانه‌دولت‌روم‌بوده‌وفرمانفرمائی‌سوریه‌راداشته‌تشویق‌بجنك‌باارد نمود.پادشاه‌اشکانی عواقب‌وخیم‌جنك‌رابه‌کراسوس گوشزدنمودولی‌سردار‌رومی‌ازروی کبروغرورجوابی‌داد که‌چارهٔ جزجنك‌نبود -اردوارد‌ارمنستان گردیدوسرداری‌نامی‌خود«سورنا»(٥) رابجنك کراسوس دربین‌النهرین‌فرستادودرجنگی که درجلگه‌های‌بین‌النهرین رخ دادسواران اشکانی که‌درتیراندازی نهایت مهارت داشتند بجنگ و گریز پرداخته و رومیان رادر محلهای بی‌آب وعلف‌کشیده‌آنان رادرزیر بارانی‌ازتیر بهلاکت رسانیدند - پسرقابل کراسوس موسوم «پوبلیوس»(٦) کشته شد وچون‌سراورا برسر نیزه نمودند سواران اشکانی بیش ازپیش برتهور خود افزوده ضربتهای سختی بر رومیان وارد آورند - بروایتی‌درموقع مذاکرات اصلاحی‌کراسوس درمیان هیاهوکشته‌شد - عاقبت بیش‌از بیست هزار رومی کشته وده هزار اسیر را بمرو بردند وسر کراسوس رابریده برای ارد در (ارتاکساتا) (۷) در ارمنستان فرستادند - این جنك برای رومیان‌گران تمام شد وانعکاس غریبی نمود ودانستند جنگیدن بادولت اشکانی کارسهلی نیست.

1 - Pompée 2 - Abgar 3 - Osrhoene
4 - Crassus 5 - Suréna 6 - Publius
7 - Artaxata

گویندارد ، طیسفون (کتزیفون) راپایتخت خود قرارداد وشکست رومیان او را در اندیشه حمله بسوریه انداخت ولی در لشگر کشی بسانطاکیه سردار پارت بنام ازاك (۱) کشته شد. نه‌سال‌بعد پسرارد موسوم به‌پاکر(پاکروس)(۲)جبران آن شکست را بنمود ولی در سنه ۳۸ پس از آنکه پاکر وارد بیت المقدس شد و آنتیگون (۳) پسر اریستوبول (٤) را ملقب به شاه آنحدود کرد از ونتیدیوس (٥) شکست خورده درسوریه شمالی کشته شد. ارد ازاین پیش آمد متأثر شده درسنه ۳۷ سلطنت را به‌پسر دیگرخود فرهاد چهارم تفویض کرد .

فرهادچهارم -فرهادچهارم یااشك چهاردهم برای اینکه درمقابل خود مدعی نداشته باشد برادران خویش رابقتل رسانید و پدرش راهم که او راملامت میکرد درزیر بالش خفه کرد درزمان او آنتوان سردار رومی برای انتقام ازشکست کراسوس قصد نواحی فرات راکرد وچون ازطرف ایرانیان درآنحدود مقاومت دید بطرف دار الملك آذربایجان (اکنون آن محل را تخت سلیمان نامند) بشتافت ولی شکست سختی درآنحدود خورده مجبور بباز گشت گردید و پس از دادن تلفات بسیار و تحمل مصایب بیشمار خود را بسختی بارمنستان رسانید - بازهم‌اززمان این پادشاه درنتیجه کشمکشهای ایران وروم ارمنستان درتحت حمایت ایران درآمد .

چون اگوست (٦) امپراطورروم گردیدبرای ایجاد روابط حسنه‌بین دولتین کنیزك ایتالیائی موزا نام را تقدیم فرهاد نمود و پادشاه اشکانی هم تحت تأثیر آن کنیزك چهارپسرخودرا بروم فرستاد وقصد آن کنیزك این بود که تخت وتاج به‌پسراو فرهادپنجم برسد و هم برای این‌مقصود فرهادرا مسموم ساخت.

فرهاد پنجم - فرهادپنجم پسرفرهادچهارم وکنیزك ایتالیائی است که تقریبا دوسال‌قبل ازمیلاد بمساعدت مادرش برتخت نشست وبایکدیگر سلطنت کردند ولی دوره‌فرمانروائی آنها بیش از دوسال بطول‌نینجامید (۷) و غاصبی بنام ارد دوم بر-تخت نشست .

---

1 .. Osakés   2 . Pacorus   3 .. Antigone
4 . Aristo Bule   5 .. Ventidius   6 .. Auguste

۷- تولد حضرت عیسی که مبدء تاریخ عیسویان است درزمان اگوست (اکتاویوس) واقع گشت این امپراطور معاصر بافرهاد چهارم وفرهاد پنجم ارد دوم و وانان بوده و میتوان گفت تولد حضرت مسیح درآخر سلطنت فرهاد پنجم واقع گشت ،

ارد دوم - ارد اول چهار سال سلطنت کرد و در شکارگاه کشته شد (٦ بعد از میلاد).

وانان اول - این پادشاه که رومیان او را ونونس (١) نامند پسر او شد فرهاد چهارم است که در روم تربیت یافته بود و چون آشنا باخلاق و آداب شرقیان نبود او را از سلطنت خلع کرده اردوان سوم را پادشاه ساختند.

اردوان سوم - در زمان اردوان تیرداد نامی بتحریك رومیان بمخالفت برخاسته وحتی داخل طیسفون گردید ولی در آخر اردوان بدفع او موفق شد همچنین اردوان قصد تسخیر ارمنستان که فرهاد پنجم برومیان واگذار کرده بود نمود. ولی ازاجرای این مقصود ممانعت سخت بعمل آمد . اردوان پس از سی سال سلطنت درگذشت .

واردان - پس از مرك اردوان پسراو واردان (٢) حضور نداشت و گودرز (گتارز) (٣) غیبت اورا غنیمت شمرده پایتخت رابگرفت ولی طولی نکشید که شکست خورده و واردان بجای پدر تکیه زد . گودرز برادر خودرا ازمواضعه که برعلیه او شده بود مستحضر ساخت و درمقابل این خدمت پادشاه اشکانی ازتقصیر سابق او درگذشت واردان درسنه ٤٥ میلادی کشته شد .

گودرز - گودرز پس ازبرادرخود واردان برتخت نشست و پادشاهی بود بیرحم. مهرداد نوهٔ فرهاد چهارم راشکست داد و گوشهای اورا ببرید تادیگر پادشاه نگردد.

وانان دوم - پس ازمرك گودرز در سنه ٥١ میلادی وانان دوم یا (ونونس) که حکمفرمائی آذربایجان را داشت پادشاه گشت و سلطنت او بیش ازچند ماه طول نکشید .

بلاش اول - بلاش اول ازسنه ٥١ تا ٧٥ میلادی سلطنت نمود. درزمان او جنك بین ایران وروم درگرفت بلاش تیرداد را پادشاه ارمنستان کرد و کربولن (٤) ازطرف نرن امپراطور روم (٥) ارتاکسارا بگرفت وخراب نمود. در آن احوال بلاش مشغول امور داخلی وفرونشاندن شورش اهالی گرگان بود . پس ازانجام این امور بارمنستان شتافت و بعداز کشمکش‌های زیاد چنین مقررشد که تیرداد حکمران ارمنستان شود ولی تاج ازپادشاه روم گیرد

1 - Vononés
2 - Vardanés
3 - Gotarz
4 - Corbulon
5 - Néron

وبدینطریق قدرت ایران از ارمنستان تارود سند مسلم گردید.

پس از بلاش پادشاهانی بنام بلاش - **پاکر سوم و اردوان چهارم** بر تخت نشستند وشاید هریك از آنها درقطعه ای از ایران مستقلا حکمفرمائی داشتند.

خسرو - وقوع جنگهای داخلی بین پادشاهان اشکانی، **تراژان (۱)** امپراطور روم را درفکر آن انداخت که بایران حمله نماید. خسرو که ازسنه ۱۰۷ میلادی برتخت نشسته بودخواست امپراطور رااز این اقدام منصرف نماید و بهمین سبب هدایائی برای او فرستاد و پیشنهادهائی کرد که مقبول نیفتاد- بنابراین تراژان ازدجله عبور نمود «سلوکیه» رابگرفت. فتح این شهر اندیشه جهانگیری تراژان را تقویت کرده قصد آن نمود که دامنه فتوحات خودرا مانند اسکندر تاهند رساند - خسرو که از مقابل تراژان فرار اختیار کرده بود، اهالی را بشورش تحریك کرد وبااینکه امپراطور روم پسرخسرو را رسما درتیسفون برتخت نشاند سودی نبخشید و شورشیان تراژان را مجبور بعقب نشینی کردند - تراژان درسنه ۱۱۷ در کیلیکیه مرد(۲) وجانشین او «آدرین» (۳) دانست که تسخیر ایران باوجود ضعف دولت اشکانی کارسهلی نیست بنابراین درسنه ۱۲۳ باخسرو صلح نمود و ایالات مفتوحه را مسترد داشت - هفت سال بعد خسرو وفات کرد.

بلاش دوم - برادر بزرگتر خسرو بوده وهیجده سال سلطنت کرده است.

بلاش سوم - بلاش سوم ازسنه ۱٤۸ الی ۱۹٤ میلادی سلطنت کرده وبرادرخود **پاکر** را برجای دست نشانده رومیان، برتخت ارمنستان نشاند ولی از رومیان شکست خورده سلوکیه طعمه حریق گردید وقصر طیسفون خراب گشت وقسمت غربی بین النهرین در دست رومیان افتاد.

بلاش چهارم - پسر بلاش سوم است. درزمان اومجدداً جنك بین ایران و روم درگرفت. امپراطور روم سور هفتم (٤) نصیبین را دارا لمهمات بزرگی نمود ولشگر رومی داخل طیسفون شده آن شهر رابباد غارت داد. شهر الحضر مقاومت سختی کرد و ماشینهای جنگی رومیان را بوسیله آتش محترق ساخت، امپراطور روم

(۱) Trajan (۲) Adrien (۳) Septin e sévére

(٤) کیلکیه درخاك آسیای صغیر قدیم وترکیه فعلی قرار داشت

مجبور گردید از تسخیر آن صرف نظر کند ـ بلاش چهارم در سنه ۱۹۷ وفات نمود .

بلاش پنجم و اردوان پنجم ـ پس از بلاش چهارم بین دو پسران او بلاش پنجم و اردوان نزاع در گرفت وسرانجام کشور ایران را بین خود تقسیم کردند و این اوضاع ضعف سلسلهٔ اشکانی را بخوبی میرساند .

در آن هنگام امپراطور روم «**کاراکالا**»(۱) بعنوان گرفتن دختر اردوان بالشکر زیادی بحدود ایران آمد . پادشاه اشکانی که تصور نمینمود امپراطور روم در این موقع غدر کند باعده کمی بخیمه او رفت ، ناگاه رومیان بر آنان حمله آوردند و بسیاری را بکشتند . اردوان از آن مهلکه خودرا نجات داد ودرصدد انتقام بود که خبر فوت «کاراکالا» وبرقرارشدن امپراطوری «**ماکرینوس**» بوی رسید ـ این امپراطور خواست بااردوان صلح نماید ولی چون پیشنهادهای اردوان قبول نگردید جنك شروع شد ، اردوان رومیان را از زیر دیوار های نصیبین بسختی شکست داد ورومیان مجبور گردیدند باشرایط سنگینی صلح نمایند .

باهمه این احوال آفتاب اقبال اشکانیان رو بزوال بود ودرزمان اردوان (۲) سلسله اشکانی منقرض گردید و **اردشیر بابکان** چنانکه شرحش خواهد آمد تشکیل سلسله جدیدی بنام ساسانیان داد .

---

(۱) Caracalla

(۲) بعضی این پادشاه را اردوان چهارم دانند وگویند درسنه ۲۱۶ برادر خویش را شکست داده از بین برد .

جهانداری اشکانیان

تشکیلات، مذهب وصنایع دوره اشکانی

چنانکه گفتیم سلسله اشکانی ازیکطرف ایران را ازقید سلوکیان نجات داد و از طرف دیگر سالهای دراز باروميان جنگيده مانع پیشرفت آنان در ممالك شرقی گردیده وراه را برای سلاطین ساسانی بازکردند. ازاین حیث سلسله‌اشکانی یکی از سلسله‌های مقتدرایران باستان است. با اقتدار فراوانیکه پادشاهان اشکانی درممالك خود داشتند دوموضوع را باید در نظر گرفت یکی آنکه حکمفرمایان بعضی از ایالات ایران نیمه‌استقلالی از خود داشته، یعنی دراداره کردن امور داخلی خود تقریبا آزادبودند وفقط درمجلس انتخاب شاهنشاه جدید حاضر گردیده ودرموقع جنك بادشمن اورا کمك مینمودند - دیگر آنکه شاهان‌اشکانی دارای دومجلس مشورت بوده‌اند مرکب‌ازشاهزادگان‌واعیان‌درجه‌اول وروحانیون‌وازاینجهت،مخصوصاً بواسطه نفوذی که‌مجلس‌اعیان درامور دولتی‌داشته نمیتوان گفت‌شاهان‌اشکانی‌دارای‌حکومت مطلقه بوده اند.

اما مذهب پادشاهان‌آن سلسله ترکیبی‌بوده‌است ازمذهب آریائی‌های‌باستانی وآئین زردشتی وعبادت مهر (۱) وپرستش بعضی ازارباب انواع یونانی. ازاینرو آئین

(۱) آئین مهر - درفصل مربوط بهخامنشیها اشاره کردیم که نام مهر برای اولین دفعه درکتیبه های میخی اردشیر دوم برده شده است ولی اساس آئین پرستش مهر از زمانهای قدیم یعنی آن موقعیکه ایرانیها وهندیها هنوز مهاجرت نکرده بودند مرسوم بوده است - معلوم نیست طرز پرستش مهر در زمان اشکانیان در ایران چه قسم بوده ولی بیمورد نیست‌که درخصوص این‌آئین درممالك غربی چندکلمه دراینجاگفته شود - آئین مهر درآسیای صغیر وبین‌النهرین نشو ونما کرده وکلده درزمان اشکانیان زمین مقدس مهرپرستان گردید ودربابل معبدی برای مهربناکردند - عده‌ای از مغان‌که بعد بآسیای صغیر (مخصوصاً درکاپادوکیه وپنت) مهاجرت کردند مدتها دربابل اقامت نموده وبواسطهٔ نفوذ روحانی که داشتند عقاید آریائی مخلوط باعقاید سامی (ستاره‌پرستی

بقیه درصفحه بعد

اشکانیان به‌بی آلایشی اعتقادات پادشاهان هخامنشی نبوده ولی درهرحال پادشاهان اشکانی مذهب سایرین را محترم میداشتند و در پیشرفت سایر مذاهب بدیده بغض نمینگریستند . از قرار معلوم یکی از پادشاهان اشکانی کـه بعضی بلاش اول و برخی بلاش سوم نوشته اند در صدد جمع آوری جزوه هـای متفرق اوستا بر آمد ولی تاچه اندازه باین امر موفق شد معلوم نیست . در ایام اشکانیان اجرای مراسم مذهبی بدست مغان بوده و در قطعه فارس حکمفرمایان نیم مستقل آئین مزدیسنی را ترویج مینمودند .

صنایع دوره اشکانیان نسبت بدوره هخامنشیها چندان قابل توجه نیست و و از آثاری که به‌آن دوره منسوب داشته اند یکی خرابه قصر هاترا (الحضر) است درساحل دجله که درمیان محوطه بوده ودوقلعه محکم داشته و دیوار عظیمی آنرا احاطه میکرده است . چنانکه گذشت « تراژان » و « سور هفتم » نتوانستند آنرا فتح کنند . این بنا اساساً اثرذوق ایرانی‌است ولی آثار رومی درطرز ساختمان سقفها وگچ بریها مشهود است . بالای قصر پادشاه گنبدی افراشته بودند و بایاقوتهائی که

بقیه ازصفحه قبل

کلدانی) گردید واساس آئین مهر عبارت ازترکیب این دوعقیده مختلف است که بعد حجارهای یونانی درتجسم آن علائم جدیدی‌بآن افزودند .

مؤمنین باین‌آئین مراسم عبادت را درمغاره ها بجای‌آورده ومعابد خود را مخصوصاً نزدیك چشمه یاآب روان قرار میدادند. درداخل‌معبد وانتهای آن حجاری برجسته مهر مشاهده میشدکه مشغول‌کشتن‌گاوی است که ازبدن‌آن انواع نباتات میروئید .ازقرار معلوم دراین‌آئین درجاتی‌بوده وازبرای اینکه شخصی ازدرجهٔ بدرجه دیگر داخل شود مراسم مخصوصی بعمل آورده میشد مثلا چشمهای اورا می‌بستند دستهایش را باروده جوجه مقید میساختند و اورا وادار میکردند که از گودالی پر از آب بپرد بعد نجات دهنده میرسید و آن رشته ها را باز می‌کرد .

هردرجه اسم مخصوصی داشته مثلا درجهٔ‌کلاغ وشیر و امثال آن ـ معتقدین در مجامع مذهبی خود، بانقابی‌که علامت درجه‌آنان بود حاضر میگشتند ـ علامت پیشرفت‌آئین مهر جنبهٔ اخلاق عملی آن بوده‌که انسانرا حاضر بمبارزه برای حیات میساخته است . همچنین معتقدین بآئین مهربقای ابدی ایمان داشتندکه درصورت بجا آوردن اعمال نیك روح آنها باقی مانده جزای‌نیك خواهند یافت.

آئین مهر درنتیجه لشگرکشی‌های « پمپه Pompée » بشرق دراروپامنتشر گشت وتازمان کنستانتین بزرگترین رقیب آئین عیسویت بود . ژولین معروف به مرتد (۳۶۱ـ ۳۶۳) خواست آنرا مذهب رسمی کند ولی موفق نگردید علی ای حال مهرپرستی یك‌گونه آئین نظامی‌بوده وامپراطوران درترویج آن جدیت نموده اند مثلا درآخر قرن دوم کمد Commode درمجالس مخفی آنان حاضرگشت وجزء مؤمنین درآمد. در۳۰۷ دیوکلیسین Diocletien وگالر Galére ولیسینیوس Licinius معبدی‌برای مهر برپاکردند وژولین سابق‌الذکر درقصرخود درقسطنطنیه مراسم این آئین را بجای می‌آورد .

در زمینه آن باطلا صورت ارباب انواع نقش شده طاق مقعر اندرونی را تزئین و ودیوار اطراف را باپارچه‌های زرنگار مزین کرده‌بودند. تمثال سرانسان درسقف و ستونها مشاهده میشد ـ فی‌الجمله قصرالحضر دیده را اززیبائی خیره مینمود وسقف آن رمز آسمان لاجوردی وستارگان‌بود.

دیگر ازآثارآن دوره دخمه «ورکا» است که اشکانیان اموات خودرادر آنجا دفن میکردند. در این دخمه تابوتی یافت شده است از سنك یك پارچه که روی آن بطبقات معینی تقسیم شده و در هرطبقه آن صورت انسانی حجاری شده است.

در کنگاور خرابهٔ معبدی‌اززمان اشکانیان کشف‌شده ودرهمدان معبدی‌بوده بنام **معبدناهید** که رومیان‌هم درآنجا قربانی میکردند.

راجع بحجاری زمان اشکانیان درفوق اشاره بتابوت سنگی دخمه ورکا شد، گودرز بیادگار فتحی که کرده وبرمهرداد وکابسوس فائق آمده حجاری‌دربیستون‌از خودبیادگار گذاشته است. دراین مجلس شاه‌براسب‌سوارونیزهٔ بردست‌دارد،همچنین درآنجا کتیبه‌ای بزبان یونانی مشاهده میشود.

ازمسکوکات اشکانیان بهتر میتوان فن حکاکی آن عهد را دانست ـ این مسکوکات بطرز درخم (درهم) سوریه ساخته شده و روی آن سر پادشاه است و نقوش طرف دیگر مختلف است ـ درزمان اولین پادشاهان اشکانی تصویر اشك‌اول مؤسس آن سلسله را نقش میکردندکه لباس نظامی در بروکمانی در دست داشته. سپس تصویر مهرداد اول راکه بدرجه الوهیت میپرستیدند نقش نمودند. همچنین عکس فیل، سرگوزن یا اسب درظهربعضی مسکوکات مشاهده میشود.

اشکانیان اساساً مخالف بازبان، آداب و مراسم ملل مختلفه نبوده و حتی درباریان وشاهزادگان زبان‌یونانی دانسته‌باآن تکلم میکردند ودردربار نمایشهای یونانی میدادند ـ ولی زبان اصلی آنها آریائی است و بازبان پهلوی که در عهد ساسانیان متداول بوده چندان‌فرق نداشته است.اگرچه خط میخی درایام حکمرانی این سلسله از بین نرفت ولی معمول آن دوره خط سریانی بوده‌که با آن کلمات

پهلوی رامینوشتند - دربعضی ازمسکوکات خط یونانی مشاهده میشود وچنانچه گفتیم کتیبه بیستون که از گودرز باقی است بخطوط یونانی است .

در زمان اشکانیان ایران آباد و تجارت رونق عظیمی داشته ، مال التجاره از طرف مغرب یعنی سوریه وفنیقیه ازراه ایران بهند وچین حمل میشد . آبادی پالمیر (درسوریه) بیشتر بواسطه مال‌التجاره خروجی آن بوده که از طرف ایران بسایر نقاط شرق حمل میشده است .



فصل سوم

ساسانیان

پس از ضعف دولت سلوکی درایالتی که امروز بفارس موسوم است دولت نیم مستقلی تشکیل یافت که در ظاهر مطیع پادشاهان اشکانی بود. حکمفرمایان این دولت کوچك ضمناً سمت روحانیت داشتند و در مسکوکاتی که از آنها باقی است تصویر شاه آنحدود مشاهده میشود که درمقابل آتش مقدس ایستاده کمانی بردست دارد. دریك طرف آن آتش درفش کاویانی افراشته شده است. خطی که بر روی مسکوکات اخیر این حکمفرمایان است آرامی وبزبان پهلوی اشکانی است. چنانچه از این مسکوکات معلوم میشود بعضی از این حکمرانان بخود لقب « ملکا » (ملك شاه) داده وبعضی دیگر خویشتن را « فرانکرا » که بمعنی آتش سازاست ملقب نموده‌اند ولی مورخین شرقی آنهارا هیربدخوانده‌وهمین موضوع بخوبی میرساند که آنان سمت روحانیت داشته‌اند ـ آئین مغان زمان هخامنشی در میان این طبقه محفوظ بماند.

اردشیر بابکان

مؤسس سلسلهٔ ساسانی واحیاکننده آئین مزدیسنی اردشیر بابکان است که دراطراف حیات او مانند سرگذشت سایر بزرگان حکایات و اساطیر بسیار نقل شده ولی بموجب کتیبه‌هائی که ازاین پادشاه وپسراو بیادگارمانده معلوم میشود که اردشیر پسر بابك است. مورخین ایرانی هم بر همین عقیده اند و ساسان را جد اردشیر میدانند واز این سبب این سلسله را ساسانیان نامیده‌اند.

مورخین رومی معاصر بااردشیر اورا ازاهل پارس دانسته و آنچه از روایات مختلف برمیآیدمیتوان تقریباً یقین نمود که اردشیر بابکان حکمفرمای موروثی ایالات

فارس یاقسمتی از آن بوده است (۱).

اردشیر خیالات بلند در سرداشت و قصد آن نمود که ممالك ایران را متحد ساخته تشکیل دولت مقتدری مانند هخامنشیان دهد . برای پیشرفت مقصود ابتدا بکرمان حمله آورد وپس ازشکست بلاش نام حکمران آنحدود اراضی اورا جزء متصرفات خود کرد (۲) سپس بطرف اصفهان ، شوش ، عمان و ایالات دیگر متوجه شده آن نواحی را یکی بعد ازدیگری داخل درقلمرو واقتدارخودقرارداد .

اردوان چون این اوضاع را مشاهده نمود، لشگری ترتیب داده بفارس حمله کرد ولی نتیجه آن محاربه وجنك دیگری که بین اردشیر واردوان رخداد قطعی نگردید درجنك سوم که اردوان بالشگر زیادی آماده آن شده بود ودردشت هرمزدگان (نزدیك شوش) روی داد، اردوان مغلوب و مقتول گردید (۲۲٤) .

فتح هرمزدگان اردشیر را مالك ایالات شرقی ایران کرد ودوسال بعد از آن طیسفون بدست اوافتاد ، اقدامات خسرو اشکانی حکمفرمای ارمنستان علیه اردشیر چندان سودی نبخشید وفقط توانست استقلال خودراحفظ کند.

چون ممالك ایران براردشیر مسلم گشت در اندیشه نبرد باورومیان افتاد واز پیغامی که به الکساندر سور (۳) امپراطورروم فرستاد معلوم میشود که این پادشاه ساسانی دخالت رومیان رادر آسیابیجادانسته ومستملکات آنان رادر آنحدود ازاملاك موروثی خویش محسوب میداشته است ـ طولی نکشید که اردشیر ازدجله عبور کرد و ایالت رومی بین النهرین را بتصرف خود درآورد . الکساندر در مقابل او شتافت و لشگر خود را بسه قسمت کرد : قسمتی را ازطرف ارمنستان بامساعدت خسرو مأمور

---

(۱) روایت دیگری که از این خانواده نقل شده این است :

پدر بابك ساسان نام مؤبد معبد ناهید درفارس بوده ومادرش دختر حکمفرمای سلسلهٔ بازرنگی و «رام بهشت » نام داشته بابك درزمان پدر حکمرانی شهرکوچك « خیر » (بین سروستان و نیریز) را داشته وپسر او اردشیر هم در زمان پدر خویش « ارك پت » دارابگرد شد . بابك برعلیه حکمران پارس «گوزهر » قیام کرد وپس ازکشتن او از اردوان پنجم درخواست نمود که پسر بزرك او شاپور را بحکمرانی آنحدود بشناسد ولی اردوان قبول ننمود . پس ازبابك شاپور برخلاف میل اردوان زمام امور آنحدود را دردست گرفت وفوت او (دراثر خراب شدن سرداب قصر) اردشیر را حکمران مطلق آنحدود کرد .

(۲) گویند اردشیر پس ازفتح کرمان پسرخودراکه آنهم اردشیر نام داشت حکمران آنحدود کرد واز آنجهت دارالملك آن ایالت را « به اردشیر » نامیدند ودرزمان اسلام برد سیر گشت .

(3) Alexandre Sévére

حمله بایالات ماد نمود . قسمت دیگررا ازجنوب بطرف فارس فرستاد وقسمت سوم بقیادت شخص امپراطور بین آن دو قرار گرفت ـ لشگر ارمنستان و فارس کاری ازپیش نبردندولشگرشخصی امپراطوربکلی مغلوب گردید. بااینکه فتح نصیب ایرانیان گشت بجهاتی که هنوز مجهول است نتایجی که منظور اردشیر بود بدست نیامد ولی درسال ۲۳۷ اردشیر نصیبین وحران را فتح کرد .

پس ازاین وقایع اردشیر متوجه ارمنستان شدو پادشاه آنحدود رابتدبیر مخصوص بقتل رسانیده آن مملکت راجزء ایران کرد وضمناً اغلب ازرؤسای ارمنستان بخاك روم پناهنده گشتند .

اردشیر پادشاه بزرگ وعاقلی بود وکارهای مهمی نموده وچون بر آن عقیده بود که تخت و آتشکده تفکیك ناپذیر است از اینرو بر قدرت مؤبدان بیفزود و آتشکده هارا آباد کرد . تجدید آئین زردشت وجمع آوری اوستا وترجمه وتفسیر آن از عهد اوست .

اردشیر مانند پادشاهان هخامنشی قوای نظامی راتحت حکم خود داشت ، فرماندهان لشگر وسرکردگان را شخصاً انتخاب میکرد. حقوق نظامیان را مرتب میپرداخت وهمیشه لشگری حاضر برای جنك داشت ـ ازمجموع گفتاری که باردشیر منسوب است معلوم میشود که این پادشاه نه فقط درجهانگیری یدطولائی داشته بلکه در جهانداری و طرز سیاست از پادشاهان بزرگ روشن فکر است. درزمان خویش شهرهای بزرگی بنا نهاد و بعضی از شهرهای ایران تا زمان استیلای عرب بنام او معروف بوده .

شاپور اول

ازگفته بعضی از مورخین شرقی و سکه های اواخر اردشیر میتوان حدس زد که اردشیر در اواخر عمر پسر خویش شاپور را باخود در سلطنت شریك گردانید .

علی ای حال اردشیر در سال ۲۴۱ میلادی وفات نمود وشاپور پادشاه شد ـ در ابتدای سلطنت او ، ارمنستان خواست استقلال خود را بدست آورد ولی شاپور

بسهولت انقلاب رارفع کرد بقسمی که دیگر درتمام مدت سلطنت اوارمنستان جرأت آن ننمود که علم مخالفت برافرازد . همچنین شهر معروف حران را باتدبیر بگرفت و خواست بادولت روم پنجه نرم کرده نقشه پدرش را تعقیب وعملی کند . درابتدا لشگر ایران از بین النهرین عبور کرده «نصیبین» راگرفت و بشام حمله آورده شهر انطاکیه راکه دارالملك شرقی رومیان بود بتصرف درآورد ، ولی در سال دوم سلطنت شاپور لشکر ایران از «گردین سوم » (۱) شکست خورد وانطاکیه ونصیبین مجدداً بدست رومیان افتاد باهمه این احوال «فیلیپ» (۲) معروف به عرب چاره جزاین ندیدکه باشاپور صلح کرده تسلط اورا درارمنستان وبین النهرین رسماً بشناسد .

مهمترین واقعه زمان شاپور شکست فاحش رومیان واسارت «**والرین**» (۳) امپراطور روم است . توضیح آنکه شاپور مجدداً در ۲۵۸ نصیبین وحران را تسخیر وانطاکیه را بتصرف درآورد . والرین درابتدا توانست انطاکیه را مستخلص سازد ولی بعد در بین النهرین دچار زحمت گشته وشکست خورده اسیر گردید واسرای رومی مجبور بتوقف در«گندی شاپور» (بین شوشتر ودزفول) شدند وگویند دربنای سدمعروف شادروان (بند قیصر) درمقابل رود کارون دخالت داشته‌اند .

حکایات مربوط برفتار توهین آمیز شاپور نسبت بامپراطور روم که بعضی از نویسندگان نقل کرده‌اند کذب محض و افسانه‌ای بیش نیست .

چنین معلوم میشود که شاپور قصدتصرف دائمی تمام ایالات مفتوحه رانداشته وفقط میخواسته است قدرت خودرا بررومیان ثابت کرده ازآنان انتقام بگیرد. باهمه این احوال شاپور «سیریاد» (٤) نامی را نامزد امپراطوری روم کرد .

شاپور درموقع جنك بارومیان هدایای**امیر پالمیر** (شهری بوده درسوریه) را قبول نکرد وبخشونت باوجواب داده وی را تهدید نمود . این مسأله موجب شد که در مراجعت شاپور «اذینه» (٥) امیر آن حدود قسمتی از بین النهرین را غارت کرد .

(۱) Gordien (۲) Philippe L.arabe (۳) Valérien
(٤) Cyriade
(٥) Ozaynaih (این شخص درآخر بدست کسان خویش کشته شد)

در تاریخ گرجستان مذکور است که یکی از پسران شاپور موسوم به مهران تشکیل سلسله‌ای بنام خسروان در گرجستان داده و بکیش عیسویان در آمد.



«تصویر بیگانگانی که برای شاپور اول باج میآورند»

از وقایع مهم زمان شاپور ادعای مانی است که مذهب جدیدی آورد و در سنه ۲۴۲ یعنی هنگام تاجگذاری شاپور علناً دعوت نمود. چنین بنظر می آید که شاپور در ابتدا بدان آئین بگروید یا اقلا بآن مایل شد ولی طولی نکشید که آئین اجدادی خود را برتر از آئین جدید دانسته و مانی مجبور گردید ایران را ترك گفته بطرف کشمیر و از آنجا بتر کستان و چین مهاجرت نماید.

شاپور اول از پادشاهان بزرك ساسانی است وعلاوه براینکه قدرت ایران را بر رومیان ثابت کرد در داخله اقدامات مؤثری برای آبادی کشور نمود. سد شادروان، پل عظیم دزفول از یادگاریهای آن عهد است.

هرمز اول

شاپور در سال ۲۷۲ از دار فانی رحلت نمود و پسرش هرمز اول جای اورا گرفت. مهمترین واقعه عهد او مراجعت مانی است بایران. هرمز با او کمال رأفت را نمود ولی معلوم نیست که بکیش اودر آمده باشد. سلطنت این پادشاه رایکسال وده روز نوشته‌اند.

بهرام اول

بهرام اول را بعضی پسر و برخی برادر هرمز اول نوشته اند. اسم او در روی مسکوکات (و رهـران) منقوش است ـ مدت سلطنتش سه یا چهار سال است. مورخین

شرقی اوراحلیم ورحیم‌میدانند ولی‌قطع است که مانی‌را اوبقتل رسانید وحتی‌باتدبیر یاحیله او را وادار کرد قصروی‌راکه پناهگاه اوبوده ترك کند . معلوم نیست مانی‌را زنده پوست کندند یااینکه پوست اورا بعدازمرگش بدرآوردند . پس از قتل مانی شروع به اذیت وآزار پیروان‌او گردید.

از وقایع دوره بهرام آنکه«زنوبی» (۱) ملکه پالمیروزوجه اذینه برای‌جنك با« **ارلین**»(۲) امپراطورروم‌ازبهرام کمك خواست. اگرچه مساعدت‌لشکرایران برای آن ملکه مفیدنیفتاد ودستگیرشد ولی موجب کدورت‌بین ایران و روم‌گردید . بهرام خواست باارسال هدایا غضب امپراطور رافرونشاند و ارلین هم در ابتداء آن هدایارا پذیرفت ولی‌اندکی‌بعدبالشکری جرار ازمکدونیه قصد خاك‌ایران را نمود ولی‌هنوز بایران‌نرسیده بودکه دربهار ۲۷۵ میلادی در گذشت و درهمان سال بهرام هم‌بدرود حیات گفت .

بهرام دوم

بهرام دوم پسر بهرام‌اول‌است وپس ازاو بتخت نشست درابتدای سلطنتش امور مملکت را باشخاص‌نالایق‌وا گذارکرده شخصاً بخوشگذرانی و شکار میپرداخت ولی بعد در اثر اقدامات مؤبد مؤبدان واشراف که میخواستند اورا خلع کنند تغییراخلاق داد .

بهرام سکستانیهارامطیع خودساخت سپس باافغانان بجنك پرداخت هنگامیکه پادشاه‌ایران‌سر گرم‌جنك‌های‌داخلی‌بود امپرطورروم« **کاروس** » (۳)توانست‌بسهولت ایالت رومی‌بین‌النهرین راکه‌اززمان شاپورجزءایران شدبودفتح نماید وحتی مورخین رومی گویند سلوکیه و طیسفون را بآسانی گرفت و قصدآن داشت فتوحات‌خود را تعقیب کند ولی سپاهیان اوباین امرتن درندادند وفوت کاروس درهمان اوقات‌معمائی است که هنوز حل نگردیده . بعضی برآنند که دراثرصاعقه بمرد و جمعی گویند او راکشتند(۲۸٤).

درسال ۲۸٦ «**دیو کلیسن**» (٤) امپراطورروم‌تیرداد پسرخسرو را کمك‌نموده ارمنستان‌راتحت‌حکم او(یعنی‌درتحت‌حمایت روم) درآورد. بهرام‌بمرگ‌ناگهانی در

(۱) Zénobie (۲) Aurélien (۳) Carus
(٤) Dioclélien

سنه۲۹۲ درگذشت (۱).

بهرام سوم

بهرام سوم پسر بهرام دوم است وی پادشاهی بود ضعیف‌النفس ولی خوش‌خلق فقط چهارماه حکمرانی کرد. درایام او تیرداد حکمفرمای ارمنستان تحت‌حمایت روم‌بسر برد. بهرام سوم‌را ازاین‌سبب که‌پدرش‌پس ازفتح سکستان‌اوراوالی آن دیار کرد«سکان‌شاه» نامند.

نرسی

ازکتیبه ای که ازاین پادشاه بیادگاراست معلوم میشود پسر شاپور و نوهٔ‌اردشیر بابکان‌است. اعیان‌کشور طرفدار سلطنت او بوده وبزودی رفع غائله هرمز برادرویرابنمودند. تاریخ جلوس این‌پادشاه رابرتخت سلطنت مختلف نوشته‌اند شایدبین‌سنوات ۲۸۲الی۲۹۳ بوده است. درزمان اوتیرداد تحت‌الحمایه رومیهاوحکمفرمای‌ارمنستان هرسال‌لشگر کشی کرده خساراتی‌درحدود ایران وارد میاورد. نرسی‌متوجه او گشت وارمنستان رامستخلص‌ساخت. تیردادچارهٔ جزاین‌ندید که خود را دردامن «دیو کلسین» امپراطور روم اندازد. این امپراطور داماد وسردار نامی خود «گالریوس»(۲)را بجنك نرسی فرستاد. پس‌ازسه جنك در بین‌کالینیك وحران چنان شکست و هزیمتی بر گالریوس وارد آمدکه واقعه جنك کراسوس را بخاطر آورد - درزمستان ۲۹۷ گالریوس باصلا حدید دیو کلسین لشکر دیگر آراست واین دفعه ازجانب ارمنستان حمله ناگهانی برنرسی‌برده اورا شکست داد. دراین جنك نرسی مجروح شد زن وبچه و خواهرانش اسیر گشتند در همان اوقات دیو کلسین از فرات عبورکرده در ایالات غربی بین‌النهرین‌پیشرفت‌نمود.

در صلحی که بعد بین نرسی و دیوکلسین واقع شد نرسی شرایط ذیل را قبول کرد.

۱- واگذاری پنج ایالت بدولت روم (بعضی این ایالت را دریسار وبرخی در یمین دجله میدانند).

۲- شناختن دجله حد بین دومملکت.

۱- درتاریخ سلطنت این پادشاهان اختلاف بسیار است بعضی فوت بهرام دوم را درسنه ۲۸۲ نوشته‌و غائله تیرداد را درزمان نرسی میدانند.

(۲) Galérius

۳ـ توسعه خاك ارمنستان تاحدود ماد .

٤ـ واگذار کردن بدولت روم حقی را که ایران در «ایبریا» داشته .

چندسال پس ازاین واقعه نرسی ازسلطنت کناره گرفت وتاج برسر پسرخویش هرمز گذشت (۳۰۱) .

هرمز دوم

در ایام او واقعه مهمی رخ نداد گویند این پادشاه وقت خود را در آبادی مملکت گذرانید و عدالتخانه جدیدی تأسیس نمود . درجنك باعرب کشته شد (۳۱۰) .

بعدازهرمز پسراو **آذر نرسی** شاه شدولی مدت سلطنتش کوتاه بودو بواسطه خصلت بیرحمی که داشته اورا بکشتند .

شاپور دوم

شاپوردوم معروف بشاپوربزرك یاشاپورذوالاکتاف است. پس ازاینکه آذرنرسی کشته شد چون برادر او هرمز بدربار روم پناهنده گردیده بود از خانواده سلطنت وارثی که تاج وتخت را تصاحب نماید وجود نداشت ـ اتفاقاً یکی از زنان هرمز دوم حامله بود بزرگان مملکت جنین راشاه خواندند وچون بدنیا آمد نام اورا شاپور نهادند . این پادشاه مدت هفتاد سال سلطنت کرد وهمینکه بسن رشد رسید وزمام امور رابدست گرفت کفایت ولیاقت خود را ابراز داشته بتدریج ایران راباوج اقتدار وشوکت رسانیدو میتوان گفت درسلسله ساسانیان احدی را از حیث جهانگیری وتدبیر باشاپور دوم برابر نتوان کرد مگر خسرو اول انوشیروان دادگر راکه شرح حالش درموقع خود خواهد آمد .

این نکته قابل توجه است که شاپوردوم معاصر با **«کنستانتین»**(۱) امپراطورروم بوده که بکیش عیسویت در آمدو خودرا حامی مسیحیان میدانست وازاین جهة چنانچه از اوضاع واحوال میتوان بخوبی پی برد پادشاهان ایران می بایست مواظب اهال عیسویان مقیم ایران باشند که آلت دست سیاست رومیان نگردند خاصه که درهمان ایام تیرداد حکمفرمای ارمنستان بآن کیش در آمد. ازاین لحاظ میتوان گفت هرگاه عیسویان طرف خشم بعضی ازپادشاهان این سلسله واقع شدند علت آن بیشتر سیاسی بوده است چنانکه پادشاه

(۱) Constantine

ایران نسبت به مسیحیان نسطوری که از ظلم متشرعین عیسوی روم بخاك ایران پناه آوردند بهیچوجه اجحاف روانداشتند.

در ایام خردسالی شاپور قبایل عرب که در ساحل جنوبی خلیج فارس اقامت داشتند درخوزستان و نواحی اطراف آن بنای غارتگری گذاشته وحتی یکی ازشیوخ عرب جرأت نمود که حمله برطیسفون کند. اشراف کشور از عهدهٔ خاموش کردن آن فتنه برنیامدند تااینکه شاپور بسن رشد رسید ودرتنبیه غارتگران عرب همت گماشت وآنان را گوشمالی سخت داد وحتی گویند کتفهای آنان را سوراخ کرده ریسمانی در آن می گذرانید وازاین سبب مشهور به ذوالاکتاف شد.

مهمترین وقایع زمان شاپور جنگهای او بارومیان است وعلت این محاربه بیشتر راجع بارمنستان بوده ولی میتوان گفت حمایت امپراطور روم ازعیسویان ازیکطرف ومعاهده‌ای که چهل سال قبل بین نرسی وروم بضرر ایران بسته شدازطرف دیگرشاپوررا درفکر این انداخت که باروم داخل محاربه گردد. کنستانتین در ۳۳۷ وفات نمود و «**کنستانتیوس**» (۱) جانشین او گردید. شاپور درسنه ۳۴۱ حکمفرمای ارمنستان را دستگیر کرده پسراوارشاك را به امارت آنجا گماشت. همچنین در ۳۴۸ شاهنشاه ایران باقشون کثیری از دجله عبور کرد وبین النهرین مرکزی را بتصرف درآورد ونزدیك شهرسنگارا (سنجر) بارومیان مصاف‌داد. درموقع محاصرهٔ نصیبین‌چون خبر هجوم قبایل «**هونها**» بگوش او رسید مجبور شد بطرف شرق کشور خویش رود. پس از رفع فتنه هونها مجدداً برومیان پرداخت وفتح های نمایانی کرده «**آمد**» (دیاربکر)راگرفت واهالی آنجا قتل‌راعام‌کرد.

چون «**ژولین**» (۲) معروف بمرتد برجای کنستانتیوس نشست بتصور اینکه ممکن‌است جبران شکست اسلاف خود را نماید بامتحدین خویش بطرف طیسفون حرکت کرد. شاپور دوم منتظر فرصت بود تااینکه ژولین باتحمل خسارات ودادن تلفات نزدیك طیسفون گردید ودانست گرفتن آن شهر عظیم کار سهلی نیست و از طرف‌دیگرچون آوازهٔ نزدیك‌شدن شاپور بالشگری کثیر بگوش‌اورسید ناچارخواست

(۱) Constantius (۲) Julien

مراجعت کند ولی درهر قدم ایرانیان بر لشگروی تاخته تولید اشکال مینمودند تا اینکه در ژوئن ۳٦۳ موقعی که لشگریان افسرده خاطر خود را تشویق بمقاومت مینمود تیریکی ازسواران ایرانی براوصابت کرده کشته شد.

جانشین او« ژوین» (۱) که‌ازطرف‌لشگررومی‌باامپرطوری تعیین‌گردید چارهٔ جزاین ندید که بدلخواه شاپور وبرحسب شرایطی که آن‌پادشاه پیشنهاد نمود باوی صلح کرده افواج خودرا بسرحد روم رساند. بموجب این صلح پنج ایالتی که‌نرسی پس‌ازشکست از گالریوس بروم واگذارکرده بود بایران برگشت‌ونصیبین‌که کلید ممالك شرقی‌رومیان بودوهمچنین شهر«سکنارا» بایران داده شد ومقرر گردید کلیه اهالی آن جلای وطن کنند. همچنین‌دولت روم متعهدگردید دیگر درامورارمنستان دخالتی ننماید.

پس از آن شاپور به‌تصفیه قضیه ارمنستان که باز هم متمایل به روم شده بود پرداخت وازآنجا به‌ایبریارفت وحکمران آنجا را اخراج کرد. مجدداً درارمنستان وایبریا بین‌شاپور و «والنس» (۲) امپراطور جدید روم جنگ درگرفت و بالاخره در ۳۷٦ صلحی منعقد گردید که مفاد آن معلوم نیست وچنین حدس میزنند امور ایبریا و ارمنستان بخود آنها بدون مداخله ایران وروم واگذار گردید. در ۳۷۹ شاپور بزرگ بدیار دیگر شتافت.

اردشیر دوم

اردشیردوم برادر شاپور بزرگ است ومورخین ایرانی او را نکوکار وعربها الجمیل ملقب نمودند. گویند درایام سلطنتش ازرعایا مالیات نگرفت وازروی عدل ودادرفتار کرد. ازوقایع ایام حکمرانی‌اوجنگ‌باهونها و کشمکش‌برسر ارمنستان‌است. بعضی برآنند که‌اورا ازسلطنت خلع کردند ولی‌این‌نکته جای‌تردیداست‌واین پادشاه تا ۳۸۲سلطنت کرد.

شاپور سوم

پسر شاپوربزرك است وبعد ازاردشیردوم برتخت نشست‌درزمان او دو امرمهم رخ داد یکی معاهدهٔ ایران وروم است راجع بارمنستان وتوضیح این قضیه‌آنکه امورارمنستان‌پس ازفوت «مانوئل» امیرآنحدود درهم وبرهم گردید. گروهی طرفدار ایران وجمعی‌هوا خواه

(۱) Jovien (۲) Valens

رومیان شدند . در نتیجه ملاقات سفرای ایران درقسطنطنیه با «تئودز»(۱) امپراطور روم معاهدهٔ بدینطریق بین ایران و روم بسته شد که ارمنستان بدو قسمت گردد وغیر از بعضی از نواحی مجاور که هریك ازدول جزو مملکت خود کردندقسمت غربی ارمنستان که نسبتاً کوچکتر از قسمت دیگر بوده بروم واگذار و قسمت شرقی نصیب ایران گردید . شاپور سوم خسرونامی را که آئین عیسوی داشت حکمران ارمنستان ایران نمود (بعضی واقعه تقسیم ارمنستان را درزمان بهرام چهارم میدانند)

واقعه دیگر ایام شاپور جنگ او با قبایل عرب است و از این سبب مشهور بغازی گردید این پادشاه تا ۳۸۸ سلطنت نمود .

بهرام چهارم

بهرام چهارم جانشین شاپور سوم است که بعضی اورا برادر و جمعی پسر شاپور سوم میدانند . مورخین شرقی او را بهرام کرمانشاه خوانند و گویند قبل ازسلطنتش حکمران کرمان بود- نگینی که ازاو بدست آمده این مطلب را تأییدمیکند . ازوقایع مهم دوره سلطنت اومسئله ارمنستان است وچنانچه گفتیم بعضی ازمورخین بر آنند که تقسیم ارمنستان با امپراطور روم درزمان اورخ دادولی عدهٔ دیگراین قضیه رادرزمان شاپورسوم دانند و گویندخسرو حکفرمای ارمنستان درزمان بهرام بجانب روم گروید وجنك بین ایران وروم حتمی مینمود ولی روم پای عقب کشید وتئودز بهیچوجه حاضر نگردند که بحمایت خسرو اقدام نماید: خسرو مجبور شد تسلیم بهرام گردد وپادشاه ایران اورا در قصر فراموشی حبس کرده برادر خود «بهرام شاپور» رابتخت ارمنستان نشانددراخلاق بهرام چهارم مورخین عقاید مختلفی اظهارداشتند ولی چون در آخر لشگراو بروی بشوید و دراثر تیریکی از آنها وفات کرد میتوان گفت اخلاق اومایل بخشونت بوده (۳۹۹).

یزدگرد اول

یزدگرد اول پسر بهرام چهارم است ولی بعضی اورا برادر بهرام میدانندعلی- ای حال در ۳۹۹ برتخت نشست . در ایام او اوضاع دولت روم درهم وبرهم بود ولی یزدگرد هیچ گونه اقدامی نکرد که ازموقع استفاده نماید .دوره سلطنتش بآرامی وسکونت گذشت و بخود لقب صلح جوداد . یکی ازجهاتی که باعث گردید یزدگرداقدامی برعلیه رومیان ننمایداین است که «آرکادیوس» (۲) بموجب

---

[۱] Théodose (۲) Arcadius

وصیت‌نامه مخصوص، یزدگرد را حامی پسر خویش کرد وچون امپراطور بمرد ویزدگرد ازمضمون آن وصیتنامه اطلاعی حاصل نمود پیغامی بسنای روم فرستاد که هرکس اقدامی برعلیه امپراطور جوان کند بسختی تنبیه خواهد شد. همچنین یکی ازخواجه‌سراهای دانشمندرا بقسطنطنیه فرستاد تامصاحب امپراطور باشد ودراجرای وصیت نامه کمال دقت را نمود . این پادشاه را مورخین شرقی اثیم یابزه کار (گنه‌گار) نامیده‌اند و شاید علت آن بوده که یزدگرد در ابتدای سلطنت خویش نسبت بعیسویان بخوشی رفتار کرده‌ازاینرو طبقه روحانیون زردشتی را ازخود ناراضی ساخته است ولی همان مورخین گویند این پادشاه که درابتدا دارای اخلاق نیکو بوده بتدریج خشن وبیرحم وخوشگذران شد . برعکس نویسندگان رومی یزدگردرا ستوده اورا بلند طبع و باشهامت معرفی کرده اند ، یزدگرد دراواخر سلطنت خویش بواسطه رفتار بعض از علمای عیسوی مخصوصاً یکی از آنها که درابتداطرف توجه این پادشاه بود وبعدجرئت نمود آتشکده بزرك طیسفون را خراب کند نسبت بعیسویان سوءظن حاصل کرده باذیت وآزار آنان پرداخت وحتی خواست مذهب عیسوی را ازارمنستان براندازد. در ٤٢٠ یزدگرد وفات کرد وفوت او دراثر لگداسبی واقع شد ولی بعضی این روایات را افسانه میدانند وبراین عقیده اند که پادشاه درنتیجه سوء قصدی کشته شدوقاتلین لگد زدن اسب‌را ازخود جعل کردند تا حقیقت امرمکتوم بماند .

بهرام پنجم

پس از فوت یزدگرد پسرش شاپور که حکمرانی ارمنستان را داشت خواست برجای پدر نشیند ولی بزرگان ایران او رابکشتند وخسرو نامی‌را که قرابت دوری بایزدگرد داشت بسلطنت برداشتند ولی طولی نکشید که بهرام پسر یزدگرد بالشکر کثیری بجانب طیسفون آمد. مورخین شرقی درتاریخ حیات بهرام متفقند که این پادشاه نزد پادشاه حیره «نعمان» تربیت یافته بود وچون پدرش بمرد درپایتخت حاضر نبود پادشاه حیره باوی همراهی کردتاتاج وتخت خودرا تصاحب نماید چنانچه ازاوضاع واحوال وروایت نویسندگان شرقی معلوم‌می گردد اختلاف بین‌خسرو وبهرام بمسالمت خاتمه یافت .

بهرام سیاست پدر را درآزارعیسویان تعقیب کرد وازاین‌جهت‌عده‌ای بخاك‌روم پناهنده شدند . تئودز امپراطور روم ازتسلیم آنان خودداری نمود وازاینجهت جنك

بین ایران وروم در گرفت. مهر نرسی که نسبش به ویشتاسپ پدرداریوش بزرك میرسید درمقابل رومیان شتافت ودرحصار محکم نصیبین اقامت گزید. سردار رومی قصد محاصره آنشهر را کرد بهرام متوجه رومیان شد و آنان رامجبور به عقب نشینی کرد. خلاصه جنك بین دولتین ادامه داشت و به نتیجه قطعی منجر نگردید تا اینکه طرفین در ٤٢١ حاضر بصلح شدند ویکی ازشرایط آن صلح این بود که نسبت بعیسویان درایران ظلم واجحافی نشود وهمچنین آزادی مذهب زردشتیان درروم اعلام گردد. یکی دیگراز اموری که موجب جلب توجه بهرام گردید موضوع ارمنستان بودچه راهها ناامن وضعفاء پایمال اغنیاء گردیده بودند در آخر بدرخواست اشراف آنحدود مقرر شد که ارمنستان ایران هم مانند یکی ازقطعات آنکشور دارای یکنفر حکمران ایرانی باشد.

مورخین شرقی روایت کنند که درزمان بهرام هیاطله یاهونهای سفید که رومیان «هفتالیت» نامند ازجیحون گذشته وبالشگر زیادی بهترین ایالات شرقی ایران راموردتاخت وتازقرار دادند.

بهرام در آذربایجان لشگری گرد آورد وازطریق طبرستان وگرگان بشرق ایران رفته حمله ناگهانی برهیاطله آورد و آنانرا در مرو شکست فاحش داد بقسمی که دیگر تابهرام حیات داشت جرئت تعدی بخاك ایران ننمود. گویند، بهرام پادشاه هیاطله را بادست خویش کشت و تاج اورا زینت آتشکده آذرگشتاسب (درشیز ــ آذربایجان) کرد.

بهرام بی‌نهایت مایل بصید گور بودوازاینجهت اورا بهرام گور نامند راجع بفوت اوچنین نقل‌شده که هنگام شکار درباطلاقی بین شیراز واصفهان اسبش در چشمه‌ای فرورفت وبهرام را باخود ببرد ودیگراثری ازاوپیداد نگردید. معروف است بهرام خوشگذران بود ولی این امراورا از وظیفه مملکت‌داری بازنداشت. رویهمرفته بهرام پادشاهی بود شجاع جهاندار و عادل (١).

١ــ درزمان بهرام عالم عیسویان شهر «آمد» (دیار بکر) برای جلب توجه شاهنشاه ایران نسبت بعیسویان کلیه زینت‌ها وظروف مقدس کلیسای خود را فروخته هفت هزار ایرانی اسیر را بخرید وبآنان لباس وپول دستی داده مراجعت بایران داد.

یزدگرد دوم

پسر بهرام پنجم است. در سنه ۳۴۸ یا ۴٤٠ میلادی بر تخت نشست وقصد جنك بار ومیان نمود چه اینان برای اینکه نواحی همجوار را تحت نفوذ وقدرت خود در آورند در نزدیکی سرحدات شهرهای محکمی بنامی نمودند.

«تئودز» امپراطور روم مایل نبود که آتش جنك مشتعل گردد و بتوسط والی مستملکات شرقی روم ازیزدگرد تقاضای صلح کرد و دولتین متعهد گردیدند نزدیك سرحدات یکدیگر بنای قلعه وحصنی ننمایند. شاید یزدگرد بواسطه هجوم هیاطله درمشرق ایران حاضر بصلح گردید. پس ازاین قضیه پادشاه ایران بدفع هیاطله پرداخت وآنانرا بکلی مغلوب نمود.

چون ازاین واقعه فراغت حاصل آمد یزدگرد درصدد آن شد که اهالی ارمنستان رابآئین زردشتی در آورد زیرا تااهالی آنحدود عیسوی مذهب بودند ایران نمیتوانست هیچگونه اعتمادی به آنان نماید. بهمین سبب ابتدا خواستند اهالی آنحدود را برضا ورغبت تغییر مذهب دهند ودراین خصوص «مهرنرسی» کمال مهارت را بخرج داد و حتی ردی بر آئین مسیح نگاشت. دوازده نفر ازروحانیون مسیحی رد اورا جواب نوشتند وچون ازطریق مدارا مقصود ازپیش نرفت یزدگرد درصدد بر آمد که آئین زردشتی را بجبر وفشار براهالی تحمیل کند وبالنتیجه شورش عظیمی برپاگردید. یزدگرد بااینکه درمشرق ایران اشتغال داشت بطرف ارمنستان عزیمت نمود ودرجنك مشهور وخونین «**آوارایر**»(۱) شکست سختی برارمنستان وارد آمد، سردار آنان «**وردان ممکنی**»(۲) درعرصه کارزار کشته شد ودهنفر ازروحانیون بزرك عیسوی با **یوسف بطریق** محبوس گردیدند وسه سال بعد کشته شدند. آئین زردشت براهالی تحمیل شد و آتشکده های متعددی برپا گردید.

پس ازختم این غائله یزدگرد بدفع هیاطله پرداخت ودرابتدا پیشرفت حاصل کرد ولی چون ازجیحون بگذشت هیاطله دل قوی داشته بمقاتله پرداختند واورا شکست سختی دادند چنانچه مجبور گردید بسرحد کشور خود مراجعت کند. پس ازاین قضیه طولی نکشید که یزدگرد درگذشت (٤٥٧).

(۱) Avaraïr (۲) Vardan Mamikoni

هرمز سوم

معلوم نیست که هرمز پسر کوچکتر یابزرگتر یزدگرد است بعضی ازمورخین بر آنند که یزدگرد تمایل به هرمز داشت و از این سبب اورا نزد خود درپایتخت نگهداشته فیروز را حکمران سیستان کرد. چون یزدگرد وفات نمود هرمز فرصت را غنیمت شمرده خویشتن را پادشاه خواند فیروز بکمك هیاطله و باجمعی که از ظلم هرمز باو پناه آورده بودند بر برادر فائق آمد واورا دستگیر کرد. عاقبت این پادشاه معلوم نیست که آیا کشته شد ویااینکه فیروز ازسر تقصیر اودر گذشت.

فیروز

درایام جنك هرمز با فیروز امیراران (ایبریا) وقت راغنیمت شمرده درآنحدود علم استقلال برافراشت. فیروزدرابتدای هیاطله سلطنت خود بامساعدت آن فتنه رافرو نشاند. درایام این پادشاه قحطی سختی رخ داده وچندین سال ادامه داشت. مورخین شرقی گویند درابتداء فیروزاحکامی صادر کرد تااغنیا به فقراء مساعدت نمایند وحکام مواظب امورمعاش اهالی باشند. چون قحطی ادامه پیدا کرد اهالی را از پرداخت هرگونه مالیات معاف نمود. سپس ابواب خزاین خود را بگشود و بمساکین تقسیم کرد. درهمان احوال ازیونان، هند، ماوراء النهر وحبشه غله وارد نمود.

درابتدا روابط فیروز باهیاطله حسنه بود ولی چون ازپرداختن وجهی که تعهد کرده بود معمولا به آنان درمقابل خدمتی که به اونموده‌اند بپردازد خود داری کرد موجب تیرگی روابط گردید (۱) وبالاخره منجر بجنك شد، فیروزداخل خاك هیاطله گردید و **خوشنواز** پادشاه هیاطله اورا بدشت وسیعی کشانیده که اطراف آن راتپه‌های پراز اشجاراحاطه کرده وهیاطله در آن کمین نموده بودند. فیروزمجبور بصلح شد(۲) وتعهد کرد دیگر باخوشنواز بجنك نپردازد. درهمان احوال قضیه ارمنستان کسب اهمیت نمود وعلت آن بود که فیروز میخواست اهالی آنحدودرابآئین زردشتی درآورد واز طرف دیگر حکمران ایرانی آنحدود باعیسویان بخوشی رفتاد نمیکرد. این مسائل باعث

---

(۱) گویند فیروز برای جلب رضایت خوشنواز حکمفرمای هیاطله کنیزکی را بعنوان اینکه دختر اوست بازدواج او درآورد چون قضیه برخوشنواز کشف گردید نهایت متأثرشد وبرای تلافی سیصد نفر از افسران ایرانی را برای کمك وبعنوان اینکه بادشمن قصد محاربه دارد از فیروز بطلبید. پادشاه ایران که تصور حیله نمینمود مسئول اورا اجابت کرد. خوشنواز بعضی از آن افسران را بکشت وبرخی را قطع عضو نموده نزد فیروز فرستاد (صحت و سقم این روایت معلوم نیست).

(۲) شرائط صلح از طرف خوشنواز این بود که فیروز درمقابل او بزانو درآید وتعهد کند دیگر بجنك او نپردازد. فیروز بدستور مؤبد روی برآفتاب کرده درمقابل خوشنواز زانوزد وسوگند خورد که دیگر بااوجنك نکند وازمناری که علامت سرحد است عبور ننماید.

شد که « **ساهاك** » نام خویشتن را شاه ارمنستان خواند و «**واهان**» که از خانوادهٔ معروفی بود فرمانفرمای لشکراو گردید . در آخر شورشیان شکست خوردند . ساهاك کشته شد وواهان فراراختیار کرد .

نزدیك بود کار ارمنستان یکسره گردد که فیروز سرداران خود را از آنحدود بطلبید .

فیروز ازشکستی که ازهیاطله خورده بود نهایت مکدربود ومجدداً قصدجنك باایشان نمود. گرچه مؤبد مؤبدان وبعضی ازسرداران لشگراورامنع کردند که برخلاف سوگند رفتارننماید مؤثر نیفتاد (۱).

ولی دراین جنك بازشکست برفیروزوارد آمد وگویند درخندق پراز آب عمیق وعریضی که خوشنواز امر بحفر آن داده وروی آنرا پوشانیده بود فیروز وبسیاری از لشگریانش غرق شدند (۴۸۳ م)

فیروز پادشاه عادل ومهربانی بود. اگر آنچه مورخین شرقی راجع بقحطی آن ایام ورفتار آن پادشاه نقل کرده اند صحت داشته باشد بلاشك فیروز یکی ازپادشاهان خوب بشمار میرود . باگرفتاریهای داخلی وخارجی چندین شهر بناکرد وعیسویان نسطوری را که ازمملکت روم اخراج کرده بودند بمملکت خودپناه داد .

بلاش

مورخین ایرانی اورا پسرفیروز دانند ولی نویسندگان یونانی و مورخین معاصر ارمنی ویرابرادر فیروزوعم قباد دانسته اند چون فیروزدرجنك باهیاطله بهلاکت رسید بلاش جای ویرا گرفت و**سوخرا** راماًمورجنك باهیاطله کرد گویند دراین جنك سوخرابواسطه مهارتی که درتیراندازی داشت برهیاطله فائق آمدوخوشنوازمجبور گردید اسرای ایرانی راتسلیم نماید - ازقرارمعلوم ایران تادو- سال مبلغ هنگفتی بهیاطله می پرداخت وبعد بلاش خودرا از آن قید بر کنارساخت.

یکی از وقایع زمان بلاش رفع غائله ارمنستان است که آنرا از روی عدل و داد فرو نشاند. درهمان اوقات «زره» پسرفیروز دعوی تاج وتخت کردولی بزودی مغلوب گردیده دستگیر شد .

پسر دیگر فیروز موسوم به «**قباد**» برای استرداد تاج وتخت پدرخویش پناه

---

(۱) طبری گوید چون فیروز سوگند خورده بود ازمنار سرحدی عبورننماید امر داد تامنار مذکور را همیشه درمقابل لشکر اوبدارند تاازآن عبورنکرده باشد .

به خوشنواز پناه آورد وازاو مساعدت خواست. خوشنواز پس از تأمل حاضر گردید مسئول اورا اجابت کند (۱) ولی درهمان احوال بلاش در گذشت (۴۸۷).

قباد در ابتدای سلطنت این پادشاه خزرها از راه قفقاز در نواحی حاصلخیز اران ، ایبریا وارمنستان داخل شده بنای قتل وغارت گذاشتند. قباد آنانرا شکست فاحش دادوپس ازاین فتح بنظرمیرسید که قباد محبوب خاص وعام خواهد شد وروزگار رابخوشی خواهد گذرانیدولی گرویدن او بمزدك که آئین اشتراکی آورده بوداوضاع رادگرگون کرد. حمایت قبادازمزدکیان موردجسارت پیروان مزدك گردیدوحتی خواستند مذهب خود رادرممالك همجوار عملی کنند. گویند علت گرویدن قباد باین مذهب برای آن بود که از نفوذ مؤبدان وقدرت اعیان واشراف مملکت بکاهد .چون نصیحت مؤبدمؤبدان سودی نبخشید وقبادازعقیدهٔ خودمنصرف نگردید اورا گرفتند و درقصر فراموشی محبوس ساختند برادرش « جاماسب » را پادشاه خواندند (۴۹۷) وبدین نحو دوره اول سلطنت قباد خاتمه یافت .

قباد بیاری زنش از زندان فرار کرده نزدهیاطله رفت . پادشاه هیاطله دختر خویش رابعقد او درآورد وباسی هزارمرد جنگی اورا روانه ایران ساخت . همینکه قبادنزدیك پایتخت رسیدجاماسب بدون جنك تخت وتاج راباوواگذار کرد . بنابراین میتوان گفت قسمت دوم سلطنت قباد از ۵۰۱ میلادی شروع شد برخلاف گذشته قباد دست ازحمایت مزدك ومزدکیان برداشت . ازوقایع مهم دوره دوم سلطنت این پادشاه جنك اوباروميان است وعلت آن بود که رومیان اززمان یزدگرددوم متعهد شده بودند سالیانه مبلغی بایران بدهند تا « دربند » قفقاز را بنفع دولتین محافظت نماید .قباد مطالبه آن وجه را کرد، امپراطورروم « اناستاز » (۲) ازپرداخت آن استنکاف کرد وجنك شروع شد . لشگرایران وارد ارمنستان روم گردید وقسمت عمده آن بدست ایرانیان افتاد وببادغارت رفت. قبادازجانب ارمنستان داخل بین النهرین شمالی گردیده

---

(۱) راجع بسلطنت بلاش این روایت هم ذکر شده: بلاش را « زرمهر » یا « سوخرا » به تخت سلطنت نشاند وپس ازآنکه آن سردار هیاطله را شکست داد واسرای ایرانی راباز گرفت قباد هم درمیان آنان بود قباد در صدد استرداد تاج وتخت پدرخود افتاد و بالنتیجه اعیان ایران بلاش را از سلطنت خلع کرده قبادرابرجای اونشاندند (درصحت این روایت جای تردید است).

(۲) Aaastase

وشهر«آمد» دیاربکررا محاصره نموده پس از هشتاد روز آنرا بگرفت . سرداران رومی کاری ازپیش نبردند وقباد میتوانست فتوحات دیگری نماید که خبر هجوم هیاطله (بواسطه نرسیدن اقساط سالیانه آنها) بگوش او رسید ومجبور گردید بدانطرف عزیمت نماید . درخلال این احوال سرداران رومی دراطراف نصیبین و«آمد» قتل و غارت گذاشتند ولی ازعهده تسخیر آن دوشهر برنیامدند تااینکه صلحی منعقدگردید ودرمقابل دریافت وجه هنگفتی قباد ازفتوحات خود صرف نظر کرد ولی رومیان بازهم برخلاف معاهده شروع بساختن قلاع محکم درسرحدات نمودند. «ژوستن» (۱) که بعدازآناستاز امپراطور روم گشت باحکمفرمای هیاطله برعلیه ایران عهد مودت بست وحتی یکی از شاهزادگان «لازیکا» راکه تحت حمایت ایران بود بحمایت خویش درآورد . این اوضاع واحوال بالطبع مناسبات ایران و روم را تیره ساخت و مجدداً جنك درگرفت. «بلیزر» (۲) سردار مشهوررومی که باکمك «سیتاس» (۳) مأمور جنك باایران بودند شکست فاحشی خوردند(۵۲۷) «ژوستینین» (٤) امپراطورروم گشت و به‌بلیزر دستور دادقلعهٔ جدیدی‌نزدیك‌نصیبین بنا کند. سی‌هزارنفر ازلشکریان ایران بسرکردگی پسرقباد (خشیارشا) و پیروز مهران حمله سختی برومیان نموده آنانرا بکلی مغلوب ساختند .

درسنه ۵۳۱ لشکرایران بطریق شام قصد انطاکیه را نمود و بااینکه دراین دوره هم بلیزر شکست خورد نفعی عاید ایران نگردید . بازهم‌قباد لشگر دیگری بریاست سه‌سردار به‌بین‌النهرین روم فرستاد . سردار رومی «سیتاس» چاره جز این ندیدکه خبر کذبی منتشرنماید بدین مضمون‌که اقوام دیگر بارومیان متفق‌گشته از عقب بلشکر ایران حمله خواهندآورد . سرداران ایرانی درصدد کشف قضیه بودند که خبررحلت قبادرسید .

قباد دراواخر سلطنت خویش بقلع وقمع مزدکیان پرداخت وعلت‌آن‌بود که اینان میخواستند قباد ازسلطنت استعفاکرده وآنرا بیکی ازفرزندان خویش که درنام

(۱) Justin (۲) Bélisaire (۳) Sittas
(٤) Justinien

اواختلاف است محول نماید. قباد که مایل بود خسرو جانشین اوشود مزدکیانرا گوشمالی سخت داد.

خسرو انوشیروان

قباد قبل ازفوت خویش پسر خود خسرو اول راولیعهد نمود. بلاشك خسرو اول بزرگترین پادشاه ساسانی است که نام نامی او درادبیات فارسی وعربی قرون متوالی پایدارمانده وهنوزهم ذکرجمیل او درافواه خاص وعام ایرانی است. حضرت رسول (ص) درایام اومتولدشد. وگویندفرموده است: من درزمان پادشاه عادلی بدنیا آمدم. این پادشاه که ملقب بدادگر وانوشك روان



«طاق کسری در تیسفون»

است (۱) درجهانگیری وجهانداری معروف آفاق میباشد، بسیاری ازتشکیلات اوحتی درزمان خلفای عباسی باقی‌مانده سرمشق جهانداری گردید.

درابتدای سلطنت خسرو عدهٔ ازاعیان برعلیه او کنکاش کردند وخیال داشتند **قباد** پسر «جام» (۲) را برسریر سلطنت نشانند. خسرو آنانرا گوشمالی سخت داد وتمام برادران خود راباولاد ذکور آنان بقتل رسانیدوفقط در آن میان قباد پسرجام جان بسلامت دربرد. سختگیری انوشیروان درابتدای سلطنتش منحصر بهمین واقعه نبود بلکه برای جلوگیری ازبی‌نظمی ومطیع ساختن اتباع و تنبیه مجرمین با کمال خشونت رفتار کرد. همچنین مزدك وجمعی کثیرازمزدکیان را دریك‌روز امر بکشتن داد. طولی نکشید که نظم درسرتاسر کشور برقرار گردید وهمه دانستند سرانجام کار

(۱) انوشیروان تحریف کلمه انوشك روان است که بمعنی روح جاوید می‌باشد.
(۲) جام برادر بزرگتر انوشیروان است

آنها با پادشاه مقتدر سختگیری است.

درهمان اوقات خسرو صلاح دانست با «ژوستینین» که طالب صلح بود معاهدهٔ صلح جاوید ببندد ولی پس از این معاهده بین «المنذر» امیر حیره و امپراطور روم قراردادی واقع شد که نفع ایران در آن منظور نگردید و بنظر چنین میرسد که روم مایل است بین شاهنشاه ایران وامرای تابع او ایجاد مخالفتی کند. این پیش آمد انوشیروان را واداشت که باروم داخل درمبارزه گردد این پیش آمد انوشیروان راواداشت که باروم داخل در مبارزه برای این مقصود پادشاه ایران از فرات عبور کرد و پس از گرفتن غرامت ازشهرهای رومی بجانب انطاکیه شتافت و آن شهر زیبا را در ٥٤٠ فتح نمود سپس امر داد اهالی آن شهر را به بین النهرین کوچ دهند و از برای اقامت آنها شهر جدیدی بنام به از انطاکیه خسرو که عربها رومیه نامند بنا نهاد.

سال بعد انوشیروان متوجه لازیکا شد و در نظر داشت سواحل دریای سیاه را تحت نفوذ خویش درآورده حتی قسطنطنیه را تهدید کند. هنگامی که خسرو و سرداران نامی او مشغول تسخیر آن کشور بودند سردار معروف رومی «بلیزر» برای اعاده حیثیت رومیان ازسرحد عبور کرده بجانب نصیبین شتافت ولی ازعهده تسخیر آن شهر بر نیامد.

درسال ٥٤٢ خسروعزم تسخیر فلسطین را نمود ولی بروز مرض وبا اورا از این خیال منصرف کرد همچنین در ٥٤٣ قصد سرکوبی اهالی ارمنستان را کرد همینکه بآذربایجان رسید مرضی درلشکر او پدید آمد و مجبور بمراجعت گردید و معذلك یکی ازسرداران خسرو رومیان را درارمنستان شکست فاحش داد وژوستینین چاره جز صلح ندید و باپرداخت دوهزارمسکوك طلا وفرستادن یکی ازاطبای معروف یونان ددخدمت انوشیروان برای مدت پنجسال قرارداد متارکه جنك بین ایران و روم را بدست آورد. طولی نکشید که رومیان بقلعه «پترا» درلازیکا حمله آوردند ولی کاری ازپیش نبردند. سفیرمخصوص ایران با کمال مهارت دردربار روم نقض عهد را ازجانب رومیان ثابت کرد. ژوستینین بازهم حاضر گردید دوهزار وششصد مسکوك

طلا بپردازد تابرای پنجسال بین دولتین متارکه شود مگر در کشور لازیکا که بنابه پیشنهاد سفیر ایران از تعرض مصون نگردید. تااینکه سرانجام انوشیروان صلاح چنین دانست که از لازیکا صرف نظر کند و در مقابل ژوستینین متعهد شد که دولت روم سالیانه سی هزار سکه طلا بایران بپردازد واقساط هفت سال را قبلا کارسازی دارد . بموجب این معاهده باطناً روم باجگذار ایران شد ولی درضمن اراضی لازیکا باو محول گردید وطرفین ازاین معاهده استفاده کردند. شاید مقصود انوشیروان ازاین صلح آن بوده که ازجانب رومیان فراغت حاصل کرده هیاطله وخزرها را گوشمال دهد . درمدت متارکهٔ جنك بین ایران وروم، انوشیروان بکمك خاقان ترك اراضی هیاطله رابتصرف درآورده وخرائن آنهارا بیغما برد .

موضوع دیگری که جلب توجه انوشیروان راکرد اقتدار حبشی ها دریمن بود چه این پادشاه بهیچوجه صلاح نمیدانست قومی عیسوی مذهب درآنحدود اقتداری بهمرساند .

در همان اوقات سیف ذویزن بدربار ایران پناهنده گشت و درخواست مساعدتی نمود که حبشیها را ازیمن براند . انوشیروان مسئول اورا اجابت کرد و بزور بازوی سپاهیان ایران حبشی ها شکست سختی خورده سیف بدست مستحفظین خود حکومت یمن از طرف انوشیروان بحکمران ایرانی (مرزبان) محول گردید و ایرانیان مذهب ع. بها را محترم شمردند .

اما خاقان ترك (دیزابول) که قسمتی ازمملکت هیاطله را بتصرف خویش درآورده بود درسنه ۵٦۷ سفیری نزد انوشیروان فرستاده تقاضای انعقاد قرارداد مودت بین ایران وترك نمود. خسرو صلاح خودرا درعقد این قرارداد ندانست وازاین سبب خاقان ترك امپراطور روم « ژوستن دوم » را تحریك بجنك باایران نمود وقرارداد مودت بین روم وترك منعقد شد . درهمان احوال دیزابول لشکر بجانب ایران کشید و بگفته بعضی از مورخین شرقی چند شهر ایرانرا بتصرف خود درآورد ولی چون هرمز پسر انوشیروان بالشگر زیادی در مقابل او شتافت دیزابول جرئت مقاومت

ننموده فرار اختیار کرد.

ازطرف دیگر ژوستن نقض عهد کرده ازادای اقساط سالیانه خود داری نمود و مجدداً جنك بین دولتین در گرفت انوشیروان باکبرسن شخصاً عزم جنك نمود و « آذرمان » سردار معروف خودرا بجانب سوریه گسیل ساخت انوشیروان رومیانرا مجبور ساخت که محاصره نصیبین را ترك نموده بشهر « دارا » پناهنده شوند. اما آذرمان وارد سوریه شد و تاانطاکیه پیشرفت. سپس مراجعت کرده در مقابل شهر دارا بـه انوشیروان پیوست. در زمستان ۵۷۳ شهر دارا فتـح شد وژوستن چون ضعف خودرا درمقابل انوشیروان بدید «کنت تبیریوس» (۱) راجانشین خویش کرد رومیان باپرداخت ٤٥ هزار سکه طلا درخواست یکسال متارکه جنك کردندو پس از آن بازهم یکسال دیگر مهلت خواستند و بالاخره موافقت شد که صلح بین ایران وروم برای مدت سه سال مقرر شود (ارمنستان شامل این صلح نگردید) دولت روم برای عقد این قـرار داد حاضر گردید سالیانه سی هزار مسکوك طلا بـایران بپـردازد.

پس از این صلح خسرو اول متوجه ارمنستان شدو کشمکشهای سختی در آن حدود رخ داد. در ۵۷۷ «تام خسرو» سردار معروف ایرانی شکست سختی بر رومیان وارد آورد.

بعد از انقضای مدت متارکـه در بهار ۵۷۸ تام خسرو بفرمان انوشیروان ارمنستانرا ترك گفته اطراف «آمد» را غارت نمود. اما « موریس » (۲) سردار رومی داخل درارمنستان ایران گردید ودرتابستان همانسال وارد بین النهرین شرقی شده آن نواحی را ویران ساخت وحتی یکدسته از تیراندازان خودرا از رود عبور داده بکردستان فرستاد، هنگام زمستان رومیان اکثر متصرفات خود را تخلیه کرده بخاك روم بر گشتند. تیبریوس باوجود پیشرفت لشگریان خود حاضـر بصلح بود ولی عمر خسرو دادگر وفا نکرد و در سنه ۵۷۹ درقصر کتزیفون (طیسفون) بجهـان دیگر شتافت.

---

[۱] Count Tibérius [۲] Maurice

انوشیروان نه فقط در جهانگیری معروف جهان است بلکه درجهانداری و وآبادی کشور گوی نیکنامی بربوده . همینکه بر تخت سلطنت تکیه زد اوضاع کشور را درهم وبرهم دید. مالیات به طرز بسیار بدی وصول میشد، ظلم حکام برزیردستان اندازه نداشت . نظام بحالت اسف آوری افتاده بود . تعصبات مذهبی همه رااز پای در آورده عموم طبقات بایکدیگر در نفاق میزیستند، مجرمین بمجازات خودنمیرسیدند فلاحت ترویج نمیشد وبالاخره عموم ناراضی وهمه درعذاب بودند . انوشیروان تصمیم گرفت باین اوضاع هرج ومرج خاتمه دهد. بنابراین درهر رشته درامور اصلاحات لازمی نمود . وصول مالیات را برروی اساس متینی نهاد . درتشویق زارعین اقصی جهدخود را نمود ودرپرداخت حقوق نظامیان وتشویق آنان سعی بلیغ کرد .

اگرانوشیروان مزد کیانرا گوشمالی داد فقط ازنقطه نظرسیاسی واجتماعی بوده والا این پادشاه هیچگونه تعصب مذهبی بیجائی نداشته است . خسروداد گر گدائی را غدغن نمود . تنبلی را خلاف محسوب میداشت . اشخاص فقیر و ناقص الخلقه از کیسه فتوت او اعاشه میکردند ، ازدواج را اجباری نمود و وسیله مزاوجت دختران فقیر را از خزائن دولت فراهم میکرد و تربیت اولاد آنها را بعهدهٔ دولت واگذاشت .

انوشیروان نه فقط مروج علم ومعرفت بوده بلکه شخصا فلسفه را دوست داشته ونسبت بحکما باکمال احترام رفتار میکرد چنانچه هفت نفر از فلاسفه یونان که «ژوستین» بموجب فرمان جابرانه امر باخراج آنها داده بود بدربارخود پناه داد وباکمال خوشروئی ازآنان پذیرائی کرد . در سر سفره خویش باآنها صرف طعام مینمود و مباحثات فلسفی میکرد، همچنین عده دیگر ازدانشمندان یونانی بدرباراوحاضرشده از کرم اوبرخوردار گشتند .

درزمان او کتاب کلیله ودمنه بیدپای هندی بزبان پهلوی ترجمه گشت . تاریخ ایران و زردشتی مورد توجه او واقع گشت و مقرر داشت حکم و نصایح اردشیر اول رامجدداً منتشر سازند . در گندی شاپور نزدیك شوش مدرسه طبی تأسیس گردید وبتدریج این مؤسسه دانشگاهی شد که درآن فلسفه معانی و بیان وشعر تدریس میکردند

شطرنج را درزمان این پادشاه ازهند بایران آوردند. خلاصه ستایشی که شعرا وادباء شرقی نظماً و نثراً از این پادشاه نموده‌اند بجاست وحق است که اورا پادشاه‌بزرگ دادگردانست.

هرمز چهارم

پس ازفوت خسروانوشیروان پسر اوهرمزچهارم که مادرش دختر خاقان ترك بودواز آنسبب اورا ترك‌زاد گویند برتخت‌نشست ووعده داد که مانندپدرخود سلطنت خواهد کرد. این پادشاه درابتدا از روی عدل وداد سلطنت کرد وحاضر نگردید تحت نفوذمؤبدان درآید و پیروان سایرمذاهب راآزار دهدولی بعد چنانچه اکثرمورخین شهادت داده‌اند تغییر اخلاق داده ازطریق راستی منحرف گردید.

تیبریوس امپراطور روم خواست باهرمز معاهده‌ای بسته ازتمام دعاوی خود در ارمنستان صرف‌نظر کند ودرمقابل شهر«دارا» را بازستاند. هرمز نه‌تنهاحاضر باین‌امر نگردید بلکه مطالبه اقساط سالیانه راازروم‌نمود وبالنتیجه جنك شروع شد. هرمز کفایت ولیاقت انوشیروان رانداشت‌وسرداران‌اودرمقابل « **موریس** » سردار‌رومی کاری ازپیش نبردند، چنانچه آذرمان در ۵۸۰ شکست خورده بایران برگشت و تام‌خسرو در۵۸۱ کشته شد، چون « موریس » به قسطنطنیه مراجعت کرد جانشین او « **موستاکن** » (۱) نزدیك دجله شکست فاحشی از ایرانیان خورد ودرتعقیب آن شکست دیگری بروی وارد آمد وبی کفایتی او ثابت و «**پیلیپ‌پیکوس**» (۲) بجای وی معین شد. این سردارهم کارمهمی‌ازپیش نبرده امورلشکررا به«**هراکلیوس**»(۳) واگذارکرد و شخصاً عهده دار تفتیش لشکر گردید. باهمه این احوال نتیجه قطعی بدست نیامدگاه‌ایرانیان وزمانی رومیان فاتح میگشتند.

اوضاع بدینمنوال بود که خطربزرگی درمشرق ایران‌پدیدارگشت خاقان ترك بالشکر زیادی ازجیحون گذشته‌بلخ وهرات راتصرف کرد.پیشرفت ترك خطربزرگی بشمار میرفت‌ولی هرمز شخصاً به‌مدافعه برنخواست‌ویکی ازسرداران‌نامی خود**بهرام چوبینه** را درمقابل آنان فرستاد. بهرام بخوبی ازعهدهٔ این‌وظیفه برآمد خاقان‌ترك

[۱] Mustacon [۲] Philippicus
[۳] Héraclius

درجنك کشته شد وپسراو درجنك دیگر اسیر گردید. غنائم بسیاری نصیب بهرام‌شد که بدربارفرستاد .

پس از این فتوحات هرمز بهرام رابجانب لازیکا فرستاد وچون در آنحدود شکست مختصری ازطرف رومیان برببهرام وارد آمد هرمز که پیشرفت سردارخود رشك میبرد اورا خلع کرده وتوهین سختی باو نمود ، بدرفتاری هرمز بااین سردار نامی موجب یاغیگری اوشدوبالشکرخودبجانب‌پایتخت‌حرکت کرد. سپاه بین‌النهرین هم که ازهرمز رضایتی نداشت ملحق به‌بهرام گردید ولشکری‌هم که هرمز درمقابل یاغیان فرستاد باآنها همداستان شد . درتعقیب این قضایا هرمز نسبت بهمه بدگمان گردید وحتی ازپسرخود خسرو سوء ظن داشت وعدهٔ را درزندان افکند ، بالنتیجه شورش عظیمی درپایتخت برپاشد ، **بیندو وبستام** (یابیستام) برادرزنهای هرمز زمام شورشیان را بردست گرفته وهرمز را بزندان افکنده پس از چند روزی بقتلش رسانیدند (۵۹۰م)

خسرو دوم
(خسروپرویز)

پس ازاینکه‌هرمز بقتل‌رسیدشورشیان‌پایتخت خسرورابسلطنت برگزیدند .

برتخت نشستن خسرو باآن اوضاع و احوال خصوصاً بامخالفت‌بهرام‌چوبینه‌امردشواری بود. طریق‌مسالمت ومکاتبات خسرو بابهرام‌بجائی نرسید بنابراین عدهٔ فراهم کرده درمقابل اوشتافت . بهرام شبانه برلشگرپرویزحمله آورد واحساسات سپاهیان‌را بجوش آورده آنانرا بطرف خود جلب کرد ، خسرو جز مراجعت‌بطیسفون‌چاره‌ندید وچون جنگیدن‌بابهرام کاردشواری‌بود بخاك روم‌پناهنده گشت واز« **موریس** » امپراطور وقت استمداد نمود ، موریس نسبت بخسرو اظهار مهربانی کرده صدیاهفتاد مردجنگی بکمك اوفرستاد ومبلغی برای مخارج جنك از خزانه خویش‌تقدیم نمود. ولی‌خدمت موریس‌به‌پرویزبدون طمع نبود و درمقابل آن درخواست ارمنستان ایران وبین‌النهرین شرقی را کرد.

غیر از سپاهیان رومی‌خسرو دارای لشگر دیگری درآذربایجان‌بودبدینمعنی که خالوهای اوبیندو وبیستام قشونی درآنحدود فراهم‌کرده ویك دسته ازسپاهیان

ارمنستان بآنها پیوسته بودند . بین بهرام وخسرو دوجنك مهم رخ داد یکی درپای سلسله پست کوه ودیگر درناحیه جنوب دریاچه‌ارومیه. دراین‌جنك اخیر بهرام بکلی مغلوب گردید ومجبور بفرار شد . بیستام‌اورا تعقیب کرد ولی بهرام توانست خودرا برودجیحون رسانیده تحت حمایت خاقان‌ترك درآید (۱).

خسرو درتابستان ۵۹۱ به‌پایتخت برگشت . قریب دوازده سال روابط ایران‌و روم بود حسنه بود و بااینکه شرائط موریس برای کمك با خسرو گران تمام شد خسروآنرا انجام داده بهیچوجه تحریك اقدامی برای استرداد املاك از دست رفته خود ننمود .

تا«موریس» حیات داشت‌اوضاع بدین منوال‌بودولی‌چون « فوکاس» (۲) تخت امپراطوری‌روم‌راغصب کردو«موریس»رابا کلیه‌پسرانش‌بقتل‌رسانیدخسرو بخونخواهی برخاست وازسنه ۶۰۳جنك آغازشد.



«حمله یکی از پادشاهان ساسانی(شخصیتش معلوم نیست) بدشمن»

دراین سال پرویزدرنزدیکی «دارا» لشکرروم رابسرکردگی "ژرمانوس"(۳) شکست فاحش داد ودره۶۰ آنشهرمعروف‌راکه مهمترین قلعهٔ رومیان درآن اطراف

۱ـ گویند خسرو وسایلی انگیخت تایکی ازبندگان زوجه خاقان ترك را به‌قتل رسانید
[۲] Phocas [۳] Germanus

بود فتح نمود . سال بعد شهرهای دیگری بدست خسرو افتاد که از آنجمله است آمد (دیار بکر). درسنه ۶۰۷ حران وادسا فتح گردید وخسرو ازفرات عبور کرده بسیاری ازشهرهای رومی را بآتش غضب خویش گرفتار کرد. درسال ۶۰۹ قلاع محکم ارمنستان بدست ایرانیان افتاد ودر ۶۱۱ باردیگر لشکر ایران ازفرات عبور کرده تاانطاکیه رافتح نمود واین شهرعظیم ببادغارت رفت.

درهمان احوال «فوکاس» ازامپراطوری روم خلع گردیده کشته شد وهراکلیوس (هرقل) جای اورا بگرفت . بااین تغییری که درامپراطوری روم رخ داد خسرودست از محاربه برنداشت و در سنهٔ ۶۱۲ « کاپادوکیه » و شهر معروف « مازاکا » را بگرفت . دو سال بعد شهر دمشق فتح شد و « شهر براز » سردار ایرانی از دمشق بجانب فلسطین شتافت ودرسال ۶۱۵ آنحدود فتح شد وصلیب مقدس را به طیسفون فرستادند .

درسنهٔ ۶۱۶ شهربراز ازفلسطین بطرف مصر حرکت کرد وطولی نکشید که اسکندریه را بتصرف خویش درآورد . پس ازفتح این شهر تمام مصرتاحدود حبشه دردست ایرانیان افتاد وهمچنین جزیره قبرس فتح شد.

ازطرف دیگر دسته ازلشکریان ایران بسرکردگی «شاهین » ازجانب آسیای صغیر بساحل بسفور شتافت . شهرمهم وقلعهٔ محکم « کالسدون » که درست درمقابل قسطنطنیه است محاصره گردید.

هرقل روم چون پایتخت رادرخطر دید به صلاحدید شاهین سه نفرازبزرگان را بدربار خسروفرستاد تاشاید امربصلح خاتمه یابد . پرویز نه فقط حاضر بصلح نگردید بلکه شاهین را تهدید بقتل کرد که چرا هرقل را مغلولا بـدربار نفرستاده است . کالسدون درسال ۶۱۷ بدست ایرانیان فتح شد و سه سال بعد آنقره مسخر گردید و باینطریق تمام متصرفات رومیان درآسیای صغیر وافریقای شرقی درظرف پانزده سال بدست ایرانیان افتاد ومملکت شاهنشاهی بعظمت زمان هخامنشی رسید .

هراکلیوس چون دید قسطنطنیه درخطراست، درفکر فرارافتاد ولی اهالی پایتخت از نیت او آگاه شده ویرا ازآن خیال منصرف ساختند . امپراطور روم ناچاربقصد

محاربه لشگری فراهم کرده وتدبیری نموده بخلیج«ایسوس» درزاویه که بین آسیای صغیر وسوریه‌است عازم‌شد (۶۲۲) .

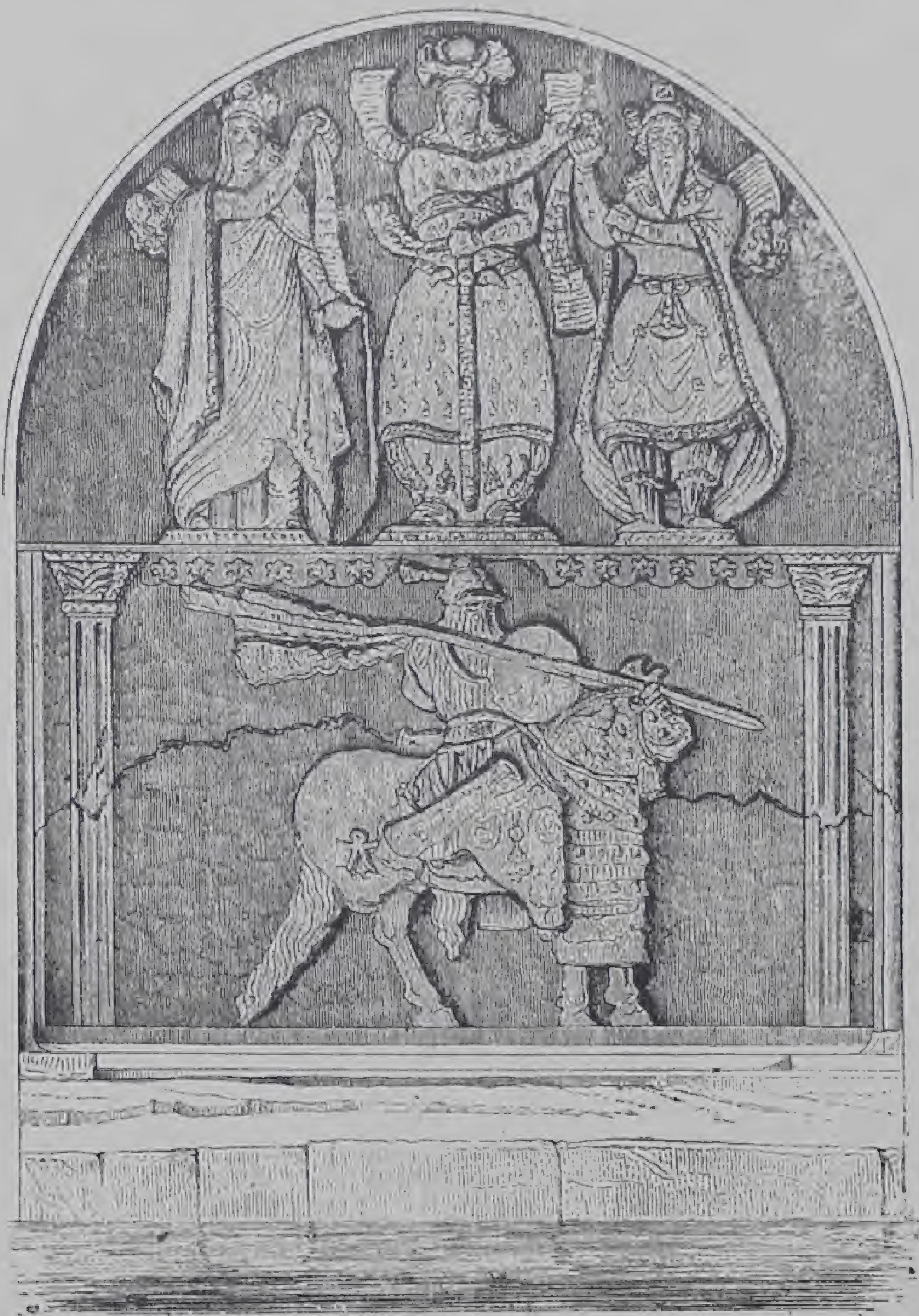
خسرو سردارخود « شهربراز » را درمقابل او فرستاد ودرکوههای سرحدی ارمنستان جنك سختی بین ایران وروم در گرفت که در آن شهربراز مغلوب و برای اولین دفعه پس‌ازقتل موریس رومیان‌فاتح شدند .

سال بعد هراکلیوس بکمك خزرها وسایر قبائل آنحدود از ارس عبور کرده داخل ارمنستان شده وازآنجا بجانب آذربایجان آمده قصد مقابله باخسروداشت . درسال۶۲۴ بازهم هراکلیوس بایران تاخته شاهین وشهربرازرامغلوب نمود ودر۶۲۵ شهر «آمد» بدست رومیان افتاد .

خسرو که از پیشرفت امپراطور روم فوق‌العاده متأثر گردیده بود دراین فکر افتاد که ضربت سختی برهراکلیوس درقسطنطنیه واردآورد وهر گاه این‌نقشه‌عملی میشد قطعاً تاریخ عالم دگرگون میگشت ولی کوشش خسرو بیفایده بود و گرفتن آنشهربا کمك‌اهالی آنطرف « دانوب » ازقبیل آوارها ، اسلاوهاوبلغارها میسر نشد. میتوان گفت که بخت ازخسرو برگشته‌بود چه دربعضی از مواقع پیش آمد حوادث طبیعی موجب شکست لشکرایران‌میگشت . دراواخرسال ۶۲۷ دردشت«نینوا»جنك در گرفت وبدون اینکه شکستی بایرانیان واردآید یااینکه از میدان خارج شوند فرمانده لشکر باچندنفرازافسران کشته‌شدند ، معذالك‌لشکربی‌سردار ایران تاغروب آفتاب‌مقاومت کرد . امپراطور روم پس‌ازتصرف نینوا بجانب دستگرد که‌خسروآنرا پایتخت خودنموده بود بشتافت . خسروآماده جنك‌شد ولی چون هراکلیوس‌نزدیك گردید از دستگرد به طیسفون فرار کرد وهراکلیوس قصرهای‌سلطنتی دستگرد را غارت‌نمود ولی ازحمله به‌طیسفون خود داری نمود .

خساراتی که‌رومیان‌در بهترین‌ایالات ایران واردآوردند و فرارخسرودرمقابل دشمن، لطمهٔ‌سختی‌برحیثیت‌این‌پادشاه‌ساسانی‌واردآورد. دراینموقع‌هراکلیوس‌مایل‌به صلح بود ولی خسروابداً حاضرنبود داخل درمذاکرات‌اصلاحی گردد . عدم‌پیشرفت خسرو موجب سوء خلق اوگردید وبنای بدرفتاری را گذاشت کلیه سردارانی که‌از

هرقل شکست خورده یاازمقابل اوفرار کرده بودند،بزندان افکندوحتی قصد قتل‌شهر براز رانموده نتیجه این بدرفتاری خاصه تمایل خسرو باینکه پسرخود مردانشاه را



« حجاری سوارزره پوش درطاق بستان»

که ازشیرین داشت ولیعهد کند موجب‌شد که «گردان‌اسپ» فرمانده قوای طیسفون قیام‌کرده وبامساعدت بینست و دونفرازاعیان که ازآن جمله دو پسرشهر براز است

بطرفداران شیرویه برخاسته خسرورا بگرفتندو به « تاریك خانه » که خزینهٔ او بود محبوسش ساختند. خسرو بخت برگشته چهار روز با کمال سختی و باتحمل انواع مصائب(که از آنجمله است کشتن مردانشاه وچندپسر دیگرش را درحضوراو)بسر برد و روز پنجم وی‌را با کمال بیرحمی بکشتند (٦٢٨).

پرویز که آخرین پادشاه بزرك ساسانی است ، خوش گذران ، صنعت دوست و مایل بجهانگیری بوده ولی چون اقبال روی نمود ، نتوانست از آن استفاده کند و چون طالع برگشت ایرانرا ضعیف نمود و وسایل انقراض سلسلهٔ ساسانی را فراهم آورد.

شیرویه بعضی ازمورخین برآنند که شیرویه رضایت بقتل‌پدر نداشت و در تحت فشار مجمع اعیان بآنعمل تن درداد .موقعی که شیرویه برتخت نشست ملت ایران ازجنگهای ایران وروم خسته شده بود . اگرچه آسیای صغیر، فلسطین و مصر در تصرف لشکر ایران بود لیکن خرابیهائی که هراکلیوس هرساله درایالات ایران‌واردمیآوردتأثیرعظیمی‌داشت، اولین اقدام‌شیرویه‌این بود که این جنك را خاتمه دهد وپس ازمکاتبه باامپراطور روم مقرر شد که مصر ، فلسطین ، سوریه، آسیای صغیر ، بین‌النهرین غربی وسایر متصرفات رومی را که در موقع جنك بدست ایرانیان افتاده بود بدولت روم واگذارند و همچنین کلیه اسرای رومی را تسلیم‌نمایند وصلیب مقدس را مسترد دارند و دولت روم‌هم اسرای ایرانی را آزادسازد واقدامات‌لازمه کندتالشکر ایران شرافتمندانه‌ازمستملکات رومی‌بایران مراجعت‌نماید.

ازقرار معلوم ازهمانسال اول سلطنت شیرویه بازگشت ایران شروع شد ولی شهر براز سردار بزرك ایرانی از این معاهده رضایت نداشت . از یکطرف درتخلیه ایالات رومی بدفع الوقت می گذرانید وازطرف دیگر بادولت روم روابط دوستی‌را محکم مینمود.

شیرویه‌دراولین‌سال‌سلطنت‌خوداقدامات‌دیگری‌برای‌رضایت‌ایرانیان‌بعمل‌آورد ازقبیل آزاد ساختن محبوسین وبخشیدن مالیات برای سه سال وجلوگیری از ظلم

حکام که اثر بسیار خوبی بخشید ولی این پادشاه مرتکب جنایتی شد که تاریخ حیات اورا تاابد ننگین کرده‌است

توضیح آنکه شیرویه بدون هیچگونه علت و سببی کلیه برادران خویش را بقتل رسانید وازاین اقدام بیجای خود تقریباً نسل ساسانی رامنقرض کرد. چنانچه از مسکوکات آنزمان معلوم میشود سلطنت این پادشاه یکسال واندی طول کشید و در ۶۲۹ بمرض دماغی یادراثرطاعون که درمملکت رخ داده بود بجهان دیگر شتافت بعضی ازمورخین سلطنت این پادشاه را ششماه نوشته‌اند.

آخرین پادشاهان ساسانی

پس‌از شیرویه پسرصغیر او **اردشیرسوم** برتخت نشست و از طرف مجلس اعیان نایب‌السلطنه دانشمندی معین گردید ولی درهمان احوال خزر ها گرجستان و ارمنستان را بباد غارت دادند وازهمه بدتر خیانت شهربراز بودکه باهرقل رومی همدست گشته اردشیر را خلع وتخت وتاج را غصب نمود. سلطنت این غاصب چندان طول نکشید وپس از یکماه ونیم که برسریر ساسانیان تکیه زد لشکریانش برعلیه او شوریده ویرا بقتل رسانیدند.

خسروسوم نوهٔ هرمز چهارم درهمان‌حال درخراسان قیام‌کرد ولی در پایتخت دختر خسروپرویز، **پوران‌دخت** را برتخت سلطنت نشاندند. پوران دخت نتوانست ازهرج ومرج مملکت جلوگیری کند وپس‌ازیکسال وپنج ماه ازسلطنت کناره گرفت و «**گشتاسپده**» برادر خسرو سوم مدت قلیلی حکمرانی کرده سپس آذر میدخت خواهرپوران دخت را برتخت سلطنت نشاندند و درهمان احوال هرمز پنجم خود را درنصیبین شاه خواند (۱). خلاصه تاج وتخت ایران هرروز بازیچه شخصی گردیدو خطرعظیمی که شرح آنراعنقریب‌خواهیم‌دیداستقلال ایران‌را تهدید میکرد وسرانجام در ۶۳۲ اعیان مملکت تاج رابرسریزدگردسوم پسرشهریارنوهٔ خسروپرویز گذاشتند ودرایام او سلسلهٔ ساسانی منقرض گشت.

---

(۱) هرمزپنجم تااولین سال سلطنت یزدگرد در آنحدود دعوی سلطنت مینمود. سپس بدست سربازان خودکشته‌د شد.

نظری به عربستان

در آن هنگام که خسروپرویز وهرقل روم بجان یکدیگر افتاده قوای کشور خودرا ضعیف مینمودند ، درجزیرةالعرب تحت لوای منادی حق آئین جدیدی نشوو نمامیکرد و قبایل عرب به هم متحد میگشتند .

چون آفتاب آئین اسلام ازجزیرةالعرب طلوع نمود وپیروان آن دراندك مدتی ممالك وسیعی را فتح کرده سلسلهٔ ساسانی را منقرض ومستملکات روم را در آسیا وافریقابتصرف خویش درآوردند لازم است چند کلمه بطور اختصار ازاوضاع جزیرة-العرب وسیر وقایع در آنحدود گفته شود تاخوانندگان علل انقراض سلسله ساسانی وپیشرفت عرب را بهتر دریابند .

جزیرةالعرب

عربستان اقلیمی است واقع درجنوب غربی آسیاو محدوداست از طرف شمال به بادیه شام، ازمشرق بخلیج فارس ودریای عمان ، از جنوب به اقیانوس هند وازغرب بدریای احمر. دراین شبه جزیره انهاری که دائماً در جریان باشدیافت نمیشودوفقط دروادیهای آن رودهای کوچکی درجریان است که گاه خشك میشود. دروسط جزیرةالعرب صحاری مرتفع وسیعی است که قسمت اعظم آن اقلیم را تشکیل میدهد وطرف غربی آن بدوجزء تقسیم میشود : حجاز درشمال و یمن درجنوب :

بزرگترین شهرهای حجاز یکی **مکه** است که طول آن ازشمال تاجنوب قریب دومیل وعرض آن ازشرق تاغرب یك میل است و آبی جزچاه زمزم ندارد دیگریثرب است که پس از هجرت رسول بآن شهر معروف به مدینةالنبی گردید .

در جنوب حجاز بلاد یمن است که از زمان قدیم به ثروت و آبادی مشهور بوده و مهمترین شهرهای آن صنعاء ، نجران وعدن است . اهالی یمن درقدیم با هند

وشرق‌ادنی ارتباط داشته وشهرصنعاء پایتخت‌ملوك قدیم یمن بوده‌است ودرمشرق‌یمن حضرموت است .

درزاویه جنوب شرقی جزیرةالعرب، دیاری است کوهسار واقع‌درساحل دریا وموسوم به عمان . اهالی آن ازمان قدیم بکشتی رانی معروف بوده‌اند . بین جبال حجاز وصحراء بحرین‌قطعهٔ مرتفع نجد است و بین نجد ویمن «**یمامه**»است که از مشرق به بحرین متصل وازمغرب بحجاز مربوطاست.

آب و هوای جزیرة العرب بطور کلی گرم و مخصوصاً گرما صحرا طاقت فرساست . دراراضی مرتفعه شبهای تابستان هوامعتدل است ودرزمستان آب یخ‌بندد. بهترین بادهای عربستان باد شرقی‌است موسوم‌به «صبا» وبدترین آنها «سموم»است . سواحل عربستان خاصه سواحل یمن ، حجاز و حضرموت نهایت حاصلخیز است . محصولات آن عبارت از قهوه ، پنبه ، کندر ، صمغ ، صبرزرد ، نیشکر ، نارجیل و درختان میوه است .

حالت اجتماعی عرب

اگر بعضی از قطعات عربستان مانند بلاد یمن را استثناءکنیم بطور کلی زندگانی اهالی جزیرةالعرب زندگانی قبیله‌ایست این قبایل‌درموسم باران، بااهل وعیال خود از موطن خویش خارج شده جویای چراگاهی برای شتران خود میباشند ومیتوان گفت در صدد آن نیستند که باجدوجهد عقلی‌ازقوای طبیعت استفاده کنند . بزراعت ، تجارت ، صنعت و امثال‌آن توجهی ندارند . از گوشت و شیر حیوانات خود اعاشه کنند و از پشم آنها برای خود لباس سازند و اگر بچیز دیگری محتاج شوند بطریق مبادله معامله‌کنند .

نظام اجتماعی عربهای بدوی بر روی قبیله است واین قبایل دائماً در نزاع بسرمیبردند ویکدیگر راغارت میکردند. گاه چندقبیله باهم متحد شده بردیگران حمله می‌آوردند یاازغارت متخاصمین جلوگیری مینمودند .

معذلك نبایدتصور کرد حالت اجتماعی کلیه‌عرب بریك منوال بوده چه‌بین‌عرب جنوب (قحطانیان یایمنیان) یاعرب شمال (عدنانیان یانزاریان) فرق فاحشی‌وجود

داشته است . عرب جنوب دارای یك گونه‌تمدنی بوده ومانند شمالیها دائماً درحالت نقل و انتقال نبوده اند . حتی زبان یمن و صرف و نحو آن بالسان حجازی فرق داشته است .

عرب شمال خودرا ازنسل **اسمعیل بن ابراهیم** میدانندوعرب جنوب خویش‌را ازنژاد **یقطان یا قحتان** محسوب میدارند . گویند پس‌ازخرابی‌سد« **مارب** » دریمن سکان آن بلاد دراطراف جزیره متفرق شدند وبعضی را عقیده براین‌است که یکی ازعلل مهاجرت یمنیها درانحاء جزیره ضعف آنها بین قرن سوم وچهارم قبل ازمیلاد است چه تجارت رومیها در بحراحمر ضربت شدیدی بتجارت یمنیها واردآورد . اما عرب شمال‌هم بواسطهٔ تنگی مکان وکثرت افراد قبایل خود بطرف جنوب مهاجرت کرده‌اند . مقصود این است که عرب جنوب وشمال‌ازیکدیگرمنفصل نبوده‌اند ولی بین‌آنان عداوت سختی بوده ودشمنی‌عدنانیان وقحطانیان درتاریخ عرب مشهوراست علت این عداوت را اثر تمدن جنوبی ها و بداوت شمالیها میدانند **اوس و خزرج** که در مدینه ساکن وخودرایمنی میدانستند عداوت سختی باعدنانیان مکه‌داشتند.

ارتباط عرب با ملل مختلفه

قبل از اسلام عرب باملل مجاور ارتباطی داشته و این ارتباط موجب شد که عرب ازتمدن ایران‌وروم تااندازهٔ استفاده کرد وازآداب وافکار زردشتی ، یهود ونصاری اطلاع حاصل‌نمود جزیرة العرب طریق تجارت بین شام واقیانوس هند بوده ، تجارت عرب را درقدیم یمنیها دردست داشته غلات عربستان و واردات هندرا بشام ومصر حمل میکردند . درقرن ششم میلادی عرب حجاز ناصیه تجارت را دردست گرفته اجناس یمن وحبشه را خریده دربازارهای شام ومصر بفروش میرسانید . تجارت عرب باایران در دست عربهای حیره‌بود . چون اغلب ازمشتغلین به تجارت‌اعاظم قریش و دانشمندان‌آنقوم بوده قطعاً مشاهده شهرهـای بزرك وتمدن ملل مجاور درآنان تأثیرمیکرد چنانچه بسیاری ازکلمات فارسی ، رومی ، مصری و حبشی را همین تجار داخل در زبـان عربی کردند .

رابطهٔ عرب باایران وروم فقط ازراه تجارت نبوده‌امارت حیره درتحت‌حمایت

ایران وغسانیان درشام شبه جزیره عربستان را باایران وروم متصل میساختند .

بوسیلهٔ عرب حیره تااندازهٔ تمدن و آداب ایران باین شبه جزیره سرایت کرد خاصه که بعضی ازاهالی آن امارت، بزبان فارسی آشنابوده ومیتوانستند مستقیماً باایرانیان مربوط شده از طرز فکر آنان استفاده نمایند . همچنین غسانیان که در شام تحت حمایت رومیان تأسیس امارتی کردند تاحدی واسطهٔ انتقال تمدن و آداب رومی و یونانی بین شبه جزیره عربستان گشتند .

امایهودیان، قرنهاقبل ازاسلام درجزیرةالعرب منتشر گشتندوتأسیس مستعمراتی نمودند که ازهمه مهمتر مستعمرات آنها دریثرب و خیبراست . بعضی از یهودیان از خارج داخل جزیرةالعرب گشتند و بعضی دیگر عرب بودند که مذهب یهود اختیار کردند. یهودیان درنشر دیانت خود درجنوب جزیرة العرب کوشش نمودند وبسیاری ازقبایل یمنی را بدین خود درآوردند . بوسیله یهود تعالیم توراة وعقیدهٔ آنان راجع بخلقت وبعث وحساب ومیزان وغیره دربلاد عرب منتشر گشت وبسیاری ازاصطلاحات آن قوم داخل درزبان عربی گردید .

تعالیم حضرت مسیح (ع) بتوسط نصرانیها ومخصوصاً دوفرقه بزرك نسطوری ویعقوبی منتشر گشت . گذشته ازاینکه مذهب نسطوری درحیره ویعقوبی در غسان پیروان زیاد داشت درجزیرةالعرب شهر « نجران» اقامتگاه نصرانیان گشت .

کشیشها ورهبانان دربازارهای عرب گردش کرده راجع بروز بعث وحساب ، جنت ونار موعظه میکردند . آئین مسیح بین عرب طرفداران جدی پیدا کرد وحتی بعضی ازآنان رهبانیت اختیار کردند .

غرض از تمام این گفتار آنکه تمدن ایران وروم وآئین زردشتی ، عیسوی و کلیمی درحیات معنوی ومادی عرب قبل ازاسلام تأثیرداشته ونمیتوان گفت عرب در کنج عزلت زندگانی کرده است .

نبودن رابطه‌ای که قبایل عرب را بیکدیگر متحدنماید ، عداوت قحطانیان و عدنانیان، کثرت خرافات واوهام درمیان آنان قبل ازظهور حضرت ختمی مرتبت(ص) مسائلی است که نبایست ازنظر دور ساخت. انتشار آئین مقدس اسلام موجب نهضت

عرب گردید وروح جدیدی در کالبد آنان دمید ، برای روشن شدن این موضوع چند کلمه راجع بتاریخ حضرت رسول واصول آئین اسلام گفته میشود .

حضرت رسول

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم ازخانواده اصیل قریش است . ولادت باسعادت آنحضرت در ۵۷۱ میلادی رخ داده . ابن کلبی گوید عبدالله پدر آن بزرگوار درسال بیست وچهارم سلطنت انوشیروان بدنیا آمد ورسول اکرم در چهل و دومین سال جهانداری همان پادشاه متولد گردید .

مادرش آمنه دختر وهب است . درسن طفولیت یتیم گردید ودرسن نه‌سالگی باعم خویش ابوطالب بشام رفت . ازهمان ایام شباب امانت مؤسس آئین اسلام بقدری بود که بنام محمد امین معروف گردید وخدیجه یکی اززنان بیوه وثروتمند عرب که درستی و امانت آنحضرت را آزموده بود خود را بحباله نکاح او صلی‌الله علیه وسلم درآورد .

درآنموقع حضرت رسول ۲۵ سال‌داشت . بعثت آنحضرت درسن چهل‌سالگی و دردهمین سال سلطنت خسرو پرویز واقع شد . اولین اشخاصی که ایمان آوردند خدیجه ، علی علیه السلام وابوبکر است . مدت سه‌سال مخفیانه دعوت میفرمود و پس ازآن مأمور بدعوت علنی گردید واین مسئله موجب قیام قریش برعلیه‌او شده پیروان رسول اکرم را مورد توبیخ وملامت قرار دادند . کسانی ازمسلمین که قوم وعشیرتی نداشتند دچارانواع عذاب مشرکین گشتند وچون حضرت رسول آن‌اوضاع رامشاهده فرمود باصحاب خویش‌اجازه داد تابحبشه مهاجرت کنند وعدهٔ بآنحدود رفتند . نجاشی حکمفرمای حبشه بامسلمین بخوشی رفتار کرد وازتسلیم آنهابقریش خودداری‌نمود و بجهاتی که شرحش‌ازحدوداین‌فصل خارج است‌اصحاب حضرت‌رسول ازحبشه به مکه مراجعت نمودند .

اسلام آوردن حمزة‌بن عبد المطلب و مخصوصاً ایمان آوردن عمربن خطاب موجب تقویت مسلمین گردید ولی ازطرفی برحقد وعنادقریش بیفزود . فوت‌خدیجه ومخصوصاً رحلت ابوطالب سه سال قبل از هجرت نبوی تأثیر عظیمی در زندگانی

حضرت رسول کرد چه مادام که ابوطالب حیات داشت از برادرزادهٔ بزرگوار خود حمایت مینمود و بواسطه مقامی که بین قریش داشت حضرت ختمی مرتبت تااندازه‌ای از تجاوز مشرکین مصون بود.

پس ازفوت ابوطالب دشمنان رسول اکرم به آنحضرت واتباعش اذیت بسیار نموده بی‌ادبی و بی‌احترامی را باعلی درجه رسانیدند. پیغمبر اکرم هرسال قبائل عرب را باعلاء کلمةالله ترغیب وتشویق میفرمود ولی سودی نبخشید تااینکه درمیان چندنفر ازاهل **یثرب** (مدینه) دعوت اومقبول افتاد واینان جمعی رادرمدینه بدین اسلام مشرف ساختند وقول همراهی بحضرت رسول دادند. پس از این واقعه مهاجرت مسلمین به یثرب شروع شد وچون قریش از این پیش آمد مسبوق شدند از مهاجرت نبی اکرم اندیشناك گشته پس ازمشورت تصمیم قتل آنحضرت راگرفتند ولی درشبی که خواستند مقصود خودرا عملی کنند علی علیه‌السلام دربستر ابن‌عم بزرگوار خودخفته حضرت رسول باابوبکر بطرف مدینه هجرت فرمود (سال ۶۲۲ میلادی [۱])

امر حضرت رسول درمدینه قوت گرفت وغزواتی بامشرکین کرد که مهمترین آنها غزوهٔ **بدر کبری** است دردومین سال هجرت و **غزوه احد** درسال سوم، **غزوه خندق** یا غزوةالاحزاب درسال پنجم، **غزوه خیبر** با یهودان درسال هفتم وفتح مکه درسال هشتم هجری.

درنتیجهٔ این غزوات ومخصوصاً پس ازفتح مکه اسلام قوت گرفت واساس عبادت اصنام درعربستان ازبین رفت.

حضرت رسول دعوت عام داشت ازهمین جهت درسال ششم هجری به خسرو پرویز و هراکلیوس قیصر روم ونجاشی حبشه مکاتیبی نگاشته آنان را بدین حنیف اسلام دعوت نمود. حامل مکتوب نبوت به خسرو پرویز عبدالله بن حذافه است و مضمون مکتوب چنین بود.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. من محمد رسول‌الله الی کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله ورسوله وشهد ان لااله الاالله وان محمداً عبده ورسوله

۱ـ سال هجرت مبدأ تاریخ مسلمین است. انصارکسانی راگویند از اهل یثرب که حضرت رسول را ویاری نمودند ومهاجرین اشخاصی هستند که از مکه به مدینه مهاجرت کردند.

وانی ادعوك بدعاءالله وانی رسول‌الله‌الی الناس کافة لانذر من کان حیاً ویحق القول‌علی الکافرین فاسلم تسلم وان‌تولیت فان‌اثم المجوس‌علیك.

چون برای خسرو این مراسله بخواندند سخت درغضب شد وآنرا بدریدو به «باذان» حکمران یمن چنین نگاشت که دونفر فرستاده آنحضرت را بدربار حاضر نمایند، باذان امر خسرو رااطاعت کرد ودونفر را مأموراین کارساخت. ولی گرفتاری خسروپرویز وبر تخت نشستن شیرویه مانع از اجرای آنمقصود گردید. شیرویه به حکمران یمن چنین نگاشت که دخالت درامر حضرت رسول ننمایند.

پس ازفتح مکه غزواتی بین مسلمین ومشرکین رخ داد ودراغلب آنها حضرت رسول شخصاً حضورداشت. درماه صفرسال یازدهم هجری پیغمبراکرم مریض گردید ودرهمان احوال اخبارقیام اسودعنسی دریمن، مسیلمه دریمامه، طلیحه دربنی اسد وعسکر درسمیراء بگوش مبارك‌او رسید وباوجود شدت مرض دراجرای اوامرالهی وارسال لشکر خودداری ننمود تااینکه جان‌بجان‌آفرین تسلیم‌نمود.

تعالیم اسلام‌واثرآن درطبیعت عرب

اساس آئین اسلام اقرار به وحدانیت حق جل و علاست که خالق کل اشیاست وهرچه درزمین وآسمانهاست ازاوست. علمش برهمه چیزاحاطه دارد وبرهرچیزتواناست. درآئین اسلام فکرهیچگونه تعدد در «اله» وجودندارد. حق سبحانه و تعالی خدای قبیلهٔ مخصوص یاقوم معینی‌نیست «**رب‌الناس**» و «**ملك‌الناس**» است. شریك‌ندارد تصورخدای خیردرمقابل خدای شر دراسلام نتوان‌نمود.

از عقاید اسلامی یکی آن آنست که حق عز اسمه افرادی را ازخلق‌برگزیدو بوسیله وحی آنانرا مأمور بهدایت‌خلق‌کرد. اصول ادیان‌آسمانی یکی است وهمه انبیا امت‌خودرابتوحید دعوت کرده‌اند، وراء این دنیای مادی عالم‌دیگری است که هرکس بپاداش عمل خود خواهد رسید. بنابراین اقرار بوحدانیت خدا و اعتقاد به نبوت ومعاد اساس این آئین مبین است.

گذشته از پرستش پروردگار، اسلام امر بمراعات اخلاق حمیده میکند و پرهیزکارترین شخص نزد خدا مقرب‌ترازدیگران است، مراعات عدل واحسان

وفا بعهد، دستگیری از یتیمان وفقیران، صبردرموقع سختی ، عفو درصورت توانائی ازاوامر اخلاقی است که درقرآن بکرات بآن اشاره شده . اسلام پایه اخلاق را بجائی رسانیده که داخل شدن درخانهٔ دیگری رابدون مراعات واجازه اهل آن جائز ندانسته جواب تحیت را واجب شمرده است .

آئین اسلام دارای جنبهٔ عملی است، رهبانیت در آن یافت نشود زینت راحرام نکرده وخوراکهای پاکیزه را غدغن نفرموده است .

بدیهی است که این آئین تأثیرعظیمی درفکر عرب واخلاق آنان نمود . درزمان جاهلیت افتخار عرب به قبیله و نسب خویش بود ولی اسلام کلیه مسلمین را برادر دانست وبرتری رادرمراعات تقوی محسوب داشت . بالاخره پایه تعصبات نژادی و وتعصبات قبیلهٔرا که موجب عداوت بین قبائل بود متزلزل ساخت واساس اتحاد آنان را نهاد . عرب که تاآن موقع انتقام وخونخواهی را ازبهترین صفات میدانست آشنا بقوانین اخلاقی گردیده ودانست که عفو وگذشت ازخصائل نیکوست . اعتقاد بهخدای قبیله یـا خدای عرب مبدل باقرار بخدای هردو عالم گردید که خوبی و بدی را پاداش میدهد .

دفاع جعفربن ابیطالب از آئین اسلام درحضور نجاشی معلوم میدارد تاچه اندازه آن تعالیم عالیه در مسلمین تأثیرنموده است . گوید : « ای ملك ، مااهل جاهلیت بودیم ، اصنام را میپرستیدیم ومیته را میخوردیم، حق ارحام وهمسایه بجانمیاوردیم قوی ضعیف را میخورد . تا اینکه حق جل وعلا پیغمبری برای مافرستاد که نسب و صداقت وامانت او برمامعلوم بودمارا بتوحیددعوت کرد که بهخدای تعالی چیزی راشریك ننمائیم وبت نپرستیم. امر براستی درگفتار واداء امانت وصله رحم وحسن رفتار باهمسایه وحرمت محارم ونریختن خون کرد . مارا ازارتکاب فحشاء ودروغ وخوردن مال یتیم نهی فرمود . نماز و روزه را مقرر داشت . . . . باو ایمان آوردیم و دعوتش را تصدیق کردیم، آنچه حرام کرد حرام شمردیم وهرچه حلال فرمود برخود حلال دانستیم قوم ما برما تعدی کرد و مارا عذاب داد تاازدین خود برگردیم و عبادت اصنام پیشه سازیم . چون قهر وظلم را ازحد گذراندند وبین ما وآئین ما حائل شدند بهکشور

تو آمدیم وتورا بردیگران اختیار کردیم بامید اینکه درنزدتو برما ظلم‌نشود » دفاع جعفر نزد نجاشی آئینه حقیقت اسلام در آغاز دعوت است. اگرچه شك است که کلیه این مطالب نزد نجاشی گفته شده‌باشد زیرا درآنموقع هنوز حکم روزه نازل نشده بود وجعفر آنراازاحکام اسلام درآنوقت می‌شمارد، معذلك ازجملهٔ آن‌بیانات بخوبی پی‌توان‌برد که گرویدن اشخاص درصدر اسلام بحضرت رسول برای‌چه منظور بوده‌و دعوت اوچه حقیقتی رادربرداشته‌است.

بدیهی است چون‌جزیرةالعرب مسلمان گردید تعالیم اسلام در کلیه اهالی آن بیکسان تأثیرنکرد. این است که درصدر اسلام که عرب شروع بجهانگشائی کرد بعضی ازآنان ازروی اعتقاد وایمان برای‌نشر تعالیم‌اسلام میجنگیدند وبرخی‌بدست آوردن غنائم را منظورنظر داشتند.

این‌است که مشاهده میشود هنگام جنك باایران وروم عدهٔ از گروه اخیرهم داخل درلشکراسلام گردیدند.



انقراض سلسلهٔ ساسانیان

در آن هنگام که در جزیرة العرب خلافت اسلامی تشکیل میگردید سلسلهٔ ساسانی مدارج ضعف وزوال را میپیمود . ابو بکر پس ازاینکه فتنه های داخلی عربستان را فرونشاند درمحرم سال دوازدهم هجری خالدبن ولید را مأمور عراق ساخت .در آن اوقات « مثنی بن حارثه الشیبانی » باجازه خلیفه در آنحدود میگذرانید وباحرمله وسلمی وعیاض بن غنم بخالدپیوستند. چون این اخبار بهرمز فرمانده ایرانی آن اطراف رسید وقایع را بدربار اطلاع داده درمقابل دشمن شتافت . درحفیر که یکی ازثغور مهم ایران نزدیك خلیج فارس بود جنگی واقع شدکه معروف به «ذات السلاسل» است . هرمز درمبارزه باخالد کشته شدو برلشکراوشکست وارد آمد. پس از آن در « الیس » (ساحل فرات) جنك دیگری رخ داد و چون فتح نصیب خالد شد یك شبانه روز اسیرانرا بکشت.

سپس خالد متوجه حیره گشت . مرزبان آنحدود بدون اینکه اقدام بجنك کند درمقابل لشکر عرب فرار اختیار کرد. خالدپس ازفتح حیره حاضر بصلح نگردید مگر آنکه کرامه دختر عبد المسیح نامی را بشویل نام عرب که درجوانی عاشق اوشده بود بدهند . این قبیل اقدامات درطول حیات خالد طرزفکرورفتاراورا میرساند.

درواقعهٔ « انبار » خالدبلشکرخود دستور داد چشم دشمنان را هدف تیرقرار دهند وهزارچشم رایکمرتبه نابیناساختند وازهمین سبب این جنك را«ذات العیون» نامند ودرنتیجه شیرزاد مجبوربصلح شد . پس ازفتح انبار خالدبطرف «عین التمر» شتافت وهنگامی که عقه بن عقه مشغول صف آرائی بود شخصاً ویرا بغل کرده اسیر ساخت . لشکر عقه بدون جنك روبفرارنهاد وبحصار آنحدود پناهنده گشت . خالد بدون جنك همه را اسیر کرده بقتل رسانید .

سال بعد (۱۳ هجری) ابو بکر خالد را بانصف لشکرش مأمور شام ساخت و

و نصف دیگر لشکر درعراق تحت فرماندهی « **المثنی** » باقی ماند . دراین سال هرمز جاذویه از المثنی شکست خورد و ابوبکر بدیار دیگر شتافته عمر برجای او نشست .

عمر مجدداً «المثنی» راکه درموقع مرض ابوبکر بمدینه آمده بود باابوعبید ثقفی و عدهٔ دیگر بعراق فرستاد ، المثنی بحیره آمد وپس از یکماه « ابوعبید » باو پیوست .

رستم فرخ زاد دهقانان فرات را برعرب بشورانید ودرواقعه معروف به «**جسر**» یا « **مروحه** » (درساحل فرات) لشکر عرب شکست فاحش خورد . ابوعبید زیر پای پیل لگد مال شد و « مثنی » مجروح گردیدو بازحمت زیاد عرب توانست بادادن چهارهزار نفر تلفات بآن طرف جسرعبور نماید . بهمن جاذویه عزم تعقیب آنانرا داشت ولی اوضاع دربار ایران طوری بود که بهمن مجبور گردید از آن خیال منصرف شود .

در واقعهٔ « **بویب** » فتح نصیب عرب گردید و**مهران** سردار ایرانی کشته شد .

درچهاردهمین سال هجری، یزدگردسوم رستم فرخ زاد را درمقابل عرب فرستاد درهمان احوال المثنی سردار عرب بواسطه زحمتی که در جنك جسر برداشته بود رحلت کرد وازطرف عمر ، سعدبن وقاص بجانب عراق مأموریت یافت وبازحمت زیاد سی هزار لشکر در« سواد »گردآورد. سعد در « **قادسیه** » خیمه افراشت ورستم نهر «العتیق» راباخاك وخاشاك وچوب ونی پر کرده ازآن عبورنمود ودرمقابل لشکر عرب صف آرائی نمود .

درآنروزسعد قادربرجنك نبود وخالدبن عرفطه را مأمور این کارساخت .اسبهای سواران عرب درمقابل فیلان لشکرایران رم کرده وفرارنمودند و بااینکه پیادگان استقامت کردند، جناحین لشکر عرب درمضیقه افتادوباشاره سعدکه ناظر اوضاع بود گروهی از تیراندازان عرب فیل سواران را هدف ساخته آنها را بزمین افکندند و بدین وسیله عرب توانست حمله رستم رارد کند وازشکست حتمی نجات یابد .رویهمرفته خسارت لشکر عرب بیش ازایرانیان بود.

روز دوم لشکری به کمك عرب از شام رسید. هنگام مبارزه سه نفر از سرداران ایرانی که از آنجمله است **بهمن ذوالحاجب** و **بندوان**، کشته شدند ولی نتیجهٔ قطعی بدست نیامد. چند نفر از فراریان لشکر ایران بعربها آموختند که هرگاه خواسته باشند دفع فیلان را نمایند بهترین تدبیر آنست که خرطوم یا چشم آنها را مجروح سازند.

روز سوم عربها بهمان طریق پیلانرا زخمی کرده آنهارا از میدان کارزار بدر بردند. دولشکر بیکدیگر نزدیك شده تازوال آفتاب باشمشیر و نیزه بجنگیدند و فتح نصیب هیچیك ازطرفین نشد. پس ازجنك، رستم برای آسایش افراد لشگرخویش ازنهر عتیق بدانطرف عبور کرد.

این نکته قابل توجه است که لشکر رستم اغلب ازافراد تازه کار وجنك نیازموده تشکیل شده بود ودر آن چند روز سخت خسته گردیدند. چون عربها خیال ایرانیان را دریافتند که شب مایل باستراحتند، دسته‌ای از آنها بر لشکر ایران شبیخون زده عده‌ای را بکشتند. آنشب را «لیلة الحریر» یالیلة القادسیه نامند. فردای آنشب طبیعت کار لشکر ایران را یکسره کرد وتقدیر برجنك قادسیه خاتمه داد.

هنگام کارزار طوفانی سهمگین برخاست، گردوغبار وشدت بادپشت برعرب وروی برلشکرایران داشت. طولی نکشید که **هرمزان** حکمران شوش و**فیروزان** عقب نشستند. درهمان احوال تندباد عجیبی برخاست وچادری که تخت رستم زیر آن قرار گرفته بود برکند. رستم بزیر بار قاطری پناهنده گشت. **هلال** نام عرب باضربت شمشیر بدون اینکه بداند زیر آن بار کیست طناب آنرا برید. لنگه‌ای ازبارقطع شده رستم را صدمه رساند. بوی مشك شخصیت رستم را فاش کرد. رستم خودرا درنهر - العتیق انداخته بنای شنا گذاشت. هلال اورا دنبال کرده پای وی بگرفت وبساحل آورد وبکشت. سپس برروی سریر رستم رفته بصوت بلند فریاد کرد «قتلت رستم ورب الکعبه» یعنی کشتم رسم را قسم بخدای کعبه. این نداتولید وحشتی درلشکر ایران کردوپای بفرار نهادند. گروهی خودرا بنهر انداختندو بسیاری از آنان هدف تیر دشمن گشتند. آری فتح نصیب عرب گردید ولی نمیتوان آنرا حمل برجرئت عرب یابی کفایتی رستم

نمود. تقدیر چنین خواست و آنچه مقدر بود واقع شد.

ازجمله غنائمی که بدست عرب افتاد درفش معروف کاویانی است که طبری قیمت آنرا هزارهزار ودویست هزاردرهم نوشته است. پس ازجنك قادسیه ساحل یسارفرات بکلی بدست عرب افتاد. دربارایران قصد تغییر پایتخت را نمود ولی اقامت دراستخر یاشهر دوردست دیگری را اصلاح ندانستند و بیم آن میرفت که تغییر پایتخت دلالت برضعف دولت ساسانی نماید و برجسارت عرب بیفزاید.

عجب اینجاست که درمدت یکسال ونیم پس ازجنك قادسیه که عرب در جای دیگر اشتغال داشت یزدگرد اقدامات جدی برعلیه آنان نکرد.

حقیقت مسئله این است که یزدگرد بی تجربه بود. بروایتی پانزده سال و بروایت دیگر بیش ازبیست ویکسال نداشته. ایران در آنموقع پادشاهی میخواست تجربه کرده وجنك آزموده ویزدگرد ازاین دوصفت محروم بود.

درشانزدهمین سال هجری سعد باشصت هزارنفر به « ساباط » که یك روز راه تامداین است آمد. یزدگرد باکمال عجله پایتخت را ترك گفته به جانب حلوان (سرپل‌ذهاب) بشتافت و آنجارا مقرخودساخت ـ سعد داخل درمدائن شد وخزاین ساسانیان راتصرف کرد وزیبائی آنشهر، شکوه عمارات، تجمل وزینت پایتخت ساسانیان عربهای بادیه نشین را بحیرت انداخت، تخت طلای خسرو ودوازده ستون مرمر، تالارعظیم ومخصوصاً سقف آن که بروج آسمان را باستاره‌های زرین مجسم ساخته بودند باعث تعجب عرب شد. تالارهای پرازسیم وزر، احجار کریمه، لباسهای گرانبها، قالیهای زیبا، کثرت عنبر، ادویه ومعطرات دیدهٔ آنهارا خیره ساخت.

گویند سادگی آنها بقدری بودکه کافوررا بجای نمك داخل درطعام کردندو ازطعم آن درحیرت ماندند. دریکی ازتالارها بساط کسری (بهارستان) را یافتند که ۱۴۰ متر طول و۲۸ متر عرض داشت و باجواهر گرانبها انواع گلهارا درروی آن مجسم ساخته بودند. برك گلها اززمرد وغنچه ها ازمروارید ویاقوت وجواهر دیگر ساخته شده بود. درخزینه اسبی یافتند ازطلا دارای زین ولجام نقره ومزین بانواع جواهر همچنین شتری دیدند ازنقره باکرهٔ آن ازطلا. نزدیك نهرنهروان صندوقی بدست عرب

افتاد پر از لباسهای جواهر نشان و پارچه‌های زربفت باتاج وخاتمهای انوشیروان. همچنین سلاح خاص خسرو اول که عبارت ازخود زره واسلحه های زرین مروارید نشان بود بدست تازیان افتاد. آثار صنعتی وخمس اموال رابرای عمر درمدینه فرستادند وبقیه بین افرادلشکر عرب تقسیم شد.

پس از ورود عرب به مدائن (طیسفون) خبر رسید که مهران درجلولا (نزدیك ـ حلوان) سپاهی گرد آورده‌است و برحسب نامه خلیفه سعد درطیسفون اقامت گزید و هاشم بن عتبه را با «قعقاع بن عمر» ودوازده هزار نفر بجانب جلولاء (نزدیك حلوان) گسیل ساخت وپس ازجنك سختی که درآنحدود رخ داد فتح نصیب لشکرعرب شد. جلولاء بدست تازیان افتاد وخزاین اطراف بیغما رفت. دریکی ازچادرها شتری یافتند ازطلا باسواری زرین.

یزدگرد پس ازجنك جلولاء ازحلوان بوی شتافت وخسروسوم که مأموردفاع از حلوان بود درمقابل قعقاع رفته درقصرشیرین ازعرب شکست خورد وتازیان داخل حلوان گردیدندوخلاصه تاانتهای ۱۶ هجری تسلط عرب ازنینواتاحدود شوشتر رسید.

اماهرمزان که رئیس یکی ازهفت خانوادهٔ بزرك ایرانی بود پس ازجنك قادسیه بجانب خوزستان شتافت ودر۱۷ هجری عتبه حکمران بصره لشکری بشوش فرستاد و تازیانی که درآنحدود اقامت داشتند بالشکر عرب همدست شدند وهرمزان در دو جنك شکست خورده مجبور گردید شهراهواز ویك قسمت از اراضی خوزستانرا از دست بدهد.

بااین فتحهای پی درپی بازعمر ازجنك باایرانیان اندیشناك بود وددردومورد اظهار داشت مایلم بین ما وایرانیان کوهی از آتش باشد که‌نه دست مابه آنهارسد ونه‌دست ایشان برما. ولی ضعف دولت ساسانی، پریشانی اوضاع داخلی کشور، انتقال یزدگرد از محلی به محل دیگر، رقابت سرداران عرب بایکدیگر که هرکدام میخواستند لیاقت خودرا ابراز داشته غنائم جدیدی بچنك آورند موجب جنگهای دیگری شد. علاء که دربحرین اقامت داشت و خود را ازسعد وقاص کمتر نمیدانست بدون اجازهٔ عمر ازخلیج فارس عبور کرده وارد ایالت فارس شد. **شهرك** حکمران فارس در

مقابل او شتافت و علاء با زحمت زیاد و مساعدت عتبه که لشکری از بصره بکمك او فرستاد توانست جان بسلامت بدر برده حتی شهرك را شکست دهد.

یزدگرد درمقابل این پیش آمد ها و بر باد رفتن اراضی خود نمیتوانست راحت نشیند، هرمزان و شهرك بدستور او بر عرب حمله آوردند و نزدیك دیوار « شوشتر » بکرات جنك رخ داد وچون براهنمائی شخصی که طلب امان میکرد لشکر عرب وارد آن شهر گردید، هرمزان به قلعهٔ آن پناهنده گشت و به «ابوسیره» سردار عرب چنین پیغام داد مادام که یك تیر در ترکش دارد خواهند جنگید مگر آنکه او را نزد خلیفه فرستند تا هرچه حکم کند اجرا شود. ابوسیره این پیشنهاد را بپذیرفت و هرمزان تسلیم شد و اورا مقید ساخته نزد عمر فرستاد (۱) بعضی ازمورخین وقایع شوش را درسال بیستم هجری میدانند.

دراین احوال سعدوقاص در کوفه بنای عمارت عالی نهاد و از آن مکان متصرفات آنحدود را اداره میکرد. درهمین هنگام شکایات متوالی ازسعد نزد عمر شد و بالاخره خلیفهٔ ثانی امرداد قصر کوفه راویران سازند و سعد را احضار کرده عمار بن یاسر رابجای او گماشت عزل سعد یزدگرد را باین خیال انداخت که متصرفات از دست رفتهٔ خودرا مجدداً بچنك آورد وهمینطور سرداران عرب که همواره مایل بودند غنائم جدیدی بدست آورند عمر رامتقاعد ساختند که مادام سلسله ساسانی منقرض نگردیده مستملکات عرب درآنحدود درخطر خواهد بود. بدین جهات طرفین مایل بجنك بودند.

یزدگرد درسال بیست و یکم هجری گماشتگان خودرا ازری بخراسان ، گرگان طبرستان ، مرو ، سیستان ، کرمان و فارس فرستاده حکام را بجمع آوری لشکر تشویق وترغیب نمود وقریب یکصدو پنجاه هزار نفر بریاست فیروزان یکی ازنجبای ایرانی که درجنك قادسیه هم حضور داشت در نهاوند گرد آمدند ، نقشه آن بود که

---

(۱) هرمزان درحضور عمر آب طلبید وچون مسئول او اجابت شد دستهای خودرا مرتعش ساخت وگفت دریك چنین موقعی هیئت خلیفه مانع است که آب نوشم عمر باو قول داد که تاآب را ننوشد به قتل وی اقدام نخواهند کرد . هرمزان بی درنك آنرا برزمین ریخت وگفت مقصودمن آن بودکه خلیفه نتواند مرابکشد . خلیفه دوم درغضب شد . انس وجمعی دیگر تأیید قول هرمزان کردند واظهار داشتندکه خلیفه دیگر حق کشتن اوراندارد و بالاخره هرمزان مسلمان گردید ووظیفهٔ برای او معین شد .

حلوان وطیسفون را فتح کرده کوفه وبصره (۱) را که مهم ترین سنگرهای عرب در آنحدود بود ویران سازند ، بفرمان عمر، **نعمان بن مقرن** سردار عرب دراهواز نیروی عراق ، خوزستان وسواد را گرد آورده بنزدیکی نهاوند آمدند . فیروزان خود را درسنگر محکمی قرار داد وقصد آنداشت لشکر عرب را خسته کند و چون دوماه بدینمنوال گذشت عربها تدبیری اندیشیدند تافیروزان را بجنك وادارند . بنا براین خبر کذبی منتشر ساختند که عمر رحلت نموده وفوراً خیمه های خود را برداشته شروع به عقب نشینی کردند، فیروزان ازسنگر خارج شده آنانرا تعقیب کرد . روز سوم جنك سختی واقع شد و در بین کار زار نعمان مقتول گردید . معذلك فتح نصیب لشکر تازیان شد و آنرا مورخین عرب **فتح الفتوح** نامند . غنائم بیشماری بدست عرب افتاد واز آنجمله است دوصندوق بزرك پر ازلؤلؤ وزبرجد ویاقوت که شخصی درمقابل طلبیدن امان آنرا به سائب بن الاقرع نشان داد .عده کثیری ازلشکر فیروزان کشته شد وشخص فیروزان هم درراه همدان بدست قعقاع بهقتل رسید . پس از نهاوند همدان بدست عرب افتاد .

جنك نهاوند امیدیزدگرد را مبدل بیأس کرد ولی این پادشاه ساسانی دست از مطالبه تاج وتخت خود برنداشت وتازنده بود کوشش نمود تاشاید کاری از پیش ببرد پس ازاینکه خبرجنك نهاوند باورسیدازری باصفهان و از آنجا بکرمان رفتو درآخر درمرو اقامت گزیدوازدول همجوار مساعدتخواست. امیر سعد درابتداحاضر گردید بااومساعدت نماید ولیبعد ازیزدگرد رنجیده باماهوی حکمران ایرانی مرو همدست گردید وقراولان اورا نابود ساخت . یزدگرد چاره جزترك آنحدودندید و درهمان نزدیکی بدست آسیابانی که طمع درجامه فاخراونمود کشتهشد (۲) .

پسریزدگرد **فیروزسوم** ازامپراطور چین کمك طلبید ولیمسئول او باجابت مقرون نگردید ودرکوههای تخارستان (نزدیك جیحون) پناهنده شد وبیهودهتاج و تخت خودرا مطالبه میکرد . خلاصه اعقاب یزدگرد کاری از پیش نبردند وشهرهای ایران بتدریج بدست عرب افتاد ودوره جدیدی آغازشد .

(۱) شهرهای کوفه وبصره را عربها برپاکردند .

(۲) شاید کشته شدن یزدگرد درنتیجهٔ سوء قصد بوده وحکایت آسیابان ساختگی باشد .

مذاهب درایام ساسانیان

۱ ـ زردشت و آئین مزدیسنی

چون آئین زردشت درزمان ساسانی مذهب رسمی گردید مختصری از شرح حال مؤسس آن آئین واساس کیش مزدیسنی دراین فصل تذکرداده میشود .

تاریخ حیات مؤسس آئین مزدیسنی درست معلوم نیست وحتی روایات بقدری مختلف است که بعضی ازنویسندگان دروجوداوتردیدنمودندولی تتبعات اخیر دانشمندان وتحقیقات عمیقی که دراین خصوص بعمل آمده جای شك باقی نمیگذارد که حضرت زردشت وجود تاریخی داشته ومولود افسانه نیست . در «اوستا» نام پیغمبر ایران باستان «زرتشترا» است واین اسم مرکب ودارای دوجزءاست « زرت » و « اشترا » . اشترا همان کلمهٔ «اشترا» (شتر) است ولی کلمهٔ «زرت» معلوم نیست. بعضی «زرتشترا» رابمعنی صاحب «شتران زرین» دانسته وبرخی دیگر آنرا «صاحب شتران زرد» معنی کرده‌اند. علی‌ای‌حال هنوز معنی این اسم معلوم نشده است .

درتاریخی که زردشت میزیسته روایات مختلف است وتعجب دراین است که نه هردوت (۱) مورخ یونانی که بایران سفر کرده و نه « گزنفون » (۲) که ده هزار یونانی را ازآسیا به یونان رهبری نموده هیچکدام نامی از زرتشت نبرده‌اند (۳) .

---

(۱) Hérodote (۲) XénoPhon

(۳) راست است که بعضی ازنویسندگان قدیم مانند «اکزانتوس دوسارد» Xanthus de sardes که قبل از هردت درزمان اردشیرمیزیسته و « هرمیپوس » Hermippus که دویست سال قبل از میلاد در قید حیات بوده و «کتزیاس » Ctésais ذکری از زردشت نموده اند ولی متأسفانه گفتار این دانشمندان مستقیماً بما نرسیده است . مثلا قول « اکزانتوس » را « دیوژن لارسه » Diogéne ـ laerce در زمان آلکساندر سور نقل‌کرده وتذکر « هرمیپوس » بوسیله « پلین » Pline بما رسیده است و همچنین آنچه ازکتزیاس دراین خصوص گویند نقل از « دیودر دوسیسیل » Diodore de Sicile است . لذا باین نقل قولها چندان اعتماد نتوان کرد .

اطلاعات مورخین یونانی ولاتینی در خصوص زردشت ازروی افسانه هائی است که در اطراف او ساخته شده و از این جهت محل اعتماد نیست مثلا تاریخ زردشت راششهزار سال قبل‌ازمیلادنوشته‌اند واین‌تاریخ بکلی‌باورنکردنی‌است.

گاتاها قدیمترین جزو اوستاست وزبانی که این سرود ها بدان نوشته شده ثابت میکند که اقلا دراوائل سلطنت هخامنشیان گفته شده واین‌تاریخ درست تطبیق بانص پهلوی « بندهش » میکند که تاریخ حیات‌زردشت رااین قرن هفتم وششم قبل ازمیلاد قرار داده است .

مسقط الرأس زردشت آذربادگان است که در آن هنگام جزو ایالات «ماد» ومرکز مغان بوده‌است. زردشت مجبور به مهاجرت‌درمشرق ایران گردید وگشتاسب بدوگروید .

«انکتیل دوپرن» (۱) را عقیده براین‌است که این گشتاسب همان ویشتاسب‌و ویشتاسب پدر داریوش‌کبیراست‌که در آن هنگام از طرف شاهنشاه ایران نیابت سلطنت شرق را داشته .

در روایات پارسی چنین آمده‌که زردشت ازخانوادهٔ « سیتاما » است . پدرش « **پوروشسب** » اهل‌آذربایجان ومادرش « دغدو » اهل‌ری بوده . درایام‌کودکی او جادوگران‌کوشش بیهوده درهلاکت وی‌نمودند . درحدود سن‌بیست احساس وظیفهٔ رسالت نموده گوشه‌گیری اختیارکرد . درسن سی‌سالگی درساحل رود «دایتیا» در آذربایجان امشسپند بهمن (وهومانواندیشهٔ نیك) براو ظاهرگشت و در آن مدت پیامبر ایران باستان به‌تبلیغ آئین جدید می‌پرداخت ولی منظور اجرانگشت چه علمای روحانی آن‌ایام که در « اوستا » بنام «کاوی » یا«کاراپان » نامبرده شده بااو جداًمخالفت کردند تااینکه‌بامراهورا مزدا زردشت بدربار «ویشتاسب» یاگشتاسب رفت وپس ازدوسال باتمام موانعی‌که برای او پیش‌آمد اورا بآئین خویش در آورد درآن هنگام زردشت۴۲ سال داشته‌است. در گاتاها مذکوراست‌که ازجمله‌حامیان زردشت یکی جاماسب وزیرگشتاسب است و دیگر برادر جاماسب ، فراش اوشترا

---

(۱) Anquetil du perron

مستشار شاه بوده است . پس‌ازایمان آوردن گشتاسب آئین مزدیسنی دراطراف بلاد بلاد منتشر گشت .

تاچه اندازه این روایات مقرون بصحت است جای تأمل‌است ولی‌قریب بیقین است که گاتاها درصدر سلطنت هخامنشیان سروده شده واز زبان حضرت زردشت است . سایر جزوهای اوستا اثرعهد جدیدتری است .

چنانچه ازگاتاها معلوم میشود مقصود ازرسالت زردشت آن بود که دین را به‌بی‌آلایشی سابق بر گرداند وهمچنین موضوع بخوبی میرساند که قصد زردشت آن نبوده که بکلی عقاید سابق را ازبین‌ببرد بلکه‌خواسته‌است آنرا تصفیه‌کند یعنی‌خرافات وموهومات را ازبن براندازد وساحری‌یاجادوگری را که در آن عصر رواج داشته‌از ازمیان بردارد . قبل اززردشت ایرانیان بدواساس معتقد بودند یکی آنکه این‌عالم نظام یاقانونی دارد ودارای مظاهر طبیعی است دیگر آنکه بین قوای مختلفه نور و ظلمت نزاع دائم‌است .

زردشت این دواساس را برهم‌نزد . در آئین اوعالم عرصه جنك بين قوه خير وشر است. **اسپنتا** نماینده خیرو **انگرا** (اهریمن) مظهر شراست . فوق آنها اهورا مزداست . بعضی از متتبعین اهریمن‌را درمقابل اهورامزدا میدانند وبراین عقیده اند که زردشت‌به‌ثنویت معتقد بوده یعنی‌یکی‌را خدای شرودیگری‌را خدای خیرمیداند درهرحال خواه اهریمن درمقابل اهورا مزداباشد وخواه درمقابل « اسپنتا » عالم‌در نظرزردشت محل‌نزاع خیروشر است. آنچه خوب است‌جزء لشگرخیروهرچه‌بداست ازسپاه شراست. موجودات‌فطرتاً جزوآن دسته یااین‌دسته اند جز انسان که دارای اختیار است ومیتواندازروی اختیار خودرا ازتوابع «اهورا »کند یاازلشکر اهریمن وظیفه یکنفر زردشتی‌آنست که برحسب قدرت‌خود بالشکر اهریمن بجنگد یعنی دروغ‌نگوید ، ویرانه راآباد کند . زمین بائر را دائرنماید ، از کثافت دور باشد ، حیوانات موذی را ازبین‌ببرد، حیوانات‌اهلی راتربیت کند ، خلاصه رایات اهورامزدا را درهمه جا برافرازد . **گفتار نيك ، رفتار نيك ، انديشه نيك** اساس اخلاق درآئین زردشت است . چنانچه ملاحظه میشود آئین زردشت يك دین مثبت عملی است .

هر کس که بیشتر دراعمال نیك کوشش کند دردرگاه اهورا مقرب‌تراست.

تحت‌امر اهورا مزدا امشسپندان (قدوسیان یامقدسین فناناپذیر) میباشد. اینان وجود خارجی ندارند وصفات اهورا مزداهستند، اساس ومعانی آنها ازاینقراراست:

۱ـ وهومن (بهمن) بمنی اندیشه نیك.

۲ـ اشا وهشتا (اردیبهشت) بهترین تقوی.

۳ـ خشاترا ویریا (شهریور) ملکوت منظور.

٤ـ سپنتا ارمایتی (سپندار مذ) بذل کریمانه.

٥ـ هرواتات(خرداد)سلامتی.

٦ـ امرتات (مرداد) بقای ابدی.

امشسپندان حامی موجودات مختلفند: وهومانوحامی حیوانات اهلی، اشا ـ و هشتانگهدار آتش، خشاترا ویریاحامی‌فلزات، اسپنتاارمایتی‌حافظ‌زمین، هرواتات وامرتات نگهبانان آب ونباتاتند.

پس ازامشسپندان وجودهای دیگری است که «یزت» یعنی‌کسی که مستحق پرستش است نامند وبمرور ایام این کلمه‌ایزت شده‌است. هریك ازایام ماه بنام‌یکی ازآن یزتهاست. ازجمله یزتها. آذرهور، مهروماه‌است. اما «فراوشی» فرشتگانی هستندکه قبل از تولد شخص درآسمان وجود دارند وپس از مرك با روح متحد می‌شوند.

اهریمن هم ازبرای خود تشکیلاتی دارد ازقبیل اندیشه‌بد دروغ، یاغیگری جنك‌بین‌خیروشر که‌تاروز رستاخیز ادامه داردولی درآخر اهریمن ولشکراومغلوب ومنکوب خواهد شد.

زردشتیان معتقد به‌بقای روحند وگویند روح انسان پس‌از خارج‌شدن ازبدن سه‌روز دراطراف جسد حلقه‌میزند ودرست مثل‌آنکه دربدن است احساس شادی‌و غم‌مینماید. سپس بادآنرا میبرد وچون درمقابل پل«چنوات» میرسدسه نفراز یزتان اعمالی‌که دردنیامرتکب شده‌در میزان می‌سنجند. پس‌ازآن بایداز پل‌مذکور که در روی جهنم‌کشیده شده عبور نماید. این پل برای اشخاص نیکوکار وسیع وعبورش

سهل است ولی برای گنهکاران نهایت باریك وتنگ است ودر آخر پای گنهکار لغزیده دراعماق جهنم که در آن تاریکی حکمفرما است می افتد . اماروح متقی پس ازعبوراز پل داخل در نور ابدی وبهترین عالم اعنی «انهووهشتاه (بهشت) میشود . کسانیکه اعمال نیك و بدآنها مساوی است داخل در اعراف یا همستگان (مأوای اوزان مساوی) میشوند .

در آخر زمان نجات دهنده عالم «سوشیات» ظهور خواهدکرد وعالم را پس از رستاخیز تجدید میکند . يك طبقه فلزذوب شده روی زمین راپوشانیده وآنرا تطهیر خواهدکرد . پس از آن آخرین جنك بین اهورا واهریمن (خیروشر ـ نوروظلمت) رخ خواهدداد واهریمن بالشکرش بکلی مغلوب خواهندشد .

فرقه‌های مختلف زردشتی

مروج آئین زردشتی در عصر ساسانی اردشیر بابکان است و آئین رسمی در دوره مزبور همین کیش بوده ولی غیراز مذهب شرعی که برسمیت شناخته شد بتدریج فرقه‌های دیگری پیداشد . شهرستانی مؤلف مشهور که درقرن دوازدهم بعداز میلاد میزیسته نام سه فرقه مختلف زردشتی را میبرد : یکی آئین زردشتیان متشرع که بعقیدهٔ خود بدعتی در دین زردشت ننموده ، دوم زروانیها که میگفتندفوق اهورا واهریمن زروان یازمان نامحدود است این عقیده يك قسم توحید است چه وقتی تصور شود اهورا واهریمن از زروان صادر شده‌اند اساس آئین کیومرثیان بوده که عقیده براین داشتند اهریمن از شك «اهورا» بوجود آمده است .

۴ ـ آئین های دیگر

مانی و آئین او

مانی چنانکه خودنقل کند درسنه ۲۱۵ میلادی در قریهٔ «ماردینر» نزدیك بابل بدنیا آمده ودر سن سیزده سالگی وبیست وپنج سالگی باو وحی رسید که آئین راستی را تبلیغ نماید . در فهرست ابن الندیم آمده که پدرمانی «فوتنق بابك بن ابوبزرام» است . درابتدا ملکی براوظاهرشدو ویراازاستعمال گوشت، شراب ومقاربت بازنان منع نمود . پدرمانی عضو جمعیت صائبین بودوپسر خود راهم داخل کرد . ریزی نگذشت «ملك التوام» برمانی

ظاهر گشت و بالنتیجه شروع بدعوتی نمود که اساس ثنویت آن محکمتر از آئین صائبین (که عربها بواسطه کثرت غسل آن طایفه را «مغتسله» نامیدند) بود. مذاهب مختلف عرفان در بابل وجود داشت. اساس بعضی از این مذاهب اعتقاد به الوهیت نور و ظلمت بوده و پیروان آن به ستاره شناسی و سحر اشتغال داشتند. درمیان این مذاهب و مشارب متنوعه مانی پرورش یافت.

در آئین مانی شر ازلی است یعنی همواره وجود داشته. درعناصر هوا، زمین و آتش دو طبیعت است یکی خوب و دیگری بد. همچنین در انسان دو روح است یکی شر و دیگری خیر ـ فکر و عاطفه و شعور هم بر دو قسم است نور و ظلمانی. آنچه نورانی است مولد رحم، ایمان، صبر و تعقل است و آنچه ظلمانی است مصدر کینه، شهوت، خشم و حمق است. درمقابل خدای خیر دیو یا رب النوع شر است و ملك آنان ابدی است.

یك وقت دیو تصمیم تصرف ممالك نورانی را نمود. شعور، عقل، خیال، تفکر و اراده که حامیان عالم نورانی بودند از حمله ظلمت بهراسیدند. بنابراین رب النوع خیر «حیات» را بیافرید و از آن انسان اول بوجود آمد، دیو او را بر زمین افکند و بالنتیجه شر و خیر مخلوط شد، بامر رب النوع خیر روح با انسان اسیر مربوط گردید تا وی را مستخلص سازد. روزی این عالم بواسطهٔ حادثه عظیمی دراعماق جهنم خواهد افتاد و عناصرش مانند محتویاب دیك بجوش خواهد آمد. سپس سنك عظیمی بر روی جهنم میگذارند و ارواح گنهکاران بر آن معلق خواهند گشت. خیر و شر از یکدیگر مجزی خواهند شد و سد عظیمی بین آنها حائل خواهد برد.

مانی معتقد به «توراة» نبود ولی انجیل و نوشتجات «سن پل» را قبول داشت و خود را موعود حضرت مسیح میدانست.

تشکیلات مذهبی مانی عبارت بود از دوازده پیشوا، هفتاد و دو برگزیده و سایر مؤمنین که آنها را مستمعین مینامیدند، مانی جانشین خود را معین کرد و محتمل است که سایر پیشوایان هم هر کدام جانشین خویش را معین مینمودند. ولی برگزیدگان بتوسط مؤمنین آن آئین انتخاب میشدند.

پیروان مانی روزهای یکشنبه اجتماع کرده ادعیه و سرودهای مذهبی میخواندند

همچنین شخصی برای آنان کتاب مقدس مانی رامیخواند وهمه با کمال ادب واحترام آنرا گوش میدادندواز این سبب آنان رامستمعین نامیدند. پیشوایان وبرگزیدگان میبایست زهد وورع را باعلی درجه مراعات کنند. حق خوردن غذای حیوان ومشروب نداشتند، نمیبایست قصد حیات هیچیك ازموجودات ازحیوان ونبات را نمایند، بایداز زنان دور باشند. امامستمعین مکلف بمراعات این احکام شدید نبوده فقط میبایست از بت پرستی، دروغ، بخل، آدم کشی، زنا والحاد اجتناب نمایند. از این سبب برگزیدگان پس از مرك راه بهشت گیرند و مستمعین تاروز حشر از جسدی بجسد دیگر خواهندرفت.

مانی بسیار چیز نوشته و قدیمترین کتابش بزبان پهلوی است که بهشاپور اول تقدیم داشته است. سایر تألیفاتش بزبان سریانی است. مانی يك قسم خطی اختراع نمود که ریشهٔ آن ازالفباء آرامی است. برای اینکه مقاصد خود رابهتر مجسم کندتا تاخواص و عوام از آن استفاده نمایند تألیفات خود را بتصاویر زیبا مزین نمود واز همین لحاظ معروف به مانی نقاش گردیده است. این تصاویر تجسم قوای نور و ظلمت است.

تعالیم مانی انتشار عظیمی یافت. نوشتجات او دراطراف بابل، شام، فلسطین شمال عربستان منتشر گشت و از مصر درشمال افریقا انتشار وبزبان لاتین ترجمه گردید. در تمام این نقاط حتی در اسپانی. جنوب گل (فرانسه) و ایتالیا بتدریج عدهٔ کثیری پیرو آن مذهب گردیدند. همینطور آئین او در ترکستان وتاحدود چین پیشرفت کرد.

مورخین اسلامی بر آنند که شاپوراول بهمذهب مانی بگروید وده سال در آن کیش باقی ماند ولی بعداز آن منصرف گردیده بکیش مزدیسنی برگشت. بنابراین مانی مجبور گردید ایرانرا ترك گفته بکشمیر مهاجرت کند. ازآنجا بترکستان وچین رفت وباپیروان خود که درنقاط مختلف میزیستند مکاتبه داشت. پس ازمرك شاپور مانی بایران مراجعت کرد وطرف توجه هرمز واقع گشت ولی بعد درایام بهرام اول کشته شد. مسئله اینکه آیا اورا زنده پوست کندند جای تردید است. علی‌ای‌حال

پس از مرگش پوست اورا پراز کاه کرده در گندی شاهپور برچوبی آویزان نمودند (۲۷۵ میلادی) .

چنانچه مشاهده میشود آئین مانی ترکیبی بود از کیش زردشتی و آئین مسیح ومانی بنبوت زردشت وعیسی معتقدبوده است معهذا این آئین مانی وتعلیمات زردشت اختلاف مهمی بنظرمیرسد. درآئین مزدیسنی عالم کنونی دنیای خیراست وباید برآن علاقه‌مند بودزیرا مظاهرنصرت خیربرشر درآن موجوداست ولی در کیش مانوی که معتقد برامتزاج خیر باشراست باید ازاین عالم خود را مستخلص ساخت . درکیش زردشت انسان باید عیش طبیعی نماید متأهل شود از خود نسلی باقی گذارد بامور زراعت وتربیت حیوانات پردازد ، بدن خودرا تقویت کند . انجام این امور جنگ با اهریمن است ولی درآئین مانوی رهبانیت امرشده برای برگزیدگان نکاح حرام است باید ماهی هفت روز روزه گرفت ، نمازبسیار خواند وسجده زیادنمود.

مزدك و آئین او

مزدك پسر بامداد درنیشابور متولد گردید . اساس اعتقاد مذهبی او بی شباهت به آئین مانی نبوده و بقوای نور و ظلمت (خیر وشر) اعتقاد داشته است . بنظر اونور دانا وحساس است و اعمالش ازروی آزادی و اختیار است و برعکس قوای ظلمت کور و جاهلند . امتزاج این دوقوه اتفاقی است یعنی ازروی تصادف پیش آمده است . عالم ازسه عنصر تشکیل شده (آب ، آتش وخاك) و امتزاج این عناصر موجب خیر و شر گردیده است . خیراز اجزاء صاف وپاك آن عناصرتشکیل شده وشر نتیجه اجزاء آلودهٔ آن است .

تشکیلات عالم بالا نزد مزدك مانند تشکیلات عالم سفلی است ، خداوند مانند پادشاه بزرك برتخت نشسته و درمقابل او قوای تمیز ، شعور ، حافظه وشادی ایستاده اند . امور عالم بعهدهٔ این چهار قوه است که بوسیله هفت وزیر آنرا اداره می کنند .

این وزراء در باطن دوازده وجود روحانی درحر کتند . هر کس که در وجود

خود چهار قوه وهفت وزیر ودوازده وجود روحانی مذکور راجمع کرد مظهر خدا در روی زمین است .

گذشته ازاین عقاید فلسفی مزدك دارای نظریهٔاشتراکی بودکه شرح آن در ضمن تاریخ قباد وانوشیروان گذشت .

راجع به مذاهب بیگانه که درزمان ساسانیان درایران پیروانی بهمرسانید در جای دیگر شرح خواهیم داد .

جهانداری ساسانیان

تشکیلات - لشکر - مالیات

امور قضائی - اوضاع اجتماعی وغیره

تمرکز اختیارات

چنانچه درفصل دوم اشاره شد ، پس ازحمله اسکندر ودر دوره اشکانیان مملکت ایران تقریباً ملوك الطوایفی گردید وبا اینکه پادشاهان پارت کمال اقتدار راداشتند رؤسای بعض از ایالات وولایات دارای نیم استقلالی بوده وفقط هنگام خطر باپادشاهان آن سلسله متحدومتفق میگشتند .

پادشاهان ساسانی که خودرا جانشین هخامنشیان میدانستند در صدد بر آمدند که مانند داریوش کبیر قدرت مرکز را زیادنموده هرج ومرج سیاسی راکه اززمان یونانیان وپارتها بیادگار مانده بود خاتمه دهند. ارشیر بابکان گوید « ماتصمیم گرفتیم که لقب پادشاه را بهیچ مخلوقی در کشور اجدادی خودندهیم » راست است که بعض ازحکمرانان ایالات درزمان ساسانیان ملقب به «شاه» بودند ولی این لقب فقط یك گونه عنوان افتخاری بوده واین اشخاص حق نداشتند ازخوددارای لشکرمخصوصی باشند یااینکه مسند خودرا به وراث خویش منتقل نمایند .

بدینطریق اساس ملوك الطوایفی ازبین رفت وحکام ایالات طوعاً و کرهاً سر تسلیم فرود آوردندوبرای استحکام بنیان ملیت پادشاهان این سلسله دروحدت تشکیلات کشوری ، اداری، قضائی ومالی نهایت جدیت نمودندو آئین مزدیسنی را کیش رسمی قرارداده وخودرا مروج احکام آن دانستند وبرای همین مقصود روحانیون زردشتی را قدرت بخشیدند .

شاه و دربار

پادشاهان ساسانی در ممالك وسیع خود کمال اقتدار را داشتند و تصور نمیرود که در ایام آنها مانند دوره اشکانیان مجلس اعیان وروحانیون وجود داشته است . نزد این پادشاهان که خود را مظهر کامل میدانستند سلطنت ودیعت الهی بوده که بآنها تفویض گردیده تا بر بندگان حکمفرمائی کنند . بدین جهات وچون بزعم خود دارای «فرهٔ کیانی» یا «فرهٔ ایزدی» بوده فوق ارادهٔ آنها اراده‌ای متصور نمیشد و سمت ریاست بر تمام طبقات حتی بر روحانیون داشتند .

باهمه این احوال دلائلی موجود است که رفتار این پادشاهان مقتدر بر روی میل وارادهٔ آنها وازروی هوی و هوس خویش نبوده چه اولا مراعات احکام آئین زردشتی که کیش رسمی آنعهد بشمار میرفت بر آنان فرض بوده وطبقه متنفذ روحانیون مواظب اجرای آن بودند . گرچه رئیس مؤبدان (مغبد) را شاه انتخاب میکرد ولی چون تعیین سایر اعضاء آن طبقه بعهده او بود در دربار نفوذ عظیمی داشت بقسمی که میتوان گفت ضمیر پادشاه در دست او بود . ازطرف دیگر بزرگان و آزادان که تشکیل طبقه اعیان مملکت را میدادند ودرموقع تاجگذاری پادشاه جدید اجتماع کرده و خطبهٔ اورا استماع میکردند نهایت متنفذ بوده و گاهی هم شاه راازسلطنت خلع مینمودند اغلب پادشاهان ساسانی عاقل، عادل ورعیت دوست بوده‌اند واین اخلاق حمیده تااندازه ازاستبداد آنها جلوگیری میکرد .

از این گذشته قطع است که پادشاهان در معضلات امور کار را به مشورت انجام میدادند .

پادشاهان ساسانی در کمال جلال وعظمت میزیستند ورؤیت آنها برای بزرگترین اشخاص هم مقدور نمیگردید . بین او واطرافیانش پرده‌ای حایل بود وشخصی ملقب به خرم باش وظیفه پرده داری داشت . هرگاه پادشاه میخواست خواص خودرا پذیرائی نماید خرم باش بیکی ازخدمه امر میداد که بالای قصر رفته بصدای بلند این جمله را ادا نماید « مواظب زبان خود باشید چه اکنون درحضور پادشاه هستید » همچنین در مجالس رسمی یاهنگام بزم مراسم مذکور بعمل میآمد ودرباریان برحسب مقام ورتبه خود

صف آرائی میکردند وهیچ کس را قدرت تکلم نبود سپس خرم باش امر بخواندن قطعه‌ای ازاشعار یانواختن آلت موسیقی میداد.

درایام ساسانیان موسیقی دانهاطرف توجه بودند وحتی بهمراه پادشاه درشکار میرفتند. درزمان خسروپرویز این طبقه‌مورد توجه مخصوص بوده‌است چنانچه در افتتاح سد دجله آنانرا دعوت کردند. نام آوازه خوان معروف «باربد» فهلبذ هنوز هم درافواه است و درمهارت اواین داستان نقل شده است که خسرو اسبی داشت «شبدیز» نام و گفته‌بود هر کس خبرمرك آنرا آورد بقتل خواهد رسید. اتفاقاً آن اسب بمرد واحدی ازدرباریان جرئت نکردند واقعه را بگوش خسرو رسانند و از باربد خواهش کردند بقسمی آنرانقل کند. باربد درحضور خسرو بصوت حزینی بنای خواندن گذاشت وچنان درخسرو اثر کرد که گفت: وای برتو. مگرشبدیزمرده‌است باربد گفت این کلام اولین دفعه ازدهان پادشاه خارج گشت وبدین نحواز کشته‌شدن نجات یافت.

ازنام آهنگها واسامی آلات موسیقی که ازآن عصر بیادگارمانده است پی بمقام این صنعت درآنعهد توان برد.

پادشاهان ساسانی نهایت مایل بشکار بودند وباغهای وسیعی ترتیب دادند که درآن انواع حیوانات حتی شیر، ببروخرس هم یافت میشد. دربسیاری ازاوقات شکار شاه دراین باغهای وسیع واقع میگشت.

قصر ساسانیان نمونه عظمت آن پادشاهان بوده وخرابه قصرابیض که خسرواول بنا کرد هنوزهم دلالت برجلال و زیبائی آن دارد. طاق قصر دارای یکصدو پنجاه روزنه بوده که هر کدام ۱۲ الی ۱۵ سانتیمتر قطرداشته وبوسیله آنهانور سحرمانندی داخل قصرمی گردید. تخت پادشاه را درانتهای قصر قرارداده‌بودند وچون پرده بالا میرفت وحضار پادشاه را مشاهده میکردند که باللباسهای فاخر وغرق جواهر برروی تخت طلا نشسته وتاج سلطنت مزین بانواع مروارید وجواهر بربالای سرش آویخته است بقدری متأثرمیشدند که بی‌اختیاربزانو درمی آمدند.

تاج پادشاهان ساسانی در طول مدت تغییرشکل داده است. هرمز چهارم

تاجی داشته از طلا ومزین بجواهر . زمرد و مروارید های آن دیده بینندگان را خیره میساخت .

پادشاه بندرت درمجامع ودرملاء عام‌حاضر میگشته است . فقط دربعضی‌اعیاد هنگامی که درمسائل مهم مملکت مشورت مینمودند یاموقعی که میخواستند یکی‌از بزرگانرا محاکمه‌کنند پادشاه حضور بهم میرسانید . در این قبیل موارد نه فقط درباریان وروحانیون حق حضور داشتند بلکه جلسه علنی بوده وملت‌هم میتوانست حاضر گردد .

اعطاءانعام والقاب وخلعت مرسوم‌بوده ودربعض‌اوقات دربذل وبخشش اسراف میکردند.چنانچه اردشیر اول دهان مؤبدی راکه برای او مژده‌آورده‌بودپرازیاقوت طلا ، مروارید وانواع جواهر نمود .

همچنین ازسفرای خارجی‌باکمال احترام پذیرائی میشد وچون یکی از آنان بسرحد حاضرمیگردید حکمرانان‌ایالات مقصود عزیمت‌اورافوراً بدربار اطلاع میداد. سپس باتجلیل‌تمام اورانزد شاه میفرستادند ودربین راه همه قسم وسایل پذیرائی‌اورا ازخوراك فراهم میساختند . پادشاه درمجمع رسمی ازاوپذیرائی میکرد وازاوضاع واحوال مملکت اوسئوال می‌نمود . سپس اورا باکمال شکوه وجلال بقصرخودبرده بااوصرف طعام میکرد وبعد بشکارش میبرد . درموقع عزیمت خلعت باو میبخشید وباشکوه تمام اورا مراجعت میداد .

طبقات هیئت اجتماعی

آنچه از نوشتجات مورخین اسلام و ادبیات مذهبی پهلوی برمیآید. ملت ایران درزمان ساسانیان بچندین طبقه تقسیم شده بود و انتقال ازطبقهٔ بطبقه دیگر بندرت اتفاق می‌افتاد هرگاه شخصی عمل مهمی انجام میداد پادشاه اورا طلبیده پس از تحقیقات لازمه و دادن امتحان برحسب درجهٔ معلوماتش اورا عضوطبقه دیگری مینمودند . ولی‌چنین بنظرمیآید که احدی ممکن نبود جزء طبقه روحانیون‌گردد مگر اینکه ازخانواده روحانی باشد .

مسئله اینکه آیا قبل از ساسانیان طبقات مشخص ومعینی بوده است یاخیراز

بحث ماخارج است ولی لازم است بدین نکته اشاره شود که در « اوستا » مؤمنین بچهار طبقه تقسیم گردیده : **روحانیون ، جنگیان ، برزگران و اهل حرفه** . تنسر عالم روحانی که اردشیر بابکان را نهایت مساعدت نموده طبقهٔ « دبیران » را هم بر آن طبقات می‌افزاید و گوید : بدان که برحسب آئین مزدیسنی مردم بچهار طبقه تقسیم شده‌اند و این طبقات مانند اعضاء چهار گانه اند . سر این اعضاء پادشاه است و اولین عضو روحانیون هستند که آنها هم بطبقات فرعی ازقبیل قضاة ، مغان ، نظار ومعلمین تقسیم گردیده : عضو دوم جنگیان هستند که آنها هم دوطبقه‌اند سواران وپیادگان ... عضو سوم دبیرانند که آنها هم برچند نوعند مانند نویسندگان ، محاسبین ، نگارندگان احکام وتصدیقنامه‌ها وعقود، تذکره نویسان اطبا، شعرا ومنجمین . . . اما عضو چهارم اهل حرفه‌اند چون تجار وبرزگران . این تقسیم چهارگانه برای عالم تضمین ابدی نظم و آسایش است . »

طبقه اشراف واعیان ازحیث تجملات ظاهری ، لباسهای فاخر ، زینت اسلحه و زیور مرکوب باسایرین فرق فاحش داشته ، زنانشان لباسهای ابریشم می‌پوشیده و بهترین تفریح آنها شمشیربازی ، چوگان بازی وشکار بوده است . این طبقه بچندین دسته منقسم میشده که مهمترین آنها «شهرداران» ومرزبانانند . شهرداران که حکمران ایالات دوردست ومملکتهای تحت الحمایه را داشتند ملقب به «شاه» بوده و کلمهٔ شاهنشاه که اطلاق به پادشاه تمام مملکت ایران میشده ازهمین سبب است (۱) .

اما مرزبانان حکمرانی سایر ایالات و خصوصاً ریاست سرحدات را داشتند پس از آنان اعضاء هفت خانواده مهم کشور بوده که خود را ازنژاد اشکانی میدانستند واسامی پنج خانواده آنها ازاینقرار است : **کارن، سورن، اسپهبد، سپندیار و مهران** اینانرا « **ویسپوهر** » یعنی اولاد قبائل می نامیدند ووظیفه آنها موروثی بوده تاج برسر پادشاه میگذاشتند . چون روحانیون نهایت قدرت یافتند این وظیفه بآنها محول شد . سایر اشراف واعیان مملکت عبارت از « بزرگان » و « آزادان » بوده وچنانچه قبلا

---

(۱) توضیح آنکه از زمان خسرو انوشیروان جز در ارمنستان وآذربایجان وبلاد مجاور هندوستان « شهر دار » دیگری وجود نداشت . حکمران ایالات مرزبان نام داشت. معذلك حکمفرمایانی راکه ازخانوادهٔ سلطنتی بودند شاه می‌نامیدند .

اشاره کردیم این جماعت نهایت مقتدر ومتنفذ گشتند. آخرین درجه نجبا دهقانانند که وظیفه وصول مالیات بعهده آنها بوده وازحیث تربیت باروستائیان فرق داشته‌و لباس آنها هم قسم دیگر بوده است.

اماسواران‌جزء طبقه آزادان‌بوده وپس ازاشراف عالی‌رتبه مرتبه آنهابردیگران تقدم داشته است. این جماعت هنگام صلح به امور زراعتی مشغول بوده و بندرت بعض ازآنها در دربار بسرمی‌بردند.

روحانیون طبقه ممتازدیگری راتشکیل میدادند وچنانچه گفتیم مؤبدان مؤبد را شاه انتخاب میکرده وددردربار نهایت نفوذ را داشته‌وسایر روحانیون را او معین میکرده است. وظیفه هیر بدان درست معلوم نیست و گویند وقتی خسروپرویزبنای آتشکدهٔ نموده دوازده هزارهیربد رابرای خواندن ادعیه درآنجاگماشت و بالطبع هیربدان رئیس آنان محسوب میشده است.

روحانیون دارای اموال غیر منقول مهمی بوده وبواسطه دریافت ده‌یك ونذور وهدایا ثروتمندگردیده اقتدار زیادی بهمرسانیدند. ازجمله وظائف آنها نگهداشتن آتش مقدس بوده تاهیچگاه خاموش نشود.

درتشریفات مربوط به ولادت، ازدواج، فوت، اعیاد مذهبی، بستن «کشتی» وسایراموورروزانه روحانیون‌دخالت داشته‌اند. کسانیکه مرتکب گناه یاخلاف‌شرعی میشدند بآنان رجوع کرده تطهیر میگشتند و کفاره میدادند. خلاصه کلیه مراسم دینی از قبیل خواندن ادعیه ومناجات وغیره بعهده این طبقه بوده. همچنین تعلیم وتدریس را از این جماعت عهده‌دار داشتند. کسانیکه موظف بخواندن ادعیه وزمزمه کردن‌بودند «زوت» می‌نامیدندونگهدارندگان آتش را «راسپی» میگفتند.

طبقه دبیران شامل کلیه نویسندگان دولتی ومحررین وحتی اطباء، شعراء و منجمین بوده وطبقه‌زارعین وصنعتگران اهل‌حرفه وتجاررا دربرداشته است. هریك ازاین طبقات رئیسی داشته وتحت امراو مفتش مخصوصی سرشماری افرادآن حرفه را برعهده داشت. همچنین یکنفر ناظرمواظب اخذ مالیات وامورمالی آن‌طبقه‌بوده ویکنفر مبصر کار افراد راتحت‌نظر میگرفته است.

اهالی شهر مانند روستائیان مالیات سرانه می‌پرداختند ولی از خدمت نظام معاف بودند. روستائیان در موقع جنك تشکیل پیاده نظام را میدادند و هنگام صلح درخدمت ارباب ملك بامور فلاحتی اشتغال داشته وگاهی هم آنها را به‌بیگاری می‌بردند.

لشکر لشکر ایران در زمان ساسانیان نه‌فقط این کشور راقرنها از حمله بیگانگان محفوظ داشت بلکه بابهترین سپاهیان آن زمان یعنی رومیان برابری کرده وبکرات آنان راشکست داده‌است.

مهمترین وظائف‌نظام عبارت‌بود اولاازمقام فرماندهی کل (ایران‌سپهبد) سپس ریاست سواره نظام (اسپهبد) و ناظر کل انبار (ایران امبارك بذ) تا زمان خسرو انوشیروان لشکر ایران‌فقط دارای‌یك فرمانده‌کل‌بودولی از آن‌به‌بعد این‌وظیفه‌ملغی گردید. توضیح آنکه مملکت‌ایران بچهارقسمت منقسم گردیده بودازاینقرار: اواختر (شمال) خوراسان (مشرق) نیمروز (جنوب) خواوران (مغرب). هریك ازاین‌قسمتها را «**پادگس**» نامیده وحکمران آن‌امور کشوری‌ولشکری آنحدودرادردست داشت. اززمان خسرو انوشیروان‌که مقام فرماندهی‌کل را ازبین برد حکمران‌هر «پادگس» تحت‌امر سپهبد (رئیس‌نظامی) درآمد.

درشرح حال اردشیر بابکان اشاره شدکه این پادشاه مانند هخامنشیان لشکر جاویدراکه تعداد آن معلوم‌نیست ایجادکرد وامور لشکر راتحت نظرخود قرارداده فرماندهان راشخصاً انتخاب‌مینمود.

مهمترین قسمت لشکر را سواره نظام تشکیل میداد و افراد آن از نجبای مملکت بودند.

در یکی از حجاریهائی طاق بستان‌که ازآن ایام بیادگار مانده سوار ایرانی مشاهده‌میشود که زرهی‌در بر کرده‌واز زانوتاصورت وآستینهایش بوسیله‌آن پوشیده شده‌است. برسرش‌خودی است‌مزین به‌نوارهای مواج‌ودست راست‌او نیزه‌است بطول دوزرع ودر دست چپ سپری‌گرفته است. تیر کشی بکمراو آویخته وهمچنین سر و گردن‌وسینه اسبش‌بابر گستوان پوشیده‌شده‌است. میتوان گفت غیراز اسلحه‌هائی که

در آن حجاری مشاهده میشود سواران ساسانی مجهز بشمشیر و کمند بوده‌اند و بوسیله کمند دشمن را ازروی اسب بزمین می‌افکندند.

هنگام صلح مخزنها و انبارها پراز اسلحه بوده و یکی از شهرهای واقع در بین النهرین بهمین جهت انبار نام داشته‌است. قبل از جنك در نزدیکترین رودخانه یا نهر مراسم ریختن آب مقدس را بجای آورده وشاخه متبرکی را بعنوان اولین تیر رها میکردند. سپس سردار لشکر، نظامیان خود را تشویق مینمود که مردانه بجنگند و وظیفه مذهبی وشاه‌دوستی خودرا انجام‌دهند تادرهر دوعالم جزای نیك یابند. آوای کرنای شروع جنك را اعلام میکرد و گاهی هم قبل ازحمله جنك تن به‌تن می‌نمودند.

اگرشخص شاه حضور داشت برای او دروسط لشکر تخت سلطنتی نصب مینمودند ودراطراف او دستهٔ ازسربازان فداکار حلقه میزدند و پشت آن حلقهٔ پیاده‌نظام و یکعده ازتیراندازان حلقه دیگری راتشکیل میدادند. بندرت اتفاق می‌افتاد که شاه برای محاربه داخل در جمعیت گردد. هرگاه پادشاه حضور نداشت فرمانده لشکر برروی تخت نشسته فرمان میداد. گویند در موقع هجوم سواران، درخشیدن زره آنها دیده راخیره میساخت. درفن تیراندازی ایرانیان شهرتی بسزا داشتند. همچنین درفن محاصره و استعمال منجنیق، برجهای متحرك و ریختن مواد مشتعل برروی ماشینهای جنگی دشمن مهارت تام بخرج میدادند. فیلان جنگی آنها رومیان را متوحش میساخت و برروی این حیوانات برجهای چوبی مزین به بیرقهای متعدد و پر از سرباز بار میکردند.

از حجاریهای آن زمان شکل بیرقها معلوم است. مخصوصاً یك قسم از آنها عبارت از پارچه ایست باریك و دراز که بچوبی وصل کرده‌اند. درجای دیگر بیرق‌داری مشاهده میشود که چوبی دردست دارد و بالای آن چوب دیگری بطور افقی نصب شده‌است. بالای این سه‌چوب افقی سه‌گوی وتحت آن دو گوی آویزان است. بیرق ملی ایران درفش کاویانی بوده که بتدریج طول آن قریب هفت متر وعرضش پنج متر گردید. این بیرق مزین بانواع گوهرهای قیمتی بود.

حکام‌ولایات مختلف درموقع جنك افواج بکمك میفرستادند وهمچنین طبری

نامی ازدسته مخصوص اسپار (جان‌سپار ـ فدائی) می‌برد که بنظر میآید لشکرمزدور بوده است .

لشکرساسانیان. بچند گند (فوج) تقسیم گردیده وهر گندی بچنددرفش(دسته) منقسم میشد .

اما پیاده‌نظام ایرانی که‌ازروستائیان تشکیل میگردید وازفن جنك آگاه‌نبودند ومزدی هم بآنها داده نمیشد لیاقتی بخرج نمیدادند ولی از گفتار مورخین اسلامی معلوم میشود که چنددسته پیاده‌نظام منظمی باحقوق کافی نگهداشته‌میشد. همچنین پاسبانان ایالات ومستحفظین امنیه‌را پیادگان تشکیل میدادند . گذشته‌از اینهادرهر ایالت‌ساخلوی مخصوصی بود که آن‌ایالت رااز‌حملات دشمن‌محفوظ میداشد .

مهمترین وظایف‌لشکری غیرازآنچه درفوق‌ذکر شد‌از اینقرار است :

ارتشتاران سالار (رئیس جنگیان) ارگ‌بد (قلعه بیگی) گندسالار (رئیس ـ فوج) پیغان سالار (رئیس پیادگان) اندرزبد اسپ ورگان(آموزگارسواران)ستور ـ پزشك (بیطار) .

برای بدست‌آوردن عده تلفات چنین مرسوم بود که قبل از جنك در حضور پادشاه وفرمانده لشکرجمعی‌عبور کرده وهریك‌ازسربازان‌یك تیردر زنبیلی که برای این‌منظور تهیه‌کرده بودند می‌انداختند .پس‌ازختم عمل‌زنبیلها رابامهر پادشاه‌ممهور میکردند . بعداز خاتمه جنك زنبیلهارا باز کرده هریك ازسربازان تیری برمیداشت آنچه باقی میماند تعداد کشتگان واسرای جنگی‌بود .

درخاتمه‌بدین‌نکته اشاره‌میشود که انوشیروان‌اصلاحات مهمی‌در امورلشگری نمودواز آنجمله تعیین یکنفر خزانه‌دار است که قبل‌از پرداخت حقوق مکلف بود اوضاع واحوال نظامیان رادر نظرگیرد .

هریك از افراد مجبور بود خود را مجهز کرده نزد خزانه‌دار حاضر شود و اسلحه‌خود رابیازماید . همچنین سواران‌مجبور بودندبااسب‌خود حاضرشده امتحان سواری‌بدهند . اگرنقصی مشاهده‌میشد پرداخت‌وجه بتعویق می‌افتاد تارفع آن نقص بشود.مخصوصاًدقت‌تام‌بعمل آمد تاکسی نتواند حقوق‌رتبه مافوق‌خود رادریافت‌دارد.

مالیات

عایدات پادشاهان ساسانی منحصر بمالیات نبود ، غنائم جنك ، هدیه‌هائی که درمواقع مخصوص تقدیم میگردید و درآمد املاك شخصی پادشاه ازمنابع عایدات محسوب میگشت .

طرز وصول مالیات قبل ازانوشیروان برروی پایهٔ محکمی نبوده و برحسب اوضاع فلاحتی مملکت وقرب یابعداراضی نسبت به محل معینی یادراماکن مخصوص ازیك بیستم تایك ربع محصول زمین رادریافت میداشتند . این طرز وصول مالیات گذشته ازاینکه هیچگونه‌اساسی نداشت زارعین را دچار زحمت وخسارت می‌نمودچه‌احدی نمیتوانست محصول را بردارد مگرآنکه قبلا مأمور مالیه حاضر شده حق دولت‌را ضبط نماید بالنتیجه باد وباران محصول را از بین برده خسارات کلی وارد میآورد . قباد خواست این رویه رابرهم زند ولی عمراو وفانمود وتغییر آنرابعهده انوشیروان گذاشت . این پادشاه مقررداشت که هرقطعه زمین مالیات معینی ازنقدی و جنسی بپردازد وزارعین حق دارند قبل‌ازرسیدن مأمورمحصول خودرابردارند . اززمینهائی که درآنموقع کشت وزرع نمیگشت مالیات دریافت نمیداشتند . بنا براین هرسال مراسم تفتیش بعمل می‌آمد تامقدار زمینی که تحت کشت است دردفتر مالیات قید نمایند . برای یك جریب جوو گندم که‌قریب ۲٤۰۰ متر مربع است یك‌درهم دریافت میداشتند برای یکجریب تاك هشت درهم وبرنج پنج درهم درسال اخذ میگردید . همچنان ازدرختان میوه بامراعات شرایط مخصوص حق مختصری وصول میگردید. این‌نوع مالیات را خراگ (خراج) میگفتند .

اما راجع بمالیات سرانه (گزیت‌ـجزیه) انوشیروان اصلاحات دیگری نمود وبرای این مقصود اهالی را بطبقات مخصوصی برحسب ثروت آنان تقسیم کرده‌برای هرطبقه مبلغ معینی مقررداشت. ازیهودیان وعیسویان جزیهٔ که مبلغ آن معلوم‌نیست دریافت میشد. زنان واطفال و کسانیکه سن آنهابیش‌ازپنجاه سال یا کمتر ازسی‌بوده ازپرداخت مالیات سرانه معاف بودند . درهریك ازایالات وشهرها ودیه ها هرسال

صورتی منتشر میگردید تااهالی از میزان مالیاتی که باید بپردازند مستحضر باشند واحدی بآنان ظلم و اجحاف ننماید. وجه مالیات می‌بایست سالی سه مرتبه (در آخر هرچهارماه) درمحل پرداخته شود.

برای جلوگیری از اجحافات تحصیلداران مالیه بتقاضای مؤبدان مؤبد بعموم روحانیون اجازه داده شد که تحقیقات لازمه بعمل آورده مواظب اعمال مأمورین باشند.

امور قضائی

شخص شاه نظر باینکه رئیس تمام طبقات محسوب میگشت حق قضاوت در کلیه امور اعم ازمدنی، جزائی وحتی مذهبی را داشته ودرجشنهای نوروز ومهرگان درجلسات علنی دادرسی میکرده است. ولی مراجعه بپادشاه ازامورعادی نبوده وبرای این مقصود قضاة مخصوص معین شده بود. بنظر می‌آید برای رسیدگی بقضایای سیاسی و نظامی وحتی برای تحقیق در بعضی ازمسائل جزائی «قضاة صلاحیت‌دار» ازغیرطبقه روحانیون انتخاب میگشت ازآنجمله است شهرداور (قاضی شهر) رادایران (قاضی ایران) سپاه دادور (قاضی نظام)، ولی مراجعه عادی افراد مخصوصاً درمسائل مدنی ومذهبی در نزد قضاة روحانی بعمل میآمد.

قضاة روحانی که رسماً این سمت‌را داشته دستهٔ مخصوصی درهیئت اجتماعی بودند و هرروحانی این وظیفه را عهده دار نبوده و اگر هم قضاوت میکرده است میبایست مراعات تشریفات مخصوصی را نماید وحکمش باعتبار قضاة رسمی نبوده. ثبوت قضایا بوسیله اسنادکتبی شهود، سوگند یا بجاآوردن بعضی مراسم مانند راه رفتن درآتش، فرو بردن دست درآبجوش، خوردن مقدار کثیر غذائی که برای این مقصود تهیه کرده بودند (۱).

نجباازبجاآوردن این قبیل مراسم معاف بودند چه بقول وسوگندآنهااعتماد داشتند. حتی المقدور قضاة ازدادن سوگند اجتناب میکردند وجدیت مینمودند تا تاطرفین بایکدیگراصلاح نمایند.

(۱) این قبیل مراسم درقرون وسطی دراروپا هم معمول بوده ودربسیاری از موارد ثبوت قضایا را بدین نحو مینمودند؛

جرایم ازحیث موضوع سه گونه بوده : جرائم نسبت به غیر ، جرمهای مذهبی وجرمهای سیاسی. کلیه اوضاع واحوال مجرم ونوع جرم رابرای صدور حکم درنظر میگرفتند . بین اشخاص کبیر وصغیر وکسانیکه درارتکاب جرم آزاد بوده وازروی اراده عملی را انجام داده‌اند وآنهائیکه ازروی جبرجرمی مینمودند تمیزداده میشد حتی بین صغار هفت یاهشت ساله و صغاریکه از هشت الی ١٦ سال داشته اند فرق میگذاشتند . جنس مجرم هم در نظر گرفته میشد و مجازات زنان با مردان اختلاف داشت .

دربعضی ازمواردکلیه اعضاء یك خانواده مسئول جرمی که یکی ازآنها نموده است میبوده ولی باید دانست که درزمان ساسانیان این قبیل موارد انگشت شمار است . درهرحال اقوام وقیم صغار که عهده دارتربیت آنهابودند مسئولیت عمل‌صغار خودرا داشتند .

مرتکب جرم‌دوقسم مجازات داشته: مجازات دنیوی ومکافات اخروی . مجرم برای اینکه روح خودراازمجازات اخروی مستخلص‌سازدباید توجه نماید واستغفار کند یعنی ازآنچه کرده پشیمان باشدومتعهدشودکه دیگر مرتکب‌آن گونه اعمال نشود. ولی طلب مغفرت وخواندن‌آیاتی که برای این منظور تهیه شده بود مرتکب را از مجازات دراین دنیا معاف نمی‌نمود . توبهٔ بعضی‌ازمجرمین مانند قاطعان‌طریق یاکسانیکه جنازهٔ را سوزانده اند پذیرفته نمیشده مجرم در این دنیا و درآن عالم مستوجب مجازات است. برای کفاره بعضی‌ازجرمها مجرم‌می‌بایست قربانی کندیابعضی اعمال مفید بجای‌آورده وصدقه بدهد .

مجازات دنیوی‌عبارت بود ازاعدام (مرگ ارزان) یاتازیانه (تعداد ضربت ـ برحسب نوع جرم یاخلاف متفاوت بوده) زنجیر، زندان ، اعمال شاقه ، داغ ومثله هم درموارد مخصوص اجرامیگشت . دربعضی‌ازمواقع مجرم نه‌فقط می‌بایست جبران خسارات طرف را نماید بلکه محکوم به پرداخت وجه نقدی یاانجام خدمتی بنفع دولت یامؤسسات مذهبی میگردید .

تشکیلات اداری

بزرگترین شخص اداری مملکت بعدازپادشاه عنوان «وزرگ ـ فراماذار» داشته که بمعنی بزرگ (رئیس) فرمانبرداران است این شخص فی الحقیقة ریاست وزراء را داشته و آنرا «هزاربد» هم مینامیدند چه ریاست دستهٔ مرکب ازهزار نفر سرباز مستحفظ پادشاه بعهده او بوده است. نه فقط امورداخلی کشوربلکه سیاست خارجی آنهم دردست این شخص تمرکز داشت. پس ازاو مقام سایر وزرا است ازقبیل شاه همامار دپیر (وزیر مالیه) گنج هماماردپیر (وزیرخزانه) داد دپیر (وزیرعدلیه) کادا هماماردپیر (وزیرپرورش ـ نژاد اسب ومیرآخور) آتش همامار دپیر (وزیرمحاسبات آتشکده‌ها) روانگان دپیر (وزیراوقاف).

دبیران یااعضاء دولت موظف بودند دردیوانهای مختلف (ادارات) حاضرشده فرمان و احکام پادشاه، مکاتیب سیاسی و وقایع مملکت را برشته تحریر درآورند. دبیران درفن انشاء واستعمال کلمات وعناوین را درجای خود، کمال‌مهارت را داشتند بعض ازآنان بامور محاسبه اشتغال داشته‌اند. رئیس آنان را ایران دبیربد یادبیر ـ مهست یا بزرگ دبیرمی‌نامیدند.

احکام پادشاه را منشی مخصوصی درحضور او مینگاشت وعضو دیگری آنرا دردفترماهیانه که مزین بمهرسلطنتی بودمینوشت واصل‌حکم‌رانزد مهردارمیفرستادند تاپس ازاجرای تشریفات لازمه برای مأمور اجراء ارسال دارد. اینشخص با عناوین وعبارات شایسته ومتداول آن‌عصر آن حکم رابرشته تحریر درمیاورد وتوسط منشی مخصوص بحضور پادشاه میفرستاد وباآنچه دردفتر ماهیانه نگاشته شده بود مطابقه میشد. هرگاه در مضمون اختلافی نبود بمهر سلطنتی ممهور گشته بموقع اجـرا گذاشته میشد.

تشکیلات دیوانها وتعدادآنها معلوم نیست. مسعودی نقل کندکه انوشیروان چهار مهرداشته و پرویز دارای نه مهر بوده و هریك از این مهر ها مخصوص دیوان معینی بود.

نزد حکام یك عده دبیر، تحصیلدار، محاسب، مستشار و قضـاة امور

آنحدود را اداره میکردند .

ازدواج

بنظرمی آید که درایام ساسانیان پنج گونه ازدواج بوده‌است:

۱ـ زنی که برضایت پدر ومادرش ازدواج مینموده زن ممتاز محسوب میشده وبچه هائیکه ازاو بدنیا می‌آمده‌است دراین دنیا وآن دنیا متعلق بشوهرش بوده .

۲ـ هر گاه زن دختر منحصر بفردبوده اولین بچهٔ که بدنیا می آورد بخانواده او می‌دادند تاجای دختری که از آن خانواده خارج شده بگیرد .

۳ـ اگرمردی بسن بلوغ نرسیده ودرحالت تجرد رحلت مینمود ممکن بود خانواده او برای یك دختر بیگانه تهیه جهاز کرده اورا بامرد بیگانهٔ وصلت دهند نصف‌اولادی که‌ازاین ازدواج بوجود می آمد متعلق‌بمرد متوفی ونصف دیگرش‌تعلق بشوهر زنده اوداشته است .

٤ـ زن‌بیوه هر گاه شوهرمینمود ودارای‌اولادی نبودنصف اولادی که‌می آورد متعلق بشوهر اولش‌بوده‌است.

٥ـ زنی که بدون اجازهٔ پدرومادرش شوهرمی کرد خودسرای زن مینامیدند وارث بردن‌او تحت شرایط مخصوصی‌بود.

بطوریکه ملاحظه میشود غرض ازازدواج بیشتر داشتن‌اولاد وباقی‌ماندن نام ونسل بوده‌است .

جشن‌ها

مهمترین اعیادایام ساسانی یکی نوروز است که جشن بزرگی بوده واولین روز سال محسوب می‌شده‌است. باید دانست که اگرچه اولین ماه سال فروردین‌نام داشته‌ولی مانندامروز این ماه ازاول بهارشروع نمی‌شده بلکه‌ابتداء آن دراول تابستان‌بوده است ونوروزدراول تیرتقویم کنونی‌واقع می‌شده (۱) اماعید بهارکه « بهارجشن » می گفتند دراولین روز ماه آذر تقویم آنعهد بوده ومراسم شادی‌بجای می آوردند. منجمله‌کوسهٔ برروی قاطر سوار شده درشهر می گردید وخودرا باد میزد ، مردم برروی او آب سرد می‌ریختند وبدین نحو از

(۱) بعداز اسلام درزمان ملکشاه سلجوقی آغاز سال را از اول بهار گرفتند بنابراین فروردین‌اولین ماه بهارگردید .

گذشتن زمستان شادی می‌نمودند.

دیگر ازاعیاد، مهرگان است که ۱٦ مهر واقع می‌شد. درابتدا این عید در زمستان بوده و بتدریج در آغاز پائیز مرسوم گشت. دهم بهمن جشن سده بوده و آتش می افروختند. سی‌ام همین ماه جشن «آبریزان» بوده وبرای اظهار شادی بروی یکدیگر آب می‌ریختند. پنجم اسفندار جشن معروف به «مژده گیران» رخ می‌داد وبرای یکدیگر هدیه می‌فرستادند.

تجارت

راههای بری آسیای وسطی دولت روم راباچین متصل میساخت و مال‌التجاره های این دو دولت از خاك ایران می گذشت. بهمین جهت راههای ایران آباد ودرحفظ امنیت نهایت جدیت را می‌نمودند وقاطعان طریق محکوم به‌اعدام (مرك‌ارزان) بودند. کارخانه‌های منسوجات ایران‌شهرتی بسزا داشت وانواع پارچه‌های زربفت وجامه‌های ابریشمی وپشمی که به‌سایر نقاط حمل می‌شد تهیه می‌نمودند.

چینی‌ها وسمهٔ ایران وقالیهای بابلی رابقیمت گران ابتیاع می کردند. همچنین احجار کریمه سوریه، مرجان‌ومروارید بحراحمر، پارچه‌های‌مصر ازصحرای «گوبی» گذشته تابه‌چین حمل میکردید. ایرانیان از معلومات اسرای جنگی استفاده کرده آنهارا در اطراف کشور بخدمت وامیداشتند.

معارف و تعلیم و تربیت

قطع است که روحانیون ونجبا ودبیران طبقات تحصیل‌کرده مملکت‌بودند ولی‌تاچه‌اندازه‌سایر طبقات‌از تحصیل‌علم‌و کمال بهره داشتند معلوم نیست. خواندن، نوشتن وحساب را روحانیون تعلیم وتدریس می‌نمودند ومحتمل است تجارهم درنزد این طبقه تحصیل می کردند. اعیان‌ونجبا ازفن شمشیربازی، گوی‌بازی وورزشهای دیگروحتی ازطرز بازی‌شطرنج (اززمان انوشیروان) بخوبی آگاه بودند وقطعاً برای‌آموختن این‌فنون آموزگاران غیرروحانی داشته‌اند.

ادلهٔ دردست‌است که در آن عهدپایهٔ معارف‌در ایران‌بلند بوده‌وا گرچه دست حوادث‌روزگار آثار علمی آن عصررا ازبین برده‌ولی می‌توان تااندازهٔ ثابت‌کرد که

معارف در آندوره رونق‌قابل توجهی داشته‌است .

دبیران کارآزموده ومطلع که درفن کتابت کمال مهارت‌راداشته‌اند ، نگهداشتن دفاترعایدات وهزینهٔمملکت عظیمی مانند کشور ساسانیان ، دانستن قوانین واحکام شرعی‌وعرفی برای‌محاکمه افرادوصدور حکم‌ازروی‌انصاف ، پیدایش افرادی‌چون‌مانی که فلسفه وآئین جدیدی آورده وآئینش از چین تااسپانیاو ایتالیا پیروان زیادی بهم‌رسانید ، روابطایران باممالکی‌مانند هندوروم ، مجادلات مذهبی‌بین زردشتیان ، مانوی‌وعیسوی ، حمایت‌پادشاهان ایران‌از علمای‌خودی وبیگانه ، کلمات‌حکمت‌آمیز که‌از آن عصر بیادگار مانده ، ترجمهٔ کتب خارجی به‌زبان پهلوی‌وصدها مسائل‌دیگر ثابت می کند که ایرانیان آنزمان نه‌فقط جنگجو و سیاست مدار بوده ، بلکه در علم ومعرفت‌هم‌بهرهٔ کافی داشته‌اند. مدرسهٔ گندی شاپور که انوشیروان‌تأسیس کردبتدریج دانشگاه مهمی گـردید و عده‌ای از دانشمندان صدراسلام مرهون‌آموزگاران ایـن مدرسه‌اند .

پادشاهان ساسانی‌شخصاً معرفت‌دوست وعلم‌پرور بوده‌اند . مشهوراست‌بهرام ـ گوربه‌عربی هم‌شعر گفته وخسرو انوشیروان باحکمای یونان که بدربار او پناهنده گشتند مباحثات فلسفی نموده و کتب ارسطو وافلاطون در زمان‌او به‌پهلوی ترجمه شده‌است .هم‌چنین درزمان او کتاب کلیله ودمنه ازسانسکریت به‌پهلوی‌ترجمه گشت

زبان و خط

فارسی‌امروزدنبالهٔ زبان‌پهلوی عهدساسانیان است‌ولی نمیتوان گفت‌زبان پهلوی‌درست دنبالهٔ‌زبان باستانی درباریان‌هخامنشی است . درهر حال این دوزبان‌طرز تکلم ایرانیان مقیم ایالات فارس بوده‌است .

خواندن خط پهلوی دواشکال بزرك داشته یکی آنکه یاك علامت ممکن بود نماینده چند صورت باشد دیگر آنکه قریب هـزار کلمه رابه آرامی نوشته بفارسی میخواندند. این کلماترا «هزوارش» می‌نامند مثلالحما(لحم) نوشته گوشت‌میخواندند یاملکا (ملك) تحریر کرده شاه‌تلفظ مینمودند .

این دومسئله‌تحصیل‌پهلوی را دشوار نموده بود وشاید ازهمین سبب‌باشد که

بزودی پس از انقراض سلسله ساسانیان خط عربی جای آنرا گرفت .

صنایع

دورهٔ ساسانیان را عهد تجدید صنایع ایـران توان نامید ، چنانچه سابقاً ذکرشد پارتهاچندان‌توجهی بصنایع ننمودند وپس ازهخامنشیها مهمترین آثار صنعتی اززمان پادشاهان ساسانی است و بیشتراین آثار درفارس و نزدیك کرمانشاه ودربین‌النهرین یافت میشود .

ابنیه فیروزآباد وسروستان را تقریباً میتوان یقین‌نمود که از زمان ساسانیان است چه اولا بموجب گفته جغرافی نویسان اسلام فیروز آباد را اردشیر بنا کرده و نامش گور بوده (۱) ونمیتوان گفت شهری‌را که اولین‌پادشاه ساسانی بنانموده عمارت ایام هخامنشی درآن محل باشد . ثانیاً طرز گچ بریهای آن عمارات و داشتن گنبد و طاقهای بیضی دلیل کافی است براینکه هرگاه این ابنیه ازایام ساسانیان هم نباشد دراواخر عهد اشکانیان‌بنا گردیده ونمیتوان آنهارا منسوب به‌قبل از آن دوره دانست کاخ سروستان در روی زمین مستطیلی بنا شده و دارای سه معبر طاقدار است‌که بین آنها چندین ستون نصب‌کرده اند - بالای طالار آن‌گنبدی ازآجر افراشته شده ودریکطرف صحن حجره هائی‌بناشده که یکی‌ازآنها دارای گنبداست .

قصر فیروز آباد هـم روی زمین مستطیل است و فقط یك محل ورود دارد که‌بشکل نیم دایره ساخته شده‌است . ایوان وسط آن‌دارای طاق میباشد ودوایوان کوچك دیگر دراطراف آن واقع شده. این‌بنادارای طالار وحجره ایست که‌درمقابل صحن ساخته‌اند .

ازابنیه مهم آن ایام‌که اکنون هم یك‌قسمت آن برپاست طاق کسری است‌که نزدیك دجله واقع ونمونهٔ عظمت دورهٔ ساسانیان است . این بنارا باآجرهای سفید وبزرك ساخته اند . درطالار بزرگی‌که موسوم‌به ایوان است هشت طالار کوچك‌باز میشده . طاقها بطور کلی نیم دایره است . جلوخان قصر بشش طبقه تقسیم‌گردیده و بوسیله ستونها فوق یکدیگر قرار گرفته و برای استحکام بنـا در میان طبقات چندین رج سنك‌بکار برده‌اند ورویهمرفته تناسب‌بنا ووسعت عظیم آن دیده هر بیننده

(۱) نام گور را عضدالدوله دیلمی مبدل به فیروزآبادکرده .

را خیره میساخته است خاصه که دیوارهای آن باپارچه های زریف مزین و بواسطه روزنه های متعددی که درطاقهای مقعر نموده بودند طالار روشن میگشته است . از عظمت این بنا همین بس که منصور خلیفه عباسی در موقع ساختن بغداد خواست آنرا خراب کند تامصالح آنرا در ساختن شهر جدید بکار برد و از عهده برنیامد . راجع باین بنای عظیم بفارسی وعربی اشعاری گفته‌اند که دراین مختصر نگنجد.

دیگر از بناهای آنعصر قصر شیرین است که پرویز برای زوجه خود شیرین ساخته است ومصالح ستونهای آن آهك آجر تراشیده بوده وخراب گردیده معذلك آثار آن هنوز هویداست .

قصر معروف دیگر که خارج از ایران واقع شده کاخ « ماشیتا » نزدیك نهر ژوردن است که درزمان خسرو پرویز بنا گردیده .

امارا جع بحجاری آنعهد در نقش رستم مجالس متعددی است منجمله فتح شاپور اول بروالرین امپراطور روم . مجلس دیگر دو سوار است که لباس سلطنت دربر کرده و یکی از آنها تاج شاهی را بدیگری میدهد ، دیگرمجلس بهرام چهارم است که براسب سوار وبانیزه بدشمن خود حمله کرده ونزدیك است سوار واسب هردو سرنگون گردند . چند مجلس دیگر درآنحدوداست ودرمقابل نقش رستم حجاری شاپوراست سواربراست.

نزدیك کازرون (در شاپور) مجلس شکست والرین است . در این مجلس شاپوراول باکمال قدرت سواربراسب است ، امپراطور روم در مقابل او زانو زده و دستهای خود را درازکرده تضرع مینماید . « سیریاد » تاج روم را باشعف از شاپور اخذ میکند .

درطاق بستان نزدیك کرمانشاه حجاریهای زیبائی یافت میشود یکی نقش سواری است که زره پوشیده وخود برسر گذاشته واسلحه او نیزه وتیراست. اسب این سوارهم درزیر برگستوان پنهان گردیده ولی ازهمه زیباتر وجالب توجه‌تر مجلس شکار خسرو - پرویز در حجاریهای طاق بستان است . تصاویر این مجالس دارای لطف مخصوصی است . درمجلس شکار گوزن کلیه حیوانات ازقبیل شتر ، فیل ، گراز ، گوزن باکمال



« کاخ ماشیتا نزدیك نهر ژوردن »

مهارت حجاری شده ودرمجلس شکار برروی آب چندقایق مشاهده میشود که برروی آب روان‌است. خسرو دریکی‌ازآنها نشسته مشغول تیراندازی است ودرقایق‌دیگر زنها مشغول نواختن آلات طربند .

حجاریهای دیگری از آن عصر بیادگار است که ما برای اختصار از شرح آن درمیگذریم .

آئینهای بیگانه در زمان ساسانیان

راجع به آئینهائی که مؤسس آنها ایرانی بوده در جای خود شرحی گفته‌شددراین‌جابیمورد نیست‌چند کلمه‌از آئینهای بیگانه که در زمان ساسانیان درایران‌دارای‌پیروانی بوده گفته شود :

۱ - آئین بودا

درزمان ساسانیان آئین بودائی در بعضی از قسمت‌های مشرق ایران دارای پیروانی‌بوده‌است .«گوتاما بوداپسر» رئیس‌قبیله ساکیاست. درقرن پنجم‌قبل‌از میلادبرعلیه آئین برهمنان‌قشری هند ، مذهب جدیدی آورد . اساس آئین اوبرروی این حقیقة عقیده بود که زندگانی زجر کشیدن است واین زجر نتایج خواهشهای نفس است . برای‌اینکه انسان خودرا اززجر خلاص کند چاره‌جز رهائی خویش ازنفس‌خود ندارد. آخرین مقام انسان‌فنا است‌که آنرا«نروانا» نامند وبودا برای‌این مبعوث‌شده که سالك‌را بدان‌مقام رهبری کند . تاچه‌اندازه این‌عقیده پس‌ازانتشار آن‌در بعضی‌از قسمتهای مشرق ایران تأثیر درافکار واخلاق‌ایرانیان زمان ساسانی کرده معلوم نیست ، علی‌ای‌حال بعداز اسلام هم‌دربلخ معبدی‌بوده که نوبهار می‌نامیدند وچنین‌حدس می‌زنند که معبدبودائی بوده است . همچنین گویند که «برمك»از «پرمك» آید که عنوان رئیس آنگونه‌معابداست.

۲ - آئین مسیح

حضرت مسیح‌در زمان فرهاد پنجم اشکانی و«اکتاو اگوست» امپراطورروم درفلسطین‌متولد گردید . گر چه‌تولد آنحضرت‌در سال۸٤۹ بعدازبنای شهر «رم» واقع‌شده ولی در نتیجهٔ اشتباه یکی‌از علمای مسیحی آنرا درسنه۷٥٤ قرارداده واین‌حساب غلط‌مبدأ تاریخ‌عیسویان گردید . مسیحیان براین عقیده‌اند که حضرت عیسی رادر سال ۳۳ میلادی به‌صلیب

آویختند . اساس آئین مسیح برروی مساوات بشر ، رهبانیت ،وردنیکی بجای بدی است گرچه این مذهب چندان جنبهٔ علمی ندارد معذالك چون حواریون ومبلغین عیسوی مردم‌را بمساوات دعوت میکردند بتدریج دین مسیح در میان طبقات ستمدیده خاصه در بین بردگان (غلامان) طرفداران زیادی پیدا نمود .

آئین مسیح پس از اینکه در بین‌النهرین منتشر گشت ، بداخله کشور ایران سرایت نمود . بنظر می‌آید دراواخر سلطنت اشکانیان پیروان این مذهب درنقاط مختلفه ایران باکمال آزادی مراسم مذهبی خود رابجامی‌آوردند ، چه سلاطین اشکانی اساساً دخالت در دیانت دیگران نمی‌نمودند . چون اردشیر بابکان سلسلهٔ ساسانی‌را تأسیس نمود وخواست وحدت ملی ایرانیان‌را باداشتن یك مذهب رسمی مستحکم نماید امر داد تاکلیهٔ معابدغیر زردشتی بسته‌شود وعیسویان بدون‌اینکه جرئت مخالفت نمایند معابدخود رابستند . معذالك تصور نمیرود که مدت‌مدیدی اوضاع بدان منوال‌ماندچه پادشاهان ساسانی در ابتدای‌امر موضوع‌عیسویت راچندان اهمیت نمیدادندواسنادی در دست است که درزمان شاپوراول دراطراف ایران کلیساهای متعددی برپابود .

ولی‌چون تیرداد‌حکمفرمای ارمنستان به‌آن‌آئین بگروید وخواست‌اهالی آن حدودرا بقهر عیسوی نماید ومخصوصاً چون «کونستانتین» امپراطور روم در زمان شاپوردوم کیش مسیح را درمملکت خود رسمی نمودقضیه شکل دیگری پیداکرد و بر پادشاهان ساسانی واجب آمدکه مواظب اعمال عیسویان باشند تاآلت دست رومیان نشوند .

چون‌در ضمن تاریخ‌ساسانیان رفتار پادشاهان‌آن سلسله‌را نسبت به‌عیسویان بطور خلاصه گوشزد نمودیم تکرارآن رادر این جابیمورد میدانیم .

شاه‌دوستی ومیهن پرستی‌ایرانیان

شاه‌دوستی ومیهن‌پرسی سرشت‌ایرانیان اززمان قدیم‌الی کنون است .ایرانیان زمان‌ساسانی هم‌دارای این‌دو صفت‌بوده وفرمان‌شاه رامانند فرمان‌یزدان میدانستند. درموقع‌جنك مخصوصاًهنگامی که شاه حضور داشت‌فداکاری رابانتها درجه‌رسانیده و باکمال‌تهور برصف دشمن حمله میآوردند . راجع باطاعت‌آنها ازاوامر شاه‌یاقوانین

کشور بدین سرگذشت اکتفا میشود که وقتی قباد دراطراف « سواد » گردش میکرد زنی را دید بچه‌ای را بسختی میزند که خوشهٔ انگوری ازتاك چیده است . چون علت این حرکت را پرسید دانست که آنزن مادرآن طفل است وبدین سبب اورا تنبیه میکند که برخلاف قوانین مملکت قبل از آمدن تحصیلداران مالیه دست درازی بمالی که هنوزمالیات آن دریافت نشده است نموده. درهرحال ایرانیان قدرت پادشاهانرا از جانب یزدان دانسته و اطاعت آنها را برخود واجب میشمردند. بهرام چوبین که بر علیه هرمز و خسرو قیام کرد منفور خاص و عام گردید و شهر براز که خیانت ورزید بدست مستحفظین خود کشته شد. اما در راه وطن و حفظ استقلال ، ایرانیان صفحات درخشانی از اعمال خود درتاریخ بیادگار گذاشته اند کسانیکه واقعه « ترموپیل » را حمل بر کمال و طنپرستی یونانیان می نمایند هرگاه رشادت ایرانیان و فداکاری آنها را در بسیاری از موارد بخاطر آورند خواهند دانست که در میهن دوستی ایرانیان کمتر نظیر داشته‌اند. مثلا درسال ۵۵۰ میلادی لشکر کثیری ازرومیان ولازیك ها قلعه «پترا» را درلازیکا محاصره کردند ازسه هزارنفر ساخلوی ایرانی آن قلعه هفتصدنفردرموقع محاصره کشته شدند وهزارو هفتاد نفر دریورش آخر بهلاکت رسیدند. فقط هفتصدو سی نفر اسیر گشتند وازاین عده‌هم هفتصدو بیست نفرزخمی بوده است. بقیهٔ مدافعین که عبارت ازپانصد مردرشید بوده خودرا درقلعه افکنده تاآخرین دقیقه حیات مدافعه مینمودند وهرپیشنهادی که بآنها میشد باکمال تهور ردکرده ابداً حاضر به تسلیم نشدند تااینکه همه بلا استثناء کشته شدند! درسنه ۶۲۵ شاهین سردار رشید ایرانی چون ازرومیان شکست خورد ومورد توبیخ پرویزواقع گشت ازغصه بمرد ! چه بسا ازشهرها که اهالی آن زن‌ومرد ازروی پشت‌بامها بادشمن جنگیده‌اند وچه‌بسا ساخلو های‌ایرانی که ابواب شهر را برروی لشکرخود بازنکردند فقط‌بدین جهت که آن لشکر ازدشمن شکست‌خورده واستقامت ننموده است ـ لشکردشمن درداخله ایران اغلب گرفتار غضب اهالی‌شده خسارات بیشمارمتحمل میگشتند .

فهرست مهمترین وقایع تاریخی ایران باستان

نام سلسله	مهمترین وقایع	تاریخ قبل از میلاد
مادها	تأسیس سلطنت مادها بهمت دیوکس	۷۰۸
	صلح مادها ولیدیها درزمان کیاکسار	۵۸۵
	شکست استیاك وانقراض دولت ماد بدست کورش	۵۵۰
سلسله هخامنشیان	جنك کورش باکرزوس پادشاه لیدی	۵۴۶
	فتح بابل بدست کورش	۵۳۹
	فتح مصر در زمان کمبوجیه	۵۲۵
	قتل گوماتا ـ آغاز سلطنت داریوش بزرك ـ تسخیر بابل	۵۲۱
	مسافرت داریوش بمصر	۵۱۷
	لشکر کشی داریوش بکشورسکیتها	۵۱٤
	افتادن شهر «سارد» بدست شورشیان یونانی	٤۹۸
	تسخیر تراکیه بدست لشکرداریوش	٤۹۳
	جنك ماراتن	٤۹۰
	لشکر کشی بیونان درزمان خشایارشا ـ جنك سالامین	٤۸۱
	جنك پلاته	٤۷۹
	معاهده کیمون بایونانیان درزمان اردشیر اول	٤٤۹
	جنك کوناکزا وبازگشت ده‌هزارنفر درزمان اردشیر دوم	٤۰۱
	معاهده آنتالیسداس درزمان اردشیر دوم بایونانیها	۳۸۷
	فتح مصر درعهد اردشیرسوم	۳٤۵
	جنك گرانیك درزمان داریوش سوم بااسکندر	۳۳٤
	جنك اربل « « « «	۳۳۱
	قتل داریوش سوم	۳۳۰
اشکانیان	تأسیس دولت پارت بهمت اشك اول	۲۵۰
	جلوس تیرداد ومبدأ تاریخ اشکانیان	۲٤۷
	برسمیت شناختن سلوکیان سلطنت اشکانیا	۲۱٤ـ۱۹٦
	شکست آنتیوکوس دوسیده ومدت سلطنت فرهاددوم	۱۲۸ـ۱۲۵
	سلطنت مهرداد بزرك که مملکت اشکانیرا ازیکطرف بهند و ازطرفی به بین‌النهرین وسعت داد	۱۲٤ـ۷۸
	شکست رومیان درجنك حران و کشته شدن کراسوس درزمان ارد	۵۳
	شکست آنتوان درزمان فرهاد چهارم	۳٦
		بعد ازمیلاد
	لشکر کشی تراژان بطرف ایران وعقب نشینی وفوت او	۱۱۵ـ۱۱۷
	افتادن سلوکیه بدست سورهفتم وعقب نشینی او درعهد بلاش چهارم	۱۹٤ـ۱۹۷

نام سلسله	مهمترین وقایع	تاریخ بعد از میلاد
ساسانیان	عذر وخیانت کاراکالا به اردوان پنجم	٢١٧
	شکست ماکرینوس ازاردوان پنجم	٢١٨
	انقراض دولت اشکانی بدست اردشیر بابکان	٢٢٤
	قیام اردشیر بابکان شکست اشکانیان و کشته شدن اردوان پنجم	٢٢٤
	ورود اردشیر درطیسفون	٢٢٦
	فتح نصیبین وحران	٢٣٧
	جلوس شاپور اول ودعوی علنی مانی	٢٤٢
	اسیر شدن والرین امپراطور روم درزمان شاپور اول	٢٦٠
	شکست کالریوس ازنرسی	٢٩٦
	شکست نرسی ازکالریوس وازدست دادن پنج ایالت	٢٩٧
	صلح باورمیان(ژوین) واسترداد پنج ایالت درعهدشاپوردوم	٣٦٣
	قسمت شدن ارمنستان بین ایران وروم درزمان شاپورسوم	٣٨٥
	جنك بهرام پنجم باهیاطله وشکست آنها ومدت سلطنت بهرام	٤٤٠-٤٢٠
	سلطنت قباد - دعوی مزدك وخلع قباد	٤٩٧-٤٨٧
	بازگشت قباد به سلطنت	٥٠١
	جنك قباد باورمیان و فتوحات او	٥٣١
	صلح انوشیروان باروم	٥٣٢
	فتح یمن درزمان انوشیروان	٥٧٠
	رحلت انوشیروان	٥٧٩
	قیام بهرام چوبینه و کشته شدن هرمزچهارم	٥٨٩-٥٩٠
	برتخت نشستن خسروپرویزومساعدت موریس امپراطورروم	٥٩٠-٥٩١
	فتوحات خسرووسرداران نامی او- تسخیر بین النهرین- انطاکیه دمشق - بیت المقدس ومصر	٦٠٣-٦١٧
	جنگهای هرقل باسرداران ایرانی درارمنستان وآسیای صغیر	٦٢٢-٦٢٧
	حمله هرقل به دستگرد و کشته شدن خسروپرویز	٦٢٧-٦٢٨
	صلح شیرویه باورمیان	٦٢٩
	سلطنت شهر براز و کشته شدن او	٦٢٩
	صلح ایران وروم درزمان پوران دخت	٦٣٠
	شکست لشکر یزدگرد ازعرب درقادسیه	٦١٤
	جنك جلولاء	١٦
	جنك نهاوند	٢١
	کشته شدن یزدگردسوم - انقراض دولت ساسانیان	٣١

قسمت دوم

ایران بعد اسلام



این قسمت بابواب ذیل منقسم میشود :

باب اول - از صدر اسلام تا حمله مغول

باب دوم - از حمله مغول الی صفویه

باب سوم - از صفویه تا تغییر وضع (کودتا سوم اسفند ۱۲۹۹)

باب چهارم - عصر حاضر

باب اول

ازصدر اسلام تاحمله مغول

فصل اول

اقدامات ایرانیان درقرون اولیه اسلام

همینکه سلسلهٔ ساسانیان منقرض گردید و دفاع حکمرانان ایالات ایران ازخاك نیاکان خود سودی نبخشید ، شهرهای ایران یکی بعدازدیگری بدست لشکر اسلام افتاد و دورهٔ جدیدی آغاز شد . فتح عرب در نهاوند آخرین جنك ایرانیان باعرب محسوب نمیشود وگذشته ازاینکه درنقاط مختلف خاصه در دیلم وطبرستان اهالی دلیر آن مدتها استقلال سیاسی خودرا حفظ کردند کشمکشهای مذهبی و نژادی بعناوین مختلفه قرنها ادامه داشت .

دراینجا لازم است باین نکته اشاره شود که ایرانیان بزور شمشیر مسلمان نشدند بلکه چون آئین اسلام را موافق باروحیات خود یافتند برضا ورغبت آن دین حنیف را قبول کردند چنانچه پس ازواقعه قادسیه قریب چهارهزار نفر ازدیلمیان بکیش اسلام درآمده عربها را در جنك جلولا امداد نمودند ـ چند قرن پس ازاسلام آتشکده ها درسراسر ایران برپا بود وادبیات پهلوی از بین نرفت معذلك زردشتیان بااینکه در اجرای مراسم دین خود باپرداخت جزیه آزاد بودند گروه گروه بخلعت دین اسلام مشرف میشدند . غرض آن است که تعالیم سهل و ساده اسلام که اساس آن برروی توحید ، عبادت خالق ، ترویج اخلاق حمیده ، مساوات مؤمنین استوار بوده موجب شدکه دین اسلام متدرجاً و بمسالمت در میان ایرانیان اعم از خواص و عـوام منتشر گردد .

مثلا سامان یکی از اعیان بلخ درقرن دوم هجری اسلام اختیار کرد (۱) عدهٔ کثیری ازدیلمیان تقریباً درنیمهٔقرن سوم هجری دراثرتبلیغات وجدیت علویان بدین اسلام مشرف شدند ودراوائل قرن چهارم حسن بن علی الاطروش اهالی طبرستان و دیلم را پآئین‌اسلام خوانده وعدهٔ کثیری‌دعوت اوراجابت کردند . درسنه ۳۹۴ شاعر معروف ابوالحسن مهیار دیلمی بمیل خود ازکیش زردشتی دست‌کشید.

ایرانیان چون‌مسلمان‌شدند درصدد برآمدند که‌سیاست عالم‌اسلامی رادردست گیرند و ازطرفی هم عربها چون مالك ممالك وسیعی شدند برای اداره امور کشور ناگزیر ازطلب مساعدت ایرانیان بودند . درصدر اسلام درموقعی که خلیفه ثانی در اندیشه بود چگونه مالیهٔ مسلمین راثبت و ضبط نماید مرزبان نام ایرانی دیوان مالی‌را تأسیس‌نمودوتازمان‌حجاج(۲) دفاترمالی‌بزبان‌فارسی بودوصالح‌نام‌یکی‌ازاسرای سیستان آنراازفارسی بعربی منتقل کرد. باتعصبات‌نژادی خلفای‌بنی‌امیه (۳) وبااینکه عبدالملك اموی‌نهایت کوشش‌نمودتاایرانیان راازکارهای دولتی‌اخراج نمایدپیشرفت ایرانیان درامور واقدامات آنهابرای تشکیل حکومتی که خود درآن مهمترین‌عامل باشد روز بروز محسوس‌ترمیشد . برای همین منظوربود که ایرانیان داخل درلشکر مختار (٤) شده تحت لوای او بجان ودل میجنگیدند . عربها بقدری بایرانیان محتاج بودند که سلیمان خلیفه اموی دراینخصوص‌چنین چنین گفته : «عجبا ایرانیان هزار سال حکمفرمائی کردند وساعتی بما احتیاج پیدانَنمودند وماصد سال خلافت کردیم‌و

---

(۱) سلسله سامانیان از این خانواده اصیل است

(۲) حجاج بن یوسف‌که درخونخواری مشهوراست نماینده عبدالملك خلیفه‌اموی درکوفه بوده وگویند ۱۲۰ هزارنفر را بقتل رسانیده غیرازآنچه درجنك‌کشته شده است

(۳) اسامی خلفای بنی‌امیه ازاین قراراست : معاویه ـ یزید ـ معاویه ثانی ـ مروان اول ـ عبدالملك ولید اول ـ سلیمان ـ عمربن عبد العزیز ـ یزیدثانی ـ هشام ـ ولید ثانی ـ یزید ثالث ـ ابراهیم ـ مروان ثانی .

دوره خلافت بنی امیه از سنه ٤۱ هجری یعنی پس ازشهادت علی علیه السلام و صلح امام حسن (ع) بامعاویه شروع شده ودرسال ۱۳۲ هجری درعهد مروان‌ثانی خاتمه یافت . واقعه جانسوزکربلا وشهادت حضرت حسین علیه السلام درزمان خلافت یزیدبن معاویه درمحرم سال ٦۱ هجری واقع‌گشت .

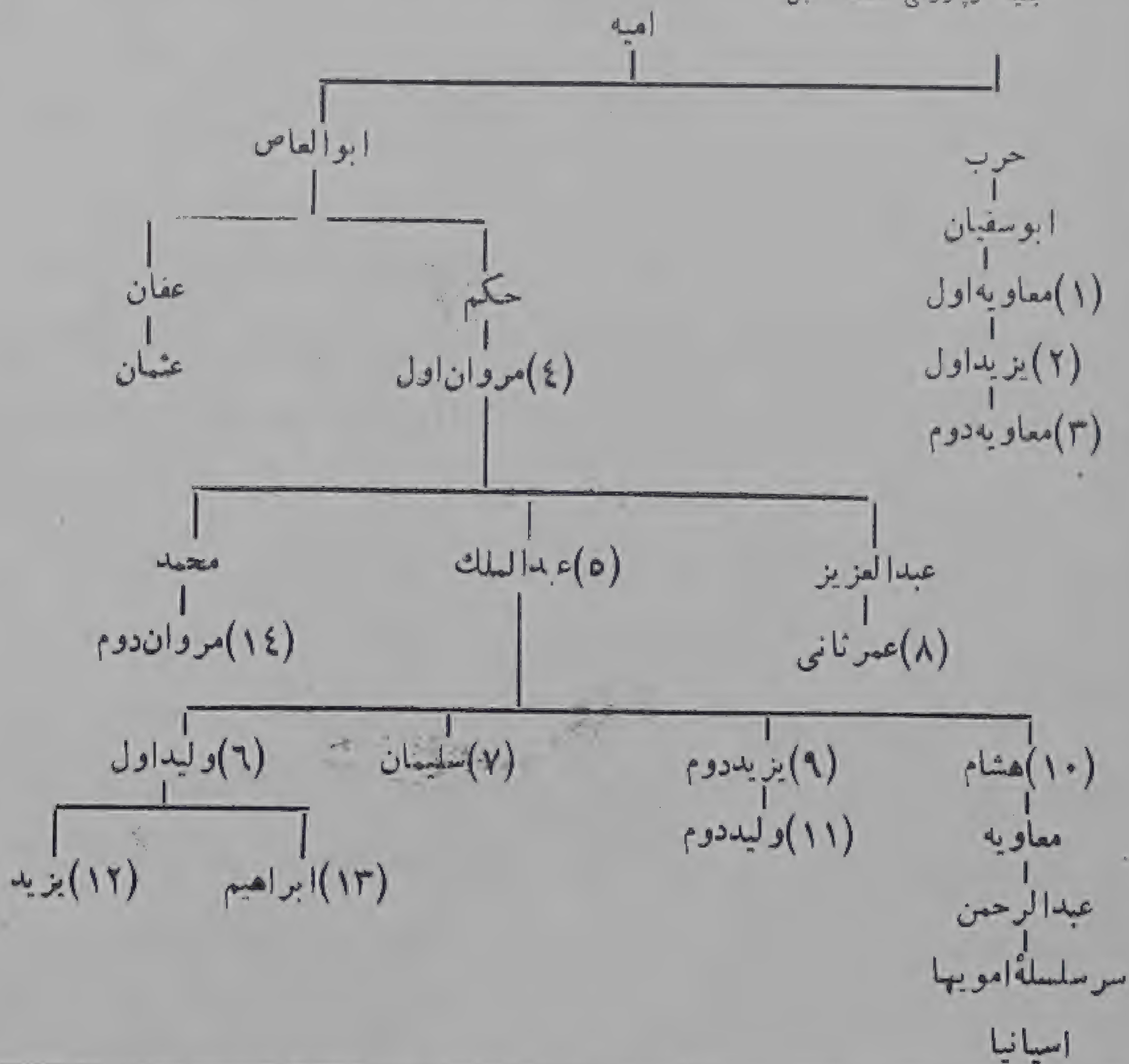
نسب بنی امیه طبق جدول ذیل است ـ اسامی که درمقابل آن ها عدد نوشته شده خلفاء بنی امیه میباشند .

(٤) مختار طرفدار امامت محمدبن الحنفیه پسر علی علیه السلام‌گردید وبعنوان خونخواهی حضرت حسین (ع) درسال ٦۳ هجری‌قیام‌کرد وعدهٔ را بکیفر اعمال خود رسانید ـ بسیاری ازلشکر اورا موالیان‌که اکثر ایرانی بودند تشکیل میدادند درسنه ٦۷ هجری درزمان خلافت عبدالملك‌کشته شد .

یکساعت بی‌مساعدت آنها نتوانستیم زندگانی کنیم .

استبداد بنی‌امیه وظلم و ستم خلفای این سلسله (۱) که حتی از نومسلمانان جزیه میگرفتند و برای‌پر کردن خزاین‌خویش‌تعالیم اسلام‌را ازنظردور ساخته‌هرگونه اجحافی روا میداشتند ایرانیان را بستوه آورد ومترصد فرصت بودند تاخود را از زیر بار آنان مستخلص‌سازند . دعوت‌بنی‌هاشم درایران قوت گرفت وبزرگترین‌پهلوان این میدان‌ابومسلم خراسانی‌است که میتوان‌اورا یکی ازسرداران‌نامی عالم‌دانست(۲)

بقیه ازپاورقی صفحه قبل



(۱) درمیان خلفاء بنی‌امیه عمربن عبدالعزیز تعالیم اسلام را مراعات نموده عدل وداد پیشه‌کرد

(۲) ابومسلم یکی ازمردان عجیب روزگار است وازآن عجبتر اعتقاد مردمان آنزمان براو بوده است چه باصفت خونریزی این سردار بزرك که گویند یکصد هزارنفررا غیر از آنچه درجنك کشته شد بقتل رسانید پیروان او وحتی‌آنانکه مسلمان نبودند اعتقاد قلبی باو داشتند و درزمان او دهقانان‌کیش زردشت را رهاکرده برغبت مسلمان میشدند . گروهی هم اورا امام می‌دانستند . منصور خلیفه عباسی درمقابل خدمات این سردار بزرك اورا به عذربکشت .

پیروانش قتل اورا باورنکرده عقیده براین داشتندکه غیبت‌کرده و عنقریب ظاهر خواهد شد وعالم را پرازعدل وداد مینماید .

دراثر کوشش این سردار نامی وزور بازوی خراسانیان خلافت بنی امیه واژگون گردید ودرسنه ۱۳۲ هجری نزدیك رود « زاب » مروان شکست سختی خورده و دمشق پایتخت بنی امیه سه ماه بعدازآن فتح گردید. بدینطریق ایرانیان انتقام ازبنی امیه بگرفتند و **ابو العباس علی بن عبدالله بن عباس** را بر تخت خلافت نشاندند. میتوان گفت پس ازانقراض خلافت بنی امیه ایرانیان تااندازه بمقصود خود نائل گردیدند زیرا عباسیان که بضرب شمشیر و حسن تدبیر ایرانیان برمسند خلافت نشستند بخوبی میدانستند که مساعدت وحمایت ایرانیان برای حفظ مقام آنان ضروری است(۱).

بهمین جهت ، روزبروز نفوذ ایرانیان دردربار خلافت بیشتر میگردید چنانچه درزمان **ابوجعفر منصور** خلیفه عباسی درحالیکه عربها می بایست مدتها انتظار کشند تااجازهٔ حضوریابند خراسانیان بدون هیچگونه مانعی بحضورخلیفه می رسیدند. قرن مذهبی اسلام یادوره تمدن وعلم وادب زمانی است که ایرانیان نفوذ تامی در دربار خلافت داشته زمام امور را دردست گرفته بودند. برمکیان (۲) که ازخانواده بسیار نجیب ایرانی بودندقریب پنجاه سال باعقل ودرایت وعلم پروری وکفایت امور کشور را اداره میکردند:

درآن ایام مخصوصاً درزمان هارون ومأمون (۳) رسوم وآداب ایرانی فوق‌العاده رواج یافت چنانکه نه فقط عیدنوروز بلکه طرز لباس پوشیدن وغذاخوردن ونواختن موسیقی همانطور که معمول ایرانیان بوده مرسوم گردیدودربارعباسی بی شباهت بدربار ساسانی نبود باتمام این مراتب بسیاری ازایرانیان ازخلافت عباسی رضایت نداشتندچه اولا تاریخ اقتدارو عظمت ایران ازخاطر آنان محو نگردیده ونمی پسندیدندزیر بارخلفای عرب نژادباشند ثانیا ازصدراسلام جمعی کثیر ازاهالی این آب وخاك متمایل به تشیع شده و

---

(۱) در روز بیعت گرفتن ابوالعباس درکوفه (سنه ۱۳۲ هجری) عم او داود در ضمن خطبه چنین اظهار داشت.

« یااهل الکوفه انا والله مازلنامظلومین مقهورین علی حقنا »
« حتی اتاح الله شیعتنا اهل خراسان باحیا بهم حقنا وابلج بهم حجتنا »
« واظهر بهم دولتنا واراکم الله بهم مالستم تنتظرون ... الخ »

(۲) نسب برمکیان به برمك میرسدوبعضی این را عنوان متولی معبد نوبهار دربلخ میدانند . علی ای‌حال خالد پسر برمك است واین طایفه درزمان اولین خلفاء عباسی خدمات شایانی کرده درترویج علم و معرفت ونگهداشتن سیاست دولت بینهایت کوشیده‌اند تاانیکه هرون الرشید برآنان حسدبرده جعفر وفضل پسران یحیی برمکی را از میان برداشت . مدت نفوذ این طایفه بیش از پنجاه سال است (ازسنه ۱۳۵ الی ۱۸۸ هجری)

(۳) مادر وزن مأمون ایرانی بوده‌اند. نزاع بین امین ومأمون پس ازهارون درباطن نزاع بین عناصر ایرانی وعرب بوده ودرآخر عنصر ایرانی غالب آمده مأمون خلیفه گردید

حتی بعضی بطریقه غلاة داخل شدند . دعوتی هم که برای واژ گون ساختن خلافت بنی‌امیه درایران بعمل آمدبنام **بنی هاشم** جریان‌داشت وروزی که عبدالله (ابوالعباس - معروف به سفاح) در کوفه خطبه بنام خودخواند موجب حیرت جمعی از ایرانیان گردید که منتظر بودند کسی از اولاد علی (ع) برمسند خلافت نشیند. ثالثاً موضوع نژاد روز بروز بر اهمیت خودمی افزود. شاهد این دعوی مجادلات فرقه‌های شعوبیه است که هر کدام برتری نژاد خود را ثابت مینمود و از تمام این فرقه ها با حرارت تر شعوبیت ایرانی است که برای ثبوت برتری نژاد ایرانی زحمتها کشید .

بنابراین بااینکه دربار خلافت بدست ایرانیان اداره میشد اعلام مخالفت برعلیه خلفای عباسی درایران بلند گردید . این انقلابات یامذهبی بوده ویاسیاسی وشرح آنرا بطور اختصار درفصول بعد خواهیم دید .



فصل دوم

آئینهای مختلف ـ مذاهب ـ مشربهای فلسفی ـ ادبیات در قرون اولیه اسلام

گفتیم آئین اسلام بر اهالی ایران تحمیل نشد و بتدریج خاص و عام بآن گرویدند. ولی در مقابل آئین اسلام و کیش زردشتی و سایر ادیانی که از ایام ساسانیان در این کشور وجود داشت آئینهای جدیدی پیدا شد که کم یا بیش ترکیبی بود از آئینهای قدیم و تعالیم اسلام بنابراین لازم است چند کلمه در اینخصوص گفته شود.

به آفرید

درزمان ابومسلم « به آفرید » پسر ماه فروذین که بعضی آنرا اهل خواف میدانند مذهبی آورد و هفت نماز برای اتباع خود فرض ساخت. کتابش بزبان فارسی بوده و بااینکه اساس مذهب خودرا برروی توحید و اعتقاد بمعاد گذاشت عبادت خورشید و بجا آوردن نماز را بدانسوی روا داشت. مزاوجت بامادر، دختر، خواهر واقربای نزدیك را حرام ساخت. همچنین کشتن بره کوچك وشرب خمر واکل گوشت حیوانیکه ناگهانی مرده یابموجب شریعت اوذبح نشده است غدغن نمود. یکی ازاحکام اواین بود که یك هفتم ثروت افراد صرف تعمیر راهها وپلها گردد. خلاصه مذهب اوترکیبی بود از آئین اسلام و کیش زردشت پیروان اورا « به آفریدیه » میگفتند. مؤبدان زردشتی بااو آغاز مخالفت کرده نزد ابومسلم شکایت بردند که این شخص نه مسلم است و نه زردشتی و درهردو آئین اخلال کرده. عبدالله شعبه اورا درکوههای بادغیس بگرفت و نزد ابومسلم آورد و کشته شد.

سند باد و اسحق

گروهی از پیروان ابومسلم درحق او غلو کـرده اورا امام میدانستند و چون منصور خلیفه عباسی آن سردار نامی را از ترس وحسد بکشت پیروانش قتل اورا باورنکرده عقیده براین

داشتند که عنقریب ظاهرشده عالمرا پراز عدل‌وداد می‌نماید

پس ازقتل ابومسلم سند باد مجوس که یکی از طرفداران او بود علم طغیان برافراشت . گرچه سندباد ظاهراً آئین‌جدیدی نیاورد ومعروف به مجوس‌بود ونحوۀ اعتقاد اوهم به ابومسلم معلوم نیست معذالك عدۀ کثیری‌ازپیروان مذاهب مختلفه در تحت لوای اودرآمدند . سندباداز نیشابورخارج شده قم وری را فتح کرد ولشکری مرکب ازیکصد هزار زردشتی ومزدکی وشیعه فراهم‌آورد . شورش اوچندان‌طول نکشید ودرآخر دستگیر گردیده بقتل رسید(۱۳۷هـ) .

دیگرآنکه اسحق نامی که چون درترکستان دعوت مینمود معروف باسحق ترك گردیده اظهارداشت که‌ابومسلم پیغمبری‌است ازطرف زردشت وزردشت‌هم‌غیبت کرده ودرموقع خود ظهور خواهدنمود .

استاذ سیس

درزمان خلافت منصور شخصی موسوم به «استاذسیس» دعوی نبوت کرد وعدۀ کثیری‌رادراطراف خودگردآورده درهرات و بادغیس وسیستان علم مخالفت برافراشت ولی درآخر شکست خورده اورا مغلولا به‌بغداد فرستادند وکشته‌شد (۱۵۱هـ) .

المقنع

در عهد خلافت مهدی شخصی معروف به المقنع و موسوم به هاشم یاعطابن حکیم شورش عظیمی برپاکرد . المقنع اهل مرو بوده وچنین ادعا میکرد که حق جل‌وعلا ابتدا درابوالبشر تجلی نمود و از این سبب ملائکه را امربسجدۀ اوفرمود وبعد بصورت‌انبیای دیگردرآمد وآخرین‌تجلی حق قبل ازاینکه بصورت اودرآید ابومسلم خراسانی است مورخین اسلامی گویند که این‌مدعی مظهریت کریه‌المنظروواحدالعین بوده وازاین‌سبب روی خودرا بانقابی پوشیده ومعروف به المقنع گردیده است .

پس ازتهیه مقدمات کار خودالمقنع ازجیحون‌بگذشت وعده کثیری رادراطراف خود جمع آورده در نخشب اقامت گزید .

حکایت چاه نخشب وبیرون‌آمدن ماه ازآن مشهوراست . المقنع این عمل را معجزخود قرارداد وقریب چهارده سال حکم فرمائی کرد ولشکر خلیفه رامتفرق

ساخت ولی در آخر محاصره شد وچنانچه گویند خود وخانواده‌اش را طعمهٔ حریق ساخت تاپیروانش تصور کنند غیبت نموده است (۱۵۹ـ۱٦۱هـ) .

بابك خرمی

بابك خرمی درزمان مأمون هیاهوی عظیمی برپانمود وبکرات لشکر خلیفـه را شکست داده سرداران بزرگـی را مانند یحیی بن معاذ، عیسی بن محمد ، محمدبن حمید طوسی وغیره را مغلوب نمود . در آخرسردار ایرانی موسوم به **افشین** بالطائف الحیل اورا دستگیر کرده وپس از اینکه قریب ۲۲ سال درکمال اقتدار میزیست در عهد معتصم خلیفه عباسی بقتل رسید .

بابك دعوی مظهریت مینمود ومیگفت روح ولینعمتش «جاویدان» نام که پیرو مذهب خرمی بوده دراوحلول کرده است (۲۰۱ـ۲۲۳هـ) .



فرق ومذاهب مختلفه دراسلام

تشیع

یکی ازمسائلی که موجب اختلاف مسلمین گردیدمسئله خلافت است . توضیح این قضیه آنکه‌چون حضرت رسول (ص) رحلت فرمود انصار درسقیفه بنی‌ساعد اجتماع کردندتاباسعدبن عباده بیعت نمایند .ابوبکر وعمر وابوعبیده بن الجراح و جمعی دیگر از قضیه آگاه شده خود را بدان مجمع رساندند وپس از مجادله سختی که بین انصار و مهاجرین رخ داد از طرف بعضی از انصار پیشنهاد شد که هریك از این دوفرقه برای خود امیری اختیار کند . مهاجرین باین امر تن درندادند ودر آخرعمر دست بیعت بطرف ابوبکر دراز کرده اورا بخلافت شناخت وجمعی تابعیت کردند .

اجتماع درسقیفه بنی ساعده و تعیین ابوبکر بخلافت از مسائلی است که در تاریخ اسلام نهایت اهمیت را دارد . زیرا انصار مایل بودند که خلیفه از میان آنها تعیین گردد وحجت آنان این بود که‌رسول‌اکرم سیزده سال‌قوم خودرا درمکه دعوت نمود وفقط عدهٔ قلیلی براو گرديدند بلکه درآن‌شهر اذیت بسیار دید ولی همینکه بمدینه هجرت فرمود انصار یاراو شدند وباوایمان آوردند ، دینش را تقویت کردند،

نگذاشتند باو یا اصحابش سوئی برسد ، برعلیه دشمنان او بجنگیدند تااینکه جزیرة العرب مطیع گردید. باین دلایل خودرا ازمهاجرین برتردانسته ومیگفتند بایدخلیفه ازمیان آنها انتخاب شود .

امامهاجرین خودرا برتر ازانصار میدانستند بدلیل اینکه قبل ازدیگران ایمان آوردند ، متحمل اذیت و آزار شدند. ازکمی تعداد خویش نهراسیدند وبالاخره قوم وعشیرت پیغمبرند .

حضرت امیر علی علیه السلام درآن مجمع حضور نداشت و. بااهل بیت خود مشغول تهیه وسایل کفن ودفن جنازه حضرت رسول بود . چون خبر بیعت باابوبکر را شنید عدم رضایت اظهار داشت وخود را بخلافت اولی میدانست . زیرا اگر حجت مهاجرین براین بود که چون قوم وعشیرت پیغمبرند مستحق خلافتند از حضرت علی علیه السلام و عباس بن عبد المطلب کسی نزدیکتر برپیغمبر نبود ولی عباس چون دیر ایمان آورد وحتی درجنك بدر بامسلمین بجنگید برعلی (ع) رجحان نداشت . گذشته ازاینکه حضرت امیر پسرعم رسول وزوج فاطمه دختر پیغمبر بود جهاداو درراه اسلام فضل و کمالش منکر نداشت وبالطبع خانوادهٔ بنی هاشم ازهرحیث رجحان برخانوادهٔ ابوبکر داشت. خلاصه بنی هاشم وزبیر بن العوام وجمعی ازانصار طرفدار خلافت حضرت امیر بودند و حتی بنی هاشم مادام که فاطمه سلام الله علیها حیات داشت با ابوبکر بیعت نکردند . نظریه طرفداران خلافت علی (ع) در تاریخ اسلام فوق العاده مهم واساس تشیع است . از همان روز اول عدهٔ از اصحاب ، علی را افضل از دیگران میدانستند وازآنجمله است عمار ، ابوذر ، سلمان فارسی ، جابر بن عبدالله وعباس وغیره وغیره .

درطول ایام این نظریه طرفداران جدی پیدا کرد و جنبهٔ مذهبی پیدا نمود . شیعیان علی (ع) میگفتند امامت ازاموری نیست که بتوان بنظر امت واگذاشت بلکه رکن دین است وامام باید معصوم ازکبائر وصغائر باشد پیغمبر می‌بایست جانشین خود خودرا معین کند وحضرت رسول هم علی را بخلافت تعیین نموده است .

شیعیان هم بچندین فرقه منقسم شدند گروهی ازآنان نسبت به ابوبکر وعمر

بی‌احترامی را جایز نمیدانستندو نظریه این جماعت‌را ابن ابی‌الحدید بخوبی بیان کرده و گوید: « اصحاب ما بر این عقیده‌اند که علی افضل خلق است در آخرت ومنزلتش برتر ازهمه درجنت است .

همچنین علی افضل خلق است دردنیا وخصائص ومزایا ومناقبش بیش از همه است . هر کس بااودشمنی کند یابجنگد یاباو کینه داشته باشد دشمن خدا سبحانه وتعالی است وبا کفار ومنافقین همواره درآتش است مگر آنکه درتوبه ثابت باشد وبدوستی اوبمیرد . واما افاضل مهاجرین وانصار که قبل از او امامت کردند هر گاه آنحضرت منکر امامت آنها میگشت یابر آنان غضب میکرد (تاچه رسد بکشیدن شمشیر ودعوت به‌نفس خود) میگفتیم که آن اشخاص از جمله هلاك شوندگانند و مثل آن است که حضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله بر آنان غضب کرده است چه ثابت شده است رسول اکرم باو گفت جنك باتو جنك بامن است وصلح باتو صلح‌بامن و گفت « اللهم‌وال من‌والاه وعاد من‌عاداه » ایضاً فرمود دوست ندارد تورامگرمؤمن وبغض ندارد باتو مگر منافق ولکن مشاهده کردیم بامامت آنها (مقصود خلافت ابوبکر ، عمروعثمان‌است) راضی شد باآنان بیعت کرد ودرعقب آنها نماز خواند... پس ما نباید از فعل او تعدی کنیم و از آنچه از عمل او مشهور است تجاوز نمائیم . . . الخ »

اماگروه دیگرازشیعیان برآن سه خلیفه ایراد گیرند که باعلم باینکه علی ازآنان افضل وبرتراست بخلافت خود رضا شدند (۱) .

واقعه کربلا واستعداد بنی‌امیه باعث پیشرفت‌تشیع گردید وبعدها هم که خلفاء بنی عباس عدم صلاحیت خود را ثابت کردند برتعداد شیعیان خاصه در ایران افزوده شد .

مهمترین فرق‌شیعه فرقه **زیدیه** وفرقه **امامیه** است . اما فرقه زیدیه منسوب به **زیدبن حسن‌بن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب** است. زیددرزمان‌هشام‌بن-

(۱) یك فرقهٔ دیگر از طرفداران حضرت امیر را غلاة مینامند این گروه طریق افراط پیموده علی را خدا میدانند اول کسی که نسبت الوهیت بحضرت امیر داد عبدالله بن سبا است که درزمان آن حضرت میزیسته است ،

عبدالملك خلیفه اموی قیام کرد ودرسنه ۲۱ هجری بقتل رسید. پس از او پسرش یحیی بن زید مقصود پدررا تعقیب کرد و اوهم در سنه ۱۲٥ شربت شهادت نوشید. زید امامت مفضول را باوجود افضل جایز میدانست ومیگفت حضرت امیرعلی (ع) افضل ازابوبکر وعمر است معذلك خلافت ابوبکر وعمرصحیح است وچون بعقیدهٔ او امامت منصوص نیست ووحی راجع به‌تعیین ائمه نازل نشده هرفرد فاطمی عالم‌و زاهد میتواند درسبیل حق‌قتال‌کرده وامام‌شود.

شیعه زیدیه درایام حکمفرمائی علویان (۲٥۰ هجری‌الی ۳۱٦) در طبرستان انتشار یافت ولی ازهمه مهمترشیعه امامیه‌است که اقدامات آن درتاریخ ایران‌نهایت قابل توجه است.

امامیه براین عقیده اند که خلافت علی علیه‌السلام منصوص است و دیگران حق‌آنکه برآن مقام تکیه زنند نداشته‌اند. امامیه هم منقسم بچندفرقه است‌که از همه مهمتر **اسمعیلیه** وفرقه **ناحیه اثنی‌عشریه**است.

این‌دوفرقه تاامامت حضرت‌جعفرصادق متفقند وچون این‌بزرگوار درسنه۱٤۸ هجری عالم فانی را وداع گفت درامامت اختلاف شد. گروهی **اسمعیل‌بن جعفر** راکه درحیات پدر وفات یافت امام میدانند. این‌فرقه هم‌بچند حزب منقسم گردیدند بعضی تصورکردند اسمعیل زنده است وبرخی گفتند چون اسمعیل درزمان پدرمرد ودوامام دریك عصر محال است لذا امامت محول به **محمد**پسراوگردیدو**محمدبن‌اسمعیل** امام هفتم است. تطور مذهب اسمعیلیه بآنجا کشیدکه‌محمدبن اسمعیل‌را پیغمبر دانسته میگفتند باطن احکام الهی را او کشف کرده‌است ازاینجهت‌بتأویل معتقد بوده وآنرا اساس مذهب خود کردند.

جمعی دیگر بگفته صریح حضرت امام جعفرصادق، امام‌موسی‌کاظم را امام هفتم دانستند وفرقه امامیه اثنی عشریه برهمین عقیده‌اند.

تاسنه ۲٦۰ که سال غیبت امام دوازدهم‌است موضوع اسمعیلیه چندان‌اهمیتی نداشت ولی‌ازآن تاریخ‌بواسطهٔ‌اقدامات وتدابیروتبلیغات **عبدالله‌بن‌میمون‌القداح‌اهوازی** که یکی ازارکان عصرخود بشمار میرود این مذهب‌اهمیت خاصی‌پیدا

کرد. عبدالله دم از کشف و کرامت میزد ودر آخر درشام رخت اقامت گسترد واز آنجا دعاة ومبلغین دراطراف کوفه وسایر بلاد گسیل ساخت ومردم رابمذهب تأویل یاکیش اسمعیلی میخواند. حمدان معروف به قرمط یکی ازرؤسای مهم این مذهب گردید وقرامطه منسوب باومیباشند. قرامطه یکصد سال(از۲۷۷ الی ۳۷۷) درممالك عباسی بین النهرین، خوزستان، بحرین، شام و یمن تولید شورش و انقلاب کرده بقتل و غارت پرداختند.

شرح اقدامات اسمعیلیان درایران درجای خود گفته خواهدشد.

فرق امامیه عموماً منتظر ظهورامامند ولی درامام منتظر اختلاف دارند. بعضی منتظر ظهورحضرت جعفر صادقندو گروهی منتظر محمد بن عبدالله بن الحسن الحسین بن-علی بن ابیطالب میباشند. جمعی دیگرمنتظر ظهور محمدبن الحنفیه هستند و گمان میکنند که محمدبن الحنفیه زنده و جاوید است.

فرقه ناجیهٔ امامیه اثنی عشریه بدوازده امام معتقد وانتظار ظهور قائم آل محمد امام دوازدهم محمد المهدی بن حسن عسکری را دارند.

خوارج

ظهورخوارج پس ازواقعه صفین است. برای روشن شدن این قضیه لازم است تذکر دهیم که پس ازابوبکر و عمر، عثمان خلیفه گردید. رفتاراین خلیفه طوری بود که موجب رنجش عدهٔ کثیری گردید وبالنتیجه کشته شد وحضرت امیر (ع) خلیفه گردید.

طلحه، زبیر و عایشه علم مخالفت افراشتند ودرجنك معروف بجمل رفع غائله آنها شد. معاویه که ازطرف عثمان والی شام بود چون میدانست حضرت امیر اعمال اورا نمی‌پسنددوقصد عزل اورا داردازقبول خلافت آن بزرگوارسر باززد وبالنتیجه منجر بجنك شد.

درمحل معروف به صفین (بین حلب وحمص) درشام درسنه ۳۷ هجری جنگی رخ داد وچون نزدیك بود لشکرحضرت امیرفاتح و دشمنان بکلی مغلوب و منکوب گردند عمروعاص حیلهٔ اندیشید واوراق کلام‌الله مجید رابرسر نیزه کردند وفریاد برداشتند که باید کتاب خدابین ماحکمیت کند.

هرقدر حضرت امیرخواست لشکرساده لوح خودرا ازحیله دشمن آگاه سازد فایدهٔ نبخشید وحاضر نشدند جنك راادامه دهند. در آخرطرفین قبول حکمیت کردند معاویه عمروعاص راحکم خود کردوحضرت امیر باصرارطرفداران خویش **ابوموسی = اشعری** را اختیار فرمود . بی کفایتی ابوموسی و نیرنك بازی عمروعاص مانع شد که حکمیت نتیجهٔ مطلوب دهد ولی قضیه مهم دیگری پیش آمد که تفرقه بین لشکر حضرت امیر انداخت .

توضیح آنکه جمعی از لشکریان او که اکثر آنها ازقبیله تمیم بوده باقبول حکمیت مخالفت کردند واقدام باین امر را باطل دانستند . حجت آنان این بود که حکم خدا درمسئله خلافت واضح است وقبول حکمیت متضمن شك است . این طایفه شعار خودرا جمله « **لاحکم الاالله** » قرارداده ازحضرت امیر درخواست کردند از قبول حکمیت توبه نمایدواستغفار کند. علی علیه‌السلام هرچند آنانرا نصیحت فرمود سودی نبخشید . این طایفه را از آن سبب **خوارج** نامند که برعلی و اصحاب او خروج کردند . همچنین آنها رابسبب اقامت درقریه (حروراء) حروریه نامند وچون شعار خودرا « لاحکم الاالله » قراردادند آنهارا محکمه نیز گویند . علی ای‌حال عاقبت کاراین طایفه باحضرت امیر بجنك کشید وخوارج در « **نهروان** » بکلی مغلوب و منکوب گردیدند ولی عداوت آنها با اسدالله الغالب بیشتر گردید و درآخر حضرت امیر بدست یکی از آنها (عبد الرحمن بن ملجم) در مسجد کوفه شربت شهادت نوشید .

عقیده خوارج این بوده که چون شخصی اعم ازقریشی یاحبشی باختیارمسلمانان خلیفه گردید رئیس آنهامیشود وواجب است اوامر الهی‌را اطاعت کند والا کافرخواهد شد . ازاین جهت خلافت ابوبکر وعمررا درست میدانستند وهمچنین خلافت عثمان را درچندسال اول صحیح میشمردندولی چون تغییراخلاق دادعزل اورا واجب دانستند خلافت حضرت علی علیه‌السلام راتاروزی که قبول حکمیت فرمود قبول داشتند ولی پس از آن چنانچه گذشت بااومخالفت کردند. رویهمرفته خوارج اعمال خلفارادرنظر میگرفتند و بخیال خویش حکم میکردند نسبت بمعاویه و بنی امیه کمال عداوترا

داشته وآنهارا ازهرحیث باطل میدانستند.

شاید درابتدا عقیده خوارج آن بوده که خلیفه وامیری لازم نیست وازجمله «لایحکم الاالله» همین مقصود را داشتند. ولی بعدچون تحت امر «عبدالله‌بن‌وهب‌الراسبی» درآمدند از آن‌عقیده‌باز گشتند.

بتدریج ازجمله معتقدات آنها این شد که اوامردین‌ازقبیل نماز، روزه وغیره جزئی است ازایمان واعتقادبوحدانیت‌خدا ورسالت خاتم‌الانبیاکافی نیست وهرکسی باداشتن این‌اعتقاد فرائض را عمل نکند و مرتکب کبائر شود کافراست.

خوارج درعقیده خود نهایت ثابت‌قدم بوده و گویند حضرت امیر درآخرایام خویش آنان را برمعاویه ترجیح داده وفرموده است «**لاتقاتلوا الخوارج بعدی، فلیس من‌طلب‌الحق فاخطاه کمن طلب الباطل فادرکه**» یعنی پس از من باخوارج بجنك نپردازید. فرق است بین کسی که طلب حق کرد وخطا نمود باکسی که طلب باطل کردوبآن رسید.

مشهور ترین فرق خوارج یکی فرقه **ازارقه** است (تابعین نافع‌بن الازرق) دیگر **نجدات** (پیروان‌نجدة‌بن عامر) و **اباضیة** (منسوب به عبدالله‌بن‌اباض‌التمیمی) وفرقه **صفریه** (منسوب به زیادبن‌الاصفر) می‌باشد.

خوارج دربعضی ازبلاد عرب مستولی شدند ودرایران دربعضی ازنقاط خلیج فارس، ایالت فارس، کرمان وسیستان نفوذی بهمرسانیدند و ازدشمنان جدی‌بنی‌امیه محسوب میشدند.

مرجئة

کلمه مرجئة ازارجأ بمعنی تاخیرانداختن است. درصدراسلام که مسلمین بدسته های مختلف منقسم‌شده وخون یکدیگر را میریختند طایفه در اسلام پیدا شدکه میگفتند ما از حقیقت امر مسبوق نیستیم و نمیدانیم حق باکیست. ازآن سبب داخل درجنك وجدال نمی‌شوم‌وهیچیك ازفرق را کافر نمیدانیم‌وامرهمه‌رابقیامت محول می‌نمائیم تادرآن موقع حق از باطل‌معلوم گردد. مسئله‌اینکه آیابنی‌امیه‌درایجاد این‌نظریه یااقلا درتقویت آن دستی‌داشته‌اند جای تأمل است.

آنچه معلوم است بنی‌عباس نظرخوشی نسبت باین طایفه نداشتند و پس از امویان بتدریج این فرقه ازبین رفت.

درنزد مرجئه‌ایمان، معرفت خدا ورسولان اوست وهرکس که گفت خدایکی است ومحمد رسول اوست مؤمن است. ارتکاب معاصی وبجانیاوردن فرائض موجب کفرنمیشود. این عقیده درست مخالف عقیده خوارج بوده که انجام فرائض را جزء ایمان دانسته مرتکب کبائر راکافرمحسوب میداشتند.

مذاهب اربعه

بزرگترین پیشوایان اهل سنت که هریك مکتب خاصی در فقه واجتهاد تأسیس نموده چهارنفرند: **ابوحنیفه، مالك‌بن‌انس، شافعی و احمدبن حنبل.**

۱ـ ابوحنیفه ایرانی‌الاصل. اورا امام اعظم خوانند وموسوم به‌نعمان‌بن ثابت است. اغلب مورخین برآنند که ابوحنیفه درسنه ۸۰ هجری درعهد **عبدالملك‌بن‌مروان اموی** در کوفه‌بدنیاآمده ودرسنه ۱۵۰هجری رحلت کرده است. قریب‌هفتاد سال عمرکرده و۵۲ سال‌آنرا درعهدبنی‌امیه گذرانده و۱۸ سال‌ازعهد بنی‌عباسرادیده است. بزرگترین استاداو **حمادبن ابی‌سلیمان اشعری** است که درعلم‌فقه یدطولانی داشته است.

روایت‌کنندکه ابوحنیفه دومرتبه از قبول مسند رسمی قضاوت امتناع ورزید یکی درعهد بنی‌امیه ودفعهٔ دیگر درزمان ابوجعفر خلیفه عباسی علت این امتناع را مختلف نوشته اند. آنچه از این روایات برمی‌آید این است‌که ابوحنیفه حکومت اموی را ظالم و جابر دانسته نمیخواست شغل رسمی قبول کند خاصه‌آنکه مشاهده مینمود هموطنان او یعنی ایرانیان برعلیه آن دولت مشغول تجهیزاتند. دیگرآنکه چون خلافت برعباسیان مسلم شد وبنای ظلم وجورنهادند برابوحنیفه گران‌آمدکه مسند رسمی قضاوت آنها را قبول کند. چنین بنظر می آید که ابوحنیفه طرفدار علویان‌بوده عباسیان را غاصب و **محمدبن عبدالله علوی** راشایسته خلافت‌می‌دانسته است. بعضی‌گویندچون ابوحنیفه ازقبول قضاوت استنکاف کرد منصور اورابگرفت وحبس نمود تاآنکه فوت شد وبرخی برآنندکه ابوحنیفه از روی اکراه‌آن مسند

را قبول نمود ولی طولی نکشید که بدرود حیات گفت .

اقوال ابوحنیفه را درفقه شاگردان او بنوشتند وشخصاً کتابی دراین خصوص تدوین ننمود . آنچه ابن الندیم از تألیفات او نقل می کند ازاینقرار است: کتاب فقه اکبر رسالهٔ بستی ، کتاب عالم ومتعلم ، کتاب رد بر قدریه ـ اما کتاب فقه اکبر که اکنون دردست است اکثر ازروایاتش الحاقی است چه راجع باشعریه است که دوقرن بعد از ابوحنیفه داخل درمیدان مجادله گردیدند .

۲ـ مالك بن انس درسنه ۹۳ یا ۹۷ هجری متولد گردید و درسال ۱۷۹ وفات نمود مدت عمر را درمدینه گذرانید وجز بمکه بجای دیگری مسافرت ننمود . مشهور است که مالك عربی الاصل است ولی محمد بن اسحق اورا ازموالی بنی تیم بن مرة میداند مالك حدیث را ازعلمای مدینه خاصه ابن شهاب الزهری که یکی ازفقهای مشهور عصر خود بود فرا گرفت. یکی ازمعلمین دیگر مالك، نافع دیلمی است که ازمشاهیر علمای مدینه محسوب میشود ومولی عبدالله بن عمر است ومسلمان گردید .

بنظر میآید مالك خلفاء بنی عباس را ظالم وغاصب میدانسته است ونسبت به **محمد بن عبدالله بن الحسن علوی** تمایل داشته آنچه یقین است منصور امرداد تا اورا تازیانه زدند واین توهین بیشتر موجب شهرت او گردید .

مهمترین آثار مالك کتابی است درحدیث وفقه موسوم به « **الموطأ** » امایکی ازشاگردان او اسد بن الفرات نیشابوری که درتونس مسکن داشته چندین هزار مسئله را درکتابی موسوم به « **المدونة** » گرد آورده وفتاوی مالك واجتهاد شاگردان اورا بیان نموده است.

۳ـ محمد بن ادریس الشافعی از طرف پدر قریشی وازجانب مادر یمنی است . درسنه ۱۵۰ درشام متولد گردید و چون پدرش مرد مادرش اورا درسن دو سالگی بمکه آورد . ایام خردسالی را درفقر وبیچارگی گذرانید ودرحداثت سن طالب علم وکمال بود. چون درلغت عرب وشعر متبحر گردید بحدیث وفقه پرداخت وکتاب «موطأ» مالك بن انس را ازبر کرده تا آن فقیه حیات داشت ملازم او گردید شافعی را متهم ساختند که بایکی ازعلویان بیعت کرده و مخالف باعباسیان است ـ ولی شافعی در

حضور هارون الرشید نفی این تهمت را از خود بنمود . هنگام اقامتش درعراق فقه عراقیان را از محمدبن الحسن شاگرد ابوحنیفه فرا گرفت و بالاخره یکی از ائمه اهل سنت گردید . شافعی در سنه ۲۰٤ در مصر وفات نمود و دارای مختصر ثروتی بود .

مورخین درشیرینی گفتار وحسن بیان شافعی ومهارت او دراستنباط وقدرت‌او درجدل متفقند .

از آثار شافعی یکی رسالهٔ اوست دراصول فقه‌که شاگرد مصری او ربیع بن سلیمان مرادی آنرا روایت کرده ودیگر کتاب معروف به « الأم » است که‌آنهم از شافعی روایت شده وآئینه افکاراو درفقه واجتهاداست .

٤ـ احمدبن‌محمدبن حنبل درسال ۱٦٤ هجری دربغداد متولدگردید . اصل او ازعرب شیبان مقیم مرو است ـ برای جمع‌آوری احادیث به‌بلاد مختلف مسافرت نموده ومدتی مصاحب‌شافعی گردید وفقه را ازاو آموخت‌معهذا طریق‌مستقلی ازخود آورد واساس فقه را برروی حدیث گذاشت واستعمال قیاس را جایز نمیدانست مگر هنگام ضرورت . ازاین سبب است‌که جمعی‌اورا فقط عالم درحدیث میدانندنه‌عالم درفقه چنانکه طبری‌گفته است ابن‌حنبل مردی است محدث نه‌فقیه ودرخلافت واثق که موضوع مخلوق بودن قرآن مطرح بود ابن حنبل نخواست تن‌باین‌عقیده دهدو برأی خود که قرآن غیرمخلوق است باقی‌ماند ـ ازاین سبب اورا درسال ۲۲۰ در حبس افکندند تااینکه متوکل خلیفه شد واورا رهاساخت . ابن حنبل درسال ۲٤۱ دربغداد وفات نمود . ازاو کتابی درفقه که شارح طریق خاص اوباشد دردست‌نیست وآنچه دراینخصوص موجود است ازاتباع اوست .

معتزله و اشعریها

مؤسس مذهب اعتزال را **واصل بن‌عطا** میدانند که شاگرد حسن بصری بوده وچون بااستاد خویش اختلاف عقیده‌پیدا کرد حسن گفت « اعتزل عنا » وازآنروز بمعتزله معروف شدند . این مذهب درزمان بنی‌عباس اهمیت خاص پیدانمود وخلاصهٔ عقیدهٔ آنان‌این بودکه انسان دراعمال مختار است . سزا وجزا ازروی عدل الهی است ازاین سبب

خودرااهل عدل وتوحیدمی‌نامیدند .

این نکته قابل توجه است که‌این موضوع یعنی مختار بودن‌بشر دراعمال‌یکی ازاصول آئین زردشتی‌بوده که هیچگونه جبردر آن راه‌نداشته است . میتوان حدس زد که این نظریه ازآن‌آئین درمیان معتزله سرایت کرده است .

دیگر آنکه میگفتندقر آن مخلوق‌است وازاینجهت خودرا موحد میخواندند که باذات او تعالی چیزی را شریك ننموده‌اند . همچنین براین عقیده بودند که در هرمورد ومکان و درهرعهد وزمان عقل باید راهنمای بشر باشد - معجزات انبیا را برحسب صورت معتقدنبودند وتأویل‌میکردند. برای حق جل‌وعلا هیچگونه‌جسمی قائل‌نبوده مشاهده حق را بچشم حس درروز قیامت انکار میکردند .

معتزله بچند فرقه منقسم گردیدند وحتی بعضی ازآنها از شیوهٔ اعتدال خارج شده به تناسخ معتقدگردیده واباطیلی داخل مذهب خود کردند ولی دراقلیت‌بودند واکثریت معتزله‌همان طریق‌اعتدال‌را می‌پیمودند.

مذهب اعتزال درزمان‌اولین‌خلفای‌عباسی خاصه‌مأمون وواثق‌اهمیت فوق‌العاده پیدانمود وپیروان این مذهب بفلسفه یونانی آشناشده‌باتکای دربارعباسی بامتشرعین داخل درمجادلات سختی شدند . مأمون بطوری طرفداری از عقیده مخلوق بودن قرآن میکرد که حتی علمای مخالف را بزندان افکنده تنبیه مینمود .

پس ازواثق‌قدرت معتزله‌بتدریج رو بضعف گذاشت. متوکل که یك شرابخوار خوشگذران وقسی‌القلبی بود ، چون برمسند خلافت نشست طرفداری از متشرعین اهل سنت نموده واز مخالفین معتزله گردید . ولی ضربت مهمی که براین فرقه وارد آمد بدست حسن اشعری و حجةالاسلام محمدغزالی واقع شد . حسن اشعری در ابتدا بمذهب اعتزال گروید ویکی ازرجال‌مهم این فرقه‌گردید سپس ازاین مذهب منحرف شده دویست الی سیصد رساله‌برعلیه آنان منتشرساخت وبقسمی از راه‌زبان وقلم‌با آنان مخالفت کرد که‌یکی‌ازمؤلفین‌گفته: معتزله بسربلندی زندگانی‌میکردند تاآنکه خدا اشعری را فرستاد ودولت آنان را خاتمه داد . طرفداران اورا اشعری مینامیدند واینان حقیقتاً همان متشرعینند که بااین‌اسم معروف شده منکر اختیاربشر

بودند . اما محمد غزالی چون بمسلك تصوف گروید بااطلاعات وسیعی که درفقه ، تفسیرحکمت وسایررشته های علوم متداوله آن عصرداشت‌ازراه دلیل وبرهان‌ضربت مهمی به‌مذهب اعتزال وارد آورد .

تصوف امروز یقین‌است که **صوفی** ازکلمهٔ **صوف** (پشم) آید وبمعنی پشمینه‌پوش‌است که درادبیات‌فارسی‌بدان اشاره شده .پوشیدن جامهٔ پشمین‌یك گونه علامت زهد وازدنیاگذشتن محسوب میشد واین‌طایفه ازهمین سبب درقرون اولیه اسلام‌این‌لباس را شعار خودکردند ـ ولی عقیدهٔ تصوف که‌اساس آن برروی اعتقادبه وحدت وجودوریاضت‌است‌از کجاداخل‌دراسلام شده ومخصوصاً ازچه‌راه درایران رائج گردیده جای بحث است. بعضی آنرا ازاسلام دانند واحادیثی دراین خصوص نقل‌کرده آیات کلام‌الله مجید را حجت آوردند ـ این نظریه که اساس تصوف را ازاسلام میدانند درمیان متتبعین چندان طرفدار ندارد. گروهی‌دیگر براین عقیده‌اندکه تصوف یك‌فکر آریائی است‌برخلاف فکرسامی وگویند بین افکارصوفیه وبعضی از تعلیمات هندی قرابت است . ممکن‌است این فکر در زمان ساسانیان از هندوستان به‌ایران سرایت کرده وبعدبلباس اسلام درآمده‌است. برخی دیگرگویند اساس تصوف از مکتب «**نئوپلاتونیسم** (۱) اسکندریه است که نام حکمای آن در قرن مذهبی اسلام درمیان دانشمندان مسلمین مشهور بوده است .آنچه محقق است هفت‌نفرازبزرگان حکمای‌این‌مکتب درزمان انوشیروان ازظلم « **ژوستینین** »بدربار ایران پناهنده گردیده مورد لطف شاهنشاه ایران واقع گشتند ـ تاچه اندازه اینان فکرخود را درایران ترویج کردندمعلوم نیست ولی‌ازاین مسئله مهم‌تر آنکه قبل از آن فلاسفه. حکیم بزرك «نئوپلاتونی» **پلتن** (۲) که شهرستانی آنرا «**شیخ الیونانی**» مینامد در قرن سوم میلادی بایران مسافرت کرده وآشنا به مذاهب و افکار ایرانیان گردیده است . هرگاه آنگونه عقاید درآن موقع در ایران طرفدار داشته قطعاً آن دانشمند آنهارا گرفته توأم بانظریه خویش نموده‌است پس‌نمیتوان بطورقطع

---

(۱) افلاطون جدید
(۲) Plotion

گفت اساس تصوف از حکمای « نئوپلاتونیسم » است چه ممکن است افکار همین فلاسفه هم ازشرق باشد .

عدهٔ دیگر گویند همانطور که قبل‌از اسلام جهاتی باعث پیداشدن آنگونه‌افکار شد بعد از اسلام‌هم همان جهات موجب پیدایش تصوف گردید و لزومی ندارد ریشه تصوف اسلام را قبل از آن واقعه بدانیم ، یعنی مسئله خلقت ، موضوع روح ، طرزو طریق رسیدن بحقیقت همـانطور که قبل از اسلام موجب پیدایش فکـر وحـدت وجود ، ریاضت و از دنیاگذشتن گردید بعد از اسلام هم باعث ایجاد افکار وعقاید تصوف شد .

بایددانست کسانی‌را که درقرون اولیه‌اسلام بزرگان‌صوفیه ازخودمیدانندمانند **سفیان ثوری ،داود طائی ، ربیعة الادویه** (از جنس اناث) **معروف کرخی ، ذوالنون مصری**وامثالهم سالك مسلك زهد و تقوی بوده عقیده براین داشتند که محبت مخلوق‌نسبت بخالق باید محض خاطراوتعالی‌باشد نه‌ازبیم عذاب یاامیدپاداش رضای اورا باید طلبید وازاو غیراز او توقع نباید داشت . متاع دنیاسهل است هشت بهشت‌هم درمقابل محبت او هیچ است. پس تصوف در اولین مرحله یك‌گونه ازدنیا گذشتگی ومحبت خالق بوده‌است- بتدریج که بعضی ازایرانیان داخل دراین زمره گردیدند ، قضیه شکل دیگری پیدا نمود موضوع وحدت وجود . فنافی‌الله و بقابالله مطرح گردید وطرفداران جدی پیداکرد ، مسئله اینکه همه عالم تجلی‌اواست وغیر ازاو چیزی‌نیست وانسان میتواند بوسیله عشق حقیقی وتزکیه نفس وریاضت درذات او عزاسمه فانی گردد طرف توجه بزرگان این سلسله‌گردید . از اعاظم صوفیه‌که در ترویج اینگونه افکار مقدم بردیگرانند یکی بایزید بسطامی و دیگر جنید - بغدادی‌است .

بایزید بسطامی از اخلاف یکنفر زردشتی است جداو «آدم» نام اولین شخصی است ازاین خانواده که بکیش اسلام‌مشرف شد جنید بغدادی هم بموجب گفتهٔ‌جامی ایرانی بوده است. این دونفرچون خوددرا فانی میدانسته‌اند راجع بمقام خودچیزها گفته‌اند که شرح آن ازحدود این‌رساله خارج‌است .

ادبیات پهلوی و تأثیر آن در ادبیات تازی

قبلا لازم است بدین نکته اشاره شود که با انقراض سلسله ساسانیان ادبیات پهلوی ازبین‌نرفت وتاقرن پنجم هجری‌عدهٔ ازعلمای زردشتی بدان زبان تألیفاتی منتشر ساخته‌اند که بعضی از آنها مذهبی وبرخی غیرمذهبی است . ازجمله کتب مذهبی یکی «**دینکرت**» است که‌درقرن‌سوم‌هجری‌عالم‌مشهور زردشتی «**آترفرهنك**» پسرفرح زاد برشته‌تحریر درآورده وشامل احکام مذهبی، احادیث ، تاریخ وادبیات آئین زرشتی است . دیگر کتاب «**بندهش**» است دارای ٤٦ فصل ودرقرن پنجم یا ششم میلادی خاتمه یافته وتصور میرود قسمت مهم آن مدتی قبل از آن عهد برشته تحریر درآمده‌باشد . «**داستان دینك**» تألیف منوچهرپسر «یودان‌ییم» مؤبدپارس و کرمان است که درقرن سوم هجری‌نگاشته شده «شگندگومانیك ویجار» درقرن سوم هجری برای دفاع ازآئین‌زردشت درمقابل اعتراضات یهودیان ، عیسویان وغیره نوشته شده . این‌کتاب نسبت بسایر تألیفات دینی‌که بزبان پهلوی نگاشته‌اند تقریباً جنبه فلسفی‌دارد چه‌بحث ازثنویت‌وماهیت واصل‌وجود شرمینماید - «دنیای‌مینوی - خرد» راجع است بجوابهائی‌که «روح حکمت» (درخصوص ٦٢ سؤال مربوط‌به آئین زردشتی) می‌دهد . «**ارداویراف نامك**» یکی‌دیگراز کتابهای مهمی‌است که از هرج و مرج آئین زردشتی پس از حمله اسکندر شرح داده واز تجدیدآن آئین درزمان ساسانیان و ازعقاید زردشتیان راجع بدار آخرت صحبت میراند - دیگر از کتب دینی‌آن عهدکتاب «**گجستك ابالش نامك**» و «**جاماسپ نامك**» و «**اندرز خسرو کواتان**» است - مجموع کتب‌دینی‌بالغ بر٥٥ تألیف و٤٤٦ هزار کلمه است .

اما کتب غیردینی‌بالغ بریازده‌تألیف وقریب ٤١ هزارکلمه می‌باشد. ازآنجمله است «**کارنامك ارتخشتر پاپکان**» و «**یات‌کار زریران**» که بعضی آنها را قبل ازدوره اسلام میدانند . سایرکتب پهلوی‌مربوط برشتهٔ غیردینی‌ازاین قراراست : **دیوان قوانین زردشتی** درزمان ساسانیان ، **داستان خسرو کواتان** (انوشیروان) و غلامش ، **شهرهای‌ایران**، **عجایب سکستان**، درخت آسوریك-شطرنج‌نامه -

ترتیب ازدواج ، فرهنگ پهلوی ، طرز نامه نگاری .

جای شك نیست که پس ازفتح بلادایران بدست عرب کتب زیادی از ادبیات پهلوی بدست مسلمین افتاد که امروز ازبین رفته است. شاهد این ادعا آنکه « **قتیبه** در کتاب « عیون الاخبار » به کرات اظهار میدارد که « در کتب عجم چنین مذکور است ... » وصاحب کتاب التاج مطالب زیادی از کتب پهلوی نقل کرده است. در کتاب فهرست **ابن الندیم** اسامی اشخاصی که کتب پهلوی را به زبان عربی ترجمه کرده اند ذکر شد که ازآنجمله است **عبدالله بن مقفع** که کتاب « خداینامه » وکتاب « التاج» وکتاب « مزدك» را بزبان تازی ترجمه کرده و کتاب «الادب الکبیر» و«الادب الصغیر » را ازروی گفتارقدمای ایرانی برشته تحریردرآورده است .

کتب زیادی راجع بتاریخ ایران وسیر ملوك از زبان پهلوی بعربی ترجمه گردیده است کتاب مذهبی اوستا و بسیاری ازکتب ادبی مانند « **هزار افسانه** » که مأخذ « **الف لیله ولیله** » است ، وکتاب **اردشیر وکتاب مؤبد مؤبدان** وکتابهائی راجع به قصص چون گرك وروباه، نمرود، روزبه یتیم وغیره وغیره به لسان تازی در آمده است.

ازاین شرح مختصر بخوبی معلوم میشود که ادبیات پهلوی تأثیر قابل توجهی در ادبیات عرب داشته وازاین گذشته همینکه دانشمندان ایرانی زبان عربی را فراگرفتند طرزفکر ایرانی را درقالب اشعار عربی درآوردند وازاینرو خدمت دیگری بادبیات عرب کردند همچنین لغات کثیری ازفارسی داخل درعربی گردید مانند : بستان، نسرین سوسن ، قرنفل ،کافوز ، صندل ، یاقوت، فیروزه وغیره وغیره و کلمات قصارحکمت آمیز ادبیات پهلوی تأثیرعظیمی دراخلاق مسلمین داشته است .

ایرانیان در صحنه ادبیات تازی

ایرانیان نه فقط زمام سیاست عالم اسلامی را دردربار خلفای عباسی در دست گرفتند بلکه ازقرون اولیهٔ اسلام استعداد و لیاقت خودرا درفراگرفتن زبان تازی وخدمت بعلم ومعرفت اظهارداشتند حتی درزمان حضرت رسول سلمان فارسی بمقامی رسید که ازاهل بیت خوانده شدودرمرتبهٔ معرفت اوحضرت علی علیه السلام میفرماید « **من لکم بمثل لقمان الحکیم علم العلم الاول والعلم الاخر وقرأ الکتاب** « **الاول وقرأ الکتاب الاخر وکان بحراً لاینزف** » .

چون ممالك ایران بدست عرب فتح گـردید بسیاری از اسراء جنك تحت حمایت قبایل عرب واشخاص بانفوذ درآمدند ومعروف بموالی شدند . چه درمیدان سیاست وچه درصحنه علم ومعرفت موالیان ایرانی نژاد واخلاف آنها اقدامات مهمی کرده وخدمات برجستهٔ نموده اند . اکثرعلمای زمان بنی امیه موالی بوده‌اند که از آنجمله است نافع مولی عبدالله بن عمر که اصل او از دیلم است و احادیث زیادی نقل کرده وربیعةالرای استاد امام مالك که پدرش فرخ ازموالی بوده. همچنین پدرمحمدبن سیرین وپـدر حسن بصری از اسرای میسان بوده اند . اما از جمله دانشمندانی که پدرشان عرب ومادرشان ایرانی بوده یکی حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است دیگر **عبدالله بن عمر وقاسم بن محمد بن ابی بکر** است که مادرشان بروایت زمخشری دختران یزدگرد بوده که درجنك جلولاء اسیر گشتند .

طولی نکشید که در میان ایرانیان شعرا ومنشیانی پیداشد که در زبان عرب کمال مهارت راداشته‌اند مشهورترین این‌قبیل شعرادرصدر اسلام خانواده **ابن یسار- نسائی** است که معروفترین افرادآن **اسمعیل بن یسار** و **محمد** و **ابراهیم** است که دراشعارخودمجد وشوکت ایرانیان‌راستوده برعرب‌حمله کرده‌اند.دیگر **ابوالعباس- اعمی** و **موسی شهوات** است که اصل آنها ازآذربایجان بوده ـ امادرمیان‌منشیان مشهورآن‌دوره مرتبه **عبدالحمیدکاتب** و **سالم مولی هشام** که هردو ایرانی‌بوده‌اند ازهمه برتراست . .

سابقاً اشاره شد که تعصبات نژادی بنی‌امیه وبدرفتاری آنان نسبت بایرانیان موجب‌رنجش اهل این‌آب وخاك گردیده وبالاخره منجر بانقراض سلسله بنی‌امیه و تأسیس سلسله بنی‌عباس گردید . ایجاد مقام وزارت که صاحب آن باید لایق ،کافی ، عالم‌ومدبر باشدمستلزم آن‌گردید که این‌قبیل اشخاص‌را ازمیان ایرانیان که دارای این کمالات بوده‌اند اختیارنمایند . این‌است که مشاهده میشود که وزرای‌اولین خلفاء عباسی‌ایرانی‌بوده‌اند . ازآنجمله است **ابوسلمه خلال** اولین‌وزیرعباسی ، **ابوایوب - موریانی** (وزیر منصور) **یعقوب‌بن داود** (وزیرمهدی) **یحیی بن خالدبرمکی** (وزیر رشید) **فضل‌بن سهل ،حسن‌بن سهل، یحیی بن‌یسار رازی** (وزرای‌مأمون)

که همه ایرانی بوده‌اند . زیردست این وزراء منشیان مخصوصی میزیسته که اغلب آنها ایرانی الاصل بوده‌اند . این طایفه در علم و ادب تبحر پیدا کرده ادبیات پهلوی و عربی را توأم نمودند .

در اینجا بیمورد نیست چند کلمه راجع بفرقه‌های شعوبیه ایراد شود .

شعوبیه جماعتی بودند که نژادی را برسایر نژادها ترجیح میدادند مثلا شعوبیه سوری مصری در ثبوت رجحان ملت خود برسایر ملل میکوشیدند . از تمام این فرقه‌ها جدی‌تر و با حرارت‌تر شعوبیه ایرانی است که بتاریخ پرافتخار ایران و تمدن کشور خویش مفتخر بوده ایرانی را برسایر نژادها مخصوصاً برعربها ترجیح میدادند . درهمان زمان بنی امیه شاعر معروف اسمعیل بن یسار در حضور هشام خلیفه اموی قصیدهٔ خوانده و در آن اجداد خویش را ستوده نژاد ایرانی را ترجیح بدیگران داده است ـ چون دوره خلفاء بنی عباس فرارسید و تااندازه کار بکام ایرانیان شد مسئله برتری نژاد ایرانی برعرب بیشتر مورد توجه گشت . برای این مقصود طرفداران این عقیده نه فقط در تاریخ ایران وعلم انساب ایرانیان متبحر گشته بلکه در دانستن انساب عرب هم زحمتها کشیده بهتر از آنها در اینخصوص اطلاع بهمرساندند . بنابراین بامعلومات کافی برعرب تاخته نظریه خود را ثابت میکردند . از مشاهیر شعوبیه ایرانی یکی **سهل بن هارون** کتابدار مأمون است ، دیگر **اسحق بن حسن خرمی** ، **ابوعثمان سعید بن حمید بن بختگان** **ابوسعید رستمی** و دانشمند معروف **ابوریحان بیرونی** است که باقدرت قلم وبیان در برتری نژاد ایرانی بحث کرده‌اند .

گذشته از فن کتابت و شعر، ایرانیان در فقه ، حدیث و سایر علوم متداوله آن عصر گوی سبقت بر بوده‌اند . چنانچه در سابق اشاره شد ابوحنیفه که یکی از ائمه بزرگ اهل سنت است ایرانی الاصل بوده وهمچنین یکی از استادان معروف **مالك بن انس** که امام دیگر سنت است دیلمی الاصل است . اغلب از بزرگان شیعه ومعتزله ومتصوفه ایرانی بوده‌اند . صرف ونحو ولغت عرب مرهون زحمات دانشمندان ایرانی امثال سیبویه است . درهمان قرون اولیه اسلام در علم تاریخ قتیبه گوی سبقت از دیگران بر بوده .

چون ذکر اسامی تمام فضلای ایرانی که درقرون اولیه اسلام میزیسته‌اند خارج

ازحدود این فصل است بذکر نام چندتن ازمشاهیر آنها (ازابتدای خلافت عباسی تاثلث اول قرن سوم هجری) اکتفامی نمائیم :

ابن مقفع – اسم اصلی او « روزبه پسردادویه » است . در خانواده زردشتی بدنیاآمده وبعد بدین اسلام مشرف گشته است . درزبان پهلوی مهارت تام داشته و درلسان تازی یکی از فصحای عرب محسوب میشود ، چندین کتاب از پهلوی بعربی ترجمه کرده که از آنجمله است **کلیله و دمنه** و **خدایننامه** – اسامی سایر تألیفات این نویسندهٔ بزرك درچند صفحهٔ قبل بیان نمودیم وتکرار آن دراینجا بیمورد است . در آخر منصورخلیفه عباسی آن دانشمند را بهقتل رسانید . (تاریخ وفات اورا از۱٤۲ الی ۱٤٥ هجری نقل کردهاند) .

ابوحنیفه – مختصری از شرح حال این دانشمند ایرانی در قسمت مذاهب اربعه گذشت .

حمادبن سابور (شاپور) **الراویه** . اصلا دیلمی است . قصاید عربی معروف به معلقات را جمع آوری کرده ونشر داده است (رحلت اوبین سنوات ۱۵۵ الی۱۵۸– هجری است).

بشاربن برد – شاعر مشهوردربارمهدی خلیفه عباسی است که بایرانی بودن افتخار میکرده ودرقصیدهای آتش راتقدیس نموده وبالنتیجه بقتل رسیدهاست (۱٦۷هجری).

سیبویه – عالم نحوی مشهور است (رحلت۱۷۷هجری) .

الفرا – نحوی مشهور وشاگرد کسائی است (رحلت ۲۰۷ ﻫ)

مسلم بن قتیبه – مورخی است مشهور دارای۱۲ تألیف که ازآن جملهاست کتاب المعارف ، ادب الکاتب ، عیون الاخبار (رحلت ۲۷٦ هجری) .

یکعده ازدانشمندان دیگرمانند **علی بن حمزه کسائی** عالم نحوی کههارون– الرشید تربیت پسران خود امین ومأمون را بعهده او واگذاشت ، همچنین **عباس– ابن احنف** شاعر غزلسرای دربار هارون و **ابونواس** که آنهم شاعر دربار هارون بود و درهزل سرائی معروف است ازحیث مسقط الرأس ایرانی بوده اند نژادبعضی دیگرمانند : « **اخفش اوسط** »که دراوائل قرن سوم هجری وفات کرده و درنحو

وعلم‌اللغة ید طولائی داشته‌مشکوك است ولی‌ظن قوی میرود که مانند استادش‌سیبویه ایرانی باشد - چندتن ازیهودیان ایرانی هم درادبیات عرب اظهار لیاقت کرده‌اند و مشهورترین آنها **ابوعبیده معمر بن المثنی** است که رقیب اصمعی بوده و گذشته از اینکه درعلم لغت ید طولائی داشته طرفداری از نظرشعوبیه ایرانی کرده وقبایل‌عرب را هجو نموده است. سایر دانشمندان وعلمای ایرانی‌ازقرن سوم هجری ببعد درجای خود ذکر خواهدشد .

فصل سوم

طاهریان - بنی‌دلف - علویان

۱ - طاهریان

طاهر

موقعی که‌بین **امین** و **مأمون** فرزندان‌هارون‌الرشید کارخلافت بجنك و جدال‌کشید **طاهر بن حسین** معروف به **ذوالیمینین** بکمك لشکر خراسان خدمات مهمی به مأمون نمود و رشادت زیادی بخرج داد . منجمله در سنهٔ ۱۹۵ **علی بن عیسی** راکه بالشکری کثیر از طرف امین بجنك اوشتافته‌بود درحدود ری شکست فاحش‌داد . علی‌بن‌عیسی کشته‌شد وسراو رابرای مأمون‌در خراسان فرستادند . همچنین لشکر دیگرامین راکه بریاست عبدالرحمن به‌جبله‌از طرف‌بغداد آمده‌بود درقرب همدان‌مغلوب ومنکوب‌نمود وسال‌بعداهواز ، واسطومداین رابگرفت . بغداد پایتخت خلافت بنی‌عباس درسال ۱۹۸ بدست طاهر افتادوامین کشته شدوخلافت مأمون مسلم گردید .

مأمون بپاس خدمات طاهر یابرای اینکه اورااز بغداد خارج سازد حکمرانی خراسان‌را به‌اومحول ساخت‌ودر سنه۲۰۵ هجری‌طاهر عازم‌آن حدود شد - دوسال بعد موقعی که طاهر بالای منبر خطبه میخواند بجای اینکه مأمون را دعاکندگفت : **اللهم اصلح امة محمد بما اصلحت به اولیائك واکفنا مؤنة من بغی علینا...الخ»** در همان حال مطلب را به‌خلیفه نگاشتند وقصد عزل او را نمودند ولی‌بزودی طاهر بجهان دیگر شتافت ویا بقولی بدست نماینده مأمون بقتل رسید .

طلحه و عبدالله

پس از طاهر امارت خراسان به **طلحة بن طاهر** واگذار شد و هفت سال حکمرانی کرد . در موقع فوت طلحه برادر او **عبدالله بن طاهر** در دینور مشغول جمع آوری لشکر بر علیه بابك بود و خوارج وقت را غنیمت شمرده در اطراف نیشابور ریخته عدهٔ را کشتند . چون این اخبار به مأمون رسید عبدالله بن طاهر را مأمور آن حدود ساخت . عبدالله نه فقط در خراسان بلکه در طبرستان و ری و کرمان نفوذ تام داشت .

طاهر و محمد

در سال ۲۳۰ عبدالله بدرود حیات گفت و **طاهر بن عبد الله** بجای او نشست. پس از او در سال ۲٤۸ **محمد بن طاهر** از جانب مستعین حکمران آنحدود گشت. پیدایش علویان در طبرستان نفوذ آنانرا در آن حدود از بین برد و در آخر سنه ۲۵۹ **یعقوب بن لیث** وارد نیشابور گردیده محمد بن طاهر را دستگیر و با کلیه اهل بیتش به سیستان فرستاد و دولت طاهریان منقرض شد .

۲ - بنی دلف

ابودلف

ابودلف عجلی از طرفداران امین خلیفه عباسی بوده و باعلی بن- عیسی بجنك طاهر ذوالیمینین آمد . پس از کشته شدن علی بن عیسی ، ابودلف به همدان رفت و طاهر از در دوستی داخل شده او را به بیعت با مأمون تشویق کرد. ابودلف گفت من با دیگری بیعت کرده ام و فسخ آن جایز ندانم ولی هر گاه مایل باشی از این به بعد طرفداری از هیچیك از فریقین نخواهم کرد . طاهر قبول نمود و ابودلف در کرج اقامت گزید . چون مأمون به ری آمد او را طلبید و در حق وی احسان و اکرام نمود. ابتداء نفوذ بنی دلف در حدود همدان و کرج از سنه ۲۱۰ هجری است . فوت ابودلف در سنه ۲۲۵ واقع شد.

عبدالعزیز

پس از ابودلف پسرش عبدالعزیز جای وی بگرفت . این امیر از لشکر « **مفلح** » که از طرف بغداد آمده بود شکست خورد و خانواده اش اسیر گردید . پسر او موسوم به «دلف» در سال ۲٦۵ بدست **قاسم بن مهاة** در اصفهان کشته شد . اتباع او قاسم را کشتند و احمد بن عبد العزیز را بریاست

برداشتند . درسنه ۲۷۹ معتضد خلیفه عباسی احمدرا مأمور جنك با رافع بن هرثمه کرد واحمد اورا شکست داد و مجبورش ساخت حدود ری را ترك گفته بگرگان برود احمد درسنه ۲۸۰ وفات نمود . پسران او عمرو و بکر با رافع بجنگیدند ولی از او بسختی شکست خوردند . رافع صلاح خود در آن دید که باعمرو بن عبدالعزیز از در صلح در آید وعمرو لیث هم چون رافع را ازبین برد حکومت اصفهان را به عمرو بن عبدالعزیز تفویض کرد . عمرو آخرین امیر بنی دلف است .

۳ - علویان

حسن بن زید

مستعین خلیفه عباسی درمقابل خدمات محمد بن عبدالله بن طاهر بعضی از نواحی طبرستان را که از آنجمله است کلار وچالوس باو واگذار کرد. دراطراف آنحدود اراضی بود موات که اهالی ازاشجار آن استفاده میکردند و گله خود را در آن بچرا وامی داشتند .چون نمایندهٔ عبدالله خواست آن اراضی را درتصرف خود در آورد دو نفر ازمتنفذین محمد و جعفر پسران رستم بمخالفت برخاستند و نماینده عبدالله مجبور گردید از حکمران طبرستان سلیمان بن عبدالله ـ استمداد کند. اهالی طبرستان و دیلم از سلیمان رضایت نداشتند زیرا یکی ازمقربین او «محمد بن ـ اوس بلخی» واولادش دست ستم دراز کرده انواع ظلم وجور بااهالی روامی داشتند. درهمان اوقات طبرستان و گرگان صحنه تبلیغات زیدیه بود. درسنه ۲۵۰ دیلمیان و طبرستانیها متفق گشته توسط محمد بن ابراهیم یکی ازداعیان مذهب زیدیه، حسن بن زید را که درری بسر می برد بسوی خود خوانده(۱) و کلیه اهالی دیلم وچالوس ورویان بااوهمدست گردیدند دراندك مدتی آمل وساری دردست اتباع حسن افتاد و سلیمان حاکم طبرستان بگرگان فرار کرد . سپس حسن ری را جزء متصرفات خود نمود وسلسلهٔ علویان طبرستان را تشکیل داد .

درسنه ۲۵۷ حسن بر گرگان مستولی شد ولشکر محمد بن طاهر را شکست فاحش داد . حسن شخصی بود کریم ، عادل ، متدین وخداترس . درسنه ۲۷۰ بدرود حیات گفت .

---

(۱) نسب حسن از این قرار است : حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن زید بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

محمد بن زید

پس از حسن برادرش محمد بن زید جای وی بگرفت و اوهم مردی بود فاضل و ادیب . محمد طمع درخراسان نمود ولی در جنك بالشکر **اسمعیل بن احمدسامانی** زخم کاری برداشت و پس از چند روز بدیار دیگر شتافت (۲۸۷) و امور آن حدود در دست عمال سامانیان افتاد .

حسن بن علی

درزمان امارت احمد بن اسمعیل سامانی یکی ازعلویان موسوم به **حسن بن علی الاطروش** (۱) وملقب بناصر درديلم دعوت می نمود وجمعی ازدیلمیان رابکیش اسلام ومذهب زیدیه در آورد . چون امرش درآنحدود قوت یافت برطبرستان حمله آورد وآن دیار را از دست عامل سامانیان مستخلص ساخت (۳۰۱) . اطروش مردی بود فاضل ، لطیفه گو و شاعر .

پسر حسن بن علی موسوم به حسین از لشکر نصر بن احمد شکست خورد و همچنین یکی ازسرداران بزرك علویان **لیلی بن نعمان دیلمی** که ازطرف مبلغ وداعی مشهورزید بن حسن بن قاسم در گرگان بسر می برد درجنك باسامانیان کشته شدوقدرت ونفوذ سرداران دیلمی و آل زیار بحکمرانی علویان خاتمه داد .

---

(۱) نسب الاطروش از اینقرار است : حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

فصل چهارم

صفاریان

یعقوب بن لیث

مؤسس سلسلهٔ صفاریان یعقوب بن لیث است که مدتی با برادرانش **عمرو** و **علی** و **طاهر** درسیستان برویگری اشتغال داشتند و بهمین جهت این سلسله مشهور بصفاریان گردید ـ یعقوب مردی بود باهمت وجوانمرد وازعنفوان شباب خیالات بلند درسر داشت وبشغل رویگری تن درنمیداد .

یعقوب درخدمت **صالح** نامی (۱) که بقتال خوارج اشتغال داشت درآمد و صالح درحدود سنه ۲۳۸ برسیستان استیلا یافت. یعقوب بقدری لیاقت و کفایت بخرج داد که صالح اورا نماینده خویش کرد. پس ازصالح شخصی موسوم به **درهم** جای اورا گرفت ویعقوب همچنان در خدمت اوباقی ماند تااینکه حکمران خراسان درهم را گرفت و به بغداد فرستاد . یعقوب جای درهم نشست و قدرت زیادی بهمرسانیده سیستان را درقبضه اقتدارخویش درآورد (۲) وازآنجاقصد هرات کرده و **محمد بن اوس** عامل طاهریان را درهرات شکست داده وآن شهررا فتح نمود . این وقایع درسال ۲۵۳ درزمان خلافت **معتز** رخ داد. دوسال بعد یعقوب عزم تسخیر کرمان نمود و از طرف دیگر علی بن حسین بن شبل حکمران فارس طمع درکرمان کرد . معتز برای اینکه یکی ازاین دونفر (یعقوب بن لیث یاعلی بن حسین) را ازبین ببرد فرمان حکومت کرمان رابرای هردو صادر کرد ـ طوق نامی ازجانب علی بن حسین پیشدستی

---

(۱) بعضی برآنندکه یعقوب قبل ازاینکه درخدمت صالح درآید برویگری مشغول وبزهد وتقوی معروف بوده وجمعی گویند براهزنی ودزدی اشتغال داشته است !

(۲) راجع به نشستن یعقوب درمقام درهم روایات دیگر نقل شده منجمله اینکه درهم لیاقت اداره کردن لشکر خود را نداشت واصحاب او چون ضعف اورا بدیدند یعقوب را امیرخودکردند . همچنین روایت شده است که درهم خواست یعقوب را بکشد ولی او پیشدستی کرده خودرا از هلاکت نجات داده به جای درهم نشست .

کرده وارد کرمان شد ولی درآخر یعقوب براوفائق آمد وکرمانرا بتصرف خود در آورد. ازآنجا دلاورسیستان بجانب شیراز شتافت وعلی بن حسین درتنگنای صعب العبور پناهنده گشت . دراین واقعه یعقوب کمال رشادت را نشان داده و ازنهری که نزدیك آن تنگه بود بسختی عبور کرده خصم خودرا اسیر ساخت وبعد بشیراز رفته آن شهر را بگرفت ، سپس هدایائی برای خلیفه فرستاد وظاهراً اظهار اطاعت کرد .

درسال ۲۵۷ موفق برادرمعتمد خلیفه عباسی امارت بلخ ، طخارستان،سیستان وسند را رسما به یعقوب مفوض کرد ودرتعقیب آن یعقوب کابل وبست را بگرفت . سپس عزم تسخیر نیشابور دار الملك طاهریان را نمود و درسنه ۲۵۹ آن شهررا تحت تصرف خود درآورده بامارت طاهریان خاتمه داد .

یکی ازمخالفین یعقوب موسوم به **عبدالله سجزی** که ازبیم او به نیشابور فرار کرده بود ، همینکه یعقوب آن شهررا فتح کرد عبدالله بطبرستان رفته و به حسن بن زید علوی پناهنده گشت . یعقوب اورا ازحسن بخواست وچون مسئول اورا اجابت نکرد دلاور سیستان بدانطرف شتافت و حسن را شکست داده داخل در ساری وآمل گردید .

حسن متواری بود تااینکه یعقوب مراجعت کرد . دراین سفرخسارات هنگفتی به یعقوب وارد آمد. عبدالله سجزی بری پناهنده گشت ولی یعقوب اورا ازحکمران آنحدود بطلبید وبکشت (۲٦۰).

سال بعد یعقوب بطرف فارس رفت ولشکر محمدبن واصل را شکست داده غنائم بسیاری بدست آورد.

معتمدخلیفه ازنفوذ وقدرت یعقوب اندیشناك گشت. بنابراین حاجیان خراسان ری ، طبرستان وگرگان راگرد آورده ویعقوب را لعن کرده بآنان اطلاع داد که امارت یعقوب درخراسان بامراونبوده واسیرساختن محمدبن طاهر خودسرانه است. چون این اخبار به یعقوب رسید عزم محاربه باخلیفه را نمود وازفارس به اهواز آمد معتمد خواست یعقوب را از این خیال منصرف سازد بنا براین تجار را حاضر ساخته واگذاری امارت خراسان،طبرستان ، گرگان ، ری وفارس را به یعقوب اعلام داشت

یعقوب که اساساً اعتقادی بخلیفه نداشت ازخیال خود منصرف نگردید وعازم بغداد شد . معتمد برادرخود موفق را درمقابل یعقوب فرستاد. چون جنك درگرفت میسره لشکر یعقوب بر میمنه سپاه موفق تاخته آنرا منهزم ساخت . موفق در آخر برای تحریك حس مذهبی لشکرخود و ایجاد نفاق بین سپاهیان یعقوب سرخود را برهنه ساخت وفریاد کرد«من غلام هاشمی هستم» وبرخصم حمله آوردوجنك سختی درگرفت. بسیاری از اتباع یعقوب جنك باخلیفه مسلمین را مکروه دانسته بلشکر خصم پیوستند . بالنتیجه شکست بریعقوب وارد آمدو بخوزستان مراجعت کرد (۲٦۲هـ). باهمه این احوال یعقوب دست از مقصود برنداشت ودرجمع آوری لشکرمیکوشید تااینکه درسنه ۲٦٥ مبتلا بمرض قولنج شد . درهمان اوقات قاصدی از طرف خلیفه نزداو آمده ویرااستمالت داد وحکمرانی فارس را باومحول ساخت . یعقوب یك قبضه شمشیر وقدری نان وپیازطلبیده بقاصد گفت : بخلیفه بگو : هرگاه دراثراین مرض از دنیا رفتم هم او ازدست من خلاص خواهد شد وهم من ازاو واگرزنده ماندم بین من واو این شمشیرحکمفرماست. اگرفاتح شدم انتقام خودرا خواهم کشید واگرشکست خوردم باین نان وپیاز اکتفا خواهم کرد. قضاراطولی نکشید که یعقوب در گندی شاپور بدرود حیات گفت (۲٦٥).

یعقوب مردی بود دلیر ، عاقل ، مدبر ، پر حوصله و متین . بقدری در امور ثابت قدم بود که حسن بن زید اورا سندان مینامید . ظن قوی میرود که یعقوب مذهب تشیع داشته و در مجالس المؤمنین در زمره صاحبان این عقیده نامبرده شده است.

عمرو لیث

چون یعقوب بدار دیگر شتافت برادرش عمرو لیث جای اورا بگرفت وصلاح درآن دانست که نسبت بخلیفه اظهار اطاعت کند. برادر خلیفه موفق امارت خراسان، فارس ، اصفهان، سیستان ، سند و کرمان را باومحول کرد. ازوقایع ایام عمرو یکی مخالف برادر اوعلی ودیگر طغیان رافع بن هرثمه است.

عمرو رفع فتنه برادر بنمود ورافع را مغلوب ساخت ولی درسنه ۲۷۱ معتمد

دستور داد تاعمرو را بالای منابر لعن کنند واورا معزول ساخت . امور خراسان را بمحمد بن طاهر محول نمود واوهم ازجانب خویش رافع بن هرثمه را معین کرد. عمرو ، فارس را ازعامل خلیفه بگرفت وپسر خود محمد را بالشکری کثیر بجانب بغداد فرستاد ولی محمد ازین راه برگشت و نزدیك سیستان بمرد ، عمرو لشکر خلیفه را درفارس شکست فاحشی داد وچهارهزار اسیر بگرفت وبخوزستان رفت.

چون نوبت خلافت معتضد رسید رافع بن هرثمه بااومخالفت آغاز کرد بنابراین معتضد حکمرانی خراسان رابه عمرولیث واگذاشت واوهم پس ازکشته شدن رافع سراورا برای خلیفه فرستاد وحکمرانی ماوراءالنهر را طلبید و هم برای این مقصود عزم جنك بااسمعیل بن احمد سامانی را نمود . درابتدا لشکراوکاری ازپیش نبرد و وازطرفی هم خلیفه باطناً ازقدرت عمرو اندیشناك بود وسامانیان را تقویت میکرد بنابراین عمرو شخصاً عازم ماوراء النهر گردید وهرچه اسمعیل خواست اورا از این اقدام منصرف کند سودی نبخشید . نزدیك بلخ جنگی رخ داد که درآن فتح نصیب لشکرسامانیان گردید وعمرو اسیرشد (۲۸۷ه) بروایتی اسمعیل عمرو را به بغداد فرستاد ودرسنه ۲۸۹ درآغاز خلافت مکتفی کشته شد . درتعقیب این قضایاخراسان بدست سامانیان افتاد .

آفتاب اقبال صفاریان پس از عمرو روبافول نهاد واقدامات طاهر بن محمد بن عمرو فایده نبخشید ودرسنه ۲۹۸ احمدبن اسمعیل برسیستان استیلایافت ومعدل بن علی بن لیث را به بغداد فرستاد . باهمه این احوال خانواده صفاریان بکلی از بین نرفت و اغلب حکمرانی سیستان را داشته اند . مشهور ترین آنها خلف بن احمد پسر بانودخترعمرولیث صفاری است دیگرطاهر بن خلف بن احمداست .

احمد خجستانی

احمدبن عبدالله خجستانی ازاصحاب محمدبن طاهربوده وچون یعقوب نیشاپوررا فتح کرداحمد درخدمت اودرآمد وطولی نکشید که علم مخالفت برافراشت. احمد درسنه ۲٦۱ دربستام کشتار زیادی نمود . عزیز بن سری عامل یعقوب درنیشاپور ازبیم اوفرار اختیارکرد وآن شهر بدست آن یاغی افتاد . درهمان اوقات بنی شرکب هرات را فتح نمودند

ولی یکی ازسرداران این خانواده خیانت کرده وموجب شد که هرات بدست خجستانی افتاد . طلحة بن شرکب باجماعتی به نیشاپور رفتند و خطبه بنام حسین بن طاهر خواندند . خجستانی برادرخود عباس را درمقابل طلحه فرستاد . عباس شکست خورد وکشته شد ولی درآخر احمد برآن شهرمستولی گردید و حسن بن زید حکمران گرگان راکه باطلحه مساعدت نموده بود شکست داد (٢٦٥) . همچنین باعمرولیث بجنگید وچون اهالی نیشاپورمایل به عمروبودندبرای مشغول ساختن آنها بین ایشان نفاق مذهبی انداخت . سپس عمرورا درهرات محاصره کرد ولی کاری ازپیش نبرد و بجانب سیستان رفت ولی درانجام بمقصودخود نائل نگردید. خلاصه احمد مدتی درنواحی خراسان فتنه برپاکرده بالشکرعمرو وطلحة بن شرکب وطرفداران احمدبن محمدبن طاهر که در آن اوقات در خوارزم اقامت داشت مشغول کارزار گردید گاه فتح میکرد وزمانی مغلوب میشد تااینکه در سنه ٢٦٨ بدست دو نفر از غلامان خود کشته شد .

رافع بن هرثمه

رافع درابتدا از اتباع طاهر بن عبدالله بن طاهر بوده وچون یعقوب برنیشاپور مستولی شد وطاهریه رامنقرض نمود رافع خدمت اورا قبول کرد، ولی قیافه او یعقوب را خوش نیامد وبه وی اجازه داد تا هرکجاکه میخواهد برود . هنگام فتنه احمد خجستانی رافع خدمت اورا قبول کرد ورئیس لشکراوشد وپس از خجستانی اصحاب او رافع را بریاست انتخاب کردند .

درسنه ٢٧١ که حکمرانی خراسان ازطرف خلیفه بمحمدبن طاهر مفوض گردید اینشخص ازطرف خود رافع بن هرثمه را معین کرد . سه سال بعد رافع محمدبن زید را شکست داده برگرگان استیلا یافت وازآنجا بطبرستان ودیلم رفت وتاحدودقزوین بشتافت . چون معتضد خلیفه گردید برافع امرنمود که قری سلطانی حدود ری را تخلیه نماید . رافع ازقبول این امر سرباززد وخلیفه حکمرانی خراسان رابه عمرو لیث واگذاشت . رافع بابنی دلف بجنگید ولی ازبیم عمرو صلاح درآن دانست که باآنها وهمچنین بامحمد بن زید صلح نماید وبجنك عمرو شتابد درسال ٢٨٣ جنگی

بین عمرو ورافع رخ داد که منجر بشکست رافع گردید و قصد هرات کرد . عمرو راه اورا بگرفت در آخر رافع ازبیراهه بطرف نیشابور آمد وآن شهر راتصرف نمود . عمرو اورا محاصره کرد وشکست داد . اصحاب رافع بتدریج ازاطراف اوپرا کنده شدند ورافع راه خوارزم گرفت. ابوسعید خوارزمشاه رافع را کشت وسرش رانزد عمرولیث فرستاد واوهم آن سر رابیغداد ارسال داشت (۲۸۳).

فصل پنجم

سامانیان

سامانیان نسب خودرا به بهرام چوبین میرسانند وعالم معروف، ابوریحان بیرونی وجمعی ازمورخین این مطلب را تأیید کرده‌اند. یکی ازنیا کان سامانیان که **سامان** نام داشته در قرن دوم هجری در زمانیکه **اسد بن عبدالله** حکمرانی خراسان را داشت بکیش اسلام درآمد وپسر خودرابنام حکمران خراسان اسدنامید .درزمانی که مأمون درخراسان اقامت داشت اولاد اسدبن سامان (نوح، احمد، یحیی والیاس) را مقرب داشت . پس ازمراجعت مامون به بغداد غسان بن عباد عامل خلیفه در خراسان درسال ۲۰٤ حکمرانی سمرقند را بنوح ، فرغانه را به احمد ، هرات را به الیاس وچاچ را به یحیی واگذاشت . بعد ازغسان، طاهربن حسین آن نواحی را در دست اولاد سامان باقی گذاشت . چون نوح بن اسد بمرد طاهر بن عبدالله قلمرو حکومت اورا به یحیی واحمد داد وپس ازالیاس هرات به پسرش محمدبن الیاس تفویض گردید .

احمد امیری بود خوش اخلاق ونیکو سیرت، هفت اولاد ذکورداشت : نصر، یعقوب ، یحیی ، اسد ، اسمعیل، اسحق وحمید . چون احمد بمرد نصرجای اورادر سمرقند گرفت .

اسمعیل بن احمد

نصر برادر خود اسمعیل را ازجانب خویش حکمران بخارا نمود چه بواسطه تسلط یعقوب ابن لیث برخراسان وبیکفایتی حکمرانان بخارابیم آن میرفت که یعقوب بربخاراوماوراءالنهر

مستولی گردد بنابراین نصر برادر باکفایت خودرا بدانحدود فرستاد واسمعیل با رافع بن هرثمه که در آن اوقات در خراسان نفوذی داشت عقد مودت بست ـ سخن چینان خاطر نصررا از اسمعیل مکدر ساختند و نزدیك بود آتش جنك دو برادر مشتعل گردد ولی کار بصلح انجامید ومدتی این صلح باقی بود تااینکه مجدداً خاطرها از یکدیگر مکدرشد ومنجر بجنك گردید درسال ۲۷۵ اسمعیل نصررا شکست دادولی چون اورا نزدبرادر آوردند اسمعیل دست وی را بوسید ودرحق او کمال محبت را نموده مجدداً اورا بسمرقندفرستاد وخودرا نمایندهٔ نصر در بخارا دانست. چون نصر در۲۷۹ وفات کرد، امور ما وراءالنهر بدست اسمعیل افتاد وپس از شکست واسارت عمرو لیث صفاری (۲۸۷ھ) خراسان نصیب وی گشت . همچنین پس از فوت محمدبن ـ زید علوی که طمع درخراسان نموده بود قدرت اسمعیل تاحدود گرگان وطبرستان رسید . گذشته ازاین فتوحات اسمعیل باطوایف ترك جنگیده وبکرات آنهارا مغلوب نموده مانع ازپیشرفت آنان بطرف ایران شده است . پایتخت خودرا بخارا قرار داد. اسمعیل امیری بود خیر ونیك فطرت ، اهل علم را محترم میداشته ونسبت به آنان توجه خاصی مبذول میداشت . فاضل معروف ابوالفضل بلعمی وزیراو بود . این امیر در سنه ۲۹۵ جهان فانی را بدرود گفت (۱) .

احمد بن اسمعیل

پس ازاسمعیل پسرش احمد جای وی رابگرفت ودرسنهٔ ۲۹۸ هجری «بست» و«سیستان» رافتح کردودرسال ۳۰۱ بدست چند نفر از غلامان خود در شکارگاه کشته شد و بهمین سبب اورا شهید نامند .

نصر بن احمد

پس ازاحمد پسرش نصر اول که درآن هنگام هشت سال داشت پادشاه شد وسی سال و کسری سلطنت کرد . در زمان او در اطراف بلاد سامانیان هرج ومرج و شورش شد و ازهرطرف آوازی بلند گردید . ازجمله کسانیکه بمخالفت برخاستند یکی اسحق بن احمد عم اوست که درسمرقند حکمرانی داشت ، دیگر لیلی بن نعمان رئیس علویهای طبرستان

(۱) درهمان اوقات حسن بن علی الاطروش طبرستان را استیلا نمود .

واحمدبن‌سهل (یکی ازسرداران بزرك‌سامانیان) ویحیی ومنصوروابراهیم (برادران ـ او) ومرداویج و وشمگیر پسران زیار میباشند. اهالی سیستان هم از اطاعت نصر سرباز پیچیدند. نصر با مساعدت وزرای دانشمند خودکلیه این‌فتنه هارا فرو نشاند ومعروف به امیر سعیدگردید. نصر امیری‌بود، کریم، عادل عاقل ـ دربار اومجمع فضلاودانشمندان شد. علما ودانشمندان را محترم میداشته ونهایت فرهنگ دوست بوده‌است. وفاتش درسنه ۳۳۱ رخ داد.

نوح‌بن نصر

ازوقایع مهمی که درزمان‌این امیر رخ داد مخالفت ابوعلی‌بن محتاج فرمانده لشکراوست که مرو وبخارا را در سنه ۳۳۵ فتح کرد وباابراهیم‌بن احمد عم نوح بیعت نمود. سپس بین او وابراهیم تیره گشت وبامحمدبن نصر برادرنوح دست بیعت داد. درآخر ابراهیم ومحمد نزدنوح رفته عذر مافاترا خواستند. نوح هردورا نابینا ساخت و به بخارا مراجعت‌کرد وقصد جنك باابوعلی داشت ولی درآخر کاربصلح کشید وحتی‌درسنه ۳۴۰ اورافرمانده سپاه خراسان‌کرد. نوح‌باوشمگیرپسرزیار مساعدت نمود و قصد دیلمیان‌کرد. لشکرکشی سامانیان بری‌و اصفهان بنتیجهٔ قطعی نرسید و آنحدود در دردست آل‌بویه باقی‌ماند. درسنه ۳۴۲ نوح ازابوعلی مجدداً مکدر شد و علت آن بود که ابوعلی ازعهده فتح‌ری برنیامده بارکن‌الدوله صلح‌نمود. ابوعلی چارهٔ جزاین ندید که پناه برکن الدوله دیلمی برده وبانفوذی که آل‌بویه در دربار خلافت داشتند درخواست‌حکمرانی‌خراسان را کند.ابوعلی به‌نیشابوربر گشت وخطبه بنام‌مطیع‌الله خلیفه عباسی خواند. درهمان احوال یعنی درسنه ۳۴۳ امیرنوح‌بن نصرکه معروف به «امیرحمید» است دارفانی‌را بدرود گفت.

عبدالملك‌بن نوح

عبدالملك چون برجای‌پدرنشست ابوعلی را ازخراسان‌خارج کرد ولشکرکثیری برای تصرف ری و اصفهان گسیل داشت خراسانیان داخل اصفهان گردیدند ولی کاری از پیش‌نرفت و مجدداً آن شهربدست رکن‌الدوله افتاد. درسنه ۳۵۰ عبدالملك درموقع گوی‌بازی ازاسپ بیفتاد ورحلت‌کرد.

منصور بن نوح

پس از عبد الملك برادرش منصور بن نوح امیر ماوراء النهر و خراسان شد و با رکن الدوله و عضد الدوله در سنه ۳٦۲ صلح نمود. در زمان این امیر البتکین که ریاست لشکر راداشت و از انتخاب منصور بسلطنت راضی نبود بغزنه رفت و درافغانستان اقتداری بهمرسانید وامیر سامانی نتوانست اورا مطیع خودسازد. منصور در سنه ۳٦٦ وفات نمود.

نوح بن منصور

پس ازمنصور پسر او نوح بجای وی نشست و به‌تحریك وزیر دانشمند خود ابوالحسین عتبی، ابوالحسن سیمجور را از ریاست لشکر خراسان عزل کرد وحسام الدوله ابوالعباس تاش را برجای وی گماشت. عتبی باین اکتفا نکرد و در موقعیکه سیمجور بدفع غائله خلف بن احمد درسیستان می‌پرداخت خلف راواداشت که قلعه خودرا بتصرف سردار دیگر سامانی درآورد وخود بقلعه دیگر رود. این اقدام موجب شدکه ابوالحسن سیمجور بافائق حاجب نوح همدست گردیده‌وعتبی را بقتل رسانده اطراف نیشابور را درقبضهٔ‌اختیار خویش‌درآوردند. درآخر سرداران لشکر، نوح را مجبورساختند که بهریك ازآنها قطعاتی را واگذارد. نفاق سرداران با یکدیگر، عزل و نصب آنها که شرحش ار حدود این تألیف خارج است دولت سامانی را ضعیف نمود. ابوالعباس تاش نزد فخرالدوله دیلمی برفت وابوعلی سیمجور پسر ابوالحسن که بعد ازپدر حکومت هرات وقهستان را داشت بادیگر سرداران‌باعث گشتند که بغراخان ترك حکمران کاشغر وماوراء آن بربخارا پایتخت سامانیان استیلایافت (۳۸۳ﻫ) وچون بغراخان بزودی درگذشت‌نوح‌به‌بخارا مراجعت کرد. ابوعلی وفائق قصدعزل نوح وتسخیر بخارا راکردند امیرسامانی مجبور شد ازسبکتکین و پسرش محمود استمداد نماید و بکمك آنهاتوانست سلطنت خود را ادامه دهد (۱) نوح‌بن منصور درسنه۳۸۷دارفانی‌راوداع نمودنمود.

منصور بن نوح

پس از نوح ضعف دولت سامانی بیش ازپیش گردید وپسرش منصور جای ویرا بگرفت. فایق وبکتوزون (رئیس لشکر خراسان) درسنه۳۸۹ این‌امیررا بگرفتند ونابیناساختند.

---

(۱) نوح سبکتکین را ناصرالدین ومحمودرا سیف‌الدوله ملقب نمود

عبدالملك بن نوح

چون سرداران لشکر سامانی منصور را نابینا ساختند برادر اوعبدالملك را برتخت نشاندند . درزمان اوخراسان بدست محمود سبکتکین فتح شد وایلك ترك وارد بخارا گردید و ماوراءالنهر بدست‌اوافتاده سلسله سامانیان منقرض شد (۳۸۹) . اغلب حکمفرمایان این‌سلسله عادل، نیك‌سیرت و فرهنگ دوست بوده‌اند خدمت این سلسله‌بعلم وادب و مخصوصاً دراحیای زبان فارسی درجای خود ذکر خواهدشد .

فصل ششم

آل زیار و آل بویه

۱ـ آل زیار

مرداویج

مرداویج پسرزیار ازدلاوران گیلان است ، درابتداء امررئیس لشکر اسفاربن شیروین گشت . اسفار خود را در ظاهرعامل نصربن احمدسامانی میدانست ولی‌درباطن‌خیال‌خودسری داشته بامساعدت مرداویج طبرستـان را فتح‌نمود سپس باحسن‌بن قاسم علوی‌که ری ، زنجان ، قزوین ، قم و ابهر را تحت اقتدار خویش درآورده بود جنگیده اورا مغلوب کردند . بدرفتاری اسفار نسبت باهالی بلاد موجب شد که مرداویج باسپاهیان واصحاب اوساخته ویرا بقتل رسانیدند (۳۱٦) . چون مرداویج ازاینعمل فارغ گشت بتصرف بلاد کوشید و در اندك مدتی قزوین طبرستان ، همدان ، کنگور ، دینور ، یزد ، قم ، کاشان ، گلپایگان ، اصفهان و اهواز را گرفت و لشکر «مقتدر» خلیفه عباسی را شکست داده سلسله‌آل زیار که اولین سلسله‌ایرانی است‌درمغرب متصرفات سامانیان‌تشکیل یافت . مرداویج بلشکریان خود خاصه بدیلمیان نهایت احسان میکرد وازبذل مال دریغ نمی‌نمود ، ایران دوست وبلند همت بود .

خیال تجدید عظمت ایران ومنقرض‌ساختن خلافت بنی‌عباس را داشت درنظر گرفت که‌هرگاه‌بین‌النهرین را فتح‌کند مداین‌را آباد و کاخ‌های کسری را ازنوبسازد وشاهنشاه‌گردد. درتعقیب همین‌خیالات مانند ساسانیان برای‌خود تاج مرصع‌ساخت

ساخت و بر روی تخت طلا می‌نشست صحبت کردن بااومیسر نمیگردید مگر بوسیله بوسیله حاجبان مخصوص همچنین بزرگان لشکراو بر تخت سیمین جلوس میکردند.

مرداویج بخود مغرور بود ودر بعضی ازمواقع خشونت بخرج میداده .دراواخر ایام خویش نسبت به ترکانیکه درلشکر اوبودند بدبین گشته‌و بسختی رفتارمیکرد درآخر ترکان اورا درحمام اصفهان بکشتند (۳۲۳هـ).

وشمگیر

پس از کشته شدن مرداویج دیلمانیکه درلشکر اوبودند به وشمگیر برادر مرداویج پیوستند . وشمگیر دو دشمن قوی داشت : سامانیان و آل‌بویه. علی‌بن محتاج فرمانده لشکرخراسان ازطرف نصربن‌احمد وشمگیر را در گرگان ری و طبرستان شکست فاحشی داد بقسمی که مجبور گردید اظهاراطاعت کند همچنین، رکن‌الدوله دیلمی درابتدا اصفهان را ازوشمگیر بامساعدت نوح‌بن نصر گرگان را از حسن فیروزان که درآنحدود استیلا یافته بود باز ستد ولی در سنه ۳۳۶ رکن الدوله مجدداً طبرستان و گرگان را فتح کرد و وشمگیر چاره‌جز آن‌ندید که بدربار سامانیان پناهنده شود . پس از مدتی وشمگیر در گرگان وطبرستان قدرتی بهم رسانید باز هم رکن‌الدوله اورا آسوده نگذاشت و درآخر منصوربن نوح سامانی اشکرکثیری از خراسان برای جنك با رکن الدوله بفرستاد واختیار سپاه را در کف وشمگیر نهاد سرداران لشکر را امر به اطاعت او کرد . ولی طولی‌نکشید که وشمگیربدیار دیگر شتافت (۳۵٦).

بیستون

پس ازوشمگیرپسرش‌بیستون یا(بهستون) ملقب به‌ظهیرالدوله بارکن‌الدوله از درصلح درآمد ومورداحسان‌اوواقع گشت‌و درسنه ۳٦٦ بیستون بدرود حیات گفت .

قابوس‌بن وشمگیر

بعد از بیستون برادر او شمس المعالی قابوس بر گرگان و طبرستان استیلاء یافت و.فرزند بیستون را مانند اولاد خود تربیت کرد . مؤیدالدوله دیلمی از طرف عضدالدوله گرگان را ازقابوس بگرفت وپس از اوآن دیاربدست، فخرالدوله دیلمی‌افتاد . در سال۳۸۸ پس ازرحلت فخرالدوله، قابوس‌موفق‌گردید گرگان وطبرستان وسایر بلادآنحدود

را بتصرف خویش درآورد و لشکر مجد الـدوله پسر فخرالدوله بکرات از او شکست خورد .

قابوس امیری بود دانشمند ، ادیب و جوانمرد ، در علم نجوم دست داشته و رسائلی درعلم وادب ازخودبیادگار گذاشته است .بااین اخلاق حمیده ومراتب دانش قابوس درسیاست شدیدبوده وباندك جرمی مجازات سخت میکرده ازاین سبب امراء برروی بشوریدند وپسرش را موسوم به منوچهر که بعد ملقب بفلك المعالی گردید امیرخودخواندند . قابوس درسنه ۴۰۳ وفات کرد .

منوچهر این امیر بهیچوجه مایل بخلع پدرنبود وتااو اجازه نداد زمام امور رابدست نگرفت. منوچهر اطاعت سلطان محمودغزنوی را گردن نهاد .

نوشیروان درزمان نوشیروان پسر منوچهر گرگان و طبرستان در دست سلجوقیان افتاد و آل زیار دست نشانده آنان شدند .

۲ ـ آل بویه « دیلمیان »

درجنوب بحر خزر در مرتفعات گیلان کنونی و در مقابل سلسله البرز ناحیهٔ دیلم قدیم است که جایگاه قوم متهوری بوده است. دیلمیان سالها بعداز اسلام بکیش باستانی خود باقی مانده استقلال سیاسی خود را حفظ کردند . لشکر کشیهای عرب بدیلم نتیجه نبخشید وگویند حجاج بن یوسف نقشه دیلم را به بعضی از رؤسای آنان ارائه داده گفت بادانستن اسرار آن دیار دیگر مقاومت دیلمیان سودی نخواهدداشت. رؤسای دیلمی نقشه را به بی اعتنائی نگریسته گفتند ای امیر این نقشه ناقص است چه سوارانی که حافظ کوهسارند نشان نمیدهد.

دیلم را که عربها درموقع اقتدارخود بقوه وقهر نتوانستند تسخیر نمایندصحنه تبلیغات علویان گردید ـ مختصری ازاحوال این طایفه درجای خود ذکر شدو اکنون بتاریخ خانواده دیلمی که تأسیس سلسله مقتدری در مشرق نموده وخلفاء بنی عباسی را در آوردند می پردازیم .

عماد الدوله و رکن الدوله و معزالدوله

بویه مردی‌بود متوسط الحال ازاهل دیلم (۱) مورخین نسب اورا به‌پادشاهان ساسانی مخصوصاً به‌بهرام‌گور میرسانند. در آن‌هنگام که دیلمیان و گیلانیان مانند ماکان. لیلی‌بن‌نعمان، اسفاربن شیرویه، مرداویج‌بن زیار بتصرف‌بلاد همت گماشتند علی، حسن واحمدپسران بویه که بعدملقب بعماد الدوله ورکن‌الدوله و معزالدوله گردیدند درخدمت «ماکان» درآمدند چون‌ماکان ازمرداویج شکست خورد وبه نیشابورفرار کرد اولادبویه باجازه«ماکان» خدمت‌مرداویج راقبول کردند. مرداویج قدوم آنان راگرامی‌داشت وحکمرانی کرج رابعلی (عمادالدوله) واگذار کرد واورا باجمعی از سرداران مأمور آن حدود ساخت ولی بعداز این اقدام پشیمان‌گشت و باطناً بین‌او وعلی‌بن بویه روابط تیره گردید. علی نسبت باهالی کرج کمال محبت‌را نمود وقصد تسخیر اصفهان کرد وپس‌ازمغلوب نمودن ابن‌یاقوت، وارد آنشهر شد (۳۲۱ه) مرداویج برادر خودرا بجانب اوفر ستاد. عمادالدوله (علی) اصفهان راترك کرده‌به‌ارجان رفت وآنجارا بدون جنك تصاحب نمود. ازآنجا بنوبندگان، استخر وبیضاشتافت. درابتداء سنه ۳۲۲ جنگی بین‌عمادالدوله ویاقوت رخداد. یاقوت بکلی مغلوب ومنکوب گردید. دراین‌جنك حسن (رکن‌الدوله) بااینکه بیش‌از نوزده‌سال نداشت کمال رشادت رانمود. عمادالدوله نسبت باسیران نهایت رأفت رانمود وآنان رامختار کردکه نزد اوبمانند یااینکه بیاقوت‌ملحق‌شوند، پس‌ازاین واقعه شیرازبدست عماد الدوله افتاد وقدرت اوزیاد گشت. درهمان اوقات مراسلهٔ‌به (راضی‌بالله) خلیفه عباسی نگاشته اظهار اطاعت‌کرد. چون‌این اخبار بمرداویج رسیدسخت متغیرومتأثر گردیدوعزم نمودکه بکلی عمادالدوله رااز‌بین‌ببرد. ازاین‌سبب ازری باصفهان آمد ولشکری باهواز فرستاده آنجارا فتح کرد وقرضش ازتصرف‌آن شهراین بود که‌هر گاه‌عمادالدوله‌خواسته‌باشد نزدخلیفه‌روددراه مسدود نماید.چون‌عمادالدوله‌ازاقدامات مرداویج مطلع گشت ازدرصلح درآمد ومتعهدشدکه ازمرداویج‌اطاعت نموده‌بنام او خطبه بخواند. همچنین برادرخودحسن (رکن‌الدوله) رابعنوان گروگان نزداوفرستاد

(۱) بعضی ازمورخین شغل‌بویه را ماهیگیری نوشته اند .

و بدینطریق بین او و عمادالدوله کار باصلاح خاتمه یافت. طولی نکشید که مرداویج کشته شد و رکن الدوله فرار کرده نزد برادر خود آمد و نفوذ آل بویه بیش از پیش گردید.

در سال ۳۲۴ احمد (معزالدوله) کرمان رافتح کرد و سال بعد عمادالدوله را تشویق کردند که قصدعراق عرب کند. برای این مقصود در ابتدا برادرخود معزالدوله را باهواز فرستاد و آنحدود راضمیمه متصرفات خود نمودند. درهمان احوال رکن الدوله دیلمی اصفهان وبعدری را ازوشمگیر گرفت. معزالدوله در ۳۳۴هجری وارد بغداد شد ومستکفی خلیفه عباسی کمال احترام را بجاآورد. احمدرامعزالدوله علی‌راعماد الدوله وحسن‌را رکن‌الدوله لقب‌نهاد.

مستکفی‌ازنفوذمعزالدوله‌اندیشناك گشت‌ودرآن‌احوال‌قهرمانه‌دردربارخلافت که‌خانمی‌بود بانفوذ ترتیب جشنی داد که فوق‌العاده بمعزالدوله‌گران آمد وازهمه بدترآنکه خلیفه امربتوقیف رئیس شیعیان داد واین‌اقدام بمعزالدوله‌که شیعه‌مذهب بودنهایت تأثیرنمود. بنابراین روزی‌که‌خلیفه بارعام داده‌بود معزالدوله‌داخل درقصر شده‌وپس‌از ادای مراسم ادب روی کرسی نشست وامـرداد رسولانی‌که از خراسان رسیده‌اند داخل گردند. فوراً دودیلمی داخل‌شده وبامستکفی بفارسی صحبت کرده دست‌خودرا بطرف‌او درازکردند. خلیفه‌بتصوراینکه آنهامیخواهند دست‌بوسی کنند دست خویش‌را درازنموده وآن دودیلمی‌دست خلیفه‌را گرفته واورا برزمین افکنده کشان کشان بطرف در کشیدند. سپس معزالدولـه بلندشد وهیاهوی غریبی برپـا گردید. حضار بطرف درفرارکرده یکدیگررالگدمال مینمودند ـ دیلمیان قهرمانه ودخترش را دستگیر کردند ومستکفی درقصر معزالدوله توقیف شدودر همان روز امیردیلمی، ابوالقاسم پسر مقتدر راطلبیده ویرا بنام «مطیع‌لله» خلیفه ساخت وبدین نحوپس ازسه قرن خلافت، خلفاء بنی‌عباس دست‌نشانده ایرانیان شدند وبغدادبدست شیعیان‌افتاد ومراسم عزاداری حضرت حسین علیه‌السلام دردارالخلافه مرسوم گشت.

در سنه ۳۳۶ معزالدولـه بصره را گرفت و قدرت آل بویه روز بروز بیشتر میگشت. چنانـکه رکن‌الدوله بامساعدت حسن فیروزان طبرستان و گرگان را از دست وشمگیر خارج ساختند ودرسال(۳۳۷)معزالدوله موصل رابگرفت.

پیشرفت آل بویه بیشتر در اثر اتحاد سه برادر بایکدیگر بوده وتاعمادالدوله حیات داشت رکن‌الدوله ومعز الدوله سراز فرمان او بر نمی تافتند. عمادالدوله پایتخت خود رادرشیراز قرار داد.

در ۳۳۸ عمادالدوله دارفانی را بدرود گفت و مورخین برآنند که این امیر مردی بود باحلم و سیاست وتدبیر وکیاست پس ازاوبرادرانش بمساعدت یکدیگر کشور وسیع خودرا محافظت کرده ودفع سپاه سامانیان رانمودند. در ۳۵۴ معزالدوله لشکر بعمان کشید وآنحدودرا تحت اطاعت خود در آورد.

عضد الدوله عمادالدوله دارای فرزند ذکور نبود وچون آخر ایام اوفرا رسید پسر رکن‌الدوله موسوم به «**فناخسرو**» را که ملقب بعضدالدوله گشت درنزد خود بطلبید واورا ولیعهد خویش ساخت. بنابراین چون عمادالدوله وفات نمود عضدالدوله برجای اونشست. در ۳۵۶ معزالدوله بسرای دیگر شتافت وپسرخود **بختیار** (عزالدوله) راجانشین خویش کرد وباو وصیت نمود ازپسر عم خود عضدالدوله اطاعت کرده درامور مملکت بااو مشورت نماید. بختیار برخلاف نصیحت پدر مشغول لهوولعب گشت. درهمان اوقات ابوالفرج که حکمرانی عمان را داشت آن حدود را بعضدالدوله واگذاشت ودر سنه ۳۵۷ این امیر کرمان را از آل الیاس بگرفت.

رفتار جاهلانه عزالدوله (بختیار) با ترکان در بغداد موجب قیام رئیس آنان سبکتکین نام گردید واین شخص در غیاب عزالدوله منزل اورا محاصره کرده اتباع واقوامش را دستگیر و بغداد را در تصرف خویش درآورد. عزالدوله ازاهواز بواسط آمد و طولی نکشید که سبکتکین دارفانی راترك گفت وریاست ترکان بغداد با الپتکین نام گردید و کار را برعزالدوله سخت گرفت بقسمی که مجبور شد ازرکن‌الدوله وعضدالدوله کمك بطلبد. عضدالدوله در ۳۶۴ بطرف بغداد حرکت کرده آن شهررا ازترکان گرفت ولی طمع در دارالخلافه نمود وبتدابیر مخصوص عزالدوله رابا استفاده واداشت واورا دستگیر کرد.

چون این خبر برکن‌الدوله (پدرعضدالدوله وعم بختیار) رسید خودرا ازسریر

برزمین افکند وازا کل وشرب دست کشید وازشدت غم مبتلا بمرضی شد که دیگر از آن خلاصی نیافت . برای گوشمالی پسر خود عزم تسخیر بغداد کرد . عضد الدوله برای جلب رضایت پدر رسولی بدربار او درری فرستاد وچون رسول شروع باظهار مطلب کرد رکن الدوله دست به‌نیزه کرده خواست اورا بقتل رساند ولی چون غضبش تسکین یافت گفت « بفلان بگوئید آیا لشکر کشی تو به بغداد برای این بود که با برادرزاده من کمك کنی یااینکه جای اورا بگیری ؟ آیانمیدانی که من بکرات به حسن فیروزان کمك کردم وبامن خویشاوندی نداشت ، جان ومال خود را برای او درمعرض خطر گذاشتم وهمینکه فاتح شدم مملکتش را باوردکردم ویك درهم از او تقاضانمودم ، همچنین ابراهیم بن مرزبان رایاوری نمودم واورابه آذربایجان عودت دادم ، وزیرلشکرخودرا بکمکش فرستادم و از او دیناری نگرفتم تا نام نیك باقی ماند واساس فتوت ومردانگی متزلزل نشود ، حال تو برای چند درهمی که خرج کردی برمن وبرادرزاده امنت می نهی وطمع دراملاك اوداری ؟ » این قبیل اظهارات جوانمردی آل بویه را ثابت میکند که نه فقط دلیروباعقیده وجنگجو بودند بلکه فتوت ومردانگی را شعار خود ساختند .

عضدالدوله چون از حال پدر آگاه شد چاره جزاین ندید که بغداد را به عزالدوله واگذار کرده به فارس مراجعت نماید . در ۳٦٦ رکن الدوله وفات کرد (۱) وقبل ازفوت پوزش پسر را بپذیرفت و اورا جانشین خودکرد و همدان و اطراف آنرابه فخرالدوله (ابوالحسن) و اصفهان رابه مؤیدالدوله (دوپسردیگر خود) تفویض نمود و به آنان نصیحت کرد که پس ازوی ازعضدالدوله اطاعت کنند وترك هرگونه خلاف ونفاقی نمایند .

عضدالدوله معروفترین امیر آل بویه است ودرطول سلطنت خویش درفتح بلاد وآبادی شهرها وساختن کاخها همت گماشت . درابتدای حکمرانی اوعزالدوله بنای مخالفت بااو گذاشت وحتی خواست باوی جنگیده شیراز را بگیرد . درسال ۳٦۷ عضدالدوله وارد بغدادشد وبختیار را بحکومت شام فرستاد ولی چون باز آن جوان

---

(۱) ابوالفضل بن عمید وزیر رکن الدوله درسیاست ملك وحسن تدبیر و فضل وکمال واخلاق کم‌نظیر داشت و درموارد متعدد بارکن الدوله مساعدت های گرانبهائی نمود .

سر از اطاعت بپیچید و بجنك برخاست عضدالدوله اورا شکست داده و اسیر کرده بکشت ، پس از آن موصل را بگرفت وسال بعد میافارقین ، دیار بکر و بلاد دیگر بدست او فتح شد واقتدار او ازسواحل دریای عمان تاشام وحدود مصر مسلم گردید وبرای اولین دفعه در بغداد خطبه بنام اوخواندند. عضدالدوله در آبادی بغداد بکوشید مساجد وبازارها را آباد کرد ، قنوات پرشده را بجریان انداخت ، صاحبان املاك خراب شده را امر کرد تا آن اراضی را آباد کنند ، درحق پیشوایان دین ، علماء و مؤذنین ، قراباء ، غرباء وضعفائیکه در مساجد منزل مینمودند وظیفه معین کرد ، راه عراق تامکه را آباد نمود . برای فقرای مجاور مکه ومدینه و عتبات نفقه معین نمود ولطفش شامل حال کلیه دانشمندان علوم مختلفه گردید وحتی نصرانیان از خوان کرم او بی بهره نماندند وعضدالدوله بوزیر خود نصر بن هارون که عیسوی مذهب بود اجازه داد تادیرهارا آباد کنند وبفقرای عیسوی توجهات لازمه نمایند .

مؤیدالدوله برادر عضدالدوله که حکمرانی اصفهان را داشت درطول این مدت سر از اطاعت برادر نپیچید وطرف توجه واقع گشت و برخلاف او فخرالدوله از همان ابتدا اظهار مخالفت کرد . بنابراین عضدالدوله چون امور عراق عرب را منظم کرد بگوشمالی فخرالدوله برخاست ودرسنه ۳۶۹ بلاد اورا بگرفت. فخرالدوله نزد شمس المعالی قابوس بن وشمگیر پناهنده گشت وقابوس نه فقط فخرالدوله را پناه داد بلکه اورا دراملاك خویش شریك خود گردانید .

عضدالدوله متصرفات فخرالدوله را به مؤید الدوله داد و اورا از جانب خویش حکمفرمای آن حدود کرد. سپس دینور ونهاوند رابگرفت وکردان اطراف موصل را شکست داد . عضدالدوله برادر خود فخرالدوله را از قابوس بخواست و چون مسئولش باجابت مقرون نگردید مؤیدالدوله را بجنك اوفرستاد . درسنه ۳۷۱ گرگان بدست مؤیدالدوله افتاد. طرفداری نوح بن منصور سامانی ازقابوس وفرستادن لشکر بدان صوب سودی نبخشید .

سال بعد (۳۷۲) عضدالدوله بواسطه شدت مرض صرع جهان فانی را بدرود گفت وفوت او درمجامع وطبقات مختلف اثرعظیمی بخشید چه این امیر مردی بود

عاقل ، فاضل ، با سیاست ، باهیبت وطرفدار فضلاء ودانشمندان ، مروج علم و کمال آباد کننده شهرها ودستگیر ضعفاء شخصاً باعلماء وفضلا مباحثه میکرده واز این جهت بارگاهش مجمع دانایان گردید وازبرای او کتابها نوشته ازقبیل «ایضاح» در صرف و«حجت» درقرائت ، « ملکی » در طب . «تاجی» درتاریخ ـ عضدالدوله عموم مذاهب را محترم میشمرده نسبت به فقرای سایر ادیان هم رأفت مینمود وقتی درشیراز بعضی ازاهالی برزردشتیان حمله آوردند و آنهارا اذیت کردند عضد الدوله متعدیان را گوشمالی سخت داد وحتی درتنبیه افراط نمود . این امیر بزرك شیعه مذهب بود و آثار مهمی ازخود بیادگار گذاشت که از آنجمله است بندامیر درفارس جنازه اورا در جوار حرم مطهر علی علیه السلام بخاك سپردند.

سایر اخلاف بویه

پس از فوت عضد الدوله رؤسای لشکر باپسرش **ابو کالیجار** مرزبان (صمصام الدوله) بیعت کردند .

در سنه ۳۷۳ مؤیدالدوله صاحب اسمعیل بن عباد که از فضلاء عصر خویش بوده و بانصایح عاقلانه روابط عضد الدوله و مؤید الدوله را نیکو نگهداشت صلاح چنین دانست که فخرالدوله را برجای مؤید الدوله نشاند . بزرگان لشگر رأی اورا به‌پسندیدند وفخر الدوله بگرگان آمد و باصمصام الدوله روابط حسنه پیدا نمود . فخر الدوله درسنه ۳۸۷ وفات کرد وپسرش مجدالدوله (ابوطالب رستم)که در آن هنگام چهار سال داشت بمساعدت امرا برتخت گرگان نشست وتدبیر ملك بردست مادرش که معروف به « سیده » است افتاد .

قابوس گرگان را از اوگرفت و قلمرو اقتدار مجدالدوله منحصر بری و حدودآن گردید . والده مجد الدوله زنی بود با رأی و تدبیر و چون کلیه امور را دردست خویش داشت امرای آن دیار اورا دستگیر کردند ولی مشارالیها توانست بتدبیر فرار کرده بود ازبدر بن حسنویه (۱) وپسر خود شمس الدوله که حکمرانی

---

(۱) حسنویه بن حسین کرد امارت لشکر « برزینیه » را در سرماج داشت . خالو های او ونداد و غانم ریاست لشکردیگری را داشتند موسوم به « عیشانیه » بتدریج ونداد وغانم برنواحی دینور همدان ونهاوند وبعضی از اطراف آذربایجان استیلا یافتند . غانم در سنه ۳۵۰ وفات‌کرد وپسرش موسوم‌به

بقیه در صفحه بعد

همدان را داشت استمداد نماید وبکمك آنان مجدالدوله را دستگیر کرده محبوس ساخت . پس ازمدتی صلاح دانست که بازهم اسماً مجدالدوله را حکمران ری سازد وچون وفات کرد بین مجدالدوله ولشکر او مخالفت شد . مجدالدوله از سلطان محمودغزنوی مساعدت خواست وسلطان بری آمده بجای اینکه مجدالدوله را مساعدت نماید اورا دستگیر کرده بخراسان فرستاد (٤٢٠) .

اما دربغداد وفارس اخلاف عضدالدوله بنای زدوخورد گذاشتند . **شرف الدوله** برادر خود صمصام الدوله را دستگیر وبرچشمش میل کشیده بشیراز فرستاد . پس از شرف الدوله دربغداد خطبه بنام **بهاء الدوله** خواندند وبین او وصمصام که خودرا ازقلعه شیرازمستخلص ساخته بود کاربجنك کشید تااینکه **صمصام** بواسطه بدرفتاری بادیلمیان کشته شد . درهمان احوال بهاء الدوله « طایع الله » رادستگیر کرده قادربالله را خلیفه ساخت و بتدریج برفارس و خوزستان و کرمان استیلا یافت . پس از او بین پسرانش سلطان الدوله ، جلال الدوله وابوالفوارس و مشرف الدوله کار بجنك کشید وابوالفوارس بسلطان محمودغزنوی پناهنده گشت. شرح وقایع بین ابوکالیجار پسر سلطان الدوله و ابوالفوارس وجلال الدوله در این مختصر نگنجد . درهرحال قدرت دیلمیان مبدل بضعف گشته بود ونفاق اخلاف عضدالدوله وسایل انقراض آن دولت را فراهم میساخت . طغرل بیك سلجوقی بسیاری ازبلاد ایران را تحت تسرف خویش درآورده بود . ابوکالیجار باطغرل از در صلح درآمد ودخترخود را درعقد او درآورد . درسنه ٤٤٠ ابوکالیجار رحلت کرد و در بغداد خطبه بنام پسرش **الملك الرحیم** (ابونصر خره فیروز) خواندند . این امیر لشکر بجانب فارس و

بقیه از صفحه قبل

« دیسم » جای اونشست . ابوالفتح بن عمید متصرفات اورا بگرفت .

چون ونداد بدرود حیات گفت حسنویه قلاع و املاك اورا بتصرف خود در آورد و در حدود دینور کردستان و همدان مدتی از روی عدل وسیاست رفتار کرد . حسنویه در ۳٦۸ جهان فانی را ترك گفت وپس از او اولادش متفرق گشتند . بعضی ازآنها نزد فخرالدوله رفتند وعده دیگرخدمت عضدالدوله راپذیرفتند عضدالدوله مستملکات پسران حسنویه را متصرف گشت ولی امور آنحدود را به ابوالنجم بدربن حسنویه گذاشت و اورا قوت وقدرت بخشید وچنانچه درمتن گفته شد والده مجدالدوله دیلمی بایاری او توانست برپسر خود فائق آید . خانواده حسنویه تاسنه ٤٠٦ درآنحدود اقتدار ونفوذی داشتند .

اهواز کشید ولی طغرل در سنه ٤٤٧ وارد بغداد شد و « الملك الرحیم » را دستگیر کرد .

کاکویه

ابوجعفر بن دشمن زیار پسر خال مادر مجدالدوله دیلمی بوده وازاین‌سبب مشهور به ابن « کاکویه » است مادر مجدالدوله اوراحکمران اصفهان کرد وچون بین مجدالدوله‌ومادرش‌خلاف‌واقع‌شدابن کاکویه مجدداً نزد بهاء الدوله رفت ولی‌پس‌ازباز گشت مشارالیها به‌ری‌ابن کاکویه مجدداًبه اصفهان آمد و نفوذ و قدرتی بهم رسانید وملقب به علاء الدوله گشت و برهمدان ودینور استیلایافت ولی‌ازمسعودبن محمود سبکتکین شکست خورد. بار دوم‌لشکر مسعود بریاست ابوسهل علاء الدوله را شکست داد و وارد اصفهان گردیده خزائن علاء الدوله را بغارت بردند .

عالم مشهور **ابو علی بن سینا** درخدمت علاءالدوله بود ، کتب این دانشمند بدست لشکر ابوسهل افتاد و به غزنه فرستادند . این کتب در فتنه حسین‌بن غوری در غزنه طعمه حریق گردید . علاء الدوله باآن اوضاع و احوال دست از اصفهان و ومتصرفات خود برنداشت تااینکه در سنه ٤٣٣ وفات نمود وظهیر الدین ابومنصور فرامرز جای اورا دراصفهان بگرفت . نفوذ این خانواده درحدود اصفهان ، نهاوندو همدان تاسنه ٤٤٣ هجری ادامه داشت .

فصل هفتم

غزنویان

سبکتکین درزمان منصوراول سامانی البتکین غلام‌ترك که بریاست لشکر سامانیان رسیده‌بود کدورتی حاصل نموده بجانب غزنه رفت و در آنجاتشکیل حکومتی داد . البتکین غلامی داشت موسوم‌به سبکتکین که بواسطه هوش وذکاوت وعقل و درایت طرف توجه واقع گشته داماد او شد . پس ازالپتکین وپسرش **اسحق** رؤسای لشکر در تعیین یك نفر رئیس برای خود مدتی اختلاف نمودند . تا اینکه در سنه ۳٦٦ سبکتکین را برای این امراز دیگران شایسته تر دانستند .

سبکتکین چند مرتبه بخاك هندلشکر کشید و باهندوها جهاد کرده پنجابرا بگرفت . همچنین **بست و قصدار** را تحت امر خود درآورد و بقدری متانت بخرج دادکه افغانان مطیع او گشتند . در سال ۳۸٤ که دولت سامانی مراتب ضعف و زوال می‌پیمود نوح‌بن منصور از سبکتکین استمداد خواست و اوهم باپسرش محمود بخراسان آمده ابوعلی‌سیمجور وفائق راشکست دادند. محمودازطرف نوح‌حکمران نیشابورگردید وسبکتکین درسنه ۳۸۷ وفات‌کرد .

اسمعیل سبکتکین قبل‌ازفوت پسر کوچکترخود اسمعیل رابجانشینی خویش معین نمود . درآن هنگام محمود در نیشابور میگذرانید وچون ازفوت پدر وامارت برادر مطلع گشت از طریق صلح درآمد تا اسمعیل سلطنت را باو محول‌کند. چون این امرحاصل‌نشد بجنك او شتافت و ویرا شکست داده جای پدرنشست ونسبت به‌اسمعیل رأفت‌نمود .

محمود محمودکه بعد ملقب به یمین‌الدوله گردید بزرگترین‌پادشاه سلسله غزنویان است و اول پادشاهی است که لقب سلطان

گرفت . درزمان عبدالملك‌بن نوح سامانی محمود برخراسان استیلا یافته آن بلاد را ازید سامانیان خارج ساخت . سپس قهستان بدست او افتاد و در ۳۹۳ سیستانرا گرفت . یمین‌الدوله بکرات لشکر بهندوستان کشید وباهندوها جهاد نمود وهمچنین **ایلك خان ترك** راکه قصد خراسان داشت‌بکلی منهزم نمود وبرماوراء النهرمسلط گردید سپس بلاد غوررا (در سنه ۴۰۱) فتح کرده احکام اسلام را درآن حدود مجری ساخت . درسال ۴۰۷ دیار خوازرم را جزء متصرفات خودنمود. ودرسنه۴۱۶ قصد سومنات راکرد وپس ازفتح آن حدود و بدست آوردن غنائم زیاد بت معروف سومنات را هم بشکست ویك قسمت آنرا بغزنه‌آورده درعتبه مسجد قرار داد . در ۴۲۰ ری وحدود آنرا ازمجدالدوله دیلمی گرفت . روایت‌کنند این سلطان متعصب دراین موقع بسیاری‌از کتب حکمت ، فلسفه ونجوم ورسائل معتزله را طعمه حریق ساخت وجمعی را باتهام الحاد بکشت . بقیه کتب که صدبار میشده‌است بغزنه‌حمل گردید . فلك المعالی منوچهر درتمام‌گرگان و مازندان خطبه بنام محمود خواند پسر محمود موسوم به مسعود زنجان و ابهر را فتح‌کرد. ابن کاکویه علاء الدوله در اصفهان اظهار اطاعت نمـود . و در آخـر یمین الدوله پسر خود مسعود را در ری مقیم ساخت .

ازوقایع مهم‌ایام محمود متفرق‌شدن ترکان « غز» دراطراف بلادایران است . که شرح این واقعه دراحوال سلجوقیان خواهدآمد .

محمود در۴۲۱ هجری وفات کرد . این‌سلطان مردی‌بود عاقل ، متدین‌وخیر، ارباب‌علم ومعرفت‌را دردربار خویش گردآورد ونسبت به‌شعراء احسان زیاد نمود . مشهدراتجدید عمارت کرد وچون‌اهالی طوس‌زوار حرم‌مطهر حضرت‌رضا علیه‌السلام راآزار میدادند غدغن اکیدنمود که احدی نسبت به‌آنان‌ظلم واجحاف‌روا ندارد . جنگهای سلطان محمود درغور وهندبیشتر عنوان‌جهاد وترویج‌احکام اسلام‌را داشته است - رویهمرفته‌این پادشاه جنگجوی بزرگی‌بود ، ولی ناگفته نماندکه رفتاراو با دانشمندان بزرك‌همچون ابوریحان بیرونی وفردوسی طوسی وآتش‌زدن‌کتب فلاسفه وحکماء در ری‌لکهٔ بزرگی است درتاریخ حیات‌این پادشاه بزرك بقسمی که بعضی

گفته‌اند سلطان‌محمود علم‌دوست ومعارف‌پرور نبوده وازگردآوردن شعراء وفضلاء دراطراف خویش قصد آن داشته که خویشتن‌را ازاین حیث هم‌مشهور کند ودربار او کمتراز دربارسایر امیران وحکمفرمایان نباشد.

مسعود

پس‌ازمحمود برحسب‌وصیت‌اوپسر کوچکترش‌محمدجانشین‌وی گردید. طولی نکشید مسعود برادر بزرگتر محمدکه درآن اوقات در اصفهان بسر می‌برد دعوی تاج وتخت کرد و محمد حاضر نگردید از در مسالمت درآید. علی‌نام حاجب که ازنزدیکان سلطان محمد بودبایوسف سبکتکین عم‌محمد همدست‌شده واورا دستگیر کرده زمام‌امور رادردست مسعود گذاشتند ولی مسعود آندو خائن‌را بکشت واحمد بن‌حسن میمندی‌راکه وزارت سلطان محمودرا داشت ودرآخر بامر سلطان محبوس‌شده‌بود اززندان درآورده وزیرخویش ساخت.

مسعود پادشاهی بوددلیرومعرفت‌دوست. درمدت‌سلطنت خویش‌توانست قدرت خوددر ممالك وسیع پدرش که ازهمدان تاهندوستان امتداد داشت محفوظدارد و امراءوحکمرانان مختلف‌ایالات رادراطاعت خویش‌نگهدارد وحتی «بنارس» رادرهند فتح کرد. ولی فتنه غزها که در ایام محمود رخ نمود در زمان مسعود شدت‌کرد و سلجوقیان اکثر بلاد خراسان‌را ازیداو منتزع ساختند وبااینکه مسعود در هرموقع کفایت بخرج میداد معذلك سلجوقیان شخص سلطان وسر کـردگانش را بکرات شکست‌دادندوشهرهای‌مهمی راماننندنیشابور بلخ‌وبخارارادرتصرف خویش‌درآوردند حال‌بدین منوال بودکه مسعود پسر خودمودودرادر مقابل سلجوقیان فرستاد وخود عزم‌هندنمود تاتجهیزات کاملی نماید. اتفاقاً بعضی ازلشکریان مسعودبرا وبشوریدندو برادرش محمدرا سلطان‌نمودند. طولی‌نکشید که مسعود کشته‌شد (۴۳۲).

مودود بن مسعود

محمد کفایتی ازخودبخرج‌ندادولشکریانش دست‌تعدی به مال وجان مردم دراز کردند. درهمان اوقات مودود بخونخواهی پدر برخاست ونزدیك غزنه محمدرا شکست فاحشی داده‌اوو پسرش‌احمد وجمعی دیگررابکشت وامراوقوت گرفت وقدرتش‌در هندمسلم گردید. ولی‌از طرف‌دیگر سلجوقیان‌روزبروز برقدرت‌خود می‌افزودند واکثر ازحکمفرمائی

که‌دست نشانده غزنویان بودنددر اطاعت خویش در آوردند . مودود ازامرای سایر بلاداستمداد خواست وشخصا برای‌جنك باسلجوقیان‌از غزنه‌حرکت کرد ولی‌بیش‌از یك منزل راه طی نکرده بود که مبتلا بمرض قولنج شد و به غزنه باز گشته رحلت نمود (٤٤١).

سایر سلاطین غزنوی

پس‌ازمودود پسرش فقط پنج‌روز برتخت پدر نشست وامرای لشکر از حکمفرمائی اوسرباز زده **علی بن مسعود** را پادشاه خواندند . **عبدالرشید بن محمود** که‌در آن هنگام‌درحبس بسرمی‌برد خودرانجات داده‌ولشکررابه‌طرف خویش‌جلب‌کرده به‌غزنه آمد . علی‌بن‌- مسعود فرارکرد وعبدالرشید برتخت غزنویان تکیه زد . درسال ٤٤٤ **طغرل** نام‌که حاجب مودود بودپس ازاینکه درجنك باغزها رشادتی بخرج داد طمع‌در تخت وتاج غزنه کرده عبدالرشید رابکشت ـ طولی نکشید که طغرل‌سزای خیانت خود رایافته بقتل‌رسید **وفرخزاد** بن‌مسعود حکمفرمای غزنه‌شد .پس‌ازفرخزاد برادرش **ابراهیم** جای او را گرفت وباچغری بیك داود سلجوقی قراردادی بست بدین مضمون که خراسان‌در دست‌سلجوقیان‌باشد وافغانستان دریدغزنویان بماند (٤٥١).

ابراهیم لشکر بهندوستان‌کشید وفتوحاتی نمود وبطور کلی حکمفرمائی بود عادل ، کریم ، ومتدین ، هرسال مصحفی بدست خود نگاشته باهدایای دیگر بمکه میفرستاد . وفاتش درسال ٤٨١ هجری‌واقع گشت وپس‌از اوپسرش **مسعود** جانشین وی شد اوهم در ٥٠٨ بدرود حیات‌گفت وپسرش **ارسلانشاه** حکمفرمای آن حدود گردید و برادران خود راگرفته محبوس ساخت . یکی از آنان **بهرام** نزد سنجر سلجوقی پناه‌برد وبامساعدت او توانست برتخت غزنه نشیند وخطبه بنام خویش و سلجوقیان خواند . چنانچه‌در جای خود ذکر خواهدشد غوریان در زمان بهرامشاه ودرعهد پسراو **خسرو شاه** غزنه‌را بگرفتند . (٥٤٧ و٥٥٣).

بهرامشاه مردی‌بود معارفپرور ومعاصر**باسنائی** عارف مشهوربعضی‌از مورخین گویندکه غزنه درزمان **ملکشاه** پسرخسرو دردست غوریهاافتاد (٥٥٧) .

فصل هشتم

سلجوقیان

نسب سلجوقیان به‌سلجوق‌بن دقاق که یکی از رؤسای ترکان غز بوده میرسد . این طایفه از «غز»ها که بعدمعروف بسلجوقیان شدنداز ترکستان به‌ماوراءالنهر آمده واول‌شخص از آنان که قبول‌اسلام‌کرد **دقاق** پدر سلجوق است . سلجوق در «جند» وفات نمود وچهار پسر داشت : **موسی ارسلان یبغو ، میکائیل ، اسرائیل‌ویونس .** میکائیل درجنك باترکان‌کشته شدوقوم وعشیرتش‌تحت‌اطاعت پسران‌او ، **طغرل‌بیك محمد وچغری‌بك داود** درآمدند ونزدیك بخارا اقامت گزیدند .

سلطان‌محمود غزنوی چنانکه درفصل گذشته اشاره‌شد ازقدرت سلجوقیان در اندیشه‌بود بنابراین‌از دردوستی درآمده واسرائیل‌بن سلجوق (یاموسی‌ارسلان) را استمالت‌نمود ولی‌چون اسرائیل در خدمت او آمد ویرا دستگیر کرده بهند فرستادو اهل وعشیرتش رادرنواحی خراسان متفرق ساخت وبآنها سخت‌گرفت بالنتیجه عدهٔ کثیری‌از آنان بطرف کرمان ، اصفهان وآذربایجان رفتند ودر اطراف آن بلادآتش فتنه افروختند .

طغرل

درتعقیب حوادثی که درماوراءالنهررخ‌داد طغرل‌وداودباعشیره خودازجیحون عبور کرده بخوارزم‌آمدند وحکمران‌آنحدود بآنان‌غدر کرده بسیاری‌از آنهارابکشت‌بنابراین‌طریق‌مرو را گرفتندوازمسعودبن‌محمود غزنوی‌طلب‌امان‌کردند . مسعود بجای‌اینکه آنان راتحت‌حمایت خودقراردهدلشکری بجنك‌آنها فرستاد ودر «نسا» قتال سختی رخ داد و بااینکه درابتدا فتح نصیب لشکر مسعود گردید درآخر شکست سختی خوردند . مسعود دانست که هیبت سلاجقه دردلهای سپاهیانش جای‌گرفته و ازکرده پشیمان نشد ولی هرچه خـواست آنان

را بطرف خود جلب نماید میسر نشد وحتی طغرل درجواب چنین نگاشت :

« **اللهم مالك‌الملك توتی الملك من‌تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدك الخیر انك علی كل شیئی قدیر** »

از همین جواب معلوم میشود که طغرل چه درسر داشت . خلاصه سلجوقیان لشکر غزنویان را بکرات شکست داده و بلاد خراسان را متصرف گشتند . در سنه ٤٣١ طغرل داخل درنیشابور گردیده خطبه‌بنام او خوانده شد .

در سال ٤٣٣ طغرل عزم گرگان و طبرستان کرد و آنحدود را متصرف گشته نوشیروان پسر منوچهر را دست نشاندهٔ خویش نمود سال‌بعد خوارزم ، ری واطراف آن بدست طغرل افتاد . ابراهیم اینل (ینال) برادر طغرل بتدریج همدان و قلعه کنگاور را بگرفت وسپس بتصرفات رومیان تاخت حکمران « ابخاز » و جمعی از روحانیون عیسوی را اسیرساخت . امپراطور روم باطغرل ازدرصلح درآمد وپادشاه سلجوق هم امیر ابخاز را خلاصی بخشید و این اقدام موجب شد که در قسطنطنیه مسجد مسلمین را تعمیر کردند ومسلمانان‌را محترم شمردند. در٤٤٢ طغرل اصفهان را از ابومنصوربن علاءالدوله بگرفت وری را پایتخت خویش کرد . همچنین درسال ٤٤٦ بر آذربایجان‌استیلایافت واز آنجا به ارمنستان شتافت‌وبین او ورومیان کدورتی حاصل گشته کاربجنك کشید وفتوحات نمایانی کرد. درسنه ٤٤٧ طغرل واردبغداد شد وخطبه بنام او خواندند و **الملك‌الرحیم** آخرین سلطان آل‌بویه دستگیر گردید ودولت آل‌بویه درآنحدود سپری شد . قائم بامرالله خلیفه عباسی برادر زادهٔ طغرل (خدیجه ارسلان خاتون) رابنکاح خود در آورد . طولی نکشید که موصل ، دیار بکر و سنجر تحت اقتدار طغرل در آمد و ملقب بملك المغرب و المشرق گردید .

در سال ٤٥٢ برادر طغرل ، چغری‌بیك داود که امور خراسان در دست او بود وفات کرد و از او چند اولاد ذکور باقی ماند : **الب‌ارسلان** ، **یاقوت** ، **سلیمان وقاورد** .

طغرل‌بوسیله‌وزیرخود **عمیدالملك کندری** خواستاردختر خلیفه‌قائم‌بامرالله گردید

وتاآن موقع مرسوم نبود خلفاء بنی عباس دختر خود را بملوك بیگانه (غیر عرب) دهند . از این سبب در ابتدا خلیفه ازقبول در خواست طغرل سر باززد وحتی قصد نمود که بغداد را ترك کند ولی در آخر چارهٔ جزتسلیم ندید و در٤٥٤ نکاح واقع گشت. سال بعد طغرل درسن هفتاد سالگی درری رحلت نمود .

طغرل سلطانی بود حلیم وعاقل ودرپوشیدن اسرار خویش قدرت نفس داشت وزیر او **عمید الملك کندری** مردی بود دانشمند ، در کتابت عربی وسرودن اشعار تازی ید طولائی داشت . هنگامی که طغرل نیشاپور را فتح کرد درخدمت او در آمد درمذهب شافعی تعصب داشت وازفرط تعصب او عدهٔ ازعلماء خراسان بمکه مهاجرت کردند .

آلب ارسلان پس از طغرل عمید الملك کندری خواست سلیمان بن داود چغری بیك را سلطان کند وحتی خطبه بنام او خواندند ولی درمیان امرا اختلاف حاصل گشت ودر آخر الب ارسلان (محمدبن داود چغری بك) را برسریر سلطنت نشاندند .

وزیر الب ارسلان **خواجه نظام الملك** معروف است که درعلم و معرفت و وسیاست ملك وتدبیر امور مقامی ارجمند داشته است .

ملاحظه ـ این نکته قابل توجه است که یکی از بزرگترین و مقتدرترین سلسلهٔ ایکه بعدازاسلام دراین کشور بلکه درمشرق زمین حکمفرمائی کرد ومهمترین ممالك اسلامی را درتحت فرمان یك دولت در آورد سلسله سلجوقیان است . پادشاهان این سلسله اگرچه ایرانی نژاد نبودند ولی مرکز اقتدارشان در ایران گردید وبخلق و خوی ایرانیان متخلق شده توانستند مانندسلاطین بزرگی که این کشور بوجود آورده حکمفرمائی کنند . وقتی که عظمت دولت سلطان محمود غزنوی و جهانگیری و فتوحات او را بخاطر آوریم تعجب خواهیم نمود که چگونه پس از محمود دراندك مدتی آن عظمت برباد رفت واقتدار غزنویان منحصر بافغانستان وقسمتی ازهندوستان گردید. این تفاوت فاحش بین این دوسلسله که هیچکدام ایرانی نبودند ویکی درمدت قلیلی ازبین رفت ودیگری سالهای متمادی دارای اقتدار بود ازاین نقطه نظر است که

اساس سلطنت و جهانداری سلجوقیانرا خواجه نظام الملك که یکی از بزرگترین رجالی است که ایران بوجود آورده گذاشت . وجود این دانشمند سیاسی بقدری در تاریخ این سلسله مهم است که بعضی از محققین ایام اقتدار سلجوقیان را عهد خواجه ـ نظام الملك خوانند که قریب ۵۵ سال زمام امور مملکت را در دست گرفته با یك سیاست بی نظیری این کشور وسیع را اداره میکرد .

درسنه ٤٥٦ بامر آلب ارسلان عمید الملك کندری وزیر طغرل دستگیر شد واورا بمرو رود تبعید کردند وپس ازیکسال بهقتلش اقدام نمودند .

دراوائل سلطنت آلب ارسلان امیر ختلان و بیغو حکمفرمای هرات عاصی گشتند ولی بزودی آن فتنه ها فرونشست. همچنین «قتلمش» سلجوقی جمع کثیری گرد آورده علم مخالفت برافراشت وقصدری را نمود ولی درحین جنك کشته شد ونظام ـ الملك دراین واقعه شخصا سلاح پوشیده بالشکریان مشارکت نمود و پس ازفتح آلب ارسلان را از کشتن اسیران منع نمود . سپس سلطان سلجوقی بجانب گرجستان رفت و حکمران آنحدود را مجبور به پرداخت جزیه نمود ودر آن احوال ملکشاه پسر الب ارسلان بامساعدت خواجه نظام الملك شهرهای مهمی راکه در آن اطراف ارس واقع ومتعلق بروميان بود بگشودند(٤٤٦) . سال بعد الب ارسلان ازجیحون گذشته بطرف « جند » که قبر « سلجوق » در آنجا بود رهسپار گردید . حکمفرمای جند از در اطاعت در آمد و در سنه ۳٥۸ پادشاه سلجوقی رسماً « ملکشاه » را ولیعهد خویش کرد واز امراء دولت دراین خصوص پیمان گرفت و در جمیع بلاد سلجوقیان خطبه بنام ملکشاه خواندند .

امیر سلجوقی کرمان قاورد ، بمخالفت برخاست ونـام الپ ارسلان را از خطبه بینداخت . این پادشاه بدانصوب حرکت کردوچون شکست برطلیعه قاوردوارد آمد از در صلح درآمده ازمافات پوزش طلبید. الپ ارسلان نه فقط ازتقصیر او در گذشت وحکمرانی آن حدود را مجدداً باو محول نمود، بلکه بهریك ازدختران او یکصد هزار دینار غیر ازلباسهای فاخر اعطانمود . ازآنجا عازم فارس شد وقلعه استخر رافتح کرد درهمان احوال خواجه نظام الملك یکی ازقلاع مهم فارس را بگشود . درسنه

۴۶۳ آلب ارسلان برحلب استیلا یافت وخطبه بنام او خواندند.

یکی ازوقایع مهم زمان این پادشاه جنك او باامپراطور روم «**رومانوس**» (۱) است که بادویست هزار رومی وگرجی وروس به «ملاز گرد» آمده قصد بلاد اسلام نمود. الپ ارسلان وقت جمع آوری لشکر نداشت وفقط باپانزده هزار نفر درمقابل دشمن شتافت و از رومانوس در خواست مهلت کرد - امپراطور جواب سخت داد و سلطان سلجوقی چاره جزجنك نداشت. درروز جمعه هنگامی که خطباء بالای منابر مجاهدین اسلام را دعا میکردند الپ ارسلان درحضور جمع بگریست وباو همه بگریستند. سپس گفت هر کس که مایل برفتن است برود و احدی مجبور بزیستن نیست. آنگاه تیر و کمان را بینداخت. دم اسب خود را شخصاً گره زد و کفن پوشید وشمشیر و گرز بردست گرفت سپس بجانب رومیان رفت وچون نزدیك بآنان شد ازاسب پیاده گردید وسر بخاك هشته ازحق تبارك وتعالی طلب فتح کرد. درهمان هنگام جنك درگرفت ونبرد مردان شروع شد. مسلمین درمیان لشکر روم واقع شده غبار مانع ازشناختن یکدیگر گردید ودر آخر فتح نصیب لشکر اسلام شد و بقدری ازرومیان راکشتند که بحساب نیاید. درموقع کارزار یکی ازغلامان مسلمین امپراطور روم رااسیر کرد وچون اورا نمیشناخت قصدقتلش نمود یکی ازمستخدمین رومی اشاره کرد که این اسیر «رومانوس» است واورانزد الپ ارسلان بردند. سلطان سخت اورا توبیخ کرد و پرسید اگرتو فاتح میگشتی بامن چه رفتار مینمودی ؟ گفت کاری که از آن بدتر تصور نشود. الپ ارسلان پرسید حال گمان میکنی من درحق تو چه خواهم کرد. رومانوس جواب دادیامرا خواهی کشت ویادربلاد اسلام بمعرض نمایش میگذاری و آنچه باورنتوانم کردعفواست که درمقابل مال از من درگذری. پادشاه سلجوقی گفت نیت من غیرازاین نبوده ورومانوس متعهد شدکه دروقت لزوم الپ ارسلان را بالشکر رومی کمك نماید و هزار هزارو پانصد هزار درهم بپردازد و کلیه اسیران اسلام را در روم مستخلص سازد. پس از این قرار داد الپ ارسلان ده هزار دینار باو داد تاوسایل حرکت خود را فراهم نماید و یك فرسنك هم اورا

(۱) Romain Diogéme

مشایعت کرد .

هم در این سال « اتسز » خوارزمی یکی از امراء لشکر ملکشاه رمله و بیت‌المقدس را فتح کرد . درسال ٤٦٥ الپ ارسلان قصد ماوراء النهر کرد و چون بادویست هزار سوار از جیحون بگذشت یوسف نام خوارزمی قلعه بان یکی از قلاع آن طرف را درنزد سلطان حاضر ساختند وتقصیرش بگفتند . الپ ارسلان‌امر بهلاکتش داد . یوسف کلام قبیحی راند که موجب خشم پادشاه گردید وتیردر کمان گذاشت تاویرا هدف سازد. اتفاقاً الپ‌ارسلان که گویند هیچگاه‌تیرش بخطا نمیرفت دراینموقع‌تیرش‌اصابت ننمود ویوسف براوحمله آورد الب ارسلان‌بلند شد ولی‌پایش لغزیده بیفتاد ویوسف با کاردی که همراه داشت زخم‌کاری براو وارد آورد وپس از چند روز دراثر آن زخم الپ ارسلان بدیار دیگر شتافت . این‌سلطان مردی‌بود عادل عاقل ، متدین‌با گذشت ،کریم ودارای‌قلبی رقیق. ملکش نهایت توسعه یافت‌وتوانست وحدت اکثر ممالك اسلامی را نگهدارد .

ملکشاه

این پادشاه هفده یاهیجده سال داشت که برتخت سلطنت جلوس کردو کلیه‌امورمملکت‌را از کلی وجزئی‌بدست‌خواجه‌ نظام‌الملك داد ودرتعقیب خدمات مهمی که‌نمود اورا ملقب‌به «اتابك» کرد . درابتدا سلطنت ملکشاه « الگین » حکمران سمرقند « ترمذ » را بگرفت وقاورد بك امیر سلجوقی کرمان قصد ری کرد ولی بزودی بتدبیر خواجه نظام‌الملك این‌فتنه ها فرو نشست وپس‌ازجنك‌سختی که‌بین قاورد وسپاه ملکشاه رخ داد قاورد دستگیر گردیده کشته شد .

درسنه ٤٧٣ تکش برادر ملکشاه بربعضی از قطعات خراسان مستولی شد . ملکشاه بجانب اولشکر کشید وتکش مجبور گردیدترمذ راپناه گاه خود قرار داده ازدرصلح درآید ولی چون‌مجدداً عاصی گشت در سنه ٤٧٧ ملکشاه اورا دستگیر کرده چشمش را میل‌کشید . هم دراین سال سلیمان‌بن قتلمش انطاکیه را ازرومیان بگرفت ودوسال‌بعد نیزحلب‌بدست ملکشاه‌افتادو برای‌اولین‌دفعه‌به بغداد آمد ودرسنه

٤۸۰ دختر خود را بخلیفه عباسی « المقتدی » داد (۱).

درسنه ٤۸۲ ملکشاه لشکر کثیری گرد آورده قصد سمرقند نمود چه اهالی آنحدود از اعمال حکمران سمرقند «احمدخان بن خضرشا کی» به‌تنك آمده محرمانه ملکشاه را بگرفتن آن بلاد تحریك کردند. دراین سفر خواجه نظام الملك رسول امپراطور روم را که باصفهان برای تقدیم باج آمده بود باخویش همراه ساخت و چون به کاشغر رسید و عظمت دولت ملکشاه را دید مرخص گشت. پس از فتح سمرقند ملکشاه نسبت به احمدخان تعدی روا نداشت واورا باصفهان فرستاد حکمران کاشغر سر اطاعت فرود آورد وخطبه رابنام ملکشاه کرد. سه‌سال بعد «تتش» برحمص وشام مستولی گشت.

دردهم رمضان ٤۸٥ خواجه‌نظام‌الملك بدست‌یکی ازفدائیان اسمعیلی نزدیك نهاوند کشته‌شد.

نظام الملك

سابقاً اشاره کردیم که عظمت‌دولت سلجوقیان هنگامی بود که امور دردست خواجه‌دانشمند نظام‌الملك بوده وچون‌پادشاهان آن سلسله ازوجود او محروم گشتند دولت آنها روبزوال وانقراض گذاشت پس لازم است چند سطری ازاحوال این‌مرد بزرك که‌یك چنان دولت‌بزرگی را اداره میکرد گفته شود.

ابوعلی حسن‌بن علی‌بن اسحق معروف به نظام‌الملك وملقب به‌اتابك در سنه ٤۰۸ درطوس متولد گشت. پدرش یکی ازدهقانان طوس بوده که مال ومکنت‌خود را ازدست بداد وحسن هنوز شیرخواره بود که مادرش وفات‌کرد. چون بسن رشد رسید عربی را بیاموخت وشوق بتحصیل علم ومعرفت پیدا کرده دراندك مدتی مرد فاضل ودانشمندی گردید. سپس مدتی ازعمر را درسفر وحضر گذرانید و بخدمات دولتی مشغول گشت.

---

(۱) راجع به ثروت وجلال ملکشاه بذکر این قضیه اکتفا میشودکه هنگام زفاف دختر خویش بخلیفه جهیز دختر را بریکصدو سی شترمزین بدیبای رومی قرار دادند و محمول اکثر بارها طلا ونقره بود. هفتاد و چهار قاطر مزین بانواع دیبا بازنك وقلائد طلا و نقره حامل بار های دیگر بودبد و برروی شش قاطر دیگر دوازده صندوق از نقره‌بود محتوی جواهر گرانبها و زیور هائی که قیمت آن بحساب نیاید. برروی سی ستور مراکب طلا بوده مرصع بانواع جواهر ودویست جاریه درمرکبهای عجیب کجاوه دختر ملکشاه راکه دارای انواع جواهر وطلابوده احاطه میکردند.

پس ازاینکه مدتی درغزنه بسر برد به بلخ آمد ودر آنشهر خدمت ابوعلی شادان را عهده دار گشت و کفایت ولیاقت ذاتی خودرا بروز داد. چون فوت ابوعلی فرارسید اورابه الپ ارسلان معرفی کرد ودراثر کفایت واظهار آراء سدید بمقام وزارت الپ ارسلان رسید وچنانکه گذاشت پس از الپ ارسلان وزیر ملکشاه شد وکلیه امور مملکت بدست اوافتاد . نظام الملك مردی بود سیاسی، عالم، متدین، کریم، عادل وحلیم عفورا برانتقام ترجیح میداد واز خطای مقصرین بزودی درمیگذشت. اکثر سکوت اختیار میکرده ودرمحضر اوهمواره دانشمندان وفقها وپیشوایان اسلام و اهل خیرو صلاح حضور داشتند . مدارس زیادی دراطراف ممالك وسیع سلجوقیان برپا کرد و مدرسه نظامیه دربغداد که بزرگترین دانشگاه عالم اسلامی بوده ازتأسیسات اوست .

درایام وزارت او راه ها آباد گردید و پلها ساخته شد وانهار خراب ، مجدداً بجریان افتاد .

درآخرعمر بین این دانشمند وملکشاه کدورت حاصل گشت وعلت آن بود که عثمان پسر جلال الدین بن نظام الملك ازطرف جد خویش حکمرانی مرورا داشت وسلطان شحنهٔ موسوم به « قودن » درآنحدود فرستاد. بین عثمان وقودن تیره گشت وعثمان شحنه ملکشاه را در زندان افکند . چون قودن از زندان مستخلص گشت نزد ملکشاه آمده شکایت کرد وسلطان سخت متأثرشد خصوصاً که تاج الملك که خیال وزارت داشت نزد ملکشاه از خواجه سعایت مینمود. بنابراین سلطان سلجوقی بخواجه چنین پیغام داد : هرگاه توبامن درسلطنت شریك هستی ودست تو دست من است برخیز وحکمرانی کن و اگرتو نایب من وتحت امر من هستی لازم است حد تابعیت و نیابت را مراعات کنی ، اولاد توهر کدام بر ولایت بزرگی مستولی شده وبه اینهم قناعت نکرده از حد خود خارج شده اند .. چون خواجه پیرمرد هشتاد ساله این بشنید جواب داد که بسلطان بگوئید : که اگر نمیدانی که من شریك توهستم پس اکنون بدان که توباین مقام وجلال نرسیدی مگربتدبیر ورأی من آیا ملکشاه خاطر ندارد که چون پدرش را کشتند من بتدبیر امر بر خاستم و یاغیان را قلع وقمع نمودم درآن اوقات بمن مستمسك میگشت ومخالفت نمیکرد چون امور

اومرتب گردید وهمه برسلطنت وی متفق گشتند وشهرهای دور ونزدیك را فتح کرد عالی ودانی تن باطاعت در دادند گناهان مرا میشمارد وگوش بسعایت دشمنان من میدهد. . . . . باو بگوئید آن کلاه سلطنت بسته باین «دوات» است.

عجبا! پیش بینی نظام‌الملك شبه کرامت بود، چه همینکه قلم خواجه از کار افتاد شمشیر سلجوقیان هم دیگر کاری ازپیش نبرد ودولت آنان روبانقراض گذاشت (شرح قتل خواجه‌درفوق داده شد).

مرگ ملکشاه

یکماه بعد ازفوت خواجه نظام‌الملك ملکشاه هم بدیاردیگر رفت (٤٨٥). ملکشاه یکی از پادشاهان مقتدریست که در این کشوربلکه درمشرق‌زمین‌سلطنت نمود. وسعت مملکتش ازکاشغرتاانطاکیه بوده و امپراطور روم بوی باج میداده است. این پادشاه دارای حسن صورت وسیرت بوده وتعالیم خواجه درویءاثر کرده درزمان سلطنت خودمایل به ترویج عدل و داد وعمارت شهرها و ایجاد راهها بوده است. مانند الپ ارسلان رئوف ومهربان بوده وگویند وقتی پس ازصید امرداد شکارها را بشمارند و تعداد آنها بالغ برده هزار گردید. ملکشاه‌نهایت متأثرشدکه بدون جهت خون حیوانات راریخته وفرمود تاده هزار دینارصدقه دهند وازآن به‌بعد هروقت شکارمیرفت‌برای هرحیوان که کشته میشد یك دینارصدقه میداد.

برکیارق و برادرانش

پس از فوت ملکشاه زوجه او «ترکان خاتون» از مقتدی خلیفه‌عباسی درخواست کردتاپسراومحمود رابسلطنت‌بشناسد سپس درصدد برآمد تا «برکیارق» راکه پسرارشد ملکشاه واز زوجه دیگر اوبود دستگیرنماید وتاج‌الملك درتمام این قضایا یاور خاتون‌بود ولی چون فوت ملکشاه در اصفهان منتشرگشت برکیارق خودرا پادشاه خواند و صلاح درآن دانست‌که باغلامان خواجه نظام‌الملك همدست شده بجانب ری‌رود. ترکان خاتون ازبغداد به اصفهان آمد ومحمود رابرتخت نشاند. برکیارق اصفهان را محاصره کرد وتاج‌الملك دستگیر گردید باصرار طرفداران نظام‌الملك که اورا درقتل خواجه دخیل میدانستندآن وزیرباتدبیر رابکشتند. محاصره اصفهان‌بمسالمت

خاتمه یافت و «ترکان» باپرداخت مبلغ پانصد هزاردینار ازاموال سلطان ملکشاه برکیارقرا ازتسخیر اصفهان منصرف کرد . برکیارق بجانب همدان رفت وترکان خال برکیارق یعنی اسمعیل یاقوتی را بوعده ازدواج فریفته اورا بجنك بابرکیارق تشویق نمود . اسمعیل شکست خورد (٤٨٦) ولی تکش بن الپ ارسلان بالشکر فراوان قصد برکیارق نمود و در همان احوال ترکان خاتون وفات کرد . برکیارق بجانب اصفهان رفت ومحمود اورا استقبال نمود . بعضی از امراء محمود که از آنجمله است « بلکا » نام برکیارق را درحبس افکند وقصد آن داشتند که ویرا ازدیده نابینا کنند که محمود از مرض آبله رحلت کرد و امراء برکیارق را از زندان خارج ساخته پادشاه کردند.

درابتداء مؤیدالملك وبعدفخرالملك پسران نظام‌الملك وزیراو گشتند .برکیارق تکش را شکست داد پس ازآن قصد خراسان نمود وبرادرخود سنجر راحکمران آنحدود کرد .

دیگر ازوقایع ایام پادشاه جنگهای‌اواست بابرادر دیگرش محمدبن ملکشاه که مؤیدالملك درآن دست داشت . درآخر مؤیدالملك بدست برکیارق کشته‌شد و بین دو برادر صلح اتفاق افتاد وهرکدام برقسمتی از ممالك پدر پادشاه گشتند تااینکه درسنه ٤٩٨ برکیارق درراه بغداد رحلت کرد وپسرخود ملکشاه ثانی را بجانشینی خویش معین‌نمود .

سلطان محمدبن ملکشاه غیاث‌الدین

چون برکیارق وفات‌کردبرحسب وصیت او ملکشاه برتخت نشست وقصد عم خود محمد کرد ولی این جنك برای او سودی نبخشید طرفدارانش کشته شدند و ملکشاه‌بن ـ برکیارق اسیر گردید و سلطنت برمحمدبن ملکشاه مسلم شد .

ازوقایع مهم زمان سلطان محمدیکی این است که احمدبن عبدالملك عطاش از داعیان بزرك اسمعیلی طایفهٔ دیلمیانی را درحصار دژکوه (نزدیك اصفهان) اقامت داشتند بآئین خود درآورد ومتابعین او بسی نفر رسید واین وقایع قبل از سلطنت

سلطان محمد بوده، بنابراین چون پادشاهی اورا مسلم شد قصد تسخیر آن قلعه نمود و کاررا برمحصورین سخت گرفت. احمد عطاش نهانی بوزیر سلطان ، سعیدالملك که مذهب اورا قبول کرده بود شرحی پیغام داد واین وزیر توسط قصاد سلطان محمد قصد هلاکت اورانمود وقضیه کشف شد قصاد وسعدالملك بسزای عمل خودرسیدند و هم درآن اوقات شخصی خودرا بنابینائی زده واز مردم استمداد میکرد تااورا در منزلش رسانند وهمینکه یکنفر بیچاره دست اورامیگرفت وبدرخانه‌اش که‌درانتهای کوچه بود میرسانید بعضی از اسمعیلیان از خانه بیرون آمده آنشخص را بـدرون میکشیدند ومیکشتند وعدهٔ کثیری از این راه بقتل رسید وهیچکس از قضیه آگاه نبود تااینکه گدائی وقتی از آنخانه نالهٔ شنید و مطلب کشف شد . مردم بآنخانه ریختندومناظر بس‌قبیح وهولناك دیدندبنابراین‌اهل آن منزل رابسوزاندندواسمعیلیان را قتل عام کردند .

غیاث الدین محمد هنگام فوت پسر خویش محمود را بجانشینی معین کرد (سنه ٥١١).

سلطان سنجر محمودبن محمد پس‌از اینکه چند صباحی به‌بدرفتاری‌سلطنت کرد قصد جنك باسنجر که در آن وقت حکومت مقتـدری درخراسان تشکیل داده‌بود نمود . سنجردر مقابل اوآمده ویرا نزدیك ساوه بکلی مغلوب نمود. محمود بساوه گریخت وازعم خویش معذرت خواست سلطان سنجراز سرتقصیر او درگذشت و ایالت عراق عجم و عرب را بوی داد ودختر خویش ماه‌ـ ملك خاتون را در عقد او در آورد و از آن تاریخ سلطان سنجر صاحب سریر سلجوقیان شد .

تولد سنجر که‌آخرین پادشاه بزرك‌آن سلسله‌است‌درشهرسنجر (درآسیای‌ـ صغیر) درسنه ٤٧٩ رخ داد و قریب ٦٢ سال بخوبی سلطنت نمود . دانشمندان و شعرا را از طرف توجه قرار داد . انوری ، معزی ، ادیب صابر از خوان احسان او تمتع یافتند .

وقایع مهمی درزمان این پادشاه رخ دادکه دراکثرآنها سلطان سنجر رشادت

بخرج داده است . درسنه ۵۲٤ حاکم سمرقنداحمدبن سلیمان ازدر مخالفت‌درآمد سلطان آن شهر را بگرفت واحمدرا ببخشید وحتی پس ازمدتی مجدداً اورا حاکم سمرقند نمود . همچنین با برادرزاده خود مسعود درعراق جنك سختی نمود واورا از پای درآورد وازروی جوانمردی قلم عفو بر تقصیراو کشید وسلطنت عراق وآذربایجان را باو داد وامارت عراق عرب رابه برادروی طغرل بیك بن محمد مفوض نمود .سلطان سنجر بهرامشاه غزنوی را تقویت کرد واورا برسریر آباء واجدادی خویش نشانید . ولی چون پس ازمدتی ازپرداخت خراج مضایقه نمود سلطان بطرف او متوجه شد وبهرامشاه ازدراطاعت درآمد وسنجراورا گرامی داشت بازهم ازحمکران سمرقند وآواز مخالفت بلند شد سنجر پسراو نصر خان را والی آنحدودکرد .

امراء سلطان سنجر اورا وادار بجنك **قراختائیان** که طایفه ازترکان بوده و براقتدار آنهادرحوالی کاشغر روزبروز افزوده میگشت بنمودند . بعضی ازقراختائیان درمقابل پیشکش پنجهزار اسب، پنجهزار شترو پنجاه هزار گوسفند درخواست صلح کردند وسلطان این پیشنهاد راقبول کرد ولی **گورخان** که پادشاه قراختای بود وقدرت ونفوذی داشت عزم جنك کرد وشکست برلشکر سنجر واردآمد وشکوه او نقصان پذیرفت . دراغلب اوقات اتسزخوارزمشاه که شرح حال آن درتاریخ خوارزمشاهیان خواهدآمد علم مخالفت برمی‌افراشت واغلب مغلوب میگردید وسنجر ازروی‌رأفت ازسرتقصیراو درمیگذشت .

پس ازواقعه قراختائیان بواسطهٔ غلبه سنجر برعلاء الدین غوری (۵۳٤) مجدداً هیبت او درقلوب اتباع جایگیرشد تااینکه مقاتله باغزها درپیش آمد وسلطان اسیر گردید .

توضیح این قضیه آنکه درزمان سنجر چهل هزار خانوار ازبزرگان غز که درابتدا درخوارزم بسرمیبردند در نواحی ختلان وبلخ و اطراف آن اقامت گزیده متعهد شدند که هرسال بیست‌و چهار هزارگوسفند تسلیم خوانسالاران سنجر کنند اتفاقاً مناقشهٔ بین غزان ویکی ازخوانسالاران سنجر رخ دادوازآن تاریخ غزان بازن وبچه خود بنای تضرع وزاری گذاشته ومتعهد شدندکه اگر سلطان از تقصیر آنان

درگذرد غیر از آنچه متعهد شده‌اند هرخانواریکمن نقره تقدیم خواهد نمود . سنجر خواست این پیشنهاد را قبول کند ولی بعضی ازامراء اورا ازقبول این امر باز گرداند وغزها دست ازجان برداشته بمدافعه پرداختند ولشکرسلطان بسختی شکست‌خورد وسنجررا دربین راه یا درمرو بازوجه اش اسیرساختند. غزان‌پس ازنهب وغارت مرو بطرف نیشاپور وسایربلاد خراسان آمدند ودرهرجا دست ستم دراز کرده ازنهب و غارت و کشتن بزرگان ودانشمندان وسایراهالی چیزی فرو گذاری ننمودند وحتی تاکرمان رفتند ودولت سلجوقیان کرمان راهم منقرض کردند .

سلطان سنجر مادام که‌ترکان خاتون زوجه اش حیات داشت فکرچاره برای فرارنمی‌نمود . ولی همینکه زوجه‌او در۵۵۱ وفات‌کرد اندیشه استخلاص خودنمود وباتدبیرحاکم ترمذ که برای او کشتی در کنار جیحون مهیا ساخته بود خود را به قلعه ترمذ رسانید و ازآنجا بمرو رفت و چون خرابی مرو و اوضاع شهرهائیکه بردست غزهاافتاده بودبدانست از کثرت اندوه جان به‌جانبخش تسلیم‌نمود (۵۵۲) .

پس از سنجر طولی نکشیدکه بلاد خراسان بدست خوارزمشاهیان و غوریان افتاد .

سلجوقیان عراق

درابتداء سلطنت سنجر بدین قضیه‌اشاره شد که چون‌شکست بر **محمودبن ملکشاه** وارد آمد ، سلطان سنجر ازسر تقصیر او درگذشت وامارت عراق عجم و عرب را به او داد ودختر خود رابنکاحش درآورد . محمودبن ملکشاه پس‌ازچهارده‌سال سلطنت درسنه۵۲۵ درهمدان‌بدار عقبی شتافت وبرحسب‌اراده سنجر**طغرل‌بن محمدبن ملکشاه** برسریر حکمرانی آن ایالت تکیه‌زد واوهم‌درسنه ۵۲۹ درگذشت وبرادرش **مسعود** پادشاه گشت وبامسترشدوراشدخلفای‌عباسی بجنگیدودرعراقین‌وآذربایجان وفارس‌حکمران بالاستقلال شد . برادران وخویشاوندانش بمخالفت برخاسته ومسعودآنان رامغلوب و منکوب کرد .

سلطان مسعود نه فقط امیری بود باشهامت و تهور بلکه دربذل و بخشش و دلجوئی ازفقرا ودرویشان داد مردانگی بداد تااینکه درسنه ۵۴۷ بعداز هیجده سال

سلطنت درهمدان وفات نمود . پس ازوی برادرزاده‌اش **ملکشاه بن سلطان محمود** وبعد ازبرادر ملکشاه **سلطان محمد** (غیاث الدین) معروف به قسیم امیرالمؤمنین پادشاه گشتند . چون غیاث الدین درگذشت سلیمان بن محمدبن مسعود از موصل بهمدان آمده برتخت نشست وبرای جلب رضایت **ایلدگز** اتابك آذربایجان که نفوذ وقدرتی داشت ارسلان بن طغرل راولیعهد کرد چه مادر ارسلان را مسعود پس ازفوت طغرل بن محمد به ایلدگز داده بود باهمه این احوال سلطنت سلیمان بیش از شش ماه و کسری نکشید (٥٥٦) وارسلان بن طغرل شاه شد و درسنه ٥٧١ وفات نمود . پس ازاو پسرش طغرل بن ارسلان که مرد شجاع ورعیت پروربود جای او نشست و چون ایلدگز درزمان او وفات کرد بین طغرل وقزل ارسلان پسرایلدگز نزاع واقع گشت وپس ازفوت قزل ارسلان حوادثی رخ داد که تکش خوارزمشاه بتحریك قتلق اینانج بن جهان پهلوان محمد به‌جانب عراق دومرتبه لشکر کشید ودردفعه دوم طغرل درحین جنك کشته شد وتفصیل این قضیه آنکه این سلطان درآنروز ازغرور جوانی مست درمیدان محاربه رفته‌واین‌اشعاررامیخواند:

چوزان‌لشکر گشن برخاست گرد　　رخ نامداران ما گشت زرد
من آن‌گرز یك زخمه برداشتم　　سپه را همان جای بگذاشتم
خروشی خروشیدم از پشت زین　　که چون آسیا شدبر ایشان زمین

ولی بجای اینکه‌گرزرا برسر قتلغ اینانج کوبد بدست اسب خود زد وازآن بیفتاد وقتلغ اورابکشت وسلسله سلجوقیان عراق منقرض‌شد(٥٩٠).

سلجوقیان کرمان

اولین امیر سلجوقی کرمان قاوردبن‌چغربیك‌بن میکائیل بن‌ـ سلجوق است که در سنه ٤٣٣ از طرف عم‌خود طغرل بیك امارت آن حدود یافت ودرسنه ٥٠٥ فارس رابگرفت . این امیردرزمان ملکشاه علم مخالفت برافراشت وشرح آن درضمن احوال آنپادشاه گذشت . پس ازاوقاورد پسرش سلطان شاه حسب الامر ملکشاه جای او نشست‌و در سال ٤٧١ جهان فانی‌را بدرود گفت و**تورانشاه‌بن‌قاورد** قائم‌مقام او گشت وبه عدل وداد حکمرانی نمود . برخلاف‌او‌پسرش **امیران شاه** در زمال خویش به ظلم و ستم

پرداخت تاآنکه اورا به قتل رسانیده (٤۹۲) و **ارسلان‌شاه‌بن کرمان‌شاه‌بن‌قاورد** را به جای وی نشاندند . پس از او **مغیث الدین طغرل شاه‌بن محمد** امیر آنحدود گردید وچون وی رحلت نمود بین اولادش نزاع درگرفت و احوال کرمانیان سخت درهم‌شدتااینکه **محمدبن بهرامشاه** برتخت سلطنت‌نشست. درسال ۵۸۳ غزها بر کرمان مستولی گردیده دولت «قاوردیان» را منقرض ساختند .

اتابکان

اتابکان فارس (سلغریان)

نسبت اتابکان فارس بـه **سلغر** نامی میرسد کـه در خدمت سلجوقیان منصب حجابت یافت وبااولاد وحشم خویش‌بجانب فارس رفت وبرشهر شیراز مستولی‌گردید وسلغر مدت سیزده سال بعدل وداد وساختن عمارات حکمرانی‌کرد و درسال ۵۵۷ بدرود حیات گفت و **زنگی بن مودود** برادر سلغرجای اونشست وباشوهرخواهرخود « سابق » نام که طمع درملك کرده‌بود بجنگید واورا شکست داد . چون‌اوبگذشت‌پسرش **ملك‌بن - زنگی** صاحب تخت وتاج فارس شد وخواجه امین‌الدین کازرونی را که درسخاوت وکرم وحمایت‌اهل علم وفضل‌نام نیکو ازخودباقی‌گذاشته وزیرخویش ساخت . پس از او **طغرل‌بن‌سلغر** و بعد از او **سعدبن زنگی** حکمرانی نمـودند . سعد یکی از اتابکان مشهور فارس است که درهنگام‌بزم دست بکرم گشودی ودررزم داد دلاوری دادی . درسال ٦١٤ بدست سلطان محمد خوارزمشاه اسیر گشت وچون مرتبه‌لیاقت واستعدادش دید مجدداً حکمرانی فارس راباو ارزانی داشت ، ولی تعهداتی راقبول کرد که پسرش ابوبکر آنرانپسندید وبین‌پدر وپسر کاربجدال کشید وابوبکر گرفتار شد. درسنه ٦۲۲ سعدبن‌زنگی بدیار دیگرشتافت‌وپسرش **ابوبکر** جای ویرابگرفت

ومعاصر باافصح‌المتکلمین سعدی شیرازی است که‌نام‌آن اتابك راتاابد باقی گذاشته وفرموده است:

هم‌ازبخت فرخنده فرجام تو است	که تاریخ سعدی در ایام تواست

اتابك ابوبکر گوی عدل وداد ازاسلاف خویش بربود واهل هنروفضل‌وارباب معرفت و کمال را گرامی‌داشت ، نسبت بزهاد و عباد کمال لطف نموده و درآبادی شیراز وساختن بیمارستان همت گماشته است . باهمه این‌مراتب اتابك مذکوروزیر دانشمند پدر خویش عمیدالدین را باتهام سازش با خوارزمشاهیان درزندان‌افکندو این دانشمند بقیه حیات را درحبس بسربرد .

اکتای قاآن لقب اتابك ابوبکر را قتلغ خان مقررداشت و چون مغولان در ایران بنای تاخت وتاز گذاشتند وخرابیهای‌بی‌حدواندازه‌نمودند ابوبکربن سعدبن‌ـ زنگی ازدر اطاعت درآمد وباتقدیم مال وفرستادن پسر خود سعدبن ابوبکر نزد هلاکوخان خطبه‌فارس را ازآسیب وتخریب وقتل‌عام محفوظ داشت. ابوبکردرسنه ٦٥٨ بدرود حیات گفت وپس ازاو بزرگان شیراز پسراو **محمد** را که هنوزصغیر بود بپادشاهی برداشتند و امورآن حدود در دست مادر محمد **ترکان** نام که زنی با تدبیر بود افتاد . محمد پس از دو سال بجهان دیگر شتافت و **محمد ـ شاه‌بن سعدبن زنگی** حکمران فارس گردید . به عیش ونوش پرداخت وباترکان خاتون بنای مخالفت گذاشت . ترکان هم باامرای مغول متفق گشته ومحمد شاه را دستگیر کرده‌نزد هلاکوخان فرستادند و**سلجوق شاه‌بن سلغرشاه** که ازطرف‌مادر نسبش بپادشاهان سلجوقی میرسیدحکمران فارس گردید . این امیرترکان خاتونرا درحبالهٔ نکاه خویش درآورد ولی یکشب‌درپایان مستی امر داد تااورا بکشتند و بعدبامغولان‌بنای مخالفت گذاشت.درآخر درسنه٦٦٢ بامرهلاکوخان دستگیرگردیده کشته شدو بعدازقتل‌او چون ازخانواده سلغری مردی که قابل امارت باشد نمانده بود هلاکوخان ایالت فارس را به **آبش‌خاتون** دختر سعدبن ابوبکر داد وآبش آخرین حکمفرمای اتابکان فارس است‌ودرعقد منکوتیمور پسرهلاکودرآمدآبش درسنه ٦٨٦ بدیار دیگررهسپار گردید ,

اتابکان آذربایجان

ایلدگز یکی ازغلامان مسعود سلجوقی بود. که ازفرط لیاقت وابرازکفایت در سلك امراء منتظم گردید و به لقب اتابکی مفتخر شد درآخر حکمرانی آذربایجان یافت وامر او قوت گرفت چنانکه **ارسلان بن طغرل سلجوقی** را پادشاه عراق نموده امور آن حدود هم دردست اوافتاد. چون ایلدگز درسنه ٥٦٧ بدار عقبی خرامید پسرش **محمد بن - ایلدگز** جای وی بگرفت ودر کمال استقلال در آذربایجان وعراق بحکمرانی پرداخت تااینکه درسنه ٥٨١ بدار آخرت شتافت و **قزل ارسلان بن ایلدگز** که ازطرف سلطان طغرل منصب امیرالامراءیافته بود حکمران آن دیار شد ولی طولی نکشید که بین قزل ارسلان باطغرل کدورت حاصل گشت و کار به محاربات کشید درآخر قزل ارسلان دردست امراء خود یادراثر تیغ فدائیان کشته شد (٥٨٨).

بعد از کشته شدن قزل ارسلان ابوبکر **اتابك محمد** برجای عم خود نشست وسلطان طغرل از زندان قزل ارسلان مستخلص شده به عراق رفت بین **ابوبکر بن - محمد** وبرادرش **قتلغ اینانج** کاربقتل کشید وابوبکر فائق آمد و درسنه ٦٠٧ رحلت نمود. پس ازفوت او برادرش حکمران آذربایجان شدودرآخر سلطان جلال‌الدین قصد آن دیار نمودوسلسلهٔ اتابکان آذربایجان را منقرض ساخت.

فصل نهم

اسمعیلیان

راجع بآئین اسمعیلیان واساس عقیده آنها درفصول گذشته شرحی گفته شد و خلاصه این است که این جماعت تا حضرت امام جعفر صادق باشیعیان اثنی عشریه موافقند وپس از آنحضرت ، گروهی اسمعیل بن جعفر راکه درزمان پدر وفات کرده بود امام هفتم میدانستند وبتدریج محمدبن اسمعیل را پیغمبر دانسته وبراین عقیده شدند که حق جل وعلا هفت پیغمبر یا «ناطق» فرستاده : آدم ، نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی ، محمد ومحمدبن اسمعیل وهریك ازانبیاء هفت جانشین یاامام‌صامت دارد . صامت اول که یارویاور پیغمبر است « **اساس** » نامیدند و گفتند همچنین که علی علیه‌السلام امام اول‌است و«اساس» حضرت‌رسول اکرم بوده **عبدالله‌بن میمون ـ القدح اهوازی‌هم** « اساس » محمدبن اسمعیل است ـ عبدالله القداح چنانکه اشاره کرده‌ایم مردزیرکی بوده ومیتوان‌گفت بنیاد اعتقاد اسمعیلیان را که تا آنزمان فرقه کوچکی‌پیش نبوده وباسایرشیعیان جزدرامامت وتأویل‌احکام‌چندان‌فرقی نداشته‌اند او نهاد واساس جدیدی برپا کرد وبالنتیجه انقلاباتی درزمان خلفاء تولید گشت که فرو نشاندن‌آن بسی دشواربود .

داعیان اسمعیلی برای ثبوت عقیده خود متشبث‌به اهمیت عدد هفت می‌گشتند ویکی ازحجتهای آنها این‌بود که اگرقدری در آفاق‌نظرافکنیدودرخلقت عمیق شویم خواهیم دانست که عدد کامل هفت است مثلاآسمانها هفت مرتبه ، زمین هفت‌طبقه است ، هفت اقلیم وهفت دریای بزرك خلقت شده وسوره فاتحه هفت آیه است وقس علیهذاپس‌انبیاء هم هفت‌نفر وائمه‌هم هفت تنند . همچنین راجع باهمیت عدد دوازده حجتها اقامه میکردندچه بعقیده‌آنها آخرین امام دوازده جانشین یانقیب دارد مثلا دراهمیت‌عددهفت ودوازده طالب را متوجه اینگونه سؤالات می‌نمودند که چراتعداد

سیارات هفت است وتعداد بروج دوازده ، برای‌چه هفته هفت روزاست وسال‌دوازده ماه ، به‌چه‌جهت درسروصورت انسان بیش ازهفت روزنه‌نیست (دو گوش ، دوچشم دوسوراخ‌یك دماغ‌ویك دهان) خلاصه اززمان عبدالله‌القداح مذهب اسمعیلیه بتدریج باسایر مذاهب شیعه اختلاف‌پیدانمود بقسمی که سایرشیعیان هم ازآن بیزاربودند ولی ازطرف دیگرمذهب اسمعیلی‌طرفداران جدی پیدانمودتابالاخره تأسیس‌سلطنت فاطمی‌رادرمصر نمودند.

در نسب خلفاء فاطمی زیاده از حدبحث شده و جمعی از مورخین بزرك و محققین براین عقیده اند که آن خلفاء از اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها نبوده بلکه از اخلاف همان عبدالله بن میمون القداح اهوازی می باشند یعنی ایرانی الاصلند.

درآئین اسمعیلیان‌نه فقط احکام تأویل میگشته بلکه براین عقیده بودندکه محمدبن اسمعیل باطن احکام را آورده وبرای پیروان خود درجاتی قائل بودند و دردرجه‌نهم بزعم آنها سالك‌بمقامی میرسیدکه هرگونه نظریه‌فلسفی راکه میخواست میتوانست قبول نماید.

حسن صباح یکی ازمبلغین بلکه از رؤسای نامدار اسمعیلیه حسن صباح است . پدرحسن ، **علی‌بن محمدحمیری** ازکوفه بقم آمد و حسن درآن شهر متولد گردید ودرابتدا مانندپدرش شیعه اثنی‌عشری است .بتدریج داعیان اسمعیلی اورابمذهب خود در آوردند وبدست مؤمن نام داعی بیعت کرد و بروایتی ابن‌عطاش (احمدبن عبدالملك) که یکی از بزرگترین داعیان اسمعیلی درایران بود حسن را درری بدید و بپسندید اورا نصیحت نمودکه بخدمت خلیفه فاطمی درمصر رود . حسن درسنه ٤٦٩ عازم مصر گشت ودرآنجا داعی‌الدعاة کمال پذیرائی را از اونمود و هشتمین خلیفه فاطمی مصر « **المستنصر** » درحق او انواع محبت بجای‌آورد ولی‌حسن موفق بملاقات‌اونگشت . مستنصردوپسرداشت **مستعلی** ونزار . حسن‌طرفدارنزار گردیدوپیروان مستعلی ازدرمخالفت بااودرآمدندتااینکه پس ازهیجده ماه توقف درمصر اورا واداربترك‌آن دیار کردند .

چون حسن درسنه ۴۷۳ بایران مراجعت کرد شروع دعوت بنام نزار پسر بزرگتر مستنصر نمود و از آن تاریخ بین اسمعیلیان ایران که طرفدار نزار گشتند و اسمعیلیهای شمال افریقا که مستعلی را پس از مستنصر میدانستند اختلاف حاصل گشت. حسن ـ صباح در اندك مدتی دامنه تبلیغات خودرا دریزد ، کرمان، طبرستان، دامغان وسایر نقاط ایران توسعه داد و درسنه ۴۸۳ که ازعجایب احوال مساوی است باحساب حروف « اله اموت » قلعه الموت راکه همان «اله اموت» است بگرفت وبرقدرتش افزوده گشت . طولی نکشید که قلاع محکم شاه دژ خالنجان (نزدیك اصفهان) سپس ، تون ، قائن وقلعه های محکم دیگر در سایر نقاط ایران بردست پیروان او افتاد و حقیقتاً تشکیل دولتی درمیان دولت سلجوقیان داد. حسن برای پیروان خود درجاتی معین کرد . رئیس کل را (داعی الدعاة) درمیان غیر اسمعیلیان معروف به شیخ الجبل است) نامید پس از او مقام داعی کبیر وسایر داعیان است سپس مراتب « رفیقان » و «لاصقان » و « فدائیان » است . اما فدائیان گروهی بودند از جان گذشته که بفرمان شیخ الجبل قتلهائی مرتکب گشته خوف وبیم دردل خاص و عام انداختند گرچه این طایفه ازاسرار مذهب اسمعیلی واقف نبودند معذلك نباید تصور کرد که تمام آنها مردمان بیسواد بودند بلکه برعکس در میان آنها کسانی پیدا میشد که بزبانهای اروپائی آشنائی داشته ودرخیمهٔ « صلیبیون » داخل شده وبلباس روحانیون عیسوی درآمده مقصود خودراکه قتل یکی از امراء عیسوی بود انجام میدادند . بقدری حسن صباح درمیان پیروان خود مقرب گشته بود که هرگاه مادران مشاهده میکردند که فرزندان آنها زنده برگشته ومقصود اورا انجام نداده‌اند نهایت مکدر گشته گریه مینمودند .

حسن صباح مدتها ازقلعه الموت خارج نگشت وحتی بندرت ازخانه خودبیرون میآمد . روزگار را بزهد وتقدس وتبلیغ آئین خویش ومراعات احکام شرع در میان پیروان خود میگذرانید حتی دوپسر خود راکه مرتکب امرخلاف شرع گردیدند بقتل رسانید . صیت اعمال ورفتار او تاآسیای صغیر وشام رسیده مخالفین را سخت متوحش ساخته بود .

جانشینان حسن حسن صباح درسنه ۵۱۸ درزمان سلطنت سنجر رحلت کردو **کیابزرك امید** را بجای خود معین نمود.

درزمان اوهم عدهٔ کثیری بدست فدائیان کشته شد که از آنجمله است خلیفه فاطمی الامربالله وخلفاء عباسی المسترشد والراشد. مخالفین هم بسختی ازاسمعیلیان انتقام می گرفتند و در بعضی نقاط آنها را قتل عام کرده از سر ایشان مناره ها میساختند.

کیابزرك امیدهم درسنه ۵۳۲ وفات کرد وپسرش **محمد** جای او نشست وتاسال ۵۵۶ ریاست اسمعیلیان ایران را داشت بس ازاو پسرش حسن معروف به « **حسن علی-ذکره الاسلام** » خودرا به خلفاء فاطمی منسوب داشته مستقلا دعوی امامت کرد و درسنه ۵۵۹ مجمعی بنام عید قیامت تشکیل داد ودعوی خودرا آشکار ساخت و غدغن نمود که احکام اسلام رابرحسب ظاهرعمل ننمایند. رشیدالدین فضل‌الله مورخ مشهور گوید ازآن تاریخ این طایفه را ملاحده نامیدند. حسن‌بن نامور دیلمی که برادرزن اوبود ویرا درسنه ۵۶۱ بکشت و **نور الدین محمد** برجای پدرتکیه زد واز دیلمیان انتقام کشید. این شخص گرچه دارای مسلك ومشرب فلسفی بود ولی عقیده پدر وتعلیمات اورا انتشار داد و درسنه ۶۰۷ وفات کرد. پسرش **جلال الدین** تعالیم پدر وجد خود بلکه کیش اسمعیلی را یکسو نهاده خود را مسلمان خواند و وباخلیفه عباسی « الناصرالدین‌الله » روابط دوستی باز کرد، مادرش بمکه برای زیارت فرستاد وعلماء قزوین را نزد خود دعوت کرد تااگر درکتابخانه او کتابی برخلاف مذهب سنت وعقیده اسلامی یابند ازبین ببرند وازاین جهت معروف به « نومسلمان » گردید. درآن احوال چنگیزخان بنای تاخت وتاز درحدود ماوراءالنهر وخراسان گذاشته بود. جلال‌الدین ازدراطاعت درآمد ودرآخر درسنه ۶۱۷ بناگهانی رحلت نمود وظن قوی میرود که اورا مسموم کرده‌اند.

پس ازجلال الدین « **نومسلمان** » پسر ده ساله او **علاء الدین** را بجای پدر نشاندند وچون بسن پانزده سالگی رسید یك گونه ماخولیائی براو عارض گردید که طاقت شنیدن اخبار ناملائم را نداشت.

درزمان او ناصرالدین حکمران اسمعیلی قهستان، **خواجه نصیر طوسی** را نزد خود جلب نمود و آن‌مرد بزرك **اخلاق ناصری** را بنام همین ناصرالدین برشته تحریر درآورد ولی درنسخهٔ ثانی خواجهٔ دانشمند ازآنکه‌دیباچه آن کتاب نفیس را بنام اسمعیلیان کرده معذوربودن خودرابیان کرده است . علی ای حال ناصرالدین ـ قهستانی خواجه را به‌الموت نزدعلاءالدین فرستاد ورئیس اسمعیلیان قدر ومنزلت آن بزرگوار را دانسته ازاوپذیرائی گرمی‌نمود .

بین‌علاءالدین وپسرش **رکن‌الدین خورشاه** که‌بجانشینی خود معین کرده‌بود کدورت حاصل گشت ودرآخرحسن مازندرانی شاید بتحریك خورشاه علاءالدین‌را بقتلِ رساند (٦٥٣) .

چون **خورشاه** جای پدر نشست برای اینکه جنایت او معلوم نگردد ، حسن مازندرانی را بقتل رسانید . درایام ریاست او هلاکو بجانب ایران آمده قلع وقمع اسمعیلیان را برخود فرض ساخت . شرح افتادن قلاع اسمعیلیان بدست هلاکو و منقرض شدن حکومت آنان و تسلیم گردیدن خورشاه به هلاکو (بتصویب خواجه نصیر طوسی) وکشته شدن او در ضمن تاریخ هلاکو خواهدآمد .

فصل دهم

غُوریان

ابتداء سلطنت غوریان درست معلوم نیست وهمین توان گفت که درزمان سلطان محمود غزنوی ولایت غور فتح شد وحکمران آنجا «سوری» نام داشته است. یکی از اخلاف «سوری» موسوم به سام آئین اسلام پذیرفت وچون سلطان مسعود بن ابراهیم پادشاه غزنین گشت ایالت غوررا بحسین بن سام تفویض نمود و بعداز رحلت حسین پسران اوعلاء الدین حسن وسام وسوری بابهرام شاه غزنوی از درمخالفت درآمده اورا مجبور ساختند بجانب هندفرارنماید وسوری درغزنه برمسند حکومت غزنویان نشست و سام بفیروزکوه دار الملك غور برگشت ولی بین راه رحلت نمود و علاءالدین درغور مستقلا حکمفرما شد و میتوان این شخص را اولین امیر مقتدر غوریان دانست.

علاءالدین حسن

برحسب اختلاف روایتین نام این پادشاه حسن یا حسین است ملقب بعلاءالدین. درابتداء حکمفرمائی او غور بهرامشاه غزنوی که بهندوستان گریخته بود لشکری گردآورده بطرف غزنین آمد و «سوری» برادر علاء الدین را مغلوب کرده اورا برگاوی نشاند و درشهر غزنین بگردانید وبه‌قتلش رسانید. علاءالدین قصد غزنه کرد وچند مرتبه با بهرامشاه بجنگید وچون برغزنه مستولی گشت، هفت شبانه‌روز به‌نهب وغارت وکشتن وسوختن پرداخت ونه فقط عمارات غزنویان رابسوزاند بلکه استخوانهای آل سبکتکین (جزمحمود غزنوی) را ازقبر بیرون آورده آتش زدو باینجهات ملقب به جهانسوز شد. پس ازارتکاب این اعمال زشت بغور برگشت وباعلی چتری همدست شده باسلطان سنجر شروع بمخالفت نمود ولی درجنك شکست خورد واسیر گردید. سنجر پس از اینکه بر کیاست ودرایت وطبع شعر اوآگاه شد ویرا انیس خود ساخت و درآخر

حکمرانی غور را بدو مفوض نمود وعلاء الدین بفیروزکوه آمده بست و بامیان را بگرفت ودرسنه ۵۵۱ رحلت کرد .

محمد بن علاء الدین (سیف الدین) پس ازپدر برسریر غور نشست وپادشاه نیکوسیرتی بودعمزادگان خودغیاث الدین ومعز الدین را که پدرش بی سبب آنهارا بزندان افکنده بود مستخلص ساخت وندیم خود کرد وپس ازیکسال وکسری سلطنت در موقع جنك باغزها درنتیجه غدر یکی ازخواص خود کشته شد .

غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام از پادشاهان بزرك و عادل غور است وچون برجای سیف الدین نشست و قدرتی بهمر سانید عم او فخر الدین مسعود که حکمران بامیان بود قصد بلاد غور کرد . غیاث الدین براو غالب آمد وفخر الدین اسیر گشت ولی غیاث الدین درحق عم خود کمال احترام ورأفت را نموده اورا مجدداً به بامیان فرستاد . غیاث الدین درابتدا ملقب بشمس الدین بوده است ودرسنه ۵۶۹ غزنین را بگرفت وحکومت آن حدود رابه برادر خود شهاب الدین داد ودر ۵۷۱ هرات را بتصرف خود درآورد . سپس لشکر بشادیاخ نیشاپور کشید وآنجارا در سنه ۵۹۷ فتح کرد همچنین مـرو را در قبضه اقتدار خود درآورد و درسنه ۵۹۹ داعی حق را لبیك اجابت گفت . مسجد جامع هرات از آثـار او است .

شهاب الدین (محمد بن سام) محمد بن سام که ملقب بشهاب الدین یا معز الدین است برادر اعیانی غیاث الدین بوده ودرزمان او لشکر بهندوستان کشیدو مولتانرا فتح کرد و دهلی را در قبضهٔ اقتدار خود درآورد و چون بخراسان بر گشت خبر فوت برادر بشنید ومملکت اورابین خویشاوندان خود تقسیم کرد وبمقر خود درغزنین رفت ، سپس قصد سلطنت محمد خوارزمشاه نمود ولی درجنك شکست خورد ودرصدد جمع آوری لشکرودفع مخالفین بود که بدست یکی ازاسمعیلیان کشته شد(۶۰۲).

محمود بن غیاث الدین

پس ازشهاب‌الدین برادرزاده او محمود را درفیروزکوه غور برسریر سلطنت نشاندند و درزمان او علیشاه تکش برادر سلطان محمد خوارزمشاه به غوریان پناهنده گشت و محمود برحسب درخواست محمد خوارزمشاه و از بیم آن پادشاه عزم تسلیم علیشاه را به خوارزمیان نمود و گروهی از اتباع علیشاه محمودرا بقتل‌رساندند (۶۰۷).

انقراض دولت غزنویان

پس از محمود پسر بزرگترش سام را که چهارده سال بیش نداشت پادشاه کردند. درسنه ۶۰۷ خوارزمیان فیروزکوه را بگرفتند ودولت غوریان منقرض گردید ولی این طایفه مدتها درهندوستان حکمفرمائی داشتند وحتی بعضی ازغلامان آنها به سلطنت رسیده اند که شرح آن ازحدود این‌تألیف خارج است.

امراء بامیان

اولین امیر آنحدود فخر الدین مسعود عم سلطان غیاث الدین محمد غوری است که درفوق بآن اشاره شد وگفتیم پس از اسارت عم خود مجدداً اورا ببامیان فرستاد.

پس از فخر الدین پسرش شمس الدین محمد جای اونشست و مورد توجه سلطان غیاث الدین بود چون‌ایام عمرشمس‌الدین‌محمد سپری گشت‌فرزندش‌بهاءالدین قائم مقام او شد وفاضل مشهور فخررازی رسالهٔ بهائیه‌را برای او نگاشته است ـ پس ازفوت او که درسنه ۶۰۲ واقع‌گشت سلسله امراء بامیان منقرض گشت.

فصل یازدهم

خوارزمشاهیان

نسب سلاطین خوارزم به انوشتکین غرجه میرسید که غلامی بودترك نژاد. اینشخص دردرگاه سلطان ملکشاه‌بن آلب ارسلان مقرب گشت ومنصب طشت داری یافت. پس ازاوپسرش **قطب‌الدین محمد** درسنه ۴۹۱ از طرف سلطان سنجر که حکمرانی خراسانرا درآن عهد داشت حاکم خوارزم گشت وخوارزمشاه لقب یافت ومرد نیك فطرتی بود اهل علم را دوست می‌داشت. چون وفات کرد پسرش اتسز قائم‌مقام او گردید.

ملك اتسز

اتسز در سنه ۵۲۱ جای پدر نشست و. بااینکه مرد فاضل و خوش طبع بود نسبت به ولی‌نعمت خود سنجر مخالفت نموده علم یاغیگری برافراشت. سبب قرب اتسز درنزد سنجرآن بود که وقتی آن سلطان را مواضعه امراء مستخلص ساخت ولی چون بخوارزم بر گشت ازدر عناد درآمد و سنجرمجبور گردید بدفع اوبکوشد و درسنه ۵۳۳ سلطان لشکر بخوارزم کشید و اتسز چاره جزفرار ندید ولی پسرش قتلغ دستگیر گردیده کشته‌شد. پس‌ازمراجعت سنجر مجدداً اتسز بخوارزم آمده عامل سنجررا خارج نمود وچون این سلطان در ۵۳۶ از قراختائیان شکست خورد یاغی گری اتسز بیشتر شد تا اینکه درسنه ۵۳۸ بازهم سنجر قصد سرکوبی اورا نمود و اتسز ازدر تملق و چاپلوسی در آمده مورد عفوگردیدولی درباطن‌دست ازاعمال‌خودبرنداشت وحتی‌ادیب صابر راکه‌رسول‌سنجر بود درآب جیحون غرق کرد. سنجر درسنه۵۴۶بجانب خوارزم‌آمد وقلعه «هزار ـ اسب» را بگرفت و خوارزم را محاصره کرد. اتسز پیشکشها تقدیم کرد وعذرمافات خواست وبازهم عفو سلطان شامل حالش گشت. درسنه ۵۴۷ سلطان سنجر بدست غزها اسیر گشت واسارتش بطول انجامید اتسز باخواهرزاده سلطان سنجر موسوم‌به

رکن‌الدین محمود همدست گشته‌خیالها درسر داشت ولی سنجر ازاسارت مستخلص گشت و درسنه ۵۵۱ اتسز درحدود نسا بجهان دیگر رفت .

ایل ارسلان

ایل‌ارسلان‌درزمان‌پدرش‌اتسزحکمرانی‌جندیافت‌وچون‌او بمرد بخوارزم آمده جای پدر گرفت . در زمان او قراختائیان که بودائی مذهب بودند قصد کشور خوارزم کردند وایل اسلان دررفع شر آنان برآمد که‌ناگاه مریض گشته پس از هفده سال سلطنت بدرود حیات گفت (٥٦٧) .

سلطانشاه و تکش پسران ایل ارسلان

پس از ایل ارسلان پسر کوچك او سلطان شاه بیاری مادرش جای پدر نشست و برادر بزرگتراو «تکش» درآن اوقات در جند بسر میبرد . چون بین این دوبرادر در ابتدای کار بصلح خاتمه نیافت تکش بامساعدت قراختائیان قصد خوارزم نمود سلطانشاه به‌نیشابور بگریخت ومادر سلطانشاه دردهستان‌بدست تکش افتاده بقتل رسید . از اتفاق بین‌تکش وقراختائیان کدورتی‌حاصل گشت. سلطانشاه موقع رامغتنم شمرده باآنطایفه همدست گردیده وقصد خوارزم نمود . تکش آب جیحونرا درمعبر آنان انداخته راه را مسدود کرد ورئیس قراختائیان چون‌دید اهالی خوارزم‌طرفدار سلطان شاه نیستند مراجعت نمود وفقط یك فوج از لشکریان خود را تحت امر او بگذاشت . جنك وجدال‌بین دوبرادر ادامه داشت ودرسنه ٥٨٣ تکش « شادیاخ »را بگرفت وسال بعد بطوس آمد وبین دوبرادر نفاق به وفاق مبدل گشت . درسال٥٨٥ تکش درطوس برسریرسلطنت‌نشست‌و بخوارزم مراجعت نمود ودرسنه ٥٨٦مجدداًبین دوبرادرجنك‌در گرفت‌و تکش‌قهراً«سرخس»را درقبضه‌تصرف‌خوددرآوردوخراب‌نمود ولی‌بازهم‌کاربصلح خاتمه‌یافت. سپس‌درتعقیب‌شکایت قتلغ اینانج‌ازطغرل‌امیرسلجوقی تکش‌بطرف‌عراق‌عزیمت‌نمودو قلعه‌طبرك‌رادرری‌بگرفت‌درهمانحال‌شنید که‌سلطانشاه خوارزم را محاصره کردوبنابراین در٥٨٩ عازم خراسان شد و « کوتوال » سرخس مفاتیح قلعه وخزاین آنشهررابه تکش‌داد ودست سلطانشاه را ازآنحدود کوتاه‌نمود . این خبر بقدری درسلطانشاه اثر کردکه پس از چندروز از کثرت اندوه جهان‌فانی

را بدرود گفت وتکش سلطان بالاستقلال گردید.

در خلال این مدت طغرل سلجوقی قلعه طبرك را در ری بگرفت وچنانچه در ضمن تاریخ سلجوقیان عراق شرح دادیم طغرل در جنك باتکش بدست قتلغ اینانج کشته شد و تکش از ری بهمدان آمـد ولشکر خلیفه « ناصرالدین‌الله » را مغلوب کرد وامور عراق را باومفوض گردانید. در سنه ۵۹۱ یونس خان پسرتکش بغداد را شکست‌دادوباوجود اینکه تکش درسقناق (۱) شکست‌خورد هیبت اوکاسته نشد چه درهمانسال بازهم لشکرخلیفه رامغلوب کرد وصیتش درعراقین‌بلندگردید. تکش درآخر عمر « بوقوخان » را در « سقناق » شکست داد وتصمیم گرفت اسمعیلیان را سرکوبی نماید وقطب‌الدین‌محمد رابه محاصره‌ترشیزمأمورساخت. ودرهمان‌احوال (۵۹٦) تکش بدرود حیات گفت.

قطب الدین یاعلاءالدین محمد خوارزمشاه

محمد خوارزمشاه ازپادشاهان‌بزرك وبدبخت این سلسله‌است چه باآنکه ممالك وسیعی‌را فتح‌نمود ورشادت ولیاقت‌بخرج داد درآخرمصادف باحمله مغول گردید وجبن‌اورابگرفت تا آنکه در کمال بدبختی وبیچارگی در جزیره آبسکون داعی حق رالبیك اجابت گفت. علاءالدین محمد پسرتکش است ودرایام‌پدر امورخراسان باومحول‌گشت هنگام محاصره ترشیز وسرکوبی اسمعیلیان خبررحلت پدربشنید و بجانب خوارزم روان شد ودرهمانسال (۵۹٦) برتخت نشست. چون شهاب الدین و غیاث‌الدین غوری خبر وفات تکش بشنیدندلشکربمرو کشیده ودر طوس قتل‌وغارت بسیارنموده درسنه ۵۹۷ بشادیاخ آمدند وحتی تاگرگان و بسطام شحنه فرستادند لشکریان محمد خوارزمشاه درهمانسال « شادیاخ » را ازغوریان‌بگرفتند وبسرخس رفتند آنجارا هم فتح‌کردند. سپس خوارزم بمرو و هرات رفته‌آنحدود را درقبضه اقتدار خود درآورد. ازطرف دیگر غوریان هم راحت نبودند و لشکر آراسته عزم طوس کردند ودرهمان‌احوال غیاث‌الدین بدرود حیات گفت ولی امراء غور هرات و مرو را مجدداً بگرفتند. شهاب الدین غوری درمرو بالشکر خوارزم شاه مصاف‌داد وشکست‌خوردوبازهم آن‌شهربدست‌خوارزمشاهیان‌افتاد ودرسنه ۶۰۰ هرات‌هم‌فتح‌شد.

۱ - نزدیك جند قرار داشت.

شهاب الدین غوری غیبت محمد شاه را ازخوارزم مغتنم شمرده عازم آنحدود شد ولی کاری ازپیش نبرد چه سلطان خودرا بخوارزم رسانیده غوریان را در هزار اسب شکست فاحش داد و در آخر کار به صلح خاتمه یافت بدین نحو که سلطان متعرض کشور غوریان نشود و آنان هم طمع در متصرفات خوارزمشاه ننمایند .

چون شهاب الدین غوری کشته شد گرفتن متصرفات آنها برای خوارزمشاه سهل گردید چه ازیکطرف هرقطعه ازکشور آنهابدست امیری افتاد وازطرف دیگر اهالی و بعضی ازمتنفذین هرات سلطان را به گرفتن آنحدود تشویق و تحریص مینمودند بنابراین طولی نکشید که خوارزمشاه مالك آنحدود گردید . در همان اوقات مازندران از یکطرف و کرمان از طرف دیگر درتصرف خوارزمشاه در آمد .

درسال ٦۰٦ خوارزمشاه بجهاتی عزم تسخیر ماوراءالنهر کرد بخارا وسمرقندرا بگرفت وازجیحون عبور نموده لشکر گورخان پادشاه قراختائیان راشکست داد(٦۰۷) و از آنجا بطرف « اترار » رفت وحکمران آنجا گرچه در اول مخالفت نمود درآخر چاره جز تسلیم شدن ندید . شکست لشکر قراختائیان واستخلاص ماوراءالنهر انعکاس عظیمی بخشید وهیبت سلطان را زیاده ازحدکرد چنانکه اورا « ظل الله » خواندند واسکندر ثانی گفتند . ولی فتح کشور قراختائیان ایرانرا همجوار بامغولان کرد و سدی که بین این مملکت و آن طوایف وحشی بود از میان برداشته شدگرچه گورخان راحت ننشست و بازهم بین خوارزمشاه وقراختائیان جنك درگرفت وبواسطه خیانت شحنه سمرقند وامیر دیگر که در موقع رزم پشت کردند شکست برلشکر خوارزم وارد آمد ولی اکثر بلاد مفتوحه دردست سلطان محمد باقی ماند.

در سال ٦۱۱ غزنین در تصرف خوارزمشاه درآمد واتفاقاً در خزائن آنشهر مراسلاتی ازخلیفه بغداد بدست آمدکه دال برتحریك غوریان ومخالفت باخوارزمشاه بود . سلطان اظهار آن مطلب جایز ندانست ولی کینه دردل داشت تاآنکه بلاد آن اطراف را تاسرحد هندوستان ضمیمه ملك خود کرد . وپسر لایق خود **جلال الدین** را امیر آنحدود نمود سپس برای انتقام از ناصرالدین الله خلیفه بغداد از علما فتوی

گرفت که مستحق خلافت سادات حسینی میباشند و برهر کس که از عهده برآیـد واجب است آنرا خلیفه سازد. آنگاه علاءالملك را که ازکبارسادات بودنامزدخلافت کرد وقصد بغدادنمود (٦١٤) .

درهمان حال اتابك سعد را در ری و اتابك ازبك را در همدان شکست داد وچون به اسدآباد همدان رسید سرمای سختی رخ دادکه اکثرچهارپایان تلف‌شدند خوارزمشاه تصور نمود که این سرما ازآن سبب‌است که اوقصد خلیفه عباسی کرده بنابراین مراجعت اختیارنمود .

باهمه این احوال تصورنمیرود که خوارزمشاه بکلی‌ازخیال عزل‌خلیفه منصرف گردید ولی مقارن همان اوقات بین‌خوارزمشاه وچنگیز سخت‌کدورت حاصل گشت ومنجر بحمله مغول گردید .

خوارزمشاه را جبن گرفت و بلاد بدست مغولان وحشی ویران گردید و رشارت جلال الدین سودی نبخشید شرح این قضایا در فصل مربوط به حمله مغول خواهدآمد .

فصل دوازدهم

ادبیات و علوم و صنایع

آثار ایرانیان درزبان تازی

روح آریائی نژاد ایرانی ، قوهٔ تصور و خلاق این قوم ، افکار فلسفی آنها ، معارف پروری و صنعت دوستی بزرگان این ملت که زمام امور خلافت را دردست داشتند وحتی چندی خلفاء را مطیع خود نمودند مهمترین تأثیررا در تمدن اسلام داشته است . چون مسلمین برای تحصیل قرآن وفهم آیات ومعانی بلندآن ناگزیردر فراگرفتن زبان عربی بودند طولی نکشید که این زبان درتمام ممالك اسلامی زبان علمی وادبی گردید. شعرا درغالب الفاظ عربی شهرمیگفتند ونویسندگان ودانشمندان بدان زبان مطالب علمی وادبی را برشته تحریر درمیآوردند تاآثار آنها درتمام بلاد اسلام خوانده شود وباسایر دانشمندان بدان نحو تبادل افکار نمایند . درفصل دوم نام چندنفر ازشعرا ونویسندگان ایرانی درصدر اسلام برده شد وزحمات این ملت را درعلم وادب عربی بطورخلاصه بیان نمودیم اینك نام عدهٔ ازمشاهیر ودانشمندان ایرانی که درمیدانهای مختلف علوم وصنایع وآداب آثار گرانبهائی ازخودبیادگار گذاشته‌اند در این فصل ذکرمیشودوبرای اینکه این مجموعه تااندازه جامع باشد چند سطری از شرح حال دانشمندانی که در فصل دوم فقط بذکر نام آنها اکتفا شده خواهیم پرداخت .

نظم عربی

بشار بن برد پدر این شاعر نامی درجنك تخارستان اسیر گردید . بشار در حوالی بصره بدنیا آمد وکور مادرزاد بود . عمرخود راگاه دربصره وزمانی دربغداد گذرانید . گویند این شاعر باطناً به آئین زردشت مستعدبود

چه درضمن اشعار خود آتش را تقدیس نموده واشاراتی کرده است که مردم آنزمان اورا « زندیق » خواندند وحتی مهدی خلیفه عباسی در باره او سوء ظن برد . بشار یعقوب بن داود وزیر خلیفه را هجو کرد و یعقوب فرصت غنیمت شمرده امـرداد تااورا هفتاد تازیانه زدند و در اثر آن بشار درسن نود سالگی بدرود حیات گفت . (۱٦٦) .

ابو نواس

ابو نواس دراهواز درسنه(۱۳۹)ازمادرایرانی بدنیا آمد. تحصیلات خودرا دربصره نمود وددردربار هارون وامین مقرب گشت . در هجو ید طولائی داشته و در سرودن اشعار عاشقانه ، مراثی ، قصاید راجع بشکار مهارت بخرج داده است. حافظه فوق‌العاده داشت و چون بسن پیری رسید دست از عیش و نوش برداشت بزهد و تقوی پرداخت و در اینخصوص هم دارای اشعـار زیبائی است .

ابراهیم واسحق فارسی معروف بموصلی

ابراهیم وپسرش اسحق درفن غناوساختن آهنگهای موسیقی شهرتی بسزا دارند. پدر ابراهیم ماهان نام از فارس بعراق عرب مهاجرت کرد وابراهیم در کوفه متولد گردید وموسیقی را درموصل بیاموخت و دراین فن بقدری استعداد داشت که بزودی بزرگترین استاد عهد خود گردید و در دربار مهدی و هـارون الرشید مقرب شد .

پسر ابراهیم اسحق در سنه ۱۵۰ متولد شد و جای پدر بگرفت و دربارهٔ او معتصم خلیفهٔ چنین گفته که هروقت اسحق میخواند بنظرمن چنین می آید که مملکت من وسیعترمیشود. اسحق درفقه وحدیث هم دست داشته ومأمون درحق او گفته‌است که اگراسحق درفن غنا شهرت نداشت من اورا قاضی مینمودم زیراکردار ورفتاراو ازقضاة آنعهد نهایت بیشتراست .

ابوالفتح علی بستی

دربست متولد گردید . چون سبکتکین آنشهر رافتح کـرد ابوالفتح را درخدمت خود آورد . این دانشمند در نظم ونثر ید طولائی داشته ومشهورترین قصیده او **قصیدة البستی** است

که چندین مرتبه شرح شده است . درسنه ۳۹۹ در بخارا وفات کرد .

ابوالحسن علی باخرزی

ابوالحسن درباخرز متولد گشت غیرازمرتبه شعر وشاعری باخرزی یکی ازعلماءمذهب شافعی محسوب میشود،خطهم خوب می نوشته مدتی ازعمر رادردوائر دولتی گذرانید . دوره‌زندگانی او درفقر وغنا بگذشت ودرمسافرتهای خود دچار صدمات و زحمات روزگار گردید . کتاب دمیةالقصر که دنباله یتیمةالدهر ثعالبی است برشته تحریر در آورده . درسنه ٤٦٧ درباخرزدرمجلس بزمی بقتل رسید .

محمد ابیوردی

ابوالمظفر محمد ابیوردی درابیورد (درخراسان) بدنیا آمده ولی اصلا عرب وازطایفه بنی امیه‌است. اشعار اوتحت سه‌عنوان تقسیم‌شده :عراقیات،نجدیات‌و وجدیات‌و نیز کتابی‌راجع بتاریخ ابیورد و نسا نوشته که از بین رفته است . ابیورد در سنه ۵۰۷ در اصفهان مسموم گردید .

اسدبن نصرابرزی

عمیدالدین در ابرز (فارس) بدنیا آمده و وزارت اتابك مظفرالدین سعدبن زنگی راداشته . ابوبکربن‌سعداورا باتهام خیانت محبوس ساخت و درزندان رحلت‌نمود (٦٢٤) غزل زیبائی ازاو بیادگار است که در زندان سروده .

طغرائی

ابواسمعیل حسن معروف بطغرائی ایرانی الاصل است ودر۔ اصفهان متولد گردید . این دانشمند نه فقط ازشعرای معروف است بلکه درسیاست وتدبیر ملك یدطولائی داشته ووزیر سلطان مسعود سلجوقی امیرموصل گردید وپس ازاو باتهام بیدینی کشته‌شد(۵۱۳) . قصیده معروف «لامیة ۔ العجم » او اوست و در دیوانش خواجه نظام الملك معروف را بکرات مدح کرده‌است (۱).

---

(۱) سایر شعراء بزرك اسلام غیر ازآنچه درمتن ذکرشده است :

مسلم بن ولید معروف به صریع الغوانی ازموالی خانواده یکی از انصار است . تولدش درکوفه بوده و درسنه ۱۸۷ یا ۲۰۸ رحلت کرد .

ابوالعتاهیه اهل حجاز است (فوت۲۱۳) .

بقیه درصفحه‌بعد

نثر مسجع و ادبی

ابوبکر خوارزمی پدرش اهل خوارزم ومادرش طبرستانی خواهر طبری مورخ مشهور است ، یکچند در حلب نزد سیف الدوله بسر برد ، سپس دربخارا خدمت ابوعلی بلعمی درآمد ، بعدازمدتی اورا هم ترك گفت و مدتی در نیشابور ، سیستان ، اصفهان و شیراز اقامت کرد . ابوبکر درهجو نمودن ید طولائی داشت از این جهت عتبی وزیر سلطان محمود غزنوی اورا گرفته بزندان افکند وچون ازحبس مستخلص گردید بگرگان رفت وطرف توجه

بقیه ازصفحه قبل

ابن الرومی پدرش یونانی بوده و دربغداد متولد شده است وزیر معتضد خلیفه اورا مسموم کرد . « ۲۸۳ »

البحتری ازقبیله طی بوده ودرسنه ۲۸٤ رحلت کرد.

متنبی درکوفه‌متولد شده ودرجوانی دعوی نبوت کرده‌ولی شکست خورد واورا درزندان‌افکندند تااینکه توبه‌کرد . مقام بلندی درشعر وشاعری دارد . درمراجعت ازخدمت عضدالدوله درشیراز بدست یك‌عده قطاع‌الطریق بدوی‌کشته‌شد (سنه ۳٥٤) .

ابوالعلاء معری یکی‌ازبزرگترین شعراء وفیلسوف مشرب عالم‌اسلام است . اشعار زیبایش قرنها مورد توجه دانشمندان‌گشته واز نقطه نظرفلسفی جنبه بدبینی دارد . قصاید ایام جوانی او در تحت عنوان « سقط الزند » واشعار دوره‌کهولتش بعنوان « لزوم مالایلزم » است . این شاعر فیلسوف در معرة النعمان (سوریه شمالی) از قبیله یمنی در سنه ۳٦۳ بدنیا آمده در سن چهارسالگی یك چشم و بعد چشم دیگرش نابیناگردیده .

ابوالفرج محمد دمشقی است و در فن شعر استعارات وتشبیهات زیاد بکار برده است .

ابن المعلم (ابوالغنائم) نزدیك واسط بدنیا آمده اشعار زیبای او را خاص وعام ازبر مینمودند. وعاظ بالای منابر ودرویشان درمجلس سماع خود آنرا میخواندند (فوت ٥۹۲) .

شریف محمد « ابولیلی » شاعری است زبردست . دربغداد متولد شده واز اخلاف ابن عباس است . درفن هزل سرائی استاد بوده خواجه نظام الملك اوراگرامی میداشته مؤلف مجموعهٔ قصص است بنام « الصادح والباغم » درحدود دوهزاربیت « فوت او درکرمان سنه ٥۰٤ واقع شد »

هبةالله « ابن سناء الملك » معروف به القاضی السعید است. ازفضلاء عالیمقام مصر بوده ودر ادبیات مقامی‌ارجمند داشته. صاحب دیوان « دار الطراز » ، فصوص الفصول مجموعه اشعاری است که از مکاتبات ادبی او استخراج کرده‌اند « فوت درقاهر سنه ٦۰۸ » .

عمربن الفارض ـ یکی ازبزرگترین شعرای صوفی مشرب عالم اسلام است درقاهره تولد شده وهم درآن شهر وفات کرده است « سنه ٦۳۲ » دیوان اورا که گنجینه اسرار عرفانی است نوه اش علی مرتب کرده است.

شرف‌الدین محمد ـ « البوصیری » صاحب قصیده معروف به « قصیدة البردة » است که درعالم‌اسلامی شهرتی بسزا دارد وبکرات شرح شده «درمصرمتولد شده ودرسنه ٦۹٥ وفات نموده» .

صاحب اسمعیل بن عباد گردید . وفاتش در سنه ۳۸۳ یا ۳۹۲ رخ داد . رسائلش در نثر شهرتی بسزا دارد .

بدیع الزمان همدانی

بدیع الزمان درهمدان بدنیا آمدومدتی دراطراف بلاد بمسافرت گذرانیدوی دارای حافظه غریبی بود. درنظم و نثر قدرت تام داشته و با کمال سهولت وسرعت اشعار فارسی رادرقالب اشعار عربی درمیاورد مقامات حمیدی مجموعه ایست ازحکایات کوچك باانشاء ظریف و پر از کلمات مشکل وفاتش درچهل سالگی سنه ۳۹۸ درغزنه رخ داد(۱) .

نحو وعلم اللغة

احتیاج بفهم معانی قرآن ودانستن اصطلاحات مشکله وترکیب آیات علم نحو و لغت را توسعه داد .

عالم فرانسوی «ارنست رنان» ثابت کرده است که اولین علماء اسلام دراین رشته مدیون مدرسهٔ گند شاپورند که در آن منطق ارسطو تدریس میشده است. علی ای حال درصدر اسلام دو مکتب بزرك دربصره و کوفه پدید آمد .

اهالی بصره مخلوطی بودند ازایرانی وعرب که به دو زبان مختلف صحبت میراندند ودراین شهر است که اولین مکتب علمی زبان عربی تاسیس شد . گویند مؤسس این مکتب ابوالاسود است ولی اولین دانشمند مشهوراین مکتب ابوعمرو بن العلاء است که درقرائت قرآن شهرتی بسزاداشته ومعلم خلیل است . خلیل بن احمد که اوهم سمت معلمی سیبویه را داشته یکی از استادان بزرك آن مکتب وتنظیم قواعد علم عروض راباو منسوب داشته اند . خلیل دارای تالیفی است در لغت موسوم به « کتاب العین » که در آن حروف برحسب صوت تنظیم وترتیب شده است . این دانشمند تألیف خود رادر خراسان شروع کرده وپس از مرگش لیث بن مظفر آنرا خاتمه داد .

کمی بعد ازتأسیس مکتب بصره مکتب کوفه ایجاد شد ودراین مکتب بزبان

(۱) ازجمله نثرنویسان نام حریری از همه مشهور تراست . ابومحمد القاسم الحریری صاحب مقامات معروف دربصره متولد شده ودرسال ۵۱۵ وفات کرده . رسالات دیگری هم در ادبیات داردکه از آنجمله است « درة الغواص فی اوهام الخواص »

متداول «زنده» بیشتر اهمیت میدادندتا به‌بعضی قواعد مصنوعی صرف ونحو. مؤسس آن‌را ابوجعفر محمد الرؤاسی معاصر باخلیل‌بن احمد میدانند وشاگرد این‌دانشمند کسائی معروف است.

درقرن چهارم هجری که کوفه وبصره دیگر در مقابل بغداد اهمیتی نداشت‌دو مکتب سابق‌الذکر یکی گردیده تشکیل مکتب بغداد راداد. دراینجا بیمورد نیست اشاره بدانشگاه معروف نظامیه شود کـه بهمت خواجه نظام‌الملك تأسیس گردید و اکثر مدرسین ومعلمین آن ایرانی بوده ومواد مختلفه شعر، علم‌اللغه، معانی بیان، حکمت‌الهی وفقه درآن تدریس میشد.

ایرانیان درزبان عرب زحمات بی‌اندازه کشیده ومشهور ترین دانشمندان آنها درنحو وعلم‌اللغة ازاینقرارند.

سیبویه سیبویه اهل بیضاء فارس است. درسن۳۲سالگی به بصره آمدو تحصیلات خودرا در آنجا باتمام‌رسانید. تألیف‌مشهوراوموسوم‌به **الکتاب** حجت علمای نحو است. در سن چهل سالگی نزدیك شیراز رحلت نمود (۱۷۷ یا ۱۸۰).

کسائی علی‌بن حمزه ازشاگردان معروف رؤاسی و خلیل‌بن احمد است مدتی برای تحصیل زبان عربی خالص در میان عربهای بادیه بسربرد. کسائی یکی از هفت قراء کلام الله مجید است و یکطرز خواندن مخصوص آورد هارون‌الرشید تربیت امین و مأمون را باو واگذاشت. این دانشمند رقیب سیبویه بوده ودرسنه ۱۸۲ نزدیك‌ری‌رحلت کرده‌است. کتاب «رساله فی‌لحن‌ـ العامه» ازتالیفات اوست.

فراء ابوزکریابن زیادمعروف به فراء شاگردکسائی و از خانوادهٔ دیلمی‌است. مدتی دربغداد بتدریس‌نحواشتغال داشت. درسال ۲۰۷ درسن۶۳ سالگی درراه مکه رحلت‌نمود.

معمربن مثنی ابوعبیده پدر و مادر ابوعبیده از یهودیان ایرانی بوده و در بصره متولد گردیدوهم درآن شهر رحلت‌کرد. قریب دویست

رساله درنحو و لغت عرب نوشته ولی چون شعوبی بوده و دریکی از تألیفات خود بسختی برعرب حمله کرد اهالی بغض اورا دردل گرفتند بقسمی که چون درسنه ۲۰۹ رحلت کرد جنازه اورا احدی مشایعت ننمود . یکی از شاگردان او ابونواس شاعر معروف است .

اخفش

سعیدبن مسعده معروف به‌اخفش اوسط دربلخ بدنیا آمده و محتمل است ایرانی‌الاصل باشد. گرچه ازسیبویه مسن‌تر بوده ولی بشاگردی اوافتخار میکرده وتألیف آن دانشمند را محفوظ داشته است.وفاتش درسنه ۲۱۵ واقع‌شد .

قاسم بن سلام

قاسم‌درهرات بدنیا آمده‌وپدرش‌یونانی‌است‌مدتی‌دربصره‌و کوفه نزد اصمعی و کسائی و دانشمندان دیگر تحصیل کرد . سپس مربی اولاد هرثمه حکمران خراسان گردید وهیجده سال قاضی کیلیکیه بود . در زمان عبدالله‌بن طاهر بخراسان رفت ومورد توجه او واقع گشت . ازتألیفات اویکی غریب‌المصنف است که‌برای نگارش آن چهل سال زحمت کشیده است . درسنه۲۲۲ درمکه یامدینه وفات نموده است .

سهل بن محمد

ابوحاتم سهل‌اصلا سیستانی است ومدتی در بغداد گذرانید . کتاب معمربن‌منسوب باوست همچنین تالیفی دارد موسوم به « کتاب النخل » . ابن درید و « مبرد » از شاگردان او میباشند . رحلت در ۲۵۰ .

ابن قتیبه

ابومحمد بن عبدالله‌بن مسلم پدرش ایرانی و اهل مروبوده ابن قتیبه دربغداد یاکوفه متولدگردید ونه‌فقط درعلم نحو و لغت متبحر گشت بلکه درتاریخ وحدیث یکی از مشاهیر عصرخود گردید . کتاب عیون‌الاخبار ، کتاب المعارف، ادب الکاتب، طبقات‌الشعراء ازتألیفات اوست. وفاتش در ۲۷٦ در بغداد رخ داد .

ابوحنیفه دینوری

احمدبن داود ایرانی‌الاصل است . در ادبیات و جغرافی ، تاریخ ونجوم یـد طولائی داشته . کتاب النبات کـه یکی از تألیفات اوست یك گونه کتاب ادبی‌است که مستخرجه آن‌در

خزانةالادب محفوظ مانده . کتاب « اخبارالطوال» را از نقطه‌نظر ایران دوستی برشته تحریر درآورده. وفاتش درسنه ۲۸۲ واقع شد .

عبدالرحمن بن اسحق همدانی

کاتب وخوش نویس معروف بوده دارای تألیفی است موسوم بـه کتـاب الالفاظ کـه راجع بلغـات مترادف نوشته شده . عبدالرحمن در سال ۳۲۰ درگذشته است .

ابوالفضل هروی

ابوالفضل هروی در هرات متولد شده و صاحب کتاب «مفاخر المقاله»است (رحلت ۳۲۸) .

ابن درستویه

عبدالله بن جعفر معروف به ابن درستویه اهل فسای فارس است ودر ۳۴۷ در بغداد بدرود حیات گفت . شاگرد مبرد عالم نحوی و لغوی مشهور است .

حسن بن عبدالله

حسن بن عبدالله اهـل سیراف (درکنـار خلیج فـارس) بود پدرش « عبدالله » قبلا « بهزاد» نام داشته وزردشتی مذهب بوده است . حسن مدتی بمسافرت پرداخت و چند گاهی در عمان ، شوش و بغداد تحصیل علم و کمال نمود وعلم‌اللغة را از « ابن درید » بیاموخت با اینکه قریب چهل سال منصب قضاوت داشت درهمان احوال بتدریس نحو میپرداخت و نیز انزواو گوشه گیری راخوش داشته ازدست رنج خویش (استنساخ کتب) اعاشه میکرد و باطناً دارای افکارمعتزله بود ودرسنه ۳٦۹ وفات نمود .

حسن بن احمد فارسی

ابوعلی حسن بن احمد درفسامتولد گردیدو برای تحصیل درسن هیجده سالگی به بغداد آمد . مدتی در دربار سیف الدوله درحلب وعضدالدوله درشیراز گذرانید . کتاب « ایضاح » و «تکمله» را بنام عضدالدوله نگاشت و درسنه ۳۷۷ دربغداد رحلت کرد .

ابن خالویه

ابوعبدالله الحسین ملقب به ابن خالویه دارای حافظه‌فوق‌العاده بوده ودرنحوو لغت نهایت تبحر داشته‌واصلاخوزستانی است . در تحصیل‌علم‌حدیث هم زحمت کشیده ومعلم‌این‌علم‌درمسجدمدینه بوده . پس از آن بحلب رفت ودرخدمت شعرای آن‌دیار درآمد. یکی ازتألیفات او کتاب «**لیس**» است‌راجع

بمستثنیات لغات عرب (رحلت ۳۷۱) .

ازهری

ابو منصور محمدبن احمد در هرات بدنیا آمد و در سفرمکه بدست قرامطه اسیر گشت و پس ازمدتی بوطن خویش برگشت کتاب « تهذیب اللغة » درمعنی لغات عرب تألیف اوست . درسال ۳۷۰ دروطن خویش وفات کرد .

صاحب بن عباد

ابوالقاسم اسمعیل در طالقان بدنیا آمد و وزیر مؤیدالدوله وفخرالدوله دیلمی بوده . اهل علم وهنر از خوان احسان او بهره مندبودند ودرترویج فضل و کمال نهایت جدیت مینمود شخصاً هم درعلم وادب مقامی ارجمند داشته اشعارو رسائل اوموضوع کتاب «**کافی الکفات**» است. همچنین کتابی درمعانی لغات عرب درهفت مجلدبرشته تحریر در آورده موسوم به «**محیط**» که جلد سوم آن موجود است . این دانشمند در سنه ۳۸۵ بدرود حیات گفت .

ابن فارس رازی

ابوالحسین احمد مدتی درهمدان تدریس میکردوبدیع الزمان ازشاگردان اوست . فخرالدوله دیلمی اورا برای تربیت پسر خود ابوطالب بری طلبید از عجایب آنکه این مرد ایرانی طرفدارجدی عرب بوده. «مجمل فی اللغة وفقه اللغة» تألیف اوست. درسنه ۳۹۵ درری وفات کرد .

احمدبن محمد هروی

احمد اهل هرات وشاگردازهری بوده. کتاب« غریبین» راجع باصطلاحات مشکل قرآن و حدیث تألیف اوست. (رحلت ٤۰۰) .

حسن بن محمد نیشابوری

حسن بن محمد نیشابوری گذشته ازاینکه درمعنی کلمات و اصطلاحات مشکل قرآن وحدیث زحمت کشیده «المجستی» بطلمیوس را هم شرح کرده (رحلت ٤۰٦) .

ابو منصور عبدالملك الثعالبی

ابومنصوردرنیشابورمتولد گردید. مهمترین تألیفات اوازاینقرار است : یتیمة الدهرفی محاسن اهل العصر (راجع به تذکره ـ شعرای عصرخود) لطائف المعارف (مجموعه ایست ازحکایات

واطلاعات) فقه اللغة (کتاب لغات مترادف) لطائف الصحابه و التابعین (بعضی از کلمات حکمت فرجام صحابه و تابعین) . این دانشمند رسالات و کتب متعددی در نحو برشته تحریر درآورده است. کتاب «الغرر» که یك قسمت آن راجع بتاریخ قدیم ایران است منسوب باوست (رحلت ۴۲۹) .

ابو الحسن طاهر بن باباشاد

ابو الحسن ایرانی الاصل است ولی عمر خود را در مصر گذرانده و در دیوان قاهره اشتغال داشته و پس از مدتی دست از این شغل بر داشت و بخداپرستی پرداخت . کتاب «المقدمه» در نحو تألیف اوست (رحلت ۴۷۰) .

ابو بکر عبدالقاهر جرجانی

ابو بکر رساله‌ای در عوامل نحو نوشته که طرف توجه عموم طالبین گردیده و بکرات طبع و نشر شده است . (رحلت ۴۷۱) .

ابو القاسم الحسین

ابو القاسم الحسین مؤلف محاضرات الادبا و مفردات الالفاظ قرآن است (رحلت ۵۰۲) .

یحیی بن علی الخطیب

این دانشمند در تبریز متولد گردیده است . علم حدیث را در «صور» تحصیل نمود و علم اللغة را از ابو العلاء معری فرا گرفت. چندسال در مصر بتدریس اشتغال داشته سپس به بغداد آمد و مدرس مدرسه نظامیه گردید (رحلت ۵۰۲) .

ابو القاسم محمود زمخشری

معروف به «جارالله» است در زمخشر (خوارزم) بدنیا آمد در ایام جوانی بمسافرت و تحصیل علم پرداخت و یکی از علمای معتزله است. از جمله تألیفات او یکی تفسیر قرآن است معروف به کشاف دیگر «**کتاب المفصل**» در نحو . **مقدمة الادب** (کتاب لغت عربی ـ بفارسی) **کتاب الامکنه** (درجغرافیا) **نوابغ الکلم** «مجموعه ایست راجع بضرب ـ المثلهای متداوله » **اطواق الذهب** دراخلاق (رحلت ۵۳۸) .

ابو الفتح ناصر المطرزی

این دانشمند گذشته از معلومات ادبی دارای اطلاعات فقهی بوده تألیفات او عبارتست از: **مصباح** (درمعانی لغات فقهی) **المغرب فی ـ ترتیب المعرب** (درلغات مترادف) **الاقناع** (شرح مقامات ـ

حریری) رحلت او درسنه ۶۱۰ واقع شد .

سراج الدین یوسف السکاکی

سراج‌الدین یوسف السکاکی در خوارزم متولد شد و مؤلف مفتاح العلوم در نحو و علم بیان است . (رحلت ۶۲۶) (۱) .

تاریخ

اولین مورخین اسلام بنگاشتن « مغازی » یاجنگهای حضرت رسول پرداختند و پیشرفت علم حدیث که یکی از پایه های اساسی حقوق اسلام است موجب شد که بیش ازپیش درشرح حال شارع مقدس اهتمام شود وهمچنین تحقیق دراشعار قبل از اسلام محققین را براین واداشت که در اطراف قضایای تاریخی که ضمن اشعار بدان اشاره شده توجهی نمایند .

یکی ازمشاهیر صدر اسلام « **حمادبن شاپور** » معروف به **الراویه** است . سابقاً اشاره بحیات این دانشمند ایرانی شد و گفتیم که یکی از استادان مالك بن - انس است . الراویه اعجوبه زمان خود بشمار میرود و در کلیه معلومات آن عصر

---

(۱) مشاهیر علماء نحو وعلم اللغة غیر ازآنچه درمتن ذکرشده :

محمدبن احمد المستنیر از موالی است دربصره متولد شده معروف به قطرب و شاگرد سیبویه است (رحلت ۲۰۶) کتاب « المثلث » تألیف اوست .

الاصمعی « عبد الملك » اصلا عرب است و دربصره متولد شده تألیف متعددی دارد منجمله کتاب الخیل - « رحلت ۲۱۶ » .

المبرد « محمدبن یزید » دربصره متولدشده ومؤلف کتاب « کامل » درنحو است « رحلت۲۸۵»

ابن درید « ابوبکر محمدبن الحسن » در بصره متولد شده و اصلا عمانی است مؤلف جمهره و کتاب الاشتقاق است « رحلت ۳۲۲» .

المفضل صاحب کتاب الامثال ومفضیات « رحلت ۱۷۰ » .

ابن الاعرابی « محمدبن زیاد » رحلت ۲۳۱ .

ابو العباس ثعلب « احمدبن یحیی ابن الاعرابی » مؤلف کتاب التصیح و قواعد الشعر « رحلت ۲۹۱ »

المطرز « ابوعمر محمدبن عبدالواحد الزاهد » رحلت ۳۴۵ .

ابن اثیر « ضیاءالدین فخرالاسلام نصرالله در جزیرة ابن عمر در ساحل دجله درکردستان بدنیا آمده وخدمت صلاح الدین را قبول‌کرده است مؤلف‌المثل السایر . برهان . الازهار وغیره است « رحلت۶۳۷ این ابن اثیر را نباید بامجدالدین‌بن اثیرکه مورخ مشهوری است یکی دانست .

دست داشته و میتوان گفت دائرةالمعارف متحرك بوده چه نه فقط درحدیث وتفسیر بلکه درعلم انساب، لهجه‌های مختلف عرب وتشخیص انشاء جدید وقدیم تازی واشعار دوره جاهلیت‌وعهد اسلام متبحر بوده است . ذکراودراین محل‌ازاین سبب است که این مرد ایرانی‌الاصل (پسرشاپور دیلمی) درتاریخ عرب هم اطلاعات وافی داشته و دراینخصوص زحماتی کشیده است .

ازطرف دیگر مورخین اسلام اطلاعاتی راجع بتاریخ یهود وافسانه های ملی ایران حاصل نمودند وترجمه « خداینامه » و کتب دیگرازفارسی بعربی‌باب‌تحقیقات را باز کرد .

مشاهیر و دانشمندان ایرانی که دراین‌رشته درزبان عرب زحمت‌کشیده‌اند از اینقرار است :

البلاذری احمدبن‌یحیی‌معروف‌به‌البلاذی‌درزمان‌خلافت‌متوکل‌ومستعین‌و معتز میزیسته و معتز تعلیم وتربیت فرزندخود « عبدالله» را باو واگذار کرد تألیفات اوعبارتست از : کتاب فتوح البلدان ـ انساب الاشراف وعهد ـ اردشیر که‌ازفارسی‌بعربی‌ترجمه‌کرده. این‌دانشمندبواسطه صرف مقدار کثیری«بلاذر» مبتلا بمرض دماغی شد و در اثر آن رحلت نمود (۲۷۹) .

طبری محمدبن جریر درآمل طبرستان بدنیاآمده و بمصر ، شام و عراق مسافرت‌نموده درعلوم مختلفه‌ازقبیل حدیث،فقه وتفسیر وتاریخ مقام بسیار ارجمندی حاصل کرد .**کتاب تهذیب الاخبار و تفسیر کبیر ، اخبار الرسل والملوك** (تاریخ مشهور) از تـألیفات اوست (رحلت در ـ بغداد ۳۱۰)

ابوالفرج معروف باصفهانی ابوالفرج‌اصلاعرب‌وازاخلاف‌بنی‌امیه‌است‌ودراصفهان‌متولدشده و دربغداد تحصیل‌کرده است. تألیف‌مشهوراو«**کتاب‌الاغانی**» است که دارای مطالب مهم ادبی و تـاریخی است (رحلت سنه ۳٥٦) .

عمادالدین کاتب الاصفهانی

عمادالدین کاتب اصفهانی که اورا الوه عقاب مینامیدند در اصفهان متولد گردید ودرمدرسه نظامیه بغداد تحصیلات خود را بپایان رسانید و در اغلب جنگهای صلاح الدین ایوبی بااو همراه بود وپس ازوی انزوا اختیار کرد وبه تحریر و مطالعه مشغول گردید. تاریخ صلاح الدین وفتح شام را برشته تحریر درآورده وازتألیفات اویکی «**البرق-الشامی**» است که بدان عنوان تاریخ زمان خود رادرهفت جلد مرقوم داشته، دیگر «نصرة الفتره» (تاریخ سلجوقیان و وزرای آنها) وخریدة القصر (تذکره شعرای قرن ششم هجری) است رحلت او درسنه ۵۹۷ رخ داد.

عتبی

ابونصر محمد عتبی اصلا عرب است ولی درایران متولد شده و در دربار سبکتکین و پسرش محمود غزنوی مشاغل مهمی داشته. شاهکار او **کتاب الیمینی** است» در تاریخ یمین الدوله محمود (رحلت ٤۲۷).

حمزه اصفهانی

حمزه ازفرقه شعوبیه بوده وجدیت نموده است املاء صحیح اسامی تاریخی ایران رابدست آوردو تاریخ اواز این حیث قابل توجه است.

سمعانی (ابوسعیدعبدالکریم)

سمعانی درمرومتولدشدوملقب به تاج الاسلام است ملحق تاریخ بغداد کاتب را برشته تحریر در آورد وکتاب الانساب ازتألیفات دیگراوست (رحلت ۵٦۲).

ابن خلکان

شمس الدین ابوالعباس احمدبن خلکان در اربل بدنیاآمده وازسلاله برمکیان است که به شام،حلب، دمشق، اسکندریه مسافرت کرده ومدتی دردمشق سمت قضاوت داشته ودرقاهره درمدرسه فخریه تدریس مینموده. تألیف مشهوراو «**وفیات الاعیان**» درشرح حال رجال بزرك ودانشمندان اسلام است (غیر ازرجال قرن اول هجری). ابن شاکر الکتبی شرح حال بزرگانی که در «وفیات الاعیان» فراموش شده برشته تحریردرآورده ونام آنرا «فوات الوفیات» گذاشته وفات ابن خلکان درسنه ٦۸۱ رخ داد.

محمد بن احمد نساوی

محمد در حدود نسا بدنیا آمده و کاتب سلطان جلال الدین منکبرنی بوده و تا آن جوان دلیر حیات داشت خدمت اورا ترك نگفت ده سال پس از رحلت جلال الدین تاریخ حیات اورا به عربی برشته تحریر درآورد (۱).

حدیث و علم الرجال

احادیث حضرت رسول درمسائل مختلفه نهایت اهمیت را برای مسلمین داشته وچون خواستند آن بیانات عالیه را جمع آوری کنند مسئله صحت وسقم بعضی از آنها درپیش آمد وعلم حدیث برای این مقصود وضع شد تا احادیث حقیقی از احادیث

---

(۱) مشاهیر مورخین اسلام غیر ازآنچه درمتن ذکر شده :

موسی بن عقبه معروف بامام‌المغازی از موالی بوده (فوت ۱۴۱) .

ابن اسحق (ابوعبدالله محمد) از مدینه باسکندریه وبعد بکوفه وری رفت . تألیف او موجود نیست ولی‌مقداری از مطالب‌آن درکتاب ابن‌هشام محفوظ مانده (فوت ۱۵۱) .

الواقدی – در مدینه متولد شده طرف‌توجه یحیی‌بن خالد برمکی‌گشت . صاحب «کتاب‌المغازی» است (فوت ۲۰۷) .

الصولی (ابوبکر محمدبن یحیی) ازخانواده شاهزاده ترك جرجانی است پدرش سولتکین ازآئین زردشت بدین اسلام مشرف‌گشت (فوت صولی ۳۳۵) .

مسعودی (ابوالحسن علی) اصلا عرب است ودربغداد متولد شده ومسافرت بسیارکرده تألیف مهم او « اخبار الزمان » است‌که درسی جلد بوده وفقط یك جلد آن باین دوره رسیده است تألیفات دیگر او عبارت است ازکتاب الاوسط ، مروج‌الذهب تنبیه والاشراف(رحلت درحدود۳۴۵) .

ابن‌النديم (ابوالفرج محمدبن ابی یعقوب) معروف به «الوراق» صاحب تألیف معروف به «فهرست» است (فوت درحدود ۳۸۶)

موفق الدين – موفق‌الدین ابوالعباس دردمشق بدنیا آمد و تألیفی دارد موسوم به « عیون‌الانبیاء » درتاریخ طب (رحلت ٦٦٩) .

ابن‌الاثیر – ابوالحسن علی عزالدین در جزیرةبن عمر نزدیك دجله در کردستان بدنیا آمد صاحب تألیف معروف « الکامل فی التاریخ » و « اسد الغابه » (در احوال اصحاب رسول) و لباب است . (فوت ٦٣٠) .

ابن‌عبری (یوحنا ابوالفرج) پسر طبیب یهودی ملاطیه بوده و بآئین عیسوی در آمده یکی از روحانیون دانشمندآن کیش‌گردید . مهمترین تألیف اوبزبان عربی کتاب « مختصر تاریخ الدول » است‌که علاوه برتاریخ دارای اطلاعات طبی وریاضی است فوت او درمراغه سنه ٦٨٨ رخ داد .

جاحظ عمربن‌یحیی‌معروف‌بجاحظ‌مورخ نبوده ولی‌تألیفات‌زیادی‌درمطالب‌مختلفه دارد ویکی‌ازمشاهیر دانشمندان اسلام است صاحب مکتبی است موسوم به « جاحظیه » مهمترین تألیفات او « کتاب البیان والتبیین» و « کتاب الحیوان » است (رحلت ۲۵۵) .

ساختگی تمیز داده شود . چون موضوع فقه نهایت قابل توجه علماء صدر اسلام بوده اولین احادیثی که کسب اهمیت نمود مربوط بآن رشته بود ولی بتدریج شامل رشته های دیگر گشت. درتألیفات معروف به «مسند» احادیث برحسب قول آخرین رواة نقل گردیده و موضوع حدیث در نظر گرفته نشده است اما در کتب موسوم به « مصنف » احادیث را برحسب موضوع برشته تحریر درآوردند یعنی ابواب معینی برای مسائل شرعی حقوقی ، اخلاقی وامثال ذلك تنظیم شده تاقضاة وطالبین بتوانند بسهولت مطلب خود را دریابند ـ مسئله دیگری که بعد مورد بحث واقع شد شخصیت ، امانت ودرستی «رواة» است واین مطلب موضوع علم دیگری گشت موسوم بعلم الرجال .

بزرگترین علماء حدیث که آثار آنها حقیقة شاهکار است و برای این مقصود زحمات زیادی بخود داده ایرانی بوده‌اند . آثار این بزرگان را بمرور ایام شرح و تلخیص نمودند وبرای اینکه عموم استفاده کنند چهل حدیث که اساس احکام اسلام بعد از کلام‌الله مجید است انتخاب کرده بر آن شرح نوشتند .

مشاهیر علماء حدیث که ایرانی بوده‌اندبشرح ذیل است :

بخاری ابوعبدالله محمدبن اسمعیل‌دربخارابدنیا آمده جدش« بردیزبه ـ یایزدیزبه »نام داشته است درسن۱۶سالگی بعربستان‌مسافرت نمود وتحصیل علم حدیث کرد . سپس مصربلکه آسیای اسلامی را برای این مقصود طی کرد و چون به بخارا برگشت ششصد هزار حدیث باخود آورد و فقط ۷۲۷۵ حدیث را معتبر دانسته درتألیف مشهور خود موسوم به «صحیح» جای داد بخاری تفسیری هم درقرآن دارد (رحلت ۲۵٦) .

مسلم ابوالحسین‌بن‌الحجاج معروف به مسلم‌درنیشابور متولد گردید وبحجاز،عراق،شام‌ومصر برای‌جمع آوری‌حدیث‌مسافرت کردوبا بخاری کمال دوستی ومودت را داشت . تألیف مشهوراو که آنهم «صحیح» نام‌دارد یکی ازکتب حدیث معتبر اهل‌سنت است (رحلت ۲٦۱) .

ابوداود سلیمان بن الاشعث در سیستان متولد گردید و مدتی در مسافرت گذرانید تألیف او موسوم به «سنن» دارای احادیثی

است که جنبه فقه دارد . درسنه ۲۷۵ رحلت نمود .

ترمذی ابوعیسی محمد ترمذی در ترمذ بدنیا آمده وهم در آنجا مرده است . تألیف او راجع به حدیث موسوم به «**جامع**» است که در آن اختلاف آراء مذاهب را شرح داده . این دانشمند کتاب دیگری دارد معروف به شمائل کـه شرح قیافه و شمائل حضرت ختمی مرتبت است (رحلت ۲۷۹) .

ابن ماجه ابوعبدالرحمن احمد در نسا متولد گردید و بقاهره و دمشق مسافرت کرده است تألیف او موسوم به « **سنن** » است کتابی هم راجع بتاریخ قزوین نوشته که‌ازبین رفته است (رحلت ۲۷٤) .

نسائی ابوعبدالرحمن احمد در نسا متولد گردیده بقاهره و دمشق مسافرت کرده . بواسطه انتشار احادیث برله خانواده علی و اولاد او علیهم‌السلام در دمشق مورد غضب عامه گردیده اورا از مسجد براندند و لگدمال کردند . دراثراین حادثه دررمله یامکه بدرود حیات گفت تألیف مشهور او موسوم به «**سنن**» است که در جزئیات شرایع و احکام اطلاعات مفیدی بدست آورده است (رحلت ۳۰۳) .

دارمی عبدالله‌بن‌عبدالرحمن‌دارامی‌درسمرقندبدنیاآمده و« **مسند** » را تألیف کرد (رحلت ۲۵۵) .

ابن ابی حاتم عبدالرحمن‌ابن‌ابی‌حاتم‌درری‌بدنیاآمده‌ودرطوس‌درسال۳۲۷ رحلت کـرده صاحب کتاب «**الجرح و التعدیل**» است در شش جلد.

کلابادی ابونصراحمد کلابادی در بخارا متولدشد ودرسنه۳۹۸رحلت نمود . تألیف او راجع است به نام «**حفاظ** » که درصحیح بخاری اشاره شده است .

خطابی حمدبن محمد خطابی در بست بدنیاآمده و هم در آن شهر درسال ۳۸۸ وفات کرده‌است . تألیفات اوشرح کتب معتبر

شرعیات است. در آخر عمر میل به تصوف نموده و گوشه گیری اختیار کرده است.

محمد بن عبدالله (البیع)

محمد بن عبدالله درنیشابور متولد شد وتاحجازمسافرت کرده اغلب از طرف سامانیان مأمور رسالت در دربار آل بویه میگردیده، مدتی افکار تشیع داشته و کتاب «المستدرك» تألیف اوست (رحلت سنه ٤٠٥).

ابو بکر اصفهانی

ابوبکر محمدبن‌الحسن اصفهانی دربغداد تحصیل کرده سپس بری آمده اقامتش در آن‌شهر مشکل گردید به‌نیشابور وغزنه رفت و معروف به استاد شد. در مراجعت از غزنه بین راه مسموم گردید (٤٠٦) و جسد اورابه نیشابور بردند ومقبره‌اش زیارتگاه گردید. کتابی راجع به‌تعریف‌اصول حنفی دارد.

المغربی

ابوالقاسم الحسین بن علی‌الوزیر ایرانی الاصل است ویکی از اجدادش بهرام نام داشته ولی در مصر بدنیا آمده است. از تألیفات او جز کتاب **الانیاس** در اسامی قبایل عرب چیزی باقی نمانده رحلت ٤١٨یا٤٢٨.

ابو نصر علی

این دانشمندایرانی الاصل نزدیك بغداد درسنه٤٢١ متولدشده. پدرش هبةالله وزیر قائم بالله بوده وعمش سمت قضاوت داشته است. دریکی ازمسافرت هابدست غلام ترك خودکشته شد. این دانشمند عمرخود را درتحصیل وتحقیق اسامی خاص مربوط به‌علم‌حدیث واملاء آنهاصرف کرده‌و کتاب «**اکمال**» تألیف اواست تاریخ‌رحلتش نامعلوم است.

ابو نعیم احمد اصفهانی

ابونعیم دراصفهان‌متولد گردیدویکی ازعلماءشافعی‌است. تألیفات او عبارتست از: **حلیةالانبیاء** (تاریخ اولیاء و مقدسین) **طب‌النبی** (مجموعه احادیثی است راجع به طب) **تاریخ علماء اصفهان** (رحلت ٤٢٩).

بیهقی

ابوبکر احمدبن الحسین در بیهق بدنیاآمده ومدتی درجمع آوری حدیث رنج سفربخود داده است درنیشابور مدرس‌فقه

شافعی بوده وفتاوی آن مذهب را در ده جلد بنام کتاب **السنن والاثار** جمع آوری نموده است (رحلت ٤٥٨) .

بغوی ابومحمد الحسین الفراء البغوی در بغشوربین هرات و مرو متولد گردیده است ، تألیفات او مصابیح السنه ، شرح السنه و تفسیر قرآن است (رحلت سنه ٥١٠ یا ٥١٦) .

فاریسی عبدالغافر بن اسمعیل فاریسی در نیشابور متولد شده بافغانستان و هند مسافرت کرده است ـ تألیفاتش از اینقرار است : کتاب ـ الاربعین (خلاصه اصول احکام اسلام درچهل حدیث) مجمع الغرایب ، مفهم « شرح صحیح مسلم» (رحلت سنه ٥٢٨) .

سلفی ابوطاهر سلفی دراصفهان بدنیا آمدو به بغداد و اسکندریه مسافرت کرده ودرمصر بتدریس اشتغال داشته است . از تـألیفات او یکی **بلدانیه** است مجموعه چهل حدیث که هریك را درشهری بدست آورده دیگر **تذکره شیوخ** بغداد است فوت او در ٥٧٦ درمصر واقع شد .

فقه

اجرای احکام سهل وساده اسلام درموارد مخصوص ، علم فقه را پدید آورد و مقصود ازفقه وعلم حدیث درابتدای امر این بود که ازروی کلام الله وبیانات شارع مقدس قواعدی بدست آید تاقضاة درموقع صدور حکم مراعات آنرا نموده از آن میزان تجاوز ننمایند . پس پایه علم فقه کلام الله واحادیث بوده. مدت مدیدی قضاة حق آنرا داشتند که بموجب رأی خود صدور حکم نمایند سپس دوفرقه گشتند یکی را اصحاب ـ رأی یعنی آنهائیکه باجتهاد شخصی معتقد بوده ودیگر طرفداران صدور حکم فقط باستناد حدیث .

چهار نفر از بزرگترین فقهای اهل سنت چهار مذهب **حنفی** ، **مالکی** **شافعی** و**حنبلی** بوجود آوردند راجع باین چهار مکتب ومؤسسین آن درفصل دوم مختصری بحث شده است ودراینجا فقط این موضوع را بخاطر میآوریم که ابوحنیفه ایرانی ـ

الاصل بوده و بزرگترین استاد مالك موسوم به حمادبن سابور الراویه معروف است که پدرش ایرانی وازموالی بوده. ابن حنبل گرچه عرب بوده ولی درمرو متولد شده است . غیرازاین چهار مذهب یك مذهب دیگرهم تأسیس شد موسوم به **ظاهریه** که مؤسس آن چنانچه درذیل گفته خواهد شدایرانی بوده است . صورت مشاهیرفقهای بزرك اسلام که ایرانی یاایرانی‌الاصل بوده اند ازاینقراراست :

ابوسلیمان داودبن علی اصفهانی

ابوسلیمان ایرانی‌الاصل است ودرکوفه متولدشده ومؤسس مذهب‌ظاهریه‌است که‌صدورحکم‌رابرحسب‌ظاهرآیات‌قرآن وحدیث معتقد ومنکرقیاسند . مذهب او درایران و هند و عمان منتشرگردید اما طولی نکشید که ازبین‌رفت‌ولی‌درمغرب واسپانیا دارای پیروان زیادی گشت (رحلت ۲۷۰) .

ابراهیم بن علی شیرازی

ابواسحق ابراهیم تولدش‌درفیروزآبادواقع‌شده وپس‌ازتأسیس مدرسه نظامیه باصرار شاگردان خود تدریس آن دانشگاه راعهده دار گشت . مهمترین تألیف او مهذب و« کتاب‌النبیه» است درفقه شافعی (رحلت ٤۷٦) .

عبدالملك جوینی

امام‌الحرمین (ابوالمعالی) درقریهٔ‌نزدیك نیشابور بدنیاآمده وچهارسال درمکه ومدینه تدریس نموده وملقب‌بامام‌الحرمین شد. نظام الملك برای او مدرسه‌ای در نیشابور تأسیس کرد . این دانشمند درفن خطابه هم‌ید طولائی داشت وچون بدرود حیات‌گفت عزای‌عمومی درنیشابور گرفته شد . تألیفاتش از اینقرار است : **نهایة المطلب** (در فقه شافعی) **لورقات** (دراحکام اسلام)**مغیث الخلق** (درثبوت‌برتری مذهب‌شافعی‌برسایرمذاهب اهل سنت) رحلتش درسنه٤۷۸ واقع گشت .

رویانی

ابوالمحاسن‌عبدالوحیدرویانی درطبرستان متولد شدو ازعلماء بزرك شافعی است و تألیف او « بحر المذهب » بزرگترین تالیفی است که درآن مذهب موجود است . رویانی طرف توجه خواجه نظام‌الملك واقع گشت‌ودرآمل‌مدرسه‌ای‌تأسیس‌نمود ودرآخربدست‌اسمعیلیان کشته‌شد(۵۰۲)

ابو الحسن کیا ابوالحسن کیا درطبرستان بدنیا آمده‌ودرنیشابور تحصیل کرده و طرف توجه بر کیارق واقع گردید ودرمدرسه نظامیه تدریس نمود . اورا بسبب مرتبه عالی و نفوذ عظیمش « کیا » ملقب ساختند . تألیفات او **اصول الدین** و **احکام الدین** است (رحلت ٥٠٤).

ابوشجاع احمد اصفهانی :- درقرن ششم هجری میزیسته . مؤلف «تقریب» درفقه شافعی است.

قرائت کلام‌الله وتفسیر قرآن

جمع آوری آیات کلام الله مجید وترتیب سوره های قرآن بعدازحضرت رسول اکرم واقع گشت . چهار نفر از صحابه ابی بن کعب معاذبن جبل ، زیدبن ثابت و ابوزید انصاری هر کدام مجموعه از آیات برای خود جمع آوری کرده بودند وجمعی هم تمام آیات کلام‌الله یابعضی از آنرا ازحفظ داشتند . پس از رحلت حضرت رسول مشاهده شد که حفاظ قرآن یکی بعدازدیگری بدیار عقبی میروند بنا براین عمر ، ابوبکررا واداشت تاامر بجمع آوری آیات دهد و برای این مقصود از طرف خلیفهٔ اول شخص زیدبن ثابت معین شدکه این امررا بعهده گرفته آیات را در یك نسخه جمع نماید .

عمر که مواظب این امربود فقط آیات مکتوب را قبول میکردکه دونفرشاهد آنرا تأیید نماید . پس ازدرج سورهٔ فاتحه سوره های دیگر را برحسب طول آنها یکی بعد ازدیگری قرار دادند وبدین نحو سوره های کوچك درآخر قرآن قرار گرفت . این نکته قابل توجه است کـه سوره هائی که در آخر کلام‌الله است در مکه نازل شده درصورتیکه بعضی ازسوره‌های بزرك که درصدرقرآن واقع شده درمدینه نازل گشته و مقصود این است کـه ترتیب این سوره هـا برحسب زمان نزول نیست بارى چون زید ازاین امرفارغ گشت نسخهٔ که تهیه گردید بدست عمرافتاد وپس از او بدخترش حفصه رسید .

درزمان عثمان مسئله خواندن قرآن مطرح شد لذا این خلیفه زیدبن ثابت و

بعضی ازقرشیان را دستور داد تاتمام نسخه های موجوده قرآنرا جمع کرده واساس را نسخه ایکه نزد حفصه بود قرارداده یك نسخه قطعی تهیه نمایند. چون اینکار باتمام رسید عثمان نسخهٔ که تهیه شد و نسخهٔ که در زمان ابوبکر تنظیم شده بود نگهداشته بقیه را ازبین برد. در زمان حکمرانی مروان در مدینه بامر او نسخه زمان ابوبکر را ازبین بردند ومصحف موجود ازروی همان نسخهٔ است که درزمان عثمان تنظیم شده.

باهمه این احوال بتدریج خواندن قرآن که اساس عقاید، فقه واخلاق مسلمین است طرف توجه واقع گشت و دورشته علم بوجود آمد یکی علم قرائت و دیگر تفسیر - برای قرائت مکتبهائی در مکه، مدینه، بصره وکوفه تأسیس گشت ودر ابتدا بروایات شفاهی باذکرنام یکی ازاساتید بزرك اکتفا میگشت ولی بعد چون اختلاف روایات شفاهی درطرز قرائت کلام مجید زیاد گشت روایات کتبی جای شفاهی را بگرفت. در قرن دوم هجری **یعقوب الحضرمی** راجع باقسام مختلف قرائت تألیفی نمود ولی کلیه کتبی که دراین موضوع درآن اوان تاقرن چهارم تألیف شده از بین رفته و قدیمترین رسالاتی که در اینخصوص موجود است تألیفات مختصر **ابن خاقان** و **ابن مهران** است که آنهم درقرن چهارم هجری نگاشته شده.

ازصدر اسلام معانی واصطلاحات قرآن مجید وتوضیح دراطراف بعضی ازآیات کلام‌الله مورد سئوال واستفهام ازصحابه و اتباع گردید. ابن عباس که مدتی هم در خدمت حضرت علی علیه‌السلام بسر برده درتفسیر بعضی آیات بکرات اظهارمعلومات کرده است وبتدریج علم تفسیر براهمیت خود افزوده تألیفات بسیاری دراینخصوص بوجودآمد که ازآنجمله است آثار **ابن قتیبه**، **الزجاج**، **طبری**، **نیشابوری** وطولی نکشید که عرفا ومعتقدین بوحدت‌وجود مانند **سهل بن عبدالله التستری** (شاگرد ذوالنون مصری) آیات قرآنی را بسبك عرفان تفسیر نمودند. ولی در مقابل این عرفا که اساس عقیده آنها بعقیدهٔ ما آریائی است عدهٔ دیگر بتفسیر قرآن برحسب ظاهر آیات پرداختند.

اسامی بزرگترین مفسرین ایرانی ازاینقراراست :

ابو الحسن علی الواحدی این مرد در نیشابور متولد شد و از خانواده ارمنی و عیسوی است که بدین اسلام مشرف گردیده است واحدی در خدمت ثعالبی تحصیل نمود و در سنه ٤٦٨ وفات کرد . از تالیفات او اسباب النزول .

بیضاوی عبدالله بن عمر اهل بیضاء فارس است . پدرش در زمان اتابك ابوبکر بن سعد مقام قضاوت داشته و خود هم در شیراز بدان شغل اشتغال داشت و در آخر به تبریز رفته هم در آنشهر بدرود حیات گفت (٦٨٥) تألیف مهم او موسوم به «**انوار التنزیل و اسرار التأویل**» تفسیر مختصر جامعی است دیگر از تألیفات او از اینقرار است : غایة‌القصوی (درفقه شافعی) **مصباح الارواح** (درالهیات) **توالی الانوار** (درماوراءالطبیعه) تاریخ ایران را هم بفارسی برشته تحریر در آورده وموسوم است به نظام‌التواریخ .

حکمت الهی و علم کلام

علماء اسلام خودرا مکلف دانستند درمقابل یهودیان ومخصوصاً عیسویان مقیم سوریه که باصول آئین اسلام ایراداتی واردی وارد می‌نمودند بمدافعه پردازند وجوابهای عقلی ومنطقی دهند . این مسئله علم که کلام والهیات را بوجود آورد طولی نکشید که درمیان مسلمین اختلافاتی حاصل نمود و میدان بحث وسیع تر گشت مسائل جبر وتفویض ، قدمت یاحدوث کلام‌الله مجید که مختصری از آن در فصل دوم شرح داده شد مطرح گشت و تألیفات مهمی در رد و قبول این مسائل نگاشته شد . مشاهیر ایرانیانی که در الهیات زحمت کشیده و تألیفات گرانبهائی یادگار گذاشته اند از قرار ذیل است :

ماتوردی ابومنصور محمدبن محمود نزدیك سمرقند بدنیا آمده و آراء مذهبی او چندان فرقی با آراء اشعریها نداشته ودرهند، ماوراءالنهر وترکیه دارای پیروان زیاد گردید ودرسنه ۳۳۲ رحلت کرد .

ابو لیث سمرقندی

ابولیث سمرقندی عالم حنفی مذهب است که در الهیات، فقه، تفسیر وعلم اخلاق اطلاعات کافی داشته است. (رحلت ۳۸۳).

محمد غزالی

ابوحامد محمد در قریه غزاله نزدیك طوس بدنیا آمده. الهیات را درنیشابور نزد امام الحرمین تحصیل کرد. نظام‌الملك اورا گرامی داشت ومدتی درنظامیه بغدادتدریس نمود وقریب سیصد نفر در مجلس درسش حاضرمی‌گشتند. ولی پس از چهار سال آن مقام را ترك گفت وبزهد وگوشه‌گیری پرداخت ودرصدد برآمد علم را باایمان توأم کند. این دانشمند صوفی مشرب‌بوده وبه‌دمشق، بیت‌المقدس‌مکه واسکندریه مسافرت کرده و معروف بحجةالاسلام است. آثار قلمی اومتعدد و مهمترین آنها ازاینقرار است: **جواهرالقرآن**، **عقیده**، **الدرالفاخره** (راجع بروز رستاخیز) **احیاء علوم الدین**، **میزان العمل** - **کیمیای سعادت** (بفارسی) **ایها الولد** (در اخلاق) **بسیط**، **وسیط و وجیز** (درمسائل فقهی) تحافة الفلاسفه (ردبر - فلسفه‌یونانی) مقاصدالفلاسفه - المنقذ من‌الضلال (درفلسفه وغیره) غزالی درسنه۵۰۵ وفات‌نمود.

احمد غزالی

ابوالفتوح مجدالدین بعد از برادرش محمد غزالی جای اورا درمدرسه نظامیه بگرفت وبخطبه‌ووعظ پرداخت. افکار او متمایل به تصوف و عرفان بوده و احیاء العلوم را خلاصه کرده است. رسالاتی در تصوف دارد و از آنجمله است منهاج الایات - « بوارق» که در آن فرق بین غنا حرام وغناء حلال بیان کرده وفات او در قزوین سنه ۵۲۰ رخ داد.

نسفی

نجم‌الدین ابوحفص عمر درنسف ماوراءالنهر بدنیا آمد ویکی‌ازبزرگترین‌علماء حنفی‌عصرخودبشمارمیرودمشهورترین تألیفش کتاب « **عقاید** » است وقصیده مفصلی‌دردوهزاربیت سروده ودرآن‌اختلافات چهار مذهب سنت را شرح داده است (وفات ۵۳۷).

شهرستانی ابوالفتح محمد در شهرستان خراسان متولد گردید و در نیشابور به تحصیل پرداخت سپس بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرف گشت ودرمراجعت سه سال دربغداد اقامت گزید. پس از مراجعت بوطن خود در سال ٥٤٨ رحلت نمود، ازجمله تألیفات او یکی کتاب «الملل والنحل» است که در آن شرح عقاید فرق مختلفهٔ اسلامی ومشربهای فلسفی را دارد. کتابی هم در تاریخ فلاسفه برشته تحریر درآورده، دیگر از تألیفات او نهایت الاقدام (در الهیات) و مصارعة‌الفلاسفه است.

ابوعبدالله قزوینی جمال‌الدین ابوعبدالله قزوینی در حدود سنه ٦۲۹ کتاب «مفیدالمعلوم» را که‌مجموعه ایست‌ازمسائل مذهبی، اخلاقی، جغرافیائی و تاریخی برشته تحریر درآورده است.

فخرالدین رازی فخرالدین در ری‌بدنیا آمده‌ودر آن‌شهر ومراغه‌تحصیلات‌خود را باتمام رسانیده‌به ماوراءالنهر وغزنه مسافرت‌نموده است درآخر در هرات رخت اقامت گسترد وهم درآن شهر در ٦٦٠ بدرود حیات گفت. تألیفات اوقابل توجه خاص وعام گردید وطرز مخصوصی در ترتیب و تلفیق آورد. خطبه های اونهایت مؤثربوده وجمعی را بدین اسلام مشرف ساخته است، مهمترین آن تألیفات ازاینقرار است: محصول (درفقه) مفاتیح‌الغیب (درتفسیر کلام‌الله‌مجید) اسرارالتنزیل ومطالب العالیه (درالهیات) مباحث الشرقیه و محصل (در طبیعت و ماوراء الطبیعه) سر المکتوم (در اوضاع کواکب) اختیارات العلائیه که اصلا به فارسی بوده و به علاء الدین خوارزمشاه تقدیم شده وسپس آنرا به عربی ترجمه کرده‌اند (۱).

---

(۱) یکی از دانشمندان معروف که اصلا عرب است و نسبت خود را به ابوبکر میرساند جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن **ابن‌الجوزی** است که دربغداد متولدگردیده ودراکثر رشته های علوم آن عصر دارای تألیفات متعددی است منجمله: تقویم اللغه (درلغت) منتظم (تاریخ) ذهب‌المسبوك (تاریخ سلاطین) اخبار الاذکیا. کتاب الحمقا. کتاب القصاص، وفا، مناقب. جامع المساند (در حدیث) منطق المفهوم (درحدیث) تحقیق. عجایب العلوم القرآن. مختصر. زادالمسیر، تبلیس ابلیس، حدائق، لغات المنافع طب الروحانی. تبصرة‌الاخبار، کتاب المدحش وغیره وغیره (فوت ٥۹٦).

خواجه نصیر طوسی

از حکماء ودانشمندان بزرك شیعه اثنی‌عشریه است که بواسطه کثرت معلومات واطلاعات عمیق اودر حکمت وستاره‌شناسی نزد هلاکو نهایت مقرب گردید ودر موقع فتح بغداد بدست مغولان چندهزار جلد کتاب را ازاتلاف محفوظ داشت‌قبل‌از تسلط هلاکوخواجه‌ـ نصیر را اسمعیلیان درنزدخود جلب نموده بود وچون درفصل مربوطه به اسمعیلیان اشاره باین موضوع شده‌از تکرار آن صرف نظر میشود. خواجه نصیر متجاوز از پنجاه الی شصت تألیف دارد که مهمترین آنها از این قراراست : جواهر الفراید و تجریدالعقاید (درمسائل فقهی) فصول واوصاف الاشراف درفلسفه (این دورساله در ابتدا بفارسی بوده وبعد بعربی ترجمه شده است) زبدةالادراك وتذکره (درنجوم) الباب الهیه (درحفظ‌الصحه) وافی ، زیج ایلخانی بزبان فارسی‌برشتهٔ تحریر در آمده وبعد بعربی ترجمه شده است) ـ کتاب اخلاق ناصری (فارسی است) رحلت این دانشمند درسنه ٦٧٢ دربغداد رخ داد .

فلسفه

این مسئله مورد توجه است که قبل‌ازاسلام قرنها درسوریه واطراف آن کتب یونانی را بزبان سریانی درآورده بودند وچون سوریه‌بدست عرب افتاد از آن‌کتب بتدریج استفاده شد . از طرف دیگر در دانشگاه‌گند شاپورکه انوشیروان تاسیس کرده‌بودتدریس فلسفه وطب میشد ودرشهرحران (دربین‌النهرین) بعضی‌ازدانشمندان آن ازریاضیات و نجوم اطلاعات کافی داشتند . در زمان خلافت بنی‌عباس مخصوصاً در عهد مأمون بسیاری از کتب سریانی راکه ترجمه فلسفه و علوم یونانی بوده بعربی درآوردند وفلسفه ارسطو کسب‌توجه دانشمندان‌اسلام را کرده مشغول‌تحقیق وتدقیق گشتند .

مأمون که بزوربازوی خراسانیان برامین برادرخود فائق آمد ونزد ایرانیان تربیت شده تمایلات‌ایرانی‌داشت ایجاد موسسهٔ دربغداد نمود موسوم«به بیت‌الحکمة» وکتابخانه‌ای به‌آن‌ضمیمه کرد. این‌مؤسسه‌درعالم‌اسلام تولیدنهضت علمی‌فوق‌العاده‌ای

نموده وازطریق اسپانیا دراروپای خواب آلود تأثیرعظیمی کرد.

درزمان اقتدار آل بویه که خلفاء بنی عباس دست نشانده آن سلسله گردیدند بهمت ملوك علم پرور وشیعه مذهب این سلسله در قرن چهارم هجری مجمعی **بنام اخوان الصفا** از فیلسوفان تشکیل یافت.

اسامی بزرگترین فیلسوفان ایرانی که تالیفات آنها بعربی است از اینقرار است:

احمد سرخی

احمدبن طیب در سرخس متولدشده ومعروف به «تلمیذ ـ کندی» است (یعنی شاگرد کندی) . احمد معلم خلیفه معتضد بود و در نتیجه افشاء رازی کشته شد (سنه ۲۸٦) از این دانشمند تألیفی موجود نیست.

شیخ الرئیس ابن سینا (ابوعلی الحسین)

پدر ابن سینا حکمرانی شهرکوچکی را نزدیك بخارا داشته وابوعلی درصغر سن تحصیل فلسفه وطب نمود و درسن۱۷ سالگی نوح‌بن منصودسامانی را معالجه کرده دردستگاه اومقرب گشت . شیخ‌الرئیس بعد ازفوت پدر خود بخوارزم نزد علی‌بن ـ منصور رفت وچون سلطان محمود غزنوی او وعدۀ از علماء دیگررا از خوارزمشاه بطلبید ابوعلی ناچاربخراسان و گرگان مسافرت کرد وازآنجابری ، قزوین‌وهمدان شتافت ووزیر شمس الدوله دیلمی گردید . درزمان پسر شمس‌الدوله موسوم‌بتاج ـ الدوله محبوس گردید و ازآنجا فرارکرده باصفهان رفت ونزد علاءالدوله ابوجعفر درآمد . درآخر این دانشمند بزرك درسنۀ ٤۲۸ درهمدان وفات‌نمود.

ابوعلی درعلم وکمال اعجوبه زمان خویش بوده ودرهررشتۀ ازعلوم ومعارف عصرخود اجتهادکرده ودارای تألیفات گرانبهائی‌است که مهمترین‌آنها ازاینقراراست: رسالات متعدد درشرح‌بعضی‌ازسوره های قرآن ، روزحشر ، خواب ، طلسم وغیره ، شفا (درمنطق ، طبیعیات ، ریاضیات ، هیئت) اشارات و التنبیهات (درمنطق) عیون الحکمه (درمنطق ، طبیعیات ، والهیات) حی‌بن یقظان (درعرفان) خطبة الغراء ـ رسالةالطیروقصاید مطول درمنطق‌وطب ـ دراین‌رشته‌اخیریعنی درطب تألیف‌مشهور

او « قانون فی‌الطب » مستغنی ازتعریف‌است .

مفضل ابهری اثیرالدین‌مفضل‌ابهری‌مؤلف‌هدایةالحکمه (درمنطق‌طبیعیات وماوراء الطبیعة) و کتاب الایساغوجی است (درحکمت ـ ارسطو) و رحلت اودر٦٦٢ واقع شد .

نجم‌الدین علی الکاتب این دانشمند برحسب درخواست شمس‌الدین محمد ـ جوینی « الرسالة الشمسیه » را (در منطق) تألیف نمود دیگر ازتألیفات او ضمیمه‌ایست بر « حکمة العین » و کتاب جامع الدقائق (درطبیعت وماوراءالطبیعه) .

شمس‌الدین‌سمرقندی مؤلف رساله، عین‌النظر (درمنطق) صحایف (درشرعیات) اشکال‌التأسیس (درهندسهٔ اقلیدس) است (۱) .

عرفان

راجع بتصوف درفصل‌دوم شمه‌ای گفته شد و دراصل آریائی آن بحث گردید و گفتیم چون بعضی ازایرانیان مانند جنید نهاوندی معروف‌به بغدادی وبایزیدبسطامی بدان‌مشرب گرویدند تصوف واردمرحله دیگری‌شد وعقیده بوحدت وجودوسیر و سلوك طالب حق ازمقام طلب تادرجهٔ فنا اساس آن نظریه گردید . مدتی‌نگذشت که بعضی‌ازحکمای الهی اسلام مانند حجةالاسلام محمد غزالی و برادرش احمد متمایل باین مشرب گشتند ودرتألیفات خود تقویت ازاین فکر نمودند . دراینجا فقط بذکر

---

(۱) نام دونفر دیگر از مشاهیر فیلسوفان اسلام را نباید از خاطر محوکرد :

یکی **یعقوب بن اسحق کندی** است که‌اصلاعرب‌است که‌در کوفه‌متولدشده ودر بصره وبغداد تحصیل نموده است . این مرد دانشمند قریب دویست تألیف دررشته های مختلف دارد و درزمان متوکل میزیسته .

دیگر **ابو نصر محمدالفارابی** است که در فاراب (اترار) بدنیا آمده و اصلا ترك است . فارابی‌درفلسفه ، منطق اخلاق ، سیاست ، ریاضیات ،کیمیا ، موسیقی‌دارای تألیفات است و یکی ازمشهورترین فلاسفه عالم اسلام است (رحلت فارابی ۳۳۹) .

اما در اسپانیا فیلسوف مشهور دیگری بوجود آمده موسوم به **ابوالولید ابن‌الرشد** مؤلف فصل‌المقال(درایمان وعلم) «تحافة التحافة » (در رده تحافة غزالی کلیات (در طب) درسنه ٥٩٤ درمراکش رحلت نمود .

نام بزرگان ایرانی که درزبان تازی مروج این عقیده بوده‌اند اکتفا میشود .

ناگفته نماند که راجع بحسین بن منصور حلاج که قطعاً ایرانی بوده ولی درمحل تولدش اختلاف است آراء نویسندگان و مورخین مختلف است بعضی مانند طبری اعمال ناسزائی بانسبت داده‌اند ولی بعد بزرگان صفویه اورا یکی ازهمفکران خود دانسته اند . علی‌ای‌حال حلاج مردعجیبی بوده ودعوی بزرگی داشته است درآخر آن مرد بزرك را بدار آویخته جسدش را بسوزاندند (٣١٠) .

قشیری

ابوالقاسم عبدالکریم اصلا عرب است ولی خانواده او از زمان فتح عرب درخراسان رحل‌اقامت افکنده ومعلوم است دراین‌قرون متوالیه تأثیر آب و هوا ومعاشرت با ایرانیان در این خانواده چه اندازه مؤثر بوده است . قشیری برای‌تحصیل به نیشابور رفت وابوعلی‌حسن دقاق که یکی از رجال بزرك صوفیه است اورا درراه تصوف افکند . گذشته ازکسب اطلاعات عمیق درتصوف قشیری تحصیل علم حدیث واحکام شافعی را دربغداد بنمود.

مهمترین تألیفات او عبارت است از : رسالهٔ قشیری در آداب و تعالیم تصوف دیگر ترتیب‌السلوك فی‌طریق‌الله ـ رحلت اودرسنه ٤٦٤ درنیشابوررخ داد.

عبدالله هروی انصاری

ابواسمعیل‌عبدالله‌انصاری‌درکهن‌دژبدنیا آمده ودرهرات‌در٤٨١ از دنیا رفته است تألیفات بعربی‌اوعبارت‌است ازمنازل سایرین (درمراحل‌سلوك) ذم‌الکلام (ردبرقشریها) واضافات‌برطبقات الصوفیه که جامی درنفحات ازآن استفاده کرده‌است.

عبدالقادر گیلانی

محی‌الدین عبدالقادر گیلانی در بغداد تحصیل‌فقه حنفی کرده ودرمیان‌جمعی‌بزهد وتقدس مشهور گردید تألیفات‌اوازاینقرار است : فتوح‌الغیب ، جلال‌الخاطر، الفتح‌الربانی وغیره ـ وفاتش درسنه ٥٦١ رخ‌داد.

ضیاءالدین سهروردی

عبدالقاهربن عبدالله در سهرورد (نزدیك زنجان) بدنیا آمد وخود را از اولاد ابوبکر خلیفه میدانست . تحصیل فقه حنفی را درمدرسه نظامیه نمود ومتمایل بتصوف گشته انزوا اختیار کرد. سپس‌مدتی درمدرسه‌نظامیه مدرس گشت ودرموصل بساط ارشادگسترد

« آداب المریدین » تالیف اوست و درسنه ٥٦٣ در بغداد رحلت کرد.

شهاب‌الدین یحیی سهروردی مقتول

یحیی بن حبش بن امیرك اهل سهرورد است که فقه را در مراغه آموخت و در سلك عرفا در آمده ومدتی در اصفهان، بغداد وحلب بطرز درویشان مسافرت نمود حکمت اوعبارت بود از افکار افلاطونی جدید (نئوپلاتونیسم) و اندیشه هـای ایرانی کـه تعالیم اسلام آنرا بنوع خاصی در آورده بود. شهاب‌الدین اعتقاد بامام غایب داشته وطرز فکر خودرا حکمت‌الاشراق می‌نامید وازاینرو مریدانش معروف به اشراقی شدند تالیفات اوعبارتست ازحکمت‌الاشراق، تلویحات (درمنطق، طبیعت وماوراء طبیعت) هیکل ـ النور (درعرفان) الواح‌العمادیه (در صفات‌الله) و غیره. گرچه نزد ملك‌الظاهر پسر صلاح الدین مدتی مقرب بود ولی‌قشریان اورا تکفیر کردند وباآنکه آن دانشمند اسرار خود را پنهان میداشت صورت پرستان خاطر آن پادشاه را از آن بزرگوار مکدر ساختند و در سنهٔ ٥٨٧ در حلب کشته شـد و از ایـن سبب اورا « شیخ مقتول » گویند.

رکن‌الدین العمیدی سمرقندی

ابوحامد رکن‌الدین العمیدی دانشمندی‌است‌فقیه. درسنه ٦١٥ در بخارا رحلت کرده، تألیف اوموسوم «به مرآة المعانی» بحثی است درعالم صغیر (انسان) نسبت به‌عالم کبیر و تألیفات دیگر اوعبارتست از: طریقةالعمیدیه، ارشاد ورسالهٔ در طلسم.

نجم‌الدین کبری

ابوالجناب خیوگی ازعرفای‌بزرك‌است. مؤلف «فواتح‌الجمال» و خائم الحائم (راجع بوسائل تطهیر جسم و روح و نزدیك شدن بحق) ودرفتنهٔ مغول درسال ٦١٨ شهید شد. تألیفی‌هم بفارسی‌دارد موسوم به «صفت‌الـآداب».

شهاب‌الدین عمر سهروردی

ابوحفص شهاب‌الدین عمر سهروردی در ٥٣٩ در سهرورد متولد شد واین شخص غیرازشهاب الدین یحیی سهروردی است که درحلب کشته شد. عمر سهروردی پس از تحصیل فقه شافعی به‌عرفان گروید ونوهٔ ضیاءالدین‌سهروردی است.

تألیفات مهم او یکی عوارف المعارف است (در تصوف) و کشف الفضایح ـ الیونانیه (در رد برفلسفه یونانی) تألیفات دیگری هم در سیر و سلوك دارد (رحلت ٦۳۲) .

روزبهان شیخ ابومحمد روزبهان بن ابی نصر اهل شیراز وازعرفاء نامی وصاحب تألیفات بسیاراست منجمله لطائف البیان (درتفسیر عرفانی قرآن) مشرب‌الارواح منطق‌الاسرار وغیره در عرفان وتصوف . این دانشمند طرف توجه اتابك ابوبکربن سعد بوده ودرسنه ٦۰٦ هجری درشیراز درسن هشتاد وچهار سالگی وفات کرده است (۱) .

ریاضیات ، هیئت ونجوم

درست معلوم نیست که اصل ارقام هندسی از کدام مملکت است ولی اکثر دانشمندان آنرا ازهندپنداشته و جمعی ازایرانیان میدانند در هرحال استعمال ارقام هندسی که امروز در اروپا به ارقام عرب معروف است (چنانکه کلمه « شیفر » را از کلمه «صفر» گرفته‌اند) موجب پیشرفت عظیم علم حساب درمشرق زمین شد . راجع بعلم هندسه علماء اسلام از تألیفات یونانیان خاصه ازآثار «اقلیدس» استفاده نمودند . درجبر و مقابله گرچه مبادی این علم در کتب یونانی یافت میشود ولی مسلمین بقدری در این رشته زحمت کشیدند و ترقی نمودند که میتوان تا اندازهٔ آنها را مخترعین آن علم دانست. اروپائیان از قرن دهم میلادی جبر ومقابله را از مسلمین آموختند .

---

(۱) درمیان عرفاء نامی اسلام محیی‌الدین ابوعبدالله بن العربی تألیفات مهمی دارد . این دانشمند در اسپانیا بدنیا آمده وفقه وحدیث آموخته‌است . مهمترین تألیفاتش ازاینقرار است : فتوحات المکیه ـ فصوص ـ الحکم، مشاهدالاسرار القدسیه الانوار ، انشاء الدوائر، تحفه السفره ، حلیة الابدان ، جفر، فایده ، ترجمان ـ الاشواق (درسنه ٦۳۸ دردمشق رحلت نموده) .

ابوالحسن علی **الشاذلی** درتونس بدنیا آمده وموسس فرقه درویشها شاذلیه است . حزب‌البحر و والمقدمه تالیف اوست (فوت ٦۵۷) عز الدین بن عبدالطلام بن غانم **المقدسی**، اهل بیت المقدس‌است و درسنه ٦۷۸ رحلت‌کرده . صاحب تالیفات کشف‌الاسرار ، حل‌الرموز وتفلیس ابلیس‌است . در شرح حال‌شعراء اشاره بعارف مشهور مصر عمر فارض گردیده

نوبخت منجم منصور « خلیفه عباسی » بوده و بعد از او پسرش ابوسهل آن مقام را داشته‌است اکثر آل نوبخت به‌هیئت و نجوم‌وحکمت پرداختند وبعضی‌از آنها کتب فارسی ویونانی را بعربی درآوردند .

در نجوم وهیئت مسلمین بزودی مراحل اولیه‌را طی کرده‌و آثار مهمی‌ازخود باقی گذاشتند . اسامی‌ریاضی‌دانان وهیئت شناسان ایرانی که بلسان عرب مطالب‌خود را تحریر نموده بشرح ذیل‌است :

ابو عبدالله خوارزمی ابوعبدالله درایام‌خلافت مأمون میزیسته وقدیمترین‌ریاضی‌دان معروف‌عالم‌اسلام‌است . تألیفات‌او درریاضیات‌وجبر ومقابله‌بزبان « لاتین » ترجمه‌گردیده ودر اروپا منتشر شد « الگوریتم »که در زبان اروپائی‌در ریاضی مستعمل‌است همان تحریف کلمه « **الخوارزمی** »است .

جعفر بن محمد بلخی ابومعشر اهل بلخ است و معلومات او در هیئت و نجوم در شرق وغرب یعنی در آسیا واروپا نهایت طرف توجه گردید ازتألیفات‌این دانشمندفقط چندرساله که‌مهمترین آنها«مدخل» است باقی مانده . فوت او در ۲۷۲ درواسط واقع شد .

عبدالرحمن صوفی رازی ابوالحسین از منجمین معروف است که در خدمت عضد۔ الدوله بسر میبرده تألیفی راجع بستارگان ثابت (ثوابت) و رسالۀای دراسطرلاب دارد (رحلت۳۷٦) .

محمد البوزجانی محمد نزدیك نیشابور بدنیا آمده و یکی از بزرگترین مهندسین است چه بعضی از قضایای هندسی‌را او درك کرده‌و جمعی بر آنند که این دانشمند قبل از دیگران راجع بماه اکتشافاتی کرده است (رحلت ۳۸۷) .

ابوریحان بیرونی ابوریحان درخوارزم ازخانواده ایرانی بدنیاآمده ودرتاریخ ، ریاضیات‌وطب‌تحصیلات‌وتحقیقات‌عمیقی کرده‌و باابن‌سینامکاتبه مینموده‌است . این دانشمند بزرك بهندوستان مسافرت کرده وزبان سانسکریت‌را آموخته‌و کتاب‌مفیدی‌بنام «تاریخ‌الهند»تألیف کره .محمودغزنوی

نسبت به‌او رفتار خوشی ننمود. ولی بیرونی کتاب نفیس خود را درهیئت (قانون‌المسعودی) تقدیم سلطان مسعودبن محمود کرد. دیگر از آثار نفیس این مردبزرگ کتاب «الآثار الباقیه» است که در آن اطلاعات بسیار مفید و جالب توجه راجع باقوام مقیم آسیای وسطی یافت میشود ابوریحان شیعه مذهب بوده ونسبت بعرب نظر خوبی نداشته‌است. رحلت او در سنه ٤٤٠ واقع شد.

عمرخیام این دانشمند که بواسطه رباعیات دلکش خرد مشهور آفاق است درریاضیات ونجوم مقامی بس‌ارجممد داشته. کتاب جبر ومقابله او بفرانسه ترجمه شده است. شرحی براقلیدس نوشته وتألیفی راجع بتجزیه شیمیائی ترکیب طلا ونقره دارد در زمان ملکشاه سلجوقی‌تقویم را اصلاح کرد که مشهور بتقویم جلالی گردید. (رحلت ٥١٧) درجای دیگر اشاره باین مرد بزرگ خواهد شد.

محمود خوارزمی محمود خوارزمی در هیئت تألیفی دارد موسوم به ملحض فی‌الهیئة فوتش درسنه ٦١٨ رخ داد

کیمیا مسلمین در علم‌کیمیا که مقدمه «شیمی» است زحمات فوق العاده کشیدند. **ابوبکر محمدبن‌زکریای‌رازی** طبیب معروف دراین رشته اختراعات مهمی‌کرده وعده دیگر از دانشمندان ایرانی در اینخصوص تألیفاتی‌دارند ولی یکی ازعلمای بزرگ کیمیا که تألیفاتش‌بزبان لاتین درقرن پانزدهم میلادی وبزبان آلمانی درقرن هیجدهم‌ترجمه شده **جابربن‌حیان** است. این‌دانشمند که‌گویند شاگرد حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام بوده و در کوفه بسرمی برده معلوم نیست درکدام مملکت بدنیاآمده است. بعضی اورا خراسانی و اهل طوس دانند جمعی آنرا اهل سوریه وگروهی ازصابئین حران شمارند.

طب

راجع به طب علماء صدر اسلام ازچندین محل استفاده کردند یکی از[۱]طرف دانشمندانی که دردانشگاه گندی شاپور تحصیلات‌خود را باتمام رسانده بودند مثلا

جرجیس بن بختیشوع رئیس بیمارستان گندی شاپور بوده ومنصور خلیفه اورا بطلبید وطبیب خاص خودکرد . دیگرازجانب اهالی سوریه است که از طب یونانی اطلاع داشته وبالاخره از طرف اطباء هند می باشد که در دیار اسلام رفت وآمد داشتند ـ بزودی مسلمین دراین علم مهارت تام پیداکرده ودراین رشته هم ایرانیان گوی سبقت را ازدیگران بربودند واسامی مشاهیر آنها ازاین قراراست :

ابوزکریا یحیی

ابوزکریا پسردواساز گندی شاپور بوده وهم در آن شهر متولد شده طب را در بغداد بیاموخت ونزدخلفاء عباسی از منصور تا واثق مقرب گشت . کتب متعددی را ازیونانی ترجمه کرده وازخودهم تألیفاتی دارد که ازهمه مهمتر « **نوادرالطب** » است .

علی بن عباس مجوسی

درمشرق ومغرب شهرتی بسزا داشته است دراهوازبدنیا آمده و پدرش زردشتی مذهب بوده . مهمترین تألیفش « کامل ـ الصناعة الطبیبه » است . این دانشمند طبیب عضد الدوله دیلمی بوده .

علی بن سهل ربان

ابوالحسن علی بن سهل پسر یهودی طبرستانی است طبیب معتصم و متوکل بوده ومعتصم اورا واداشت تا از آیین پدری دست کشیده مسلمان شود .

محمد زکریای رازی نزد او طب را آموخته است ولی شهرت و معلومات شاگرد بیش از استاد گردید . تألیفات او عبارت است : از « **کناش و کتاب حفظ الصحه** .

ابوبکر محمد بن زکریای رازی

این دانشمند بزرگترین طبیب عهدخودبوده ودرری متولدشده است تاسن سی سالگی به تحصیل موسیقی پرداخت طب راازعلی بن سهل بن ربان طبیب معتصم آموخت وبزودی استعداد ولیاقتش معلوم گردیده رئیس بیمارستان ری گردید و شهرتش در آفاق منتشر گشت . تألیفات مهم اویکی « حاوی » ودیگر « منصوریست » در ده کتاب که در هریك از امراض بخصوص بحث میشود . این کتب بزبان عبری ولاتینی ترجمه گردیده واروپائیان از

آن استفاده کرده اند . تاریخ فوت و محل رحلت این دانشمند معلوم نیست بعضی گویند دربغداد ازدنیا رفته وجمعی بر آنند که درری وفات کرده است .

عیسی بن یحیی این طبیب ازعیسویان گرگان بوده ودرخراسان طبابت مینموده است. ابن‌سینا (۱) درنزد این‌دانشمند تحصیل‌علم طب کرده و تألیفات مهمی دراین رشته دارد (وفاتش درحدود ۳۹۰) .

عبدالرحمن بن نصرالله شیرازی (ابوالفرج) درحلب طبابت میکرده (دراواسط قرن ششم) وبعلاوه تالیفاتی دارد ازاینقرار : الایضاح فی‌اسرار علم‌النکاح فی‌اسرار علم النکاح ـ روضةالقلوب (درعشق) خلاصةالکلام (درتفسیر خواب) (۲)

جغرافی

در ممالك اسلام رؤسای چاپار دو وظیفه مهم را عهده دار بودند یکی آنکه دارالخلافه را از آنچه در ناحیه آنها رخ میداد مستحضر سازند و دیگر مراسلات را به مقصد برسانند . برای اجرای منظور اخیر مجبور بودند از کلیه اوضاع جغرافیائی ناحیه خود مطلع باشند . از طرف دیگر مسئله اخذ مالیات و بسط امنیت نظر خلفاء و امرا را بمسائل جغرافیائی معطوف ساخت و بزودی این علم ترقی نمود .

درزمان سامانیان که ملوك آن، حامیان علم‌وادب بودند یکی از وزراء آنها « جیهانی » کتابی درجغرافیا بنوشت (۲۷۹) که امروز ازبین رفته است همچنین‌این وزیر دانشمند حضور یکی از امرای هندرا دردربار سامانی غنیمت شمرده درموقع مراجعت او ابودلف شاعر عرب راباوی همراه ساخت‌تامشاهدات خودرا برشته‌تحریر

---

۱ ـ شرح زندگانی ابوعلی‌سینا وآثار او درصفحات پیش بیان گردیده است

(۲) بیمورد نیست‌که دراین محل اشاره بنام ابوالعمران موسی‌بن میمون بشود . این دانشمندگرچه مسلمان نبوده و فقط چند گاهی ازبیم حکمران اسپانیا خود را مسلمان معرفی کرد تألیفات مهمی به زبان تازی درطب و فلسفه دارد و میتوان‌گفت یکی از بزرگترین فیلسوفان یهودی است که در اسپانیا بدنیا آمده تألیفات او در زمان خود تأثیر عظیمی داشته و ضمناً طبیب خاص صلاح الدین ایوبی وجانشین او ملك عزیز گردید (رحلت ٦۰۰) .

درآورد . این شاعر به تبت رفته وازجانب هند وافغانستان وسیستان باز گشت نمود و کتاب قابل توجهی درجغرافیا تألیف کرد .

مشاهیر جغرافی نویسان ایرانی عبارتست از :

ابن خردادبه — عبدالله بن عبدالله جدش زردشتی مذهب بوده و بکیش اسلام درآمد پدرش مدتی حکمرانی طبرستان داشته و عبدالله در بغداد متولد شد . ابن خرداد به در بغداد باموسیقی دان مشهور **اسحق** معروف به موصلی مربوط شده وازاو موسیقی رافرا گرفت. تألیف‌اودرجغرافیا « **کتاب‌المسالك - والممالك** » است با شرح مالیات هر ایالتی و در حدود سنه ۲۲۹ الی ۲۳۳ تالیف شد .

ابن الفقیه همدانی — این دانشمند در اواخر قرن سوم هجری کتابی در جغرافیا نوشته که ازبین رفته و علی‌بن‌جعفر شیرازی آنراملخص نموده .

احمدبن سهل بلخی — ابوزیدمعروف به‌احمدسهل‌درسنه۳۲۲وفات کرده‌ویکی‌ازفلاسفه بشماراست . درجغرافیا تألیفی داردموسوم‌به«**صور الاقالیم**» ودرآن نقشه های جغرافیائی است.

محمدبن موسی خوارزمی — محمدبن موسی‌خوارزمی دارای تألیفی‌است درجغرافیا موسوم به « صورة الارض » (رحلت ۴۲۷) .

زکریای قزوینی — زکریابن محمدبن محمود درقزوین متولد شده و نسب خود را به « انس » پسرخادم حضرت رسول میرسانده‌است تألیفات اویکی کتاب **عجایب‌المخلوقات**ودیگر «**آثار البلاد**» است که در حقیقت یك‌قسم تاریخ جغرافیائی‌است (رحلت ٦٨٢) (۱).

۱ــ یکی ازمشاهیر جغرافی نویسان‌اسلام**یاقوت‌بن عبدالله‌رومی** است که‌پدرش ومادرش یونانی بوده و درخاك روم شرقی بدنیا آمده است . مدتی عمر خود را بمسافرت‌گذرانید وهنگامی‌که دربلخ بود خبر تسخیر بخارا و سمرقند را بدست مغول بشنید و بموصل بازگشت و در ٦٢٦ در حلب بدرود حیات گفت .

مهمترین تألیفات او عبارت است از : معجم البلدان ، مشترك ، مراصدالاطلاع ، ارشاد الاریب ، دیگر ابوالحسین محمدبن جبیر است که در اواخر قرن ششم هجری میزیسته واهل اسپانیاست . سفرنامه‌او قابل توجه‌است ،

فصل سیزدهم

ائمه اثنی عشر و دانشمندان بزرک شیعه تاحمله مغول

راجع بمذهب تشیع درفصل دوم این باب شمه‌ای گفته شد و باختلاف فرقه های شیعه اشاره گردید. چون مذهب تشیع بتدریج جای سایرمذاهب را درایران بگرفت ودرزمان صفویه تشیع مذهب رسمی گردید بنابراین لازم است نام بعضی از مشاهیر بزرگان این مذهب را اعم ازآنکه ایرانی بوده‌اند یاعرب در این فصل تذکردهیم وناگفته نماند که جمعی ازدانشمندانی که درفصل سابق بدانها اشاره شد شیعه‌مذهب یامتمایل به‌تشیع بوده اند. مثلا قطع است که فاضل‌معروف **ابوریحان بیرونی** و محقق دانشمند حکیم و منجم مشهور **خواجه نصیرالدین طوسی** شیعه مذهب بوده‌اند وبنام آنها درتحت عنوان علوم مختلفه اشاره‌شد . فهرست اسامی دانشمندان این طبقه خاصه اگر خواسته باشند کلیه فرقه های شیعه‌را اعم ازاثنی عشریه، زیدیه وغیره را درنظر گیرند موضوع تألیف کتاب مفصل جداگانه‌است مانندکتاب مجالس-المومنین‌سید نورالله شوشتری وصفحات این‌تألیف مختصر گنجایش نام‌آن بزرگواران را ندارد .

ائمه اطهار قبل از تذکر نام دانشمندان شیعه برخود فرض دانستیم که نام ائمه اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین را برای تبرك وتیمن‌زیب صفحات این‌نامه مختصر نمائیم‌ویقین است که‌نام‌این شموس‌آسمان حقیقت، نزدمسلمین خاصه ایرانیان ازآفتاب مشهورتراست .

علی علیه السلام امام‌اول اسدالله‌الغالب امیرالمومنین علی‌بن ابی‌طالب‌پسرعم رسول‌اکرم وزوج بتول وابوالحسنین است . شیعان معتقدند که‌ابوطالب بدین اسلام‌مشرف گردید وخدمات او به برادرزاده بزرگوار خود خاتم-

النبیین این عقیده‌را تأیید می‌نماید. مادر حضرت امیر فاطمه بنت **اسدبن‌هاشم** است وزوجه آن بزرگوار **فاطمه سلام‌الله‌علیها** دخترحضرت رسول اکرم (ص) است که ازخدیجهٔ کبری داشته. از فاطمه سه‌پسر ودو دختر آورد (حسن، حسین، محسن، زینب و ام‌کلثوم). پس‌از فاطمه که درسنه ۱۱ هجری وفات کرد حضرت امیر چندزن دیگر بحباله نکاح خود در آورد و چندین فرزند بوجود آمد.

حیدر کراردراخلاق، شجاعت، فتوت، عدالت، بلاغت‌وفصاحت‌پس ازحضرت رسول بی‌نظیربوده وحق‌است اورا مظهرالعجایب نامند.

درمرتبه حضرت او همه حیرانند. کرورها مردم اورا نه فقط امام اول بلکه جانشین بلافصل پیغمبر دانند وبردیگران‌که مراعات این مطلب‌نکرده ایراد گیرند ملیونهااورا خلیفه چهارم ویکی ازبزرگترین صحابه‌پیغمبرو واجب التعظیم والتکریم دانند، جمعی در مراتب صفات او حیران مانده خدایش خوانند. علماء اسلام اورا بزرگترین عالم اسرار قرآنی شمارند واکثر محققین صوفیه خرقه‌الفقر فخری‌را بوی رسانند. محققین بیغرض اروپائی آنحضرت را شهسوار بدون خوف و بیم خوانند و خلاصه هرکس در وصف او چیزی گوید و شاید کمتر کسی علی (ع) را شناخته‌باشد.

یك ممکن‌واینهمه صفات واجب لاحول ولا قوة الا بالله

برسر کوی او وبنام اوچه درزمان حیاتش وچه بعدازمماتش غوغا هابرپا گشت ودرصفحات گذشته این تألیف بکرات بآن وقایع اشاره‌گشته است و منجمله گفتیم چون مسند خلافت بوجودولی حق مزین گردید، زبیر وطلحه باموافقت عایشه بنای مخالفت گذاشتند وآنانرا ناکثین نامند ودرجنك مشهور «**جمل**» بکلی مغلوب‌شدند اما طرفداران معاویه را که مورخین **قاسطین** نام نهاده‌اند درجنك صفین چاره جز درخواست حکمیت ندیدند وبالاخره **مارقین یعنی‌خوارج** درجنك نهروان شکست فاحش خوردند ـ حضرت ولایت‌پناه درماه رمضان درسن ٦٣ سالگی (٤٠ هجری) بدست یکی ازخوارج عبدالرحمن‌بن ملجم مرادی شهیدگردید ولی موضوع ولایت‌و حب‌علی واولاد او مسئله‌ای‌نبود که پس‌ازشاه ولایت ازبین‌برود ویك‌قسمت ازتاریخ

اسلام راجع بوقایعی است که ازاین موضوع مهم رخ داده .

امام حسن المجتبی (ع) حضرت امام حسن در شعبان یا رمضان سنه سوم هجری عالم وجود را بوجودخود نورانی نمود وپس ازرحلت پدربزرگوارش علی بن ابیطالب صلاح درآن دید که ازبرای جلوگیری ازریختن خون مسلمین با شرایط مخصوص بامعاویه صلح نماید و تمام عمر در ترویج شریعت و هدایت کافه انام از خواص وعوام گذرانید ولی چون معاویه مایل بود پسر خود یزید را بعد ازخویش خلیفه سازد ومیدانست که این امر برخلاف شرطیست که باحضرت مجتبی نمودزوجهٔ او جعده دختر اشعث بن قیس را بفریفت تاآن بزرگوار را مسموم کرد (سنه ۵۰ هجری).

امام حسین سیدالشهدا (ع) تولدحضرت امام حسین علیه السلام درماه شعبان سال چهارم هجری واقع گشت وپس ازشهادت برادر بزرگوارش مقام منیع امامت باورسید وچون معاویه برخلاف شرائطی که باحضرت مجتبی (ع) نموده بود پسرخود یزید را خلیفه ساخت وبدار دیگر شتافت وفسق وفجوریزید و عدم اعتناء اوباحکام شریعت اسلام مشهور خاص وعام گردید. حضرت امام حسین برخود دانست که درتقویت شرع احمدی قیام کرده ودراین راه سرمشق شجاعان عالم گردد برای این مقصود ازمکه معظمه بطرف کوفه حرکت نمود ودردشت کربلا درسنه ۶۱ هجری دردهم محرم واقعه شهادت آن حضرت وجمعی ازخویشان واتباع آن بزرگوار رخ داد. این واقعه که شنیدنش دلهارا درطپیدن اندازد ولرزه براندام افکند بقدری مشهور است که حاجت بشرح آن نیست .

امام زین العابدین (ع) تولدامام چهارم علی بن الحسین بن علی المرتضی درشعبان سنه ۳۸ هجری اتفاق افتاد . ابوالقاسم زمخشری نقل کند که چون درزمان خلافت عمرصبایای فارس رابه مدینه آوردند سه دختریزدگرد درمیان آنان بود بدستور علی علیه السلام یکی بحضرت حسین دیگری به محمدبن ابی بکر سوم به عبدالله بن عمر داده شد . حضرت حسین از آن دختر که بروایتی شهربانو نام داشته سید سجاد را آورد ودرواقعه جانسوز کربلا زین العباد بیست وسه سال داشته

است . مکارم اخلاق و [illegible] وفور دانش ومراتب پرهیزکاری وطاعت او نه بقدری است که زبان وقلم ازعهد[illegible] [illegible] تحریر وتقریر برآید :

هذا بن [illegible] [illegible] خیـر عبادالله کلهم   هذا التقی النقی الطاهر العلم

درسال ۹٤ هجری روح پرفتوحش بگلشن قدس خرامید وعلماء شیعه برآنند که هشام‌بن عبدالملك آنحضرت را مسموم‌کرد .

امام محمدباقر(ع) امام پنجم فرزند ارجمند زین العباد وفاطمه بنت امام‌حسن علیه‌السلام‌است که‌درسنه۵۷ هجری ولادت باسعادتش اتفاق افتاد ودرسال ۱۰٤یا۱۰۵ بباغ رضوان‌وبهشت جاودان شتافت و دانشمندان شیعه را عقیده اینست که‌آنحضرت را امویها مسموم نمودند . معرفت‌آنحضرت درعلوم ظاهر و باطن بقدری بوده‌که ملقب به باقر گشت . خلیفه اموی و دانشمندان وقت در حل معضلات از آستانه مطهرش استمداد میکردند چنانکه وقتی بین عبد الملك اموی و ژوستین امپراطور روم‌کاربه نقار کشید، عبدالملك دست توسل بدامان امام همام زد وبدستور آن‌بزرگوار اولین سکه اسلامی‌راضرن‌کردند. دریك طرف آن سکه سورهٔ توحید وازطرف دیگر شهادت حضرت ختمی مرتبت نقش گردید و باشاره حضرتش فرمان رفت‌که درتمام بلاد اسلام بجزبامسکوکات اسلامی معامله ننمایند .

بفضل علم وحلم و زهد وتقوی   شبیه مصطفی شبه علی بـود

امام جعفرالصادق(ع) ولادت پیشوای‌شریعت مصطفوی وهادی طریقت مرتضوی امام ششم جعفرالصادق‌علیه‌السلام درسنه۸۰ یا۸۳ هجری رخ داد . مانند اجداد بزرگوارش مظهر اسرار ربانی و باب علم ومعرفت بوده‌است کمترین شاگردش جابربن حیان است‌که نامش درقرون وسطی درمباحث کیمیائی درمشرق ومغرب زمین مشهورتراز آفتاب بوده حضرت صادق درکشف اسرار قرآن واستنباط احکام حجة‌الله فی‌الارض بود وازهمین جهت مذهب‌اثنی عشریه بنام‌مذهب جعفری منسوب باوست . دانشمندان وقت خوشه چین خرمن‌کمالات او بودند ودر سنه ۱٤۸ بجواررحمت پروردگار قرارگرفت و گویند خلیفه عباسی منصورآنحضرت را مسموم ساخت .

امام موسی کاظم(ع) امام موسی کاظم امام هفتم درسال ۱۲۸ هجری دار دنیا را بنورخویش منور فرمودند وپس ازرحلت پدرعالیمقام‌او طوایف مختلفه پروانه‌وار بدور آن شمع حقیقت گرد آمدند . مهدی‌خلیفه عباسی که مرتبه علم و کمال وحلم وجلال روحانی آنحضرت‌را میدانست ازروی حسد آن‌بزرگوار را از مدینه به‌بغداد طلبید ومحبوس گردانیدولی بعداورا بااعزاز بمدینه روانه‌ساخت وچون نوبت خلافت هارون‌الرشیدرسیدومشاهده کرد درمقابل‌مظهراسرار علوم‌الهی چراغ خلافت او پرتوی ندارد بجای اینکه از خرمن کمالات آنحضرت استفاده کند ویرا مقید نموده ودربصره و بغداد محبوس ساخت ودر آخر در سال ۱۸۳ آن بزرگوار را مسموم گردانید .

امام‌علی بن‌موسی الرضا (ع) ولادت باسعادت امام هشتم علیه آلاف التحیة والثنا درسنه ۱٤۸ یا۱۵۳ هجری رخ‌داد . سلطان دین‌است وپیشوای‌اهل یقین . علماء شرع حلقه بندگی اودر گوش دارند واکثر پیران ارشاد سلسله خودرا باو رسانند . چه درایام‌حیات وچه پس از رحلتش مهرش‌درقلوب جای داشت وبر بزرگواریش همه متفق بودند. بدینجهات مأمون در صدد برآمد بهر وسیله خودرا بآن امام همام نزدیك سازدتاشاید شیعیان دراثر اعتقادی که‌از روی یقین بآنحضرت داشتند کارخلافت مأمون رافراهم‌سازند . بنابراین قطب‌دایرهٔ‌امکان‌رابجدوجهدبسیار ولیعهد نمود وبروایتی پس ازاینکه مأمون مقصود خودرا ازپیش‌برد آن بزرگوار را درقریه سناباد طوس مسموم‌نمود ولی جمعی برآنند که حضرت رضا باجل‌طبیعی در فردوس اعلی قرار گرفت (سنه۲۰۳ یا۲۰۸) .

امام محمد تقی(ع) ولادت حضرت امام نهم محمد تقی علیه‌السلام‌که سرچشمه فضل وکان سخا وبحر وفاست درمدینه‌سنه ۱۹۵ اتفاق‌افتاد و درسنه۲۲۰ دربغدادبجنات برین‌خرامید وشیعیان‌وبعضی‌ازاهل سنت‌براین‌عقیده‌اند که معتصم اورا مسموم ساخت .

امام‌علی النقی(ع) تولد دهمین امام حضرت ابوالحسن علی‌بن محمد النقی(ع) کـه مکارم اخلاق و علو مقام وصفات پسندیده اش زیاده

ازحداست درسنه ٢١٤ هجری درمدینه‌واقع گشت . متوکل‌خلیفه‌اورا به«سرمن‌رای» (سامره) آورد ودر آنجا متوقف ساخت و در زمان خلافت معتز (٢٥٤) بگلشن قدس خرامید . علماء شیعه بر آنند که معتز آنحضرت‌را مسموم نمود .

امام‌حسن عسکری (ع) یازدهمین امام حضرت حسن‌بن علی العسکری درسنه ٢٣١ در مدینه مکرمه جهان ظلمانی را بقدوم خویش نورانی نمود ودرایام معتمد خلیفه ، سنه ٢٦٠ بجوار رحمت پروردگار خرامید وبقول‌علماء شیعه مسموم گشت .

حجة‌الله امام محمدبن‌الحسن(ع) امام دوازدهم مهدی موعود عجل‌الله‌فرجه فرزند امام‌حسن عسکری ونرجس خاتون در سنه٢٥٥ هجری متولد گردید و هشتم ربیع الاول‌سال ٢٦٠ هجری آغاز غیبب صغری است و ٦٩ سال ادامه داشت ـ دراین مدت چهار نفر ازوکلاء آنحضرت باآن علیه السلام مربوط بوده وپس از رحلت وکیل چهارم موسوم به علی‌بن محمد درسنه ٣٢٩غیبت کبری شروع شد .

شعراء و علماء بزرك شیعه

نام بعضی از شعراء ودانشمندان بزرك شیعه غیر از چند نفری که در فصل سابق تحت عنوان رشته های مختلف علوم و فنون نامبرده شده از این قرار است :

فرزدق در زمان بنی‌امیه یکی شعراء بزرك که جداً طرفدار علی‌ـ علیه‌السلام و اولاد آنحضرت بوده فرزْدق‌است که در اعتقاد خود نهایت ثابت بوده وچون حضرت امیر باو امر فرمود قرآن‌را ازبر نماید آن شاعر پای خود درزنجیر نهاد تاآنکه کلام‌الله‌را حفظ نمود. فرزدق در بصره متولد گردید . قصیده‌ای درمدح‌حضرت‌امام‌زین العابدین دارد که درنهایت بلاغت وفصاحت است وموجب گردید که‌اورا درسن‌هفتادسالگی‌درحبس افکند . فرزدق درسال ١١٠ رحلت نمود .

کمیت کمیت شاعر عرب است و قصاید زیبائی درمدح حضرت رسول و اهل بیت او دارد و با اینکه مرثیه‌ای راجع به معاویه سروده نسبت به سلسله اموی حملات سختی کرده است. هشام خلیفه اورا در حبس افکند وخواست دست وزبانش را ببرد ولی کمیت بامساعدت زنش که لباس خودرا باو داد فرار نمود (رحلت سنه ۱۲۵).

سید حمیری این شاعر در بصره متولد گردید و چون در ترویج مذهب شیعه میکوشید مجبور گردید از آن شهر بکوفه رود پس از ورود ابوالعباس سفاح در کوفه سیدحمیری باو مربوط گردید ولی طولی نکشید که از عباسیان کناره گرفت چه خلفاء عباسی دست به آزار علویان دراز کردند واین مسئله بآن دانشمند گران آمد عجب اینجاست که پدر ومادر این مرد بزرك خارجی مذهب بوده وسید دست ازاین مذهب بکشید ومدت چهل سال در ضمن قصاید آبدار که همچون آب روان است مدح علی واولاد اورا نموده وبه سایرین حمله آورده است. فوت او در ۱۷۳ در «واسط» واقع شد.

دعبل خزائی دعبل اصلاعرب است ودر کوفه یا کرکسیه متولد گردیده مدتی دریکی ازشهرهای کوچك تخارستان حکمرانی نموده ودر هجو، یدطولائی داشته است. ازطرفداران جدی خلافت علی علیه السلام واولاد اوست فوتش در ۲٤٦ واقع شد.

دیك الجن این مرد ازشعوبیه سوریه است ودر حیص متولد گردید و عقیدهٔ تشیع داشته وراجع به شهادت حضرت حسین علیه السلام مراثی دلربائی دارد (فوت ۲۳٤).

محمدبن یعقوب کلینی ثقة الاسلام کلینی درسنه ۳۲۹ وفات کرده وتألیف او «الکافی فی علم الدین» یکی از کتب اربعه شیعه امامیه است.

شریف ابوالقاسم بن طباطبائی این دانشمند سمت نقابت سادات را در مصر داشته واشعار او جنبه عرفانی دارد. فوت او در ۳٤٤ واقع شد.

نعمان بن حیان نعمان از مذهب مالکی دست کشیده شیعه امامیه شد ومدتی در مصر در زمان خلفاء فاطمی مقام قضاوت را داشته است (فوت ۳٦۳).

ابن بابویه محمد بن علی بن حسین بن موسی معروف به شیخ صدوق دارای ۳۰۰ تألیف است که از همه مهمتر کتاب «من لایحضره الفقیه» است که یکی از چهار کتب شیعه امامیه است (فوت ۳۸۱).

ابن الحجاج ابن حجاج محتسب بغداد بوده و بعد از مدتی از این کار خلع شده است. درفن شاعری سبك جدیدی بوجود آورده ودرمرحله اعتقاد شیعه خالص بوده و وصیت نمود تااورا درجوار امام موسی کاظم دفن نمایند (فوت ۳۹۰).

شریف محمد الرضی ازسادات عالیمقام است، پدرش طاهر نقیب سادات ورئیس دیوان مظالم بوده. شریف رضی درطول حیات قصایدزیبائی ازخود بیاد گار گذاشته ودرتفسیر قرآن وشرح بلاغت آن تألیفاتی دارد. فوتش در بغداد در سنه ٤۰٦ واقع شد.

مهیار بن مرزویه مهیاراهل دیلم است وعالم شیعه «شریف رضی» اورا از کیش زردشتی بآئین اسلام مشرف ساخت وشعر باو آموخت. اشعار زیبای مهیار بزودی جلب توجه کرد ولی چون دارای عقیده تشیع بود عدۀ کثیری ازاهل سنت بمخالفت اوبرخاستند ودرسنه ٤۲۸ دربغداد وفات کرد.

شریف المرتضی ابو القاسم علی بن طاهر از سادات عالیمقام امامیه است و دربغداد نقابت سادات راداشته ودرسال ٤۳٦ بدارجنان خرامید تألیفات متعدی دارد که از آنجمله است «**الدزرو الغرر**» (هشتادو دوخطبه است راجع بمسائل مختلفه) **شهاب فی الشیب و الشباب**» همچنین خطبه های حضرت امیررا این مرد دانشمند یابرادرش شریف رضی جمع آوری کرده ودریك جلد بنام نهج البلاغه درآورده است.

احمدعلی النجاشی این دانشمند دارای تألیفات متعددی است که از آنجمله کتاب معروف **الرجال** است . وی شاگرد شیخ مفید بوده و درسنه ٤٥٥ وفات کرده‌است .

شیخ الطایفه ابوجعفر محمد بن حسن بن طوسی در طوس متولد شده قسمت اعظم عمر شریف خودرا دربغداد بسر برده ودرنجف اشرف بدارخلد خرامید (٤٦٠) . از علماء شیعه امامیه است ومؤلف فهرست «کتب الشیعه» و مصباح المجتهد والحل والعقد است اماتألیفات دیگراو یکی موسوم به تهذیب الاحکام و دیگر استبصار است که دو کتاب از چهار کتاب معتبر شیعه اثنی عشریه است .

ابو الحسن علی القمی ابوالحسن علی در قرن چهارم هجری میزیسته و تفسیر مختصری در قرآن دارد .

ابن منیر طرابلسی ابوالحسین احمد در طرابلس بدنیاآمد و قرآن را از برنمود ونحو وعلم‌اللغة رابخوبی بیاموخت ودرفن‌شعراز از اساتید عصر خودگشت (فوت او در ٥٤٨ درحلب واقع شد) .

رضی الدین ابوعلی طبرسی رضی‌الدین از علماء معروف امامیه است و در تألیف مشهور خود موسوم به «کتاب‌الاحتجاج» ازاین مذهب دفاع نموده . جامع‌الجوامع و کتاب مجمع‌البیان درتفسیر قرآن از تألیفات آن مرد بزرگ است (رحلت ٥٤٨) .

ابن ابی الحدید عزالدین عبدالحمید سرایندۀ «**سبع العلویات**» است درمدح حضرت رسول ، فتح خیبر و مکه و شهادت حضرت حسین و درتوصیف خلیفه ناصر الدین‌و همچنین شرح بلیغ نهج البلاغه از اوست (رحلت درسنه ٦٥٦) .

نجم الدین جعفر بن یحیی معروف به محقق‌اول‌است که در٦٣٨ بدنیاآمد وازعلماء بزرك امامیه‌است وتألیف مشهور او«شرایع‌الاسلام» میباشدازتعریف مستغنی‌است . گویند خواجه نصیرالدین‌طوسی درمجلس‌درس

اوحاضر گشته واستفاده نموده است (فوت‌سنه۷۲۵) .

علامه حلی حسن بن یوسف‌بن علی‌بن مطهرالحلی مانند پدر دانشمندش عنوان فخر المحققین داشته و صاحب تألیفات بسیاری است وفاتش درمحرم ۷۲٦ یعنی در همان سالی که محقق او وفات کرده رخ داده است.

فصل چهاردهم

ادبیات فارسی

سلسله‌هائیکه درزمان خلافت‌بنی‌عباس درایران‌تشکیل گردید موجب‌پیشرفت زبان شیرین فارسی‌شد . این‌زبان که هیچوقت‌ازبین نرفت وعموم ایرانیان بالهجه‌های مختلف بدان‌تکلم میکردندوتسلط عرب فقط باعث شدکه عده‌ای ازلغات تازی داخل آن‌گردد و کتب علمی و ادبی بزبان عربی که مفهوم کلیه ملل اسلامی بود برشته تحریر درآید، همینکه طرف‌توجه ملوك وامراء گردیدمجدداً جوانی‌را ازسر گرفت‌و لـآلی شاهوارنظماً ونثراُرونق افزای عالم ادبیات شد بقسمیکه میتوان گفت ادبیات فارسی یکی از زیباترین ادبیات عالم است وقرنهاست‌که نظرجهانیان رابطرف خود جلب کرده است .

اکثر شعراء بزرك مادر دوره خلافت اسلامی وتحت توجهات سامانیان ،آل ـ بویه ،غزنویان ،آل زیار ، سلجوقیان، غوریان وخوارزمشاهیان‌میزیسته‌اند . واولین شاعر مشهوریکه در زمان طاهریان روزگاربسرمیبرد **حنظله بادغیسی** است. دیگر **فیروزالمشرقی** است‌که معاصر باعمر و لیث صفاری بوده شعراء معروف دیگر **ابوسلیك گرگانی**، **شهیدبلخی** ، **ابوشعیب‌صالح بن‌محمدهراتی** و**ابوعبدالله ـ محمدبن موسی‌الفرالاوی** است .

بااینکه ازشعراء سابق‌الذکر آثار مهمی دردست نیست معذلك ازهمان‌چند شعری که ازآنان باقی است وشهادتی‌که استادان فن داده اند میتوان‌گفت که این

شاعران مقام بلندی در فن خود داشته وشعر فارسی مراحل اولیه خود را طی کرده بود مثلا رودکی که بلاشك از استادان شعر در آن دوره است راجع بفوت شهید بلخی گوید :

کاروان شهید رفت از پیش — وان ما رفته گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یکتن کم — وز شمار خرد هزاران پیش

رودکی ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی بین معاصرین وفضلا واستادان شعر شهرتی بسزا داشته چنانکه معروفی بلخی، اورا « سلطان الشاعرین» نامداد دقیقی مقام این شاعر رامحترم شمرده وعنصری اورادرغزلسرائی بی نظیر دانسته است. رودکی درناحیه رودك نزدیك سمرقند بدنیا آمده وعوفی بر آن است که کور مادرزاد بوده. رودکی نه فقط درشعر بلکه درفن غناو نواختن چنك دست داشته و نزد نصر بن احمد سامانی (نصردوم) مقرب بود . نقل کنند وقتی اقامت نصر دوم در هرات بطول انجامید وملتزمین رکاب ملول گردیده ازرودکی خواهش کردند بنحوی امیررا ازاقامت منصرف سازد . رودکی درموقع مناسب این اشعار را درحضور امیر بخواند وباساز بنواخت .

بوی جوی مولیان آید همی — یاد یار مهربان آیدهمی (الخ)

گویند نصر دوم را چنان حالتی دست داد که فوراً عازم بخارا گشت .رودکی اشعار بسیار سروده ولی چیزی باین دوره نرسیده است . بعضی بر آنند که این شاعر متمایل بمذهب اسمعیلی بوده است . رودکی کلیله و دمنه را بنظم کشید ولی متأسفانه این اثر نفیس ازبین رفته است .

دقیقی ابومنصور محمدبن احمد اهل طوس است و بعضی براین عقیده اند که این شاعر باطناً زردشتی مذهب بوده واستناد باین اشعار کرده اند :

دقیقی چهار خصلت بر گزیده — بگیتی ازهمه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ — می خون رنگ ودین زردهشتی

ولی بر کسانیکه‌ازشعر وشاعری اطلاعی دارند مخفی نیست که سرودن این قبیل اشعار دلیل بر آئین احدی نشود آنچه میتوان گفت‌این است که دقیقی بایران باستان علاقه زیادی داشته وقبل ازفردوسی خواسته است داستانهای ملی‌ایران‌را بنظم سراید ولی عمرش‌وفانکرد و بیش‌ازهزار بیت که‌مربوط به ظهور زردشت‌است سرود که ازدنیابرفت وفردوسی آن هزار بیت رادرشاهنامه خودآورده‌است . دقیقی‌معاصر بامنصوراول، ونوح دوم بوده وهردورامدح کرده است ـ درآخر نیز بدست غلام ترك‌خود کشته شد .

سایرشعراء

دیگر از شعرای‌آن عهد **ابوالحسن علی‌بن محمدغزالی** و **منطقی‌رازی**(منصوربن‌علی)است. منطقی‌صاحب‌اسمعیل‌بن‌عباد را مدح گفته و دراشعار خویش‌حسن‌تعلیل‌را مراعات نموده است . دیگر **خسروی‌ـ سرخسی** (ابوبکر محمدبن علی) است که شاعر شمس المعالی قابوس‌بن وشمگیر بوده ولی صاحب‌بن عباد وسیمجور وعدهٔ دیگر راهم مدح کرده وازاین دربار بآن دربار میرفته است . **قمری گرگانی** (ابوالقاسم زیادبن محمد) مداح قابوس است و **ابوطاهر خسروانی** شاعرسامانیان بوده .**ابوشکور** بلخی در سنه ۳۳٦ هجـری آفرین‌نامه را باتمام رسانیده ولی‌متأسفانه‌این‌تألیف‌ازبین رفته است ـ شعرای‌دیگری هم بوده که برای اختصار ازذکرنام آنها صرف‌نظرمیشود وبعضی ازملوك‌آن دوره‌هم درساختن شعر دستی داشته کـه از آنجمله اند منصور دوم پسر نوح سامانی و قابوس‌بن وشمگیر .

ملاحظه

نوع شعر درآن ایام بیشتر رباعی ، دوبیتی قطعه ومثنوی‌بوده است . قدیمترین مثنوی منظومه‌کلیله ودمنه است که رودکی آنرا سروده ومتأسفانه ازبین‌رفته‌است . دیگر منظومه دقیقی‌است که فردوسی‌آنرا درشاهنامه محفوظ داشته . اما قصاید وغزلیات شعرای سابق الذکر جنبه سادگی و طبیعی دارد .

بنابراین‌میتوان گفت که‌ازنیمه‌قرن‌چهارم‌هجری‌ادبیات‌فارسی واردمرحله‌جدیدی شده‌ورونق‌دیگری‌بخودگرفت. قصایدازسادگی‌خارج‌شدو پرازاستعارات وتشبیهات و سایر صنایع بدیع میگردد واحساسات ملی درشاهکار عظیم فردوسی جلوه مینماید

وطولی نکشید که شعر آئینه افکار عرفانی ومسائل اخلاقی میگردد وشعراء بزرگی در این رشته داد سخنوری میدهند که اینك بذکر اسامی استادان سخن میپردازیم :

اسدی طوسی

نبایست احمدبن منصور راباپسرش علی بن احمد اسدی صاحب گرشاسب نامه اشتباه کرد . گویند احمداسدی استاد فردوسی بوده و دولتشاه در تذکره خود حکایتی نقل کند که بکلی خالی از حقیقت است چه گوید چهار هزار بیت آخر شاهنامـه را اسدی در یك شبانه روز برای فردوسی که در بسترمرك بوده است گفته وحال اینکه جای شك نیست که در تنظیم شاهنامه احدی جز استاد طوسی دست نداشته است .

اسدی درفن مناظره قصاید زیبا دارد ازقبیل : مناظره عرب وعجم شب وروز آسمان وزمین، مسلم و گبر.

فردوسی

آنچه از تحقیقات دانشمندان معلوم میشود فردوسی یکی از دهقانان معتبر طوس بوده ودرسنه ۳۲۳ یا ۳۲٤ هجری بدنیا آمده است - علاقه بایران باستان وحس وطنپرستی اورا بتنظیم داستانهای ملی ایران واداشت بنابراین پس ازتحمل زحمات وملاقات دانشمندان واستفاده از«نامه خسروان» کـه ابومنصورمعری ازروی مآخذهای باستانی برای حکمران طوس **ابومنصور بن عبدالرزاق** نگاشته بود بتنظیم شاهنامه پرداخت ونسخه اول آنراتقدیم احمدبن محمدبن ابی بکر خالنجانی نمودونسخه ثانی رابسلطان محمودغزنوی تقدیم کرد سلطان آن شاعر نامی را مأیوس ساخت وحاجتش راچنانکه بایست برنیاوردبنابراین فردوسی ازشدت نومیدی محمود را هجو کرد. بالنتیجه ازغزنین فراراختیارنمود وبطبرستان رفت - فردوسی مدتی هم نزدبهاءالدوله یاپسرش سلطان الدوله دیلمی بسرده وکتاب یوسف وزلیخا را برای او بنظم آورد . وسرانجام درسن نودسالگی (یابیشتر) بطوس برگشته در آن دیار بدرود حیات گفت ودرتاریخ رحلتش اختلاف است.

چون این اواخر اثری ازآرامگاه این مرد بزرك باقی نمانده بود لهذا دراین عصر آرامگاهی که شایسته استادسخن است بنا گردید ودرحضورمستشرقین ودانشمندان شرق وغرب افتتاح شدو پس ازهزار سال جبران قدر ناشناسی محمود غزنوی بعمل آمد .

شاهنامه فردوسی شعله‌ای از آتش وطنپرستی است که درسینه شاعر طوس افروخته بود . این ابیات را فردوسی فقط ازروی‌عشق و علاقه به‌آب و خاك نیاکان خود سروده وتقدیم آن‌به احمدخالنجانی یامحمود غزنوی پس‌از این بوده‌است که آن شاعربزرك هستی خودرادر روی آن گذاشته‌وتقریباً‌فقیرشده بود . دراین شاهکار حتی‌المقدور عامداً لغات تازی بسیار کم استعمال شده و فردوسی خواسته است ازاین راه‌نیز بادبیات‌فارسی‌خدمتی کرده‌باشد . شاعرطوس درتنظیم‌شاهنامه‌نه فقط‌قوه تصورشاعرانه‌خودرابکاربرده بلکه آن کتاب‌نفیس آئینه تمام‌نمائی ازعواطف‌واحساسات پاك و بی آلایش‌بشمار میروند . شاهنامه نه‌فقط ازنقطه نظرحس ملیت در میان ایرانیان مورد توجه خاص واقع شده بلکه چون دارای حلاوت ادبی‌است واشعارش درکمال فصاحت وبلاغت است استادان سخن باستادی فردوسی اعتراف کرده‌اند .

عنصری ابوالقاسم حسن‌بن احمد عنصری ازقصیده سرایان‌بزرك عصر خویش‌است‌ودردربارسلطان‌محمود غزنوی‌سمت امیرالشعرائی داشته وجنگهای سلطان وفتوحات‌اورا بنظم سروده‌است . گویند محمودمقررداشت که شعرا قبل‌ازآنکه اشعار خودرا بدربار تقدیم‌دارند مکلف بودند آنرا بعنصری ارائه دهند تاهرگاه مقبول‌نظراوگردید تقدیم‌دارند . ازتاریخ‌حیات این‌شاعرمتأسفانه چیزی دردست‌نیست وحتی‌درتاریخ فوت‌او هم اختلاف‌است .

عسجدی ابونظر عبدالعزیزبن منصور دولتشاه عسجدی‌را ازاهل هرات و شاگرد عنصری داند ولی‌عوفی اورامروزی‌خواند علی‌ای‌حال ازتاریخ‌حیات‌او چیزی دردست نیست .

فرخی ابوالحسن علی‌بن جولوغ سیستانی است . پدرش در خدمت امیر خلف صفاری بسر می برده و فرخی که طبع بلندی در شعر داشته و چنك را خوب می نواخته در ابتدا در خدمت دهقانی در آمد وسالیانه مبلغی دریافت مینمود وچون بایکی از بانوان دربارصفاری مزاوجت کرد برای کسب‌مال وجاه نزدامیرابوالمظفر چغانی(درماوراءالنهر) رفت . درموقع‌رسیدن فرخی بدانحدود امیرابوالمظفر بداغگاه رفته‌بودوامیرعمید اسعد ناظر امیر، مهارت

فرخی را دانسته ازاو درخواست کرد قصیدهٔ بسازد هنگام شب فرخی قصیده‌ای که مطلش این است بسرود :

تاپرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنك اندر سر آرد کوهسار

فرخی در خدمت محمود غزنوی مقام ارجمند داشت . ترجمان البلاغه به نثر تألیف اوست لیکن ازین رفته است .

منوچهری ابوالنجم احمد اهل دامغان است وازقصیده سرایان زبر دست بوده واشعارش دارای لطف مخصوصی است . منوچهری شاگرد ابوالفرج سیستانی بوده ولی گوی سخن ازاستاد بربود ومشهورتر ازاو گردید. تخلص منوچهری ازاین سبب است که آن شاعر مداح منوچهر بن قابوس بن وشمگیر معروف به فلك المعالی بوده .

کسائی از شعراء معروف عصر خویش است ومذهب شیعه اثنی عشریه داشته وشاید با ناصرخسرو مروزی که آئین اسمعیلی داشته ملاقات کرده باشد ، درهرحال ناصرخسرو چندین مرتبه نام آن شاعر را دردیوان خود برده وبااینکه اشعار خودرا بهتر ازابیات کسائی میدانسته معذلك بلندی مقام کسائی از این معلوم میشود که شخصی مانند ناصرخسرو اورا حریف خود دانسته است. کسائی سلطان محمود غزنوی را مدح کرده است .

این ابیات از اوست :

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت
مردم کریمتر شود انـدر نعیم گـل
ای گل فروش گل چـه فروشی برای سیم
و ز گـل عـزیز تـرچـه ستانی بسیم گـل

سایر شعرا ازشعراء معروف آن دوره یکی غضایری رازی دیگر بهرامی- سرخسی است که تألیفاتی درنثر دارد و درجای خود ذکر خواهد شد .

ناصرخسرو ابومعین‌الدین ناصرخسرو القبادیانی مروزی درزمان چغری‌بیک سلجوقی سمت تحصیلداری داشته و در سن چهل سالگی ازشرب خمر توبه نموده عزم بیت‌الله‌الحرام را کرد و در ٤۳۷ هجری ازطریق شبرقان بمرو رفت واز آنجا به‌نیشابور رهسپار گردید وپس از زیارت‌مقبره بایزید بسطامی (دربسطام) ازطریق دامغان به سمنان‌رسید. بالاخره ازراه‌قزوین درسنه ٤۳۸ به‌تبریز آمده باقطران شاعرمعروف ملاقاتی کرد از آنجا به وان ،اخلاط، میافارقین، حلب، ومعرة‌النعمان رفت‌وباشاعر وفیلسوف‌عرب‌ابوالعلاء معری‌مربوط گردید.سپس ازطریق طرابلس به بیروت وفلسطین آمدوبیت‌المقدس را زیارت‌کرده بطرف‌بیت‌الله رهسپار شد. پس‌از ادای‌مراسم اولین‌زیارت خود درمکه‌معظمه درمراجعت به‌مصر رفت (٤۳۹) ودویاسه‌سال درقاهره گذرانده مذهب‌اسمعیلیه راقبول‌کرد حکمران‌مصر درآنزمان المستنصربالله خلیفه‌فاطمی بوده ودرعصراو مصر نهایت آبادواهالی بخوشی وکامرانی زندگانی میکردند. ناصرخسرو یکی‌ازدعاة مشهوراسمعیلیه گردید. **سفرنامه** اوکه وقایع‌فوق از آن‌استخراج شده‌نهایت معروف‌است ودیوان او کمال شهرت را دارد. **روشنامه** و**سعادت‌نامه** دومنظومه‌دیگر آن‌شاعر بزرگ‌است‌ورساله زادالمسافرین ووجه دین ازتألیفات‌اوست. ناصرخسرودرسنه ۳۹٤ بدنیا آمده ولی‌درتاریخ فوت‌او اختلاف‌است ودرهرحال درسن پیری یعنی‌قریب‌به ٦٥ یاهفتادسالگی وفات‌نمود.

قطران تبریزی قطران‌ازشعراء بزرگ عصرخودبوده ورشیدالدین‌وطواط‌اورادر این‌فن استادمیداند.درساختن اشعارمشکل‌ازقبیل‌مربع،مخمس و ذوالقافیتین یدطولائی‌داشته‌است. ناصرخسرواورادرتبریز ملاقات کرده وقطران معنی بعضی‌از اشعارمشکل دیوان‌دقیقی‌را ازاو پرسیده یادداشت‌کرده است.

باباطاهرعریان باباطاهر از فضلا و عرفاء عصر خود بوده و بگفته نویسنده «راحت‌الصدور» درعصرخویش بزهد وتقوی‌ووارستگی‌اشتهار داشته وطغرل‌بیک سلجوقی‌نیزاوراملاقات کرده .نام‌باباطاهردرافواه‌خاص‌وعام ایرانی بیشتر بواسطه دوبیتی‌های دلچسب‌اوست. تاریخ‌زندگانی این عارف حقیقی درست معلوم‌نیست وبعضی برآنند که ابن‌سیناحکیم معروف باباطاهررا ملاقات کرده‌است،

ابوسعید بن ابی الخیر

ابوسعید درسنه ۳۵٦ هجری درمهنه (خاوران) بدنیا آمد و یکی از بزرگان صوفیه است که عقاید و افکار آن طایفه را برای اولین مرتبه در رباعیات معروف خود بیان نموده . گویند این مرد عارف باابن سینا ملاقات کرده و در ختم مجلس فیلسوف ایرانی چنین تقریر نمود آنچه من میدانم ابوسعید میبیند (وفات سنه ٤٤٠) .

شیخ عبدالله انصاری

این شاعر از اهالی هرات است و درسنه ۳۹٦ هجری بدنیا آمد و در ٤۸۱ بدرود حیات گفته است. مناجات و رباعیات او نیز شهرتی بسزا دارد .

راجع بتألیفات عربی او در فصل دانشمندان اسلام اشاره شد ، آثار فارسی وی غیر از رباعیات و مناجات عبارتست از **زادالعارفین** . **کتاب الاسرار** ، **حکایت یوسف و زلیخا**

اسدی طوسی

علی پسر ابونصر احمد اسدی است و نباید او را با پدرش اشتباه کرد . علی اسدی صاحب گرشاسپ نامه و لغات فرس است. گرشاسپ نامه در حدود ۹ یا ۱۰ هزار بیت است بروزن اشعار شاهنامه فردوسی ویك نسخه از آن بخط مؤلف که (درسنه ٤٤۷) هجری برشته تحریر درآورده اکنون در کتابخانه وین پایتخت اطریش موجود است .

فخرالدین اسد گرگانی

فخرالدین افسانه « **ویس و رامین** » که اصل آنرا از زبان پهلوی میدانند بنظم سروده و تقدیم عمیدالدین ابوالفتح مظفر نیشابوری وزیر طغرل بیك سلجوقی نموده است .

فصیحی گرگانی

افسانه « **وامق و عذرا** » را که قبلا عنصری به نظم درآورده و اصل آنرا از زبان پهلوی میدانند فصیحی مجدداً به نظم سروده فصیحی درزمان عنصرالمعالی کیکاوس (ازاخلاف قابوس بن وشمگیر میزیسته) وشاعر او بوده است .

ارزقی

ابوبکر یا ابوالمحاسن هروی پسر اسمعیل کتاب فروش هراتی است و از قصیده سرایان معروف و طرف توجه طغانشاه سلجوقی بود. گویند روزی امیر مذکور درموقع بازی نرد ، دوشش میخواست و دویك آورد

ازرقی برای تسکین خشم او این دوبیت را گفت :

گر شاه دوشش خواست دویك زخم افتاد
تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که گرد رأی شاهنشاه باد
در خدمت شاه روی بر خاك نهاد .

همچنین یکی از امرای سلجوقی کرمان را مدح گفته است وجز چند قصیده از اشعار اوچیز مهمی باقی نیست

مسعود سعد سلمان

بموجب گفته دولتشاه مسعود اهل گرگان بوده است . سلطان ابراهیم غزنوی اورا به اتهام رابطه باملکشاه سلجوقی درقلعه «نای» محبوس ساخت واین شاعر اشعار نهایت مؤثر و زیبائی در زندان سرود ولی نزد ابراهیم مؤثر نیفتاده دوازد سال در اسارت بسربرد .

معزی

در زمان ملکشاه سلجوقی آوازهٔ سخنوری معزی در اطراف اشتهارداشت و درعهد سنجر امیرالشعراء او گردید . روزی سنجر درتیراندازی خطاکرده تیرش بمعزی رسید اورابکشت . بعضی دیگر برآنند که امیرمعزی پس از آن قضیه بهبودی حاصل کرد واین شعررا شاهد آورند:

منت خدای راکه بتیر خدایگان ، من بنده بی گنه نشدم کشته رایگان

عمرخیام

راجع باین دانشمند ومقام اودرریاضیات ونجوم سابقاً درضمن دانشمندان ایران که بتازی آثاری از خود باقی گذاشته اند سطری چند گفته شد . رباعیات خیام درآفاق شهرتی بسزا دارد ولی بعض آنها متعلق بدیگران است که بخیام منسوب نموده اند . راجع باین دانشمند و حسن صباح و خواجه نظام الملك حکایتی نقل کرده اند که چون عاری از حقیقت است از ذکر آن در این تألیف خود داری میشود. اغلب رباعیات خیام دارای یك لطف مخصوصی است وگوئی آن شاعر بزرك چون نتوانسته معمای خلقت را ازطریق ریاضی یا ازمشاهده اوضاع کواکب حل نماید در بحرحیرت فرورفته ودرمسائل حکمتی بنظر

شك مینگرد وچنین نتیجه میگیرد که این « دم » رانبایست ازدست داد چه عاقبت کارمجهول است .

عمعق بخارائی ورشیدی

این دو شاعر ازشعرای دربار خضرخان (یکی از ایلك ـ خانهای ماوراء النهر) بوده‌اند وعمعق سمت امیرالشعرائی خضرخان‌را داشته است .

ادیب صابر بن اسمعیل

ادیب صابر رقیب وطواط بوده و یکدیگررا بسختی هجو کرده‌اند . انوری وخاقانی ادیب صابر رادرشعر گوئی برتراز رشیددانند . صابر اهل ترمذ بوده ومدتی ازعمرخودرا درمرو گذرانده‌است. روابط اودرابتدا بااتسز بدنبود وقصایدی درمدح اوداردولی در آخر بجرم ارتباط باسنجر پادشاه سلجوقی، اتسز حاکم خوارزم اورادرجیحون غرق نمود (۵۴۲) .

نظامی عروضی سمرقندی

احمدبن عمربن علی لقب نجم الدین داشته و از شعراء دربار ملوك غوربوده وچون سلطان سنجر لشکر غوریان‌را شکست داد نظامی مجبور گردید مدتی خود را مخفی دارد (۵۴۷) .

مهمترین اثر نظامی عروضی که‌اسم‌اورا باقی گذاشته است کتاب نثر اوست موسوم به «**چهارمقاله**» که درآن اطلاعات مهم‌ادبی وتاریخی یافت میشود .

عبدالواسع جبلی

عبدالواسع اهل غرجستان است وبهمین جهت اوراجبلی نامند . وی مدتی در هرات وغزنه بسر برده وطرف توجه سلطان بهرام شاه‌بن مسعود گردید .

سوزنی

محمدبن علی ملقب به سوزنی اهل نسف یاسمرقنداست . در هزل سرائی ید طولائی داشته وبموجب گفته دولتشاه در۵۶۹ وفات کرده است . ازشاگردان او یکی **علی سطرنجی** است سراینده‌قصیده لکلك ودیگر **لامعی بخارائی** است .

رشید وطواط

محمد بن عبدالجلیل عمری معروف به‌رشیدوطواط شغلش منشیگری یا کتابت بوده‌وگذشته‌ازاینکه درفن شعر گوئی مهارت داشته

چنداثر بنثر ازاو باقی است که ازهمه مشهورتر **حدایق السحر** است درصنعت شعر ـ رشید دارای قد کوتاه بوده و بنظر ناچیز می آمده است و شهرت او به وطواط ازهمین سبب است در دربار اتسز خوارزمشاه قرب ومنزلت داشته ولی وقتی مورد خشم او واقع گشت و تبعید گردید با ساختن قصیده مؤثری مجدداً جلب توجه اتسز رانمود . گویند چون سنجر شهر « هزاراسب » را محاصره کرده بود انوری این ابیات را نوشته باتیر بشهر انداختند :

ایشاه همه ملك زمین حسب توراست
وز دولت اقبال جهان کسب تو راست
امروز بیك حمله هزار اسب بگیر
فردا خوارزم و صد هزار اسب تو راست

رشید وطواط که شاعر اتسز بود درجواب این شعر بسرود :

گرخصم تو ای شاه شود رستم گرد — یك خر زهزار اسب نتواند برد

چون سنجر آنشهر را فتح کرد امرداد تا وطواط را هفت پاره کنند منتخب الدین بدیع کاتب که یکی ازاجداد عطاملك جوینی است گفت ای پادشاه وطواط مرغ کوچکی است و نمیتوان اورا هفت پاره کرد امر فرمائید تا اورا دو قطعه اش نمایند . سنجر بخندید و از تقصیر وطواط درگذشت . وطواط درسن پیری در خوارزم سنه ۵۷۸ وفات کرد .

مهستی — مهستی زنی بوده است شاعره ودرزمان سنجر میزیسته و دارای طبع روان و ازاو رباعیاتی باقی است .

انوری — یکی ازبزرگترین ومعروفترین قصیده سرایان ایران است در فن شعر بلاشك ازاساتید است . درقریه ابیورد (نزدیك مهنه دردشت خاوران خراسان) بدنیا آمده ودر مدرسه منصوریه در طوس تحصیل کرده درمعلومات آن عصر حظ وافری حاصل نمود . توجه ملوك وامراء بشعر وشاعری اورا دراین راه انداخت ودردربار سلطان سنجر مقرب گشت . گویند اولین قصیدهٔ که در حضور این پادشاه خواند مطلعش اینست :

گردل ودست بحرو کان باشد دل و دست خدایگان باشد

انوری درعلم نجوم دستی داشت وپیش بینی کرد که بواسطه اجتماع ثوابت در برج میزان که درایام سنجر رخ داد دروقت معین بادی خواهد وزید که سدهای سکندری ویران خواهد شد. اتفاقاً درشب موعود چراغ کم نوری هم که بالای مناره میسوخت خاموش نگردید واین پیش آمد لطمه برشهرت انوری وارد آورد.

انوری بامرتبه بلند شاعری بزندگانی آرام وتحقیق وتتبع درعلوم میل داشت درآخرعمرخویش دربلخ بسر برد ودر آن هنگام فتوحی مروزی قصیده‌ای درهجواهالی بلخ ساخته ونسبت آنرا بانوری داد واین شاعر بیچاره دردست عامه افتاده انواع توهین باو وارد آوردند بالنتیجه نزدیك بود قطع امیدش ازحیات شود که جمعی ازدوستان اورا مستخلص ساختند. دراین خصوص انوری قصیدهٔ‌ای گفته که مطلعش این است:

ای مسلمانان فغان ازجور چرخ چنبری

وز نفاق تیرو قصد ماه و کید مشتری

تاریخ فوت انوری معلوم نیست ولی قطعاً بعد ازسنه ۵۸۱ هجری بوده از قصاید معروف ومؤثرانوری قصیده ایست که پس از فتنه غز و اسارت سلطان سنجر گفته و مطلعش این است:

برسمرقند اگر بگذری ای بادسحر نامهٔ اهل خراسان به‌برسلطان بر

انوری غیرازقصیده غزلیات و رباعیات وقطعات هم سروده است.

خاقانی افضل‌الدین ابراهیم بن علی شیروانی ابتدا تحقیقی تخلص داشته وبعد آنرا بخاقانی مبدل کرد. تولدش در ۵۰۰ هجری در گنجه واقع شد وپدرش علی نام بنجاری اشتغال داشته ومادرش ازعیسویان نسطوری است که بکیش اسلام مشرف شد. خاقانی تحت توجه وتربیت عم خود میرزا کافی بن عثمان، درزبان عربی، طب، نجوم وحکمت تحصیلات کافی نمود. در فن شعر و شاعری مدیون ابوالعلاء گنجوی است که شاعر دربار منوچهر شروانشاه بوده و اورا بدان امیر معرفی کردودخترخودرابوی داد. تخلص خاقانی ازهمان تاریخ است. ولی آخرالامر بین ابوالعلاء وخاقانی تیره گشت ویکدیگررا بسختی هجو کردند.

خاقانی نهایت مایل بود که بخراسان رود وظرف توجه سنجر شود ولی گمان نمیرود که باین امر موفق شده باشدودراین خصوص چندین قصیده دارد منجمله یکی را مطلع این است :

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند
عندلیبم به گلستان شدنم نگذارند

ودرقصیده دیگر گوید :

راه روم مقصد امکان بخراسان یابم
تشنه ام مشرب احسان بخراسان یابم

خاقانی دومرتبه به زیارت بیت‌الله رفته ودردفعه دوم هنگام مراجعت باصفهان رفت وچون شاگردش مجیرالدین بیلقانی اصفهانیان را هجوکرد خاقانی مورد خشم اهالی آنشهر واقع شد ودرآخر قصیدهٔ درمدح اصفهان سرود . درمراجعت بشیروان پادشاه آنملك اختسان شروانشاه ازاو مکدرگشته وی را محبوس ساخت و خاقانی حبسیه معروف خودرا درآن زندان بسرود .

درآخر این شاعر نامی درسنه ٥٨٢ درتبریزوفات کرد .

یکی از قصاید معروف خاقانی راجع به طاق کسری است که مطلعش این است :

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مداین را آئینه عبرت دان

سنائی ابوالمجد مجدود بن آدم معروف به‌سنائی اهل غزنه یابلخ بوده وازبزرگان صوفیه است. قصاید ومثنویات اوشهرتی بسزادارد .

جلال‌الدین رومی درحق او وشیخ عطار چنین گفته :

عطار روح بودو سنائی دوچشم او ما از پی سنائی و عطار میرویم

از تاریخ حیات سنائی چیز مهمی دردست نیست وهمینقدرمعلوم است که سنائی ابتدا ازشعراء دربار بهرامشاه غزنوی بوده‌است مثنویات اوازاینقرمیباشد : «حدیقة ـ الحقیقة » طریقة التحقیق ، غریب نامه ، سیرالعباد الی المعاد ، کار نامه ، عشق‌نامه و

عقل‌نامه . ازهمه معروف‌تر حدیقه است که‌جنبه اخلاقی آن بیش‌ازعرفانی است وبده کتاب‌تقسیم میشود. اما دیوان سنائی‌دارای قصاید بلندی است که نمونهٔ ازافکارعالی آن‌شاعرزبردست‌است .

نظامی

این شاعرنامی درقم درسنه ۵۳۵ هجری متولد شده ولی چون درگنجه مدتی‌ازعمررابسربرده معروف بنظامی گنجوی است . کنیه‌اش ابومحمد وشاید نامش الیاس بوده . پدرش یوسف‌بن زکی موید نام داشته ومادرش یکی ازنجبای کردبوده است . برادرنظامی موسوم بقوام مطرزی درفن شعر ید طولائی داشته قصیدهٔ معروفی ازاوباقی است که درآن کلیه صنایع بدیع را بکار برده است .

مهمترین اثرنظامی **خمسه** اوست و درساختن مجالس بزم میتوان گفت که‌هیچ شاعری درایران لطیف‌تر از او نگفته بلکه‌آن شیوه خاص نظامی است‌و بس . خمسه عبارت ازمنظومه های ذیل است :

۱ـ مخزن الاسرار که درحدود ۵٦۱ هجری نوشته شده و به ایلدگز اتابك آذربایجان تقدیم گردیده .

۲ـ خسرو شیرین که تاریخ تحریرآن ۵۷۱ هجری‌است وبه محمد قزل‌اسلان تقدیم‌گردیده .

۳ـ لیلی ومجنون درسنه ۵۸٤ بنام اختسان شروانشاه نگارش‌یافته .

٤ـ اسکندرنامه که نسخه‌اول آنرادر۵۸۷ بعزالدین مسعود اول اتابك موصل تقدیم داشت سپس نسخه ثانی آنرا به‌نصرة الدین ابوبکر بیشکین اتابك آذربایجان تقدیم کرد .

۵ـ هفت پیکر درسنه ۵۹۵ بنام نصرةالدین سابق‌الذکر برشته‌تحریردرآمده.

غیر از مثنویات خمسه ، نظامی دارای غزلیاتیست که تعدادآن بالغ بربیست هزار بیت میشود .

عموم تذکره نویسان ازقبیل عوفی ، قزوینی ،دولتشاه ، لطفعلی بك و شعراء نامی چون سعدی ، حافظ ، جامی بمقام بلند نظامی در شعر اعتراف کرده اند . در

مراتب اخلاقی هم نظامی کمتر نظیر داشته است . فوت او بین سنوات ٥٩٦ ـ ٥٩٩ واقع گشت .

ظهیر فاریابی

ظهیرالدین طاهربن محمد در فاریاب نزدیك بلخ متولد شده واز قصیده سرایان معروف است . دولتشاه اورا شاگرد رشید سمرقندی می‌داند و گوید از خراسان به عراق آمد و درمدت حکمرانی اتابك قزل ارسلان ایلدگز بآذربایجان رفت ولی قبل از این مسافرتها درخدمت طغان حکمران نیشابور بوده و ازبعضی اشعار او چنین معلوم میشود که نزد حسام‌الدوله اردشیربن ـ حسن هم مدتی بسر برده چنانکه گوید :

شاید که بعد خدمت ده سال در عراق

نـانم هنوز خسرو مازندران دهـد

ظهیر باصفهان مسافرت نموده ولی رابطهٔ او باصدرالدین عبداللطیف قاضی آنشهر تیره گشت و مدت کمی درآنحدود اقامت کرد . فخرالدین بیلقانی رقیب او دراصفهان بود. خلاصه ظهیر درآخرعمرزندگانی درباری راترك گفته درتبریز گوشه‌ـ گیری اختیارکرد تاآنکه در سنه ٥٩٦ بدرودحیات گفت .

فصل پانزدهم

نثر فارسی

گرچه درضمن شرح حال شعراء اشاره به آثار آنها گردید ولی بهتر آن دانستیم که نام بعضی از آثار مهم منثور را جداگانه برشته تحریر درآوریم . قدیمترین آثار نثر فارسی که اززمان سامانیان محفوظ مانده ازاینقرار است :

تفسیر طبری که بامر منصوربن نوح توسط عدهٔ از علما ترجمه شد و **خلاصه تاریخ الامم والملوك** (تألیف طبری) که ابوعلی محمد بلعمی وزیر دانشمند عبدالملك بن نوح ومنصور بن نوح به زبان فارسی ترجمه کرده است. دیگر کتابی است راجع بادویه تألیف ابومنصور موفق هراتی وموسوم به «**کتاب الابنیه عن حقایق الادویه** است تألیف دیگری هم درتفسیر قرآن موجود است که قدیمترین تفسیر قرآن بزبان فارسی است .کلیهٔ این آثار شاید اززمان منصوربن نوح باشد .

ازجمله تألیفات نثری که تانیمه قرن پنجم هجری برشتهٔ تحریر درآمده یکی **دانشنامه علائی** است که ابن سینا برای علاءالدوله اصفهانی نگاشت دیگر **خجسته نامه** بهرامی سرخسی و **ترجمان البلاغه** فرخی شاعر معروف است که هردو در عروض و صنایع شعری است . بعلاوه آثار دیگری هم در نثر داشته منجمله **غایةالعروضیین** و **کنز القافیه** است ، متأسفانه کلیه آثار بهرامی با ترجمان البلاغهٔ فرخی ازبین رفته .

درابتداء قرن پنجم هجری اسپهبد مرزبان بهلهجهٔ مازندرانی تألیفی نموده موسوم به **مرزبان نامه** .

سیاست نامه

ازکتب معروف نثر یکی «**سیاست نامه**» خواجه نظام الملك معروف است که شمه‌ای ازاحوال اودرتاریخ سلجوقیان گفته شد.

این کتاب دارای پنجاه فصل است در وظایف پادشاهان و سیاست بلاد و در سنه ٤٨٤ یعنی یك سال قبل از وفات مؤلف برشته تحریر در آمده وعلت تألیف آن این بود که ملکشاه سلجوقی بمستشاران دانشمند خود امر داد تا هر کدام رساله‌ای در اوضاع مملکت و طرز سیاست بنگارند. سیاست نامهٔ نظام‌الملك بقدری پسندیده افتاد که ملکشاه اظهار داشت : من آنرا هادی خود خواهم کرد . بفرمان وزیر دانشمند محمد مغربی آنرا استنساخ کرد و بعد از فوت خواجه منتشر گشت . این کتاب از نقطه نظر حکایات تاریخی و نظریات آن وزیر دانشمند وطرز انشاء ساده آن که عاری از هر گونه پیرایه است نهایت قابل توجه است .

سفر نامه ناصر خسرو مروزی که شرح حالش درضمن احوال شعرا گفته شد دارای سفر نامه ایست که با انشاء ساده برشته تحریر در آمده وشامل مطالب مهمی است راجع باحوال نویسنده آن و اوضاع بعضی بلاد مخصوصاً مصر که بی نهایت جلب توجه ناصر خسرو را نموده است (مسافرت ناصر خسرو از سنه ٤٣٧ الی ٤٤٤ هجری بطول انجامید)

تاریخ بیهقی ابو الفضل بیهقی که مدتی منشی غزنویان بوده تاریخ آن سلسله را بنام **تاریخ آل ناصر** درچندجلد برشته تحریر در آورده واز آن آثار نفیس فارسی فقط چندجلد که معروف بتاریخ بیهقی است و حقیقتاً تاریخ سلطان مسعود است باقی مانده . وفات بیهقی در ٤٧٠ هجری رخ داد .

لغات فرس لغات فرس تألیف علی اسدی است کـه در اواخـر عمر خود بنگارش آن اقدام کرده و نه فقط از نقطهٔ نظر لغت بلکه از حیث استناد او باشعار بعضی از شعراء که آثار شان ازبین رفته اهمیت خاصی دارد .

کتاب اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابو سعید اسرار التوحید تألیف محمد بن المنور بن ابی سعید بن ابی الخیر است وبین سنوات ٥٥٢ و ٥٩٩ برشته تحریر در آمده وبه غیاث الدین محمد بن سام ملك غور تقدیم شده است. این کتاب از نقطه نظر شرح حال قدماء صوفیه و اوضاع درویشان آن عهد قابل توجه است وعدهٔ از دانشمندان مانند عطار وجامی از آن استفاده کرده‌اند .

قابوسنامه

قابوسنامه تألیف عنصر المعالی کیکاوس نوادهٔ قابوس بن وشمگیر است. این کتاب که در نتیجهٔ تجربه بسیار با انشاء ساده برشته تحریر درآمده دارای چهل و چهار فصل و یك مقدمه. است درضمن فصول حکایات زیبائی که بعض از آنها تاریخی است واشعاری ازشعراء دیگر ورباعیاتی که خود ساخته ذکر شده است ، از بعضی لحاظ میتوان این کتاب نفیس را باسیاست نامه نظام الملك تشبیه کرد.

کیمیای سعادت

این کتاب تألیف حجة الاسلام امام محمد غزالی است و بسا ازمطالبی که در تألیف مهم احیاء العلوم الدین بعربی نوشته شده است . کتاب کیمیای سعادت بطور خلاصه وبنحو ساده وجذابی بفارسی نگارش یافته .

مناقب الشعراء

این کتاب تألیف ابوطاهر خاتونی است . متأسفانه این کتاب نفیس که قدیمترین تذکره شعراء ایران است ازبین رفته . خاتونی یکی ازفضلا ودانشمندان عصر خود بوده و در ابتداء قرن ششم درزمان ملکشاه سلجوقی میزیسته است . عنوان خاتونی شاید بمناسبت این بوده که این دانشمند در خدمت گوهرخاتون زوجه سلطان بسرمی برده .

حدائق السحر

حدائق السحر تألیف رشیدالدین وطواط است. درصنایع شعرو بعضی راعقیده بر این است که رشید ازترجمان البلاغه فرخی هم استفاده کرده است .

چهار مقاله

ذخیره خوارزمشاهی تألیف نظامی عروضی سمرقندی و ازکتب ادبی بسیار نفیس است که در آن اطلاعات تاریخی سودمند نیز یافت میشود چون قبلا اشاره بمؤلف این کتاب شده دراینجا ازتکرار صرف نظر میشود .

ذخیره خوارزمشاهی

چهارمقاله تألیف زین الدین ابوابراهیم اسمعیل جرجانی است که درابتداء قرن ششم هجری برشته تحریر درآورده این مؤلف دانشمند کتاب خود را تقدیم قطب الدین خوارزمشاه پدر اتسز کرد.

مقامات حمیدی این کتاب تألیف قاضی حمیدالدین ابوبکر بلخی معاصر انوری است۔مؤلف خواسته است بر سبك مقامات بدیع الزمان همدانی یا یاحریری کتابی به فارسی تألیف کند وانصافاً نهایت زحمت کشیده وانوری دراشعار خود آنرا ستوده است . بعضی ار این مقامات حکم مناظره دارد مانند جوانی و پیری و برخی دیگر مربوط بموضوعات مختلفه است چون بهار ، پائیز، عشق، دیوانگی وغیره

کلیله و دمنه کتاب کلیله ترجمه نظام‌الدین ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید است که‌ازترجمه عربی ابن مقفع بفارسی در آورده و تقدیم بهرامشاه‌غزنوی کرده‌است تاریخ تحریر این ترجمه راجمعی پس‌ازسنه۵۳۹هجری دانند وعلی‌ای حال کلیله ودمنه نصرالله شهرتی بسزا دارد وبعضی از نویسندگان قدیم آنرا بهترین نمونهٔ فارسی نویسی دانسته‌اند .

تاریخ سلجوقیان انوشیروان بن خالد در سنه ٤٥٩ هجری در ری متولد شده ودر تاریخ دوره سلجوقیان کتابی به فارسی نوشته که ازبین رفته‌است‌ولی‌عمادالدین کاتب اصفهانی‌در نیمه‌دوم‌قرن‌ششم هجری آنرا به‌عربی‌در آورده وفتح بنداری آنرا بتازی خلاصه نموده است . انوشیروان درسال ۵۳۲ وفات کرده

راحة الصدور این کتاب تألیف نجم‌الدین ابوبکر محمد راوندی‌است. درتاریخ سلجوقیان که در حدود سنه ۵۹۸ برشته تحریر در آورده ودارای مطالب گرانبهائی است در وقایع عهد سلجوقیان .

فصل شانزدهم

صنایع مختلفه

از بدو اسلام تا حمله مغول

معماری و تزئین

جنگهای پی‌درپی که دراین کشور رخ‌داده ومخصوصاً جدلهای پیروان‌مذاهب مختلفه سنت‌وشیعه بسیاری ازابنیه‌صدراسلام را از بیـن برده و از ایـن حیث تحقیق در این موضـوع بسی دشوار گردیده است .

میتوان گفت مهمترین آثار معماری دوره اسلام‌مساجدی است که‌اکثر آنها هم دستخوش حوادث ایام‌گردیده . استخری و یاقوت نقل کنند که‌دراولین‌قرن هجری محمدبن حجاج بنای‌مسجد جمعه (۱) قزوین‌راگذاشت وسطح بناء آن مانند سایـر مساجد مربع بوده وبعددرزمان‌خلافت هارون آن‌مسجدرا تعمیر کردند درزمان‌یکی ازخلفا دراوائل قرن‌دوم هجری مسجدی درهمدان ساخته شده‌است که دیوارهایش آجری و کچ‌اندوداست وبرروی آن خطوط کوفی، گل‌وبوته وخطوط «اسلیمی» نقش گردیده . ابومسلم خراسانی‌هم درنیشابور اساس مسجدی نهادولی عمروبن‌لیث آنرا باتمام رسانید ویکی ازمساجدمعروف آن‌عصر گردید . محلی که مخصوص منبراست برروی‌اسطوانه‌های‌چوبی‌بوده‌وسایرابنیه برستونهای آجری قرار گرفته بود ویك‌دالان سرباز‌سه‌طرف‌صحن را احاطه‌میکرد‌ودروسط آن‌محوطه‌ساختمان‌ظریفی‌بوداما‌مسجدی که درزمان عمادالدوله دیلمی‌درقزوین بنا گردیددارای گنبدبسیارمرتفع‌بوده‌ویاقوت گوید‌درتمام ممالك‌اسلامی از آن‌گنبد زیباتر وبلندتر یافت نشود ، بطور کلی‌این‌مساجد درمحوطه های مربعی بناگردیده ودارای صحن مقصوره محراب و مکانی برای منبر

---

۱ ــ بناء این مسجد را بدیگران هم نسبت داده اند .

بوده‌است ،اینجا دو مسئله مهم نظر علماء فن را جلب کرده یکی آنکه چرا سطح بنای مساجدمربع است‌ودیگر آنکه‌تاچه‌اندازه معماری ایام ساسانیان دربناء مساجد دخالت داشته ـ بحث این دومسئله مهم دراین رساله نگنجد وآنچه دراینجامیتوان گفت این‌است که‌درطرز ساختمان‌این مساجدهم معماری زمان ساسانی‌وهم‌معماری مصری قدیم دخالت داشته چه‌اولین مسجد بزرگی که سرمشق سایر مساجد در صدر اسلام‌گردید مسجدی‌است که‌عمروعاص درمصربنا کرده ومحوطه آن مربع‌بوده‌است ولی ازحیث‌گنبد مساجدی که‌در ایران ساخته شده‌است بامسجد مصر متفاوت‌است و دنباله معماری ساسانیان محسوب میشود . درهرحال آئین اسلام موجب پیدایش اینگونه معابدگردیده واولین مسجدرا حضرت‌ختمی مرتبت در مدینه بنا فرمودند. دیگر ازابنیه‌آن‌ادوار بنای مقابربزرگان‌است که‌آنهم دارای گنبد بوده ولی‌محوطهٔ بنای بعضی‌ازآنها مدوراست وازآنجمله‌است دو مقبره‌که درقرن دوم هجری درری ساخته شده ودارای خطوط‌کوفی‌است . درزمان‌غزنویان این‌طرز بنا تکمیل گردیدو تعادل اطاقهای‌ابنیه بوسیله نیم دایره‌ها معمول‌شدودر عهد سلجوقیان طاقهای«ضربی» مذکوردرساختن‌ابنیه ملی از قبیل‌حمام کاروانسرا وبازار مرسوم‌گشت ـ سلجوقیان در ساختن مناره‌ها وبرجهای اسطوانه شکل وتوسعه وتزئین مساجد زحمت‌کشیده و ازاین‌حیث‌آثار ایام‌آنها نمونه معماری بزرگی است‌که با بهترین ابنیه عالم اسلام برابری میکرده است .

استعمال آجرهای مینائی یاکاشی درابنیه‌آن ادوار مرسوم نبوده وکتیبه‌ها بر روی آجرهای پخته بعمل می‌آمده وستونها از مرمر رگداربوده وغالباً سرستونها را بانقره‌یاطلامزین مینمودند . درعهد سلجوقیان‌باخاکهای مختلف که دارای‌رنگهای گوناگون بوده‌آجرهای مخصوصی‌تهیه می‌نمودند که نهایت قابل توجه بوده ورونق دیگری‌بابنیه میداد وهمچنین‌برروی طاقها وگنبدهاصفحات نازك «برنز»میگستردند تابرجلوه‌آن بیفزاید وخلاصه مناره ها وگنبدهاپوشیده ازلوحه های‌برجسته ومواج بوده که برروی آنها نقوش معروف «آرابك» (عربی) طرح شده بود . مقارن همان اوقات بکاربردن تخته‌های چوبی‌مزین‌بگل وبوته ونباتات عجیب درمعابد ومساجد

معمول گردید .

دکتر ارنست هرتسفلد استاد دانشگاه برلن ورئیس مؤسسه آثار عتیقه شرقی درنطقی که درسنه ۱۳۰٤ درعمارت وزارت فرهنك ایراد نمودند راجع بابنیه‌ایران دردوره اسلامی چنین اظهار مطلب کردند :

« ابنیه معدودی که درقرون صدر اسلام بناشده است با ابنیه دوره سلوکیان شباهتی دارد از حیث اینکه کاملا تحت نفوذ و تأثیر سبك معماری اجنبی واقع شده اند. دیانت اسلامی امری فوق ملیت‌بوده ودرسه‌قرن اول اسلام اثر این‌امر ظاهر است چنانکه ابنیه وعمارات اسپانیا وافریقای شمالی وشام وسامره ونائین واستخرو دامغان نه‌عربی است ونه‌ایرانی بلکه اسلامی‌است .

« اما همینکه نوبت بدیالمه وآل‌بویه میرسد صنعت ایران باز ظاهرمیشود و مداومت می‌یابد . آثار معماری باآثار ادبی کاملا ارتباط دارد . ازاین زمان دیگر صنایع‌رانمیتوان به سلجوق ومغول وترك منتسب نمود بلکه بایدآنرا صنایع ایرانیها دانست که دردوره سلاجقه وغیره ظهورنموده‌است .

سایر صنایع

گرچه درقرون اولیه هجرت اثری از ظروف کاشی ومینائی نتوان یافت ولی جای‌شك‌نیست که‌ایران وطن کاشی‌وظروف لعاب داراست وحتی درزمان هخامنشیهااستعمال آجرهای مینائی درابنیه معمول‌بوده ازقرن پنجم‌هجری‌ایرانیان متوجه این صنعت گردیده‌و بزودی گوی سبقت‌را‌ازسایرین بربودند ، چنانکه ظروف‌لعابی‌مشهوربه ظروف کاشی‌یاکاشانی گردید ودراین‌خصوص جغرافی‌نویس مشهور یاقوت حموی شرحی‌نگاشته وزبردستی کاشانیان را دراین‌فن اظهار داشته‌است . بااینکه مصریان دراین‌فن مهارت داشته‌اند وناصرخسرو مروزی درسفرنامه خود اشاره به‌ظروف لعابی آنهاکرده وازآن تعجب نموده است زبردستی کاشانیها بجائی رسید که استادان مصریان شدند و صنعتگران کاشانیرا ببلاد خود خواسته ازآنان اسراراین صنعت رامی آموختند. چه‌بساظروف لعابی درمصر درست شده که درروی آن کلمه « **العجمی** » نوشته‌شده ومیتوان گفت که‌استادان کارخانجات آن بلاد ایرانی بوده‌اند .

اما در آبگینه سازی ایرانیان از زمان ساسانیان ید طولائی داشتند و جام انوشیروان بهترین نمونه این صنعت است . دروسط آن جام گل های سبزوبنفش و سرخ از آبگینه ساخته شده وبقدری شفاف است که بعضی ازاهل فن آنهارا زمردو یاقوت تصور کردند . همچنین بشهادت رومیان درمیان قالیهای « **طیسفون** »بعضی گلها وزیورها راباآبگینه های‌رنگارنك درزمینهٔ قالی جای داده‌بودند . محل‌تردیدنیست که پس از استیلای عرب نیز ایرانیان استاد آبگینه سازی بوده انـد ولی متأسفانه چیزی ازآن باقی‌نمانده است .

راجع بقالی بافی لازم‌است بدین‌نکته‌اشاره شود که درزمان ساسانیان قالیهای ایران درتمام بلاد دنیای قدیم شهرتی بسزا داشته است . اما قالی بهارستان که‌یکی ازشاهکارهای صنعتی‌قالی‌بافی درایران‌بوده وبدست‌عرب‌افتادثابت میکند که‌تابامداد استیلای‌عرب، ایرانیان دراین‌فن استادبوده ومهارت‌داشته‌اند. قطع است که درادوار مختلفه پس از اسلام قالیهای ایران شهرتی بسزا داشته و درجه اول‌را حائز بوده و کارخانجات کاشان وتون معروف آفاق بوده است. همچنین در اغلب قصبات ودهات قالیهای مخصوص می‌بافتند . نقش قالیها عبارت بود ازچمن های خرم ، مجالس‌شکار شاخه های درازوپرپیچ ، انواع گلها، جوی‌های روان ، پرندگان زیبا وطرح اشخاص درمیان علف زار وبعضی اوقات دربافت آن رشته های زرین یاآبگینه های‌رنگارنك وحتی جواهر بکارمیبردند.

صنعت نشاندن‌زروسیم‌برفولاد وبرنز ازایران‌است‌ودیگران آن‌فن‌را ازاستادان ایرانی آموخته اند چنانکه درمصر یك طرزمخصوص‌این صنعت را «**العجمی**»نامند وبزبان ایتالیائی « الاگمینه »گویند .

خط عربی

درابتداء ظهوراسلام‌معمول‌نویسندگان عرب‌خط«**انباری‌حیره**» بود که‌چون‌بحجازمنتقل گردید معروف بخط‌حجازی‌شدواصل یامنشاء خط‌نسخ است . پس‌از فتح‌ممالك بدست مسلمین وبنای‌کوفه واختلاط اقوام مختلفه خط‌کوفی پدید آمد و«کلام‌الله مجید» وکتیبه‌های مساجد وقصور و کلمات مسکوکات‌را بدان‌خط‌ترسیم می‌نمودندوخط حجازی‌فقط برای‌مکاتبات عادی‌معمول

گردید. در زمان بنی‌عباس خط کوفی به پنجاه نوع درآمد ولی ابتداء خلافت آن سلسله ازخط کوفی وحجازی خط دیگری استنباط شد که اساس بعضی ازخط معمول آن‌دوره‌است و بتدریج قلم‌جلیل،طومار، ثلثین، توقیع، نصف، وغیره درآنعهداختراع گردید. بزرگترین مخترعین‌قلمهای‌مختلف‌ازاینقرارند: **قطبهٔ‌محرر** که دراواخردولت اموی میزیسته دیگر **ابراهیم** و**یوسف** و **احول محرر** (دست نشانده برامکه است) ولی‌نامی‌ترین استادان خط‌یکی وزیرمقتدر بالله وراضی اعنی **ابوعلی‌محمدبن‌مقله** فارسی و برادرش **ابوعبدالله‌حسن** است که در سنه ۳۳۸ وفات کرده این‌دو استاد بزرگ خط‌نسخ و جلیل وفروع را باشکالی‌که امروز متداول است در آوردند و قواعدآنرا معین کردند. دیگراز استادان‌این‌فن ابوالحسن‌علی‌بن‌هلال معروف‌بابن‌البواب‌است که درسنه ٤۱۳ وفات کرده وقواعدخط راتکمیل کرده وقلمهای متعددی اختراع نموده‌است وهر کس‌پس‌از او آمد درآن شیوه پیروی ازوی کرد وازآنجمله است خطاط معروف امین الدین یاقوت ملکی کاتب ملکشاه سلجوقی ویاقوت‌المستعصی و غیره.

فهرست امراء و ملوك مهمترين سلسله هائيكه در نقاط مختلف ايران از زمان مأمون الی مستعصم حكمفرمائی كرده اند .

توضيح ـ تاريخ مقابل اسامی حكمفرمايان، ابتداء حكمفرمائی هريك از آنها است ـ ايالات وولايات نامبرده شده در ذيل هر سلسله مهمترين قلمرو حكمفرمائی آنها است كه بتدريج تغيير نموده است .

خلفاء عباسی قبل از مأمون : ابوالعباس ۱۳۲ ـ منصور ۱۳٦ ـ مهدی ۱۵۸ ـ هادی ۱٦۹ ـ هارون ۱۷۰ .

خلفاء بنی عباسی	طاهريان ۲۰۵ - ۲۵۹ خراسان	علويان ۲۵۰ - ۳۱٦ طبرستان ـ گرگان	صفاريان ۲۵۳ - ۲۹۰ خراسان ـ سيستان	سامانيان ۲٦۱ - ۳۸۹ خراسان ـ ماوراءالنهر
مأمون	طاهر ـ ۲۰۵			
۱۹۸ ﻫ	طلحه ـ ۲۰۷			
معتصم	عبدالله ـ ۲۱۳			
۲۰۸	»			
واثق ۲۲۷	طاهر ثانی ـ ۲۳۰			
متوكل ۲۳۲	»			
منتصر ۲٤۷	»			
مستعين ۲٤۸	محمد ـ ۲٤۸	حسن بن زيد ۲۵۰		
معتز ۲۵۲	»	»	يعقوب ليث ـ ۲۵۳	
مهتدی ۲۵۵	»	»	»	
			»	نصر اول ـ ۲٦۱
معتمد ۲۵٦	محمد : ۲۵۹	محمد : ۲۵۹		
			عمر وليث ـ ۲٦۵	
				اسمعيل بن احمد ۲۷۹
معتضد ۲۷۹				»
مكتفی ۲۸۹				

خلفاء بنی عباسی	علویان وآل زیار	سامانیان ۲۶۱ - ۳۸۹ خراسان و ماوراء النهر	آل بویه (۳۲۲ - ۴۴۷)			غزنویان ۳۵۱ - ۵۸۲
			فارس	ری	عراق عرب	
مقتدر ۲۹۵	حسن اطروش ۳۰۱	احمد ۲۹۵				
	مرداویج ۳۱۶	نصر دوم ۳۰۱	عماد الدوله ۳۲۱			
قاهر ۳۲۰	»	»				
راضی ۳۲۲	وشمگیر ۳۲۳	»	»	رکن الدوله ۳۲۴		
		نوح ۳۳۱	»			
متقی ۳۲۹	»			»	معز الدوله ۳۳۴	
		»	»	»		
	»					
		»	»	»	»	
مستکفی ۳۳۳	»					
		»	»	»	»	
	»		»	»	»	
		»				
	»		عضد الدوله ۳۳۸	»	بختیار ۳۵۶	البتکین ۳۵۱
مطیع ۳۳۴						
	»	عبدالملک ۳۴۳		»	»	اسحق ۳۵۲
			»	»		
	»	منصور ۳۵۰			عضد الدوله ۳۶۷	»
			»	مؤید الدوله ۳۱۶		
	بیستون ۳۵۶	»	»		شرف الدوله ۳۷۶	»
طائع ۳۶۳	قابوس ۳۶۶	نوح دوم ۳۶۶	ابو کالیجار ۳۷۲	»		سبکتکین ۳۶۶
	»	»		فخر الدوله ۳۷۲	بهاء الدوله ۳۷۹	»
			بهاء الدوله ۳۷۹			
	»	»			»	اسمعیل ۳۸۷
			»	»		
	»	»			مشرف الدوله ۴۱۴	محمود ۳۸۸
قادر ۳۸۹			سلطان الدوله ۴۱۴	مجد الدوله ۳۸۷		
	منوچهر ۴۵۳	منصور ثانی ۳۸۷				محمد ۴۲۱
					»	
	»		»	»	جلال الدوله ۴۱۶	»
		عبدالملک دوم ۲۳۰				
۴۲۲	انوشیروان ۴۳۰		ابو کالیجار ۴۱۶	تا ۴۲۰		مسعود ۴۲۲
					ملک الرحیم ۴۴۰	
			ملک الرحیم ۴۴۰		تا ۴۵۷	

خلفاء بنی عباس	غزنویان ۳۵۱-۵۸۲	سلاجقه ۴۲۹ — ۵۵۲ تقریباً تمام ایران	خوارزمشاهیان ۴۷۰ — ۶۱۸
	مودود ۴۳۲	طغرل ۴۲۹	
	مسعود دوم	»	
قائم (بقیه)	وعلی ۴۴۱	»	
۴۲۲	عبدالرشید ۴۴۱	»	
	فرخ زاد ۴۴۴	»	
	ابراهیم ۴۵۱	الب ارسلان ۴۵۵	
	»	ملکشاه ۴۶۵	
			انوشتکین ۴۷۰
مقتدی	»	»	
			»
۴۶۷	»	محمود ۴۸۵	
			قطب‌الدین محمد ۴۹۱
	مسعود سوم ۴۹۲	برکیارق ۴۸۷	
			»
مستظهر	شیرزاد ۵۰۸	ملکشاه‌دوم ۴۹۸	»
۴۸۷	»	غیاث‌الدین محمد ۴۹۸	»
	ارسلان ۵۰۹	محمود ـ سنجر ۵۱۲	»
	بهرامشاه ۵۱۲	سنجر	»
مسترشد	»	»	
۵۱۲	»	»	اتسز ۵۲۱

خلفاء عباسی	غزنویان	سلجوقیان تقریبا تمام ایران	خوارزمشاهیان	غوریان	اتابکان فارس	اتابکان آذربایجان
راشد ٥٢٩	بهرامشاه	سنجر	اتسز			
		»	»	جهانسوز ٥٤٤	سلغر ٥٤٣	ایلدگز ٥٣١
مقتفی		»	»	»		»
٥٣٠		»	»	»	»	
	خسروشاه ٥٤٧	»				»
		تا ٥٥٢	ایل ارسلان ٥٥١	صیف الدین محمد ٥٥١	»	»
مستنجد ٥٥٥			»	غیاث الدین ٥٥٨	زنگی ٥٥٧	»
			»		»	
			سلطانشاه	»	»	محمد بن ایلدگز ٥٦٧
مستضی ٥٦٦			محمود ٥٦٨	»	ملك بن زنگی	
			تکش ٥٦٨	»		
					»	
			»	»		»
ناصر ٥٧٥			»	»		»
			»	»	طغرل بن سلغر	قزل ارسلان ٥٨١
			علاء الدین محمد ٥٩٦	شهاب الدین ٥٩٩	سعد ٥٩١	ابوبکر محمد ٥٨٨
						قتلغ اینانج ٦٠٢
ظاهر ٦٢٢			جلال الدین ٦١٧	محمود ٦٠٢ سام ٦٠٧	»	
مستنصر ٦٢٣			تا ٦٢٨		ابوبکر ٦٢٣	
مستعصم					»	
٦٤٠ - ٦٥٦					»	

فهرست مهمترین وقایع تاریخی از قرن دوم هجری تا حمله مغول

وقایع	تاریخ
شکست مروان آخرین خلیفه بنی امیه نزدیك رود زاب و تشکیل خلافت بنی عباس دراثر کوشش ایرانیان	۱۳۲
کشته شدن ابومسلم خراسانی درزمان منصور	۱۳۷
دستگیر شدن سندباد مجبوس وقتل او	۱۳۷
کشته شدن استاذسیس	۱۵۱
دعوی المقنع وختم غائله او	۱۶۱-۱۵۹
قتل جعفر بن یحیی برمکی بامرهارون	۱۸۷
قیام بابك خرمی	۲۲۳-۲۰۱
طاهریان	
فتح بغداد بدست طاهرذوالیمینین ازطرف مأمون بیاری ایرانیان	۱۹۸
تأسیس سلسله طاهریان درخراسان	۲۰۵
مدت حکمرانی طاهریان (طاهر - طلحه - عبدالله - محمد) (یعقوب بن لیث سلسله طاهریان را منقرض کرد)	۲۵۹-۲۰۵
علویان	
آغاز اقتدار حسن بن زید بیاری دیلمیان وطبرستانیها درمازندران	۲۰۵
مستولی شدن حسن بن زید بر گرگان وشکست لشکر محمدبن طاهر	۲۵۷
فوت حسن بن زید	۲۷۰
شکست محمدبن زید اسمیعیل بن احمد سامانی ورحلت او	۲۸۷
استیلاء حسن بن علی الاطروش برمازندران	۳۰۱
(قدرت و نفوذ سرداران دیلمی وآل زیار بحکمرانی علویان خاتمه داد)	
صفاریان	
استیلاء یعقوب بن لیث صفاری برسیستان وهرات	۲۵۳
واگذارشدن امارت بلخ ، طخارستان ، سیستان وسندازجانب موفق برادر معتمد خلیفه بنی‌عباس بیعقوب	۲۵۷
تسخیر نیشابور وانقراض سلسله طاهریان بدست یعقوب	۲۵۹
لشکر کشی یعقوب بمازندران	۲۵۹
شکست یعقوب ازلشکر خلیفه نزدیك بغداد	۲۶۰
رحلت یعقوب	۲۶۲
رزم لشکرخلیفه باعمروبن لیث درحدود فارس	۲۷٤
شکست رافع بن هرثمه بدست عمروبن لیث	۲۱۳
مغلوب شدن عمرو درماوراءالنهر واسیرشدنش بدست اسمعیل سامانی	۲۸۷

وقایع	تاریخ
(پس‌ازاسارت عمرو اقتدار خانواده صفاری مدتی منحصر بسیستان‌شد)	
سامانیان	
واگذارشدن حکمرانی بعضی از نقاط خراسان وماوراء النهر باولاداسدبن‌ـ سامان (نوح ، احمد ، یحیی والیاس)	۲۰٤
شکست نصربن احمداز برادرش‌اسمعیل ورأفت‌اسمعیل بااو	۲۷۵
فوت نصر بن‌احمد واقتدار اسمعیل درماوراءالنهر	۲۷۹
اقتدار اسمعیل بن‌احمد درخراسان پس ازشکست عمروبن‌لیث	۲۷۸
اقتدار اسمعیل درگرگان وطبرستان	۲۸۷
رحلت اسمعیل	۲۹۵
فتح بست وسیستان بدست احمدبن اسمعیل	۲۹۸
فوت نصر دوم پس‌از سی سال سلطنت وفرونشاندن فتنه ها	۳۳۱
سلطنت نوح‌بن نصر (درزمان اوابوعلی محتاج وابراهیم‌بن احمد بمخالفت برخاستند)	۳۳۱ـ۳٤۳
رحلت عبد الملك‌بن نوح (این امیر قصدری و اصفهان کرد ولی کاری از پیش‌نبرد)	۳۵۰
فوت منصوربن نوح (درزمان او البتکین بجانب افغانستان رفت)	۳٦٦
(پس از منصور ، نوح‌بن منصور ، منصوربن نوح ، عبدالملك‌بن نوح یکی بعد ازدیگری برتخت نشسته ونفاق سرداران دولت سامانی‌را نهایت ضعیف نمود)	
انقراض سلسله سامانی بدست محمود سبکتکین و ایلك ترك در زمان عبدالملك‌بن نوح	۳۸۹
آل‌زیار	
آغاز اقتدار مرداویج وتأسیس سلسله‌آل زیار	۳۱٦
قتل مرداویج	۳۲۳
(پس ازمرداویج برادرش وشمگیر سپس بیستون وقابوس‌بن وشمگیردر حدود گرگان وطبرستان اقتداری بهم رساندند درآخرمنوچهرپسرقابوس اطاعت سلطان‌محمود غزنوی‌راگردن‌نهاد وپسرش نوشیروان دست‌نشانده سلجوقیان گردید)	
آل‌بویه	
آغازپیشرفت آل‌بویه (عماد الدوله ـ رکن الدوله ـ معزالدوله در حدود اصفهان وفارس)	۳۲۱
فتح کرمان بدست‌معزالدوله	۳۲٤
ورود معزالدوله به بغداد وخلع مستکفی خلیفه بنی‌عباس	۳۲٤

وقایع	تاریخ
مدت اقتدار وجهانداری عضدالدوله (بعدازفوت رکن الدوله)	۳۶۶-۳۷۲
پس ازعضدالدوله بین اخلاف بویه کار بجدالهای سخت کشیدودرضعف یکدیگر بکوشیدند تااینکه طغرل سلجوقی واردبغداد گردیدآخرین امیرآل بویه الملك الرحیم را دستگیر کرد	٤٤٧
غزنویان	
فوت سبکتکین داماد البتکین	۳۸۷
استیلاء محمود غزنوی برخراسان درزمان عبدالملك سامانی	۳۸۹
فتح قهستان وسیستان بدست محمود	۳۹۳
فتح بلاد غور ، خوارزم ، لشکر کشی محمود بسومنات وسپس بری	٤۰۱تا٤۲۰
رحلت محمود	٤۲۱
کشته شدن مسعود (در زمان او اکثر بلادخراسان دریدسلجوقیان افتاد	٤۳۲
رحلت مودودبن مسعود (درایام حکمفرمائی او سلجوقیان نهایت پیشرفت نمودند)	٤٤۱
پس ازمودود دولت غزنوی هرسال ضعیف ترگردید واقتدار آنها منحصر بافغانستان شد ودرآخر بهرامشاه خطبه بنام سنجر خواند وعلاءالدین حسین غوری غزنه راگرفته آتش زد	٥٤۷و٥٥۳
سلجوقیان	
ورود طغرل بنیشابور	٤۳۱
عزیمت طغرل بجانب گرگان وطبرستان وتصرف آنحدود	٤۳۳
فتح ری ، اصفهان وآذربایجان بدست طغرل	٤٤۲-٤٤٦
ورود طغرل به بغداد وخواندن خطبه بنام او (دستگیری الملك الرحیم دیلمی)	٤٤۷
رحلت طغرل	٤٥٥
فتح الب ارسلان وشکست رومانوس امپراطور رومدرملاذگرد واسیرشدن او	٤٦۳
زخم برداشتن الب ارسلان ورحلت او درماوراءالنهر	٤٦٥
ایام اقتدار وجهانداری ملکشاه سلجوقی بامساعدت خواجه نظام الملك	٤٦٥-٤۸٥
رحلت خواجه نظام الملك	٤۸٥
رحلت برکیارق	٤۹۸
شکست محمودبن محمد ازسنجر	٥۱۱
رحلت سنجر پس ازاستخلاص ازاسارت دردست غزها	٥٥۲
سلجوقیان عراق (محمودبن ملکشاه ـ طغرل بن محمد ـ مسعود ـ ملکشاه ـ سلطانمحمد ـ سلیمان ـ ارسلان بن طغرل ـ طغرل بن ارسلان)	٥۱۱-٥۹۰
مدت سلطنت سلجوقیان کرمان (قاورت ـ سلطانشاه ـ تورانشاه امیرانشاه ـ ارسلانشاه ـ مغیث الدین ـ محمدبن بهرامشاه)	٤۳۳-٥۸۳

وقایع	تاریخ
مدت سلطنت اتابکان فارس (سلغر- زنگی بن مودود - ملک بن زنگی - طغرل بن سلغر- سعد بن زندگی - ابوبکر بن سعد زنگی - محمد بن ابوبکر- محمد شاه بن سعد - سلجوق بن سلغر- آبش خاتون)	٥٤٣-٦٨٦
مدت سلطنت اتابکان آذربایجان (ایلدگز - محمد بن ایلدگز قزل ارسلان- اتابك محمد - ابوبکر بن محمد - قتلغ اینانج)	٥٣١-٦٢١
غوریان	
رحلت علاءالدین حسین معروف بجهانسوز	٥٥١
انقراض دولت غوریان بدست خوارزمیان (بعداز سلطنت محمد بن علاءالدین غیاث الدین - شهاب الدین - محمود بن غیاث الدین وسام بن محمود)	٦٠٧
خوارزمشاهیان	
واگذار شدن حکمرانی خوارزم ازطرف سنجر به‌قطب‌الدین محمد پسر انوشتکین	٤٩١
حکمرانی اتسز ومخالفت او باسلطان سنجر	٥٢١-٥٥١
رحلت ایل‌ارسلان پس ازهفده سال سلطنت	٥٦٧
مخالفت سلطان شاه وتکش پسرایل‌ارسلان وفوت سلطانشاه - اقتدار تکش	٥٦٧-٥٨٩
درعراق (شکست طغرل بن ارسلان ولشکر خلیفه ناصرالدین‌الله)	٥٩٠-٥٩٢
رحلت تکش	٥٩٦
فتوحات محمد خوارزمشاه (تسخیر متصرفات غوریان وفتح مازندران - کرمان بخارا - سمرقند - اترار وغیره)	٥٩٧-٦١١
قصد خوارزمشاه به‌تغییر خلافت بنی‌عباس	٦١٤
آغاز فتنه مغول	٦١٧

(بقیه درباب دوم)

باب دوم

از حمله مغول تا صفویه

فصل اول

تاخت و تاز مغول

ملاحظه باید دانست که مهمترین علل انقراض دولت خوارزمشاهی و خلافت عباسی وافتادن اکثر ممالك اسلامی در دست مغولان بت‌پرست، چندچیز بوده یکی آنکه محمد خوارزمشاه اکثر امراء وحکمفرمایانی که ممکن بوددر روز درماندگی وحمله بیگانگان، کشور ایران‌رامحافظت‌نمایند ازمیان‌برداشت وبلادی که‌بین مغولان وایرانیان حایل‌بوده ضمیمهٔ متصرفات خودکرد واز این‌جهت تقریباً باآن هم‌سرحدگردید. ازهمه بدتر آنکه محمد خوارزمشاه در موقع حمله‌مغول خویشتن‌را باخته‌وجرأت ازدست داده‌چنان خوف‌براز مستولی‌شده بود که‌به جلال الدین هم‌اجازه جنك نداد وهمه‌را دلسرد ومأیوس ساخت و بالنتیجه واقع‌شد آنچه ازخواندن آن‌دلها درطپش آید وحال منقلب گردد.

علت دیگرپیشرفت مغول نفاق‌دربار خلافت عباسی باخوارزم شاه‌بوده وشاید خلیفه باطناً بی‌میل نبود که حریف خود را بدست مغولان ببیند و از شراو راحت گردد از همین جهت خلیفه نه فقط با خوارزمشاه مساعدت ننمود و در دفـاع از مغولان همت نگماشت بلکه سلطان جلال الدین را مساعدت نکرد و درخواست اورا نپذیرفت.

نفاق سنی وشیعه را که دراغلب بلادحتی دربغداد حکمفرما بود علت دیگر پیشرفت مغول‌باید دانست. چه رشته‌اتحاد مسلمین ازیکدیگر گسیخته بودودربغداد دارالخلافه مسلمین‌بکرات بشیعیان جورواجحاف واقع شد وفی‌الحقیقة این جماعت

از استبداد عامه بجان آمده بودند وچارهٔ هم نداشتند.

همچنین اهل سنت بایکدیگر سخت مخالفت داشتند وحتی درموقع حمله مغول بسیاری ازحنفی مذهبان بامغول همدست گردیده باشافعیان ازدرخصومت درآمدند ومغولان درآخر هردوطایفه رامقهورخود ساختند.

ازطرف دیگر اسمعیلیان سالیان درازدرایران بلکه دراطراف بلاد اسلام تولید خوف ووحشت مینمودند. نه قدرتی بود که آنان را بقسمی سرکوبی نماید تادیگر قد علم ننمایند ونه اقلاحکمفرمایان وامراءبآنها آزادی مذهب میدادند تابلکه دست از اقدامات خود بردارند. گرچه اسمعیلیان درموقع حمله مغول نهایت ضعیف شده بودند ولی قلاع مهم در دست آنها بود. اگر خورشاه تسلیم نمیشد و باشارهٔ او اغلب از قلعه ها بدست مغولان نمی افتاد شاید اسمعیلیان می‌توانستند مدتی مزاحم مغول شوند.

این اوضاع واحوال و مخصوصاً مخالفت امراء باجلال الدین خوارزمشاه که مجبور بودگاه در کرمان، زمانی درآذربایجان وهنگامی درگرجستان با مخالفین بجنگد موجب شد که کشورپهناور ایران دراندك مدتی دردست مغول افتد.

آغاز فتنه مغول

تموچین که بعد اسم اومبدل بچنگیز خان شد درسن سی سالگی سردار ایل وعشیرت خود گردید ودراندك مدتی برسایرحکام مغول وترك غلبه کرد وقدرتش درآنحدود مسلم گردید. در سنه ٦١٥ عازم ماوراءالنهر شد وعلت این اقدام آن بود که چنگیزخان برای افتتاح باب تجارت بین مغول وایران چهارصدوپنجاه نفررا ازپسران وملازمان امراء مغول و عده‌ای ازمسلمین را باسرمایه بطرف ایران گسیل داشت وپیغامی مودت آمیر بمحمد۔ خوارزمشاه فرستاد. چون این جماعت به «اترار» رسیدند حاکم آن شهر طمع درمال آنان کرده ببهانهٔ جزئی آنهارا درحبس افکند سپس بصوابدید محمد خوارزمشاه که درآنموقع درعراق عجم بودآن محبوسین رابکشت. همینکه این خبر بچنگیزرسید ازمحمد خوارزمشاه درخواست کرد حاکم اترار را باوتسلیم نماید تابکیفرعمل خود برسد سلطان بخت بر گشته قاصد چنگیزراهم بکشت، گویند چون این خبر بچنگیز

رسید سخت غضبناك گردید و برپشتهٔ رفته وسررا برهنه کرده سه شبانه روز تضرع و زاری مینمود. در آخرعزم جنك باخوارزمشاه کرد واین پادشاه چون ازمقصود چنگیز اطلاع یافت بماوراء النهر آمد ودربین راه به عیش ونوش پرداخت . در همان اوقات جوجی خان پسرچنگیز درتعقیب یکی ازامراء ترکستان بود . خوارزمشاه قصدجوجی کرد ونزدیك «جند» بااینکه مغولان حاضر بجنك نبودند محاربه رخ داد که اگر مجاهدت جلال‌الدین نبودخوارزمشاه درخطرمیافتاد. هنگام‌شب مغولان ترك آنحدود کرده نزد چنگیزخان رفتند بااینکه‌این‌جنك چندان قابل توجه نبود دونتیجه‌بخشید یکی آنکه آتش خشم‌چنگیز بیشترافروخته گردید ومغولان‌دانستند جنگیدن‌بالشکر خوارزمشاه چندان کار مهمی‌نیست دیگر آنکه‌خوارزمشاه چون‌ضرب‌دست مغولان بدید وحشت عجیبی در او تولید شد واین خوف وبیم اثرات شومی بخشید بقسمی که خوارزمشاه باداشتن لشکرعظیم‌صلاح خودرادربرابری بامغول‌ندید وقصدآن‌نمود که درگوشهٔ پناهنده شود حتی درکنار خندق سمرقند اظهار داشت که دشمنان ما اگر تازیانه‌های خودرا دراین خندق اندازند پرخواهدشد . این گونه اظهارات‌رعیت ولشکر را مأیوس کرد وهرچه جلال‌الدین خواست پدررااز‌اینگونه خیالات منصرف سازد ودرمقابل مغولان ایستادگی نمایند فایده نبخشید. حتی‌باو گفت لشکررابمن واگذار وخود هرجاکه خواهی برو. این‌هم مسموع نیفتاد وخوارزمشاه مادر خود ترکان خاتون را با اولاد صغار از خوارزم بمازندران فرستان و خود از بلخ بجانب عراق رفت و در سنه ٦۱۷ به نیشابور رسید و مشغول عیش و نوش وساز و سرور گردید.

واقعه بخارا

چنگیز بالشکری بیشمار چون بجانب ماوراء النهر آمد، اکتای وجغتای را بمحاصره « اترار » گماشت. جوجی خانرا بطرف جند ویکی ازسرداران را بفناکت وخجند فرستاد و خویش عزم بخاراکرد ودرراه ازنهب وغارت فروگذاری ننمود تااینکه در ٦۱۷ در اطراف بخارا رسید و کوشش بخارائیان وساخلوی آن شهر که‌شبیخون برلشکرمغول‌زدسودی نبخشید .

اهالی چاره‌جز گشودن دروازه ها ندیدند وسادات وعلماء واشراف طلب امان کردند. چنگیز سواره بمسجد جامع‌در آمد ، افسار اسبان را بدست مشایخ داد و صندوقهای کلام‌الله مجید را آخور اسبان کرد و برمنبردر آمده خویشتن‌را قهروغضب خدا خواند . سپس ببهانه اینکه بعضی ازنوکرهای خوارزمشاه را اهالی پناه داده‌اند آنشهر راآتش زد وجوانان بخارا را وادار نمودتابامستحفظین قلعه بجنگند وچون آن حصار رابگشودمردان آنرا عموماًبکشت وزن وبچه آنانرا اسیرساخت .

واقعه اترار

شهر اترار مدت پنجماه محصور بودتااینکه یکی ازسرداران خوارزمشاه (قراجه حاجب) به مغولان پیوست ولشکرجغتای واکتای داخل آن شهرشد . اول آن خائن را بکیفر عمل خود رساندند سپس تمام اهالی را بصحرا برده همه را قتل عام کردند . حاکم شهر (غایرخان) که بازرگان مغول را درابتداء امر کشته بودبابیست هزار نفربقلعه اترارپناه‌بردند وبامغولان‌داخل درکشمکش شدندتااینکه فقط دونفرازآنهاباقی ماند وچون امرچنگیزخان بود که غایرخان را زنده‌بدست آورند بعد ازکوشش های زیاد اورا بگرفتند ونزد چنگیز بردند تابقتل‌رسید (٦١٧).

واقعه جند وخجند

جوجی خان پس ازقتل عام سغناق وتسخیر «اوزگند» بجانب جند درآمد وازخندق آن شهر بوسیله پلهای متعدد گذشته‌و بالای باروآمده در اندك مدتی دروازه ها راباز کردند وتمام اهالی را بصحرا رانده شهررا بکلی تاراج نمودند (٦١٧) .

ازطرف‌دیگرمغولان بفناکت وخجند رسیدند و والی آنجا « تیمورملك » داد مردانگی‌بداد و باهزار مرد درقلعه که درمیان‌آب درخجند ساخته‌بودند پناه‌برد و بسیاری ازمغولان رابکشت وچون‌کار براوتنك شد درسفینه نشسته فرار اختیار کرد ودرحین فرار بامغولان مبارزه مینمودتابساحل رسید وبخوارزم رفت وازآنجابعراق وشام گریخت (٦١٧) .

واقعه سمرقند

این شهرنهایت پرجمعیت بود وچند هزارسوار آنرا محافظت میکردند.لذاچنگیزخان‌بنفسه عزم آن‌بلادرانمود.شاهزادگان بالشکرهای خود باوپیوستند. اهالی‌چند روز کروفری کردند

ولی درآخر قاضی شهر وشیخ الاسلام سمرقند نزد چنگیز رفته طلب امان نمودند و دروازه‌ها بازشد. لشکرمغول‌داخل گردیدوپنجاه هزارنفر ازاتباع آن‌دوعالم‌سمرقندی را معاف داشت وبقیه خلق را بصحرا رانده اموال و دارائی آنها را بباد غارت داد. سپس عزم تسخیرقلعه آن شهر کرد «البخان» رشادت‌بخرج داد وباهزارنفربرلشکر مغول‌زده ازمیان آنها جان‌بسلامت دربرد ونزد خوارزمشاه رفت. چون آن قلعه‌فتح شد چنگیزامراء خوارزمشاهی وتمام‌لشکریان رابقتل رسانید وازاهالی‌شهرسی‌هزار نفر پیشه ور را بین اقرباء و اولاد خود تقسیم کرده و مبلغ کثیری از متمولین بگرفت (۶۱۷).

قتل وغارت ولایات

چون چنگیز ازضعف خوارزمشاه وخوف ووحشت او اطلاع حاصل نمود سی هزار کس را درعقب او روان ساخت. این جماعت‌ازطرف خراسان رفته‌در« زاوه» دیاری باقی‌نگذاشتند ودرطوس کشتارزیادنموده‌درقوچان‌واسفراین‌قتل وغارت کردند همچنین درمازندران جمع کثیری بقتل رسید وحنفی مذهبان ری بامغولان همدست‌گشته آنها را بکشتن شافعی ها تشویق‌کردند. مغولان پس ازاینکه شافعیها را از میان برداشتند حنفیها را هم بقتل رساندند. همچنین سنیان جماعت‌تاتار را وادار‌بکشتن اهالی قم نمودند خلاصه خرم‌آباد ویرانه شد ونهاوند دچار خسارات زیادگشت. درقزوین پنجاه‌هزار نفربقتل رسید (۶۱۸).

در زنجان، مراغه، خوی، سلماس، نخجوان، بیلقان، شماخی و بعضی از بلاد شروان تاآنجاکه ممکن بود مغولان قتل و غارت کردند ولی تبریز بواسطه صلح اتابك «ازبك» مصون ماند. درآخر مغولان شروانشاه را فریفته برهنمائی امرای‌اوازدربند گذشته پس‌ازخونریزی وکشتن‌مردم قبچاق، روس وغیره‌بچنگیزخان پیوستند (۶۱۹)

ازاین وقایع اوضاع دولت خوارزمشاهی و تعصبات مذهبی و بیکفایتی حکام معلوم میشود، چه يك دسته مغول‌توانست‌درسرتاسر ایران‌قتل وغارت کند وکسیکه بتواند مردانه ازآن وحشیان‌جلوگیری نماید یافت‌نشد.

عاقبت محمد خوارزمشاه

گفتیم محمد خوارزمشاه از مقابل لشکر مغول بدون اینکه باچنگیز نبردی نمایند و باداشتن چهارصد هزار لشکر فرار کرد وچون بنیشابور رسید بعیش و نوش پرداخت (٦١٧) همینکه خبرحرکت سرداران خونخوارمغول بگوش اورسید ازکثرت وحشت باسفراین رفت واز آنجابری درآمد وچون خبرنزدیك شدن آنانرا بشنید بطرف قلعه قزوین شتافت وروزبروز افکار او پریشان ترمی گشت وعزم قلعه قارون دژ (یاقلعه ایلال) که مادر وحرمش درآنجا بود نمود. سپس به گیلان واز آنجابه استراباد واز آنحدودبجزیره آبسکون گریخت وازترس مغول ازاین جزیره بآن جزیره پناهنده میگشت، امامغولان چون ازدستگیری محمد خوارزمشاه مأیوس گشتند قلعه واقع درمازندران راکه در آن والده خوارزمشاه وحرم واولاد صغاراو پناهنده گشته بودند محاصره کردند قضارا درآن قلعه که همواره باران می‌بارید ابررحمت رأفتی ننمود وآب تمام گشت ازشدت عطش ترکان خاتون وناصرالدین وزیرازبالای قلعه بزیرآمدند وتسلیم شدند وهمان لحظه ابرباریدن گرفت. مغولان درآن قلعه غنائم بسیار بدست آوردند ومادرسلطان و عیال و اطفال خوارزمشاه را نزد چنگیز فرستادند وآن خونخوار اولاد ذکور را تماماً بقتل رسانید. چون این اخبار بسمع خوارزمشاه رسید از شدت اندوه و غم بدرودحیات گفت.

تسخیر خوارزمشاه

چنگیزپس ازاینکه سمرقندرا بگرفت وعده‌ای رادرتعقیب محمد خوارزمشاه فرستاد، قصد تسخیر خوارزم کرد. پایتخت خوارزمشاهیان شهر جرجانیه (اورگنج) بود. آبادی این شهر و کثرت جمعیت آن بشرح نیاید، چنگیزپسران خود راباسپاه تاتار مأمورتسخیر آن‌دیار کرداهالی این‌شهر نهایت استقامت کردند وبهیچوجه حاضربتسلیم نشدندمغولان چون از محاصره نومید گردیدند قصدآن نمودندکه آب جیحون راکه بشهر برده بودند برگردانند. خوارزمیان سه‌هزارنفر ازمغول راکه مأموراین‌امربودندبهلاکت رسانیدند و خلاصه محاصره پنجماه بطول انجامید وچون مغولان داخل شهرشدند مجبورگشتند محله به محله وخانه بخانه را یکان یکان بگیرند زیرا اهالی باکمال

رشادت دفاع میکردند وحاضر نبودند شهرخودرا برایگان ازدست دهند. چون‌فتح مغول‌رامیسرشد اهالی را بصحرا خارج کردند و قریب صدهزار نفر ازاهل حرفه‌جدا نمودند وزنان وجوانان‌را باسارت بردند و باقی اهالی را بقتل رساندند. گویند که صدهزار مغول مأمورکشتن آن‌بیچارگان‌گردیدند وهرقاتل بیست وچهارنفررامقتول نمود وازجمله شهداء یکی شیخ‌نجم‌الدین کبری است که مقام‌اودرعرفان‌بسی‌ارجمند است(٦١٨).

تسخیر ترمذ و بلخ و بدخشان و بامیان

چنگیزچون اولاد خودرا بجانب خوارزم فرستاد، قصدترمذ نمود، اهالی آن شهرازخاك آباء واجدادی خود دفاع نمودند وچنگیزچون غالب شد همه را ازکوچك‌وبزرك، دارا و نادار به قتل رسانید. زنی بتضرع برخاست که اگرازریختن خون من درگذرید مروارید گرانبهائی تقدیم خواهم کرد و چون مغولان دانستندکه آن مرواوید رابلعیده است شکمش رابدریدند وبعد حکم شد تاشکم سایرکشتگان‌را هم‌پاره کنند مبادا چیزی فروبرده‌باشند (٦١٨).

پس ازقتل وتخریب درترمذ چنگیزبجانب بلخ (قبة‌الاسلام) رفت ـدرآبادی این شهر وفزونی جمعیت آن بهمین اکتفا میشود که در شهروقری دوهزارو دویست جانماز میگذاردند وهزارو دویست حمام داشته است.

اهالی‌بلخ چون حال سایربلاد که دردست چنگیزیان‌افتاده‌بود دانستندبتصور اینکه درامان فایدهٔ هست تسلیم آن خونریزشدند ولی چنگیزکه ضمناً از اقدامات جلال الدین منکبرنی (خوارزمشاه) اندیشناك بود بر بلخیان بیچاره ترحم ننموده آن شهر زیبارا خراب و اهالی را به دسته های صد و هزار تقسیم کرده همه را بقتل رسانید.

قیام جلال الدین

چون محمد خوارزمشاه درجزیرهٔ آبسکون دارفانی‌رابدرود گفت، پسرش‌جلال‌الدین‌منکبرنی‌بخوارزم‌آمد وهنوزآن‌دیار بدست مغول نیفتاده بود بین امراء واعیان اختلاف گشت‌وهر هرکدام‌بجانب‌یکی‌ازاولاد خوارزم شاه متمایل گشتند وبعضی قصدکشتن‌جلال‌الدین

نمودند ، بنابراین جلال‌الدین صلاح خودرا درترك خوارزم دید وچون به « استوا» رسید دچارلشکرمغول شد وتاغروب آفتاب با آنان مصاف داد وشب راه خودرا گرفت و بغزنین رفت (٦١٧) « امین ملك » باپنجاه هزار کس وامرای غور با چهل هزار مرد باوپیوستند - در ٦١٨ جلال‌الدین لشکرمغول را در « پروان » شکست فاحش داد ولی از سوء سیاست جلال الدین ، بین سرداران و امراء اختلاف افتاد وسیف - الدین بکرمان رفت وهمینکه چنگیز از قضایا آگاه گردیدقصد جلال‌الدین کرد در بامیان احدی را زنده نگذاشت وحتی حیوانات راهم بکشت ونزدیك رودسند باو رسید . جلال‌الدین بین آب ودشمن غدارباعده قلیل وخصمی کثیرواقع گشت بنابراین دامن مردانگی بر کمرزد وازهرطرف حمله آورده مغولان رابرخاك می‌افکند پی‌درپی لشکر بکمك چنگیز میرسید وبرعکس « امین‌ملك» که میمنه لشکر جلال‌الدین را داشت فرارکرد وچون عرصه برجلال‌الدین تنك گردید اولادوحرم خودرابدرود گفت وسواربراسب شده تازیانه براوزد ، اسب ازده ذرع پریدن نمود وخودرابرود عظیم سند انداخت ، مغولان دست بتیر کردند وجماعتی‌را درمیان آب بکشتند ولی سلطان هنگامی که چنگیز انگشت تحیر بردان گرفته بود از آن رود عظیم گذشته خود را بساحل رسانید . بقیه شرح حال این جوان دلیر در جای خود ذکر خواهد شد .

واقعه مرو

چنگیز پس‌ازقتل عام بلخ پسر کوچکتر خود تولی راباهشتاد هزار نفر مأمورتسخیر بلاد خراسان کرد. تولی بجانب مرو شتافت **مجیرالملك شرف‌الدین‌مظفر** یکی از امراء خوارزمشاهیان وحکمران مرو درابتدا روانداشت که آن شهر عظیم وپرجمعیت را برایگان ازدست بدهد ومرویان چندروزبامغولان کشمکش نمودتااینکه‌درآخرمجیرالملك چاره جرتسلیم‌ندید. چون مغولان داخل شهرشدندکلیه اهالی را از زن ومردکوچك وبزرك خاص وعام‌بیرون رانده وبعد زنان را از مردان‌جدا نمودند وکردندآنچه قلم ازنگارش آن‌حیاکند ... فقط چهارصد نفر پیشه‌ور وچندپسر ودختر را امان داده دیگران را از زن ومرد و پیروبرنا برلشکریان تقسیم‌کردند وهرمغولی سیصد الی چهارصد نفرآنهارا بکشت

تعداد کشتگان را یك میلیون وسیصدهزارنفر نوشته‌اند ولی **ابن‌اثیر** هفتصدهزارنفر گفته‌است (٦١٨) .

واقعه نیشابور

لشکریان‌مغول‌پس‌از آنکه اهالی مرو را به‌بدترین وجهی‌قتل عام‌کردند وعمارات آنراخراب نمودند ومسجد جامع راآتش زدند ، بطرف نیشابور رهسپار گردیده در راه در کوه وصحرا هر بیچارهٔ فراری‌راکه میدیدند میکشتند .

قبل از فرا رسیدن تولی یعنی درموقعی‌که این شاهزاده مغول قصد مرو نمود داماد چنگیزخان « **تغاجار** » را باده هزارسواربطرف‌نیشابور فرستاد . مجیرالملك‌ـ کافی وضیاء الملك زوزنی که در دربارخوارزمشاه مقامی ارجمند داشته وازاکابراهل خراسان بودند بدفاع پرداختند و اهالی نیشابور مردانه مقاومت کردند و در موقع محاصره شهر « تغاجار »کشته شد وازاین جهت آتش غضب تولی بیش‌ازپیش گردید وچون بحدود نیشابور رسید ، بهیچوجه حاضر بصلح نشد و شهر را قهراً بگرفت . اهـالی در کوشکها و ایوان ها بجنك پرداختند ولی چاره نبود درآخر تمام شهر بدست مغول افتاد مجیرالملك به‌بدترین وجهی کشته شد سپس اهالی را اززن ومرد بخارج رانده غیرازچهارصد نفر اهل‌حرفه بقیه را ازکوچك وبزرك قتل‌عام‌کردند و مقرر شدکه شهر را چنان ویران‌کنندکه درآن زراعت توان نمود . دختر چنگیز (زن‌تغاجار) وارد شهر شده‌بکینه قتل شوهرخود وحشیگری را بانتها درجه رسانید پس‌ازآن سرهاراازتن جدا کردند وتولی‌عزم‌هرات کرد وامیری درنیشابوربگماشت که هرگاه جنبندهٔ پیداشود بقتل‌رساند(٦١٨) .

واقعه هرات

در آن هنگام **ملك شمس‌الدین محمد جرجانی** از طرف جلال‌الدین حکمرانی هرات راداشت‌و نه تنها حاضرنگردید بامغولان ازدراصلاح‌درآید وتسلیم شود بلکه مردانه‌بالشکر تولی خان بجنگید تاآنکه‌کشته شد تولی خان راآب وهوای اطراف هرات خوش آمد ونزد اهالی سوگندیاد کردکه هرگاه تسلیم شوند نسبت بآنان تعدی نخواهد کرد . بنابراین اهالی تسلیم شدند ولی بقول خود وفانموده فقط دوازده هزار کس‌از

اتباع جلال‌الدین رابکشت وازریختن خون سایرین درگذشت وامیری در آنجامعین کرد تصادفاً در آنموقع اتفاقی رخ داد که اهالی بخت برگشته امیری راکه از طرف تولی معین شده‌بودباشحنه شهر بکشتند. چنگیزخان تولی را عتاب‌نمود که درریختن خون‌مردم‌هرات‌چرادریغ نموده‌وهشتادهزار نفربدان‌طرف‌بفرستاد. اهالی کمال رشادت را نمودند وشش ماه مغول را معطل ساختند وچون شهر گشوده شد کلیه اهالی‌قتل عام گردیدو آن شهرعظیم ویرانه‌شد.

مرگ چنگیز

فاتح خونریزپس‌از اینهمه‌کشتاراولاد خودرا دراطراف‌مکران غزنین وحدود هند بقتل وغارت گماشت و خود درآخرعمر درترکستان با «**شیدرقو**» بجنگید . چون پیك اجل‌فرا رسید به **جغتای‌و اکتای وتولی** اولادخود که درنزد اوحضورداشتند‌نصایحی‌نموده «اکتای» رابجانشینی‌خویش معین‌کرد ودررمضان ٦٢٤ بدارمکافات شتافت .

سلطنت اکتای

برحسب وصیت چنگیز وبعد از قریلتا (مجلس مشورت) بزرگی که بعمل‌آمد اکتای برسریر پدر بنشست و امراء وشاهزادگان کمرها گشاده برسم‌چنگیزیان‌نه بارزانوزدند واکتای هم درمقابل آفتاب سه‌بار‌بزانو درآمد . سپس پادشاه مغول‌لشکرباطراف فرستاد وجرماغون رادرمقابل جلال الدین منکبرنی کسیل داشت . شرح تقسیم شدن ممالك چنگیز بین‌پسرانش وجنگهای مغولان خارج ازایران ازحدود این‌تألیف خارج است . آنچه‌باید دانست این است که لشکر مغول در روسیه پیشرفت عظیمی نمود و درترکستان و چین هم فتوحاتی نصیب آنان شد واکتای رسماً بجانشینی چنگیز معین گردید. مرکز او در قراقرم بود .

شهامت جلال الدین خوارزمشاه و عاقبت کار او

درهمین فصل اشاره شدکه چون سلطان جلال الدین تهور وشجاعت خودرا بچنگیزیان نشان داد مردانه برودسندزده خودرابکنار رسانیدومدت دوسال درهندوستان بنای‌تاخت وتاز گذاشت وقدرت واعتباری بدست‌آورد . سپس بیاد یار و دیار افتاد وزندگانی در بستر راحتی را برخود حرام دانسته از راه مکران بایران

آمد چون بکرمان رسید **براق حاجب** که نمك پرورده این خاندان بوده گرچه در ظاهر طریق ادب پیشه کرد ولی در باطن از سلطان اندیشناك بوده خیال مخالفت داشت . بنابراین چون سلطان اورا بکمك خویش طلبید جواب نفی داد ودروازه‌های کرمان را بروی او ببست جلال الدین ازطریق شیراز باصفهان رفت و برادراو سلطان غیاث الدین که دررى می گذرانید چاره جزاین ندید که اورا برخود مقدم شمرده پادشاه خواند سپس بخیال استمداد ازخلیفه عزم بغداد کرد .

ناصر خلیفه دریك چنین موقع که عالم اسلام تهدید شده بود بجای همراهی لشکری درمقابل جلال الدین فرستاد . سلطان خلیفه رابکلی منهزم نمود وقصد تبریز کرد . **اتابك ازبك** پسر جهان پهلوان که امیر آنحدود بود شهررا بزوجه بیوفای خود واگذاشته بقلعه بگریخت . آن زن در آخر شهررا بجلال الدین داده وخودرا بازدواج او در آورد واتابك از این غصه مرد ـ پس ازاین قضیه سلطان بگرجستان شتافت و فتوحات نمایانی کرد . در همان احوال شنیده شد که براق حاجب امیر کرمان قصد عراق کرده بنابراین جلال الدین بطرف اوشتافت ودرسیزده روز خود را ازتفلیس بحدود کرمان رسانید. براق جز استغفار ومعذرت چاره ندید . سلطان ازتقصیر اودرگذشت وباصفهان رفت و ازهرطرف امراء وبزرگان روی بدرگاه او آوردند . سپس بطرف « **اخلاط** » عزیمت کرد واطراف آنرا غارت نمود ودر آن هنگام مغول بجانب ری آمد جلال الدین عنان همت بدانطرف متوجه ساخت و درجنك بامغولان برادرش **غیاث الدین** باوغدر کرده هنگام کارزار ویراترك گفت ازاین سبب سلطان مغلوب گردید وباصفهان رفت (٦٢٥) بازهم عزم گرجستان کرد وشجاعتها بخرج داد . سپس اخلاط را فتح کرد واهالی آنرا گوشمالی سخت داد و آوازه شجاعت وتهورش دراطراف بپیچید وباامیر شام داخل درجنك شد. درهمان اوقات **چور ماغون** که ازطرف اکتای قاآن بطرف ایران آمده بود بحدود عراق شتافت واین اخبار بسمع سلطان رسیده بطرف آذربایجان آمد ولی ازآنجاکه میبایست کار یکسره گردد و دولت خوارزمشاهیان منقرض شود، جلال الدین مجلس عیش وعشرت آراست ودریکشب که ازفرط مستی در بسترغنوده بود مغولان براردویش تاختند (٦٢٨) و یکی ازمقربان سلطان را از

خواب بیدار ساخته واقعه را اطلاع داد. جلال الدین بخت بر گشته برای رفع مستی آب سرد بسر وصورت زده و با آن احوال توانست فرار اختیار کند واز چنگ مغولان جان بدربرد ولی اجل درکمین او بود ودریکی از کوههای کردستان بطمع اسب و مال، وجامه فاخرش ناشناسی اورا بکشت.

پادشاهان مغول

اکتای درسنه ٦۳۹ بجهان دیگر شتافت واین پادشاه نسبت به پدرش چنگیز به حسن کردار وسخاوت موصوف است - پس ازاو پسرش **گیوك خان** درسال ٦٤۳ برمسند مغول نشست و تاآن سال امور مملکت را مادرش **توراکینا خاتون** بمساعدت یکی اززنان مشهد مقدس فاطمه خاتون اداره میکرد. فاطمه اززنان قابل وزیرك عهد خودبوده وتوراکینا نسبت به او علاقه و محبت زیاد داشت. چون گیوك برتخت سلطنت نشست فاطمه را باتهام ساحری به بدترین وجهی امر بکشتن داد. مدت سلطنت گیوك چندان طول نکشید وپس ازاو سریرچنگیزخانی ازخانواده اکتای بخانوادهٔ تولی منتقل گشت و **منکوقاآن بن تولی** بمساعدت باتو پسر جوجی بن چنگیز پادشاه گشت. منکوقاآن درسنه ٦٤۸ رسماً شاه شد وبرادرخود **هلاکو** را بجانب ایران فرستاد. شرح حال سایرپادشاهانی که بعد از منکوقاآن درقراقرم وسایر نقاط خارج از ایران برتخت نشسته چون خارج ازحدود این تألیف است بنابراین بذکر ملوك مغول که درایران سلطنت کرده وبتدریج دولت مستقلی تشکیل دادند خواهیم پرداخت.

فصل دوم
ایلخانیان
اخلاف چنگیز که در ایران سلطنت کرده‌اند

ملاحظه بجهاتی که در فصل سابق ذکر شد دولت خوارزمشاهیان منقرض گردید و بلاد ماوراءالنهر خراسان وسایر نقاط بدست مغول افتاد وچنانکه خواهیم دید هلاکو قلاع اسمعیلیانرا خراب کرد و آن طایفه‌را تقریباً نابود ساخت سپس خلافت عباسی رامنقرض نمود و کشور ایران وعراق‌عرب درتصرف‌قومی‌افتاد که ازتمدن بهره‌ای نداشتند و آداب وعادات واخلاق و مذهبشان باایرانیان‌بینهایت متفاوت بوده است . باید دانست که دریك‌چنین موقعی که‌بلاداسلام بدست مغولان ویران واهالی آن قتل‌عام میگردیدند وبااینکه تاتارها دربلادشرقی اروپاهم خونخواری بسیار کردند، روحانیون‌عیسوی‌اروپا وحکمفرمایان مغرب‌زمین که درجنگهای صلیب بر آنان ثابت شده بود از عهدهٔ مسلمین برنمی آیند در صدد تشویق مغول‌وترویج مذهب عیسوی درمیان‌آنان بر آمدند وبرای این‌مقصود کوشش بسیار کردند ولی چنانکه لازم بود موفق نشدند و برعکس ایرانیان باآن مصیبت عظمی که بدان مبتلا شدند وبلیاتی که متحمل گردیدند مغولها را درخود مستهلك ساختند یعنی نه‌فقط بخلق وخوی مغول درنیامدند بلکه برخلاف مغول هارا بتمدن آشنا ساخته بآداب وعادات خویش درآوردند وبتدریج آنها را مسلمان کردند و درایران تشکیل‌دربارمستقل‌داده‌شد که بهیچوجه تحت دربار« قراقرم » نبود . یعنی ایران مستقل گشت وکلیه امور کشور دردست ایرانیان افتاد . سلطنت غازان‌خان که آنهمه‌اصلاحات درزمان اوبعمل‌آمد حقیقتاً سلطنت ایرانی‌بوده ولواینکه پادشاه از نژاد مغول بوده است چه ازبدو حمله مغول آب وهوای ایران ، خلق وخوی‌ایرانیان مخصوصاً مجاهدت و تدبیر دانشمندانی مانند خواجه نصیر الدین طوسی ، اعضاء

خانوادهٔ نجیب واصیل جوینی، رشیدالدین فضل الله وامثال آنها حکمرانان مغول را بتدریج بتمدن آشنا ساخت و سلطنت بزرگی که امور سیاست و جهانداری دردست ایرانیان باشد تشکیل یافت . اینك میپردازیم بذکر وقایع مهم آن عهد.

هلاکو

شکایات پی‌درپی ازرفتاراسمعیلیان وخلیفه‌مستعصم منکوقاآن را بر این واداشت که برادر خود هلاکو را با سپاهی فراوان بجانب ایران روانه سازد وهلاکو با۱۲۰ هزار مرد درسال ۶۵۱ عزیمت نمود ودر ۶۵۳ به‌سمرقند رسید . سپس ازرودجیحون گذشته پس ازطی مسافت بولایت خواف درآمد و **عطا ملك جوینی** که تا آن احوال نزد **امیر ارغون** حکمران خراسان بسرمیبرد درخدمت هلاکو درآمد ومنشی اوگشت . چون هلاکو بطوس آمدیکی ازامراء را به تسخیرقهستان مأمور کرد و**ناصر الدین محتشم** که از طرف خورشاه (رئیس اسمعیلیان) قلعه محکمی رادرقهستان داشت از در اطاعت درآمد .

قلع وقمع اسمعیلیان

هلاکو در سنه ۶۵۳ عازم تسخیر قلاع رودبار که در دست اسمعلیه بودگشت . رئیس اسمعیلیه رکن الدین خورشاه از درچاره جوئی برآمده برادر خود رانزد هلاکو فرستادو اظهاراطاعت‌نمود . ولی ازبیم‌جان‌شخصاً بدرگاه اوحاضرنگشت . چون هلاکوبقلعه میمون دژ که‌مأمن‌رکن‌الدین بود رسید، بمحاصره مشغول شد. خوف وبیم خورشاه بیش ازپیش‌گردید ودرآخر بهمراهی **خواجه نصیرالدین طوسی** که در آنزمان درقلعه بود پائین آمده و اموال بیقیاس تقدیم داشته خویشتن را تسلیم نمود هلاکو اورا باخاك یکسان نمود. سکنه قلعه‌الموت‌چند روزی مقاومت کردند ولی درآخر چارهٔ جز تسلیم ندیدند وآن‌قلعه معروف بدست مغولان افتاد و « لامسر » هم‌تسلیم گشت . اماخورشاه فریفتهٔ دخترمغولی‌گردید وبامرهلاکوآنزن را باو دادندسپس اورا نزد منکوقاآن فرستادند وبین راه یا درمراجعت بامر منکوقا آن کشته شد. هلاکو اسمعیلیانرا قتل عام کرد و حتی در بعضی نقاط بچه های گهواره را هم بکشت وبدینطریق یك فرقه اسلامی که ممکن بود در مقابل طمع مغول سدی‌باشد از بین رفت .

انقراض خلافت بنی عباس

چون هلاکو ازامراسمعیلیان فارغ گشت باصواب‌دیدخواجه‌ـ نصیرالدین طوسی عزم‌بغداد نمود . وزیرمستعصم خلیفه‌عباسی موسوم به **علی‌بن محمد علقمی** شیعه مذهب بود وباهلاکو دراطراف بغداد رسیدودارالخلافه رامحاصره کرد. بازهم علقمی صلاح‌خلیفه راچنان دانست که خودرا تسلیم هلاکو نمایدوبعد ازدوماه محاصره شهرو کشتار بغدادیان با لشکر هلاکو خلیفه چاره جزاین‌ندید که پند ابن علقمی را ازجان بپذیرد ودرسنه ٦٥٦ بادوپسرخود وجمعی دیگردرمیان خوف ورجا نزد هلاکو رفت ولشکر مغول وارد بغداد شد وبنای قتل عام گذاشته هشتصد هزار نفررا بکشتند . هلاکو چون اموال خلیفه ودستگاه جلال اورابدید ویراتوبیخ کرد که این‌اموال را چرانگهداشته وصرف لشکر نکرده تاکشور اورا محفوظ دارند. درآخر هلاکو باخواص خود مشورت‌کرده صلاح چنین دیدکه خلیفه را ازمیان بردارد ودرهمان ایام قطع رشته حیات آخرین خلیفه عباسی‌را بنمود .

سایروقایع ایام هلاکو

پس از تسخیربغداد هلاکوبآذربایجان آمد، سپس‌عزم تسخیر شامات کرد وبعض ازولایات آن حدودرا مسخر داشت‌مغولان برمیافارقین و ماردین استیلا یافته‌آنرا خراب کردند و اولاد والی موصل را به‌بدترین وضعی‌بکشتند .

درآخرعمرهلاکو بین او و **برکه آغول‌بن جوجی** اختلاف سخت حاصل گشت و کاربجنك‌کشید وعده‌ای ازمغولان کشته شدند وهلاکو درتهیه اسلحه وجمع آوری لشکر جدیت میکرد تااینکه درسنهٔ ٦٦٣ بدار جزا شتافت و ازبرای راحتی روح‌اوچنددخترزیبا درسردابه‌ایکه جنازه اوبود محبوس ساختند ! !

آباقاخان

پس از هلاکو پسرش آباقاخان در سنه ٦٦٣ جای او نشست و وزارت او را دانشمند معروف **خواجه شمس الدین‌ـ محمد صاحب دیوان** داشته و برادرش **عطاملك جوینی** امور بغداد را بعهده گرفت و ایالت اصفهان به **خواجه بهاء الدین** تفویض گشت و ایرانیان در امور راسخ گشتند .

خواجه بهاء الدین پسر شمس الدین محمد صاحب دیوان در طریق سیاست و برای حصول امنیت به‌اصفهانیان سخت گرفت ودر عنفوان شباب بدرودحیات گفت اما خواجه شمس‌الدین که ازافاضل عصر واز سیاست مداران ایام خویش بوده و از زمان هلاکو منصب وزارت یافته‌بود دچار نیرنك وبدطینتی مجدالملك یزدی‌گشت در صورتی که علت ارتقاء مجد الملك ورسیدن او بدولت از پرتو حمایت صاحب دیوان بود . خلاصه مجد الملك آباقاخان را نسبت به خانواده جوینی بدگمان کرد ولی صاحب دیوان از راه تدبیر و سیاست درهر موقع جلب توجه آباقاخان را می‌نمود .

در آخرمجدالملك آباقاخان را بعزل عطاملك حکمران بغدادواداشت تااورا شکنجه‌کرده‌گرد شهر نمایش دادند ودر آخر نزدیك بود جان آن دانشمند هم در درمعرض خطرافتد ولی تدبیر خواجه نصیرطوسی که آباقاخان را ازاین امرمنصرف ساخت تافوت آباقاخان‌که درهمان ایام ازافراط درشرب واقع گشت مانع از قتل عطا ملك‌گردید . از جمله وقایع زمان‌آباقاخان فرستادن برادر خود منکو تیمور- اغول است به تسخیربلاد شام - درسنه ۶۷۵ نزدیك حمص جنگی بین لشکر مغول وسپاه سلطان مصرسیف الدین قلاون رخ دادکه درآن لشکر مغول شکست فاحش خورد وبسیاری ازمغولان‌کشته شدند .

احمدتکودار

پس ازآباقاخان برادر اوتکودار پادشاه شد واین‌امیرمسلمان گردیده اسم **احمد** به خود نهاد ، تکودارشمس‌الدین‌محمد را مورد عنایات مخصوص خود قرار داده وزیر خویش ساخت وعطاملك را مجدداً حکمران بغداد نمود. مجدالملك یزدی‌که دست از تحریك برنمی داشت وباارغون پسرآباقاخان رابطه‌داشت، بکیفراعمال خود رسید وهرعضو ازاعضاء اورا به شهری فرستادند .

ارغون خان درباطن‌خیال سلطنت داشت وازطرفی‌امراء مغول‌ازاینکه‌تکودار مسلمان شده ترویج دین اسلام می‌نمود مکدرگشته درمقام ستیزه‌برآمدند .گرچه باتمهید وکاردانی صاحب دیوان درابتدا احمد برارغون فایق‌آمد ولی آنپادشاه در

حق رقیب خود ستم روانداشت وازسر تقصیرش درگذشت . اما **بوقا** وعده‌ای ازامراء شبانه‌ارغون را از زندان خلاص ساخته وسایل سلطنت‌اورافراهم آوردند. درآخر احمد دستگیر گردید و بحکم ارغون کشته شد (۶۸۳) .

ارغون این پادشاه چون بیاری امراء مغول برتخت نشست و حریف خودرا ازمیان برداشت ، خواجه شمس‌الدین محمد صاحب ـ دیوان‌را که درامر خودحیران بود مطمئن ساخت تاخواجه بدرگاه او آمد ولی بوقا و یکعده‌ از امراء که سرافرازی خودرا در زوال خواجه می‌دانستند ارغون‌خان را بقتل آن دانشمند گماشتندودر۶۸۳ اورا بکشتند. املاك خواجه ضبط واساس‌خیرات وبناء مبرات اومنهدم گردید. اولاد اوهم ازمیان برداشته‌شد وچراغ عائله جوینی که یکی از خانواده‌های بسیار نجیب ایران بود خاموش گردید . بوقا در درگاه ارغون نهایت مقرب گشت وضبط وربط امور مملکت در دست اوافتاد . این‌پیش‌آمد دیك حسد سایر امراء را بجوش آورد و در آن زمان **سعدالدوله یهودی** که بعنوان طبابت در درگاه ارغون مقرب گشته بود نظر آن پادشاه را بطرف خود جلب کرد و سوء ظن‌او را نسبت به بوقا زیادتر کرد و در جمع‌آوری عایدات بغداد که از طرف ارغون مأمور آن‌کار گشت چنان زیرکی بخرج داد که ارغون زمام امور مملکت‌را بدست او سپرد وبوقا رااز نظر دور ساخت . چندی بعد باتهام توطئه برعلیه ارغون کشته شدوعظمت وحشمت سعدالدوله روز بروز بیشتر گردید. گـرچه سعدالدوله مدتی از روی سیاست نسبت به مسلمین بمدارا رفتار کرد ولی‌همینکه نفوذ وقدرتش زیاد گشت و دانست ارغون‌بی‌صواب‌دید او کاری نخواهد نمود یهودیان را به‌کارهای مهم گماشت‌ودست مسلمین‌را کوتاه کرد وعده‌ای‌ازعلماء اسلام رابکشتن دادوبقدری نسبت به‌پیروان این دین حنیف جور وتعدی نمود که کلیه خاطرها ازاو مکدر گردید و حتی مورخین نوشته‌اند که سعدالدوله ارغون را نصیحت کرد که د ین‌اسلام را از میان برداشته قصد تخریب بیت‌الله‌الحرام کند . درهمان احوال ارغون مریض گشت و اطباء از معالجه عاجز ماندند وچون امراء مغول فوت ارغون را نزدیك دیدند از بغض و کینه که نسبت به‌سعدالدوله داشتند او را ببدترین وجهی از میان برداشته

عالمی‌را ازشراو راحت ساختند . ارغون چون‌این واقعه را دریافت نهایت اندیشناك گشت ودر سنه ۶۹۰ درگذشت .

گیخاتو بعد از فوت ارغون امراء مغول گیخاتو پسر آباقاخان راکه حکمرانی آسیای صغیر را داشت بطلبیدند وسریر سلطنت را باومفوض داشتند (۶۹۰) گیخاتو **خواجه صدرالدین احمدخالدی زنجانی** معروف به‌**صدرجهان** را وزیر خویش ساخت و امورکشور را در دست او نهاد و برادر او **قطب‌الدین احمد** را **قاضی‌القضاة** نمود . این پادشاه مغول از خونریزی تنفر داشت ولی‌درعیش وعشرت افراط می‌نمود ودراسراف مال‌یدطولائی داشت . وزیرش‌صدر-جهان‌نیز بجای اینکه اوراازاسراف بازدارد خودهم دست‌کرم بگشاد وطولی‌نکشید که‌خزانه تهی گشت . درهمان اوقات **عزالدین مظفر** نام‌به صدرالدین دستور دادتا مانند چینیان یکنوع **اسکناس** (چاو) معمول دارند وبجای زر و نقره بمصرف رسانند . درآخر گیخاتو معامله زرونقره راموقوف ساخت و«چاوخانه»ها دراطراف بلاد برپاکرد - چاوعبارت بوداز قطعه کاغذی مربع مستطیل که چندکلمه بخطختائی بر آن نوشته وبودو طرف آن،کلمه « **لااله‌الاالله محمد رسول‌الله**» نقش‌شده‌بود . انتشارچاوونبودن اعتبار زرونقره درمقابل آن‌باب‌داد وستدرا مسدود کرد ودرتبریز وچندشهر دیگر اهالی دکانها رابستند وازهر طرف صدائی بلندشد تااینکه گیخاتو مجبور گردید آنرا ملغی نماید .

گیخاتو چنانکه گفته‌شد ، در عیش و عشرت افراط می کرد وفساد اخلاق او موجب رنجش بسیاری ازامراء گردید واتفاقاً وقتی‌در پایان مستی بخادم خود امرداد **بیدو اغول** پسرتراغای‌بن هلاکو راچند مشت زند .گرچه صبح‌از این کرده پشیمان شدواز بیدو عذر خواست معذلك بیدوهمچنان کینه دردل داشت وبعضی‌ازامراء بااو همدست‌گشتند تا آتش جنك درگرفت وگیخاتو دستگیر گردیده در سنه ۶۹٤ بهلاکت رسید .

بیدو آغول مدت‌سلطنت بیدو بیش ازهشت‌ماه‌طول نکشیدوی صدرجهان‌راازمقام‌وزارت‌معاف‌داشته‌اورابضبط‌اموال آسیای‌صغیر مأمورساخت

در ایام اوغازان خان پسر ارغون علم مخالفت بر افراشت وچون امر به صلح منجر نشد کار به جنك کشید و غازان خان باتفاق امیر نوروز بیدو را مغلوب کرده اورا بکشتند .

غازان خان

غازان خان یکی از پادشاهان نامی ایلخانی است که بیاری دانشمندان ایرانی اصلاحات عظیمی در امور کشور نمود .

این پادشاه پسر **ارغون** و نواده **آباقاخان** است ودرسن هشت سالگی ازطرف جدخود اسماً حکمران خراسان گردید واین مقام را درزمان ارغون ،گیخاتو وبیدو داشت. اما امیر نوروز که بزرگترین یاور غازان خان است،مدتی حکومت بعضی از بلادایران را داشت وچون مشرف به آیین اسلام شده بود درترویج شریعت سعی بلیغ می نمود ومردی بود شجاع ودلیر. درابتداء باغازان خان بنای مخالفت گذاشت وپس از زد و خورد و کشمکش بسیار درآخر دست اتحاد واتفاق باوداد .

پس از کشته شدن گیخاتو، غازان خان قتل اورا بهانه کرده بابیدو ازدرمخالفت درآمد وقاتلان اورا درخواست کرد . چون ملاقات غازان وبیدو وطرح صلح اجرا نگشت ناگزیر کاربجنك کشید و امیر نوروز جان خود را در خطر انداخته بعنوان رسالت نزدبیدو رفت و درآنحدود یکی از امراء متنفذ را باخود همراه کرده نزد غازانخان برگشت درهمان اوقات صدرجهان ازآسیای صغیر به گیلان وازآنجا نزد غازانخان آمد ومتعهد گشت که اگر غازانخان دین اسلام بپذیرد ودرپیشرفت شریعت اهتمام کند وسیله سلطنت اورا فراهم سازد . غازانخان شرایط را قبول کرد وصدر جهان بامساعدت امیرنوروز بزودی ازراه گیلان بربیدو فائق آمد وچنانکه گفته شد بیدو به قتل رسید وسلطنت غازانخان مسلم گردید.

غازانخان در سال اول سلطنت خویش امیر نوروز را به جنك تورانیان که تاحدود مازندران شتافته بودند، بفرستاد واودشمنان رابسختی مغلوب ومنکوب کرد صدرجهان که در همان اوان مورد غضب غازانخان واقع شده بود، مجدداً منصب وزارت یافت وچون باامیرنوروز غرض داشت اورا دردرگاه آن پادشاه متهم ساخت که باسلطان مصر سروسری دارد ودرثبوت این مدعاحیله ای بکاربرد که برغازانخان

امر مشتبه گردید ولشکر درمقابل نوروز فرستاد. این امیرچاره جز این ندید که به **ملك فخرالدین کرت** که داماداو بود پناهنده شود ولی فخرالدین اورا بدشمنان داد و آن امیردلیر کشته شد.

غازانخان درقبول اسلام وترویج شریعت غراء چنانکه قول داده بود وفا کرد و از این سبب جمعی از امراء مغول بااو ازدر مخالفت درآمدند وقبل از آنکه امیر نوروز در دربار غازان متهم شود، خواستند غازانخان وامیر مذکور راازین ببرند. امیر نوروز ازقضیه مطلع گشت و نه فقط خود را مستخلص ساخت بلکه غازانخان را هشیار کرد و سلطان مغول دشمنانرا شکست داده گوشمالی سخت داد. کلیه این وقایع دراولین سال سلطنت غازانخان رخ داد.

این پادشاه رشتهٔ حیات صدر جهانرا باتهام تصرف دراموال دیوان قطع کرد و منصب وزارت رابه دانشمند معروف وزیر باسیاست وتدبیر ومورخ مشهور خواجه رشیدالدین فضل الله که در علوم عقلی و نقلی وفلسفه و طبابت سر آمد عصر خود بود واگذاشت و **خواجه سعدالدین ساوجی** را که در فن انشاء مقامی ارجمند داشت شریك اوگردانید. در اثر حسن سیاست ودرایت خواجه رشید یك رشته اصلاحات بزرك بوقوع پیوست که چند سطری در شرح آن گفته خواهد شد ولی قبل ازاینکه بشرح این اصلاحات بپردازیم بدین موضوع اشاره میشود که ازوقایع مهم غازانخان جنگهای اوباملك **ناصر** پادشاه مصر میباشد. ملك ناصر درزمان غازانخان بدیار بکر حمله کرده و آنحدود را بیادغارت داد. درسنه ٦٩٦ غازانخان شخصاً بطرف شام عزیمت کرد ودر حمص جنك سختی بین لشکر غازان ومصریان رخ داد که ازطرفین کشته بسیار گردید ودر آخر فتح نصیب لشکر غازانخان شد وبایران مراجعت کرد. چون بین سلطان مصر وغازانخان کار به صلح خاتمه نیافت مجدداً جنك دیگری درشام بین امراء مغول وملك ناصر واقع گشت ولشکر مغول بکلی مغلوب ومنکوب گردید. غازانخان ازاین شکست نهایت متأثر گشت وامراءخود راتنبیه نموده ازفرط اندوه مریض گردیده در سنه ۷۰۳ وفات کرد. غازانخان ایرانرا ازدربار قراقرم مستقل ساخت وپادشاهی بود متدین ومعتقد وباسلام اخلاص تمام داشت وسادات ونقیبانرا محترم میداشت ودرحق

آنان ازبذل واحسان دریغ نمی‌نمود . همچنین نسبت به‌علماء سایر مذاهب هم‌نهایت احسان میکرد خوشبختانه درزمان‌اوامورمملکت چنانکه گفتیم دریدرشیدالدین ـ فضل‌الله‌افتاد واصلاحات عظیمی‌در کشورپدیدآمد که براستی‌بعضی‌ازآنهانهایت‌اهمیت راداشته‌است واینك خلاصه آن‌اصلاحات بطور اجمال ذکر میشود :

اصلاحات قضائی

چون احکام ناسخ ومنسوخ ، تعدیات‌ارباب نفوذ ، استفاده از اسناد جعلی و کهنه ، افتادن امور دردست قضاة جاهل ازحد بگذشت غازانخان بدستور خواجه رشید پس‌ازتنبیه مفسدان احکامی برای جلوگیری از تزویر و ثبوت حقانیت صادر نمود که ازآن جمله است مرور زمان سی ساله یعنی مقرر شد کلیه اسنادی که تاریخ کتابت آنها از سی سال متجاوز باشد قضاة حق رسیدگی به‌آن ندارند واز درجهٔ اعتبار ساقط است . قاضی مکلف‌است که معتمدی تعیین کندتاتاریخ قباله‌هارا بنویسد وبایددارای دفترروزنامه باشد وتاریخ اسناد را درآن ثبت نماید. برای ثبوت مالکیت فروشنده مکلف است قبلا بدارالقضاء رفته و بوسیله اسناد یاشهود عدول ملکیت خود را ثابت کند آنگاه آنرا بفروش رساند ونزد قاضی‌اقرارکندکه اگربعداً قبالهٔ پیدا شوداز درجه اعتبار ساقط است. قاضی بایدصورتمجلس‌مرافعه‌را مسجل نمایدوغیر ازنویسندگان دارالقضا هیچ کاتبی حق‌نگاهداشتن قباله‌ندارد وقضاةمجبورند کاتبان خودرا محدودنمایند. حق‌تحریر هرسند اگرموردمعامله صددینار باشدیکدرهم است‌واگر بیش‌ازآن‌باشد فقط بایدیك دیناربگیرد وتخلف جایزنیست . قاضی بایددر مقابل خود طاسی پرآب گذارد وچون سندی را تنظیم نمود اسناد سابق را در آنطاس بشوید . هرگاه بین طرفین دووثیقه متناقض باشد ائمه وعلماءدین بایدتشکیل دارالعدل داده‌قضیه راحل نمایند . خلاصه راجع به شهود وطرزمرافعه وغیره براین منوال احکام سودمندی صادرگشت که شرحش دراین مختصر نگنجد.

اصلاحات مالی

سابقاً پادشاهان مغول ولایات را به مقاطعه میدادند واز بابت حقوق دیوان هرساله مبلغی در یافت مینمودند . این ترتیب تولید هرج و مرج عجیبی کرده بود . حکام

بگـرات از زارعین و صاحبـان املاك بعنـاوین مختلفـه جنس و نقـد در یافت میداشتند ازاین سبب بسیاری ازشهر ها ویران گردیده و بزراعت لطمه سختی وارد آمد علیهذا درزمان غازانخان مقررشدکه دیگر ایالات را بمقاطعه ندهند و دست تعدی حکام را از این حیث کوتاه‌نمایند وبرای هرایالات یك‌نفر نویسنده معین شدتا اسامی قری ومزارع ومایملك رعایا را معلوم دارد ومالیات هر کسی برحسب تمول ومکنت‌اوقلمداد وترتیب دفترمالیات املاك داده شود . سپس مقرر شد دفاترمذکور در کتابخانه‌تبریزتمرکزیابد وترتیب ضبط مخصوصی داد ومواد دفترمربوط بهرناحیه را درلوحه های سنگی درهمان ناحیه نقش نموده مالیات‌عموم را برحسب آن معین ساختند . برای پرداخت مالیاتهای مختلفه اقساط معینی برقرار گردیدکه تخلف ازآن موجب جریمه میگشت .بدین ترتیب خاطررعایا ازظلم حکام آسوده‌گشت .

چاپارخانه‌های دولتی

قبل‌ازغازان معمول چنین بودکه‌ایلچیان یعنی‌کسانی که حامل مکتوب یاپیغام‌بودند نه‌فقط ازطرف بسیاری ازاشخاص متنفذ بمقصد رفته درراه بعنوان اینکه حامل‌پیغامند اسبهای اهالی را میگرفتند ودرخانه اهالی داخل شده بیش ازحد معمول درخواست علوفه ومعاش میکردند وحتی‌گاه براموال‌صاحب‌خانه‌دست درازی‌کرده چیزی میربودند ویااینکه فسق وفجورمیکردند . ازاین حیث رعایا بسیار درمضیقه بودند خاصه که بعضی از دزدان بلباس ایلچی درآمده هرکار که میخواستند مینمودند . در زمان غازانخان این طرز بکلی موقوف‌گردید ومقرر شدکه در اطراف مملکت در هرچند فرسنك ترتیب چاپـار خانـه دهند و چندین اسب همیشه برای چاپار هـا (یاایلچیان) آماده نگهدارندوغیرازدولت ، دیگری حق داشتن چاپارخانه ندارد ، همچنین‌مقرر شدکه ایلچیانرا مخارج‌کافی دهند تادربین راه اسباب زحمت ملت فراهم نسازندو درهرشهرایلچی‌خانه‌معین‌کرد ومایحتاج آنهارا ازهرحیث‌فراهم نمودتااتباع فارغ‌البال مشغول‌کارخود باشند ودغدغه درخاطر آنها راه‌نیابد .

راهداری و بسط امنیت

چون درعهد غازان معلوم‌گردید که دزدان وراهزنان اسباب ناراحتی مسافرین وکاروانیان را فراهم‌کرده اند و بعضی از راهداران بـا دزدان همدست می‌باشند و همچنین بسیاری از

روستائیان وصحرانشینان بادزدان دست اتحاد داده‌اند مقرر گشت که درتمام‌شوارع ودر کلیه امکنه مخوف راهداران امین بگمارند و برای هرچهارپا جهت امنیت راه حقی دریافت دارند . هر گاه دزدان مالی را بربایند ودزد پیدا نشود راهداران آن حدود مکلفند که قیمت آنمال را بصاحبش بدهند . برسر راهها بر روی ستونهای سنگی تعداد راهداران ومبلغی که بایست ازچهارپا دریافت شود نقش گردید تاازاین حیث هم راهداران ستم نکنند . همچنین دستور داده شد درموقع هجوم دزدان‌عموم کاروانیان بمدافعه پردازند واحدی فرار اختیارنکند وساکنین قری وقصبات نزدیك باید دزدان را تعقیب کنند هر گاه معلوم میگردید احـدی بادزدان همدست بوده بمجازات شدید میرسید .

اوزان‌و مقادیر

برای اینکه در تمام مملکت ایران سنك وکیل یکنواخت و یکمیزان باشدمقرر گردید کلیه سنگها بوزن‌من‌تبریز (واجزاء آن) بشکل‌مثمن باآهن تهیه شود . سر آنهابه مهر امنائی که که از طرف دربارمعین می‌شد مهر گردید ونام کسانیکه به آنها سنك دولتی داده میشد درددفترمخصوص‌قید میکردندتااحدی نتواند سنك تقلبی‌بسازد . همچنین‌راجع به قپان دستور های نافعی‌صادرشد .

اما راجع به کیل حبوبات که وزن آنها متفاوت است پیمانه های مخصوصی ترتیب داده شد و در دو طرف هرپیمانه مینوشتند که راجع به چند قسم حبوباتی است . همینطور راجع به‌شیره ، سرکه ، روغن پیمانه‌های معینی تهیه‌گردید تاتعدی باحدی نشود .

عیار زر و سیم

چون درایالات مختلف‌ایران زر رابه عیارهای مختلف میزدند مقرر شد سکه‌که برروی آن‌کلمه توحید نقش شده و دارای عیار خالص است معمول‌کلیه ایران گرددوازاین اقدام عیارزر وسیم درتمام ایران یکسان‌گشت .

اصلاحات دیگر

درعهد غازانخان اصلاحات مهم دیگری غیراز آنچه ذکر شد بعمل آمده ومتأسفانه صفحات این‌تألیف مختصر جای‌شرح آن آثارگرانبها راندارد ولی‌از آنچه گفته شدمعلوم میگردد که

این طایفه که سرسلسله‌های آن یعنی چنگیز وهلاکو ازخونریزی و آدم کشی لذت برده بودند آبادی را درخرابی میدانستند چگونه تحت تأثیر تربیت ایرانیان و واگذاری امور کشور بدست آنها بتمدن آشنا گشتند. غازانخان باواگذاشتن امور در دست **رشیدالدین فضل‌الله** نام بزرگی ازخودگذاشته ودرعهد او اصلاحات بزرگی شده است در تشویق زارعین و آبادی زمینهای بایر قوانین سودمندی وضع شد. در رفاه احوال سپاهیان وترتیب تهیه اسلحه اقدامات جدی بعمل آورد. در تبریز برای خود مدفن زیبا وباشکوهی ترتیب دادو ابنیهٔ از قبیل مسجد جامع، **مدرسه شافعیه**، **مدرسه حنفیه خانقاه، دارالسیاده، رصدخانه، بیت‌الکتب، بیت‌القانون، بیت‌المتولی، حوضخانه وحمام** بنا کرد و موقوفات بسیاری وقف نمود تانام او همواره درتاریخ به‌نیکی برده‌شود.

سلطان محمد خدابنده

الجایتو پسر ارغونخان درزمان سلطنت برادرخود غازانخان حکمرانی خراسانرا داشت‌وچون غازانخان وفات نمودبه‌تبریز آمده جای‌وی‌رابگرفت (۷۰۳). این پادشاه هم‌به‌آئین اسلام در آمد واز نفاق شافعی وحنفی به‌تنك آمده بارشاد شیخ جمال‌الدین، مطهرعلی که یکی از علماء شیعه اثنی‌عشریه ومؤلف کتاب نهج‌الحق است متابعت مذهب امامیه را نمودواسامی ائمه‌اطهار رابروی مسکوکات نقش کرد. درایام سلطنت‌او مقام‌وزارت‌را خواجه‌فاضل‌رشیدالدین فضل‌الله‌داشت‌وازاینجهت درعهداو بساط‌عدل وداد گسترده شد. **خواجه سعدالدین ساوجی** باخواجه رشید بنای مخالفت گذاشت واو رادر تفریط اموال دولت متهم‌ساخت ولی‌بی‌تقصیری رشیدالدین ثابت گشت وسیدتاج‌الدین اوجی که‌بتحریك‌خواجه‌سعدالدین باعث اتهام گشته بود گوشمالی شده‌به‌قتل رسیدوخواجه علیشاه برجای سعدالدین ساوجی معین‌گشته شریك خواجه رشید گشت.

ازوقایع ایام‌سلطنت محمدخدابنده تسخیربلاد گیلان است که‌تااین‌موقع‌بدست مغول فتح نشده‌بود. پس‌از محاربات خونین‌گیلانیان ازدر اطاعت درآمدند ومقارن همان اوقات جمعی‌از مغولان ازآب جیحون‌گذشته درخراسان بتاخت وتاز مشغول گشتند. الجایتو بدفع آنان همت نمود تادرآخر مغولان به«یورت» خود باز گشتند

درسال ۷۱۲ امیرحلب جمال‌الدین ازبیم ملك ناصر به الجایتو پناه آورد وپادشاه ایران بالشکر بسیار و تجهیزات فراوان عزم آسیای صغیر نمود و شهر سنجر را فتح کرد سپس از فرات گذشته به شهر سلطانیه که پایتخت خود نموده بود مراجعت کرد ودرسنه ۷۱۶ ازدار پرملال رخت بربست . بطور کلی الجایتو پادشاه عادل متدین ومعارف پرور بوده ودر آبادی بلاد مخصوصاً شهر سلطانیه همت نموده است .

سلطان ابوسعید

چون الجایتو بدرود حیات گفت پسر او ابوسعید بامساعدت امیر چوپان وسایر امراء ازخراسان به سلطانیه آمد و برتخت سلطنت نشست وبواسطه صغر سن او امیرچوپان زمام امور رادر دست گرفت ودر ابتداء امر به ابوسعید خدمات زیاد کرده بنیاد سلطنت اورامحکم نمود ولی از آنجا که آفتاب اقبال ایلخانیان روبزوال بود ابوسعید بتحریك **خواجه علیشاه** که امرای پادشاه رابوسیله رشوه بطرف خود جلب کرده خواجه بافضل ودانش رشید الدین فضل‌الله را که سابقاً شمه‌ای ازمراتب علم و کمالش گفته شد ازمنصب وزارت معزول نمود و خواجه به تبریز رفت - ارکان دربار که وجود آن دانشمندرا لازم می‌دانستند ابوسعیدرا باین وا داشتند که مجدداً اورا بمقام خود باز گرداند . رشیدالدین فضل‌الله بهیچوجه نمیخواست تن باین بارگران دهد ولی درآخرچون بیش ازحد اصرار شد وقبول وزارت کرد ، دیك حقد وحسد خواجه علی‌شاه بجوش آمد وخاطر امیر چوپان رااز خواجه مکدرساخت وچنان وانمود که آن وزیر دانشمند بتوسط پسر خود **خواجه ابراهیم** سلطان محمد خدابنده را مسموم ساخته است درتعقیب این اتهام بیجا سلطان امر بدستگیری ابراهیم ورشید صادر کرد ودرحضور پدر پسر رابکشتند سپس دولت مغول را ازوجود آن دانشمند بی‌نظیر محروم ساختند (۷۱۸ هجری) قتل خواجه آغاز زوال وانقراض دولت ایلخانیان است وجای شك نیست که اززمان غازانخان ببعد پیشرفت امور بواسطه تدبیر این وزیر باتدبیر بود که صدها اصلاحات درامور کشوری ولشکری نمود .

درایام سلطان ابوسعید بسیاری از شاهزادگان وامراء در اطراف عراق وخراسان وآذربایجان علم مخالفت برافراشتند وبزحمت آن فتنه‌ها فرو نشست . سلطان هم جوان بود وهم بی‌تجربه دلباخته بغدادخاتون دخترامیر چوپان زوجه امیرشیخ حسن جلایر

معروف به شیخ حسن ایلکانی یاشیخ حسن بزرك گردید وچون امیرچوپان از این پیش آمداندوه خاطر گشت مغرضین خاطر سلطان را ازاومکدر ساختند ومنجر بمخالفت امیر چوپان درخراسان گردید ولی بمقصود موفق نشد ودر آخر نزدغیاث الدین ملك کرت در هرات پناهنده گشت . ابوسعید که قبلا پسرامیر چوپان **دمشقخواجه** را در سلطانیه به‌قتل رسانده بود ازغیاث الدین کرت، امیرچوپان رابخواست واوهم آن مرد دلیر را بکشت پس ازاین وقایع ابوسعید شیخ حسن جلایر را برآن واداشت تابغدادخاتون رامطلقه نمودو آن زن درحباله نکاح سلطان درآمد وصاحب نفوذ ومقام گردید ولی درباطن ازقتل پدر وبرادرش مکدر بود وباشرکاء قتل آنان کینه‌ورزی می‌کرد . از عجایب امراین سلطان آنکه دلشاد خاتون دختر دمشقخواجه (پسرامیر چوپان) را بازدواج خود درآورد واورامقرب خویش ساخت و آتش کینه بغدادخاتون بیش ازبیش گشت. مقام وزارت رادرآن احوال غیاث الدین محمدپسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله داشته‌وتوضیح این قضیه آنکه پس ازرشیدالدین محرك قتل اوخواجه علیشاه بعدازشش سال بدار مکافات شتافت ور کن الدین صاین مقام وزارت یافت ولی بدست امیرچوپان گرفتارشد وچنانکه گفتیم محمدپسر رشیدالدین وزیرسلطان ابوسعید گشت. بعضی از امراء به‌مخالفت بغدادخاتون ووزیر سلطان برخاسته وحتی قصد شخص ابوسعید را کردندوچون رفع‌فتنه آنان شد سپاه‌دشت‌قپچاق در حدودایران بناء‌تاخت وتاز گذاشت وابوسعید درسنه ۷۳٦ بدان صوب‌حرکت نمودودرآن سفرمریض گشته بدرودحیات گفت وبعضی ازمورخین برآنند که بغداد خاتون اورامسموم ساخت .

ضعف وانقراض دولت مغول

پس ازابوسعیدامراءمغول «ارپاخان» رابتخت سلطنت نشاندند واو بغداد خاتون رابه‌قتل رسانید ، مادر ابوسعید امیرعلی را تحریص بمقابله ومقاتله با ارپاخان نمود ودرآخر این‌پادشاه شکست‌خوردو کشته‌شد. همچنین‌وزیر دانشمنداو خواجه‌غیاث الدین محمدرادستگیر کرده‌به‌قتل رساندند . اقدامات امیرعلی بنام‌موسی‌خان بن‌علی‌بیدو بودبنابراین پس ازارپاخان موسی‌خان پادشاه گردید وزمام اموربدست‌خویش گرفت ولی‌طولی نکشید که‌امیرشیخ حسن‌ایلکانی یاحسن‌بزرك جلایری‌بمخالفت برخاست و کار جلایریان

چنانکه شرحش خواهد آمد بالا گرفت وتازمان تیمور برقسمتی ازایران وعراق عرب حکم‌فرمائی نمودند .

قراختائیان

سرسلسله قراختائیان که بعداز انقراض خوارزمشاهیان در کرمان حکمرانی نمودند **براق بن گلدوز** است که درزمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب حجابت یافت ومعروف به **براق حاجب** گردیده چون مغولان بنای تاخت و تاز گذاشتند و محمد خوارزمشاه متواری گردید براق حاجب بهتر آن دانست که راه هند گیرد . حاکم کرمان شجاع‌الدین ابوالقاسم زوزنی راه‌وی بگرفت ولی براق براوفائق آمد وحکمرانی آن دیاررا عهده دار گشت .

مدتی بعد نسبت به اکتای قاآن اظهار اطاعت نمود ولقب قتلغ سلطان‌یافت. براق نسبت بولینعمتهای خود جلال الدین و غیاث الدین اولاد محمد خوارزمشاه خیانت کرد ودرسنه ۶۳۲ رحلت نمود.

پس ازبراق پسرش رکن‌الدین خواجه جوق جای‌وی نشست ولی‌قطب‌الدین محمد پسرعم او نزد مغولان بسر می برد و منشور ایالت کرمان برای او صادر گشت درآخر رکن‌الدین بامرمنکوقاآن بدست قطب‌الدین کشته شد . پس ازقطب‌الدین (۶۵۵) پسر او حجاج سلطان که هنوز صغیر بود اسماً امیر آنحدود گشت ولی امور رسماً درردست عصمت‌الدین قتلغ ترکان زوجه قطب الدین (زن‌پدرحجاج سلطان) افتاد. میان‌حجاج سلطان‌وقتلغ ترکان کدورت حاصل گشت حجاج به‌هندوستان‌رفت وکاری ازپیش نبرد .

سیورغتمش پسردیگرقطب‌الدین ازطرف احمدخان مغول بعدازفوت آباقاخان حکمرانی کرمان یافت (۶۸۱) وقتلغ ترکان از این اندوه رحلت نمود وپس‌از ده سال یعنی بعدازفوت احمدخان وارغون درزمان پادشاهی گیخاتو خواهرسیورغتمش پادشاه خاتون که زوجه گیخاتوبود حکومت کرمان بگرفت ودرآخر برادررا بکشت (۶۹۳) پادشاه خاتون گرچه زن نیکوسیرت وفاضله بود درآخر در زمان پادشاهی «بیدو» که دخترسیور غتمش را داشت بمکافات عمل خود رسیده کشته شد سپس

درعهد غازانخان محمد شاه وبعد ازاو شاه جهان حکمرانی کرمان یافتند . سلطان الجایتو (خدابنده) شاه جهانرا درسنه ۷۰۷ معزول کرد ودولت قراختائیان در کرمان منقرض گشت .

فصل سوم

جلایریان - مظفریان - سربداران

آل کرت - اتابکان لرستان

چون دولت مغول رو بضعف گذاشت ، در اطراف ایران سلسله های مستقلی تشکیل یافت ورشتهٔ وحدت گسیخته شد . مهمترین این سلسله‌ها آل مظفر است و و چنانکه خواهیم دید قسمت اعظم ایران را دردست داشتند . سایر سلسله ها یعنی جلایریان ، سربداران ، آل کرت واتابکان لرستانند که هنگام حمله تیمور درقطعات مختلف حکمرانی داشتند بنابراین قبل‌ازاینکه بشرح حمله تیمور بپردازیم لازم‌است مختصر اشاره‌ای باین سلسله های مختلف بشود.

۱- جلایریان یاایلکانیان

زمانی که امیر علی زمام امور کشور را در دست گرفته موسی خان بن علی بیدو را پادشاه ساخت **شیخ حسن ایلکانی** که معروف به شیخ حسن بزرك یاشیخ‌حسن جلایری است بمخالفت برخاست وامیرعلی را کشته موسی‌خانرا منهزم ساخت و محمد خانرا که از اخلاف هلاکو بود درآذربایجان به پادشاهی برداشت و به مکافات اینکه سلطان‌ابوسعید زوجه اوبغداد خاتوانرا گرفته‌بود دلشاد خاتون زوجه ابوسعید را بازدواج خویش درآورد ولی طولی نکشید که امیر شیخ حسن بن تیمورتاش‌بن امیر چوپان خروج نمود و محمد خان هنگام جنك دستگیر گردیده کشته شد وشیخ حسن بزرك بجانب آذربایجان گریخت . پس از این قضیه حسن کوچك بایکی از شاهزاده خانمها موسوم به ساتی‌بیك همدست شده حسن‌بزرك را

ازتبریز براند وساتی را برتخت نشانده اورا درعقد سلیمان خان از اخلاف هلاکو درآورد. اما حسن بزرك، جهان تیمورنام رابه سلطنت نشانده بغداد، دیاربکروتوابع آنرا بتصرف درآورد. سپس چون ازاوبیکفایتی مشاهده نمود وی را معزول ساخت بین حسن بزرك و کوچك دائماً جنك برپا بود تااینکه در سنه ۷۴۴ حسن کوچك بطرز فجیعی بدست زن خویش کشته شد وبرادر او ملك اشرف بن تیمور تاش هم که دست ظلم و بیداد بجان و مال مردم دراز کرده بود بدست پادشاه ازبکان افتاد وکشته شد.

شیخ حسن بزرك پس ازاینکه مدتی در بغداد حکمرانی نمود درسنه ۷۵۴ بدرود حیات گفت‌وپسرش **سلطان اویس** که‌ازدلشاد خاتون‌داشت جای وی‌بگرفت وبه عدل گستری وهنرپروری حکمرانی کرد. در سال ۷۵۹ عزم آذربایجان نمود و آنحدود را از«اخی جوق» بگرفت ودر آخر اورابکشت. سلطان اویس درسال ۷۷۶ وفات کرد وپسرش **سلطان حسین** پادشاه گشت و در تبریز برمسند سلطنت نشست. درایام او شاه شجاع‌بن امیر محمد مظفر قصدآذربایجان کرد و آنحدود را گرفت ولی‌پس ازچهارماه توقف‌بواسطه مخالفت شاه‌یحیی‌مجدداً بشیرازبرگشت وسلطان۔ حسین دیگر باربه‌تبریز آمد ـ همچنین شیخ علی‌بن سلطان اویس باسلطان حسین‌بنای مخالفت گذاشت گرچه‌این‌پادشاه بیاری عادل آقاکه درسلطانیه نفوذ واقتداری داشت وازامراء لایق وکافی بود شیخ علی را مجبور ساخت‌که به شوشتر قناعت کند ولی درآخر برادرش احمدبن اویس که یکی ازبی‌باکان عهدخود بوده سلطان حسین را درتبریز دستگیر کرد وبکشت وبنام **سلطان احمد** پادشاه گشت. بین این سلطان و شاهزاده شیخ علی وپیرعلی وامیر عادل آقا وشاه شجاع ودیگران کشمکشهائی رخ داد که از شرح آن برای اختصار در میگذریم. در زمان او تیمور، بجانب عراق و آذربایجان متوجه گشت.

سلطان احمد مدتی باتیمور درمقام نزاع وخلاف برآمد درآخر نزد بایزید سلطان ترکیه گریخت و چون تیمور عزم آسیای صغیر کرد سلطان احمد جلایری و قرایوسف قراقویونلو به مصر گریختند، پادشاه آنحدود ازبیم تیمور هردو را زندانی

کرد وقصد آنداشت که آنهارا نزد تیمور فرستد که خبر فوت آن جهانگیر خونریز برسید و آنانرا آزاد ساخت .

سلطان احمدباقرا یوسف پیمان نموده بود که قصد آذربایجان نکند وبعراق عرب (درصورت استیلا بر آنحدود) اکتفا نماید ولی برخلاف پیمان رفتار کرد و بطرف آذربایجان شتافت . قرایوسف احمد را درسنه ۸۲۳ نزدیك تبریزشکست داد ودرآخر اورا دستگیر کرده بکشت .

۲ـ مظفریان

سرسلسلهٔ این دودمان **امیر مبارزالدین محمد** است وجداعلای او غیاث الدین حاجی خراسانی است که از اهل خواف بوده پدر مبارزالدین موسوم به امیر مظفر نزدارغون و گیخانو وغازانخان والجایتو بمراتب عالی رسیدتااینکه درسنه ۷۱۳ رحلت کرد . امیرمحمد مبارزالدین طرف توجه سلطان ابوسعید واقع گشت و منصب پدر یافت وحکومت یزد بر آن افزوده شد . پس ازابوسعید که آفتاب دولت چنگیزیان روبافول گذاشت مبارزالدین به اندیشه جهانگیری واستقلال افتاد . بنابراین در سنه ۷٤۱ ایالت کرمان رادرقبضهٔ تصرف خود درآورد ودر۷٥٤ شیرازرا ضمیمه متصرفات خویش نمود و**شیخ ابواسحق** را که سرداری لایق وحکمرانی دانشمندبوده پس از مدتی کشمکش وصلح وجنك دستگیر کرده بهقتل رسانید. راجع باین حاکم کریم ودانشمند حافظ شیراز چنین فرموده .

راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحقی

خوش درخشیدولی دولت مستعجل بود

پس ازاینکه مبارزالدین مخالفین خودرا ازمیان بزداشت قدرتش ازکرمان ، یزد ، اصفهان ، شیراز تاحدود لرستان مسلم گردید . مبارز الدین در اجرای اوامر احکام اسلام بقدری جدیت مینمود که ظرفای شیرازنام اورا محتسب میبردند غرضش همین مبارزالدین بوده که حتی باولاد خود سوء ظن داشته وبدرفتاری میکرده است تااینکه اولادش شاه شجاع وشاه محمود ازاو بتنك آمده وروزی دستگیرش کردندو برچشمش میل کشیدند ـ مبارزالدین درسنه ۸٦۰ وفات کرد .

پس از مبارزالدین **شاه شجاع** پادشاه گشت. شاه شجاع مردی بود متواضع، کریم خوش خلق ودانشمند، بین او وبرادرش شاه محمود مخالفت حاصل گشت و کار بجنك کشید ودرسنه ٦٧٥ شکست یافته شیرازبدست شاه محمود افتاد ولی سال بعد شاه محمود بدرود حیات گفت وشیراز واصفهان دردست شاه شجاع افتاد وقصد آذربایجان کرد وآنحدود را درحیطهٔ تصرف خویش درآورد وبه شیراز برگشت. برادر زاده او یحیی که خیال خود سری داشت چاره جزتسلیم شدن ندید شاه شجاع ازتقصیر او درگذشت. همچنین حاکم شوشتر شاه منصور برادرزاده شاه شجاع سر تسلیم فرود آورد و مورد لطف عم خویش گردید. در سال ۷۷٦ شاه شجاع مریض گشته بدیار عقبی شتافت و گویند مرض او دراثر افراط درباده خواری بوده است.

شاه شجاع درموقع فوت، **سلطان زین العابدین** راجانشین خود کرد واصفهان را به سلطان ابویزید برادرکوچکترخود وکرمانرا باحمد برادردیگر داد. درهمان اوقات آوازهٔ فتوحات امیر تیمور باطراف پیچیده و قدرت او در بلاد ایران مسلم گردیده بود. تیمور به سلطان زین العابدین پیغام داد تادرظل اطاعت درآید و چون سلطان درقبول این امرمسامحه نمود آن جهانگیر بدانطرف عزیمت کرد وزین العابدین فرار اختیارکرده بشوشتر نزد پسرعم خود **منصور بن مظفر** رفت ولی منصور اورا درزندان افکند. چون تیمور وارد شیراز شد سایر آل مظفر در خدمت او شتافتند بنابراین حکمرانی شیراز، کرمان واطراف آنرا درهمان خانواده باقی گذاشت وبجانب سمرقند رفت.

همینکه این اخبار بسمع منصور در شوشتر رسید و از عزیمت تیمور مطلع گردید بطرف شیراز آمد وآن دارالملك را ازبرادر خود «یحیی» بگرفت - حافظ شیرازی دراین خصوص فرموده:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید

نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید

منصور یکی ازجوانان رشید ودلاور آل مظفر است که خیال استخلاص ایران را از ید تیموریان داشته و از رفتار وکردارش معلوم است که هرگاه روزگار باا‌و

موافقت مینمود واقلا بنی‌اعمامش بااومخالفت نمیکردند ودست بیکدیگر میدادند این منظور را عملی میکرد . باری تیمور باسی هزار مرد کاری قصداونمود و منصور باسه یا چهار هزار نفر در چند فرسنگی شیراز برلشکر تیمور حمله کرد و بقدری شجاعت ومردانگی بخرج دادکه روز روشن را برتیمور شب‌تار نمود ولشکررا از اطراف اوپراکنده کرد وحتی چند ضربت برشخص او واردآوردکه مؤثر نیفتاد در آخر کثرت لشکر تیمور وفداکاری بعض ازخواص او منصوررا از پا درآورد و رو بفرار نهاد و ازاسب بیفتاد . یکی از سواران تیمور سر آن جوان دلاور را برید و شاهرخ آنرا نزد تیموربرد . پس‌ازاین قضیه تیموربقدری از آل‌مظفر ایدیشناك گشت که بااینکه دیگران درخدمتش شتافتندبیخ‌وبن آنرابر کند وفقط یك دونفررا که از دیده نابینا بودند بسمرقند کوچ داد (۷۹۵) .

۳ - سربداران

یکی ازاعیان بیهق **شهاب‌الدین فضل‌الله** که نسبش را ازجانب‌پدر بحضرت علی علیه‌السلام وازطرف مادر به یحیی‌بن خالد برمکی میرسانندپنج پسرداشت‌یکی ازآنها **عبد الرزاق** پس‌ازفوت سلطان ابوسعیددراندك زمانی‌جماعتی را فراهم‌کرده برعلاءالدین محمدکه درخراسان نفوذواقتداری داشت فائق‌آمد ودرسنه۷۳۸سبزوار رابگرفت وبرمسند حکومت‌تکیه زد . گویند عبدالرزاق‌به اتباع خودچنین گفته‌بود که ماهرگاه برسر دار رویم بهترازآن است که بننك زنده باشیم وازاین جهت آن جماعت معروف به سربداران شدند ـ امیرعبدالرزاق‌بواسطه‌فساد اخلاق بدست‌برادر خویش امیر وجیه‌الدین مسعود کشته شد .

امیر مسعود مردی بود متهوروبی باك . باشیخ حسن جوری که دعوی ارشاد میکرد ومریدان زیادی داشت همدست‌گشته نیشابور راگرفت و عزم هرات کرد ولی کاری ازپیش نبرد ویکی از سربداران درآن واقعه شیخ حسن را بکشت (۷۴۳) سپس‌بین شیخعلی‌کاون برادر طغا تیمور امیر گرگان باسربداران کاربمحاربه کشید . شیخعلی مقتول‌گردید وامیرمسعود به استرآباد آمد وبطرف مازندران‌رفت ولی درآنحدود دستگیر گردیده‌کشته شد .

«محمد تیمور» یکی از غلامان پدر مسعود که در غیاب او در سبزوار سمت نمایندگی داشت چون خبر قتل مسعود بشنید برجای او نشست و خاطر ها را از خود راضی ساخت ولی خواجه شمس الدین علی که ادعای درویشی وازدنیا گذشتگی میکرد بامریدان شیخ حسن جوری همدست گشته محمد تیمور راخلع کرده اورا بکشتند و **کلو اسفندیار** نام را که دارای اصل و نسبی نبود جای او نشاندند کلو اسفندیار بنای ظلم و تعدی گذاشت و بالنتیجه کشته شد و امیر شمس الدین فضل الله برادر مسعود رئیس سربداران شد ولی چون لیاقتی نداشت از امارت کناره کرده خواجه شمس الدین علی که خود را درویش وازدنیا گذشته معرفی کرده بود امیر آنحدود شد و بدلخواه خود امرونهی می کرد و بر تحصیلدار خود حیدر قصاب چندان سخت گرفت که در آخر حیدر ناچار شد آن درویش را بکشت و **یحیی کراولی** زمام امور بردست گرفت و بحسب ظاهر برای اظهار اطاعت نزد طغاتیمور بگرگان رفت و جلادت بخرج داده او رابکشت وغنائم زیادی بدست آورد (۷۵۳ه) باهمه این احوال تخت سبزوار هرچند مدتی در دست امیر جدیدی افتاد از قبیل ظهیر الدین کراولی، پهلوان حیدر قصاب، امیر لطف الله پسر امیرمسعود، پهلوان حسن دامغانی وبعضی ازدرویشان هم دراین میدان اقداماتی نمودند منجمله درویش عزیز که چند خروار ابریشم از « پهلوان حسن » دامغانی بگرفت وباصفهان رفت. خواجه علی مؤید دردامغان برپهلوان حسن یاغی گردید ودرویش عزیز را از اصفهان بطلبید و بااو متفق گشته سبزوار را بگرفت و درآخر پس ازپیشرفت کار دست آن درویش راکوتاه کرد. درویش رکن الدین که خودرا مرید درویش عزیز می‌دانست بکمك شاه شجاع (آل مظفر) توانست چند روزی درسبزوار امارت کند ولی خواجه علی مؤید بامساعدت امیر ولی حکمران مازندران آن درویش را ازسبزوار براند (۸۷۳).

درهمان اوقات بواسطه پیشرفت تیمور درخراسان خواجه‌علی مؤید درخدمت اودرآمد وسبزوار جزء قلمروتیموریان شد. بعضی ازسربداران (منجمله خواجه‌علی مؤید) درترویج مذهب شیعه همت گماشته‌اند.

٤- امرای کرت

نخستین امیر این سلسله ملك شمس الدین محمد است که جـد مادری او ملك رکن الدین بوده وازاینرو نسبش ازطرف مادر به امرای غورمیرسد . شمس الدین ـ محمد ابی بکر کرت طرف توجه منکوقاآن گشت وشهر هرات را مرکزاقتدارخود ساخت وغرجستان وسیستانرا بگرفت وحکومت خیسار وغور وتوابع آن ویرامسلم گشت . پس ازفوت هلاکو وبااینکه شمس الدین خدمت قابل توجهی به آباقاخان نمود طولی نکشید که خاطر آباقاخان‌را ازاومکدر ساختند ودرآخر امرای ارکان دولت مغول اورا نصیحت کردند که بدربار آباقاخان رود وچون به‌تبریز رفت‌دیگر رخصت مراجعت نیافت تااینکه درسنه٦٧٦ اورا مسموم‌نمودند .

پس‌ازاوپسرش‌رکن‌الدین که مشهور به شمس‌الدین کهین‌است‌ازطرف آباقاخان درسنه ۷۰۷ بهرات‌آمد ورعایا را بزراعت وعمارت‌تشویق‌کرد وقندهار را بگرفت . چون خبرفوت اباقاخان را شنید بنابه مصلحت روزگاراز قلعه خیسار خارج گشت تااینکه‌به جهان دیگر شتافت .

ملك فخرالدین بن ملك شمس‌الدین درزمان غازانخان بمساعدت امیرنوروز حکمرانی هرات و اطراف آنرا یافت ولی چون نوروز ازبیم غازانخان بدوپناهنده گشت قدر خدمت اوراندانسته ویراتسلیم‌نمود. درهرحال فخرالدین درآبادی‌املاك کوشیده به‌عدل‌وداد حکمرانی کرد. چون نوبت‌سلطنت‌به الجایتورسید « دانشمند ـ بهادر » را بالشکری‌کثیربطرف هرات‌فرستاد چه فخرالدین باردونرفته واظهاراطاعت نکرده‌بود . درآخرفخرالدین درقلعه خیسار رفت وازکارظاهراًکناره گرفت وجلال ـ الدین محمد سام که زمام امورهرات را دردست‌گرفته‌بود از درصلح با « دانشمند ـ بهادر » درآمده اورا بحیله بکشت (۷۰٦) الجایتو فوق العاده متأثر شده لشکری بدفع محمد سام فرستاد وهم در آن اوان فخرالـدین درقلعه خیسار وفات کـرد . مغولان هرات‌را محاصره کرده وپس‌ازآنکه عده کثیری درشهرازقحطی‌شربت‌هلاکت نوشیدند محمد سام خود را تسلیم کرد ودرآخربقتل رسید .

پس ازاین واقعه الجایتو حکمرانی آنحدود رابه غیاث الدین بن ملك شمس ـ

الدین کهین مفوض داشت واین امیر درآنحدود فتوحاتی کرد و درسنه ۷۲۹ وفات نمود و**شمس الدین بن ملك غیاث الدین** برجای پدر ده ماه سلطنت نمود . پس ازاو برادرش **ملك حافظ بن غیاث الدین** جای وی نشست وغوریان نفوذ پیدا کرده امور را اداره میکردند تا آنکه در۷۳۲ به قتلش رساندند ومعز الدین حسین بن غیاث الدین امیر آن اطراف گشت‌وچون سلطان ابوسعید رحلت کردو آفتاب اقبال مغول‌روبزوال گذاشت اکابر واعیان سایر بلاد که صیت عدل واحسان ملك حسین را شنیده بودند بدربار او آمدند وقدرتش بیش ازپیش گردید وبااینکه باطغا تیمورخان ازدرمودت درآمد معذلك خطبه ای بنام خویش خواند . در زمان او **امیروجیه الدین مسعود** سربداری قصدهرات کرد و کاری ازپیش نبرد ووقایع دیگری هم درزمان اورخ دادکه‌جای شرحش دراین مختصر رساله نیست وبالاخره موجب قدرت وقوت ملك حسین گردیدتااینکه درسنه ۷۷۲ وفات کرد .

پیرعلی بن حسین کرت باخواجه علی مؤید سربداری بجنگید وازروی تعصب مذهبی کاریزهای اطراف نیشابور راپر کرد ودرختان را بینداخت وغلات رابچرانید زیرا خواجه علی مؤید مذهب امامیه‌داشته وعلمای حنفی پیرعلی را برعلیه‌او بمحاربه واداشتند . درآخر نیشابور دردست پیرعلی افتاد ولی پیشرفت تیمور روزبروز بیشتر می گردید .گرچه درابتدا پیرعلی از در اطاعت درآمد ولی حرکاتی از او سرزد که تیمور را پسند نیفتاد و درآخر پیر علی و اتباع و اقوامش راگرفته همراه خود بـه ماوراءالنهر برد (۷۸۵)ودرسمرقند دربند نمودوپس ازاندك مدتی‌بجهاتی رشته‌حیات آنهارا منقطع ساخت .

۵- اتابکان لرستان

این طایفه را باید امرای لرستان نامید وعنوان اتابك را بدون جهت برخود گذاشته اند زیرا لقب اتابکی ازطرف سلجوقیان بکسانی داده میشد که در تربیت اولاد آنها میکوشیدند وسرسلسله‌این خانواده بدان مقام نرسیده است . علی‌ای‌حال ابوطاهر نام درخدمت **اتابك سنقر** خدمات شایسته نمود وازاو اجازت خواست تا حدود لرستان را مستخلص سازد . سنقرباو اجازه داد و بالشکری ویرا بدان طرف

فرستاد . دراندك مدتی **ابی طاهر محمد بن علی بن الحسن فضولی** درلرستان مستقر گشت ولی دم از استقلال زد وخود را اتابك نامید . پس ازاو پسرش **نصرة الدین۔ هزار اسب** امیرلرستان شدوازروی عدل وداد رفتار کرد و پسرش **تکله بن هزار اسب** چندین دفعه بااتابك سعدبن زنگی بجنگید وفاتح شد وخدمت هلاکوخان راقبول کرد ولی ازافتادن بغداد بدست مغول متأثر گشت. هلاکوچون ازاین واقعه مستحضر گشت اورا بغدر دستگیر کرده بکشت و برادرش **آلب ارغون بن هزار اسب** را حکمران لرستان کرد واین امیردر آبادی لرستان بکوشید . پس ازاو **یوسف شاه بن۔ آلب ارغون** بحکم آباقاخان برجای پدر نشست وایالت خوزستان ونقاط دیگرضمیمه متصرفات او گشت وهمین مقام رادرزمان احمد خان وارغون داشت . بعدازاوپسرش افراسیاب بن یوسف شاه ازطرف ارغون خان قائم مقام پدرگشت وظلم وجور پیشه نمود وپس ازفوت ارغون دعوی سلطنت نمود وبامغولان بجنگید . درآخر درزمان غازانخان کشته شد (٦٩٥) و **احمدبن آلب ارغون** حکمران لرستان گردید . پس از او پسرش یوسف شاه وبعد از او افراسیاب بن یوسف شاه امیر آنحدودگشته تا اینکه تیمور آن اطراف را فتح کرده ضمیمه متصرفات خویش ساخت .

فصل چهارم
علوم و ادبیات
دردورهٔ مغول

قبلا بدین نکته اشاره میشود که بعضی ازدانشمندان بزرگی که نام آنهادراین فصل برده میشود گرچه زمان مغول را درك کرده‌اند ولی تربیت شدگان قبل ازایام مغولند وفقط ازاین نقطه نظر دراین فصل ذکر میشود که پس‌ازاستیلاء مغول رحلت کرده‌اند یااینکه اثری درایام آنان ازخود باقی گذاشتند.

راجع به مورخین ، جغرافی‌نویسان ، فلاسفه ، عرفاوشعراء ایرانی که درزمان تازی اثری ازخود باقی گذاشته وتاحدود سنه ٦٦٠ هجری میزیسته اند درباب اول اشاره بتاریخ حیات و آثار آنهاگردید وهمچنین نام بعضی ازبزرگان اسلام را گرچه ایرانی‌نبودند درحاشیه فصل مربوطه تذکردادیم (١) .

مورخین و تذکره نویسان

منهاج سراج

منهاج درجوزجان (نزدیك بلخ) درسال ٥٨٩ بدنیا آمده و مدتی در خدمت غوریان بسر برده و بهند مسافرت نموده و مؤلف‌تاریخ«**طبقات ناصری**» است و آنرابه‌ناصرالدین‌محمود شاه‌پسرشمس‌الدین ـ ایلتمش حکمران هند تقدیم نموده . این تاریخ دارای ٢٣ جزء یافصل است وراجع به فتنه مغول که خاتمه کتاب است بعض اطلاعات سودمندی درج شده که شرح آن درکتاب دیگرنیست .

---

(١) بیمورد نیست که در اینجا بیکی از سیاحان معروف عالم اسلامی یعنی ابن جبیر اشاره شود . این دانشمند اهل‌گرناد (غرناطه) اسپانیا است ودرعلوم متداوله عصر وفن شاعری ید طولانی داشته و سه مرتبه بمشرق زمین مسافرت‌کرده ومراسم حج را بجا آورده است . شرح اولین مسافرت خودرا که درحدود سنوات ٥٧٩ الی ٦٥٨ واقع شده برشته تحریر درآورده است اما فتح بن علی‌بن محمد بنداري درقرن هفتم می‌زیسته وشاهنامه فردوسی را به‌نثرعربی ترجمه‌کرده‌است .

ابوالشرف ناصح

ابوالشرف ناصح از اهالی گلپایگان است . کتاب **تاریخ الیمینی**ـ عتبی راکه بزبان عربی است در ابتداء قرن هفتم هجری به فارسی ترجمه نموده ودر آن تصرفاتی کرده است.

عطاملك جوینی

راجع باین مورخ دانشمند وپیش آمدهائی که برای اودرزمان مغول رخ داد درضمن سلطنت هلاکو و آباقاخان شرحی گفته‌شد تاریخ جهانشاه عطاملك‌جوینی ازنقطه‌نظر اینکه مؤلف‌دانشمند آن نه‌فقط معاصر باهلاکو بوده بلکه نزد اومقامی داشته و وقایع را شخصاً مشاهده کرده‌است غایت اهمیت رادارد ـ این تاریخ دارای چند قسمت راجع بوقایع ایام خوارزمشاهیان ، فتنه چنگیز وتسخیر بلاد ایران بدست آن خونریز وجانشینان‌او ، شهامت‌جلال‌الدین واعمال ورفتار آن جوان‌دلیر وعاقبت‌برادران واقوام اوست‌همچنین درآخر کتاب شرح‌مفیدی راجع به‌اسمعیلیان وافتادن‌قلاع محکم آنان بدست‌مغولان برشته‌تحریر درآمده‌ودر سنه ٦٥٨ خاتمه یافته‌است .

عطاملك درسنه ٦٨١ وفات‌نمود .

محمد عوفی

محمدعوفی‌نسب‌خود رابه‌عبدالرحمن بن‌عوف‌می‌رساند وایام جوانی را در خراسان‌گذرانده وبه‌هندوستان مسافرت کرده وخدمت سلطان ناصرالدین درآمد .

ازتألیفات اویکی«**لباب‌الالباب**» است که تذکره تقریباً سیصدنفرشاعرایرانی است که قبل‌از سعدی میزیسته‌اند .این کتاب راعوفی به‌عین‌الملك حسین‌الاشعری‌وزیر سلطان‌ناصرالدین‌سابق‌الذکر تقدیم‌نموده. دیگر کتاب«**جوامع‌الحکایات**» است که تقدیم‌شمس‌الدین ایلتمش حکمران‌جدید هندنمود .

تاریخهای محلی

ازجمله تاریخ محلهای مخصوص‌یکی تاریخ طبرستان تألیف **محمدبن حسن‌بن اسفندیار** است که‌دارای‌اطلاعات‌مفید تاریخی، جغرافیائی‌وادبی‌است. معلوم‌نیست عاقبت‌این‌اسفندیار چه‌بوده وآیادرفتنه مغول‌در خوارزم به‌قتل رسیده‌است یااینکه‌به‌مازندران مراجعت

گرد ـ علی‌ای‌حال تألیف نفیس اورادیگری تاحدود سنه ۷۵۰ ادامه‌داده (۱) .

رشیدالدین فضل‌الله

این مرد دانشمند که اکثر اصلاحات کشوری دورهٔ غازانخان از توجهات اوست درسنه ٦٤٥ درهمدان متولد گردیده ودر اکثر علوم متداوله آن عصر تحصیلات عالی نموده حظی وافر یافت . رشیدالدین درزمان آباقاخان طبیب دربار گردید و نهایت مقرب گشت وچنانکه درضمن تاریخ غازانخان شرح دادیم آنپادشاه پس ازقتل صدرجهان اوراوزیرخود ساخت و هنگام لشگرکشی درسوریه رشیدالدین باوی همراه بود . درزمان الجایتو، رشید همان مقام وزارت راداشته و نهایت طرف توجه بوده و آثار خیریه وموقوفات ازخودبیادگار گذاشت ولی درزمان سلطان ابوسعید بتحریك علیشاه وزیردیگر او باتهام بیجای مسموم کردن سلطان الجایتو آن کاخ فضل را ویران کردند وپسر شانزده ساله اورا هم بکشتند و اموالش غارت گردید .

رشیدالدین بـا کثرت امور مملکت وقت آن نمود که تألیفات نفیسی از خود بیادگار گذارد وازهمه مهمتر کتاب تاریخ اوست موسوم به **جامع التواریخ** که از روی مأخذهای صحیح برشته تحریر درآورده ویکی ازآثار نفیس وعلمی وسودمند زبان فارسی است . جامع التواریخ در چند جلد است بعضی راجع بتاریخ قبایل وانساب و افسانه‌های ترك ومغول ، تاریخ چنگیز واجداد واخلاف اوتاغازانخان است ، دیگر تاریخ انبیاء بنی اسرائیل، سلاطین ایران باستان، تاریخ حضرت رسول وخلفاء وسلسله‌هائی که درایران حکمرانی نموده‌اند همچنین راجع بچینیان ، امپراطوران فرنك وپاپها و هندیها ومذهب بوداشرح مبسوطی درآن تاریخ است . متأسفانه قسمت جغرافیائی این تألیف نفیس ازبین رفته‌است .

تألیفات دیگراین مرد دانشمند ازاینقرار است : **کتاب الاحیاء والاثار** (در علوم مختلفه) که متأسفانه ازبین رفته ـ **توحیدات** (درحکمت الهی) که بدرخواست الجایتو برشته تحریردرآمد دیگر **مفتاح التفاسیر** و **الرسالة السلطانیه** و **لطایف الحقایق** است ـ (این چهار تألیف بزبان عربی است).

---

(۱) همچنین راجع بطبرستان وبعضی‌از نقاط ایران مانندیزد ، قم ، اصفهان ، شیراز ، شوشتر ؛ هرات، سیستان وغیره تألیفات دیگری موجود است که اکثرخطی است وهنوز بطبع نرسیده .

امامراسلات این مرد سیاسی که اکثر آن درمسائل جهانداری ومالی است بجای خودداری نهایت اهمیت است .

وصاف

عبدالله بن فضل الله شیرازی معروف بـه وصاف حضرت، صاحب تاریخ وصاف است و نام مخصوص این تألیف **تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار** است. وصاف یکی ازتحصیلداران دولت مغول بوده وطرف توجه رشیدالدین فضل الله گشته واوراهنگامی که غازان لشکر کشی به سوریه نموده بود به آن پادشاه معرفی کرد همچنین وی را با کتابش بدربار الجایتو برد ومورد توجه گشت . تاریخ وصاف از نقطه نظر عصری که در آن مؤلف میزیسته مهم است ولی بقدری استعارات وتشبیهات وصنایع بدیع بکار برده که خواندن آن رابسی دشوار نموده است .

فضل الله حسینی

صاحب تاریخ معجم فی آثار ملوك عجم است که بنام نصرة الدین احمد بن یوسف (اتابك لر بزرك) برشته تحریر درآورده وشرح احوال پادشاهان باستانی ایران تازمان ساسانیست . این کتاب هم بواسطه استعمال لغات مشکل وعبارات مغلق دارای جنبهٔ ادبی است واهمیتش از سایر تاریخهائی که در آن عصر نوشته شده کمتر است .

حمدالله مستوفی قزوینی

پدرجد حمدالله امین الدین نصر مستوفی عراق بوده ودر آخر عمر گوشه گیری اختیار کـرده وبدست مغولان کشته شده است . حمدالله در سال ۶۸۰ هجری در قزوین متولد شده ودرموقعی که رشیدالدین فضل الله مقام وزارت داشت ازطرف او رئیس مالیه قزوین، ابهر و زنجان گردید وازایام جوانی درمجامع علم وادب حاضر گشته ازسخن بزرگان استفاده نموده است . تألیفات مشهور او **تاریخ گزیده** ، **ظفر نامه** و **نزهة القلوب** است .

تاریخ گزیده را درسنه ۷۳۰ بنام غیاث الدین محمد پسر رشیدالدین تألیف نمود . دراین تاریخ اطلاعات مهم وسودمند تاریخی وادبی یافت میشود ودارای یك فاتحه ویك خاتمه وشش باب است وهرباب به چند فصل تقسیم شده ودر آن از خلقت عالم وآدم ، انبیاء ، سلاطین باستانی ایران ، دوره اسلام ، سلسله هائی که درایران حکمفرمائی نموده اند ، اسمعیلیان ایران ومصر ، حالات ائمه ، مجتهدین محدثین ، شعراء وغیره بحث

میشود وشرحی هم راجع بهقزوین در آن نگارش یافته . بدیهی است این مباحث بطور اختصار ذکر شده چه مجموع آن کتاب بیش از ۱۷۰ هزار کلمه نیست .

اما ظفر نامه تألیفی است منظوم دارای هفتاد و پنجهزار بیت بهطرز شاهنامه ، این تألیف منظوم فی الحقیقة دنباله شاهنامه فردوسی است و از ابتداء حیات حضرت رسول تا سنه ۷۳۲ هجری که تازمان سلطنت ابوسعید ایلخانی است وقایع مهم برشته نظم کشیده شده و از اینجهات هم دارای جنبهٔ تاریخی و هم ادبی است .

دیگر از تألیفات نفیس این مرد دانشمند **نزهة القلوب** است در معرفة الارض ، هیئت و جغرافیا . این کتاب دارای یك فاتحه، سه مقاله و یك خاتمه است. مقاله سوم مهمترین قسمت آنست و در آن پس از بحث از اوضاع جغرافیائی شهرهای مقدس عربستان و بیت المقدس مؤلف بشرح جغرافیای ایران، بین النهرین و آسیای صغیر و کشورهای مجاور می پردازد. تألیف آن پس از فوت ابوسعید ایلخانی است .

نصیر الدین بیضاوی

عبدالله بن عمر راجع باین دانشمند که دارای تفسیر معروفی بزبان عربی است در باب اول اشاره گردیده و در اینجا فقط باین اکتفا میشود کـه بیضاوی دارای تألیفی است در تاریخ موسوم بـه **نظام التواریخ** که در سنه ٦٧٤ برشته تحریر آورده سپس بآن الحاقی نموده ووقایع را تاسنه ٦٨٣ شرح داده ویکنفر دیگر هم بقیه وقایع راتا ٦٩٤ بر آن افزوده است . این کتاب یك گونه تاریخ عمومی اسلام است و نسبت بسایر تواریخ آن دوره دارای اهمیتی نیست.

ابو سلیمان داود فناکتی

این دانشمند در فناکت یا بناکت در ماوراءالنهر بدنیا آمده و مؤلف تاریخ **بناکتی** است که اسم حقیقی آن «روضة الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب» است و در سنه ۷۱۷ تألیف یافته . این کتاب نفیس دارای چند فصل است از این قرار : انبیاء ، سلاطین قدیم ایران ، حضرت رسول وخلفاء سلسله های ایرانی معاصر باخلفاء عباسی ، یهودیان ،عیسویان و فرنگیان، هندیها، چینیها ، مغولها ـ مؤلف دانشمند درطرز جمع آوری اطلاعات و تحریر آن کتاب تقلید رشیدالدین فضل الله را نموده است .

محمد بن علی شبانکاره

محمد بن علی مؤلف تاریخ «**مجمع الانساب**» است که نسخه اول آن در سنه ۷۳۳ و ثانی در ۷۴۳ منتشر شده و در آن بحث از زمان خلقت تا عهد تألیف آن کتاب می‌شود.

منظومه‌های تاریخ

غیر از کتاب ظفر نامه حمدالله مستوفی که شرحش گذشت منظومه‌های تاریخی دیگری در زمان مغول برشته تحریر در آمده که یکی **شاهنشاهنامه یا چنگیز نامه** احمد تبریزی است که در ۱۸ هزار بیت راجع بتاریخ مغول تا زمان ابوسعید - دیگر **غازان نامه** نورالدین بن شمس الدین محمد است که در سنه ۷۶۳ برشته نظم در آمده است.

نثر فارسی غیر از تاریخ

در باب اول اشاره شد که کتاب **اختیارات العلائیه** فخرالدین رازی به فارسی بوده و اصل آن ازبین رفته ولی یکنفر ناشناس آنرا به‌عربی در آورده است. همچنین راجع به‌خواجه نصیرالدین طوسی چند سطری در همان فصل تذکر داده شده و بعضی از آثار او را که به زبان عربی است بیان نمودیم. اسامی بعضی از تألیفات آن خواجه علم و دانش در فارسی از اینقرار است: **اخلاق ناصری** رساله سی فصل (در نجوم و تقویم) **زیج ایلخانی**، **تنسوخ نامه ایلخانی** (در معادن و احجار کریمه) و رسالات دیگر در فلسفه و ریاضیات - رسالهٔ **صفة الآداب** تالیف نجم الدین کبری و **مرصاد العباد** تألیف نجم الدین دایه مرید نجم الدین کبری در تصوف و عرفان است - **تذکرة الاولیاء** شیخ فریدالدین عطار در شرح حال و گفتار اولیاء و بزرگان صوفیه مستغنی از تعریف است. درقرن هفتم هجری جمال القرشی - صحاح جوهری را به‌فارسی ترجمه کرد. وشمس قیس شیرازی تألیف نفیس خود «**معجم فی معاییر عجم**» را که در علم عروض است و اشعار بسیاری در آن نقل شده تقدیم اتابك ابوبکر بن سعد زنگی نموده است.

ولی شاهکار نثر فارسی **گلستان** مشرف الدین شیخ سعدی است که بنام اتابك ابوبکر بن سعد زنگی است و در سنه ٦٥٦ تألیف شده راجع بمؤلف بی نظیر آن عنقریب چند سطری گفته خواهد شد.

نظم فارسی

چنانکه از تاریخ حیات شعرائیکه نام آنان مذکور افتاد معلوم می‌شود اکثر آنها و بزرگترین این سخنوران تربیت شده زمان قبل از مغول‌اند و فی الحقیقة در زمان ایلخانیان کمتر شاعر بزرگی در ایران تربیت یافته و عده کسانی که در سخنوری قدرتی داشتند معدود بوده و از این حیث لطمه ایکه بادبیات فارسی بواسطهٔ استیلای مغول وارد آمده بخوبی معلوم می‌شود. حق آن بود سخنورانی که تربیت شده قبل از مغول‌لند در فصل جداگانه شرح میدادیم ولی چون مقصود ما تاریخ ادبی ایران نیست کلیه شعرائی که در زمان مغول رحلت کرده‌اند در همین فصل نام می‌بریم - اینهم نا گفته نماند که غیر از شعرائی که در این آب وخاك بدنیا آمده‌اند و ایرانی هستند در هندوستان و بعض نقاط دیگر جمعی از دانشمندان بساختن اشعار فارسی پرداخته، آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته‌اند که موضوع بحث جداگانه و از حدود این تألیف مختصر خارج است (۱).

شیخ فریدالدین عطار

یکی از بزرگترین شعراء صوفی مشرب ایران ابوطالب (یا ابوحمید) محمد بن ابو بکر ابراهیم بن مصطفی بن شعبان معروف به شیخ **فریدالدین عطار** است. این شاعر جلیل القدر در نیشابور متولد شده و در بدو امر داروخانه داشته و مریضانرا معالجه میکرده است و تخلص عطار شاید از همین نقطه نظر باشد. عطار معاصر با نجم الدین کبری و نجم الدین دایه و مجدالدین بغدادی (یا خوارزمی) بوده وحتی در نفحات جامی اورا مرید مجدالدین می‌داندولی فریدالدین در بحث مطالب عرفانی گوی سخن منظوم فارسی از عرفا متقدم تر بود واحدی را از عرفا قبل از او جز سنائی با او برابر نتوانکرد وحتی می‌توانگفت هر گاه سنائی در سرودن قصاید عرفانی استاد این فن است عطار در مثنویات داد سخنوری داده و پایه کلام منظوم عرفانی را بر تراز گفتار سنائی نهاده وشیوه سخن گفتنش جلال الدین رومی را تشویق به نظم شاهکار بزرك خود نمود. گویند پس از انتشار «**مظهر العجایب**» که در آن اشاره به مقام بلند سرور اولیاء علی بن ابیطالب شده و تمایل عطار بمذهب تشیع از آن هویداست علماء قشری سمرقند با زار او برجسته کتابش بسوزانندو عطار مجبور گردید

(۱) یکی از شعراء معروف هند که به فارسی اشعار زیبائی دارد امیر خسرو دهلوی است که اصلا ترك است و درسنه ۶۵۱ در پاتیالی بدنیا آمده ودولتشاه گوید قریب یك کرور بیت گفته است.

بمکه معظمه رود ودر آنجا آخرین منظومه خود «**لسان الغیب**» را بسرود واشاره بسوزاندن کتاب خود نموده از روی تأثر میفرماید :

گفته عطـار را سوزد لعـین　　　　جای او باشد در اسفل‌سافلین

در تاریخ فوت این عارف نامی اختلاف است وازسنه ۵۸۹ تا ۶۳۲ گفته‌اند . آنچه ازروی گفتار او میتوان حدس زد عطار پس ازشیخ نجم‌الدین کبری که درسنه ۶۳۸ بدست مغولان در خوارزم کشته شد حیات داشته ولی آیا چندسال پس از آن واقعه رحلت کرده است مسئله‌ایست که هنوز به‌تحقیق معلوم نگشته وداستان اینکه اورا مغولان درفتنه نیشابور (۶۲۷) کشتند ویا اینکه جلال‌الدین رومی هنگام طفولیت باپدر خدمت او رسیده بنظر افسانه می آید . قطع است که عطار بیش ازهفتاد سال عمر کرده ولی سن حقیقی او معلوم نیست وشایدقبل ازسنه ۵۴۰ تا ۵۵۰ متولدشده باشد .

تألیفات عطار بسیاراست وقریب سی تألیف از او باقی مانده است که مهمترین آنها ازاینقرار است **منطق‌الطیر** ، **الهی نامه** ، **اسرار نامه** ، **مصیبت‌نامه**، **خسرو نامه** ، **پندنامه** ، **مظهر العجایب** و **تذکرة‌الاولیاء** (این کتاب به‌نثر است) .

جلال‌الدین معروف برومی

جلال‌الدین محمد معروف به **جلال‌الدین رومی** سراینده شاهکار فناناپذیر «مثنوی» مستغنی‌از تعریف‌وتوصیف است . مولانادر سنه ۶۱۳ دربلخ متولد گردیده وهنوز طفل بود که بین پدرش بهاءالدین ولد (محمد بن‌حسین خطیب البکری) باعلاء الدین محمد خـوارزمشاه کدورتی حاصل گشت وبهاءالدین باخانواده خود ازطریق نیشابور به‌بغداد ، مکه‌و ملاطیه رفت‌و پس ازاینکه‌چهارسال‌دراین‌شهر اخیر اقامت‌نمود به«لارند»(قرمان)رفته‌هفت سال‌هم در آنجارخت‌اقامت‌گسترد سپس به‌قونیه دارالملك **علاءالدین کیقباد سلجوقی** رهسپار گشت وهم‌در آنجا بهاءالدین بدرود حیات گفت .

اماجلال‌الدین درلارند دخترشرف‌الدین سمرقندی گوهر نـام‌رابگرفت وازاو دوپسر آورد یکی علاءالدین که گویند هنگام‌شورشی‌درقونیه کشته‌شد ودیگر بهاءالدین سلطان‌ولد است که مردفاضل ودانشمندی گردیده درادبیات‌ترکی‌هم‌مقام ارجمندی حاصل‌نمود . جلال‌الدین پس‌ازرحلت زوجه‌خود زن‌دیگری گرفت که از آن یك‌پسر

ویك دختر آورده و بالاخره درسنه ٦٧٢ بجهان باقی خرامید ودرجنب پدرخویش در قونیه مدفون گردید.

جلال الدین علوم ظاهری را ابتداء ازپدرخود فراگرفت وپس ازفوت پدر تحصیلات خویش رادر حلب ودمشق تکمیل کرده یکی از دانشمندان عصر خود گشت. درهمان احوال شیخ **برهان الدین ترمذی** که شاگرد پدر جلال الدین بود اورا باسرار عرفان آشنا ساخت ولی آنکه توانست حال مولوی رامنقلب کند ونظرش را ازعالم ناسوت بملکوت بطورکلی متوجه سازد شخصی است که تاریخ حیاتش مجهول است و در حق اوجلال الدین فرماید:

شمس تبریزی که نور مطلق است آفتاب است و زانوار حق است

مولوی در آثار بزرك خود اشاره بتاریخ حیات آن اعجوبه زمان کرده و گوئی هروقت که صحبت او در میان میآمد تغییر حال پیدا مینمود و ازآن مبحث درمیگذشت.

بعضی تصور کرده اند شمس پسرجلال الدین «نومسلمان» رئیس اسمعیلیان ایرانی بوده که ازعقیده آن طایفه برگشت وازاین جهت معروف بنومسلمان گردید. علی ای حال شمس بجهاتی معروف به «پرنده» گردید ویکنفراز دانشمندان مستشرقین اورا به سقراط فیلسوف یونانی تشبیه کرده است.

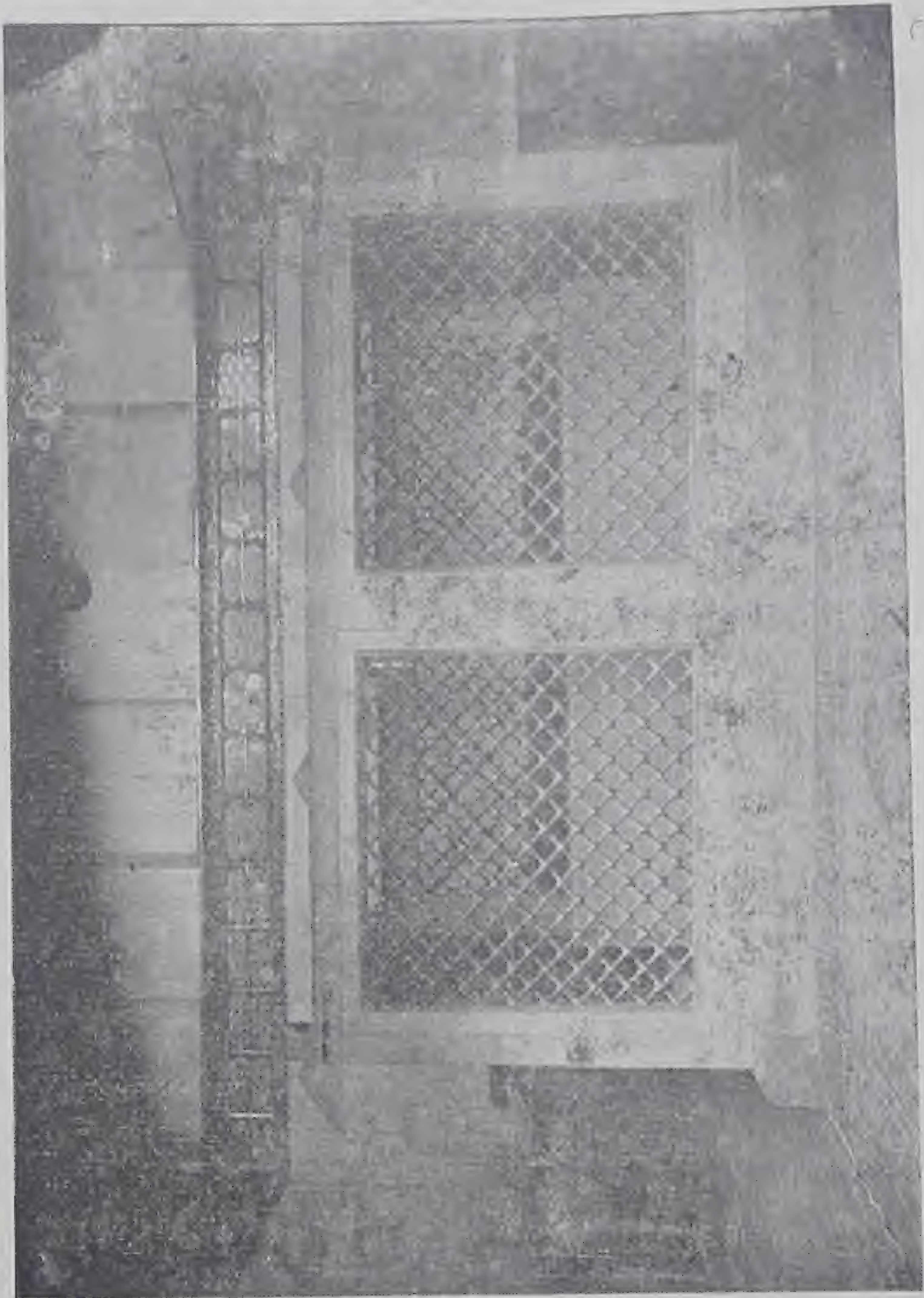
مثنوی که یکی ازشاهکارهای ادبیات فارسی است ودرحق آن گفته اند: «هست قرآن درزبان پهلوی»، بخواهش **حسن حسام الدین** مرید ومنسوب قابل ولایق مولوی سروده شده است ودر شش جلد در ۳٦٦٦۰ بیت است وآخرین حکایت آن باتمام نرسیده که مولانا بدرود حیات گفت.

اما قصاید وغزلیات مولوی که بنام شمس است مالامال ازمطالب بلند وحقایق ارجمند عرفانی است.

سعدی

افصح المتکلمین مشرف الدین بن مصلح الدین عبدالله سعدی شیرازی درلطف کلام وشیرینی بیان چه نثرچه نظم استادسخن است ودرسال ۵۸۰ متولدگردید ودرسن طفولیت یتیم شد. **اتابك فارس سعد بن-**

زنگی که بنام اوشاعر شیراز متخلص به سعدی گردید اورا تحت توجه قرار داد و بدانشگاه بزرك نظامیه دربغداد فرستاد وتحصیلات خودرا در آنجا بپایان رسانیده



(آرامگاه سعدی باتعمیراتی که در عصرحاضر بعمل آمده)

طولی نکشید که صیت سخنش درافواه خاص وعام افتاد وتاکاشغر برسید . در بغداد دست ارادت به **شیخ شهاب الدین سهروردی** (اشتباه باشهاب الدین مقتول نشود) داد وبابعضی از دانشمندان عصرخود مانند **ابوالفرج ابن الجوزی** معاشرت کرده

ازصحبت آنان استفاده نمود.

سعدی مسافرت بسیار کرده و چند مرتبه بزیارت بیت الله رفته اکثر شهرهای ایران ، عربستان ، هندوستان ، شام ، سوریه ، آسیای صغیر و افریقای شمالی را سیاحت کرده وازهرجا وازهر طبقه استفاده معنوی برده است چنانکه خود فرماید :

تمتع ز هر گوشهٔای یافتم　　　ز هرخرمنی خوشهٔای یافتم

این شاعر بزرك که اکثر امراء و دانشمدان احترامش را واجب میشمردند درآخر درسنه ٦۹۰ درمسقط الراس خود پس ازصد سال تجربه وفات کرد.

ازآثار سعدی یکی **بوستان** است بنظم ودیگر **گلستان** است که در٦٥٦ یعنی یکسال پس از تألیف بوستان نگاشته شده . راجع بغزلیات سعدی همان بس که حافظ شیرازی اورا استاد سخن میداند وبعضی ازابیاتش را تضمین کرده ، اماقصاید فارسی سعدی دارای لطف مخصوصی است وقصاید عربیش مهارت اورا درآن زبان میرساند .

بسیاری از اشعار و گفتارسعدی نصب العین جامعه بشری است، این اشعارهیچگاه کهنه نخواهد شد و در هرزمان وهرمکان سرمشق رفتار بشر در مسائل اخلاقی و اجتماعی است و از این حیث میتوان گفت سعدی بر بسیاری از شعراء بزرك کـه اشعارشان محدود بزمان و مکان است رجحان دارد و از آنجمله این اشعار در گلستان است :

بنی آدم اعضـاء یکدیگرنـد　　　که در آفرینش ز یك گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار　　　دگـر عضو ها را نماند قـرار

سعدی دراین اشعارنوع انسان را اعم ازغربی یاشرقی، سیاه یاسفید ، مسلمان یاغیرمسلم بیك چشم نگریسته وهمه را اعضاء یکدیگر دانسته است . همچنین در بوستان فرماید :

بمردی که ملك سراسر زمین　　　نیرزد که خونی چکد برزمین

ودریکی از غزلیات گوید :

بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازاوست

عاشقم برهمه عالم که همه عالم از اوست

و درمراتب اخلاق دربوستان فرماید :

بدی را بدی سهل باشد جزا　　　اگرمردی احسن‌الی من اسا

صدها اشعار سعدی راجع‌است بدستگیری ازفقرا ، تفقدبه یتیمان وبینوایان، اخلاص درعمل ، ترجیح عفو برانتقام وهزاران مسائل اخلاقی دیگر که کهنه‌نشدنی است . چقدر زیبا است حکایت شخصی که کلاه خودرا دلو کرده سگی‌را آب داد ، و یاحکایت‌شبلی که گندم خرید ومورچه درآن یافت، طی مسافت کرده آن حیوان‌را بمحل خود بازگردانید . این لطائف که سعدی بابهترین طرزی برشته نظم درآورده ثابت میکندکه درنظر شاعر بزرك ماتوجه‌انسان‌باید شامل حال کلیه موجودات‌باشد که متأسفانه جای بحث این نوع فکرسعدی دراین رساله مختصرنیست .

از طرف دیگر سعدی آئینه صد ساله عصرخویش است و تربیت شده دوره مخصوصی‌است ، شاگرد مدرسه نظامیه بوده ، کینه و نفاق پیروان ادیان مختلفه را دیده ، اسلام را ازروی عقیده قلبی دوست میداشته این است که برحسب مقتضیات آن عصر بحکام وعلماء کلیه طبقات دستورهای اخلاقی واجتماعی وسیاسی داده که جنبهٔ دیگر اشعار سعدی است وبحث جداگانه دارد. درهرحال سعدی‌بالهجه‌صریح صحبت کرده ، تملق وچاپلوسی‌ننموده ودربوستان گفته است :

چه حاجت‌که نه کرسی‌آسمان　　　نهی زیر پای قزل ارسلان

مگو پای رفعت بر افلاك نه　　　بگو روی اخلاص بر خاك نه

سعدی ازحمله مغول نهایت متأثر بوده وازاینکه اتابك ابوبکر باتقدیم‌هدیه شیرازرا ازفتنهٔ آن وحشیان محفوظ داشت اوراتمجیدکرده وگوید :

سکندر بدیوار روئین و سنك　　　بکرد از جهان راه یاجوج تنك

ترا سد یاجوج کفر از زر است　　　نه روئین چودیواراسکندراست

از انقراض خلافت عباسی و بباد رفتن تمدن اسلامی که سعدی تربیت شده آن بوده شاعر ما ، فوق العاده دلتنك گردیده و بدون ترس و بیم قصایدی ساخته

که ازآنجمله است :

آسمان را حق بود گرخون ببارد برزمین

اززوال ملك مستعصم امیرالمؤمنین

شرف الدین و جمال الدین عبدالرزاق

این دو نفر شاعر مداح صدر خجند قاضی القضاة اصفهان بودند و گاه همیکدیگررا هجو می کردند . **مجیرالدین بیلقانی** شاگرد خاقانی هم هردو را هجو کرده است . شرف الدین در سنه ۵۹۹ و جمال الدین در ۵۸۸ هجری وفات کرده اند .

کمال الدین اسمعیل

کمال الدین معروف بخلاق المعالی اهل اصفهان و پسر جمال الدین عبدالرزاق سابق الذکراست . بسیاری ازامراء دوره خود را که ازآنجمله است بعض ازخوارزمشاهیان واتابکان فارس مدح گفته است . دارای مکنت وثروت بوده وازبذل وبخشش دریغ نمی نموده است. بعضی از اهالی اصفهان اورا ازخود رنجاندند وکمال الدین کدورت خود را ضمن این اشعار بیان کرده :

ای خداوند هفت سیاره — کافری را فرست خونخواره

تادر دشت را چودست کند — جوی خون راند او زجوباره

عدد مردمان بیفزاید — هریکی راکند دوصد پاره

اتفاقاً نفرین اومستجاب شد ولشکر مغول درزمان « اگتای » بدان شهرآمد وبنای قتل وغارت گذاشت ولی ازجمله اشخاصی که درآن واقعه بقتل رسید یکی هم کمال الدین اسمعیل است (٦٤٠).

بدر چاچ

این شاعر درچاچ (ماوراءالنهر) بدنیاآمد و اشعار مشکل او درهندوستان نهایت جالب توجه است .

قانعی

قانعی ازاهالی طوس بوده ودرموقع تاخت وتاز مغول بهندوستان رفت وازآنجابمکه، مدینه، بغدادو بالاخره بآسیای صغیر رهسپار گشته خدمت امراء سلجوقی قونیه درآمد وتاریخ آن سلسله را بطرز شاهنامه بنظم

درآورد و کلیله‌ودمنه را بشعرسرود وملقب به ملك الشعراءگردید . مرثیۀای راجع بفوت جلال‌الدین رومی دارد .

پور بهاء جامی

این شاعرتحت توجه صاحب دیوان (شمس‌الدین) بوده و اشعاری دارد که در آن باکلمات ترکی‌تشبیهات ادبی نموده است مثلا این شعر :

قامان طره های تو چون کلك بخشیان
کردند مشق بررخ توخط ایغوری (۱)

امامی هروی

ابوعبدالله محمدبن ابوبکربن عثمان معاصر با سعدی و مجدالدین همگر بوده ودرسنه ٦٦٧ وفات کرده‌است .

مجد همگر از روی مزاح یاخوش آمد و یاغرض امامی را برسعدی ترجیح داده است . در هرحال امامی هم دارای مضامین بکر و اشعار زیباست و از آنجمله قصیده ایست که چندبیت آن ازاین قراراست :

یك روز بـود عیـد بیك سال بیك بار
همواره مـرا عیـد ز دیدار تو هموار
یك روز بشاخ انـدر پـر بار بود گل
روی تو مرا هست همیشه گل پربار
یك روز بنفشه بـرم از باغ بـدسته
زلفین تو پیوسته بنفشه است بخروار
یك هفتـه پدیدار بـود نرگس دشتی
آن نرگس چشم‌توهمه‌ساله‌پدیدار(الخ)

مجدالدین همگر

اهل یزد است‌وطرف توجه بهاءالدین جوینی بوده و نسب خود را بانوشیروان می‌رساند چنانکه گوید :

عیبم همین کـه نیستم از نطفۀ حرام
جرمم همین که زاده ام از نسبت حلال

---

(۱) قامان علماء مذهبی مغولانند که درجادو و نجوم دست داشته اند . بخشیان دیران م[illegible]
حروف ایغوری مدتها درترکستان خط معمولی ترکان بوده .

هستم ز نسل ساسان نـز تخمه تـکین

هستم ز صلب کسری نـز دوده بنـال

عراقی فخر الدین ابراهیم همدانی از عـرفاء نـامی است و شیوهٔ قلندران پیش گرفته بود. درهنددست ارادت بشیخ بهاء الدین زکریا داد وجانشین او گشت . از آنجا بمکه ومدینه قوینه رفت و دراین شهر اخیر قصوص شیخ محی الدین عربی را ازشیخ صدرالدین بشنید ولمعات راکه کتاب مختصری است به نثر ومالامال است ازمطالب عرفانی برشته تحریر درآورد . همچنین به مصر سوریه مسافرت کرد و در اغلب دیار طرف توجه بزرگان گشت و در سنه ٦٨٨ در دمشق وفات نمود ودرجوار شیخ محی الدین عربی دفن گردید . عراقی سراپا عشق ومحبت بوده واشعار فارسی اودارای لطف مخصوصی است ، شیخ عبدالرحمن جامی لمعات اورا شرح کرده واشعة اللمعات نام نهاده است ، عراقی دارای منظومه ایست (مثنوی) موسوم به عشاق نامه وترجیع بنداودرغایت لطف است.

اوحدالدین کرمانی شیخ ابوحامد شاعری است صوفی مسلك و گویند شمس تبریزی را ملاقات کرده ووقتی شمس ازاوپرسید چه میکنی گفت ماه رادرظرف آب مینگرم یعنی جمال خالق رادرمخلوق میبینم شمس گفت چراسر بلندنکنی وماه آسمان را ننگری؛ خلاصه عقیده این شاعر کرمانی ازهمین یك رباعی که خود گفته معلوم میشود

زان مینـگرم بچشم سر درصورت — زیرا که زمعنی است اثردرصورت

این عالم صورت است وما درصوریم — معنی نتوان دید مگر در صورت

اوحدالدین دارای منظومه مثنوی است موسوم بمصباح الارواح .

اوحدی مراغه‌ای این شاعر عارف مسلك، اهل مراغه یااصفهان بوده وازشاگردان اوحدالدین کرمانی است وفاتش درسنه ۷۳۸ رخ داد . دارای منظومه ایست مشهور وموسوم به جام جم ودرآن تقلیدازحدیقهٔ سنائی نموده وهمچنین دیوان اشعاری دارد واین ابیات ازاو است ؛

بسکه بعد از تو خزانی و بهاری باشد
شام و صبح آید و لیل و نهاری باشد
دل نگهدار که بر شاهـد دنیـا ننهی
کین نه یاریست که اورا غم یاری باشد
توکه امروز چو کژدم همه را نیش‌زنی
مونس گور توتنك است که ماری باشد
یکدل سوخته بنواز که کاریست عظیم
ورنه آزار دل خلق چـه کاری باشـد

شیخ محمود شبستری

سعدالدین محمود از عرفاء مشهور قرن هفتم هجری است و درشبستر (آذربایجان) بدنیا آمده در سنه ۷۲۰ وفات کرده است . تألیف مهم اومنظومهٔ گلشن‌راز است که در آن اعتراف میکند شعر وشاعری‌پیشهٔ اونیست :

مرا از شاعری خود عار ناید — که درصدقرن‌چون‌عطار ناید

ولی ازحیث بیان مطالب عرفانی آن منظومهٔ مختصر که قریب هزاربیت‌است گنجینه ایست گرانبها که تاامروزطرف توجه دانشمندان می‌باشد . تألیفات دیگر او حق‌الیقین ورسالهٔ شاهد است .

ربیعی بوشنجی

مداح فخرالدین کرت بوده ولی درآخر خاطر آن امیر از او مکدرگشت ودرزندانش‌افکند ودرسنه ۷۲۰ کشته شد. دارای منظومه وقصایدی است که بعضی ازآنها را درحبس سروده .

همام الدین تبریزی

این شاعر درتبریز متولدگردیده ودارای اشعارزیبائی‌است . گویند شیخ سعدی را ملاقات کرده ۱۱٦ سال عمر نموده و بالاخره در سنه ۷۱٤ وفات کرده است . همام شمس الدین محمد صاحب دیوان را مدح نموده و این اشعارکه هنوز حلاوت آن از بین نرفته ازاو است:

درآن نفس که بمیرم درآرزوی توباشم
بدان‌امید دهم جان‌که خاك کوی‌توباشم

بوقت صبح قیامت چو سر زخاك برآرم
به‌آرزوی تو خیزم بجستجوی تو باشم
حدیث روضه نگویم گـل بهشت نبویم
بسوی حور نپویم در آرزوی تو باشم

سایر شعراء

غیر ازشعراءنامی که ذکر آنهاگذشت سخنوران‌دیگری‌بوده‌اند که‌برای اختصار بذکر نام‌بعض‌از آنها اکتفا مینمایم واز آنجمله است **افضل کاشی** ، **اثیر اومانی** ، **سیف الدین‌اسفرنگی**، **رفیع الدین ابهری** ، **فرید احول** و**امانزاری قهستانی** که در سنه ۷۲۰ وفات کرده بنظرمی‌آید اسمعیلی مذهب بوده و از همین سبب نزاری تخلص کرده زیرا نزار پسر مستنصر خلیفه فاطمی بوده که اسمعیلیان ایران پس از مستنصر باو معتقد بودند .

راجع به **سلطان بهاء الدین ولد** پسر مولانـا جلال الدین رومی بهمین اکتفا میشود که درمنظومه مثنوی او موسوم به « رباب نامه» ۱۵٦ بیت ترکی‌سروده که یکی ازمهمترین وقدیمترین اشعار ترکی آسیای صغیراست ومحققین‌براین‌عقیده‌اند که‌آن اشعار ترکی که طرز مخصوص‌دارد، موجب ایجاد شیوه شعر گوئی یك ملتی گردیده .

فصل پنجم
تیموریان

ملاحظه چنانکه درفصل گذشته دیدیم ضعف دولت ایلخانی موجب‌شد که ایالات ایران دردست سلسله های مختلفی افتاد و رشته وحدت گسیخته شد. این سلسله های‌مختلف نه‌فقط بایکدیگرطریق خلاف‌میپیمودند، بلکه‌امراء هرسلسله بین خود هم‌اختلاف داشته ودائم درجنك‌وجدال میگذراندند. این است که ایران نهایت ضعیف گردید وراه برای جهانگیر جدیدی بازشد. تیمور که شرح حالش عنقریب خواهد آمد بسهولت این کشور پهناور را در قبضه تصرف خود درآورد وهیچیك از این سلسله ها نتوانست جلوگیری از آن سیل خانه‌خراب کن نماید، بلکه پیشاپیش‌سر اطاعت فرود آوردند. مثلا سربداران و آل کرت تسلیم شدند وهنوز تیمور درخراسان بود که آل مظفر ازشیرازباب دوستی بااو بازکردند. آری منصور آخرین امیرآل مظفر اقداماتی کرد ولی چون تیمور تادروازه شیراز علم افراشته بوددیگر آن جوانمردی سودی نداشت. خلاصه‌ایلخانیان بواسطهٔ کشتن وزراء دانشمند ایرانی خودکه امور کشور رابخوبی اداره میکردند رو بزوال رفتند وچهارسلسله بزرگی که درایران حکمفرمائی‌داشتندبجنگهای خانگی‌پرداخته‌ایران را درمعرض خطر نهادند وهنوز خرابیهای چنگیزوجانشینان او مرمت نشده‌بود که بازهم شهرها غارت ودشت وکوه ازخون اهالی گلگون گردید. باهمه خونریزیهای تیمور وباوحشیگریهائی که درسبزوار، اصفهان، بغداد وبسیاری ازنقاط دیگر نموده بازهم فتنهٔ تیمور نسبت به‌فتنهٔ مغول خفیف تروآسیب آن کمتراست ومهمترین علت این اختلاف آن است که اولا اخلاق ومذهب تیمور باچنگیز فرق بسیار داشته‌زیرا چنگیز اساساً میل‌بخونریزی داشته ودربسیاری ازنقاط هم ازروی وحشت و از بیم آنکه مبادا مغلوبین وقتی دست انتقام بیرون‌آورند یا بادشمن بسازند امربقتل عام

میداده وشفقت ورحمت را نسبت به مغلوب روانمیداشته است. بنظرما تیمور چه از نقطه نظر صفات سرداری وجهانگیری وچه ازحیث خصال انسانی برچنگیز ترجیح داشته واگر چه درموقع انتقام این دو خونریز دربیرحمی یکسان بودند ولی کمتر اتفاق افتاده نسبت باهالی شهری که سرتسلیم فرود آوردند وبجنك قیام نکردند قتل عام روا دارد یابناهای تاریخی را خراب کند. اما ازنقطهٔ نظرمذهب تیمور مسلمان بوده وشاید اعتقاد قلبی باسلام داشته است. گرچه برای سیاست، گاه جانبداری از شیعه وزمانی طرفداری ازاهل‌سنت میکرده است ولی عقیده باطنی اوبگوشهٔ‌گیران ومیل او بملاقات آنها بخوبی میرساند که این جهانگیر طرفدار اسلام بوده واز این سبب معابد، مساجد ومؤسسات مسلمین را ازبین نمیبرد و نسبت بعلماء دین غایت احترام بجا می آورد. چقدر فرق است بین تیمور وچنگیز که‌سواره داخل‌درمسجد گردید وافساراسبان بردست اصحاب علم داد وبی‌احترامی بکلام‌الله‌مجید نمود. از اینها گذشته تیمور جانشینان خوبی داشت ونهایت فرق است بین شاهرخ که جبران خرابیهای پدر راکرده ایران راآبادنمود وچرماغون وهلاکو که ازطرف پادشاهان مغول از ارتکاب هیچگونه عمل قبیحی در ایران خود داری نکردند. در هرحال جانشینان تیمور نسبتاًمتمدن بوده ودرزمان آنها ادبیات فارسی وصنعت مدارج ترقی را طی‌نموده واکثر شهرهاآباد گردیده‌است.

تیمور

تیمور (درزبان‌ترکی بمعنی آهن است) درسنه ۷۳٦ در کش ماوراءالنهر بدنیاآمد. پدرش « ترغای » وجدش « ابغای » نام داشته. درسن ۲٤ سالگی لیاقت تیمور براهالی آن‌حدود معلوم گشت ودهسال‌بعد پس از اینکه رقیب خود سلطان حسین را ازبین برد ملقب بصاحب قران‌گشت و روزبروزبراقتدارش افزوده شدتاآنکه درتمام ماوراءالنهرحکمران مستقل ومقتدری گردید ودرسن ٤٥ سالگی عنان‌توجه بطرف ایران متوجه ساخت وبجانب خراسان آمد. تیموربا‌خصلت جنگجوئی‌اعتقاد‌به‌پیش گوئی وموهومات داشت وچون دراولین لشکرکشی خود بجانب خراسان به « اندخود » رسید درویشی باباسنگو نام‌طرف توجه او واقع گشت و از قطعه گوشتی که برسر او افکند فتح وظفر را قرین خود

دانست . خلاصه دراین لشکر کشی سرخس تسلیم گشت وتیمور بطرف خواف وباخرز رفت . در تایباد (طیبات کنونی) صوفی معروف زین الدین ابوبکر را زیارت کرد سپس شهر پوشنج را بگرفت وخراب نمود. غیاث الدین پیرعلی حکمران ایالت کرت چارهٔ جز تسلیم شدن ندید و هرات در قلمرو تیموردر آمده آنگاه نوبت طوس ، اسفراین و کلات رسید و کلیه این بلاد بدست آن خونریز فتح شد وشهر اسفراین باخاك یکسان گردیده اکثر اهالیش بقتل رسیدند . پس از این فتوحات تیمور زمستان را درسمرقند و بخارا گذرانید .

سال بعد (۷۸٤) مجدداً عازم ایران گشت وازهرات به ترشیز (کاشمر) رفت . شاه شجاع حکمران فارس رسولی نزد او فرستاده اظهار دوستی کرد وامیر ولی حکمفرمای مازندران ازدراطاعت در آمد . درسنه ۷۸۵ تیمور عزم مازندران وسیستان را نمود . سبزوار بدست اوافتاد وپس ازخراب کردن قلعه محکم آن دوهزار نفررا اسیر کرده وآنانرا زنده رویهم گذاشته وباگل وآجر پیوند داده مناره ها برپاکرد . وهم دراین سال سیستانرا بگرفت وتامیخهای درودیوار آن شهررا بباد غارت داد واز سر دشمنان چندین مناره برافراشت . سپس قندهار را تسخیر کرد و رئیس ساخلوی آن را بدار آویخته بسمرقند برگشت .

درسال ۷۸٦ ایالات واقع درساحل جنوبی بحرخزر بدست اۀ افتادوازجانب وی تا سلطانیه بتاخت وچون دید گرفتن ایران بواسطهٔ ضعف امراء آن دوره سهل است در ۷۸۸ بجانب ملك عز الدین حکمران لرستان شتافت. بروجرد وخرم آباد را غارت کرد وامر داد بسیاری ازدشمنان را زنده از بالای پرتگاهها سرنگون کردند. سپس عزم تسخیر آذربایجان کرد وسلطان احمد جلایر باآنکه لشکری برای مبارزه ترتیب داده بود صلاح درفرار دید وتبریز دردست آن خونریز افتاد، هنگام پائیز ازارس عبور کرده نخجوان وقلعه محکم آنرا گرفته گرجستان رابباد غارت داد وتفلیس رامسخر کرد . در ۷۸۹ سلماس (شاهپور) وارومیه (رضائیه) مطیع گشت وتیمور عزم آسیای صغیر رانموده بلاد بایزید ، ارزروم باارزنجان ، اخلاط ووان رادرقبضهٔ تصرف خود درآورد وچون زین العابدین مظفری بخدمتش حاضر نگشت بطرف فارس رفت و دراصفهان واقعهٔ رخ داد که موجب قتل

عام اهالی آن حدود گشت .

توضیح آنکه اهالی آن شهر از کثرت خراجی که تیمور معین کرده بود بتنك آمده چند نفر از تحصیلداران اورا بکشتند آن خونریز حکم بقتل عام داد و دریك روز هفتاد هزار نفر رابکشتند وازسر آنها مناره‌ها ساختند . تیمور ازاصفهان بشیراز رفت وچون زین‌العابدین فرار کرده بود وبقیه آل مظفر ازدر اطاعت در آمدند آنشهر ازظلم اومصون ماند . شرح حال آل مظفر ورفتار آنها باتیمور درضمن تاریخ آن سلسله بیان شد وتکرار آن بیمورد است .

درهمان اوقات که تیمور درشیراز بود خبر اغتشاش ماوراء النهر وقیام توقاتیمش بسمع وی رسید ومجبور گردید بجانب سمرقند شتابد. مدت چهار سال تیمور در آن حدود بااقوام مختلفه مغول در زدو خورد بود و در آن اوقات یعنی درسنه ۷۹۱ در خراسان انقلابی روی نمود وپسر تیمور میرانشاه برای فرونشاندن آن کمال قساوت را بخرج داد ومنجمله درطوس ده هزار نفر را بکشت واز سر آنان مانند پدر خود مناره‌ها برپا کرد .

چون تیمور ازشر دشمنان خود در ماوراء النهر وترکستان خلاص گشت واز بستر بیماری بلند گردید بازهم متوجه ایران گشت و ازراه دامغان ، ری ، سلطانیه و کردستان به بروجرد آمد وبسیاری ازلرهارابکشت . بعد ازطریق دزفول وشوشتر بشیراز آمد شرح دفاع متهورانه منصور (آل مظفر) باتیمور در ذکر وقایع آن سلسله بگذشت .

تیمور پس ازاین واقعه اکثری از آل مظفر را بکشت وحکمرانی آنانرا در آنحدود خاتمه داد . سپس عزم بغداد کرد و عذرخواهی سلطان احمد جلایر را نپذیرفته آن شهرنامی را بگرفت . احمد جلایر توانست بزحمت از دست آن خونخوار جان بسلامت دربرد وفرار اختیار کند ولی عیال و اطفال او نزدیك کربلا اسیر گشتند .

تیمور قطعه تکریت رابگرفت واز سرهای سربازان ساخلوان مناره هاترتیب داد وازآنجا بطرف کرکوك ، اربیل وموصل رفت ودر حدود سنه ۷۹۶ برای دفع

ملك عزالدين مجبور گرديد به‌بين‌النهرين مراجعت كند سپس. به‌قلعه ماردين رفت و پس‌از فتح آنجا بواسطه استماع خبر تولد نوه‌اش الغ‌بيك (پسر شاهرخ) از ريختن خون ساخلو ان درگذشت. خلاصه ديار بكر ، سيواس ، اخلاط بدست او افتاد و لشكرى بدفع قرايوسف (قراقويونلو) فرستاد وازارس بگذشته مجدداً گرجستان را غارت كرد وتفليس راىگرفت.

سال‌بعد تيمور بدفع دشمن ديرينه خود توقاتميش درماوراءالنهر شتافت سپس بجانب روسيهٔ رفته وجنوب آن‌مملكت راعرصه تاخت وتاز خود قرارداده تامسكو برفت‌وآن شهررا بگرفت .درغياب اوعلمهاى طغيان درايران افراشته‌شد وازهرطرف نغمهٔ بلند گرديد ازآن جمله قرايوسف تركمن درآذربايجان ، سلطان‌محمد پسر ابوسعيددرطبس ، گودرز درسيرجان ، بهلول در نهاوند ، اقداماتى كردند كه كليه اين فتنه‌ها در اندك مدتى فرو نشست ودشمنان بسختى گوشمال شدند وتيمور سرداران خود را مأموركرد تانواحى خليج فارس رادر قبضهٔ تصرف درآوردند وخود بجانب سمرقند رفت (۶۹۸).

يكى ازكارهاى تيمورآن بود كه‌اهل حرفه وصنعتگران ماهر ، معماران‌وحتى موسيقى‌دانهاى معروف شهرهاى مفتوحه رابسمرقند پايتخت خودمى‌فرستاد ودرآبادى آن‌شهر همت گماشت وآنرا ازهرحيث‌تجمل وزينت بخشيد. درسنه۸۰۱عزم‌هندكرد وپس‌از مبارزه باافغانان ازرود سند بگذشت وبناى قتل وغارت درخاك هند گذاشت واعمال وحشيانه اودرآنحدود خارج ازحدود اين تأليف است منجمله نزديك‌دهلى يكصد هزار نفراسير رااز دم شمشير بران بگذرانيد.

اخبار اعمال ناشايسته ميران شاه‌كه حكمرانى آذربايجان راداشت تيمور را برآن واداشت كه بگوشمالى پسرخود ازهند بايران آيد. بنابراين درابتدا بسمرقند آمد وبناى مسجد جامع نهادسپس بطرف آذربايجان حركت كرد . ميرانشاه متهم بود كه‌اموال دولت رابدون جهت بباداده وجمعى‌را ازروى‌غرض بكشته وبعض‌ابنيه تاريخى را خراب‌كرده وجنازهٔ فاضل معروف ومورخ مشهور رشيدالدين فضل‌الله را ازمقبره خارج كرده درقبرستان يهوديان دفن كرده‌است. درتعقيب اين‌قضايا ميرانشاه

از نظر تیمور بیفتاد ومقام او به‌پسرش ابوبکر مفوض گشت وخشم تیمور بریك‌عده‌از اصحاب میرانشاه واقع گشته آنانرا بکشت که‌ازآنجمله است مولانا محمد قهستانی که‌یکی ازدانشمندان عصر خود بوده دیگر قطب‌الدین نائی وحبیب عودی است که نزدیك قزوین بدار آویخته شدند.

تیمور در سنه ۸۰۲ زمستان را در قراباغ گذرانید وهنگام بهار در گرجستان بنای‌تاخت وتاز گذاشته بسیاری‌از کلیساها ودیرها راخراب نمود وعدهٔ کثیری رابه‌قتل رسانید. سپس عزم آسیای‌صغیر کرد وارزروم وارزنجان وسیواس را بگرفت وچون ساخلوسیواس مقاومت کرد تیمور تمام سربازان عیسوی راکه تعداد آنهابالغ برچهار هزارنفر میشد زنده طعمهٔ حریق ساخت. تیمور ازسلطان بایزید عثمانی درخواست تسلیم سلطان‌احمد جلایری وقرایوسف آق قویونلو رانمود. بایزید ازتسلیم آنهاخود-داری کرد وازطرف دیگر سلطان مصر «الملك‌الناصر فرج» ایلچی تیموررا برخلاف قاعده‌توقیف کرده‌بود بنابراین تیمورقصد سوریه نمود. دراندك مدتی حلب،حمص، بعلبك فتح شد ودر دمشق خطبه بنام‌او خواندند. سپس بجانب بغداد رفته‌آن شهر نامی را گرفت وچون چند نفراز افسران نامی او هنگام محاصره کشته شدند ،آن خونخوار امرداد که هریك ازسربازان اودوسرحاضر سازند وبالنتیجه‌قتل‌عام سختی رخ‌داد کوچك وبزرك زن ومرد آن شهردرپنجه قهرسربازان آن خونخوارمبتلا گشت ودرتعقیب آن‌واقعه آنچه دربغدادبودغارت شد؛ از آنجا تیموربازهم‌متوجه گرجستان شد ودرسنه ۸۰۵ بعزم جنك سلطان بایزید لشکرآراست و در جنك مشهور آنقره (آنکارا) شکست سختی برعثمانیان وارد آورد وبایزیداسیر گشت. گرچه‌این سلطان دراسارت رحلت‌کرد ولی اینکه‌گویند تیمور اورا در قفسی گذاشته باخود همراه داشت تقریباً ثابت شده که از حلیه حقیقت عاری است. سلطـان مصر چون حالت بایزید وشکست اورا بشنید ایلچی تیمور را رهاساخت واظهار اطاعت کرد. درسنه ۸۰۶ بازهم تیمور قصد گرجستان کرد و سال بعد بسمرقند رفت و درآنجا سفراء اسپانیابخدمتش‌رسیده هدایای‌نفیسی‌تقدیم‌نمودند. تیمورازسمرقند قصدلشکر-کشی بطرف چین نمود وازسیحون گذشته به اترار رسید ولی در این سفر بسختی

مریض گشته درسن هفتادویك سالگی بجهان دیگر شتافت و نوه خود پیرمحمد جهانگیر را وارث ممالك وسیع خویش کرد(۸۰۷).

پیر محمد و خلیل سلطان

تیمور دارای چهار پسر بود : **جهانگیر** و **عمرشیخ میرزا** که درحیات پدر و فات کردند دیگر **میرانشاه** است که در زمان تیمور طرف بی‌مهری او واقع گشت وسه سال پس ازاو رحلت کرد. چهارمین پسر تیمور **شاهرخ** است وچنانکه خواهیم دید صاحب تخت وتاج ایران شد.

تیمور وصیت نمود که پس ازاو پیرمحمد پسرجهانگیرپادشاه شود ولی پسرعم او **خلیل سلطان** پسرمیرانشاه علم مخالفت افراشت و **پیرمحمد** را شکشت داده سمرقند (پایتخت) راگرفت درآخر علی **تاز** یاپیرعلی که وزیر ومحل اعتماد پیرمحمد بوده دوسال پس ازمرك تیمور ولینعمت خودرا بکشت.

اما خلیل سلطان که برای اختصار ازشرح وقایع وایام او در می گذریم فریفته جمال شاد ملك نامی گردید و در اجرای در خواستهای آن خانم چیزی فروگذاری نمی‌نمود . درآخر اعیان وصاحبمنصبان از او متنفر شدند ودو نفر از آنان که هردو موسوم به‌خدابنده بودند بابردی‌بك‌نام بمخالفت برخاسته خلیل سلطان را ازسلطنت خلع کردند وبه کاشغر تبعیدش نمودند . درآن احوال‌شاهرخ قیام کرده تاج وتخت رابگرفت ولی نسبت به خلیل سلطان رأفت نمود وشادملك را باوداد . این خانم‌هم طریق وفارا از دست نداد و چون خلیل سلطان رحلت کرد باضرب خنجر خود را بکشت وهردو رادریك قبردفن کردند. خلیل‌سلطان‌پادشاهی‌بود علم دوست‌واصحاب معرفت راگرامی میداشت وخودهم شعرمی‌گفت .

شاهرخ

این پادشاه در سال ۷۷۹ بدنیاآمد و در سن بیست سالگی حکمران بالاستقلال خراسان بود وسکه بنام خویش میزد و چون برتخت نشست ۳۸ سال داشت و در سنوات مختلف ، مازندران (در ۸۰۹) ماوراءالنهر (۸۱۱) فارس (۸۱۷) کرمان (۸۱۹) وآذربایجان (۸۲۳) را بقبضه اقتدار خود درآورد وبا **قرایوسف** وپسرش اسکندر بکرات مبارزه‌کرده وفاتح شده‌است

درزمان سلطنت خویش درجبران خرابیهای پدرش کوشش نمود. دیوارهای هرات ومرو را بساخت ودر آبادی شهرها همت گماشت. بشهادت مورخین شاهرخ پادشاهی بود عادل متدین ، خداترس ونیکوکار. اصحاب علم ومعرفت را گرامی می‌داشت وارباب صنعت را طرف توجه قرارمیداد ازاینجهت درزمان اوعلم وصنعت رواج یافت وجمعی ازعلماء وصنعتگران معاصر بااو بودند اززمره اهل فن وصنعت یکی موسیقی دادن معروف **عبدالقادر** مراغه ایست دیگر آوازه خوان مشهور **یوسف اندکانی** و **قوام الدین معمار** و **مولانا خلیل نقاش** زبردست است . درسال ۸۳۰ احمدنام معروف به لر که شاید یکی ازمریدان فضل‌الله مؤسس مذهب حروفی باشد درهرات قصد شاهرخ کرد ولی ضربتش کاری نگردید ودرهمان ساعت اوراکشتند . درتعقیب این قضیه عده‌ای رابعنوان اینکه بااحمد همدست بودند بقتل رسانیدند .

بایسنقر پسر شاهرخ ، شاهزاده‌ای بود هنرمند ، دانش دوست ومعارف‌پرور دردربارش دراستراباد مجمعی بود ازارباب فضل وکمال، شعرا وصنعتگران ، نقاشان وخوش نویسان که ازاطراف آذربایجان ، عراق، فارس وسایر نقاط گرد آمده بودند از محضر آن شاهزاده نیك سیرت استفاده می نمودند . دیباچه شاهنامه فردوسی راکه معروف بدیباچه بایسنقری است درسنه ۸۲۹ بنام اوبرشته تحریر درآوردند متأسفانه این شاهزاده جوان مانند سایر تیموریها درشرب خمرافراط می کرد وبالنتیجه مریض گشته درسن سی‌وهفت سالگی بدیار دیگر خرامید .

در اواخر سلطنت شاهرخ **محمد بن بایسنقر** که درفارس حکمرانی داشت علم مخالفت افراشت و شاهرخ لکه ای در تاریخ خود گذاشته چندتن از علماء متقی معروف را باتهام اینکه با محمد همدست بوده اند بقتل رسانید . باهمه این احوال شاهرخ یکی ازپادشاهان خوبی است که درایران حکمرانی کرده ودر آخر درسنه ۸۵۰ پس از ۴۳ سال سلطنت بدرود حیات گفته است .

الغ بیك و عبد اللطیف

شاهرخ پنج پسر داشت که فقط یکنفر از آنها موسوم به **الغ بیك** بعدازپدر باقیمانده . الغ بیك درزمان پدرحکمرانی ترکستان داشت ودر آن ایام در سمرقند بنای رصدخانه مشهور الغ بیك

یازیج جدید سلطانی را نهاد (۸۲۴) وجدول آن را چهار نفر ازدانشمندان مشهوریعنی **صلاح الدین موسی** معروف به قاضی زاده رومی ، **ملا علاءالدین علی قوشجی** ، **غیاث‌الدین جمشید** و **معین الدین کاشانی** درسنه ۸۴۱ تنظیم نمودند .

درابتدا سلطنت الغ بیك، علاءالدوله پسر بایسنقر بنای‌مخالفت گذاشت وهرات را گرفت وعبداللطیف پسرالغ‌بیك را درزندان‌افکند ودر آخر باالغ بیك صلح نمود و بحکمرانی خبوشان (قوچان) تااستراباد اکتفاء کرد ولی چون باز از درمخالفت در آمد الغ بیك اورا درسنه ۸۵۲ نزدیك هرات شکست داد . بااین احوال سلطنت الغ بیك طولی نکشید پسرش عبداللطیف‌عباس نامی را تحریك کرده پدر رابکشت. تاریخ فوت‌اوباحساب‌ابجد مساوی است‌باجمله «عباس کشت » (۸۵۳ هـ) عبداللطیف هم ازاین‌عمل شنیع خود استفاده نکرد و **باباحسین** نام‌او را بقتل‌رسانید وتاریخ رحلت اومیشود « باباحسین کشت» (۸۵٤) .

سایر پادشاهان تیموری

بعداز عبداللطیف سلسلهٔ تیموری بسرعت روبانقراض گذاشت بطوریکه درنام پادشاهان آنها هم اختلاف است مثلا بعضی پس ازعبداللطیف جانشین اورا **عبدالله بن ابراهیم‌سلطان بن - شاهرخ** میدانند وبعض دیگر **میرزا ابوابوالقاسم‌بابر** پسر بایسنقر را پادشاه آن عهد نامبرده اند . علی ای حال این شخص از جهانشاه قراقویونلو شکست خورده عراق، فارس‌و کرمان‌راباد دادوبرادرخودسلطان‌محمدرابکشت ودر۸۶۱وفات‌نمود .

میرزا علاءالدوله پسر دیگر بایسنقر که در ضمن تاریخ الغ‌بیك بشرح حال او اشاره شد پس از شکست از آن پاد شاه ببدخشان و دشت قبچاق رفت و بعد از تحمل نا ملایمات روزگار واظهار اطاعت بجهانشاه قراقو یونلوکه دشمن خانواده تیموری‌بود درسنه۸۷۵بدرودحیات گفت. پسرابراهیم‌بااینکه‌لشکری آراست‌نتوانست درمقابل جهانشاه و سلطان ابوسعید کاری ازپیش نبرد وشکست خورد.

سلطان ابوسعید

این پاد شاه که پسر سلطان محمد بن میرانشاه بن تیموراست دراول جوانی نزدالغ‌بیك‌بسرمیبرده وچون عبداللطیف پدررا بکشت ابوسعید را درزندان‌افکند. پس ازچند گاهی‌ابوسعید

موفق بفرار شد و به بخارارفت وهمینکه خبر قتل عبداللطیف را شنید لشکری آراسته ترکستان را درقبضهٔ اقتدار خود درآورد . سپس عزم هرات کرد و گوهر شادآغا زوجهٔ شاهرخ رادرسنه ۸٦۱ بکشت. سال بعد جهانشاه قراقویونلو،خراسان راعرصهٔ تاخت وتاز خود قرارداده هرات را بگرفت ولی بعدآنرا بسلطان وا گذاشت و بااو متحد گشت . ده سال پس از این قضیه یعنی درسنه ۸۷۲ جهانشاه از اوزون حسن آق قویونلو شکست خورده کشته شد ـ ابوسعید بجای اینکه بااین دشمن جدید ازدر صلح درآید بجنك او شتافت ودر « میانه » شکست سختی خورده اسیر گشت اوزون حسن اورا به یادگارمحمد سپرد واوهم بانتقام جدهٔ خودگوهرشاد خاتون به قتلش رساند (۸۷۳) .

بنابراین میتوان گفت که پس ازاین قضیه مملکت ایران بدست آق قویونلوها افتاد ولی تامدتی احمدپسر ابوسعید درماوراءالنهر ومحمود برادرش هم دربدخشان وترمذ واطراف آن حکمرانی مینمودند . احمد درسنه ۸۹۹ وفات کرد ومحمود در ۹۰۵ بدست شیبك خان ازبك کشته شد.

سلطان حسین بایقرا

سلطان حسین بن منصوربن بایقرا از حامیان بزرك علم وفضل واز طرفداران جدی ادبیات وصنعت است . در بارش درهرات مجمع اهل دانش و کمال بوده ولطفش شامل حال سخنوران واصحاب قلم گردیده وازاین حیث نام نامی خودرا بعنوان یکی ازبزرگترین معارف پروران باقی گذاشته است . این امیردانشمند ودانش‌پرور درابتداتحت حمایت الغ بیك بسرمیبرد وپس از کشته شدن او وپسرش عبداللطیف سلطان ابوسعید اورادرحبس افکند ولی موفق بفرارشد وبخوارزم رفت . سپس استراباد را گرفت وتاج برسرنهاد وخودرا دست نشانده ابوسعید خوانده و ازآن سلطان اظهار اطاعت کرد (۸٦۲) ابوسعید اورا ازاستراباد براند ولی باز سلطان حسین گرگان رابگرفت ومازندران را در قبضهٔ تصرف خود درآورد . پس از فوت سلطان ابوسعید سلطان حسین به طرف هرات رفت وآن شهررادرحدود سنه۸۷۲ درقبضه تصرف خویش درآورده تاج برسر

نهاد وچنانکه گفتیم دربارش در هرات مجمع اهل علم شد ودرسنه ۹۱۱ درسن هفتاد سالگی پس از آنکه بیست سال بمرض فلج مبتلابود داعی حق را لبیك گفت سلطان حسین وزیری داشت هم دانشمند وهم دانش‌دوست موسوم به امیرعلی شیرنوائی که در نظم ونثر فارسی و ترکی ید طولائی داشته است . این وزیر فاضل در سنه ۹۰٦ وفات کرد (۱) .

فصل ششم

قراقویونلو و آق‌قویونلو

قراقویونلو

قراقویونلوها از طوایف‌ترکمنند که بتدریج درایران اقتداری بهم رسانیدند . این‌طایفه در زمان تیموردر آذربایجان رخت اقامت گسترده بودوقبل از آن‌یکی ازرؤسای آنان **بیرم‌خواجه** خدمت‌سلطان اویس‌ـ جلایری‌را قبول نموده پس‌از فوت سلطان شهرهای موصل، سنجر وارجیش رابگرفت ودرسنه ۷۸۲ وفات‌کرد و پسرش **قرا محمد** درخدمت سلطان احمد پسرسلطان‌ـ اویس درآمد و در سوریه درحین کار زارکشته شد(۷۹۲) وفرزندش**قرایوسف** در آذربایجان استقلالی‌مهم رسانیده تبریزرا پایتخت خودکرد وبکرات باتیمور جنگید ودرآخر مجبورشد ایران را ترك گفته نزد سلطان بایزید عثمانی پناهنده شودسپس بغداد را بگرفت ولی نوادهٔ تیمور موسوم به **ابوبکر** اورا شکست داده از بغداد خارج‌کرد .'قرایوسف باهزارنفر ازاتباع خویش بمصرفرارکرد وسلطان مصراز ترس تیمور اورا محبوس ساخت ولی‌چون تیمور بدرود حیات‌گفت اورا رها ساخت . در تعقیب این قضیه قرایوسف دیار بکررا بگرفت و در سنه ۸۰۹ ابوبکر تیموری را درنخجوان شکست داده آذربایجان را درتصرف خود درآورد ودرسال۸۲۳ ساوه ،

---

(۱) یکی از اخلاف تیمور « بابر » تأسیس سلسلهٔ بزرگی در هند نمود که تاسنهٔ ۱۸۵۷ میـلادی در آنحدود حکمرانی داشتند . بابر درفرغانه حکمرانی داشت و شیبك خان از بك اورا ازآنحدود براند ولی آن امیر موفق‌گردیدکه برافغانستان وبدخشان مسلط شود درآنحدود حکمفرمائی کند . درآخر قصد هند نمود و درسنه ۱۵۲٦ م سلطان‌ابراهیم را شکست داده اگره ودهلی را بگرفت وتأسیس سلسلهٔ نمود . بزرگترین ملوك این سلسله بابر ، همایون ، (اکبرپادشاه فیلسوف) جهانگیر ، شاه جهان واورنك زیب میباشد . دربار آنان مجمع دانشمندان فارسی زبان بوده است .

قزوین سلطانیه را درقبضه تصرف خویش در آورد وفات اودرسن ٦٥ سالگی در ۸۲۳ هجری واقع گشت .

پسر قرایوسف موسوم به **امیراسکندر** جای پدرنشست وباشاهرخ داخل در جنك گردید ، گرچه اسکندر شکست سختی خورد ولی طولی نکشید که مجدداً آذربایجان رابگرفت . اسکندردرسنه ۸۲۸ شمس‌الدین حکمران اخلاط راشکست دادودر سال ۸۳۰ سلطان احمدامیر کردستان وعزالدین شیررامغلوب ومنکوب‌نمود وشیروان وسلطانیه راضمیمه متصرفات خود کرد . باهمه این‌احوال درمقابل شاهرخ تیموری تاب مقاومت نیاورد وشکست خورد (۸۳۲) و برادرش **جهانشاه** گرچه در ابتدا بااسکندر همدست بود ولی‌درآخر به‌شاهرخ پیوست . درسنه ۸۳۸ که شاهرخ آمد اسکندر چاره جز فرار ندید . شاهرخ متصرفات او را به برادرش جهانشاه و برادرزاده‌اش شاه علی داد . اسکندر درقلعهٔ پناه برده تهیه مقاومت در مقابل دشمن خودمی‌دید ولی ناگاه بدست پسرش قباد کشته شد (۸۳۹) .

جهانشاه متصرفات خود را و سیعتر نمود و در سنه ۸۵٦ بطرف عراق عجم تاخته اهالی اصفهان راقتل عام‌کرد وفارس و کرمان گرفت . سپس درسال ۸٦٠ عزم تسخیر خراسان کرد ودرهرات تاج برسر نهاد . سلطان ابوسعید تیموری تهیه حمله می‌دید ودر همان اوقات پسرجهانشاه موسوم به‌حسن که درآذربایجان درزندان‌بسر می‌برد خودرا مستخلص‌ساخته علم مخالفت باپدرابرفراشت . جهانشاه مجبورگردید باسلطان ابوسعید صلح‌کرده وخراسان را باو واگذاشته بصوب آذربایجان شتابد . چون رفع شرپسر خودرا نمودپسر دیگرخود **پیربداق** را ازحکومت اصفهان عزل کرده به‌بغداد فرستاد . این جوان هم‌با پدر یاغی گشت . جهانشاه بغداد را محاصره کرد و«پیربداق» رابکشت . در تعقیب این قضایا جزخراسان وسواحل دریای خزر باقی کشور ایران‌وعراق عرب‌در دست این‌پادشاه بودولی فکرجهانگیری اوراراحت نمی‌گذاشت وقصد دیاربکر که در تصرف **اوزون حسن** (حسن‌بك یاحسن بایندری) بودبکرد اتفاقاً نه‌فقط موفق نگردید بلکه جان‌خویش واولاد وجمعی‌از امراءخودرا روی آن‌گذاشت (۸۷۲) .

مورخین اخلاق **جهانشاه** را بسختی نکوهش کرده اورا خونریز وبیرحم وبد اخلاق معرفی کرده‌اند. پس‌از جهانشاه **حسنعلی** که‌وقتی بر پدریاغی گشته بود جای او گرفت و گویند دراسارت اختلال دماغ بهم رسانیده بود. علی‌ای‌حال اوزون‌حسن او را از تبریز براند و در همدان بدست اغورلو محمد پراوزون حسن کشته شد ودولت قراقویونلو منقرض گردید (۸۷۳).

آق‌قویونلو

این‌طایفه هم‌ترکمن بوده ومرکز عملیات آنهادیار بکربوده و« **بایندری ترکمن** »هم نامند شده‌اند اولین‌کسیکه از این طایفه مشهور گردید **بهاءالدین قراعثمان** »معروف به«قرا ایلك» است. این‌امیر پس از یکسلسله قضایائی که شرحش موجب تطویل است‌در خدمت تیمور درآمد ودر جنگهای اودر سوریه و آسیای‌صغیر اظهار لیاقت کرد. علیهذا بپاداش خدماتش‌تیمور شهر دیاربکر راباو داد. پس از قراعثمان پسرش «**علی بیك**» درسنه ۸۳۸ جای وی گرفت ولی‌برادرش **حمزه** علم طغیان‌برافراشته علی‌بك مجبور گردید بدربارسلطان‌ـ مراد عثمانی پناهنده شود.

اوزون حسن

بعداز علی‌بك پسرش جهانگیر امیر آن‌حدود گشت و برادرش حسن‌بك‌معروف‌به«اوزون‌حسن» که‌نامی‌ترین‌امیر آق قویونلو است درسنه ۸۵۷ سریر دیاربکر رامتصرف گشت.

اوزون حسن درایام جوانی دختر آخرین امپراطور عیسوی طرابوزان‌معروف به«دسپیناخاتون» رابگرفت ودر ابتداء سلطنتش سه‌یاچهار سال بدفع برادران خود مخصوصاً **جهانگیر** پرداخت. جهانگیر برای‌دفع برادر خود ازجهانشاه قراقویونلو استمداد کرد ونزدیك فرات بین‌اوزون حسن ورستم‌بیك که ازطرف جهانشاه مأمور جنك بود وسایر یاغیان جنك سختی رخ‌داد وفتح نصیب اوزون حسن گشت واقتدار اوبیش ازپیش گردیده بعضی‌از امراءسوریه و آسیای‌صغیر اظهار اطاعت کردند. درسنه ۸٦٤قلعهٔ «حصن» رااز ایوبیان بگرفت.

در اینجا لازم است بیك پیش آمد مهم که درتاریخ عالم فوق‌العاده موثر بوده اشاره شود. توضیح آنکه سنه ۸۵۷ مطابق باسال ۱٤۵۳ میلادی است ودرآن سال سلطان عثمانی معروف به‌محمد فاتح قسطنطنیه رافتح کرد. این پیش آمد بی‌اندازه

دراروپا خاصه در ایطالیا تأثیر کرد وچون قدرت «اوزون حسن» روز بروز زیادتر میگشت در بار و نیز در فکر آن افتاد که او را بمخالفت سلطان عثمانی واداشته عثمانیان رابدانطرف متوجه نماید و برای این‌مقصود سفرائی نزدحسن بیك فرستادند.

اقتدار اوزون حسن پس از کشته شدن‌جهانشاه قراقویونلو وابوسعید تیموری نهایت افزون گشت. قراقویونلوهانزدیك خوی‌شکست سختی‌ازاوزون حسن‌خوردند وجهانشاه که به‌قصد شکار ازسپاهیان دورشده بود دستگیر شده‌او را کشتند (۸۷٤) پس‌از این قضایا عراق و آذربایجان بدست حسن‌بیك‌افتاد و بغداد را محاصره نمود. گرچه‌اوزون حسن‌ازدرصلح باابوسعید تیموری در آمد ولی‌این‌پادشاه به‌خونخواهی جهانشاه برخاسته عزم‌جنك باحریف‌خود نمود ودرآخر، سرخویش‌برسراین کار نهاد واوزون حسن پادشاه ایران گشت.

اما روابط «اوزون حسن» باعثمانیان روزبروز تیره‌می گشت وعلتهای مختلفی داشت. یکی آنکه در۸٦۱ اوزون حسن ازسلطان محمد دوم«فاتح» خواهش‌نمود تاازتسخیر طرابوزان که در دست امپراطور عیسوی منسوب اوبود صرف نظر کند. سلطان باین خواهش وقعی نگذاشت وآنشهر رابگرفت، دیگر آنکه سفراء ونیزی که‌در فوق به‌آنها اشاره شداوزون حسن‌رابطرف خودجلب کرده قصرحمله ازشرق وغرب بردولت عثمانی داشتند. همچنین اقتدار این‌پادشاه وازبین بردن‌کلیه‌حریفان خودحس جهانگیری وغروراورابیشتر نموده‌بود وازطرف دیگرباعث اندیشه سلطان محمدفاتح گشت. بنابراین جنك بین‌ایران وعثمانی در گرفت ،درابتداء فتح بااوزون حسن‌بودوترکان‌راشکست‌داد (۸۷۸) ولی‌درسال‌بعدشکست‌سختی خورده‌پسرش‌زینل درجنك کشته شد وقسمتی‌از اراضی اوبدست عثمانیان افتاد.

پس‌از این‌قضیه بنظرمی‌آید که اوزون حسن خواست بقیه عمررا براحتی در تبریز که‌پایتخت اوبود بسربردولی‌دو پیش‌آمد موجب ناراحتی اوگردید یکی آنکه پسرش اغورلو محمد یاغی گردیده در آخر به‌سلطان محمد پناهنده گشت. اوزون حسن برای بازگشت او از قسطنطنیه مرك خود رااشاعه داد وچون اغورلو برای تصاحب‌تخت‌وتاج‌به‌تبریز آمددستگیرشده‌وبقتل‌رسید، مسئله دیگرجنك‌اوزون‌حسن

با مصریان است .

دراین جنگ فتح نصیب لشکر ایران شد. پس از آن اوزون حسن بجانب گرجستان شتافت و تفلیس را گرفت . بطور کلی این پادشاه مرد شجاع ، متدین ، عاقل وخیری بود. اصحاب علم و کمال رادراطراف خود گرد آورده ازبذل مال درحق آنان خودداری نمیکرده است . فوت او درسنه ۸۸۲ واقع شد .

سایر ملوک آق قویونلو

پس از اوزون حسن پسرش **خلیل** فقط شش ماه سلطنت کردو برادرش **یعقوب** یاغی گردیده اورانزدیك خوی به قتل رسانید وسیزده سال سلطنت نمود. ازوقایع ایام او کشتن **شیخ حیدر** پدرشاه اسمعیل صفوی است . یعقوب درسنه ۸۹٦ رحلت نمود یابروایتی بدست زن خویش کشته شد . پس ازیعقوب پسرش بایسنقر برجای او نشست وفقط یکسال وهشت ماه حکمرانی کرد و پسرعمش **رستم بن مقصود** بر او فائق آمد پادشاه گشت و حکمران اصفهان را که یاغی گشته بود بکشت . همچنین بابدیع الزمان تیموری بجنگید و ۸۹۸ بطرف شیروان لشکر کشی کرده از سر کشتگان مناره ها ساخت ولی بایسنقر ازشیروانیان لشکری ترتیب داده بجنگ رستم بن مقصود شتافت وبطرف آذربایجان آمد . شرح کشته شدن بایسنقر وانقراض دولت آق قویونلو ازوقایع ایام صفویان است بنابراین درجای خود ذکرخواهد شد .

فصل هفتم

علوم و ادبیات

در دورهٔ تیموریان

توضیح از اواخر دوره ایلخانیان (چنگیزیان) مملکت ایران بدست امراء مختلف آل مظفر، آل کرت ، ایلکانیان وسربداران تجزیه گردید ومیتوان گفت بواسطه نبودن حکومت مقتدر مرکزی یك نوع هرج ومرج درامور سیاسی کشور رخ داده بود . باهمهٔ این احوال بعضی ازامراء این سلسه های مختلف علم پرور ومعارف دوست بوده واز این جهت مشاهده میشود که در آن عصر یك عده از شعراء نامی و نویسندگان عالیمقام بوجود آمده و آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته اند .

چون تیموراین سلسله های مختلف را ازبین برد بسیاری ازدانشمندان وارباب معرفت را ازاطراف ایران در سمرقند پایتخت خویش گرد آورد وپس از اوبعضی از جانشینان واخلافش پادشاهان وشاهزادگان متمدن ، بامعرفت دانش دوست ودانش پرور بوده چنانکه نام شاهرخ ، بایسنقر ، الغ بیك ومخصوصاً سلطان حسین بایقرا که حامیان علم‌وادب بوده وشخصاً هم فضل‌ومعرفتی داشته اند درتاریخ ادبیات‌ایران محو نشدنی است .

یك نکته جالب توجه این است که دربار سلطان حسین بایقرا نه فقط باعث ترویج زبان فارسی گردید بلکه نظر دانشمندان ایرانی رابه زبان ترکی متوجه‌نمود و تأثیر عظیم افکار ایرانی در ادبیات ترکی عثمانی از آن تاریخ شروع شد . **میر علی شیر نوائی** وزیر دانشمندحسین بایقرادر نظم‌فارسی‌وترکی‌یدطولائی‌داشته‌وشاعر مشهور ایران شیخ عبدالرحمن جامی باسلطان بایزید عثمانی مکاتبه مینموده است و هم دراین دوره است که فقیه معروف ترك مؤید زاده عبدالرحمن چلبی بشیراز آمد

وهفت سال در آن شهر بسر برد و بافیلسوف ایرانی **جلال‌الدین‌دوانی** مربوط شده ازافکار او استفاده‌نموده است وهمچنین عالم‌معروف‌تفتازانی بوستان سعدی رابشعر ترکی در آورده هرگاه بخاطر آوریم که قبل از این دوره یکی از قدیمترین و مهمترین‌منظومه های‌ترکی‌عثمانی‌اثرطبع‌بهاء الدین سلطان ولدپسرمولاناجلال‌الدین رومی است جای شك باقی‌نخواهد ماندکه ادبیات شیرین ترکی « زائیده » ادبیات فارسی است وبعض ازمحققین آنرا « دختر زیبای » زبان فارسی دانسته‌اند.

قبل از اینکه بنام شعراء و نویسندگان فارسی زبان بپردازیم لازم است اسامی بعضی از علماء ایرانی که آثار مهمی بزبان تازی از خود باقی گذاشته اند تذکر دهیم.

آثار ایرانیان در نثر عربی

تفتازانی

سعدالدین مسعودبن عمرتفتازانی که وحید عصر خودبوده در تفتازان (نزدیك نسا درخراسان) درسنه ۷۲۲ هجری متولد گردید. پس‌ازاینکه تیمورخوارزم را فتح نمودتفتازانی را بعنوان مدرس به‌سرخس فرستاد وچون شهرت اورا در علم وکمال بدانست ویرا بسمرقند طلبید و مورد توجه خاص گشت. این دانشمند بین سنوات ۷۹۱ و ۷۹۷ وفات کرده در سرخس دفن گردید.

آثار او درصرف ونحو، منطق، تفسیرمعانی وبیان بزبان عربی‌است ومهمترین آنها یکی «**مطول**» است که‌تقدیم ملك معزالدین حسین کرت نموده ودیگرکتاب مختصر است که بنام **جانی‌بك** حکمران قبچاق غربی ازاولاد مغول برشته تحریر در آورده است. سابقاً اشاره شد که تفتازانی بوستان سعدی را بنظم ترکی درآورد.

علی‌بن محمد السید الشریف جرجانی

این دانشمند در گرگان (نزدیك استراباد) در سال ۷۴۰ متولدگشته وسعدالدین تفتازانی اورا درشیراز بشاه شجاع معرفی کرد ومدرس در دارالشفاء گردید. تیمود در سنه ۷۸۹ اورا بسمرقند منتقل نمود ولی پس از مرك آن فاتح سید شریف بشیرازبرگشت ودر۸۱٦ درآنشهر وفات کرد. «**الکبری فی‌المنطق**»

و صرف میر از تألیفات اوست وتعداد تألیفاتش بالغ بر ۳۱ کتاب است.

عضد الدین ایجی

عضدالدین درمحل ایجی (بین دارابگرد ونیریز) بدنیا آمده وتألیفات متعددی درفلسفه ومسائل مذهبی و اخلاقی دارد که ازهمه مهمتر کتاب «**مواقف**» است درفارسی. وی منصب قضاوت شافعی مذهبان را داشته وحافظ شیرازی اورا مدح کرده وگوید:

دگر چو قاضی فاضل عضد که در تصنیف
بنای شرح « مواقف » بـه نـام شاه نهاد

عضد الدین با منصب قضاوت مسلك عرفان را توأم کرده بود و یکمرتبه هم از طرف ابواسحق برسالت نزد مبارز الدین رفته است و در آخـر در سنه ٧٥٦ وفات نمود.

فیروز آبادی

ابوالطاهر محمدبن یعقوب فیروز آبادی از دانشمندان عصر خویش است در ۷۲۹ درفیروز آباد فارس متولد شده ودرشیراز، بین‌النهرین ، دمشق تحصیلات خود را باتمام رسانیده و بآسیای صغیر ، مکه و هند مسافرت کرده است .تیمور را در ۷۹۵ درشیراز ملاقات نمود وطرف لطف او واقع گشت سپس به یمن رفت وقاضی القضاة آنحدود گردید و از آنجا بازهم بمکه مشرف گشت وتأسیس مدرسه مالکی نمود ودر آخر درسنه ۸۱۷ دریمن بدرود حیات گفت . تألیف مهم اومعروف به **قاموس** است درلغات عرب(۱).

نثر فارسی

شمس فخری

شمس الدین محمدبن سعید فخر اصفهانی صاحب کتاب معیار جمالی است (به نثرفارسی)که بشیخ ابواسحق اینجو تقدیم نموده. این کتاب داری چهارجزء است . درشعر ،عروض،قافیه صنایع، بدیع زبان‌فارسی ودرسنه ۷۴۵ تألیف‌شده است .

---

(۱) درخاتمه این قسمت لازم است اشاره به ابن عربشاه (ابوالعباس احمدبن محمدبن عبدالله) شود که اگرچه ایرانی نبوده و از اهل دمشق است معذلك در ایران مسافرت کرده وزبان فارسی وترکی را بخوبی آموخته ومرزبان نامه را از فارسی بعربی ترجمه کرده است . تألیف مهم او درعربی کتاب تاریخ تیموراست بنام « عجایب المقدور فی نوائب تیمور » در این کتاب مؤلف تاتوانسته است نسبت به تیمور بدگوئی کرده ، ابن عربشاه درسنه ۸۵٤ وفات نموده .

معین‌الدین یزدی

صاحب تألیف « مواهب‌الهی » است‌در تاریخ آل مظفر از ابتداء تأسیس آندولت تاسنه ۷٦۷ که بین شاه شجاع و برادرش محمود نزاع واقع گشت . معین‌الدین مرد دانشمندی بوده ودربعضی اوقات شاه شجاع مظفری در مجلس مباحثهٔ او حاضر میگشت ولی تاریخش ازحیث انشاء شبیه بتاریخ وصاف است،در۷۸۹ وفات کرد .

شیخ فخرالدین شیرازی

این دانشمند از اخلاف شیخ بزرگوار زرکوب شیرازی‌است و « شیرازنامه » راکه درشرح شیرازاست، درسنه۷٤٤ تألیف نموده .

نظام‌الدین شامی

موقعی که تیمور بغداد را در ۷۵۹ گرفت نظام‌الدین درآن شهر میزیست و در ۸۰٤ تیمور او را مأمور کرد تابزبان ساده فارسی که همه کس آنرا درك کند تاریخ حیات او و فتوحاتش را برشتهٔ تحریر درآورد . تاریخ اوموسوم است‌به « ظفرنامه » ولی‌راجع بشرح حال‌تیمورازهمه مهمترظفرنامه دیگری است که‌شرف الدین علی یزدی برشته تحریر درآورده .

شرف‌الدین علی یزدی

این‌مورخ‌طرف‌توجه‌شاهرخ‌وپسرش‌میرزاابراهیم‌سلطان گردید وتاریخ تیمور رابرشته تحریردرآورده‌ونام‌آنراظفرنامه نهاده است . این تألیف گرچه پس از ظفرنامه نظام‌الدین شامی نگاشته شده معذلك شهرت و اهمیتش بیش از آن کتاب است . شرف‌الدین طبع شعر هم داشته و شرف تخلص نموده است . در ۸۵۳ در تفت (نزدیك یزد) وفات نمود .

حافظ ابرو

خواجه‌نورالدین‌لطف‌اللّه‌معروف‌به‌حافظ‌ابرودرهرات‌متولدشده و درهمدان تربیت یافته است تیمور اورا مقرب داشت و در تسخیر حلب ودمشق‌بدست آن فاتح، حافظ ابرو همراه وی‌بوده . پس از تیمور آن دانشمند درخدمت شاهرخ و بایسنقر درآمد و کتاب زبدة التواریخ (یا مجمع‌التواریخ سلطانی) را برای او تألیف‌کرد. این کتاب درچهار جلد بوده ودرسنه۸۲۹

یا ۸۳۰ خاتمه یافته است . گمان میرود جلد سوم وچهارم آن که راجع به سلسله سلاطین ایران تازمان تحریر آن کتاب بوده ازبین‌رفته باشد .

حافظ ابرو تألیف مهم دیگری درجغرافیا دارد ودرسنه ۸۱۸ درزنجان وفات کرد وهم درآنجا دفن شد .

فصیحی خوافی

فصیحی مدتی درخدمت شاهرخ بوده ومشاغل دولتی داشته است تاریخ وتذکره نفیس موسوم به «**مجمل**» تألیف اوست . مقدمه این کتاب از ابتداء خلقت تاتولد حضرت ختمی مرتبت است . مقاله اول شرح وقایع تاریخی تازمان هجرت است ومقاله دوم که از همه مهمتر است شرح وقایع از سال اول هجرت تاسنه ۸۴۵ است . خاتمه کتاب شرح خواف و تاریخ قبل از اسلام آن است . دراین کتاب نفیس که وقایع برحسب سال ذکرشده شرح حال بسیاری ازشعراء ومردان نامی داده شده است وازاین حیث نهایت سودمند است . این فاضل رادومرتبه گوهر شاد درحبس افکنده و گمان میرود کتاب خودرا درسنه ۸۴۹ تقدیم شاهرخ کرده باشد .

کمال الدین عبد الرزاق

کمال الدین درسنه ۸۱۶ درهرات متولد شد ولی چون پدرش جلال الدین اسحق اهل سمرقند بوده اورا عبدالرزاق سمرقندی گویند . عبدالرزاق ازطرف شاهرخ برسالت نزد پادشاه هند « بیجانکر » رفت وهمچنین بگیلان مسافرت نمود. پس ازشاهرخ درخدمت سایرملوك وامراء تیموری درآمد وآخرین آنها ابوسعید است . سپس گوشه گیری اختیار کردو درخانقاه شاهرخ درهرات منزوی گشت تا درسنه ۸۸۷ رحلت نمود . تألیف معروف عبدالرزاق موسوم به « **مطلع السعدین** » است که شرح وقایع از زمان تولد آخرین پادشاه مغول ابوسعید تارحلت ابوسعید تیموری است .

معین الدین محمد اسفزاری

معین الدین محمد اسفزاری مؤلف **روضة الجنات فی تاریخ مدینة هرات** است که برای **سلطان حسین بایقرا** برشته تحریر درآورده. موضوع این تألیف نفیس اوضاع شهرهرات است چه ازنقطه نظر جغرافیائی واوضاع شهرواطراف آن وچه ازحیث وقایع تاریخی

اززمان اسلام تاسنه ۸۷٥ که سال اتمام کتاب است .

محمد بن خاوند شاه

این مورخ نامی معروف به **میر خواند** است، پدرش از بخارا ببلخ مهاجرت نمود و در آنجا بمرد. میرخواند اکثر عمر را درهرات گذرانید ومیرعلی شیرنوائی اوراتحت توجه خود درآورد ودرسنه ۹۰۳ درهمان شهروفات کرد.

تألیف « میرخواند » معروف به **روضة الصفا** است در شش جلد از زمان قدیم تادوره جانشینان تیمور . پس ازاودیگری جلد هفتم را برشته تحریر درآورد و وقایع سلطنت سلطان حسین را که در سنه ۹۱۲ رحلت نموده در آن شرح داده است.

دولتشاه سمرقندی

امیر دولتشاه پسرعلاء الدوله بختیشاه غازی سمرقندی مؤلف تذکره نفیس ومشهوری است که درآن شرح‌حال بسیاری از شعراء را داده وبعض‌از اشعارآنهارا ذکرکرده‌است. بموجب گفته میرعلی شیرنوائی که معاصراو بوده دولتشاه در۸۹٦ رحلت‌کرده ولی‌بعضی‌سنه ۹۰۰ هجری نوشته اند .

حسین واعظ کاشفی

حسین واعظ کاشفی مؤلف **انوار سهیلی** و **روضة‌الشهداء** وتفسیر قرآن‌بفارسی موسوم‌به‌مواهب علیه است. کاشفی‌تفسیر مزبور را ازبرای امیر علیشیر برشته تحریردرآورد ودرابتدا قصدآن داشت که تفسیربزرگی درچهار جلد بنام « **جواهرالتفسیرلتحفة‌الامیر** » بنگارد ولی‌پس ازنگارش یك جلدآن ازآن مقصود صرف‌نظر کرده «مواهب»را که تفسیر مختصری است بنگاشت وآنرادرسنه ۸۹۹ باتمام رسانید.

کاشفی صاحب‌کتاب معروف دیگری‌موسوم به **اخلاق‌محسنی** است که درسنه ۹۰۰ تألیف نموده و بسلطان حسین بایقرا تقدیم کرده‌است .

جلال الدین دوانی

این دانشمند فیلسوف‌مشرب درسنه ۸۳۰ درقریه دوان‌نزدیك کازرون بدنیاآمده‌ودرفارس‌منصب‌قضاوت‌داشته. ضمناً مدرس دردارالایتام شیراز بوده است. کتاب معروف **اخلاق‌جلالی** و

« **لوامعة الاشراق فی مکرام الاخلاق** » را بنام « اوزون حسن » آق قویونلو نگاشته است .

کمال الدین خوارزمی

حسین بن حسن مرید خواجه ابوالوفا شیخ معروف صوفیه بوده وازعنفوان شباب بتحقیق در اشعار مثنوی جلال الدین رومی پرداخته و درابتدا شرح مختصری برآن نگاشته موسوم **بکنزالحقایق** ولی مهمترین تألیفش **جواهرالاسرار** است. درشرح مثنوی بامقدمه جامع و نافعی در تاریخ مشرب و اصطلاحات صوفیه . این عارف فاضل بین سنوات ۸۳۰ و ۸٤۰ بدست ازبکان کشته شد .

سایرآثار نثرفارسی

دیگر از آثار نثر که مؤلف آنها از طبقه شعراء نامی هستند و عنقریب بآنها اشاره خواهد شد، عبارت از **اخلاق‌اشراف، ریش نامه ، رساله‌صدپند ، تعریفات ورساله دلگشا**(عربی-وفارسی) تألیف شاعرمشهور **عبیدزاکانی، مجالس العشاق** تألیف **سلطان حسین بایقرا** در ۹۰۸ هجری **واشعة اللمعات** درشرح لمعات عراقی تألیف دانشمند و شاعر معروف **عبدالرحمن جامی** همچنین‌لوائح درعرفان ونفحات درشرح حال‌اولیاء وشعراء ازآثارنفیس جامی است .

ادبیات حروفیها

فضل الله استرابادی در زمان تیمور مذهبی آورد که بواسطه تأویل حروف الفباء موسوم بآئین حروفی گردید و تیمور را بآئین خود دعوت نمود ، ولی نفقط آن فاتح دعوت او را رد کردبلکه کمرقتل‌اورا بمیان بست .فضل‌الله نزد میرانشاه‌بن تیمور پناهنده گشتو او ویرا درشیروان‌بقتل رسانید وازآن جهت پیروان حروفی میرانشاه را «مارانشاه» ودجال خواندند .

پس ازقتل فضل‌الله خلفاء او دراطراف متفرق گشته وبنای ترویج آن آئین را گذاشتند . یکی از آنها که معروف به « العلی الاعلی » است بخانقـاه درویشان بکتاشی در آناتولیا رفت و آئین فضل الله را بعنوان اینکه بکتاشتی است بآنان بیاموخت وطولی‌نکشید که آن درویشان که خودرا شیعه مذهب میدانستند حروفی

مذهب گشتند واز این جهات مذهب حروفی در ترکیه منتشر گشت وموجب خشم علماء اسلام گردیده چندین مرتبه آنهارا بقتل رساندند ولی در ایران این مذهب پیشرفتی ننمود وبزودی ازبین رفت.

ازجمله کتب این طایفه یکی جاویدان کبیر است که شاید آنرا مؤسس آن مذهب نگاشته باشد وفهم آن بدون رسالهٔ دیگری که معروف به «مفتاح الحیات» است میسر نمیگردد و تألیفات دیگر آنها عبارت است از آدم نامه، عرش نامه، هدایتنامه کرسی نامه وغیره و کتبی هم بزبان ترکی دارند.

نظم فارسی - شعراء

ابن یمین امیرمحمدبن امیر یمین‌الدین طغرائی درفریومد متولد گشته وباامراء سربداران مربوط گردید. درفن شعروشاعری مقامی ارجمند دارد از آثاراوبنام «مقطعات» درفلسفه واخلاق وعرفان طبع بلندش بخوبی هویداست. متأسفانه دیوان این شاعردرزمان حیاتش مفقود شده ودرقصیده‌زیبائی تأثر قلبی خود را ازاین پیش آمد بیان کرده‌است. فوت اودرسنه ٨٦٩ رخ داد. این‌شعر ازمقطعات اوست.

مرد باید که هرکجا باشد ... عزت خویشتن نگهدارد
خود پسندی و ابلهی نکند ... هرچه کبرومنی‌است بگذارد
بطریقی رود که مردم را ... سر موئی ز خود نیازارد
همه‌کس را زخویش به داند ... هیچ کس را حقیر نشمارد
سرو زر در طلب نهد آنکه ... تا مگر دوستی بدست آرد

خواجوی کرمانی کمال الدین ابوالعطا محمودبن علی‌بن محمود خواجه درسنه ٦٧٩ متولد گردیده ودرابتدا درخدمت یکی ازامراء مظفری (شاید مبارزالدین محمد باشد) درآمد سپس به دربارشیخ ابواسحق درشیراز رفت و از قصایدش که درآن مدح امراء مختلف را نموده معلوم میشود این شاعر نامی مدتی ازعمر خود را بمسافرت گذرانده است ونمی‌توان اورا شاعریك سلسله مخصوص‌دانست. گویندخواجه مرید **شیخ رکن‌الدین علاءالدوله**

عارف مشهور سمنانی بوده ودرسنه ۷۵۳ وفات نموده‌است .

غیر ازدیوان‌او که مجموعه قصاید ، غزلیات ، مقطعات ورباعیات اوست‌خواجو دارای خمسه ایست که درسنه ۷٤٤ باتمام رسانیده وعبارت است‌از **نوروز وگل** ، **همای و همایون** ،**کمال‌نامه روضة الاسرار** ومنظومه‌درعرفان ــ درمقام‌خواجو همان بس که شاعربزرك حافظ شیرازی طرز سخن خودرا باگفتار او تشبیه کرده و بعضی‌ازغزلیات وابیاتش را استقبال نموده است . این‌بیت ازاواست :

منزل اریارقرین است چه دوزخ چه بهشت
سجدهٔ ـ گر به‌نیازاست چه مسجدچه کنشت

عبید زاکانی

نظام الدین عبیدالله اهل زاکان قزوین است . مدتی در شیراز گذرانده و درحدود سنه ۷۷۲ رحلت کرده است .

عبید یکی ازشعراء خوش قریحه ولطیفه گوی ایران است . درایام زندگانی مبتلا به قرض ودرماندگی شد وچنانکه خودگوید عمداً دست از سخنهای جدی برداشته تا بذوق اشراف آنزمان بهزل سرائی پرداخته است .گرچه عبید درفن هزل هم افراط کرده وهم مهارت بخرج داده معذلك در زیر بسیاری از گفته های او معانی بکر و لطائف نغزی است . بعضی‌ازتألیفات این شاعردانشمند که بلاشك یکی ازادبا وفضلا بی نظیرعصرخودبوده از این قراراست : **اخلاق الاشراف** (درسنه۰ ۷٤ تألیف شده) **ریش‌نامه** ، **رساله‌صدپند** (در۷۵۰ هجری تألیف شده) یا تعریفات ــ **رساله‌دلگشا** (دارای دو قسمت‌است عربی و فارسی) **عشاقنامه** ، **فالنامه** ، و غیره اما منظومه موش وگربه او بهترین شاهد طبع سلیم آن شاعر ونویسندهٔ نامی است .

سلمان ساوجی

استاد سخن سلمان ساوجی که اورا حافظ شیرازی سرآمد فضلای زمانه گفته در حدود سنه ۷۰۰ هجری بدنیاآمده ودر سال ۷۷۸ بدرود حیات گفته است . در قصیده سرائی مقامی ارجمند داشته وغزلیات او دلفریب است . همچنین دارای مقطعات ، رباعیات ودو منظومه بطرزمثنوی است که یکی **فراغنامه** ودیگر **جمشید و خورشید** نام دارد . این چندبیت نمونه‌ای از

طبع بلند اوست :

باد نوروز نسیم گل رعنا آورد
گرد مشك ختن از دامن صحرا آورد
شاخ را باغ بنفش دم طاوس نگاشت
غنچه را باد بشکل سر ببغا آورد
لاله از دامن کوه آتش موسی بنمود
شاخ بیرون ز گریبان ید بیضا آورد
ازپی خسرو گل بلبل شیرین گفتار
نغمهٔ بار بد و صوت نکیسا آورد
سرو را باد صبا منصب بالا بخشید
لاله را لطف هوا خلعت والا آورد

حافظ شیرازی لسان الغیب و ترجمان الاسرار شمس الدین محمد حافظ شیرازی صاحب دیوان معروف مستغنی از تعریف و توصیف است . این عارف بزرك طرف نه‌تنها توجه شیخ ابواسحق اینجو وملوك آل مظفر گردید بلکه صیت سخنش دراطراف بپیچید ومحمودشاه دکنی وسلطان غیاث الدین بنگالی حضرتش را بهند دعوت نمودند و سلطان احمد اویس جلایری بکرات اورا ببغداد خواند ، ولی شاعر سخن سنج ماموفق بسیاحت هند وبغداد نگردید ومیتوان گفت حافظ اساساً بمسافرت مایل نبوده گلگشت مصلی وآب رکن آباد وگوشه گیری و سیر معنوی را برنج سفر ترجیح میداده است چنانکه خودفرموده:

دگرزمنزل‌جانان‌سفرمکن درویش　　　که سیرمعنوی وکنج‌خانقاهت‌بس

وجای دیگر گوید :

نمیدهند اجازت مرابسیرو سفر　　　نسیم‌باد مصلی وآب رکن آباد

حافظ از فضلاوعرفاء بزرك عهد خود بوده عربی را خوب می‌دانست وکلام‌الله

مجید را ازحفظ داشت :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ   به قرآنی که اندر سینه داری

اشعارحافظ هم طرب‌انگیزاست وهم مجموعه ایست ازلطایف حکماء واسرار عرفانی ازاین جهات خاص و عام ازگفتارش لذت برند عرفاء عالیمقدار و صوفیان



« آرامگاه خواجه حافظ شیرازی »

خانقاه از اشعارش کیف حاصل‌کنند واهل صوت بوجد وطرب آیند. راستی کمتر شاعری توانسته است درقالب مجازآنهمه‌اسرار حقیقت‌بیان کند. اشعار حافظدارای زیبائی گفتار نظامی‌لطف سخن سعدی ، خلاصه افکار مولوی ، طرز دلفریب سلمان‌ـ ساوجی ، روش خاص خواجوی کرمانی است وبااینهمه یك‌چیزدیگری بر آن‌افزوده

است که جز لطف غزل حافظ نام دیگر بر آن نتوان نهاد. پس نه عجب اگر شهرت کلامش حتی درزمان حیات او تاسمرقند وتبریز وبغداد برسید.

بشعر حافظ شیراز میکوبند و میرقصند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

لسان الغیب در سنه ۷۹۱ به گلشن قدس خرامید وتربت شریفش در شیراز زیارتگاه اهل دل است.

برسر تربت ما چون گذری همت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد شد

کمال خجندی

کمال‌الدین بن مسعود از عرفاء عالیمقام عهد خود بوده و ودست ارادت بخواجه عبیدالله نامی داده‌است. درآغازشباب از ماوراءالنهر به تبریز آمد وسلطان حسین جلایری برای او خانقاهی درآنشهربنا کرد هنگامی که امیر قبچاق تبریزرا بگرفت، کمال را بشهر «سرای» که پایتخت او بود همراه برد وچهار سال درآنجا بماند سپس به تبریز مراجعت کرد و میرانشاه پسر تیمور اورا مقرب داشت تاآنکه درسنه ۸۰۳ رحلت نمود ودرخانقاه اوجز یك حصیر خشن که برروی آن میخوابید وسنگی که سربر آن میگذاشت چیزدیگر نیافتند. کمال دارای اشعاری است که برای تسلی خاطر خود میگفته چنانکه گوید:

این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیرای من است

اشعارش درزمان حیاتش طرف توجه گشت وحتی حافظ شیرازی آنرا پسندید واینکه خواجه گفته است:

چون غزلهای خوش و دلکش حافظ شنود

گر کمالیش بود شعر نگوید به خجند

دلیل براین است که حافظ اشعاراورا می‌پسندید ولی خودرا ازاو برترمیدانسته است. این بیت از اوست:

دشوار کشد نقش دو ابـروی تو نقاش
آسـان نتوانند کشیدن دو کمان را

مغربی

محمد مغربی تبریزی از شعراء نامی صوفی مشرب است. اکثر تذکره‌نویسان مسقط الرأس اورا تبریز نوشته‌اندوچون باخرقهٔ درویشی بدیار مغرب سفر کرد ودر آنحدود دست‌ارادت بیکی ازاهل ارشاد داد تخلص خود را مغربی نهاد. درتاریخ‌تولد ووفات او اختلاف است ومیتوان گفت در حدود سنه ۷۵۰ بدنیا آمده و در ۸۰۹ در تبریز بـدرود حیات گفته است ـ ترجیعات و غزلیات مغربی مشحون بحقایق عرفان است. این چند بیت نمونهٔ از ذوق او است.

آن کس که نهان بود زما آمد و ما شد
وان کس که ز ما بود وشما ما و شما شد
آن کس کـه ز فقر و ز غنا هست منزه
در کسوت فقر از پی اثبات غنـا شد
هر گز که شنیده‌است‌ازاین‌طرفه که‌یك کس
هم خانه خویش آمدو هم خانه خدا شد

ابو اسحق اطعمه

فخر الدین احمد حلاج شیرازی معروف بـه ابواسحق اطعمه شاعری‌خوش‌قریحه‌وشیرین کلام‌بوده‌وا کثرایام‌خودرادرشیراز گذرانده و شغلش در ابتدا حلاجی بوده و طرف توجـه **اسکندربن عمرشیخ میرزا** نوهٔ‌تیمورحکمرانفارس‌واصفهان‌بوده‌است(۸۱۲ـ۸۱۷) چنانکه از **طرائق الحقایق** و **مجمع‌الفصحا** معلوم میشود دست ارادت به عـارف بزرك عهد خویش شاه نعمة الله ولی زده. اشعار ابواسحق لطایفی است راجع‌بانواع طعام واغذیه ویکی ازتألیفات او **کنز الاشتها** است که در دیباچه‌آن گفته :

خوانی کشیده ام ز سخن قـاف تابقاف
همکاسهٔ کجاست کـه آیـد برابرم

همچنین بتقلید اشعار استادان ابیاتی راجع به خوراکهای مختلف گفته‌است

مثلا بتقلید این شعر سعدی که فرماید :

بامدادان کـه تفاوت نکند لیل و نهار

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

اطعمه گفته است :



خواجه حافظ و شیخ ابواسحق

بامدادان که بود از شب مستیم خمـار

پیش من جـز قدح بورك پرسیر میـار

عمادالدین فقیه کرمانی

عمادالدین درسنه ۷۷۳ وفات کرده و دارای دیوان شعر وپنج منظومه بطرزمثنوی است . درکرمان مقامی ارجمند وخانقاهی منیع داشته است . گویند شاه شجاع آل مظفر باوارادت داشته .

شاه نعمت‌الله ولی

امیر نورالدین نعمت الله نسب خود را به امـام همام محمد باقرعلیه السلام میرساند. درسنه ۷۳۰ درحلب متولدگردیده ومدتی در عراق گذرانده درسن ۲٤ سالگی بزیارت بیت‌الله الحرام رفته وهفت‌سال‌در آ نجااقامت کرده‌است. دست‌ارادت‌به شیخ عبداله الیافعی(۱) که یکی‌ازعرفاء نامی عصرخود بود داده‌است ـ قسمت دیگرازعمرخودرا درسمرقند هرات ، یزد گذرانده وبیست و پنج سال درماهان کرمان اقامت نموده درسنه۸۳٤



شاه نعمت‌الله

پس از یکصد سال و کسری بجهان باقی شتافته است . شاه نعمت اله مؤسس سلسله مشهور نعمة اللهیه است ودرعرفان مقامی بلند داشته. شاهرخ پسرتیمور واحمدشاه بهمن پادشاه دکن وجمعی ازامراء ودانشمندان آن عهد بحضرتش ارادت داشته اند.

(۱) شیخ عبدالله یافعی درسنه ۷٦۸ وفات کرده است .

رسالات متعددی درتصوف برشته تحریر درآورده ودارای دیوان اشعاراست. برسبیل کنایات راجع بظهور حضرت مهدی (ع) پیش بینیهائی کرده است. دیوان اشعار او مشحون از حقایق عـرفانی و اسرار تصوف است . این ابیات از طبع بلند اوست :

عالم از بسط وجود عام اوست — هرچه می‌بینی زجود عام اوست
اوئی او ذاتی و مـائی مـا — عارضی باشد فنا شو زین فنا
مائی عـالم نقاب عالم است — بلکه عالم خود حجاب عالم‌است

قاسم الانوار علی‌بن نصیربن هارون‌بن‌ابوالقاسم الحسینی مشهوربقاسمی در سنه ۷۵۷ در تبریز بدنیاآمده ودست ارادت به شیخ‌ـ صدرالدین اردبیلی فرزند شیخ صفی الدین مشهور یکی ازاجداد صفویه داده وپس از رحلت اوحلقه ارادت شیخ صدرالدین یمنی‌مرید‌شیخ اوحدالدین کرمانی را در گوش کرده‌است ـ مدتی‌ازعمررادر گیلان بگذرانید سپس بخراسان رفت ودرهرات درزمان تیمور وشاهرخ اقامت گزید وچون درآن‌شهر شخصی موسوم‌به احمدلر که یکی ازاتباع‌فضل‌اله حروفی‌بوده سوء قصدی بشاهرخ نمود باآنکه‌آن ضربت کارگر میگردیدواحمدلر کشته‌شدمیرزا بایسنقرقاسم‌الانواررابااحمد مذکورهمدست‌دانست وآن شاعر صوفی مشرب مجبور شد هرات را ترك‌گفته بسمرقند رود . درآنشهر میرزا الغ‌بیك ازاو توجه نموده ولی‌پس چندسال قاسم الانوار بناحیه جام رفت ودر سنه۸۷۳درآن حدود رحلت کرده .

قاسم الانوار دارای دیوان شعر و چند منظومه بطرز مثنوی است . این ابیات از اوست :

ما باتـو بوده ایـم در اطـوار کاینات
پیش از بنای خانقه و دیـرو سومنـات
اندر میان حکایت پیغام در گذشت
چون‌بامنی همیشه چه حاجت بمرسلات
از ما خلاف دوست نیاید که باحبیب
همراه بوده ایـم در انـواع واردات

کاتبی نیشابوری

کاتبی درنیشابور یاترشیز بدنیا آمده‌است. میرعلی شیرنوائی ودولتشاه اشعار اورا نهایت پسندیده اند ولی جامی ایرادکند که آن اشعاریك نواخت نیست و آنرا تشبیه‌بشتر گربه کرده‌است.
این شاعر دارای دیوان غزلیات وقصاید است ومنظومه حسن وعشق وناظر و منظور که بطرزمثنوی‌است از آثار طبع بلند اوست. کاتبی مدتی مسافرت‌کرده و درآخر به تصوف گرویده است ودرسنه ۸۳۸ بدرود حیات گفته.

این ابیات ازاوست:

ای دل ارخواهی که‌باشی دررهٔ عزت‌سوار
اسب همت را به میدان قناعت تاز تیز
تاشود واقف دلت از سرهر کاری که هست
نقد هستی سربسر درپای اهل راز ریز
گرشود کم‌گوهر جانت چوبیزی خاك‌فقر
مگذران زین رهگذر بردل غبار وبازبیز
وربحق دانستهٔ جای نشست و خاست را
خواه درارمن نشین و خواه درابخازخیز

عبدالرحمن جامی

ملانور الدین عبدالرحمن جامی یکی از شعراء صوفی مشرب وازنویسندگان بزرك ایران است سرآمد فضلاء عصرخویش بوده و در رشته های‌مختلف، آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته‌است. جامی درسنه ۸۱۷ درجام (درخراسان) بدنیاآمده ودرخردسالی به تحصیل علم و کمال پرداخته‌و گوی سبقت را ازدیگران‌بربود. جمعی ازمحققین‌اورا آخرین شاعر بزرك ایران دانندکه دررشته های مختلفه دست داشته است - جامی هیچگاه طریق تملق اهل زمان نپیموده وخود را برای‌کسب متاع دنیوی‌پست‌ننموده وقد درمقابل هیچ امیری خم‌نکرده‌است معذلك صیت فضل و کمالش ازشرق‌تاغرب عالم اسلام پیچید. چنانکه بابرمؤسس سلسله تیموریان هند دربابرنامه ومیرعلی-شیرنوائی درمجالس النفایس وخمسة المتحیرین ودولتشاه درتذکرة الشعراء و سام

میرزا پسرشاه‌اسمعیل صفوی درتحفه سامی‌مراتب فضل‌وکمال وبلندی طبع آن شاعر بزرك درسنه ۸۹۸ هجری بدرود حیات گفت .

مهمترین آثار نثراو اینقرار است . نفحات الانس (تذکرهٔ بزرگان صوفیه) شواهدالنبوة ، شرح لمعات عراقی ، لوامع (شرح قصوص‌الحکم شیخ محی الدین) بهارستان ، تفسیرسورهٔ فاتحه ، شرح چهل حدیث واحادیث ابوذر ، رسالهٔ درطریق صوفیان وتحقیق مذهب آنان، شرح قصاید تائیه ومیمیه عمربن‌الفارض عارف مشهور مصر ، شرح اولین ابیات مثنوی رومی موسوم به نی‌نامه ، رسالاتی در عروض قافیه ، موسیقی ، صرف ونحو ومعما دارد. مجموعه منشآت جامی هم‌از آثارقابل‌توجهی‌است که‌ازاو باقیمانده .

باقدرتی که جامی درنثرنویسی داشته نظم‌او آثارنثرش راتحت‌الشعاع گذاشته است. جامی‌دارای‌سه دیوان‌جداگانه است که هریك عنوان‌جداگانه‌ای‌دارد ازاینقرار: فاتحة الشباب، واسطة العقد ، وخاتمةالحیات ـ اما مثنویات اوموسوم به هفت‌اورنك عبارت ازمنظومه های ذیل است :

سلسلة الذهب، سلامان وابسال ، تحفة الاحرار ، سبحة الابرار، یوسف‌وزلیخا لیلی ومجنون ، خردنامه سکندری، این دوبیت ازیك غزل معروف‌اوست:

پیش ارباب خرد شرح مکن‌مشکل عشق
نکتهٔ خاص مگو مجلس عام است اینجا
جامی ازعشق تو شد مست نه‌می‌دید نه‌جام
بزم عشق است چه‌جای می‌وجام است‌اینجا

همچنین این‌بیت ازاوست :

بودم آنروز من از طایفه درد کشان
که نه ازتاك نشان‌بودو نه از تاك نشان

سایر شعراء

باید دانست که امیر علی شیرنوائی که حامی فضلا و مشوق شعراء ودانشمندان وموسیقی دانان و نقاشان عصر خودبود و مقام‌وزارت سلطان حسین بیقرارداشته، شخصاً مرد فاضل وباکمالی‌بوده ولی‌شهرت

او درزبان ترکی بیش ازفارسی است .

سایرشعراء معروف آن دوره از اینقرارند : **عارف هراتی** صاحب تألیف‌حال‌نامه وفاتش در سنه ۸۵۳ اتفاق افتاد و او را ثانی سلمان ساوجی میگفتند - **شیخ - آذری اسفراینی** (متوفی در۸٦٦) **باباسودائی** ابیوردی (متوفی در۸۵۳) - **علی شهاب ترشیزی**و**امیرشهاب سبزواری** (متوفی در۸۵۷) و**نسیمی** و **قدسی** هراتی از شعراء آندوره اند .

فصل هشتم

صنایع ایران

ازآغاز حمله مغول تاتأسیس سلسلهٔ صفویه

معماری و تزئین

در زمان مغول بواسطه فتح بلاد مختلفه بدست چنگیز و جانشینان او و ارتباط صنعتگران ایرانی و چینی تغییرات جالب توجهی درمعماری ومخصوصاً درکاشی کاری رخ داد .

اماطرز معماری ایام سلجوقیان وساختن گنبد چنانکه درجای خود شرح آن گذشت نه‌فقط درزمان مغول ازبین‌نرفت‌بلکه تااندازه‌ای هم‌پیشرفت نمود . آنچه درابنیه‌زمان مغول بیشتر جالب توجه است شکل درونی گنبدهاست که تقریباً تخم مرغی است‌و دیگر تزئین اماکن بوسیله کاشی است مهمترین بنائی که از آندوره به‌یادگار مانده مقبره الجایتوسلطان محمد خدا بنده است که محوطه آن دارای هفت ضلع است و برفرازش گنبدی افراشته شده، درهرطرف‌این بناسه درگاه‌است ودرگاه میانه‌وسیعتر ازدودرگاهی است که دراطراف آن واقع گردیده است . بالای آن بناء هشت ضلعی خطوط کوفی است ودرهر زاویه‌آن منارهٔ برپاست .

معماری ایام تیموریان چندان‌تفاوتی بادورهٔ جنگیزیان ندارد واصول آن‌یکی است ولی اززمان تیمور مسجدهای‌گنبد دار بیش ازپیش طرف توجه واقع‌گشت . نمونه کامل این قبیل مسجدها قبل از صفویه مسجد کبود تبریز است که در زمان

قراقویونلوها بناگردیده . بالای صحن مسجد گنبدی افراشته شده که ارتفاعش بیش ازگنبد بالای محراب است . این مسجد دارای درگاه مرتفعی است که بالای آن به شکل نیم طاقی است .

دراین بنایك طرز کاشیکاری جدید مشاهده میشودوازاین حیث تاریخ ساختمان آن مسجد مبدأتزئین مخصوصی درمعماری محسوب میشود .

برای توضیح این امر لازم است قبلا تـذکر دهیم که از زمـان چنگیزیان صنعتگران ایرانی ، چینی ، وهندی بایکدیگرمربوط شدند . چنگیز بعضی ازقبایل ایرانی را بحدود چین کوچ داد وهلاکو جمعی از صنعتگران چینی را درایران مقیم ساخت وازتبادل افکار این صنعتگران کاشی کاری پیشرفت جدیدی نمود و استعمال آجرهائی که کنار آنهارا مینائی میکردند درابنیه معمول شد وصنعتگران ایـرانی درروی کاشیهاتصاویر مختص چینیان رابا کمال مهارت ترسیم نمودندو کاشیهای ساخت ایران درتمام دنیای متمدن وحتی درچین نهایت شهرت نمود . ولی درهرحال قبل از بناء مسجد تبریز چنانکه گفتیم درزمان مغول فقط درکنار آجرهائی که دربعضی از ساختمانها بکار میبردند لعاب یامینا استعمال مینمودند واین آجرها جزء بنا محسوب میشد ولی درمسجد تبریزمشاهده میشود که مینارا برروی قطعات مجزا (کاشی) که جزء بنا نیست استعمال کرده وبعدآنرا برروی دیوار وجدار الصاق نموده اند . این قبیل کاشی کاری گرچه نهایت برزینت بناء میافزاید ولـی آن قطعات نظیف تاب مقاومت حوادث را نیاورده چنانکه بسیاری از کاشیهای قرن نهم و دهم از بین رفته درصورتیکه کاشیهای زمان مغول باقی مانده است .

استاد هرتسفلد در نطق ۲۲ امر داد ۱۳۰٤ درعمارت وزارت فرهنگ راجع بابنیه آن ادوار چنین بیان نموده :

« ملیت ایران همیشه باقی بوده وتغییر نیافته است . در اکثرجاها مثل مصر یونان وحتی ایتالیا ورود طوایف خارجی احوال مردم آن نواحی را کم‌وبیش تغییر داد ولی درایران برعکس مهاجرین نسبت بایرانیها مستهلك وایرانی شده‌اند ،شرح خرابیهای وحشت انگیز چنگیز که اورا بلیه الهی میتوان نامیـد در متون تواریخ

مضبوط است که چه نوع در محو ایران اهتمام داشت معذلك در همان اوقات ودر زمان جانشینهای اودرنقاط شمالی ایرانی ابنیه و آثار معظم که بکلی بااسلوب ایرانی بناشده دیده میشود .

بعد ازچنگیز مجدداً امیرتیمور جهانسوز نیز برای خرابی وانهدام ایران قد علم میکند اما چیزی نمیگذرد که بایسنقر برای کتاب شاهنامه مقدمه مینویسد و شاهرخ درتخت جمشید بدست خود اشعاری درروی سنك نوشته باین طریق شهادت بفضل وشرافت گذشته ایران میدهد . بدلایل مسطوره فوق ابنیه و آثار ایران بالاصله آثارملی محسوب میشود « الخ »

سایر صنایع

راجع به آبگینه سازی بسیاری ازمحققین راعقیده بر آن است که صنعتگران ایرانی نه فقط استادان این فن بوده‌اند بلکه الصاق مینا برروی آبگینهٔ وقندیل های مساجد از اختراعات آنها وقندیلهای مشهور « قلاونی » که درمصر ساخته شده ازروی نمونه‌هائی است که « قلاون » ازایران به مصر آورد وحتی در کارخانه های مصری بسیاری ازصنعتگران ایرانی خدمت مینمودند .

بافت قالیهای آن ادوار بارشته های ابریشم و طلا بعمل میآمده و رنك آنها اغلب لاجوردی یاسبز زمردی ولاکی وخاکستری بوده است . نقش آن عبارت از چمن بزرگی است پرازشاخه وبرگ و درهرزاویه آن چمنهای کوچك متشابه است درزمینه آن مرغهائی مشاهده میشود. درحالت پرواز یاپلنگها وغزالانی است که در جست و خیزند و گاهی هم سوارانی در روی بعض از آن قالیها دیده میشود که بازی در دست دارند . درقرن هشتم ونهم هجری قالیهای معروف به محلی جلب توجه را نمود .

در آن ادوار فن قلم زنی درروی خود وانواع اسلحه وجواهر نشاندن برروی آنها نهایت معمول گردید . اما برروی خنجر وقداره ها آیات قرآنی نقش میشده و قبضه شمشیرها اغلب طلاونقره مرصع به فیروزه یازمرد ویاقوت بوده‌است .

سایر هنرها از قبیل منبت کاری ، تذهیب ، تجلید ، خوش نویسی ونقاشی

طرف توجه بوده وصنعتگران ایرانی درتمام این رشته ها لیاقت فطری استعداد و ذوق سلیم خود را ابراز داشته اند در اواخر ایام تیموریان وبامداد ظهور صفویه نقاشان بزرك مانند احمد تبریزی ، جهانگیر ، بخاری بوجود آمده اند ولی از همه معروف تر بهزاد است که در زمان سلطان حسین بایقرا وشاه اسمعیل صفوی میزیسته است . راجع باین استاد بزرك درفصل مربوط به صنایع عهد صفویه اشاره خواهد شد .

فهرست مهمترین وقایع تاریخی ازحمله مغول تا صفویه

وقایع	تاریخ
چنگیزیان ـ ایلخانیان	
قتل وغارت لشکر چنگیز در بخارا ، اترار ، جند، خجند ، سمرقند	٦۱۷
عزیمت سی هزار نفر از لشکر چنگیر در تعقیب خوارزمشاه وقتل وغارت آنها در قزوین زنجان ، مراغه ، خوی ، نخجوان ، بلخان وغیره	٦۱۷
رحلت خوارزمشاه درجزیره آبسکون	٦۱۷
قتل عام در خوارزم، ترمذ ، بلخ، بدخشان ، بامیان ، مرو ، نیشابور هرات بدست وحشیان مغول	٦۱۸
رحلت چنگیز	٦۲٤
شهامت جلال الدین خوارزمشاه در اصفهان ، ری ، تبریز اخلاط گرجستان و غیره	٦۲۰ـ٦۲۸
عزیمت هلاکو ازطرف منکوقاآن بجانب ایران	٦٥۱
قلع وقمع اسمعیلیان وویران شدن حصار وقلاع آنها بدست لشکر هلاکو	٦٥۳
انقراض خلافت بنی‌عباس و کشته شدن مستعصم	٦٥٦
شکست فاحش لشکر آباقاخان ازسلطان مصر سیف‌الدین قلاون	٦۷٥
دستگیر شدن احمد تکودار و کشته شدنش بامر ارغون	٦۸۳
کشته شدن خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان بامر ارغون	٦۸۳
قتل سعدالدوله ورحلت ارغون	٦۹۰
بهلاکت رسیدن گیخاتو (درزمان اوصدرالدین احمد زنجانی وزیر گشت و یك گونه اسکناس«چاو» معمول گردید)	٦۹٤
مخالف بیدو اغول وغازانخان	٦۹٤
مدت سلطنت غازان خان ، جنك اوبامصریان و اصلاحات عظیم کشوری ـ بدستور خواجه رشیدالدین فضل‌الله	٦۹٥ـ۷۰۳
رحلت الجایتو سلطان محمد خدابنده	۷۱٦
کشته شدن رشیدالدتن فضل‌الله	۷۱۸
رحلت سلطان ابوسعید	۷۳٦
جلایریان	
مدت اقتدار جلایریان (شیخ‌حسن ایلکانی ، سلطان اویس ، سلطان حسین وسلطان احمد)	در حدود ۷٤۰ ـ ۸۱۳
مظفریان	
مدت حکمرانی مظفریان (محمد مبارزالدین ، شاه‌شجاع ـ زین‌العابدین ـ یحی ـ منصور)	در حدود ۷۳٦ـ۷۹٥

وقایع	تاریخ
سربداران	۷۸۳–۷۳۸
امرای کرت	در حدود ۶۵۲تا۷۸۵
تیموریان	
فتح سرخس ، هرات ، طوس ، اسفراین ، کلات بدست تیمور فتح سبزوار	۷۸۳
وسیستان و بیداد تیمور در آنحدود	۷۸۵
فتح ایالات واقع‌در ساحل جنوبی بحرخزر	۷۸۶
تسخیر بروجرد ، خرم آباد ، آذربایجان ، نخجوان ، گرجستان	۷۸۸
تصرف سلماس ، ارومیه ، بایزید ، ارزروم ، ارزنجان ، اخلاط	۷۸۹
قتل عام اصفهان بامر تیمور	۷۹۰
دفاع مردانه منصور آل مظفر وانقراض‌آن سلسله بدست تیمور	۷۹۵
قتل وغارت‌تیمور درهند	۸۰۱
جنگ مشهورآنقره شکست سلطان‌بایزید واسیرشدنش دردست تیمور	۸۰۵
لشکرکشی تیمور بجانب چین ورحلت‌او	۸۰۷
لشکرکشیهای شاهرخ برای فرونشاندن فتنه های داخلی	۸۲۳–۸۰۸
فوت شاهرخ	۸۵۰
کشته شدن الغ بیك بتحریك پسرش	۸۵۳
کشته شدن عبداللطیف پسرالغ بیك	۸۵٤
شکست ابوسعید ازاوزون حسن و کشته شدنش	۸۷۳
رحلت سلطان حسین بایقرا	۹۱۱
قراقویونلو	
فتح‌آذربایجان بدست قرایوسف وشکست ابوبکرتیموری	۸۰۹
فتح ساوه ، قزوین وسلطانیه ازطرف قرایوسف	۸۲۳
سلطنت اسکندر پسر قرایوسف و کشته شدنش بدست پسرش قباد	۸۳۹–۸۲۳
کشته‌شدن جهانشاه (جز خراسان وسواحل دریای خزر باقی کشور ایران‌و	
عراق عرب دردست این پادشاه بود)	۸۷۲
انقراض سلسله‌قراقویونلو درزمان حسنعلی پسرجهانشاه بدست اوزون‌حسن	۸۷۳
آق‌قویونلو	
اقتدار اوزون حسن درایران پس ازقتل جهانشاه	۸۷۲
جنگهای اوزون حسن باعثمانیان (سلطان محمد فاتح)	۸۷۹–۸۷۸
رحلت اوزون حسن	۸۸۲
(سلسله‌آق‌قویونلو را شاه‌اسمعیل صفوی منقرض نمود)	

باب سوم

ازصفویه تاانقراض سلسلهٔ قاجاریه

فصل اول

صفویه

ملاحظه درتاریخ ایران پیدایش سلسلهٔ صفویه ازچند نقطه نظر غایت اهمیت را دارد وازهمه مهمتر مسئله وحدت ملی ایرانیان و رسمی شدن مذهب تشیع (امامیه اثنی عشریه) وپیشرفت صنایع است .

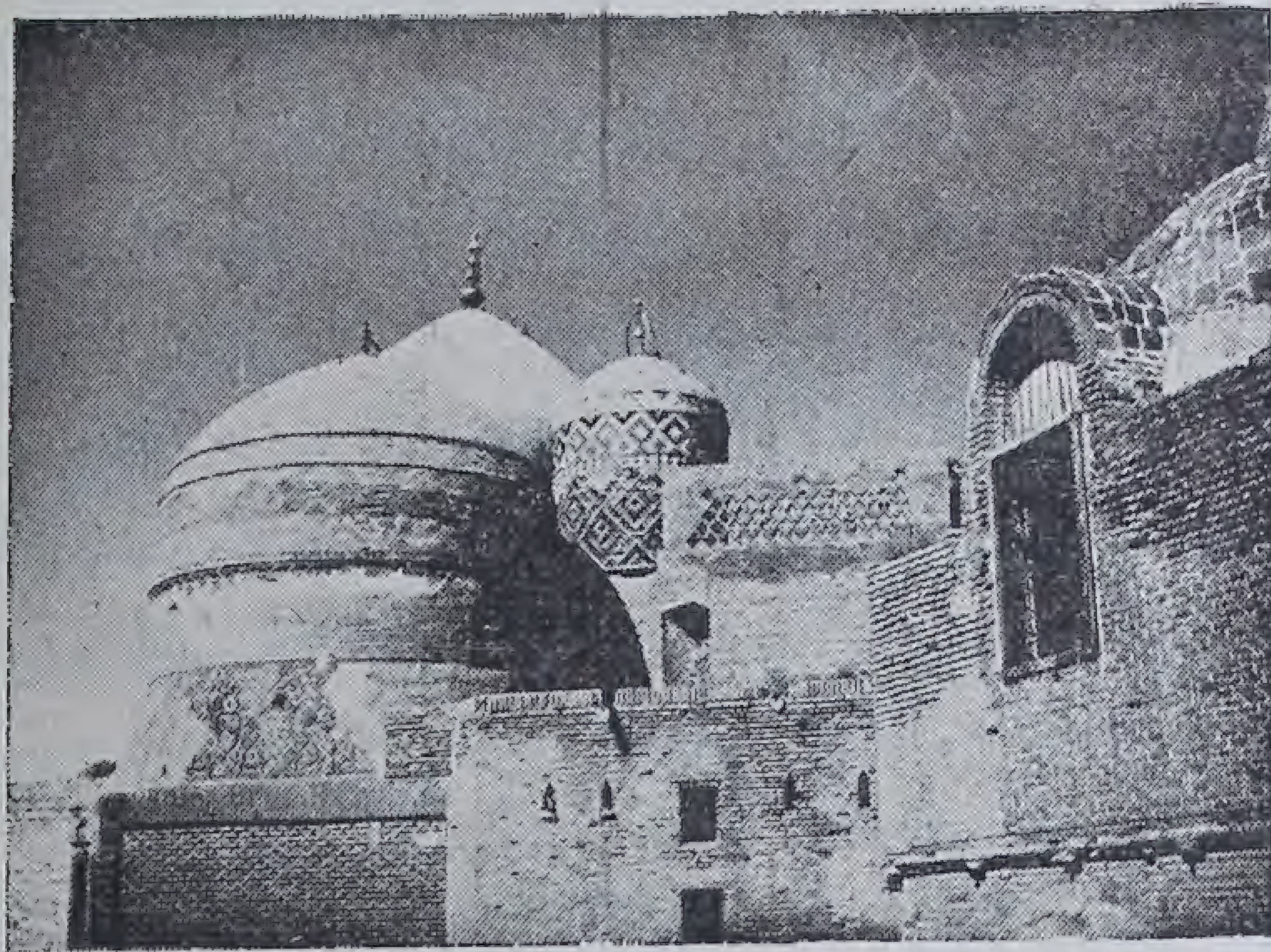
گرچه پس از تسلط عرب ایرانیان شخصیت خود را از دست نداده و ملیت خویش را فراموش نکرده ودرهرموقع زمام‌اموم سیاست را بدست گرفتند وبالاخره درزمان آل‌بویه خلفارا دست‌نشانده خودکردند معذلك سلسله‌های ایرانی که دراین کشور حکمرانی نمودند یعنی‌صفاریان‌وسامانیان ، آل زیار وحتی آل‌بویه کلیه کشور ایران رادرقلمروخود نداشتند وایران که درزمان‌ساسانیان‌تشکیل یك دولت‌مستقل میداد وملت ایرانی که دارای یکنوع آمال متحد بوده است پس از اسلام بواسطه پیدایش‌سلسله های مختلف که‌هر کدام‌درقطعه یاقطعاتی‌ازاین مملکت‌بساط‌حکمرانی گسترده بودند مملکت ما دارای مرکز مشترکی که نقطه نظرعموم ایرانیان باشد نبود وآنچه‌ایرانیان‌را بیکدیگرمرتبط میساخت‌یکی زبان فارسی ولهجه های‌مختلف آن ودیگر آداب وعادات و آمال ملی بوده که هیچگاه دراین‌کشور ازبـین نرفت ، راست است که سلجوقیان اکثر ممالك اسلامی‌را تحت یك قوه در آوردند ومرکز پادشاهان بزرك آن‌سلسله درایران‌بود وامور دردست ایرانیان اداره‌می‌شد ونمی‌توان گفت سلطنت الب‌ارسلان، ملکشاه و سنجر تسلط بیگانه بوده (چه‌اینان گذشته‌از

اینکه بخلق و خوی ایرانی متخلق شدند، سیاست امور را درست ایرانیان گذاشته بودند) معذلك اختلافات سخت مذهبی رشته ایجاد ایرانیان‌را چنین ازهم گسیخته بود که نتیجه آن درزمان حمله‌مغول معلوم گشت که بسهولت خوارزمشاهیان راازبین بـرده بلاد ایران را مسخر کردند. همچنین در ایـام سلطنت غازان‌خان و الجایتو (ایلخانیان) وشاهرخ تیموری این وحدت میسر نشد و اول کسیکه توانست اساس وحدت ملی‌را برروی پایه محکم خلل‌ناپذیری گذارد اولین پادشاه‌صفوی شاه‌اسمعیل بزرك‌است که نه‌فقط تمام کشور ایران رادر تحت یك‌حکومت درآورد. بلکه‌بواسطه رسمی کردن‌تشیع هم‌اهالی ایران‌را بیکدیگر متحد ومتفق نمود وهم آنان‌رابراین داشت که دیگر زیربار قوم مسلمان دیگر نروند. کسانیکه ازخصومت پیروان‌مذهب مختلفه سنت بایکدیگر وبیگانگی‌فرق مذهب شیعه که همه‌ایرانی‌بوده اطلاعی‌دارند بخوبی میدانند که در آن دوره که‌مذهب مهمترین وسیله‌پیشرفت مقاصد سیاسی بوده وعلم ومعرفت درمیان اکثریت اهالی چندان رواج نداشته سلاطین بزرك صفویـه چه خدمت گرانبهائی‌بایران‌وایرانیان کرده‌اند. بسیاری‌ازایرانیان‌ازصدر اسلام‌بجهات ملی ومذهبی طرفدار علی‌علیه‌السلام واولاد اوبودند واین‌فکر روزبروز درایران‌قوت گرفت وطرفداران جدی پیداکرد وبااینکه شیعیان بکرات دچار صدمات وزحمات شدند تشیع‌ازبین نرفت تااینکه مذهب رسمی شد. مسئله مهم‌دیگر آنـکه درموقع طلوع آفتاب‌اقبال صفویه خلافت عثمانی مدارج اقتدار وجلال می‌پیمود ولشکرخلفا نه‌فقط در آسیا و مصرپیشرفتهای مهمی نموده بود، بلکه اروپارا تهدید کرده و تا اطریش رسیده بود. پیدایش سلسله صفویه جلو گیری ازپیشرفت آنان درآسیاکرده واستقلال‌ایران‌رامحفوظ داشت. البته دراین تألیف مختصرجای شرح و بسط خدمات این‌سلسله جلیله نیست. علیهذا بهمین چندسطر اکتفانموده بذکر و قایع میپردازیم وراجع بپیشرفت صنایع درآن عصر درجای خودشمه‌ای گفته خواهدشد.

نسب صفویه

نسب سلسله‌صفویه به صفی‌الدین اردبیلی می‌رسد که درزمان خویش قدوهٔ اهل عرفان بوده وبزرگان ورجال مملکت‌اورا نهایت محترم‌میداشتند. بحث درهویت اجداد شیخ‌صفی که‌نسب آنهارا مورخین بامام

همام موسی کاظم علیه السلام میرسانند خارج از حدود این تألیف است. شیخ صفی درسنه ٦٥٠ هجری بدنیا آمده پدرش امیرالدین جبرائیل ومادرش دولتی نام داشته است، بشیخ زاهد گیلانی دست ارادت داده ودختراو بی‌بی‌فاطمه را بعقد خویش در آورده است.



« مقبره شیخ صفی در اردبیل »

پس ازفوت شیخ زاهد شیخ صفی رئیس آن سلسله گردید ومریدان بخدمتش قیام کردند وحتی در آسیای صغیردارای پیروان واتباع فدائی گشت. پس ازشیخ صفی پسرش صدرالدین جای‌او بگرفت (۷۳٥) وتاسنه ۷۹٤ با کمال احترام وشهرت بزهد وتقوی بسر برد وقاسم‌الانوار شاعر معروف یکی ازمریدان‌او بوده. پس ازصدرالدین پسرش خواجه علی مقتدای آن سلسله گردید ودرفلسطین درسنه ۸۳۰ بدرود حیات گفت وپسرش **شیخ ابراهیم** معروف به‌شیخ شاه برجای‌او نشست. بعدازشیخ شاه‌پسر کهتر او**شیخ جنید** جانشین اوشد.

شیخ جنید بدیاربکر رفت و طرف توجه اوزون حسن حکمفرمای مقتدر آق قویونلو واقع گردید.

اوزون حسن خواهرخود خدیجه را درحباله نکاح او در آورد وباین وسیله مریدان

شیخ جنید را بطرف خود جلب کرده وده هزارازصوفیان سلحشور حاضربخدمت او گشتند وباعث خوف وهراس جهانشاه حکمفرمای آذربایجان و عراقین گردید . شیخ جنید در جنك باشر وانشاه کشته شد و پسرش شیخ حیدر نزد اوزون حسن مقرب گشته دختر اوراکه عالم شاه بیگم نام داشت بگرفت . شیخ حیدراتباع خودرا امر داد تابجای کلاه تر کی کلاه سرخ رنك (تاج دوازده ترك) برسر گذارند (دوازده ترك رمزدوازده امام‌است) . ازهمین‌جهت این جماعت موسوم به « قزلباش »یا سرخ سر گشتند . شیخ حیدر مانندپدرش درجنك باشروانشاه ویعقوب کشته شد (۸۹۳) .

شاه اسمعیل

شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر و عالـم شاه بیگم دختر اوزون حسن است . ۸۹۲ هجری متولد گشته و هنگامی کـه پدرش در سنـه در جنك بـا شر و انشاه و آق قویونلوهـاکشته شد ، بیش از یکسال نداشت . شـاه اسمعیل و دو برادرش در دست سلطـان یعقوب پسر اوزون حسن آق قویونلو گرفتـار و اسیر گشتند ولی‌چون مادر آنها خواهر یعقوب بودآن سلطان ازریختن خون ایشان درگذشته آنانرا باستخرفارس‌تبعید کردچنانکه‌درضمن وقایع آق‌قویونلوهاذکر کردیم بایسنقر پسریعقوب‌بن‌اوزون‌حسن‌لشکری ازشیروانیان‌ترتیب‌داده بجنك‌پسرعم‌خود **رستم‌بن‌- مقصود** که سریر آق‌قویونلوهارا تصرف کرده بود شتافت. رستم صلاح درآن‌دانست که اولادشاه حیدررا ازتوقیف خارج کرده وباآنان دست اتحادداده بامریدان فدائی آنها رفع بایسنقررا بنماید. بنابراین برادربزرگتر آنهاراکه **سلطانعلی** نام داشت به تبریز بخواست وباکمال خوشروئی واحترام ازاوپذیرائی کرده اورا وادارنمود که بجنك بایسنقر که پدرش یعقوب شیخ حیدر راکشته‌بود بشتابد . سلطان علی دراهر بایسنقر را شکست داده‌اورابکشت چون رستم ازشربایسنقرخلاصی یافت از سلطان علی هم اندیشناك گشت وخواست رفع اورا هم بنماید . یکی ازمریدان قضیه را به سلطان علی افشاء کـرد و سلطان باردبیل فـرار نمود ولی در حـوالی شماخی دشمنان اورا دستگیر کرده ودرسنه ۹۰۰ کشته شدواسمعیل‌را جای خود معین کرد.

شاه اسمعیل وبرادر دیگرش بسلامت باردبیل آمدند سپس بجانب رشت و لاهیجان ولشت نشاء رفتند . حکمران لاهیجان (کار کیامیرزا علی)چند سال محرمانه ازآنان پذیرائی کرد وروز بروز دراثر تبلیغات برتعداد شیعیان آنحدود افزوده میگشت . ابراهیم ازآنحدود به نزد مادر خود دراردبیل رفت واسمعیل درابتدا باهفت نفرصوفی بطرف اردبیل حرکت کرد ولی درراه طارم وخلخال درهرمنزل گروهی از شیعیان آسیای صغیر وشام بوی می پیوستند . چون وارد اردبیل شد حکمران ترکمن آنجا سلطان علی بك چاکرلو اورا مجبور به ترك آنشهر کرد . اسمعیل به طرف آستارا رفت و درسنهٔ ۹۰۵ درسن سیزده یاچهارده سالگی شروع باقدامات اساسی نمود و بامساعدت نه قبیله که دست بیعت باو داده بودند یعنی استاجلو، شاملو، تکلو، روملو، وارساق ذوالقدر، افشار، قاجار وصوفیان قراباغ بحرکت درآمد وپس اززیارت مقابر اجداد خود دراردبیل وطلب دعای خیر ازمادر پیر خود ازراه قراباغ وارزنجان به شیروان رفت چون اخبار قیام شاه اسمعیل که دراطراف منتشر گشت مریدان اواز سوریه، دیاربکر و سیواس زیر بیرقش گردآمدند وباهفتهزار نفر از رود (گر) گذشته باشاه شیروان موسوم به « فرخ یسار » بجنگید و نزدیك گلستان بکلی اوراشکست داده به



« شاه اسمعیل اول »

قصاص پدر خویش که شراوانشاه در آن قتل دست داشت اورا بکشت وسلسلهٔ شیروانشاه‌را منقرض ساخت .

پس‌از گرفتن باد کوبه اسمعیل بجانب آذربایجان آمد والوند بیك پسریوسف بك را شکست داد و نزدیك نخجوان جنك سختی رخ داد که در آن لشکر آق‌قویونلوها بسرداری امیرعثمان موصلی بکلی مغلوب و منکوب گردید. الوندبك بدیاربکر فرار کرد واسمعیل‌مظفر ومنصوروارد تبریز گشته بنام‌شاه‌اسمعیل‌تاج‌سلطنت ایران‌را برسرنهاد (۹۰۷) .

شاه‌اسمعیل تصمیم گرفته‌بود که مذهب‌شیعه‌را مذهب‌رسمی ایران کند واعتقاد بسایر خلفا را ازایران براندازد . علماء شیعهٔ تبریز از این اقدام اندیشناك گشتند و وشاه اسمعیل را ازکثرت اهل تسنن وواژگونی بخت مستحضر کرده خواستند اورا بقسمی منصرف سازند تا خطبه شیعه برملا خوانده نشود ولی پادشاه صفوی چنین جواب داد : مرا باین‌کاربازداشته اند وخدای عالم باحضرات ائمه معصومین همراه هستند ومن ازهیچکس باك ندارم. بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویندشمشیر میکشم ویك کس را زنده نمیگذارم .

بنا براین پس از تاجگذاری بتمام خطباء کشور خود امر کرد که شهادت «اشهد ان علیاًولی‌الله» رابزبان‌آرند وجمله « حی علی خیرالعمل » را درموقع‌اذان بلند بگویند .

درآن اوقات یك عده ازامراء در اطراف حکمفرمائی میکردند از اینقرار : سلطان مراد (درعراق) مرادبك بایندری (دریزد) رئیس محمدکره (درابرقو) حسین کیای چلاوی (درسمنان ، خوار وفیروزکوه) باریك پرناك (درعراق عرب) قاضی محمد (درکاشان) سلطان حسین میرزاتیمور (درخراسان) امیر ذوالنون (در قندهار) بدیع الزمان میرزاتیموری (دربلخ) ابوالفتح بك بایندری (درکرمان) . شاه اسمعیل عزم‌نمودکه کلیه این امرا را ازبین‌برده تشکیل دولت مقتدر مستقلی دهد . الوند بك چنانکه گفتیم بدیاربکرفرارکرد و یکسال بعد درآنحدود بمرد . برادرش مرادنزدیك شیراز شکست خورده آنشهر دردست شاه‌اسمعیل افتاد والیاس

بك‌ذوالقدر حکمران فارس‌نمود، در کاشان که اکثراهالیش شیعه‌بودند شاه‌اسمعیل را با آغوش‌بازپذیرائی کردند. سپس‌شاه‌اسمعیل بجانب استر آباد رفت وقلاع گلخندان وفیروز کوه را باخاك یکسان ساخت‌وحسین کیا اسیر گشت‌وانتحار نمود. یزدبدست فاتح صفوی افتاده رئیس محمد کره بسختی تنبیه گردیده کشته شد. بایزید دوم سلطان عثمـانی در همان احوال سفیری بدربار ایران فرستاده هـدایای قـابلی پیشکش کرد.

شاه اسمعل سلحشورازسنه۹۱۱ الی۹۱۵ درغرب کشور خویش مشغول‌جدال بود و کردان یزیدی را بسختی تنبیه نمود.

سپس دیاربکر، اخلاط بتلیس وارجیش رابگرفت و درسنه ۹۱٤ بغداد فتح شدوبشکرانه آنکه عتبات عالیات بدست‌اوافتاده نماز گذارد وهمچنین شیعیان هویزه که حضرت علی علیه‌السلام را بدرجۀخدائی میستودند تنبیه‌کرد ورئیس آنان‌سلطان فیاض که خودرا مظهر الهی میدانست‌گوشمالی داده سپس بدزفول وشوشتر رفت و شاه رستم رئیس‌لرهااظهار اطاعت‌کرد. از آنجا پادشاه صفوی بفارس آمد واز فارس بشیروان رفته جسد پدر بزرگوار خود شیخ حیدر را باردبیل آورد و در بندر را بگرفت.

اتباع شاه اسمعیل‌را بواسطه کلاه سرخی‌که برسرداشتند قزل باش مینامیدند واینان نهایت اعتقاد را باوداشتند وحتی دربعض اوقات شاه صفوی مجبوربود ازغلو آنها جلوگیری کند.

پس ازفتوحات سابق الذکر شاه‌اسمعیل‌درمقابل خودسه حریف قوی دیدیکی تیموریان‌که هرات وقسمتی‌ازخراسان‌و آسیای‌وسطی‌را دردست داشتند دیگرازبکان ماوراءالنهر وترکان عثمانی.

خیال شاه اسمعیل از طرف تیموریان راحت بود چه سلطان حسین بایقرا که دربارش مجمع فضلا واهل علم بوده ومانند شاه اسمعیل‌ولی نه‌باحرارت وجدیت‌او کوشش می‌نمود تامذهب شیعه راجانشین عقیده سنت کند وبابر که درآسیای‌وسطی (ترکستان) حکمرانی مینمودازروی عقیده‌یابنابمصلحت روزگار طرفداری‌ازتشیع

مینمود وچون ازبکان خطری برای مملکت او بودند صلاح در آن دانست که باشاه-
اسمعیل متحد گردد.

رئیس ازبکان شیبانی یاشیبک خان که از اخلاف چنگیز بوده پس از گرفتن سمرقند ، بخارا ، تاشکند و فرغانه درسنه ۹۱۱ خراسان را محل تاخت و تاز قرار داد ودرسال ۹۱۵ بطرف کرمان که قلمرو شاه اسمعیل بود دستبردی نمود .پادشاه صفوی ازدر مسالمت درآمد ولی جواب سخت شنید ازاین جهت درسنه ۹۱۶ قصد اورا کرد وجنك سختی درطاهر آباد (نزدیك مرو) رخ داد که در آن لشکر ازبك مغلوب ومنکوب گردید و شیبک خان کشته‌شد . شاه‌اسمعیل امر دادتااعضاء اوراقطع کرده باطراف‌مملکت فرستاد ویك دست اورا توسط درویش محمد یساول نزدرستم روزافزون مازندران که بدوستی شیبک خان می بالید و گفته‌بود دست من است و دامن شیبک خان فرستاد رستم‌از کثرت اندوه مریض گشت وبمرد (۱).

اما رابطه ایران و عثمانی روزبروز تیره‌ترمی گشت شاه‌سلیم جانشین‌بایزید-
دوم که خودرا خلیفه اسلام خوانده بود از پیشرفت شاه‌اسمعیل و مخصوصاً انتشار مذهب تشیع واقدامات شیعیان درآسیای صیغر اندیشناك گشت . در زمان بایزیدهم شیعیان آسیای صغیر عام یاغیگری افراشته خسارات زیادی به‌عثمانیان وارد آوردند ازاینجهت هم بایزید وهم سلطان سلیم بقتل عام شیعیان آسیای صغیر پرداخته‌وقریب چهل‌هزار نفراز آنان ازهفت‌ساله تاهفتادساله کشته شدند . معلوم است که این‌قبیل پیش‌آمدها چه‌تأثیراتی درایران وخاك عثمانی می‌نموده. درآخر درسنه ۹۲۰ جنك سختی درچالدران (بیست فرسنگی تبریز) بین شاه اسمعیل وسلطان سلیم رخ داد وعده‌ای ازنا موران ترك مانند حسن‌پادشاه بیگلربگی روملی واوس بك حکمران قیصریه وامراء ایران چون امیرسیدشریف شیرازی وامیرعبدالباقی یکی ازاخلاف‌شاه نعمة اله ولی درحین کارزار کشته شدند و باتهوری که ایرانیان در آن جنك نمودند وایستادگی کردند توپخانه عثمانیان‌کار خود رابنمود یعنی شاه اسمعیل شکست خورده وعثمانیان وارد تبریز شدند.گرچه این شکست نهایت برشاه اسمعیل گران

---

(۱) گرچه ازبکان گوشمالی سخت یافتند ولی‌نباید تصور کرد که بکلی ازبین رفتند بلکه سالها اسباب زحمت فراهم‌آورده پادشاهان ایران بدفع‌آنها مشغول بودند .

آمد و گویندپس ازاین واقعه دیگر کسی اورا خندان ندید معذلك اثرات آن موقتی بوده چه بعد ازمراجعت سلطان سلیم مجدداً شاه اسمعیل بآذربایجان آمده واردتبریز گشت و کمافی السابق بانجام خیالات بلند خودادامه داد تااینکه درسنه ۹۳۰ هجری درسن ۳۸ سالگی پس از ۲٤ سال سلطنت بجهان باقی خرامید.

شاه اسمعیل ازپادشاهان بزرك ایران است. ایالات آذربایجان، عراق، خراسان فارس، کرمان، وخوزستان درقلمرو او بود ومدتی دیاربکر، بلخ ومرو تحت اقتدار او درآمد. بشهادت نویسندگان آن عصر اعم ازشرقی واروپائی این پادشاه هنگام رزم شیری بود خنجردار ودرمجالس بزم ابری گهربار. گرچه نسبت بدشمنان خویش دربعضی مواقع قساوت بخرج داده ولی بطورکلی شاه اسمعیل دربسط عدل وجلوگیری ازظلم ومنع سپاهیان ازتعدی براهالی نهایت همت گماشت. دارای حسن صورت وسیرت بوده ونسبت بمذهب تشیع اعتقاد قلبی داشت.

این پادشاه ازسن سیزده سالگی لاینقطع درجنك بوده ومهمترین آنها پنج جنك بزرك است ازاینقرار: اول فرخ یسارشیروانشاه معروف بجنانی (۹۰٦). دوم باالوند بك درشرور (۹۰۷) سوم باسلطان مرادآق قویونلو نزدیك همدان (۹۰۸) چهارم باشیبك خان نزدیك مرو (۹۱٦) وپنجم باسلطان سلیم درچالدران (۹۲۰) فقط درجنك پنجم بواسطه عملیات توپخانه عثمانی شکست براو وارد شد و درتمام جنك هـای دیگر فاتح بوده است. تاریخ وفات او یعنی سنه ۹۳۰ مطابق باکلمه ظل است ودر اینخصوص گفته‌اند:

ازجهان رفت و «ظل» شدش تاریخ   سایه تاریخ آفتاب شده

شاه طهماسب

این پادشاه بعدازپدر برتخت صفویه نشست وچهل ودوسال وششماه سلطنت کرد. وقایع داخلی وخارجی که درایام این پادشاه رخ دادمتعدداست. بنابراین به بعضی ازآنها که ازهمه مهمتراست اکتفامیشود. شاه طهماسب سه برادرداشت: **سام، بهرام والقاص**. سام برعلیه شاه طهماسب قیام کرد ولی بزودی دستگیرشده درسنه ۹۸٤ به قتل رسید. اما القاص گذشته از اینکه بر برادریاغی گردید بدربارسلطان سلیمان درقسطنطنیه پناه برده اورا به جنك باایران

تشویق نمود. بالنتیجه درهمدان ونقاط دیگر اقدامات ناشایسته کرد تااینکه برادرش بهرام اورا شکست داده و دستگیر کرده تسلیم شاه طهماسب نمود و بمکافات عمل خود رسید (۹۵۶).



« شاه طهماسب اول »

در زمان این پادشاه دو نفر بدربار ایران پناهنده گشتند یکی بایزید پسر سلطان سلیمان عثمانی است که از جور پدر بدربار شاه طهماسب آمد (۹۶۷) ولی در تعقیب درخواست سلطان سلیمان، شاه ـ طهماسب آن جوان ناکام را باچهار پسرش تسلیم دشمن کرد و کشته شدند.

دیگر همایون پسر بابر و امپراطور دهلی است که از وی کمال پذیرائی بعمل آمده آسودگی خاطرش را از هرحیث فراهم ساختند.

امارو ابطا ایران بادولت عثمانی ازیکطرف و باازبکان ازطرف دیگر تقریباً درطول سلطنت شاه طهماسب تیره بود ولشکر ایران ازدوجانب بدفع دشمنان میپرداخت. تسلیم بایزید به سلطان عثمانی فقطمدت قلیلی صلح رااین دولتین برقرار داشت و مجدداً جنك درگرفت. نظام دولت عثمانی درآنوقت درکمال انتظام بوده وتوپخانهٔ آن تفوق بربسیاری ازدول داشته است. سپاهیان شاه سلیمان چهارمرتبه به آذربایجان حمله آوردند ودربعضی اوقات کثرت سرما وبرف وباران خسارات زیادی بآنهاوارد آورد. همچنین بغداد را بگرفته ونخجوان راآتش زدند. از طرف دیگر ایرانیان

« ارجیش » راباز گرفتندودرمقابل عثمانیان مردانه‌دفاع مینمودند وبطورکلی‌عثمانیها ازپیشرفت های خود چندان استفاده ننمودند .

اما ازبکان درتحت حکمرانی عبیدخان پسر شیبك خان بکرات بطرف‌ایران لشکر کشی کرده ودرطوس، مشهد ، هرات ، خسارات بسیاری‌وارد آورده چون‌اهل تسنن بودند نسبت بشیعیان فوق العاده جوروآزار روامیداشتند. درتمام این‌احوال لشکر ایران بمحاربه ومدافعه مشغول بود وشرح این محاربات ازحدود این تألیف خارج است .

میتوان‌گفت درتمام مدت سلطنت شاه طهماسب ایرانیان لاینقطع با گرجیان درجنك بوده وکسانیکه ازآن جماعت عیسوی‌مذهب بدین اسلام مشرف‌نمیگشتند محکوم به‌فنا مینمودند .

غیرازاین جنگهای بزرك ، محاربات ووقایع کوچك دیگری هم‌رخ داده‌است. منجمله قیام یکی‌ازاخلاف شیروانشاه است که‌بدفع آن‌اقدام شد ولشکر کشی‌بطرف گیلان وشکست خان احمد یازدهمین امیر سلسله‌آن حدود است که درقلعه‌قهقهه محبوس گردیده (۹۷۵) . همچنین درتبریز اراذل واوباش فتنهٔ برپاکردندکه بازحمت زیادتسکین یافت (۹۸۱) .

شاه طهماسب در سنه ۹۸٤ جهان فانی را بـدرود گفت . راجع باخلاق این پادشاه روایات بسیار نقل شده و بهمین اکتفا میشود که شاه طهماسب جنبهٔ تقدس وتدین داشته وبخوابهای‌خود معتقدبوده است‌باآنکه دردوره سلطنتش ایران‌همواره داخل درجنك‌بادشمنان بوده این پادشاه جنك‌را دوست. نمیداشته وتهور فوق العاده بخرج نداده‌است . دربعض اوقات نسبت‌به مجرمین نهایت سخت‌گیری میکرده وبه اشد عذاب آنها را عقوبت مینموده است. گرچه رفتارش باهمایون مورد پسند است ولی‌تسلیم‌کردن بایزید بدربار سلطان عثمانی محل ایراد مورخین است . باهمه این احوال شاه طهماسب‌توانست درمدت سلطنت طولانیش ایرانرا حفظ کند وملت‌ایران هم‌ازجنبهٔ مذهبی‌باونهایت علاقه را داشته است .

اسمعیل دوم

پس از شاه طهماسب پسرش محمد خدابنده که چهل و پنجسال از عمرش میگذشت بعلت نا بینائی از سلطنت استعفا داد و برادر کهترش حیدر فرصت غنیمت شمرده درغیاب سایر برادرانش درقزوین بر تخت نشست. ولی طرفداران یکی از برادرانش موسوم به اسمعیل او را بقتل رساندند و چند روز بعد از شاه طهماسب اسمعیل پادشاه گشت . اسمعیل دوم از حیث ریختن خون اقوام نزدیك خویش که بعضی هنوز طفل شیرخوار بودند بی شباهت به شیرویه پسر خسرو پرویز نیست . این پادشاه صفوی از ترس اینکه مبادا احدی دعوی تخت و تاج کند چه در قزوین وچه در ایالات عده‌ای از بیگناهان را بکشت. فقط سلطان محمد خدابنده که نابینا و ازسلطنت استعفا داده بود جان بسلامت برد و ازحسن اتفاق شخصی که مأمور کشتن عباس میرزا درهرات بود بواسطهٔ پیش آمدن ماه رمضان فعل شنیع خود را بتعویق انداخت ودر آخر همان ماه خبر رحلت اسمعیل برسید و آن شاهزاده که از عمرش بیش ازشش سال نمیگذشت و اسماً حکمفرمای هرات بوده جان بسلامت دربرد وایران ازوجود یك چنین پادشاه بزرگی که درتاریخ معروف به شاه‌عباس کبیر است محروم نماند . اما اسمعیل پس ازیکسال سلطنت درسنه ۹۸۵ بدارجزا شتافت ودرعلت فوت او روایات مختلف است .

محمد خدابنده

چون سریر صفویه ازوجود اسمعیل دوم پاك گردید محمد خدابنده را بااینکه نابینا و ازسلطنت قبلا استعفا کرده بود به‌شاهی اختیار کردند و ازشیراز بقزوین آوردند. به‌امر او شاهزاده پریجان‌خانم که از زنان نالایق وجاه طلب ودختر شاه‌طهماسب بود و پس ازپدر در اضطراباتی که واقع گشت دست داشت بقتل رسید . همچنین خال او **شمخال‌خان** وفرزند اسمعیل دوم **شاه شجاع** را بسرای جاودان فرستادند . وخانواده صفویه منحصرشد به محمد خدابنده وچهار پسر او حمزه ، عباس، ابوطالب وطهماسب .

حمزه لیاقت فوق‌العاده بخرج داد ولی درسنه ۹۹٤ بدست خداوردی نام کشته شد وابوطالب ولیعهد گردید. این مسئله بطرفداران عباس میرزا که برادر بزرگتر بود ودرخراسان اسماً حکمرانی داشت گران آمد و آن شاهزاده بمساعدت **مرشدقلیخان**ـ

استاجلو بقزوین آمده کسانیکه درقتل برادر بزرگش حمزه میرزا دستی داشتند بمکافات عمل خود رسانید و دو برادر دیگر خود را از دیده نابینا ساخته درقلعه الموت محبوس ساخت. محمد خدابنده در سنه ۹۹۵ از سلطنت استعفا کرده آنرا به شاه عباس واگذاشت.

بطور کلی محمد خدابنده پادشاه رئوف، متدین، خیر و دانشمندی بوده و درحق او گفته‌اند: پادشاهی بود درویش خصال یا درویشی پادشاه جلال. درزمان او ازبکان و گرجیها نفاق داخلی شاهزادگان ایرانی را مغتنم شمرده بنای تعدی بخاك ایران گذاشتند ودر بعض موارد حمزه میرزا اظهار لیاقت وتهور نمود.

شاه عباس بزرگ

شاه عباس اول از پادشاهان بزرك ایران است که درطول سلطنت چهل وسه ساله خود ایران را باوج اقتدار و عظمت رسانید و در جهانگیری و جهانداری داد رشادت بداد. الحق میتوان او را با بزرگترین پادشاهانی که در این کشور حکمفرمائی کرده اند برابر دانست. درسنه ۹۹٦ برتخت سلطنت جلوس کرد که اوضاع ایران نهایت هرج ومرج ودرهم وبرهم بود. عثمانیان ازطرف غرب وازبکان از شرق بهترین قطعات مملکت مارا تهدید می‌نمودند ودرداخله رؤسا وقبائل قزلباش خاصه مرشد قلیخان وعلی‌قلی‌خان بدلخواه خویش رفتار نموده پادشاه وقت راآلت دست کرده بودند. وبالاخره رشته امور گسیخته بود وبیم آن میرفت کـه درمیان این گرداب دولت صفویه منقرض وایران عرصه تاخت وتاز اجانب ودستخوش اغراض امراء جاه طلب گردد. بایك چنین اوضاع واحوال شاه عباس درابتداء امرچاره جز تدبیر ندید علیقلیخان درخراسان ودرجنك باازبکان کشته شد وخاطرشاه صفوی ازطرف او آسوده گشت وچون معلوم گردید که مرشدقلیخان خیال خود سری دارد وقصدش آن است که صاحب تخت وتاج ایران را آلت دست خویش کند اورا درشاهرود بقتل رسانید. سپس عطف توجه بمسائل خارجی کرد. جنگیدن باعثمانیان وازبکان را دریك موقع صلاح ندانست، بنابراین درابتدا باعثمانیان ازدرمسالمت درآمد وخواست بهر قیمت که ممکن است خیال خودرا ازطرف آنان راحت کند تافارغ البال به تهیه لشکر ودفع ازبکان پردازد. بنابراین تبریز، قارص، نخجوان، شماخی وتفلیس وقسمتی ازلرستان را

بآنان واگذاشت و باین ترتیب جلب رضایت آنهارا فراهم کرد. چون‌ازاین امرفارغ گشت‌بلاد شیراز، کرمان، گیلان وخرم‌آباد ولرستان را مطیع ساخت. یعقوب‌ذوالقدر وسایریاغیان را که دم‌ازخودسری می‌زدند بمکافات عمل‌خود رسانید . در آن‌احوال عبدالمؤمن خان پسرعبدالله خان حکمفرمای ازبکان درخراسان آتش فتنه افروخته آن نواحی بباد غارت رفت ، شاه عباس عزم‌گوشمالی ازبکان‌نمود ولی چون‌بطهران رسید بسختی ناخوش گشته قادر به‌حرکت نگشت بنابراین‌ازبکان مشهدراغارت کردند وبسیاری ازاهالی آنرابقتل‌رساندند.

همچنین سبزوار در سنه ۱۰۰۲ بدست‌آن‌وحشیان‌افتاد وآنرا غارت‌کرده گروهی از اهالی را شربت هلاکت چشاندند . اتفاقاً عبداله حکمران ازبك بمرد و پسرش عبد المؤمن بدست اتباع خود کشته شد ودرهمان اوقات‌شاه عباس صحت یافت و قبل از هرکار گوشمالی آنطایفه را برخود واجب شمرد ولی این قوم را عادت‌این‌بود که چون خبرحرکت لشکر ایران را میشنیدند باسرعت تمام بدیار خود باز میگشتند وسپاهیان ایران



« شاه عباس کبیر»

فرصت آنکه بآنان برسند نمینمودند و درآخر شاه عباس چنان بسرعت حرکت‌کرد که دشمن را مجال فرار نداد و درسنه ۱۰۰۶ هجری نزدیك هرات جنك سختی بین ایرانیان و ازبکان رخ داد وچنان شکستی برازبکان واردآمد که مدتها قطعه خراسان ازشر آن وحشیان دراماں ماند .

چنانکه گفتیم درهمان احوال غیرازدشمنان خارجی که دفع آنان برشاه‌عباس واجب می‌نمود درداخله مملکت‌هم‌بعضی ازامراء سرازاطاعت پیچیده خیال یاغیگری داشتند که‌ازآنجمله است یعقوب نام که برفارس‌مستولی‌شد ودرآخردستگیر گردیده

بقتل رسید . هم‌چنین حاکم گیلان طرفداری از ترکان مینمود و گوشمال گردید و پادشاه ایران خودسران مازندران ولرستانرا بجای خود نشاند .

پس ازاینکه آتش فتنه درایران فرونشست ودست ازبکان هم کوتاه گردید شاه عباس به قزوین مراجعت نمود ودر آنجا دونفر از اتباع انگلیس **سرانتونی (۱)وسرربرت شرلی(۲)** که نسبت برادری داشته وازاروپا بایران مسافرت کرده بودند . آن پادشاه را ملاقات کرده محفوظ عنایات ملوکانه گشتند . درمیان همراهان این دوبرادر کار آزموده کسانی یافت میشد که درفن اسلحه سازی وتوپ ریزی اطلاعات وافی داشتند . شاه عباس از معلومات آنان برای تنظیم لشکر وتهیه اسلحه ناری استفاده نمود و از این حیث سپاه خود را مکمل ومجهز کرده بزودی دارای ٦۰ هزار تفنك و پانصد توپ گردید .



« شاه عباس کبیر »

شاه عباس گذشته ازاینکه نفوذ رؤسای قزلباش را بکاست وازاینرو کلیه سپاه را تحت نظرخویش قرارداد از قبایل مختلفه ایجاد فوج مخصوصی به نام **شاهسون** (شاه دوست) نمود وچون ازاصلاحات لشکر فراغت حاصل کرد وقت آن رسید که شهرهای ایران را از دست عثمانیان که همواره مزاحم دولت صفویه بودند مستخلص سازد .

(1) Sir Anthony (2) Sir Robert Sherly

جنك شاه عباس باترکان درسنه ۱۰۱۰ دراواخر سلطنت محمد ثالث سلطان عثمانی شروع شد وطولی نکشید که تبریز بدست ایرانیان افتاد وعلی پاشا سردار عثمانی شکست‌خورده دستگیر گردید وایروان وبغداد محاصره‌شد . درسال ۱۰۱۲ سردار دیگرعثمانی **چغاله‌زاده‌سنان‌پاشا** باصد هزار مرد بجنك ایرانیان شتافت . شاه عباس باشصت هزارنفر براو حمله‌کرد ونزدیك سلماس لشکر دشمن‌را بکلی از پای درآورد . چغاله زاده مجبور گردیدبدیار بکر عقب نشینی کند وهم درآنجااز غصه مرد .

درتعقیب این جنگها وفتوحات دیگر چه درزمان محمد وچه درعهد مراد چهارم، سلاطین عثمانی ، گرجستان ، شیروان، آذربایجان ، کردستان، بغداد ، موصل ودیاربکر بدست ایرانیان افتاد . ترکان ازاهالی دشت قبچاق معاونت طلبیدند ولی بازهم بین سلطانیه وتبریز بسختی‌شکست‌خوردند وچند نفرازسرداران عثمانی‌درآن جنك کشته شدند .

روابط شاه عباس باجهانگیر پادشاه هند حسنه بود وبااینکه قندهار بدست ایرانیان فتح شد، موجب کدورت‌بین سلاطین‌ایران وهندنگردیدچه پادشاه‌هندوستان در داخله خود گرفتار بود و نمیخواست بادولت مقتدر ایران روابط دوستی را تیره نماید .

رفتار شاهنشاه ایران باتجار خارجی اعم ازانگلیسی ، فرانسوی یاهلندی که درایران اقامت داشتند نهایت عاقلانه بود . درآن اوقات جزیره هرمزدرخلیج فارس دردست پرتغالیها ومرکز تجارت‌آنان در خلیج فارس بود . شاه عباس‌تصمیم گرفت دست اجانب را از‌آن جزیره کوتاه‌کند وحکمران فارس **امامقلیخان** راًمأمورتسخیر آنحدود نمود وازکمپانی هندکشتیهای جنگی گرفته‌ازهمه‌حیث لشکر ایرانرامستعد کارزارکرد . کوشش پرتغالی ها بجائی نرسید ودرآخر سرتسلیم فرودآوردند ، از آن تاریخ بندرکمبرون‌که از دست پرتقالی ها خارج گردید ، بندر عباس نامیده شد . کمپانی‌هند تصور مینمود که کوتاه شدن‌دست پرتغالیها ازخلیج بنفع آنمؤسسه تمام خواهد شد ولی‌بزودی دانست‌که شاهنشاه‌ایران به‌بیگانگان اجازه نخواهدداد

استحکاماتی درهرمز یادر بنادر خلیج بسازند .

شاه عباس نه فقط پادشاهی بود جهانگیر بلکه یك کشور پر آشوب وفتنه را مبدل به یك مملکت امن و آرام کرده یاغیانرا گوشمالی وطاغیانرا تنبیه بسزا نمود بهمین جهت باید گفت درجهانداری و آبادی بلاداز پادشاهان نامی عالم است. درعهداوعموم اتباع قرین آسایش بوده تجارت و صنعت رونق کامل داشت . عهد او را دوره تجدید وتکمیل صنایع توان نامید . مساجد عالی وعمارات باشکوه بامراعات دقایق فن، زینت بخش اصفهان که از آن تاریخ پایتخت صفویه شده بود گردید . نه‌فقط اصفهان بلکه بسیاری از شهرهای ایران خاصه مشهد ،اشرف ، فرح آباد ، اردبیل ، قزوین ،کاشان ، استراباد، تبریز، همدان درعهد اونهایت آباد گردید واهالی آن ثروتمند شدند . درتمام ایران راهها ،کاروانسراها و آب‌انبارها وقنوات ساخت ومخصوصاً راه سنك فرش مازندران یکی ازکارهای بزرك اواست .

رفتارشاه‌عباس بطور کلی باپیروان مذاهب مختلفه حسنه بودواگر هم برسنیان یابرامراء عیسوی گرجستان سخت میگرفت اجرای مقاصد سیاسی را در نظر داشت والاآن پاد شاه بزرك ازهر گونه تعصب بیجای مذهبی دوری مینمود چنانکه پس از قتال باترکان بجای بدرفتاری باارمنیان، آنها رادراطراف ایران خاصه در اصفهان(جلفا) جای داد واز حقوق آنها بقدری حمایت نمود وباندازهٔ درآسایش آنان بکوشید که بزودی همه متمول گشتند همچنین یکی از نواحی اصفهان راخاص زردشتیان کرد و مراعات احوال آنانرا ازهر حیث بنمود و خلاصه الطاف خسروانه‌اش شامل حال عموم گردید .

شاه عباس مجرمین راسخت سیاست میکرد ولی بدون لزوم هیچگاه احدی را سیاست نکرده‌است . اختلاف روحانیون‌راکه ممکن بودموجب اختلال امورشود به‌تدبیر وحسن خلق فرومی‌نشاند در تنظیم لشکر زحمت فراوان کشید ونفوذ رؤسای قبائل خاصه امراء قزلباش رابکاست وافواج شاهسون را از قبایل مختلفه ایجاد نمود .

شاهنشاه ایران بانداشتن تعصب بیجا معتقد ومتدین بوده ودر ترویج مذهب شیعه اثنی عشریه اقصی جهدخودرانموده‌است . گویند دوهفته حرم مطهرشاه ولایت ـ

رابادست خویش هرروز جاروب می کرده وپیاده ازاصفهان بزیارت مشهد منورثامن ـ الائمه علیه آلاف التحیة والثنا مشرف شده است .

شاه عباس شخصاً شجاع ومتهور بوده چنانکه وقتی پس از جنك باچغاله زاده هنگام شب اسیری را نزد او آوردند وامر بکشتنش فرمود . اسیر ازبیم جان دست به خنجر کرده حمله به پادشاه نمودغفلة چراغها خاموش گردید وامراء راخوف مستولی گشت . درآن میان شاه عباس آواز داد که آسوده باشید اورا بگرفتم ـ این پادشاه شجاعت رابا تدبیر توأم نمود بیموقع آغاز جنك نمی کردوتافرصت رامناسب نمیدانست شروع بامری نمینمود .

اسامی بعضی ازدانشمندان آن عهد که طرف توجه آن پادشاه عالیشأن گردیدند از اینقرار است : میرمحمد داماد وشیخ بهاءالدین عاملی درحکمت وعلوم دیگر ـ محمد حسین تبریزی ، میرمعزی کاشانی درخوش نویسی ، مظفر علی ، زین العابدین ، صادق بك درنقاشی ومینیاتور ـ محتشم، وحشی درشعر ـ میرزا محمد کمانچه ، استاد محمد مؤمن ، استاد شهسوار چهارتادی ، استاد معصوم کمانچه ، استاد سلطان محمد چنگی درموسیقی ـ حیدر ، محمد خرسند وفتحی درقصه خوانی وشاهنامه خوانی ـ بدیهی است تعداد دانشمندانی که درآنعصر میزیسته و از الطاف خسروانه بهره مند میگشتند بیش از اینها است وآن چنداسم فقط برای تذکراست نامعلوم شود شاه ـ عباس درهمان حال که حدود مملکت خودرا ازیکطرف به مرو ، نسا ، ابیورد وبلخ و ازطرفی به نخجوان ، ایروان ، دربند وباکوتوسعه میداد درترویج علم و کمال دقیقه ای فرو گذاری ننموده است .

در صفحات تاریخ پرافتخار شاه عباس بزرك چند سطری راجع برفتار اوبا اولادش مشاهده میشود که موجب خرده گیری مورخین است وازآنجمله کشتن فرزند ارشد خود صفی میرزا ونابیناکردن فرزند دیگرش خدابنده میرزا است ـ قطع است که پادشاه بزرك ودانشمندی مانند شاه عباس بدون علت وبصرف تهمت اقدام باین اعمال ننموده وچون باطن امربرما مجهول است حق ایراد بریك چنین پادشاهی که کشورمارا اباوج رفعت رسانده است نداریم . علی ای حال شاه عباس از کشتن صفی میرزا

نهایت متأثر گردید، قتلگاه اورا بست قرارداد و کسانیکه درحق اوسعایت کرده بودند تنبیه ومجازات نمودواز آن تاریخ همواره لباس ساده و بدون زینت می پوشیدوهنگام نزع روان وصیت نمود پسر صفی میرزا موسوم به سام میرزا را پادشاه سازند . شاه عباس در سال ۱۰۳۸ هجری بعداز چهل ودوسال سلطنت درفرح آباد مازندران بدرود حیات گفت .

شاه صفی

سام میرزا موقعی که بر تخت نخت نشست بیش از هفده سال نداشت و نام شاه صفی برخود گذاشت این پادشاه جوانی بود بی تجربه و ناز پرورده . تربیتی که لایق شاهزادگان است نیافته بود و از حرمسرا بر تخت سلطنت جلوس کرد . بنا براین یابسعایت دیگران و یا در اثر خلق و خوی خود دست ستم بگشود و ترحم برخودی و بیگانه ننمود .



« شاه صفی »

بسیاری ازشاهزادگان وبزرگان وامراء که خدمات شایانی به مملکت کرده بودند به قتل رسانیدواز آنجمله است امامقلی خان حاکم فارس که در جنگلها لیاقت بخرج داده درزمان شاه عباس اول جزیرهٔ هرمز رااز پرتغالیها بگرفت . خلاصه ظلم وستم شاه‌صفی از حد بگذشت. در زمان او ازبکان بخراسان تاختند، قندهار بدست هندیها افتاد، عثمانیها اندیشه فتح آذربایجان نمودند ولی بواسطه شدت سرمای زمستان و کمی آذوقه مجبور به بازگشت شدند وسواران ایرانی آنهارا تعقیب کرده بسیاری ازایشان رابکشتند. درهرحال بغداد به عثمانیان وا گذار شد. همچنین اهالی گیلان آغازیاغیگری نمودند ولی بزودی رفع طغیان آنهاشد . بسپس قلعهٔ ایروان بدست شاه صفی فتح گردید . وفات این پادشاه درسنه ۱۰۵۲ رخ داد .

شاه عباس دوم

پس از شاه صفی پسرش شاه عباس برتخت سلطنت نشست و در آن هنگام چون بیش از ده سال از عمرش نمیگذشت وزراء امور را در دست گرفته دربستن

میخانه ها نهایت کوشش نمودند ولی چون شاه عباس دوم برشد رسید در شرب افراط کرد و حرکاتی از او سرزد که شایسته مقام سلطنت نبود. باهمه این احوال این پادشاه دربسط عدل وداد جدیت نمود حکام وامرائیکه نسبت بزیردستان ظلم‌واجحاف روا می‌داشتند بسختی تنبیه می کرد. نسبت به کلیه مذاهب بدیدهٔ احترام می‌نگریست ومیگفت ایمان امری است قلبی وفقط خدای تبارك وتعالی حاکم باطن است نه من که پادشاه ظاهرم و از این جهت تمام اتباع رایک نظر می‌نگریست و نسبت بعموم (جز درموقع مستی) رأفت می‌نمود . در زمان او قندهار که صفی میرزا از دست داده بود فتح شد و کوشش جهانشاه واورنك زیب پادشاهان هند برای بدست آوردن آن شهر بجائی نرسید همچنین یکی ازامراء ازبك **امامقلی خان** نام با ایران پناه آورد شاه عباس درحق‌او نهایت احترام را بجای آورد وجوانمردیها کرد. دیگر آنکه حکمران بلخ نادر محمد از بیم شاه جهان که طمع در ملك او نموده بود به‌شاه عباس پناهنده گشت



« شاه عباس ثانی »

این پادشاه درحق اوهم فوق العاده احسان کرد وحتی لشکری برای کمك او فرستاد. چنانکه بنظرمیرسد مناسبات او باعثمانیان حسنه بود ودر ایام او امنیت درمملکت حکمفرما بازار تجارت رواج وعموم تجار وصنعتگران داخلی وخارجی فارغ البال درایران زندگی می کردند . بطورکلی بادر نظر گرفتن اعمال خوب وکردار بداو می‌توان گفت شاه

شاه عباس‌ثانی پادشاه نسبتاً خوبی بوده‌است . درسال ۱۰۷۸ بسرای دیگر شتافت .

شاه سلیمان

پس از شاه عباس ثانی پسر بزرگش صفی میرزا بنام شاه سلیمان بر تخت نشست و بیست و نه سال سلطنت نمود و هزار گونه بیرحمی وقساوت قلب از او سرزد . هنگام غضب یادر پایان مستی احدی از ندیمان او از جان خود ایمن نبودند . بریدن دست و گوش و بینی یا درآوردن چشم نزداو ازکار های معمولی بود و آنانکه مقرب تر بودند بیشتر دچار بلا و مصیبت می گشتند چه پس از آنکه ندیمانرا به‌افراط درشرب تکلیف می‌نمود باندك خلافی تعذیب میکرد . شاه ـ سلیمان پادشاهی بود ضعیف‌العقل وخوشگذران درزمان او ازبکان اطراف خراسان رامحل تاخت وتاز قرار دادند و سواحل بحرخزر عرصه قتل وغارت ترکان قبچاق گردید . یکی‌ازامراء این‌پادشاه‌که مقام وزارت راداشت **شیخ علی‌خان زنگنه** است که‌مردی‌بود مجرب وبادیانت . متأسفانه شاه سلیمان‌این وزیر دانشمند راهم از خود برنجاند . آری در دورهٔ این پادشاه امنیت درایران حکمفرما بودولی این امر نتیجهٔ هیبت سلطنت بودکه اززمان‌شاه‌عباس بزرك درقلوب اهالی‌جای‌گرفت‌والا بیدادشاه ـ سلیمان که درزمان اودولت‌صفویه ضعیف وروبانقراض نهاد عموم‌را خسته خاطر کرد وکسی رضایت نداشت .گویند این‌پادشاه درامور مملکت چنان لاابالی بودکه‌وقتی خطرترکانرا باوگوشزدکردند وگفتند که چون‌ترکان باعیسویان اروپاصلح‌نموده‌اند عنقریب‌فارغ‌البال بایران خواهند تاخت باکمال خونسردی جواب‌داد اصفهان مرابس است . باری درسنه ۱۱۰٦ شاه سلیمان بدرود حیات‌گفت . پس ازاو سلسله صفویه چنانکه خواهیم دید درآستانه انقراض قرار گرفت .

فصل دوم

سلطنت سلطان حسین

فتنهٔ افغان و انقراض سلسله صفویه

پس از شاه سلیمان امراء دولت و خواجه‌سرایان برای اینکه امور کشور را بدلخواه خویش در دست گیرند و بدون بیم اغراض شخصی خود را بموقع اجرا گذاردند، حسین ـ میرزا که شاهزاده‌ای بود ضعیف‌النفس و موهوم پرست بر تخت صفویه نشاندند، سلطان ـ حسین قلبی داشت بارأفت ولی از خصایص پادشاهی محـروم بود. تحت تأثیر امراء خائن و مغرض و عالم‌نمایان ریاکار که هم‌او را مصروف به‌امور جزئی نمودند در آمد، از این رو در آغاز سلطنتش اقدام به‌بست قرار دادن مدرسه‌ها، شکستن خمها، بستن ابواب میکده‌ها، رنجاندن پیروان ادیان مختلفه از عیسوی، زردشتی وغیره نمود. حتی فرق مختلفه اسلامی اذیت و آزار بسیار دیدند. نزاع شیعه وسنی بالا گـرفت و صوفیان مجبور به‌ترك دیار شدند. چه‌خانقاهها خـراب گردید وصاحبان آنها نفی بلد شدند. ضعف درارکان دولت رخ‌داد، خدمتگذاران لایق و امراء کافی دلسرد گشتند وسلسلهٔ صفویه باقدمهای سریع روبزوال وانقراض میرفت. ازطرف دیگـر یکقرن امنیت و پیش نیامدن حادثـه مهمی پس‌از شاه عباس‌بزرك اهالی بلاد ولشکریان را تن‌پرور و خوشگذران نموده‌بود واین‌هم مزید بـرعلت شد چنانکه لشکـر افغان توانست باکمال سهولت خودرا ازقندهار به‌اصفهان رساند. توضیح این واقعه آنکه در آن اوقات قندهار جزء بلاد ایران بود وبرای جلوگیری ازطغیان اهالی آن حدود شاه سلطان حسین **گرگین‌خان** والی گرجستان را که بکیش اسلام در آمده‌بـود واز امراء لایق و کافی بشمار میرفت بحکمرانی آنحدود مأمور ساخت. گرگین‌خان دست تعدی به‌مال وجان اهالی دراز کرد و شکایت افغانان دردربار پادشاه صفوی مؤثر نیفتاد بلـکه گـرگین خان «**میرویس**» نام را که دارای حسب ونسب واز قبیلهٔ بزرك افغان

بودوسمت کلانتری قندهار راداشت دستگیر و به‌اصفهان فرستاد و تقاضای حبس او را نمود. میرویس که مرد زیرك و باهوشی بود به‌زودی ضعف دولت صفوی و بیکفایتی سلطان‌حسین رابدانست و نزد او تقرب حاصل کرد واجازه زیارت بیت‌الله راگرفت. در این سفر از علماء بزرك سنت فتوی گرفت که محاربه باشیعیان موافق احکام شرع است. پس‌از مراجعت به‌اصفهان در بدگوئی از گرگین خان دقیقهٔ فروگذاری ننمود وشاه صفوی‌را باو بدگمان کرد تااینکه موفق گردید مجدداً کلانترقندهارشود. میرویس پس‌ازورود به‌قندهار بارؤساء قبایل‌بساخت و آنانرابمخالفت بادولت ایران‌برانگیخت وفتوی علماء سنت راجحت خـود قرارداد ولی در ظاهر باگرگین اظهار موافقت و دوستی‌میکرد تاآنکه وقتی‌اورادعوت نموده باهمراهانش بقتل رسانید وسپاه‌گرجی که‌در آنحدود بود متفرق ساخت. نصایح سلطان حسین‌که بتوسط **محمد جامی** نام و**محمدخان**حاکم‌هرات به‌میرویس نمودسودی نبخشید بلکه برجرئت وجسارت اوافزود وپیغام‌آوران رامقید نمود. شاه‌سلطان حسین چاره جزجنك ندید وبعد از تأمل بسیار خسروخان برادرزادهٔ گرگین را بطرف قندهار فرستاد وآنشهر محاصره گردید ولی‌سودی حاصل نشد ومغلوب گشت همچنین میرویس لشکر دیگری راکه به‌فرماندهی محمدرستم‌خان درمقابل او آمده‌بودشکست دادو براقتدارش درآنحدود افزوده گشت تااینکه بدرود حیات گفت.

پس‌از او برادرش میرعبدالله جای‌وی نشست‌ومایل بودبادولت ایران ازدرصلح درآید ولی **محمود** پسر میرویس که هنگام فوت پدر هیجده سال داشت بمخالفت عم خود برخاست واو را بکشت. در همان اوقات اوضاع ایران درهم وبرهم بـود کردها تانزدیك اصفهان بتاخت‌وتاز مشغول‌بودند و**آزادخان ابدالی** هرات رابگرفت وصفی‌قلیخان‌که مامور مقابله باآنان بود در جنك باآزاد خان کشته شد. همچنین عربهای عمان دست تعدی برجزایر خلیج فارس درازکـردند. این اوضاع واحوال محمودرادر اندیشهٔ آن انداخت‌که قصد سایربلاد ایران‌نماید وطمع درسلطنت کند. بنابراین باکمال سهولت‌ازراه سیستان بکرمان آمد وانواع‌ظلم‌وستم به‌اهالی آنحدود روا داشت یکی‌از سرداران نامی ایران **لطفی خان** افغانانرا بسختی شکست دادو

آنانرا از آنشهر بـراند و بشیراز رفته در صدد جمع آوری لشکر گردید تاپادشاه صفوی راخدمتی لایق نماید ولی بجهاتی بزودی معزول شد و برادرش فتحعلیخان هم که سمت وزارت داشت ودر دفع فتنهٔ افغان همت‌میگماشت بدسیسه حکیم‌باشی و یکی‌از ازملانمایان ازکار بیفتاد وحتی‌ازدیده محروم گشت . عجب اینجاست که در آنموقع‌هر کس خواست خدمتی نمایدازنظر شاه‌سلطان حسین افتاد و به‌قسمی‌دلسرد گردید که دیگر میل بخدمت ننمود مثلا والی گـرجستان که در دفع لزگیها اقدام میکرد ازطرف سلطان حسین‌باوامر شدتادیگر درامور آنها دخالت‌نکند ووالی‌قسم یادکرد تاآنپادشاه برتخت است دست‌بشمشیر نکند .

بالنتیجه لزگیها شیروان وشماخی رابگرفتند . درمقابل این‌حوادث سلطان‌حسین‌بدعا وانابت مشغول گردید وملاها مردم‌را توبه میدادند، دربستن شرابخانه‌ها نهایت‌کوشش وجدیت بعمل آمد . اما محمود درسنه ۱۱۳۵ بابیست وپنجهزار مرد افغان وبلوچ مجدداً ازسیستان بکرمان‌آمد و آنشهر را گرفت ولی‌از عهدهٔ تسخیر قلعهٔ ارك آن برنیامد .


شاه سلطان‌حسین

همچنین‌نتوانست یزدرابتصرف‌درآورد و بجانب اصفهان رهسپار گشت سلطان حسین خواست بادادن‌پانزده‌هزار‌تومان‌او را ازتسخیر اصفهان منصرف نمایدومحمود آنرا ردکرده و ضعف دولت صفوی را دانسته به‌گلناباددر دو فرسنگی اصفهان‌آمد .

پس از اختلاف بین‌امراء سلطان حسین‌بنا به‌صوابدید والی عربستان‌که امارت‌لشکرداشت ومرد خائنی بودتصمیم بجنك‌گرفت وپنجاه‌هزار لشکر با بیست‌عراده توپ در مقابل محمود فرستاد ، لشکرایرانی دارای لباسهای فاخربوده

واسبان آنها لگامهای زرین داشتند و وسایل راحتی آنها از هر حیث فراهم بود بر عکس لشکر افغان دارای لباسهای پاره واسبهای لاغر بودند. اوضاع لشکر ایران و افغان وجنك گلناباد درست زمان یزدگرد سوم و سپاه ایران وجنك قادسیه را بنظر می آورد. چه در آن اوقات هم عرب‌های برهنه باسپاهیان باشکوه و جلال ایرانی برابر شدند. لشکر افغان را بیست الی چهل هزار نوشته‌اند وعدهٔ از زردشتیان ایـران هم که از جور عالم‌نمایان به‌تنك آمده‌بودند با آنها همراه گشتند باهمه این احوال چنانکه چنانکه ذکر شد افغانان ازعهدهٔ تسخیر ارك کرمان وشهر یزد برنیامدند ولی نفاق امراء لشکر و بی‌نظمی امور نظام ایران درجنك گلناباد فتح‌را نصیب افغانان نمود بقسمی که باانداشتن توپ ازعهده مدافعه بخوبی برآمدند بلکه خودرا بتوپچیان ایرانی رسانیده آنها را وادار کردند تاایرانرا هدف گلوله نمایند. پس‌از آن محمود فرح آباد راکه مستحفظین آن احضار شده‌بودند وبلامانع بود بگرفت واز آنجا به‌جلفا آمد و آنحدود درادر تصرف خود درآورد . خلاصه اصفهان محاصره شد وقصور سلطنتی وکاخهای عالی واقع در خارج از شهر بدست دشمن افتاده کاروانسرا واصطبل گردید . دهات زیبای اطراف خراب‌شددرشهر قحطی سختی‌رخ داد گوشت اسب والاغ هم برای خوردن پیدانمیشد حتی برك درخت وچرم‌هم که چندروزی اهالی با آن‌اعاشه میکردند بدست نمی آمد جنازه صدها از بیچارگان کـه ازگرسنگی جان داده‌بودند مناظر رقت‌انگیزی در کوچه و برزن تشکیل میداد .

محمود درابتدا درمیان خوف ورجابود زیرا باآنکه درگلناباد لشکر ایران را دفع کرد تصور اینکه بسهولت بتواند براصفهان غلبه کند نمی‌نمود وحتی پیشنهاد صلح کرد ولی‌قبول نیفتاد . دریکی ازقری اصفهان (اصفهانك) جمعی‌از سکنه اطراف گردآمده یکمرتبه برافغانان تاختند وبسیاری از آنان را کشتند عم محمود برادر و دوپسر عمش‌اسیر گشته بهلاکت رسیدند . همچنین **محمود سیستانی** باده هزار مرد برای‌استخلاص اصفهان نزدیك‌شهر گشت ولی‌محمود اورابفریفت وبحکمرانی‌مستقل خراسان وی‌را امیدوار کرده ازآن خیال منصرفش نمود ـ قحطی درشهر روز بروز سخت‌تر می‌گردید وافغانان جسورتر می‌شدند اهالی بیچاره هرروز شاه را ترغیب

بجنك می کردند وازهـر طرف فریاد خلق بلندگشت ولی بیکفایتی والی عربستان مانع از اقدام بجنك گشت حتی یکی ازامراء لایق احمد نـام که رشادتی بخرج داده بود بروایتی مسموم گشت، وفوت اوتولید یأس در دلها نمود . درآخر سلطان حسین چاره‌جز این ندید که بادست خویش تاج صفویه تسلیم محمود کند بنابراین در همان اوقات باجمعی ازامراء ازشهر خارج‌شده بـاردوی افغان رفت ومحمود رافرزندخود خوانـده تخت وتاج تسلیم نمود ـ روز دیگـر افغانان وارد پایتخت صفویـه گشتند (۱۱۳۵ه) ازجنك گلناباد تاتسلیم‌شدن‌سلطان‌حسین هفت ماه اصفهان محاصره‌بود .

محمود ابتدا خواست ازروی عدل حکمرانی کند ازاین جهت چندروزی در آسایش حال اهالی بکوشید وکسانیکه بسلطان حسین خیانت کرده‌بودند مجازات کرد حتی‌املاك والی عربستان رابه‌برادر اوداد ودرحق پادشاه بخت‌برگشته صفوی نیکی نمود . برای تدبیر امـور ایرانیان رابا افغانان شریك کرد تااز کاردانی اهالی این مرز و بوم استفاده‌کرده‌باشد حتی‌نسبت باتباع دول خارجه ملاطفت نمود . ولی این رفتار نیکو چندان طول نکشید ومحمود مبدل‌بیك وحشی خونخوار گردید و علت عمده این‌تغییر اخلاق آن بودکه محمود دچار اشکالات گشت ولایق آن که‌یك چنین کشور وسیعی را اداره‌کند نبود . گذشته ازآنکه ایرانیان درزیر بار او نرفته درفکر انتقام بودند اوضاع پریشان ایران وروس وعثمانی را بفکرآن انداخت تااز این خوان یغما نصیبی برند. لشگر امپراطور روس بداغستان‌آمد ودربند رابگرفت عثمانیها بطرف همدان حرکت کردند . ازطرف دیگر اهالی قزوین برافغانان تاخته دوهزارنفر ازآنانرا بکشتند وهمچنین دربعض نقاط‌دیگر همین معامله رابااین طایفه کردند ـ پسر عم محمود اشرف که دل خوشی از اونداشت از ایران بجانب قندهار رفت. محمود ازبیم‌آنکه مبادا اهالی‌اصفهان مانند سایر نقاط برافغانان بتازند دست ستم بگشاد وسیصد نفر از امراء ایرانرا دعوت‌کرده همه را به‌قتل رسانید ودویست طفل‌آنانرا هم از شهر بیرون برده بکشت . همچنین سه هزار نفر از قراولان سلطان حسین رابهلاکت رسانید سپس حکم کرد تاپانزده روز اصفهان راقتل عام نمودند و اموال آنانرا به‌یغما بردند تجار خارجه را در مضیقه انـداخت ومال فراوان از آنان

گرفت خلاصه بیداد محمود از حد گذشت حتی قری اطراف اصفهان و یرانه گشت چون شیراز بدست یکی از سرداران افغان فتح شد اهالی را ازدم تیغ بگذراندند ـ عدم پیشرفت محمود دربعضی نقاط مخصوصاً دریزد و کشته‌شدن عدهٔ از لشکریان او درآنحدود افغانانرا از محمود دلسرد کرد وحتی درصدد شورش برآمدند. محمود ناچار پسرعم خود **اشرف** پسر عبدالله را ازقندهار بطلبید وولیعهد خویش نمود ـ چنانکه قبلا اشاره کردیم محمود عم‌خود عبدالله راکشته بود واز این سبب اشرف باطناً بااو عداوت داشت و چون طرف توجه افغانانان گردید محمود بکلی بیچاره شد ومبتلا بیك گونه مالیخولیا گردید وخواست کم خوردن غذا وریاضت دادن نفس خویش از عالم غیب مدد طلبدولی این‌اقدام اورا درنده‌تر کرد وبسیاری از شاهزادگان صفویه را بقتل رسانید. درآخر افغانها اشرف رابه‌سلطنت برداشتند وبروایتی محمود بامر او کشته شد (۱۱۳۷).

اشرف چون‌میخواست باتدبیر وحیله اساس‌حکمرانی‌خود رامستحکم‌نماید، در آغاز امر بنای خوشرفتاری بااصفهانیان نهادواز اعمال محمود اظهار تنفر کرد. در آن اوقات اوضاع‌ایران‌نهایت‌درهم‌وبرهم بود پسر سلطان‌حسین که **طهماسب‌میرزا** نام‌داشت درموقع محاصره هرات درزمان‌محمود ازاصفهان خارج‌شده‌بود چون خبرفتح آنشهر رابدست‌افغانیان شنید عنوان پادشاهی برخود نهاد ودرصدد آن بود که باواگذاشتن داغستان، شیروان، گیلان، مازندران واستراباد بدولت روس بامساعدت روسها مجدداً برتخت نشیند. همچنین از عثمانیها کمك خواست ولی آنان درخواست او را رد کردند. درهمان اوقات عثمانیها کردستان، ایروان، نخجوان، مراغه، خوی و ارمنستانرا تحت تصرف خود درآوردند، تبریزیان بانداشتن توپ در مقابل لشکر عظیم عثمانی بقدری شجاعت ودلاوری بخرج دادند که نظیر آن‌کمتر دیده شده‌ولی پس‌از آنکه بیست هزار از دشمن را بخاك هلاکت افکندند ودر کوچه وبرزن شهر باآنها جنگیدند درآخر بشرط اینکه باعیال واطفال خود در امان به اردبیل روند شهر بی‌سکنه را تسلیم نمودند. باری در سال ۱۱۳۷ بین‌روس وعثمانی چنین اتفاق گشت که تمام ایالات سواحل دریای خزر تاارس متعلق به‌روسها باشد وایالات غربی

وشمال غربی در تصرف عثمانی‌ها باقی بماند ویکدیگر را در پیشرفت این مقصود مساعدت نموده هر کس را که لایق میدانند پادشاه سایر ایالات ایران کنند . چون اشرف جای محمود نشست ومشاهده کرد که روس وعثمانی در دفع افغانها متفقند و شایددرنظر دارند طهماسب رابرتخت نشانند ازدرحیله درآمد وسفیری به‌اسلامبول فرستاده جمعی از علماء سنت را بطرف‌خود جلب کرد که چون افغانان حکمرانی شیعه رااز ایران برانداختند ورایت اهل‌سنت برافراشتند جنك دولت عثمانی باآنان وموافقتش بادولت روسیه که حکومت نصاری است برخلاف شرع انور است ـ همچنین درمیان لشکر ترکان که بطرف‌اصفهان می‌آمدند اختلاف انداخت وآنانرا شکست داد ولی برای جلب رضایت دولت عثمانی اسیران را رهاساخت و غنائم را مسترد داشت وبالاخره خلیفه عثمانی راسرور خود شناخت ومقرر داشت که کلیه بلاد ایران که دردست عثمانیان افتاده بودیعنی کردستان ، خوزستان ،آذربایجان وقسمتی ازعراق‌عجم حتی‌طهران متعلق‌به‌آن دولت باشد ودرمقابل این‌بذل وبخشش اجباری خلیفه عثمانی هم‌اورا پادشاه ایران شناخت . اشرف تصور میکرد که دیگر آسوده خاطر میتواند در بقیه ایالات ایران غیرازآنچه دردست روسها افتاده بود حکمرانی کند که ناگاه مادر میهن رشیدترین فرزندان خود را برای استخلاص ایران مأمور ساخت‌ودست قدرت ازآستین نادرشاه افشار بیرون‌آمد دراندك مدتی نه‌فقط افغانانرا بروز سیاه نشانده واز ایران براندودست تعدی عثمانیانراکوتاه نموده ایالات ازدست رفته ایرانرا بگرفت ، بلکه دامنهٔ فتوحات خوددرا تاپایتخت هند رسانید .

میتوان گفت سلسله صفویه درزمان سلطان حسین منقرض گردید اما طهماسب میرزاکه بخود لقب شاهی داده‌بود در فرح‌آباد مازندران بسرمی‌برد واز برای خود ترتیب درباری داده بود . فتحعلیخان قاجار برای پیشرفت منظور خویش بااو اظهار همراهی میکرد درهرحال تاطلوع کوکب نادری کاری ازپیش نرفت وازآن تاریخ هم شاه طهماسب آلت دست آن سردار نامی گردید .

فصل سوم

نادرشاه افشار و اعقاب وی

نادر (ندرقلی) پسر امامقلی ازقبیلهٔ افشار است . تولدش درسنه ۱۱۰۰ هجری درابیورد (خراسان) رخداد پدرش ازپوستین‌دوزی تحصیل معاش می کرد وشایدنادر هم‌در اوایل عمر همین شغل‌را داشته‌است . نادر در ایام جوانی مصائب بیشمار دیده ورنج بسیار کشیده است ولی در هرمورد اظهار تهور وشجاعت کرده است . در سن هفده سالگی بدست ازبکان اسیر گشت ومادرش در اسارت مرد . پس‌از اینکه نادر خود را ازقید اسارت نجات داد وبخراسان مراجعت کرد، جمعی را در اطراف خود گردآورده دلیریها نمود تاجلب توجه حکمران خراسان ملك محمود را کرد ودر خدمت اودرآمده ودرجنك باازبکان رشادت بخرج‌داد وبمرتبه سرداری رسید ولی طولی نکشید که بین‌او وملك محمود کدورت حاصل گشت ونادر خدمت اورا ترك گفته رایت‌خودسری برافراشت . درآن اوقات اوضاع ایران نهایت پریشان وکشور معرضهٔ تاخت وتاز افغان وروس بود . شاه طهماسب باکمال بیچارگی در فرح‌آباد مازندران می گذرانید وچاره جزدرخواست مساعدت ازاین وآن نداشت . پریشانی اوضاع موجب شدکه قریب سه‌هزار مرد دراطراف نادرگرد آمده اورا سردار خود کردند . درابتدا این‌سردار نامی کلات‌را متصرف گشت وعم خود را که حکمرانی آن حدود را داشت ودر باطن بااو راه خلاف می‌پیمود بهلاکت رسانید . همچنین ابیورد ونسا راتحت حکم خود درآورد . گرچه ملك محمود سیستانی در خراسان اقتدار کاملی داشت ولی بسیاری ازنقاط آن ایالت وسیع در دست افغانان بود ونادر تصمیم‌گرفت ازیك طرف دست محمودرا ازآن حدود کوتاه وازطرفی درقلع وقمع افغانان جدیت نماید . طولی نکشید که نیشابور رابنام شاه‌طهماسب گرفت وخدمات اومنظور نظرآن پادشاه ناکام‌گردیده ویرا ملقب به**طهماسب‌قلیخان**(غلام طهماسب)

نمود . نادرصلاح چنان دانست که برای پیشرفت مقاصد خود قبلا فتحعلیخان قاجار را که زمام امور شاه طهماسب را در دست داشته وفی‌الحقیقة نایب‌السلطنه بود از میان بردارد. علیهذا وسایل قتل‌اورا فراهم آورد وچون از این حیث آسوده گردید مشهد رامحاصره نموده آنرا ازدست ملك‌محمود مستخلص ساخت وبتدریج اقتدارش بجائی رسید که شاه طهماسب حکمرانی مازندران خراسان ، سیستان وکرمان را به او محول کرد و یکی ازدخترهای سلطان حسین رابه رضاقلی‌میرزا پسر نادر داد .

پیشرفت نادر در خراسان اشرف افغان رابوحشت انداخت ومتوجه خراسان شد تاشاید بتواند حریف پرزور خودرا ازمیان بردارد . نزدیك دامغان جنك سختی بین‌نادر واشرف رخ داد (١١٤١) وچنان شکستی برافغانان وارد آمد که بسیاری از آنان در دو روز خود را از دامغان به‌طهران رساندند و با کمال شتاب به‌اصفهان رفتند . اشرف در اصفهان مشغول جمع‌آوری سپاه شد ونادر ، شاه طهماسب را در دامغان گذاشته خودبجانب پایتخت صفویه درحرکت آمد . درمورچه‌خورت جنك دیگری بین‌سپاهیان ایران‌وافغان رخداد وبازهم اشرف شکست فاحش خورد وچهار هزارنفر ازدلیران آنها بهلاکت رسیدند وبقیه زن‌وبچه خود را برشتر وقاطر سوار کرده بطرف شیراز رفتند وقبل‌از حرکت بامراشرف سلطان‌حسین‌بیچاره رابکشتند.

پس‌از چند روز شاه طهماسب در میان هلهله شادی مردم وارد اصفهان شد . اقتدار نادر نهایت بیش‌از پیش گردید وبرای اینکه افغانان را مستأصل ساخته ازخاك ایران براندبجانب شیراز درحرکت آمد وبااینکه افغانها آبادیهارا خراب‌کرده‌بودند نادر بدون فوت وقت خودرا بدشمن رسانده وبرای سومین دفعه درنزدیکی استخر اشرف را بکلی مغلوب ومنکوب کرد وبیست هزارنفر از سپاهیان افغان پای به‌گریز نهادند وحتی بعضی از آنان زن وبچه خود را برای اینکه در دست دشمن نیفتد می کشتند . روستائیان لار مقابل اشرف درآمده خزاین او را به‌یغما بردند . اشرف خواست بقندهار رود لیکن‌بلوچها سرراه اورا گرفتند ودرآخر سراورا بریده برای شاه طهماسب فرستادند . سایرافغانان دربیابانها بهلاکت‌رسیدند وعدهٔ کمی توانست خود را ازدست اجل نجات داده بمقامی امن رساند وبدین ترتیب فتنه افغان پس از

هشت‌سال فرو نشست .

چون‌خیال نادر ازطرف افغانان آسوده گشت عزم‌رزم باعثمانیان نمود وآنانرا در حوالی همدان شکست داده‌آن نواحی را مستخلص ساخت سپس شهر های آذر بایجانرا گرفت وقصد ایروان داشت که خبرفتنهٔ بعضی ازقبایل افغان درخراسان رهسپارگشت وآن آشوب را فرونشانده هرات را گرفت (۱۱۴۳) در همان اوقات شاه طهماسب خواست اظهار لیاقتی‌کند و قصد محاصره ایروان کرد ولی از لشکر عثمانی بسختی شکست خورد وبا آنان مصالحه ننگینی نموده ایـالات ماورای رود ارس را به‌آنها واگذاشت وبعضی نقاط کرمانشاه را به‌والی بغداد بخشید وحتی در رهاندن‌اسیران اقدامی ننمود، چون‌این اخبار به‌نادر رسید نهایت درهم گردید وآن معاهده را لغو دانسته سفیری به‌قسطنطنیه نـزد **محمد خامس** فرستاد وبی‌اعتباری مصالحه‌نامه رااعلام داشته درخواست استرداد ایالات‌از دست‌رفته رانمود . همینکه باصفهان مراجعت کرد تصمیم خلع‌شاه طهماسب رانمودو وی‌را بخراسان تبعیدکرده پسر چندماهه اورا بنام‌**عباس سوم** برتخت نشاند وخود امور لشکری وکشوری را دردست گرفت (١١٤٥) .

پس از این قضایا بجنك عثمانیان شتافت و بغداد را محاصره کرد احمد پاشا والی بغداد بمدافعه پرداخت. در همان احوال صد هزارمرد به‌فرمانفرمائی یکی از سر داران معروف ترك توپال نـام در مقـابل لشکر ایران آمد . نادر قسمتی از لشکر خود را بمحاصره بغداد گذاشته باقسمت دیگـر به‌لشکر توپال حمله‌آورد ، در کرکوك جنك سختی رخ دادکـه منجر به‌شکست نادرگـردید ولشگر او متفرق گشت. همچنین لشکری که بمحاصره بغداداشتغال داشت روبهزیمت نهادند(١١٤٦)

پس‌ازاین شکست نادر بهمدان مراجعت نموده نسبت به‌لشکریان خود کمال رأفت ومهربانی کرد و بجمع آوری سپاه جدید همت‌گماشت وبعد از سه‌ماه مجدداً بطرف بغداد رفته لشکر عثمانی راشکست دادبازهم توپال درمقابل اوشتافت ولی‌در این بار نه‌فقط مغلوب ومنکوب گردید بلکه سر در سر ایـن‌کار نهاد . نـادر جسد ویرا بلشکرگاه عثمانی فـرستاد وبغداد را محاصره‌کرد والی بغداد از در مسالمت

درآمده مقرر شد اوضاع سرحدی ایران وعثمانی مانند قبل‌از فتنه افغان‌باشد .

سپس بدفع محمد خان بلوچ درفارس عزیمت نمود وچون این فتنه را فرو نشاند خبر رسید که دولت عثمانی عبدالله پاشارا در مقابل وی فرستاده است نادر بدون درنك عزم ارمنستان و گرجستان‌نمود وباپانزده هزارکس هشتاد هزار یا۱۲۰ هزار لشکر عثمانیرا درآنحدود شکست داده عبدالله پاشا کشته شد فارس و ایران وکلیه شهرهائی که درآنحدود متعلق بایران بود بدست نادر افتاد (۱۱۴۸) .

در خلال این سنوات روسها که بعضی از ایالات بحرخزر را متصرف گشته بودند از در مسالمت در آمده بلاد ایران را تخلیه نمودند و میتوان گفت که در پایان ۱۱۴۸ بهمت نادر کلیه بلاد ایران ازدست افغان وعثمانی و روس مستخلص گشته بود .

پس از انجام این امور چون بروایتی خبرفوت عباس ثالث پسر طهماسب (که نادراورابپادشاهی برداشته بود) برسید . هنگام نوروزنادر ترتیب جشن بزرگی‌در صحرای‌مغان‌داد وقریب یکصد هزارنفرازمردان لشکری و کشوری را دعوت نمود تاشخصی را که لایق میدانند بسریر سلطنت نشانند . بزرگان مملکت باتفاق اورا شایسته‌دیهیم وتخت دانستند .

نادرپس ازیکماه‌تأمل حاضر گردیدکه شرط سلطنت را قبول‌کنند : اول آنکه سلطنت‌درخانوادهٔاوموروثی‌باشد. ثانیاًهیچگونه‌مساعدتی‌باعضاء خانواده‌صفویه که‌مایل بتصاحب‌تاج‌وتختندنشود. ثالثاً سب‌خلفاء ثلاث‌متروك‌شودومذهب‌جعفری‌خامس‌مذاهب اهل‌سنت گرددیعنی‌ایرانیان‌مذهب‌تسنن‌قبول کنندولی‌بجای متابعت‌ازابوحنیفه ،شافعی، مالکی یاحنبلی‌که ائمه چهار مذهب‌سنت‌اند پیروی‌ازحضرت‌امام جعفر صادق نمایند وآدابیکه مخصوص شیعه‌است‌ترك کنند. یکی ازعلماء که خواست بااین شرط سوم مخالفت کند هم درآن مجلس کشته شد . نادربااین هم اکتفا نکرد بلکه موقوفات روحانیون را بنفع‌لشکر خویش‌ضبط‌نمود واقتدار آنهارا فوق العاده‌محدود کرد .

خلاصه چون در ۱۱٤۸ نادر بسلطنت انتخاب گردید باصفهان آمد و بتدارك لشكر پرداخت . پس ازاینکه ایل بختیاری راسخت گوشمالی داد عزم قندهار کرد وآنشهر راکه دارای استحکامات متین بود از حسین خان برادرمحمود بگرفت . درخلال این احوال رضاقلی میرزا پسرنادر امیر بلخ را بدستور پدرخویش که بکمك اهالی قندهار میآمد شکست فاحش داد وازجیحون گذشته ازبکانرا بکلی مغلوب و منکوب کرد وقصد بخارا نمود. ولی نادر صلاح ندانست که در آن اوقات پسرخودرا سرگرم جنك باازبکان کند. بنابراین اورا ازپیشرفت قدغن نمود وامر ببازگشت داد. چون فراریان افغان بهندوستان پناهنده میگشتند وبیم آن میرفت که در آنحدود قدرتی بهم رسانیده اسباب زحمت فراهم نمایند نادرشاه رسولی بدربارهند فرستاد تافراریانرا در آن مملکت راه ندهند ولی از طرف پادشاه هند نه تنها بهیچوجه جوابی نرسید بلکه رسول نادر راهم مدتی بعناوین مختلفه اجازهٔ رخصت نداد. بنابراین نادر بطرف کابل حرکت کرده آنشهررا بگرفت و حکمرانی ایرانرا برضاقلی میرزا واگذار کرده بجانب هند عزیمت نمود ودرسنهٔ ۱۱۵۱ از آب سند گذشته نیشاور ، کشمیر ، پنجاب و لاهور را بگرفت و لشکر محمد شاه را در کرنال شکست سخت داد . پادشاه هند چاره جز تسلیم شدن ندید ونادر نهایت رأفت را درحق او نموده بجانب دهلی رهسپار گشت . سپس باکمال مردانگی ومروت تاج هندوستان را به محمدشاه بخشید وجزایالاتی که یکوقت متعلق بایران بود طمع درنقاط دیگری ننمود وورود سند سرحد ممالك ایران وهند گردید. محمد شاه تمام جواهر گرانبها واموال ذیقیمتی که درخزانه خودداشت وسالهای دراز پادشاهان هند جمع آوری کرده بودند تقدیم جهانگشای ایرانی نمود وسایر امراء هم آنچه اجناس نفیس داشتند نثار کردند. قیمت این اموال را از چهار صد الی هشتصد کرور تومان تخمین کرده اند ، جواهر معروف بدریای نور و کوه نور و همچنین تخت طاوس ازجمله غنائمی استکه نادربایران آورد .

شاهنشاه ایران درابتداء باامراء وکلیه اهالی دهلی کمال رأفت را نمود بلکه جمعی ازلشکریان خود را بمحافظت آنان گماشت و قدغن اکید کرد تااحدی از

سپاهیان او دست تعدی‌درازنکند. ولی پس ازچند روز چند نفرازمغرضین خبرفوت نادررا درافواه انداختند وعوام دست از آستین جهالت بدر آورده برمستحفظین‌ایرانی خود تاختند وبسیاری را بکشتند.

پیغام نادر باهالی سودی نبخشید وچون آتش فتنه‌بالا گرفت روزدیگر نادر در وسط شهر آمدوچون نمی‌خواست بهیچ‌وجه‌ظلم وستمی نماید آغاز سخن کرد ناگهان تیر تفنگی بجانب اوانداختند. گرچه تیرخطا رفت‌ولی آتش غضب نادر برافروخت وحکم بقتل عام دادبنابراین درهمان روزتاسه‌ساعت بعدازظهر سپاهیان ایرانی‌شمشیر بیدریغ کشیده خرمن عمر اهالی را ببادفنادادند.

گویند در آن واقعه یکصدو ده هزارنفر کشته شد ولی آنچه‌بنظرصحیح می‌آید قول یکی از مورخین هندوستانی است که مینویسد بیش از ده هزار نفر به قتل نرسید.

در آخرمحمد شاه نزدنادر رفته درخواست‌شفاعت کرد وفوراً بامرپادشاه‌ایران لشکریان تیغ‌درنیام کردند. خلاصه نادرپس ازپنجاه وهشت روز اقامت دردهلی‌عزم مراجعت کرد. فیلهای بسیار وجمعی‌ازصنعتگران ومطربان ومغنیان رابمملکت‌خود آورد وسه سال مالیات ایران راببخشید وبلشکر نهایت رأفت نمود. پس ازفتح‌سند نادر چند وقتی درهرات‌صرف کردو آوازه‌اقتدارش دراطراف منتشر گشت(۱). چون درغیاب اوامیربخاراازحدود خودتجاوزنموده‌بود درصدد عبور ازجیحون و گوشمالی ابوالفیض خان حکمران آن حدود بر آمد ولی همینکه از آن رود عظیم عبور کرد ونزدیك بخارا رسید ابوالفیض خان چاره جزتسلیم شدن ندید وباردوی نادر آمده مورد عنایات اوواقع گشت وجیحون حدبین دومملکت گردید. از آنجا نادر بطرف خوارزم رفت وحکمران آن ولایت‌را دستگیر کرده بکشت (۱۱۵۳ ه). سپس به کلات رفته خزائن خودرا در آنجا جای داد ودرتعمیراستحکامات آن کوشش‌نمود. همچنین از کلات بمشهد که پایتخت خود کرده‌بود رهسپار گشت و چند ماهی براحت گذرانید و بعد بگو شمالی لزگیها که برادر نادر ابراهیم خانرا کشته بودند همت گماشت.

---

(۱) درغیاب نادر رضاقلی میرزا شاه طهماسب صفوی را ازمیان برداشت.

تااین تاریخ ایرادی براعمال نادرنتوان گرفت ومیتوان اورا یکی ازبزرگترین سرداران عالم دانست که باضرب شمشیر وحسن تدبیر درمدت قلیل میهن خود را ازتعدیات ملل بیگانه نجات داده ممالك وسیعیرا فتح نمود. نادرپادشاهی بود مآل‌بین وعاقبت اندیش ، در فتح ممالك بیگانه طریق حزم ازدست نمیداد و چون میدانست اداره کردن ممالك وسیع وحکمرانی نمودن برملل مختلفه که ازحیث زبان ، عادات و آداب ازیکدیگر متمایز ندامری است بس دشوار، بنا براین خسرو انوشیروان که برای کشور خود حدی قائل شده بود وبگرفتن خسارت جنك وغنیمت اکتفامی کرد، نادرهم فلات ایران راکشور خود دانسته طمع درسایر ممالك نمی‌نمود . هیچیك از جنگهای این پادشاه بدون سبب وجهت وفقط ازبرای تسکین حس جنگجوئی نبوده. جنگهای او باافغان وعثمانی برای استخلاص وطن است ورفتن اوبجانب هندوستان نتیجهٔ قصور محمد شاه است که افغانان رادرمملکت خود راه داده ومراسلات عدیده نادررا بی‌جواب گذاشته ، همچنین اندیشه رزم او باامیر بخاراوجنگیدن باوالی خوارزم برای حفظ حدود وثغور ایران ومصون داشتن این ملك ازشر آنان بوده است . نادر بهیچوجه میل بخونریزی واذیت و آزار نداشت علت قتل‌عام دهلی نگاشته شد و نادر اقصی جهد خود را نمود که فتنه دهلی را بـآرامی فـرونشاند ، در هـرحال نادر یکی ازپادشاهان جهانگیرو با تدبیراست که دراین ملك حکم‌فرمائی کرده است .

متأسفانه این پادشاه بزرك در اواخر عمر تغییر حال داد . درحین عزیمت او بداغستان وتنبیه لزگیها در جنگل مازندران گلوله بروی اصابت کرده دست چپش را مجروح نمود .

نادر به‌پسر رشید خود رضاقلی میرزا بدگمان گردید وچون درجنك بالزگیها هم پیشرفتی حاصل ننمود وروسها هم ازبیم آنکه مبادا نادر بنای تاخت وتاز درخاك آنها نهدبا آن قبایل همراهی می کردند برسوء خلق نادرافزوده گشت وتصوراتی راجع به پسر خود نموده اورا ازدیده نابینا ساخت . بعد از این کرده پشیمان گشت واین واقعه دراخلاق او تأثیر عظیم بخشید ونسبت بهمه بدگمان شده سفاکی و بیرحمی پیشه کرد. جنگهای او باعثمانیان مانند سابق چندان درخشان نبود واقدامش درسنهٔ

١١٥٦ برای تسخیر موصل بجائی نرسید . آتش فتنه های فارس وشیروان را که‌در همان اوقات رخ داده بود باخون اهالی فرونشاند و در سال ١١٥٧ یاغیان قاجار را دراستر آباد شکست فاحش داد.

سال بعد درایروان جنگی بین اوولشکرعثمانی رخ داد وچون سردار عثمانی فراراختیار کرد شکست فاحشی برلشکر ترك وارد آمد وعثمانیان مجبور گردیدند بدلخواه نادر معاهدهٔ منعقد نمایند . در١١٥٩ نادر بکرمان رفته تا توانست جور و واجحاف وقتل‌وغارت نمود از آنجا بمشهد آمد وهمچنان دست تعدی گشوده داشت وباندك ناملایمی امر بکشتن بیگناهان‌میداد ومانند تیمور ازسرها مناره میساخت. نادرازافسران ایرانی خود بیمناك بوده وازاهالی ایران سوء ظن داشت چه‌میدانست حرکات ناهنجار او در آن‌چندسال ومخصوصاً طرفداری از مذاهب سنت ایرانیان را دل آزرده کرده است .

بنابراین درسنه ١١٦٠ تصمیم گرفت که بتوسط ترکمنان ، ازبکان وافغانان که همه از اهل تسنن بودند کلیه‌صاحبمنصبان وسربازان ایرانی خود را قطع حیات کند. یکی ازغلامان گرجی نقشهٔ اورا به بعضی از امراء اطلاع داد. بنابراین در همان‌سال درفتح آباد قوچان چند نفر ازرؤساء همدست گردیده وشبانه داخل خیمه اوشده‌و و یرابقتل رساندند .

چنانکه درچند سطرفوق‌اشاره کردیم، نادرقبل‌از آنکه تغییراخلاق دهد یعنی تاپنجسال قبل ازفوتش باکمال متانت وعقل ودرایت حکمرانی نموده ایرانرا باوج اقتدار وعظمت رسانید، ولی‌حرکات ناهنجار اواخر عمرش‌لکهٔ‌بزرگی است درتاریخ درخشان این سردار نامی‌معهذا تاآخرعمر این مرد بزرك ازخیال ترقی ایران‌منصرف نگردید ومخصوصاًدررواج تجارت کوشش نمود وقصدآن کرد تادربحرخزر وخلیج فارس ایجاد سفاین تجارتی‌نماید وبرای‌این مقصود اقداماتی نمود .خلاصه نادرایرانرا نجات داد ، اهالیش را بواسطهٔ غنائم جنگی‌ثروتمند گردانید ، ضرب دست ایرانیان را بار دیگر بملل همجوار بنمود ، در ترویج تجارت وآبادی میهن بکوشید واگر چندسالی بواسطه پریشانی حال ظلم وجورنموده ایرانیان هیچگاه نباید خدمات آن

سردار بزرك را ازنظر محو سازند.

جانشینان نادر درخراسان

بعد ازنادر بین افراد لشکر او یعنی ایرانیان ازیکطرف واحمد ابدالی افغان وافواج ازبك ازطرف دیگر نزاع رخ داد. درآخر احمدابدالی بجانب افغانستان رفته قندهار وبعد هرات راگرفته اساس استقلال نهاد. اما درایران بتدریج درهرگوشهٔ مدعی پیدا گشت وازهرطرف آوازهٔ بلند گشت، چنانکه محمدحسن قاجار در استراباد و مازندران رایت خود سری برافراشت و آزادخان افغان یکی از سرداران نادر آذربایجانرا درقبضهٔ تصرف خود درآورد. همچنین هدایت الله خان درگیلان کاربکام خویش کرد وهراکلیوس درگرجستان لوای استقلال برافراشت و طولی نکشید که قسمت مهمی ازممالك ایران بدست زندیه افتاد. درخراسان امرائیکه باعث قتل نادر گشتند برادرزاده او علیقلی خانرا بسلطنت برداشتند. واوهم به نام **عادلشاه** یا **علیشاه** برتخت نشسته، برای جلب قلوب دست بتبذیر نهاد وخزاین نادر را درکلات متصرف گشته تاآنجاکه توانست آنرا برباد داد. برای اینکه درآنحدود رقیبی نداشته باشد فرزند وفرزندزادگان نادر را بقتل رسانید وفقط شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا که درآن هنگام چهار سال داشت باقی گذاشت. باهمه این احوال سلطنت علیشاه چندان طول نکشید برادرش **ابراهیم خان** براوبشورید ووی رادستگیر کرده ازدیده نابینایش ساخت. ابراهیم شاه هم بدست لشکر خود کشته شد و **شاهرخ** که از طرف مادر نسبش بسلطان حسین صفوی میرسید پادشاه گشت. **میرزاسید محمد** نام بااو بمخالفت برخاست شاهرخ رانابیناکرده درصدد آن برآمد که بنام **سلیمان شاه** تخت و تاج را تصاحب کند. ولی شاهرخ بمساعدت یکی از سرداران یوسف علی نام مجدداً برتخت تکیه زد وسلیمان شاه کشته شد. دوسردار دیگر جعفر ومیرعالم متحد گشته ویوسف علی را مغلوب ومقتول نموده شاهرخ رابزندان افکندند. درآن هرج ومرج احمدخان ابدالی (افغان) که درافغانستان قدرتی بهمرسانیده بود لشکر بخراسان کشیده میرعالم را بکشت ولی صلاح چنان دانست که ایالت خراسان در دست احفاد نادرباقی ماند. بنابراین شاهرخ را پادشاه آنحدود کرد بعد ازشاهرخ پسر

او نادر میرزا امارت خراسانرا داشت و اوضاع بدین منوال بود تا اینکه فتحعلیشاه در سنه ۱۲۱۸ نادر میرزا را از میان برداشت و به حکمرانی سلسلهٔ افشاریه در خراسان خاتمه داد .

فصل چهارم

کریمخان زند وجانشینان او

درفصل گذشته اشاره کردیم که بعد از نادر شاه افشار اوضاع ایران پریشان گردیده ورشته وحدت سیاسی مملکت ازیکدیگر بگسیخت. محمد حسنخان قاجار دراستراباد ومازندران ، آزادخان افغان درآذربایجان ، هراکلیوس در گرجستان ، هدایت‌الله‌خان در گیلان وبالاخره احمدخان ابدالی درافغانستان وقسمتی ازخراسان لوای استقلال برافراشتند . درهمان اوقات دراصفهان وقایعی رخ داد که موجب طلوع کوکب کریم خان زند گردید .

طایفه زندیه مدتها دراطراف ملایرسکونت داشته ونادرشاه افشار جماعتی از آنانرا بخراسان کوچ داد . درزمان علیشاه افشار کریمخان که درزمرهٔ سپاهیان نادر بود وسایل مراجعت آنطایفه را بموطن اصلی خود فراهم کرد وبواسطه حسن خلق و کردارپسندیده طرف توجه خویش وبیگانه واقع گشت .

ابوالفتح خان بختیاری که از جانب شاهرخ افشار حکمرانی اصفهانرا داشت پریشانی‌اوضاع‌ایرانرا غنیمت شمرده‌درآنحدود بدلخواه خودرفتار میکرد. بنابراین علیمردانخان‌بختیاری براو بشورید وبین آنان کاربمحاربه کشید. درآخر علیمردان‌خان باکریمخان زند متحد گردیده ابوتراب نامی را ازاولاد صفویه بسلطنت برداشتندو خود زمام اموررا در دست گرفتند .

کریم خان درجلفا اقامت کرد وبقدری نسبت باهالی رأفت و مهربانی نمود که موجب حسد علیمردانخان گردید ومخالفت بمحاربت کشید درآخر کریم خان

فائق آمده وخصم را از میدان بدر کرده باکمال استقلال زمام امور صفحات جنوب ایرانرا دردست گرفت. ولی هیچگاه عنوان پادشاهی برخود ننهاد وخویشتن را وکیل‌الرعایا میخواند.

کریم خان درتمام مدت حکمرانی خود گستردن بساط عدل وداد و دلجوئی ازاهالی وفراهم نمودن وسایل آسایش آنان جهدبلیغ نمود. شیوهٔ مردی و مردانگی را بهیچوجه ازدست نداد وبجاه و جلال فریفته نگردید. بانواع احسان والطاف ملوکانه صید دل اتباع می‌نمود. بقسمی که نه فقط مسلمانان بلکه ارامنه وسایر عیسویان راهم رهین مراحم خود ساخت. جوانمردی، مروت، انصاف و گذشت جبلی او بود.



« کریمخان زند »

راست میگفت وهمواره طریق راستی می‌پیمود حتی دشمنان بقول اواعتماد داشتند ودرپناهش بآسایش میزیستند. ازخونریزی تنفرداشت وبدشمن مغلوب رأفت میآورد. نصب‌العین کریم خان ومنتهی آمال او این بود که عموم اتباع خوش باشند و بخوشی زندگانی کنند.

پیشرفت کریم خان بیشتر بواسطه صفات پسندیده‌اش بود. چه اهالی اورادوست

میداشتند و با او از دل وجان مساعدت میکردند . حکمران زند درمقابل خود دو دشمن قوی داشت یکی آزادخان افغان و دیگری محمد حسن خان قاجار. نزدیك قزوین جنگی بین آزاد خان و کریم خان رخ داد وچنان شکستی برکریم خان وارد آمد که مجبور شد اصفهان وحتی شیرازرا رها کرده بجانب کوه کیلویه برود . ولی بزودی شکست خودرا جبران کرد ودر کمارج که راهی است نهایت باریك وواقع درکمر کوه باآزادخان مصاف داده بکلی اوراازپای درآورد وحتی گویند ازلشکریان



آزادخان ـ کریم خان زند ـ ابراهیم خان

او کمتر کسی توانست جان بسلامت دربرد (١١٦٧) . مجدداً شیرازبدست حکمران زند افتاد اما آزادخان از والی بغداد و حکمران گرجستان مساعدت خواست و مسؤلین مقرون باجابت نگردیده ناچار بکریم خان پناه آورد و این مرد بزرك بقدری بخصم خود رأفت نمود که او را شرمنده ساخت و از دوستان صمیمی گردید .

اما بزرگترین دشمن کریمخان **محمدحسنخان قاجار** بودکه اقتداری درحدود مازندران واستراباد داشت وحتی احمد خان ابدالی وآزاد خان افغان را شکست داده آذربایجان را جزء متصرفات خود نمود . باری محمد حسنخان بجانب اصفهان

حرکت کردو آن شهررا بگرفت، سپس باسی هزار مردشیراز رامحاصره نمودطرفداری اهالی شیراز از کریمخان ، شجاعت شیخ علیخان زند وفداکاری ساکنین قراء ودهات اطراف شیراز که خرمنها را آتش زده باعیال و اطفال خویش بکوهستانها رفتند ، خیالات محمد حسنخان را نقش بر آب کرد تااینکه بسیاری ازلشکریانش ازاطراف اومتفرق گشتند ومجبور گردید ترك محاصره گوید .

محمد حسنخان خسته خاطر بمازندران رفت و کریمخان وارد اصفهان گشته اهالی باشوق وشعف ازاو پذیرائی کردند . سپس شیخ علیخان مأمور به تعاقب محمد حسنخان گردید و نفاق دوقبیله قاجاریه بایکدیگر موجب اختلال امور خان قاجارشد، و درآخر از شیخعلیخان شکست خورده خواست فرار کند، ولی از اسب بیفتاد و تاخواست چاره کند یکی ازامرای قاجار که مخالف اوبود کارش را بساخت (١١٧٢). شیخ علیخان سراورا برای کریمخان درطهران فرستاد ووکیل الرعایا نسبت بسر آن مقتول نهایت احترام را بجاآورد وامرداد تاآنرا باگلاب بشستند وعزا گرفت . سپس دستور داد تادرمقبرهٔ بزرگان قاجاریه دراستراباد بابدنش یکجا بخاك سپارند. پس ازاین فتح ایالات مازندران ،گیلان و آذربایجان درقلمروحکمرانی کریم خان درآمد وفتنهٔ فتحعلی خان افشار در آذربایجان بزودی رفع شد. اما آقامحمدخان قاجارپسر محمدحسن خان مشمول عنایات کریم خان گردید وحسینقلی خان برادر آقامحمدخان ازطرف حکمفرمای زند حاکم دامغان شد . بطور کلی کریم خان نسبت بقاجاریه که بزرگترین دشمنان او بودند، ظلم وستم روانداشت، بلکه خواست بوسیلهٔ مزاوجت بادختر محمد حسنخان رشته مودت والفت را مستحکم نماید ، ولی حسینقلی خان قاجار علم مخالفت برافراشت و در دامغان فتنهٔ برپا کرد . کریمخان زکیخان را در مقابل او فرستاد و حسینقلی خان چاره جز فرار ندید و بدست ترکمنان کشته شد .

دیگر ازوقایع ایام کریمخان گوشمالی عربهای مقیم ساحل خلیج فارس و فتح بصره است . صادق خان برادر کریمخان با پنجاه هزارنفر مأمور تسخیر آنشهرشدند وپس ازسیزده ماه محاصره سلیمان آقا حکمران بصره مجبور گردید شهر را تسلیم نماید (١١٩٠) .

علت جنك باعثمانیان این بود که اولا والی بغداد نسبت بزوار عتبات عالیات ستم رواداشته از آنان باج‌می‌گرفت. دیگر آنکه امام مسقط را مساعدت نموده مانع از آن شده بود که ایرانیان عمان را فتح‌کنند، همچنین نسبت‌به تجار ایرانی اجحاف می کرد . باآنکه هنگام محاصره بصره والی بغداد بامر سلطان عثمانی کشته شد، معذلك کریم خـان دست از تعقیب خیال خود برنداشت . ولی پس از فتح بصره اجل کریمخان را مهلت نداد که مقصود خود را بپایان رساند ودرسنه ۱۱۹۳ بجهان باقی شتافت .

اکثر بلاد ایران که درقلمرو حکمرانی کریمخان بوده معمور و آباد گردیدو مخصوصاً شیراز که پایتخت خود ساخته‌بود نهایت باشکوه و ابنیه زیبائی درآنجا برپاشد. ولی آنچه کریمخانرا محبوب کرده و مهر اورا در قلوب جای داده رأفت ، مهربانی ، عدالت وانصاف اوست که حتی نسبت بخصم خودهم جوانمرد و بامروت بوده است.

جانشینان کریمخان زند

قبل‌ازآنکه بشرح حال جانشینان کریمان پردازیم ، لازم است اشاره شود که آقامحمد خان قاجار که مدتها درشیراز نزد وکیل‌الرعایا بسرمیبرد وهمواره مترصد فوت او بود چون‌خبر رحلتش بشنید از شیراز فرارکرده باکمال شتاب خود را به اصفهان وورامین رسانید. سپس به مازندران رفته وبابعضی از امراء واعیان قاجـار همدست گشته رایت مخالفت افراشت ودعوی سلطنت نمود .

اما پس ازکریم خان بین اقارب‌او کار بنفاق وجدال کشید . درابتدا زکیخان برادر مادری او زمام امور را در دست‌گرفت و بعد صلاح چنان دانست که سلطنت را بنام ابوالفتح خان که هنوز بسن رشد، نرسیده بود نماید وخود از طرف اومالك‌الرقاب گردد .

ازطرف دیگر برادر کریمخان صادق خان فاتح بصره چون مرك برادر را بشنید بطرف شیرازحرکت‌کرد . زکیخان بنای استبداد را گذاشته ابوالفتح خانرا بتصوراینکه باصادق خان همدست‌است،باجمعی دیگر محبوس ساخت . وپسردیگر

کریمخان یعنی محمد علیخانرا برتخت نشاند . در آخر صادقخان مجبور گردید بطرف کرمان فرار کند. ولی طولی نکشید که **علیمرادخان** خواهرزاده زکیخان که درطهران مأمورجلوگیری از آقامحمدخان بود بمخالفت برخاست وحکمران اصفهان ازبیم اوپابگریز نهاد .

زکیخان ترتیب لشکرداده بطرف اصفهان حرکت نمود. ولی « دریزدخواست» بواسطه اعمال ناشایسته اش بدست قراولان مافی کشته شد . اقدام علیمرادخان بنام ابوالفتح خان پسر کریم خان زند بود و چون زکیخان بدیار دیگر شتافت ابوالفتح خان در۱۱۹۳ درشیراز بحکمرانی پرداخت وعلیمراد خان ازطرف او بجنك ذوالفقار خان خمسهٔ شتافت .

درهمان احوال صادق خان بشیراز آمد وبعد ازمدتی ابوالفتح خانرا گرفته ازدیده نابینا ساخت وحکمرانیرا مخصوص خویش کرد وپسر خود **جعفرخان** را به اصفهان فرستاد .

همینکه این اخبار درطهران بسمع علیمراد خان رسید، خودرا پادشاه نامیده بجانب اصفهان آمد وجعفرخان بشیرازبگریخت . جنگی بین علی‌نقی‌خان وحسنخان پسران صادق خان باعلیمرادخان دست داد و منجز بهزیمت علیمرادخان گردید و بجانب همدان گریخت. ولی این مرد دلیردست ازاقدامات خودبرنداشت وچندین جنك بین او ولشکریان صادقخان رخ داد. تادرآخر شیرازبدست اوافتاد وبغیرازجعفرخان که بااو باطناً همدست بود، صادقخان و فرزندان او را بقتل رسانید . سپس همدان‌را پایتخت خود کرد وبدفع آقامحمدخان قاجار همت گماشت ولی جعفرخان که در آن هنگام حکمران خمسه بود یاغی گشت وقصداصفهان نمود. علیمرادخان باشدت مرض درمقابل او شتافت و در مورچه خورت درسنه ۱۱۹۹ هجری وفات کرد . بطور کلی علیمرادخان سردار دلیر ، عاقل وباکفایت بوده آقامحمدخان قاجار ازاوحساب میبرد وانتظار مرك اورا داشت ، تابطرف عراق حرکت نماید .

خلاصه **جعفرخان** باصفهان آمد. ولی چون خبر نزدیك شدن آقا محمد خانرا بشنید بشیراز گریخت و چون **حاج ابراهیم** نام اهالی را بحکمرانی او ترغیب و

تحریض میکرد و وسایل اقامتش را در شیراز فراهم می‌ساخت، از اینجهت بسمت کلانتری فارس معین شد. در زمان جعفرخان تقریباً تمام عراق بدست آقا محمد خان افتاد و فتنه‌هائی در سایر نقاط رخ داد. جعفرخان مردی بود ضعیف النفس و بی‌تدبیر ولی درمدتی که امور دردست میرزاحسین پدرمیرزابزرك معروف به قائم‌مقام بود بارعایا بعدل وداد رفتار میشد. علی ای‌حال جعفرخان نسبت به‌جمعی‌ازمتنفذین غدر کرده آنهارا بزندان افکند واین امر موجب شدکه آن‌بزرگان بایکدیگرهمدست گردیده ویرابکشتند (۱۲۰۳). مرادخان‌پادشاه گشت. حکمرانی‌این‌شخص پیش‌ازچندماه‌طول نکشید ودچار لطفعلی خان پهلوان معروف زند گردید.

لطفعلیخان زند وانقراض سلسلهٔ زندیه

یکی از دلیران ناکام ایران که در شجاعت و تهور و جلادت و رشادت ثانی جلال الدین‌خوارزمشاه وبزرگتر ازمنصور آل مظفراست، لطفعلی خان پسرجعفرخان زند است که باوجود دلاوریها ورشادتهائی که موجب حیرت و تعجب خودی وبیگانه گردید، زبون‌روزگار غدارشد. راجع باین شهسوار ایرانی یکی از نویسندگان سیاستمدار خارجی چنین می‌نگارد (۱):

« ازخوانندگان پوزش میطلبم که بیش‌ازمعمول راجع به سلطنت و بدبختیهای لطفعلیخان اصیل قلمفرسائی می‌شود هنگامی که تخت پادشاهی بوجود او آراسته بود، اینجانب مورداطف عظیم وتوجهات اوواقع گردیده ویکوقت‌هم موقعیکه فراری بود افتخار آن دارم که زیر خیمه محقری درروی جل اسب بااو جلیس و همصحبت گشتم. صفات حسنه‌اش ویرا محبوب عموم اتباعش کرده‌بود، تهور ثبات، شجاعت و قابلیتی که هنگام واژگونی بخت ازخودابرازداشته موضوع منظومه وتصنیفهائی‌است، که شاید تازبان فارسی باقی است آن اشعارپایداربماند. در ایام کامروائیش دارای اخلاق انسانی، مهربان وملایم بوده ودرموقع مصایب تاآنحدکه طبیعت بشرتحمل تواند کرد بزرگواری، جدیت، وقارخونسردی وعزم راسخ داشته است. حال‌عاقبت یك چنین وجود اصیل وشریفی بجائی منجر شود که نسبت‌بشخص اواعمالی‌مرتکب

(1) SIR Harf rd Jones BrydGes

شوند، که بدن هرشنوندهٔ رابلرزه دراندازد. وهمچنین پسرش راخصی نمایندودخترانش را بجبر در ازدواج اراذل ناس در آورند و زوجه اش را هتك احترام کنند ، از احکام قضا وقدر است . که گرچه ماحق اعتراض نداریم ولی میتوانیم از جریان آن تعجب کنیم .

چند سطرفوق بهترین شهادتی است که یکنفر بیگانه راجع باحوال و اعمال لطفعلیخان داده . ومورخین زمام قاجاریه هم نتوانستند رشادت اورا منکر شوند و حتی آقامحمد خان قاجارهم اعتراف به شجاعت وتهور اوداشته . چنانکه وقتی خبر دادند که دریکشب ازبرای باباخان (فتحعلیشاه) چندپسر بوجود آمده گفت ایکاش که درمیان آنان یکنفر مانندلطفعلیخان پیداشود !

لطفعلیخان قریب بیست سال داشت که جعفرخان کشته شد ، وبا صغرسن در ایام حیات پدرش دررزم بادشمنان رشادت بخرج داده ودرفنون جنك وامور کشوری خبیر وبصیر بوده وتجارب وافری داشته است. حسن صورت واندام متناسب واخلاق حمیده اش ازهرحیث اورا برازندهٔ دیهیم وتخت مینمود .

هنگام قتل جعفرخان لطفعلیخان در کرمان میگذرانید وچون آنخبر بشنید، ودانست که شیراز ازدست رفت ، بجانب بوشهر درحرکت آمد ولشکر قلیلی فراهم کرده قصد شیراز کرد . وبامساعدت حاج ابراهیم کلانتروارد آنشهرشده مرادخانرا بقتل رسانید . ولی آثارجوانی وغرور سلطنت ازاعمال ورفتار پهلوان زندهویدا بود. چنانکه بیهوده قصد محاصره کرمان که حاکم آن از دراطاعت درآمده بودکرد و همچنین وسایل رنجش خاطر حاج ابراهیم کلانتررا که نفوذی عظیم داشت فراهم ساخت . کلانترهم باطناً باآقامحمدخان قاجارکه بزرگترین دشمن خانوادهٔ زندیه بود همدست گردید و چون لطفعلی خان بطرف اصفهان حرکت کرد ، حاج ابراهیم امرای طرفدار اوراگرفته بعضی رابکشت وازاهالی شهرفوجی، ترتیب داده شیرازرا درتصرف خویش درآورد. ازطرف دیگربرادر خودراکه دراردوی لطفعلی خان بود ازقضیه آگاه ساخت وقبل ازآنکه زندیان بالشکرقاجاریه که درقمشه بسرداری باباخان (فتحلیشاه) اقامت داشتند مصاف دهند ، لشکرازاطراف لطفعلیخان پراکنده گشت.

ناچار باعده قلیل بشیراز مراجعت کرد و آنرا محاصره نمود. ولی حاج ابراهیم عده‌ای را که دراطراف لطفعلیخان بودند تهدید کرد که زن وبچهٔ آنهارادرشیراز اسیرخواهد ساخت. بنابراین آنهاهم پی کارخودرفتند ولطفعلیخان باچهاریاپنج نفربهندر ریك‌رفته لشکر قلیلی فراهم ساخت وپس ازشکست شیخ بوشهر و مغلوب‌کردن رضاقلیخان کازرونی بدون توپ وتفنك بمحاصرهٔ شیراز پرداخت. حاج ابراهیم باکمال تدبیر افراد ایلیات مقیم شهر را که طرفدار زندیه بودند خلع سلاح کرد و آقا محمدخان راترغیب وتشویق بگرفتن شیرازنمود. واوهم لشکری بریاست مصطفی قلی‌خان بدانصوب فرستاد و لطفعلیخان آن لشکر را شکست فاحش داد. باردیگر لشکری بسرداری جانمحمد خان ورضاقلیخان برسید وبالشکریان شیراز همدست گردید. بازهم پهلوان زند آنلشکر راکه ده مقابل افراد سپاه او بود از پای در آورد و رضاقلی خان اسیر گشت.

چون این اخبار بسمع آقامحمدخان برسید، باسی‌هزار مردجنگی وتجهیزات کامل وباکمال احتیاط وحزم در حرکت آمد و درحدود فارس رسید. لطفعلیخان ازفزونی لشکر خصم اندیشه دردل راه نداده باعدهٔ بسیارقلیلی که بعضی پانصدالی ششصد نفر نوشته اند ودرهرحال ازهزارنفر تجاوزنمیکرده است مردانه برسی‌هزار نفرزد ودلاوریها کرد.

طلایه لشکرخصم‌ازپای درآمد وزندیان‌تاوسط اردوی دشمن رسیدند همهمهٔ غریبی بلند شد، رعب دردل اتباع آقامحمدخان جای گرفته آن‌لشکر عظیم‌پراکنده گشت ولطفعلیخان تانزدیك خیمهٔ آقامحمدخان برسید. ولی چون بخت ازآنجوان دلیر برگشته‌بود، یکی ازامراء میرزافتح الله نام یا از روی‌جهالت ویاازباب‌خیانت به لطفعلیخان گوشزدکرد که آقامحمدخان فرار کرده و بهترآنست که دست ازکار زار بردارند مبادا جواهر خصم دردست سپاهیان افتد. لطفعلیخان کلام اورا مسموع داشت وبجای اینکه کاردشمن را درهمانشب بسازد امردادتادست ازمحاربه بدارند. هنگام صبح معلوم شد که آقا محمدخان فرارنکرده است ولی دیگرچارهٔ نبود ودر مقابل آنلشکرانبوه لطفعلیخان مجبوربه‌فرارشد (۱۲۰۶ ه). وبکرمان رفت‌ومشغول

جمع آوری سپاه شد .

آقامحمد خان وارد شیراز گردید وبدفع لطفعلیخان فوجی‌را مأمورساخت. چند نفری که دراطراف لطفعلیخان بودند پراکنده گشتند واو مجبور شد بخراسان رود . حاکم طبس دویست سوار باوداد واوهم بااین چندنفر بجانب یزدحرکت کرد ولشکرعلی‌نقی‌نام را شکست داده ابرقو را بگرفت ودراندك مدتی افراد لشکرش بهزار وپانصدنفررسیده دارابجرد را محاصره‌کرد . ولی بواسطه کثرت لشکر خصم کاری‌ازپیش نرفت ومجدداً به طبس شتافت . اما امرای نرماشیر اورا نزد خود دعوت کرده خدمتش را عهده دار گشتند ، لطفعلی خان بآنحدود رفته با افراد معدودی بکرمان حمله‌آورد وباکمال رشادت وجلادت آنشهر رابگرفت وبسیاری از لشکر خصم رابه هلاکت رسانید ونام‌شاهی بخودنهاد .

آقا محمد خان باتمام لشکرخود درمقابل حریف دلیر و بخت برگشته خود شتافت . فزونی لشکر خشم شجاعت لطفعلیخانرا متزلزل نساخت و مردانه بمدافعه پرداخت و کردآنچه دشمن‌را بحیرت انداخت. ولی‌پس ازچهارماه محاصره یك‌فوج ازپیادگان اوبعضی ازبرجها راتسلیم‌دشمن کردند وسه‌هزارنفر ازآنان ناگهان‌داخل شهرشدند . چون‌لطفعلیخان ازقضیه آگاه گردیدبقدری پافشاری نمودوبحدی‌کوشش وجدیت کرد تاآنکه روزروشن را بردشمن مانند شب تیره ساخت وآنهارا ازقلعه خارج نمود .

پس ازاین فتح نمایان طولی‌نکشید نجفقلیخان نام که محل اعتماد وی‌بود بر ولینعمت خیانت ورزید وبادشمن همدست‌گردیده دروازهٔارك‌رابرروی خصم‌بگشود، ودوازده هزارنفر از لشکریان آقامحمد خان بشهر ریخته و بقیه در اطراف حاضر بامدادگشتند . عزم وثبات لطفعلیخان و رشادت او درآنموقع بتحریر نیاید ، مانند شیر غضبناك از هرسوی حمله می آورد تا آنکه یارانش کشته شدند و جای فرارنماند.

آقامحمد خان امرداد تالشکریان دراطراف کرمان صف زنند وازفرارپهلوان ناکام جلوگیری‌کنند، ولی‌لطفعلیخان نه‌آنمرد بود که اورا بزور و غلبه‌گرفت ، چه

همینکه دید راه ازهر سوی مسدود است تاغروب آفتاب بادشمن بجنگید وهنگام شب باسه نفر خودرا بسپاه دشمن زده وازمیان آنان عبور کرده به نرماشیر رفت. چون آقامحمدخان ازفرار او واقف گشت، نائره غضبش مشتعل گردید. زنان اهالی کرمانرا به سپاهیان خود داد واطفال آنها را باسارت برده چند من چشم ازمردان آنحدود بدر آورد وچندین هزارنفررا قتل عام کرد. بقسمیکه دست سپاهیان از کار باز مانده و کرمان ویرانه گردید!

اما لطفعلیخان چون به نرماشیر رسید، درابتدا حاکم آنحدود قدومش راگرامی داشت ولی بعد ازبیم جان خود باو خیانت ورزیده در صدد دستگیری او بر آمد. چندانکه یاران لطفعلیخان اورا ازقضیه آگاه کردند ونصیحتش نمودند که فوراً ترك آنحدود گوید ولی مسموع نیفتاد. تا آنکه آن چند نفرهم ازاطراف وی متفرق گشتند. در آخر حاکم گروهی از مردان مسلح را مأمور دستگیری او کرد و تا آخرین دقیقه لطفعلیخان از خود دفاع نمودوچون اسبش را پی نمودند و برزمین افتاد، پیاده بر آنگروه تاخت وسر و بازویش زخم گردید. وبدینطریق کسی که درروزمصاف لشکری انبوه از دستگیری اوعاجزماند بغدر وخیانت گرفتار گشت و اورا نزد آقامحمد خان فرستادند. مؤسس سلسلهٔ قاجاریه ازسر اهالی بم نرماشیر منارهها ساخت و رفتار او بالطفعلیخان حقیقتاً ننگین است. چه بادست خود چشمان اورا در آورد. ووی را بطهران فرستاده پس ازارتکاب اعمالی که قلم از تحریر وزبان ازتقریر آن شرم دارد اورابه قتل رسانید وسلسلهٔ زندیه پس ازریختن خون یکی ازبهترین ورشیدترین جوانهای ایرانی منقرض گردید (۱۲۰۹).

فصل پنجم
علوم وادبیات
از دولت صفویه
تا
تأسیس سلسله قاجار

ملاحظه پادشاهان بزرك صفویه وظایف ومقاصد بزرگی راعهده دار بودند، که از آنجمله است وحدت ملی ایرانیان ، رسمی کردن مذهب تشیع ، از بین بردن ملوك الطوایفی ودرآوردن کلیه ایالات در تحت یك حکومت مقتدر، برای پیشرفت این مقاصد عالی لازم دانستند که افکار عموم ایرانیانرا متوجه یك مقصود ومرام نمایند وازآنچه موجب تشتت فکر است جلوگیری کنند. این است که ازیك طرف علماء شیعه اثنی عشریه را تشویق نموده وبرقدرت آنان افزودند و ازجانبی فکر نویسندگان وشعراء را معطوف بمسائل دینی و سرودن مراثی کردند. این اقدام گرچه دراستحکام وحدت ملی وراسخ نمودن مذهب شیعه درقلوب اهالی اثر بزرگی بخشیدولی ازطرفی میدان سخن‌راتااندازهٔ محدود کرد. خاصه که‌سلاطین صفویه باآنکه اولاد یکی ازعرفاء وصوفیه بزرك بوده‌اند، صوفیانرا طرف توجه‌قرار ندادند وبنظر چنین می رسد که‌این عدم التفات دو علت داشته، یکی آنکه اقتدار و نفوذ مرشدان صوفیه که بعضی اهل سنت‌بوده‌اند مخالف باسیاست پادشاهان صفویه بوده است. چه اینان‌می‌خواستند فکر دینی جزفکر تشیع و نفوذی جزنفوذ دولت و وعلماء امامیه بابعضی ازعقاید صوفیه بوده است وچون علماء نفوذ یافتند در برچیدن بساط صوفیه پادشاهان صفویه را تشویق وترغیب کردند. اگربخاطر آوریم که تصوف موضوع سخن بسیاری ازشعراء نامی‌ایران بوده ودرتحت آن عنوان مسائل اخلاقی ، اجتماعی ، فلسفی وآیات ، احادیث درقالب غزل ، قصیده ، مثنوی ، رباعی دوبیتی و

غیره بحث شده و گاهی هم به شکل حکایات، قصص و افسانه آن مطالب را درمیآورند. خواهیم دانست که عدم التفات بتصوف تاچه اندازه دامنه شعر را محدود کرده است. بدیهی است پایه و مایه شعر عواطف، احساسات و تصوراست و تعالیم عرفانی که اساسش برروی محبت و سیرجمال درآفاق وانفس است، قوی ترین محرك عوامل مذکور بوده است.

آری مطالب فقهی وشرعی موضوع نثراست نه شعر وازبرای عمل است نه تخیل وحتی مباحث فلسفی واجتماعی هم که عاطفه وتصوردر آن دخالت نداشته باشد اگر بنظم درآید لطفی نخواهد داشت. بدینجهات در دوره درخشان سلطنت صفویه که ایران باوج اقتدار وعظمت رسید وشهرها آبادشد وصنعت معماری و صنایع ظریفه تکمیل گردید. شاعر بزرگی که بتوان اورا برابر با بزرگترین شعراء قبل از صفویه دانست بوجود نیامد وعبدالرحمن جامی را که شش سال بعد ازتولد شاه اسمعیل و هفت سال قبل ازتاجگذاری آنپادشاه بدرود حیات گفته، آخرین شاعر بزرك ایران دانند که در رشته های مختلف سخنوری کرده است. حتی بعضی از شعراء نامی ایام صفویه برای کسب مال متاع سخن خودرا بدربار پادشان هند می‌بردند.

درهرحال تصورنباید کرد که پادشاهان بزرك صفوی طرفدار شعر و شاعری نبوده‌اند، یااینکه چراغ تصوف بکلی درایران خاموش شد. بلکه مشاهده میشود که امثال شیخ بهائی اشعار عارفانه گویند ودرجه شعردوستی بقدری است که سام‌میرزا پسر شاه اسمعیل تذکره شعراء نویسد وشاه‌عباس کبیر ودیگر پادشاهان شعراء راتحت حمایت خود قرار می‌دهند. ولی باهمه این احوال مقام شعر به بلندی قبل از صفویه نرسیده است. اما از طرف دیگر علماء عالیمقام شرع وحکماء بلند مرتبه درآنعهد بوجودآمده که آثار گرانبهائی درنثراز خود بیادگار گذاشته اند.

نظم

اسامی بزرگترین شعراء دوره صفویه بقرار ذیل‌است: وبایددانست که میرعلی شیرنوائی وحسین واعظ کاشفی که شرح‌حال آنان درفصل مربوط بادبیات ایام‌تیموریان گذشت درك زمان شاه‌اسمعیل صفوی رانموده‌اند.

بابا فغانی شیرازی

این شاعر طرف توجه سلطان یعقوب آق‌قویونلو بوده ودرآخر عمر درمشهد مقدس اقامت کرده وازاعمال گذشته توبه‌نموده است. اشعار اورا در هند بسیار می‌پسندیدند ولی در ایران چندان طرف توجه دانشمندان‌واقع نگشت. درآخر حیات خویش قصاید زیبائی در مدح حضرت‌امیر علیه السلام سروده. رحلتش در٩٢٥ واقع گشت.

امیدی طهرانی

نام حقیقی امیدی ارجاسپ بوده ودرنزد حکیم مشهورجلال‌الدین دوانی تحصیل کرده است. درفن قصیده سرائی شهرت داشته‌وساقی نامه مشهوری‌دارد. درآخر درطهران درخصوص قطعه زمینی‌کشته شد (رحلت ٩٢٥یا٩٣٠).

هاتفی

مسقط الرأس هاتفی خرجرد خراسان است. و خواهر زاده عبدالرحمن جامی بوده. گویندچون خواست به‌شعر پردازد جامی برای آزمایش طبع اوویرا واداشت تاچند بیت فردوسی را که راجع بدرخت تلخ ومیوه اوست بامضمون دیگری استقبال کند. هاتفی این‌چند بیت را ساخت:

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت — نهی زیر طاوس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش — ز انجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل — بدان بیضه دم دردمدجبرئیل
شود عاقبت بیضهٔ زاغ، زاغ — برد رنج بیهوده طاوس باغ

هاتفی دارای خمسه ایست که دومنظومه آن لیلی ومجنون وشیرین وخسرو، بهمان عنوان منظومه های خمسه نظامی‌است. هفت منظو ودرمقابل هفت‌پیکر وتیمور نامه درمقابل اسکندرنامه نظامی است. همچنین عزم‌آن نمود جهانگیری وفتوحات شاه اسمعیل صفوی را بطرز شاهنامه فردوسی بنظم درآورد ولی‌این منظومه ناتمام ماند وموسوم‌است بشاهنامه حضرت شاه اسمعیل.

اهلی شیرازی

اهلی شیرازی‌درفن تجنیس مهارت بخرج‌داده ودرسنه ٩٤٢ رحلت کرده است.

هلالی

این‌شاعردراسترابادبدنیا آمده وازسلالهٔ ترک‌است. طرف‌توجه میرعلی شیرنوائی بوده و دارای دیوان قصاید و غزلیات دو

منظومه است (شاه دردویش روضة العاشقین) در سال ۹۳۵ بدست عبیدالله‌خان ازبك بعنوان اینکه مذهب تشیع دارد کشته‌شد.

لسانی

لسانی اهل شیراز است و گویند اشعار زیاد داشته‌است. لسانی در آئین تشیع نهایت راسخ بوده و درسنهٔ ۹٤۰ وفات کرده‌است.

این رباعی از اوست:

گر بند لسانی گسلد از بندش　　ور خاك شود وجود حاجتمندش

بالله که زمشرق دلش سر نزنند　　جز مهر علی ویازده فرزندش

فضولی بغدادی

فضولی از شعرائی است که ادبیات ترکی مدیون افکار وطرز سخن اواست. گرچه درشعر فارسی چندان شهرتی ندارد ولی دراین زبان مانند لسان عربی وترکی یدطولائی داشته است. فضولی مذهب تشیع داشته ودرسنه ۹۷۰ بدرود حیات گفته است.

وحشی بافقی

وحشی در بافق متولد شده واکثر عمر را دریزد گذرانده. قصایدی درمدح شاه طهماسب واطرافیان او دارد. دارای چند منظومه است، یکی **فرهاد و شیرین** که باتمام نرسیده ودرسنه ۱۲٦۵ وصال آنرا خاتمه‌داد. دیگر منظومه **خلدبرین** و **ناظر ومنظور** است. همچنین غزلیات وقطعاتی ازاو باقی مانده که طرف توجه استادان سخن است. وحشی در ۹۹۱ وفات کرد. این چند بیت نمونه طبع سلیم اوست:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید

داستان غم پنهانی من گوش کنید

قصهٔ بی سرو سامانی من گوش کنید

گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این قصهٔ جانسوز نهفتن تاکی

سوختم سوختم این رازنگفتن تاکی (الخ)

محمود قاری یزدی

این شاعر بتقلید ابواسحق اطعمه که دیوانی در انواع خوراکها دارد، دیوانی راجع بالبسه وآرایش بالحن مزاح تنظیم کرده است. وفاتش درسنه ۹۹۳ اتفاق افتاد،

محتشم کاشانی

محتشم یکی ازشعراء خوش قریحه وبلند طبع عهد شاه طهماسب است . درابتدا قصایدی درمدح آن پادشاه ساخت . ولی شاه طهماسب در آخر از روی اعتقاد دینی محتشم را از سرودن آنگونه اشعار منع کرده وی‌را بساختن مرثیه واداشت. ودراین خصوص آنشاعر نامی شاهکاری ازخود بیادگار گذاشته که معروف به **هفت‌بند** است . وبسا از شعراء اورا استقبال کردند ولی بدان‌خوبی ازعهده برنیامدند . رحلت اودرسنه ۹۹۶ واقع گشت .
این چند بیت ازبند ششم است:

ترسم جزای قاتل اوچون رقم زنند — یکباره برجریدهٔ رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه شفیعان روزحشر — دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین — چون اهل بیت دست براهل ستم زنند
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا — درحشر صف زنان صف محشر بهم زنند
پس برسنان کنندسری را که جبرئیل — شویدغبار گیسویش از آب سلسبیل

عرفی شیرازی

جمال الدین محمد عرفی درشیراز بدنیاآمده ولی اکثر عمر را درهند گذرانده وهم درآنجا درسنه ۹۹۹ درسن ۳۶ سالگی بدرود حیات گفته است . عرفی درهند وترکیه نهایت مشهور است وازجمله شعرائی است که بادبیات ترکی خدمت کرده و دراین خصوص نام بزرگی ازخود نهاده است . عرفی دارای دومنظومه ویك دیوان است . رساله نفیسه او درتصوف به نثراست وقصیده غرائی درمدح حضرت امیرعلیه السلام دارد که مطلعش این است :

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهرو دیار
ندیده ام کـه فروشند بخت در بـازار

فیضی

فیضی درهندوستان بدنیاآمده وهم درآن مملکت نشو و نما کرده ودرسنه ۱۰۰٤ هجری بدرود حیات گفته است. شهرتش درهند وترکیه بیش ازایران است . فیضی دردربار اکبرشاه هند مقرب بوده ودرعلوم مختلفه اطلاعاتی داشته است . مردی بوده مهمان نواز و کریم ، کتاب را نهایت دوست

داشته و گویند در کتابخانه اش بیش از چهار هزار جلد کتاب خطی بوده است. قصاید و غزلیات و منظومه هائی بطرز خمسه نظامی از او باقی است که بعضی ناتمام مانده

سنجالی استرابادی سنجالی قریب چهل سال ازعمر خود رادر نجف اشرف گذرانده و دارای چند هزار بیت غزل ورباعی است (متوفی در ۱۰۱۰ ـ هجری).

زلالی خوانساری زلالی مداح میرداماد بوده و دارای هفت منظومه (مثنوی) است. ازقبیل محمود و ایاز ، میخانه‌وغیره (متوفی در ـ سنه ۱۰۲٤).

ظهوری ترشیزی نظم ونثر این شاعر درهند نهایت معروف است و سراینده ساقی نامه مشهوری است (درسنه ۱۰۲٤ در دکن کشته شد).

طالب آملی این شاعر درایام جوانی سفری به هند کرده وطرف توجه جهانگیر شده و ملك الشعراء آن پادشاه گردید. طالب بمعلومات خود فخر کرده. و گویندقبل ازاینکه بسن بیست رسددرهفت علم متبحر بوده است. درآخر ازجهانگیر رخصت گرفته برای خاطرخواهر پیرخودبایران برگشت. اشعار طالب دارای یك طرز مخصوصی است. رحلت او در سنهٔ ۱۰۳٦ واقع گشت.

ابوطالب کلیم وی درهمدان متولدشدومدتی درکاشان گذرانده سپس بهندرفت وامیرالشعراء شاه جهاه گشت. کلیم بادوستان خود یکدل و یکجهت بوده وباسایرشعراء حسادت ورقابت نمیورزیده است. اشعارش دارای مضامین بکراست. رحلتش درسنه ۱۰٦۱ اتفاق افتاد. این ابیات نمونه طبع سرشار اوست :

طبعی بهم رسان کـه بسازی به عالمی
با همتی که از سر عالم توان گذشت

در کیش مـا تجرد عنقا تمام نیست
در فکر نام ماند اگر از نشان گذشت
بی‌دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم‌ازجهان‌چوبستی‌ازاومیتوان گذشت
بـد نامی حیات دو روزی نبـود بیش
آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یك روز صرف بستن دل شد باین‌وآن
روز دگر بکندن دل زین وآن‌گذشت

وحید قزوینی

وحید قزوینی مدتی مورخ دربار شاه عباس ثانی بوده و بعد بمقام‌وزارت‌رسید (۱۱۰۱هـ) ودرآخر گوشه گیری‌اختیار کرد. ودرسنه ۱۱۲۰ جهان فانی را بدرود گفت . اکثر اهل ذوق بر آنندکه اشعار اورا چندان لطف وملاحتی نیست .

شوکت بخارائی

وی‌درترکیه‌شهرتی‌بسزادارد‌و گفتارومضمون اشعارش‌درادبیات آنزمان تأثیر بزرگی‌داشته‌ولی‌درایران چندان معروف‌نیست (رحلتش درسنه‌۱۱۰۷).

صائب

میرزا محمد علی صائب درقریه عباس‌آباد اصفهان ازخانواده تبریزی‌الاصل بدنیاآمده. ازاینرو بعضی اورا صائب اصفهانی‌و جمعی تبریزی نوشته اندگروهی ازمحققین برآنندکه صائب بزرگترین شاعر عصر خود بوده است‌ومانند سایر شعراء‌آندوره به دهلی وسایر نقاط هندوستان درعنفوان شباب مسافرت کرده وطرف توجه بزرگان‌آندیار گشته است . درمراجعت باصفهان ملك الشعراء شاه عباس‌ثانی گشت ودرسنه ۱۰۸۰درزمان سلیمان صفوی بدرودحیات گفت . این ابیات ازاوست :

خوش‌آنگروه که مست‌بیان یکدگرند
ز جوش فکر می ارغـوان یکدگرند
نمی زنند بسنگ شکست گوهر هـم
پی رواج متـاع دکان یکدگـرند

زنند برسر هم گل ز مصرع رنگین
ز فکر تازه گل بوستان یکدگرند

ایضاً از اوست :

ده در، شود گشاده اگر بسته شد دری
انگشت ترجمان زبان است لال را

هاتف اصفهانی

سید احمد هاتف اصفهانی بموجب گفته لطفعلی بیك در آتشکده درالسنه فارسی وعربی یدطولائی داشته وحتی دربارهٔ اوقدری اغراق گفته. چنانکه درعربی‌ویرا مانند اعشاء و جریرداند و درفارسی اورا ثانی انوری وظهیر شمارد . هاتف درسنه ۱۱۹۸ رحلت کرده وشهرت او بیشتر بواسطه ترجیع بند معروفی است که انصافاً دربیان مطالب عرفانی بابهترین وجهی داد سخن داده است. این چندبیت که‌ازبند دوم آن ترجیع است بهترین‌دلیل ذوق سلیم وطبع سرشاراوست :

در کلیسا به دلبر ترسا — گفتم ای دل بدام تو در بند
ای که دارد بتار گیسویت — هر سر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تا کی — ننگ تثلیث بریکی تاچند
نام حق یگانه چون شاید — که اب وابن‌وروح قدس نهد
لب شیرین گشودوبامن گفت — وزشکرخنده‌ریخت ازلب‌قند
که گرازسر وحدت آگاهی — تهمت کافری به ما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی — پرتو از روی تابناك فکند
سه نگردد بریشم ار اورا — پرنیان خوانی و حریروپرند
ما دراین گفتگو که از یکسو — شد زناقوس این ترانه بلند
که‌یکی‌هست‌وهیچ‌نیست‌جزاو — وحده لا اله الا هو

سایر شعراء

بعضی‌از دانشمندان وحکماء آن عصرمانند میرداماد، شفائی، فندرسکی، شیخ‌بهائی وغیره‌درشعروشاعری‌هم‌مقامی داشته‌اند. و چون جنبهٔ حکمت آنان برشعررجحان داشته تحت عنوان

حکما وعلماء بآنان اشاره خواهدشد. همچنین شیخ علی‌حزین ولطفعلی بك آذرکه هر کدام دارای تذکرهٔ هستند درساختن شعرمهارت داشته‌اند (رجوع‌شود به تذکره نویسان در همین فصل).

علماء شیعه، متکلمین وحکما

مقدس اردبیلی : احمدبن محمد از علماء بزرگ شیعه است وفاتش درسنه ۹۹۳ رخ داده.

محقق ثانی : نور الدین علی‌بن عبدالعلی‌در سنه ۹۴۰ وفات کرده.

شیخ بهائی : شیخ بهاء الدین محمدبن حسین عاملی در سنه ۹۵۳ در بعلبك شام بدنیاآمده. پدرش شیخ حسین شاگرد شیخ زین‌الدین شهیدثانی بوده و پس از شهادت او بایران‌آمد وشیخ بهائی به تحصیل علم و کمال پرداخته دراندك مدتی در رشته های مختلف علوم وفنون‌مهارت تام‌پیداکردوشیخ الاسلام اصفهان گشت. شیخ‌ـ بهائی بیت الله را زیارت نموده وبه کسوت‌درویشان‌بسیاری ازبلاد راگشت. ودرسنه ۱۰۳۱ داعی حق را لبیك اجابت گفت. مهمترین تألیفاتش از این قرار است: **جامع عباسی** (درفقه) **تشریح الافلاك** ، **خلاصة الحساب** و **کشکول** ، شیخ مشرب عرفان داشته، نان وحلوا وشیروشکر ازمنظومه‌های زیبای اوست وهمچنین غزلهائی از اویادگار مانده است.

شفائی حکیم شرف‌الدین حسن در طبابت مرتبهٔ عالی داشته وطبیب دربارشاه‌عباس بزرك‌بوده است. همچنین دارای‌طبع شعربوده ومنظومه **نمکدان و حقیقت** ازاوست(متوفی درسنه ۱۰۳۷).

میر داماد میرمحمد باقر استرابادی متخلص بـه **اشراق** و معروف به میرداماد مدتی در مشهد تحصیل کرده و اکثر عمر را در اصفهان گذرانده و طرف توجه شاه عباس بزرك گردیده و در سنه ۱۰۴۱ بـدرود حیات گفت.

میر ابو القاسم فندرسکی میرابوالقاسم فندرسکی یکی ازحکمای صوفی مشرب‌است که طرف توجه شاه‌عباس بزرك واقع گشت. مدتی‌رادرهند گذرانیدودرحدودسنه ۱۰۵۰ دراصفهان‌رحلت کرد. فندرسکی

طبع شعر داشته واین ابیات راتقلید ناصرخسرو گفته :

چرخ بااین اختران نغز و خوش و زیباستی
صورتی در زیر دارد هرچه در بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت
بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی

ملاصدرالدین شیرازی

حکیم عالی‌مرتبت وفیلسوف بلندمنزلت صدرالدین‌محمدبن‌ابراهیم شیرازی پس‌از مرگ‌پدر ازشیراز باصفهان آمد ومدتی نزدشیخ بهائی، ومیرداماد به تحصیل پرداخت. وخود اعجوبه زمان و افتخارحکماء دوران گشت . این حکیم دانشمند مدتی ازعمر را در قریه‌ای نزدیك قم‌بسر برده وبه تفکرات عمیق پرداخته است. بیت‌الحرام را بکرات زیارت کردو درسفر هفتم هنگام مراجعت روح پر فتوحش درسنه ۱۰۵۰ به گلشن قدس خرامید . ملاصدرالدین افتخار عصرصفویه است وباآنکه ازعلماء صوری روی‌خوش ندید بابهترین وجهی و یا عباراتی همچون آب روان بزرگترین و مهمترین مسائل حکمت را بزبان‌تازی‌بیان‌فرموده است. مهمترین‌تألیفات‌او بزبان عربی‌ازاینقراراست: **اسفار اربعه ، شواهدالربوبیه ، شرح اصول کافی ،کتاب الهدایه ، شرح حکمة الاشراق ،کتاب الواردات القلبیه ـ کسرالاصنام‌الجاهلیه وغیره .**

ملامحسن فیض کاشانی

محمدبن مرتضی معروف به محسن ومتخلص به فیض شاگرد وداماد ملاصدرای شیرازی بوده و از دانشمندان عصرخویش است که درفقه وحکمت زحمتها کشیده‌وگویند دویست‌کتاب ورساله تألیف نموده است (رحلت‌اودرسنه ۱۰۹۱واقع گشت) .

عبدالرزاق لاهیجی

عبدالرزاق شاگرد ملاصدرا بوده و فیاض تخلص میکرده است .مهمترین تألیفات اوکه در کمال اختصار ولی نهایت مفید وجامع است یکی **گوهر مراد** (درفلسفه) و دیگر **سرمایه ایمان** است .

ملا محمدتقی مجلسی

این دانشمند احادیث شیعهٔ امامیه راجمع آوری کرده و منتشرنموده استودر سنه ۱۰۷۰ برحمت‌ایزدی پیوست .

ملامحمد باقر مجلسی

فرزند ملامحمد تقی سابق الذکر است وازعلماء بزرك عهد خویش بود وتألیفات بسیاری دارد که ازآنجمله است. بحار- الانوار که حقیقتاً در تهیه آن نهایت زحمت کشیده است.

مهترین تألیفات او بفارسی ازاینقرار است :

مشکوة الانوار، عین الحیات ، حلیة المتقین ، حیات القلوب ، تحفة - الزائرین - جلال العیون و غیره وفات او درسنه ۱۱۱۱ اتفاق افتاد .

مورخین و تذکره نویسان

خواند میر

خواندمیر نوادهٔ میرخواند مؤلف روضة الصفاست . میرعلیشیر- نوائی اورا مقرب داشت ومهمترین تألیف او درتاریخ موسوم است به **حبیب السیر** که درسنه ۹۲۹ برشته تحریر درآمده و دارای شرح مفصلی است ازوقایع ایام شاه اسمعیل صفوی که معاصر بامورخ مذکور بوده وفاتش درسنه ۹۴۱ رخ داد .

حسن روملو

حسن روملو مؤلف **احسن التواریخ** است ودرسنه ۹۸۵ آن کتاب را باتمام رسانده .

اسکندر منشی

اسکندر منشی شاه عباس بزرك است وتاریخ حیات صفویه را تاشاه صفی جانشین شاه عباس بنام عالم آرای عباسی برشته تحریر درآورده است . تاریخ تألیف کتاب مذکور سنه ۱۰۲۵ هجری است .

سام میرزا

سام میرزا پسر شاه اسمعیل بزرك است. تذکره‌ای درشرح حال شعراء قرن نهم ودهم برشته تحریر درآورده که موسوم به « **تحفة السامی** » است

سید نورالله شوشتری

سید نورالله مؤلف کتاب مشهور مجالس المؤمنین است . در شرح حال دانشمندان شیعه اعم ازاثنی عشریه وغیره بفارسی ساده و فصیح و در ابتداء قرن یازدهم در هند خاتمه یافته است .

امین احمد رازی

صاحب تذکره ایست موسوم به **هفت اقلیم** که در زمان سلطنت شاه طهماسب برشته تحریر درآورده است .

شیخ علی حزین

شیخ‌علی حزین ازدانشمندان‌عصرخویش است که‌درفارسی نویسی شیوه‌ساده وشیرینی‌داشته. نسب او بشیخ زاهد گیلانی‌میرسد و درسنه ۱۱۰۳ دراصفهان متولد گردیده . هنگام فتنهٔ افغان و قیام نادر بمسافرت پرداخته وپریشانی‌اهالی‌ایران در آن ایام‌اورا متأثر ساخته‌چنانکه در « تذکرة الاحوال » شمهٔ از آن اوضاع را شرح داده است . در آخر درهندرخت اقامت‌گسترد وهم‌درآنجا وفات‌کرد . حزین دارای چند دیوان شعراست ومهمترین آثاراو یکی تذکرة الاحوال است که‌بآن اشاره شد ودارای‌نکات ادبی است ودیگر تذکرة المعاصرین است .

لطفعلی بك آذر

درسنه ۱۱۲۳ هجری دراصفهان متولد شده ومدتی ازعمر را درقم گذرانده هنگام فتنۀافغان آنشهر را ترك گفت . پدرش‌در ابتداء سلطنت نادر حکمران لار وبنادر جنوب بود و پس از مرك پدر وقتل نادرلطفعلی بك مدتی درخدمت عادلشاه ودیگران‌درآمد ودرآخر عمرترك مشاغل دولتی رانمود . این دانشمندگذشته ازاینکه درشاعری مقامی‌داشته و نزد میرسیدعلی مشاق (صوفی مشهور) کسب فیص نموده دارای تذکرۀ معروفی است موسوم به‌آتشکده (راجع بشرح حال شعراء اززمان قدیم تاعصرخویش) .

میرزامهدی خان

میرزا مهدی پسرمحمدنصیر استرابادی ومنشی‌نادر شاه‌افشار است . درسفر های این پادشاه همراه او بوده و تاریخ حیات اورا بنام **جهانگشای‌نادری** برشته تحریر درآورده است . اماتألیف دیگراو موسوم به **درۀ‌نادره** گرچه‌ازحیث‌مضمون رساله‌تاریخی‌است ولی‌مقصود مؤلف عبارت‌پردازی واظهار معلومات ادبی خودبوده است .

توضیح

تاریخهائی که بزبان فارسی بامرپادشاهان مغول هندوستان نگاشته شده متعدد است ومهمترین آنها ازاین قراراست :
تاریخ الفی تألیف احمدبن نصر الله بامراکبر شاه . اکبرنامه تألیف شیخ ابوالفضل درتاریخ حیات اکبرشاه . منتخب التواریخ : تألیف عبدالقادر بداونی . تاریخ فرشته

تألیف محمد قاسم هندوشاه استرابادی است که وقایع سنه ۱۰۱۵ را برشتهٔ تحریر درآورده.

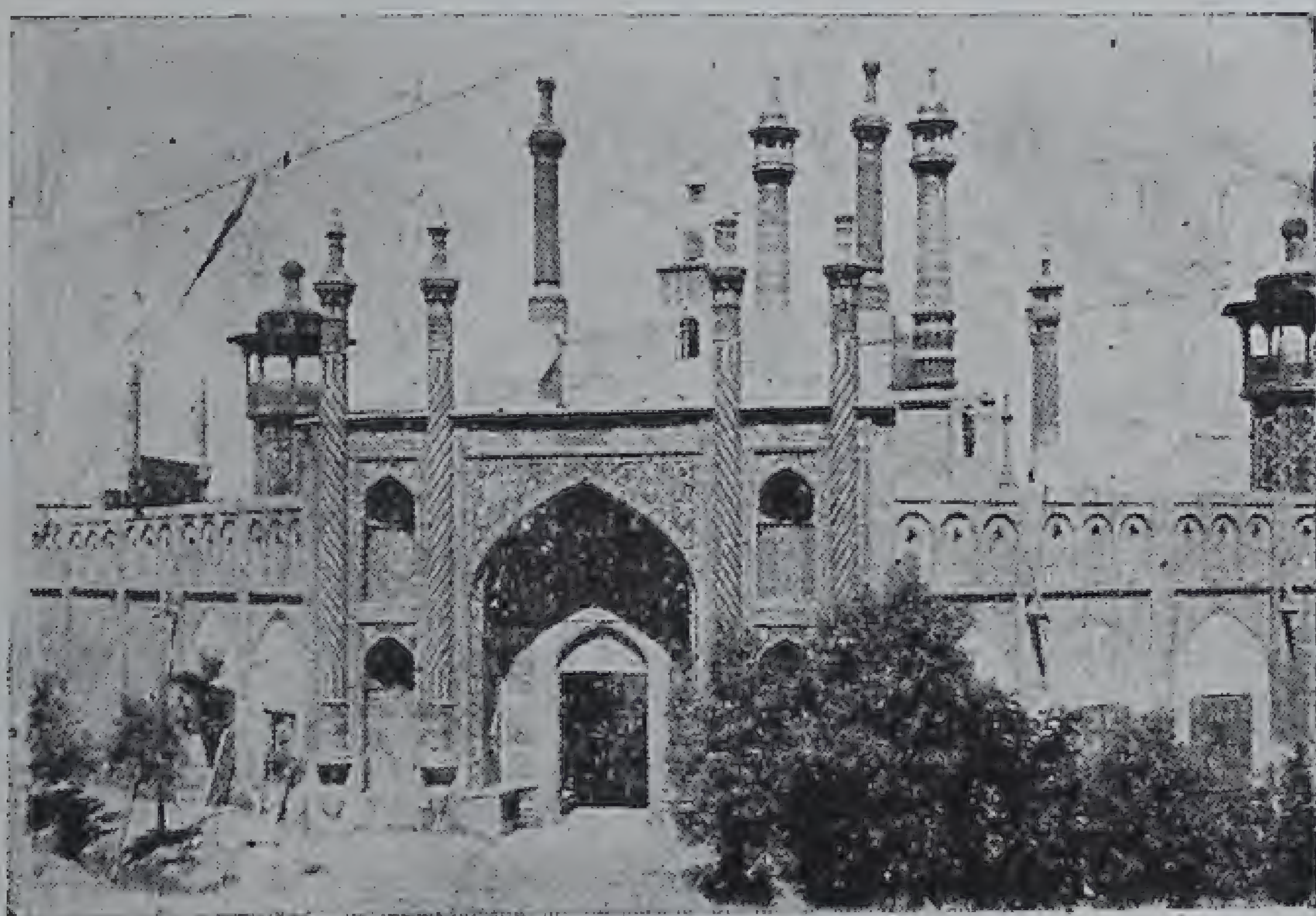
اما مهمترین کتب لغت که درایران یاهندوستان نگارش یافته بقرار ذیل است: مجمع الفرس تألیف برهان (محمد حسین بن خلف تبریزی) بنـام قطب شاه پادشاه هند، فرهنك جهانگیری تألیف جمال‌الدین حسین بنام جهانگیر شاه تیموری پادشاه هند. فرهنك رشیدی تألیف عبدالرشید که درهند میزیسته (۱۰٦٤).

فصل ششم

صنایع دوره صفویه

معماری و تزئین

عصر صفویه خاصه زمان شاه عباس بزرك دوره تجدید صنایع مختلفه است. در اصفهان قصرها و مساجد زیبائی بنا گردید پیشه‌های صنعتی ازقبیل اقسام نساجی قالی‌بافی، آبگینه‌سازی قلمزنی، کاشی کاری وغیره با کمال سرعت ترقی نمود. ومحصولات صنعتی ایران برابری



« آستان حضرت معصومه (قم) »

بامحصولات سایر ممالك کرده بلکه‌در بسیاری ازمواقع بهتر از آنها بوده است. همچنین مکتب جدیدی در نقاشی ومیناتور کاری بوجود آمد که شاهکارهای آن‌باب جدیدی در

آن فن باز نمود . خلاصه آنکه ذوق و سلیقه ایرانی مجدداً بنای خودنمائی گذاشته نه فقط صنایع گذشتگان را تکمیل نمود بلکه در رشته های مختلفه صنعت ابتکار و ابداع کرد.

سیاحانی که درزمان صفویه اصفهان را دیده انده از آبادی آنشهر و کثرت ابنیه زیبای آن تعجب کرده و گفته‌اند شکوه قصرها و مساجدی که در اطراف میدانشاه است درهیچیك از شهرهای عالم نظیر ندارد . در شمال این میدان وسیع درب نقاره خانه است که‌از آن داخل در بازار خیاطان میشوند ، در مشرق درب مسجد شیخ لطف‌الله درمغرب درب معروف عالی قاپو است ، که سقف آن مذهب ومصور بوده . وبالاخره درجنوب آنمیدان درب مسجد شاه است که شاهکار ایام صفویه است. بزرگترین درب این مسجد در میدان شاه باز میشود ودر مقابل آن محوطه ایست مدرج وحوضی است از مرمر بالای درگاه عریض آن نیم طاقی است بیضی که به طاقهای کوچکی منقسم شده وپس از عبور از آن درگاه وارد دهلیز وسیعی میشوند که بالای آن گنبدی واقع شده ودو دالان آندهلیز را بصحن مسجد مربوط میسازد . محل عبادت که از مقصوره بیش از سایر مساجد مجزاست عبارت ازطالار وسیع مربعی است که هرطرف آن ۲۱متر ونیم است ودرگاهی که بزرگتر ازدرب میدان است درمقابل آن واقع شده وازعجایب صنعت آنکه در روی گنبداین طالار گنبد مرتفع دیگری افراشته شده است که کلیه ارتفاع آن از زمین‌قریب ٥٤متر



آستان حضرت معصومه

است . زیبائی صحن ، جلوخان ، ستونها ومنارهای بلنداین مسجد هر ناظری رادر شگفتی اندازد . برای اختصار ازسایر مساجد وابنیه زیبای آن دوره ازقبیل مسجد شاه سلطان حسین ، چهل‌ستون،قصر آئینه وغیره درمیگذریم وفقط بدین اشاره میشود که تزئین عمارات ومخصوصاً کاشی کاری درزمان صفوی بدرجه کمال رسید اطراف درب ها ،گنبدها، روی مناره ها، دیوار های طاقچه ها پراز کاشیهای مختلف زیباست کثرت تصاویر گلهای زرد، سفیدوارغوانی ، همچنین گلزارهای بهجت آور وصدهالطائف دیگر دیده هر بیننده راخیره می کند .

سایر صنایع

گرچه مواد ترکیبی ظروف کاشی ازرمان مغول تغییر کرد ولی تکمیل آن درزمان صفویه گردید ودرهیچ عهد کاشیهائی که دارای تلاءلؤ کاشیهای زمان صفویه باشد ساخته نشده‌است . برای‌این مقصود پس از تجربیاتی که قبل از صفویه شروع شده صنعتگران ایرانی به این نتیجه رسیدند که فقط خاك و لعاب برای ترکیب کاشی کافی نیست وبین این دو مواد لازم است اندودی از « سیلیس » داخل کنند . سردرخشانی کاشیهای ایرانی از همین‌اندود است وامروز هم اندود ظروف « سیلیسی » را که در اروپا می سازند معروف به اندود ایرانی است .



لیلی ومجنون

درزمان صفویه کاشیهای سیلیسی بکلی جای کاشیهای سابق را بگرفت وانواع ظروف بطری . پشقاب ، نعلبکی ، فنجان وغیره بدان مواد ساخته شده است . رنك

این ظروف وتصاویر زیبائی که برروی آنهاست دلیل ذوق، سلیقه ومهارت صنعتگران ایرانی است . راجع بصنعت کاشی سازی باید دانست که ایران وطن این فن بوده ودرزمان هخامنشیان صنعتگران ایرانی استعداد خود رادراینخصوص ظاهرساخته‌اند. درموقع استیلاء اسکندراین فن ازایران مهاجرت کرد ودرزمان هلاکو باطرز جدیدی بوطن خود بازگشت ودردورهٔ چنگیزیان وتیموریان تکمیل گردیده درعهد صفویه به منتهای جمال رسید.

راجع به صنعت آبگینه ـ سازی واستعمال مینا برروی قندیل اشاره‌ای درفصل مربوط به‌صنایع ایران قبل ازصفویه شده است وتذکر دادیم که فن استعمال مینابر آبگینه ازاختراعات ایرانیهاست . در زمان صفویه عده‌ای ازصنعتگران «ونیز» (شهری است درایتالیا) درشیراز واصفهان اقامت نمودندو بآبگینه ـ سازی مشغول گشتند، ولی شیشه های آنهانه فقط به ظرافت آثار صنعتگران ایرانی نرسید بلکه‌فن استعمال میناهم در ایران فراموش شد . درهرحال محققین بر آنندکه آبگینه های قرن شانزدهم و هفدهم میلادی که دراروپا طرف توجه بود ازروی آبگینه های ایرانی‌است که و نیزی ها تقلید نمودند چه « قالب » هرنوع ازآن ظروف وتزئین‌آن مطلقاً ایرانی‌است ونمیتوان ونیزی ها را مخترع آن دانست . ایرانیان درفن بند زدن ظروف و لوانیکه هرقطعه آن بقدر ناخن خردشده باشد بوسیله آهك وزرده تخم مرغ مهارت تام داشتند .



« تفریح خانمها ترسیم مانی »

درزمان صفویه قالی بافی نهایت طرف توجه واقع گشت . درقالیهای آنعهد

رشته های زرین فقط برای برجسته نمودن تصاویر استعمال میشدو باقی ازابریشم بود . قالیهای مخملی مانند قرن نهم طرف توجه واقع گشت ودرطرزنقش اهمیت مخصوصی بتناسب وشباهت هرزاویه بازاویه های دیگر همان حیوانات را باهمان رنك وهمان قد ودرمحل معین نمودار میکردند . نقش اکثر قالیهای آنعهد عبارت ازشاخه های درخت گل وبوته ومیوه است که درهرطرف مشاهده میشد .

سایر پیشه های صنعتی از قبیل قلم زنی ، جواهر کاری ، تذهیب ، قلابدوزی ، جلد سازی ، منبت کاری درزمان صفویه ترقی شایان وقابل توجهی نموده که شرح آنها خارج ازحدود این تألیف است .

اما فن نقاشی ومینیاتور بحث مفصل جداگانه است . استاد این فن درابتدای قیام شاه اسمعیل بزرك بهزاد هراتی است که تصویر آن پادشاه وسلطان حسین بایقرا را ترسیم نموده .

شاهکارهای بیمانند بهزادنمونه ایست ازذوق وتمایل او بلطفی که درعالم طبیعت پنهان است . درترسیم این عالم آن استاد نه فقط حقایق را آشکارساخته بلکه دراثر غریزهٔ ذاتی او بدرك «حالت» اشیاء وبوسیله رنك آمیزی آن « حالت » وحتی حالتهای اشیاء مختلفه راکه دریکجا جمع است مجسم کرده . مجالس بهزاد دارای روح ورمز عرفانی است که مطابق باگفتار شعراء بزرك ایرانی میباشد وبطور کلی بهزاد درانواع مختلفه نقاشی استادبوده است ودرحق اوتوان گفت :

از موی قلم به اوستادی   جانداده بصورت جمادی

ازآثار مهم این استادیکی مجلس ضیافتی است برروی بام مشرف برباغ ، دیگر بزمی است در طالارمجلل ، مجلس شکار ، درون مسجد درون قصر ، مجلس لیلی ومجنون وغیره .

دیگر از استادان نقاشی جهانگیر است که یکی ازآثار مهم او تصویر گوی-بازی درمیدان است. همچنین درنسخه‌ای ازکلیات سعدی ودیوان خواجه حافظ تصاویر زیبا وجالب توجهی ترسیم نموده . استاد دیگر بخاری است که دارای دوشاهکاراست یکی معراج حضرت رسول(ص) ودیگر رسیدن یوسف نزدعزیز مصر.

چند سال پس ازاین استادان نامی یعنی درزمان شاه عباس کبیر مانی بدربار آن

پادشاه آمد . مانی ازاستادان زبردست‌است وازجمله مجالس او یکی آدم‌وحواست که صورت آنها بکلی ایرانی است ، دیگر مجلس تاب‌بازی خانمهاست . میتوان گفت مانی تأسیس مکتب جدیدی درنقاشی نمود واستادان قابل پیروی اورا نمودند، ازقبیل **تیمور شجاع الدوله** معروف به **شاگرد مانی** ، **علیرضا عباسی** ، **اسداله شیرازی** ، **ابراهیم ثانی** ، **محمود هندی** ، **میرزا کوچك اصفهانی** وغیره.ازجمله خطاطان معروف آن عصر یکی **میرزا احمد تبریزی**(درنسخ) ودیگر **میرعمادقزوینی** است.

فصل هفتم

سلسله قاجاریه

ملاحظه در زمان سلطنت قاجاریه حوادث ناگواری دراین ملك رخ داد که بالنتیجه منجربه ضعف این کشور وبربادرفتن قطعات آن واعمال‌نفوذ بیگانگان ومتزلزل‌شدن‌اساس‌استقلال‌ایران گردید . ایران مقام‌بلندی که قرنها در آسیا داشت ازدست داد و عرصه کشور داریوش میدان سیاست هـای مختلف گردید . این پیش آمدهاعلل عدیده‌داشته وازهمه مهمتر طمع بعضی ازدول اروپائی ودخالت مستقیم آنها درامور خارجی وداخلی ملل مشرق بوده‌است . ملل اروپائی ازقرن پانزدهم وشانزدهم میلادی (نهم ودهم هجری) بجهاتی که ازآنجمله است پیشرفت مطبوعات بواسطه تکمیل آلات وحروف طبع (۱) اصـلاحات مذهبی امثال لوتر (۲) وتجدد ادبی وصنعتی وعلمی (۳) بیدار گردیده نهضت عظیمی نمودند وبالاخره در ۱۷۸۹ میلادی (۱۲۰۳ هجری) هنگام زد وخورد آقامحمدخان قاجار وقیام لطفعلیخان زند انقلاب مشهور فرانسه پیش آمد واثرات خاصی درممالك‌غرب بخشید .

این وقایع وهمچنن پیشرفت صنایع دراروپا بواسطه ماشینهای بزرك‌که‌حقیقتاً انقلابی درحرفه‌های صنعتی نمود وسایل ترقی مغربان را فراهم آورده از یك طرف دارای تشکیلات منظم اداری ولشکری گردیدند وازطرف دیگر اوضاع مادی آنها

(۱) گوتامبرك آلمانی درسنه ۱۳۹۷ میلادی بدنیا آمده ودد ۱٤۷۸ رحلت کرده‌است و درتکمیل حروف طبع بزرگترین خدمت‌را بمطبوعات نموده .
(۲) این اصلاحات که بلسان فرانسه « رفورم » گویند موجب کاستن قدرت روحانیان وبیداری ملل اروپا گردید .
(۳) این تجددکه درزبان خارجه «رونسانس» گویند دراثرفتح قسطنطنیه در۱٤٥۲ ومتواری شدن‌علماء یونان دربعضی ازبلاد اروپا رخ‌داد .

رو به‌بهبودی نهاده برجمعیتشان افزوده گشت. کثرت جمعیت و محدود بودن اراضی همچنین احتیاج فروش محصولات صنعتی وبدست آوردن بازارهای جدید و مـواد خام باحس جهانگیری توأم گردیده مغربیان را براین واداشت که ممالك جدیدی را تحت اقتدار خود درآورند.

درهمان اوقات که ملل اروپاشروع به‌طی مراحل‌ترقی نمودند، بین پادشاهان ایران و سلاطین عثمانی جنگهای سخت‌اتفاق می‌افتاد. چه‌دولت عثمانی کـه در آن ایام دراوج اقتدار بوده و آسیای غربی ومصررا در قبضه تصرف داشته حتی اروپا را تهدید می‌نمود وحاضر نمی گشت بدون خونریزی تمامی‌استقلال ایران‌را بشناسد و ایرانیـان هم‌کـه استقلال کشور خود را گرامی تر از جـان خویش داشته و دارند هیچگاه از دفاع میهن خویش دست برنمی‌داشتند. ولی‌این جنگها بنفع دول اروپا تمـام شد چنانکـه از قرن هیجد هـم میلادی دولت عثمانی رو بـه ضعف نهاد و تجاوز روس درحدود ایران آغازشد.

ترقی دولت‌روس اززمان‌پطر کبیر است که اصلاحات عظیمی در روسیه‌نموده ودرهمان احوال دولت مقتدر ومصلح صفوی‌مراحل ضعف وانقراض می‌پیمودوچنان که‌سابقاًذکرشد کشورما عرصهٔ‌تاخت وتازبیگانگان گردید. گرجستان وبلادبحرخزر بدست روسها افتاد . فوت پطر در ۱۷۲۵ میلادی (۱۱۳۸ هجـری) و قیام نادر موجب استخلاص ایالات ایران شده‌تقریباً پنجاه سال ایران از حمله روسها محفوظ ماند. دراینمدت زمامداران ایران میتوانستند خدمات مهمی باین مملکت‌نمایند و وسایل دفاع‌را درمقابل تجاوزات دول اروپائی‌فراهم آورندولی پادشاهی نادرسنوات نهایت معدودی بوده وفقط دوازده سال اسماً ورسماً سلطنت کرد و چند سال قبـل ازجلوس مشغول راندن اجانب ازخاك ایران‌بود .

از اینکه روسها ازپیشرفت نادر اندیشناك بودند جای شك نیست و کمـك آنها بالزگیهابهترین گواه این معنی‌است، ولی‌چون آفتاب اقبال نادر افول کرد دوره هرج ومرج‌وجنگهای خانگی فرارسید ورشتهٔ‌وحدت گسیخته شد وبرعکس‌برقدرت دولت روسیه روز بروز افزوده میگشت واجرای‌نقشهٔ پطررا درنظر داشتند . درآن موقع درایران پادشاهی لازم بود مصلح ، بصیروواقف به سیاست عصر. متأسفانه‌چنین

پادشاهی درمیان قاجاریه که سالها دعوی سلطنت داشتندو آنهمه اسباب زحمت زندیه را فراهم آوردند پیدا نشد.

آقا محمدخان موفق گردید اکثر ممالك ایران را تحت اقتدار خود در آورد. ولی پایداری دولت خودرا برروی ریختن خون نهاد وهیچگونه اصلاحی چه کشوری وچه لشکری ننمود. این است که بارشادتی که سپاهیان ایرانی درزمان فتحعلیشاه در مقابل روسها نمودند بواسطه بی‌نظمی امور، خیانت و نفاق امراء و درباریان قطعات مهمی ازاین مملکت به بیگانگان واگذار شد. درصورتیکه اوضـاع سیاست اروپا بواسطهٔ اقدامات ناپلئون بناپارت تیره بود وانگلیسها بواسطه اقدامات کمپانی تجارتی نفوذ عظیمی درشبه جزیرهٔ حاصل‌خیز هندوستان حاصل نموده و ازاینجهت مجاور باایران شده نگران اوضاع بودند.

ازاین تیرگی اوضاع وسیاستهای مختلف دولت قاجار استفاده نکرد. راست است که میرزا بزرگ معروف به **قائم مقام** انتظامـات قابـل توجهی داد و پسرش **میرزا ابوالقاسم** نقشه‌پدر را تعقیب کرد ولی این اقدامات شایان درمقابل تحریکات وبی‌نظمی که در دربار قاجار حکمفرما بودایرانرا از گرداب حوادث خارجی نجات نداد وبرعکس محمدشاه که‌می‌بایست ازاوضاع زمان فتحعلیشاه عبرت گرفته‌باشدنه فقط اصلاحات اساسی ننمودبلکه‌میرزا ابوالقاسم را کشت وبدون مراعات اوضاع و احوال لشکر بهرات کشید.

استبداد ناصر الدین‌شاه وخیانت درباریان افکار عالیه بعضی ازمصلحین مانند **میرزا تقی‌خان امیر نظام** وغیره راکه شروع به اصلاحات مهمی نمودند بی نتیجـه گذاشت ومملکت مـاعرصهٔ رقابت روس وانگلیس گشت وامتیازات پی درپی که به بیگانگان داده می‌شد وقرضهائی که بیجهت ازدول خارجه می‌نمودند بنیان استقلال مملکت را متزلزل ساخت وبالاخره ملت ایران که قرنها استقلال خودرا حفظ کرده ازآن اوضاع دلتنك وخسته خاطرشده درخواست اصلاحات اساسی کرد وتقاضـای آنها منجر به انقلاب ایران گردید که قسمت دیگرازتاریخ قاجاریه‌است‌وشرح‌مختصر آن درفصل آتی خواهدآمد.

آقا محمد خان قاجار

بعضی از مورخین نسب قاجاریه را بـه قاجـار نویان پسر سرتاق نویان رسانندکـه با لشکـر هلاکـو بـایران آمـد و صـاحب عشیرت و فرزنـدان بسیار شد و بواسطه نفوذ و قدرتی کـه در زمان غـازان خـان این خانـواده بهمرسانید جمعیت کثیری ازترکان‌خودرا بدان عائله‌منسوب داشته معروف بقاجاریه گشتند . خواه‌این روایت صحیح باشد یاسقیم جای‌شك نیست که طایفه قاجار ترك وازخارجه بایران آمده در زمان مغول درخاك ایران میزیستند . پس‌ازضعف دولت ایلخانیان این طایفه ازایران رخت بربسته حدود شام‌را نشیمن قرار دادند تااینکه امیرتیمور مجدداً آنانرا بدین ملك کوچ داد وبسیاری از آنها در آذربایجان گنجه و ایروان اقامت گزیدند . ترکمنان آق قویونلوکـه قبل از طلوع کوکب اقبال شاه‌اسمعیل‌صفوی درایران اقتداری بهمرسانیدندقرابت‌نزدیك‌باقاجاریه‌داشته‌ومیتوان آنهاراازیك اصل مشترك دانست . خلاصه قاجاریه در میان ایرانیان مستهلك گشته وحتی مذهب تشیع‌را قبول نمودند ویکی ازقبایلی که باشاه اسمعیل مساعدت نمود همین قبیله‌است . شاه‌عباس کبیر که در کاستن نفوذ امراء قزلباش همت میگمـاشت قاجاریه را ازگنجه وایروان کوچ داده درمرو وگرجستان واراضی استراباد واقع‌در کنار رود گرگان مقیم‌ساخت .

جمعی ازاین طایفه که دربالای قلعه مبارك آباد (آنطرف رودگرگان)اقامت نمودند معروف به‌قاجار **یخاری باش** شده وآنانکه‌درطرف دیگر بودند**اشاقه‌باش** ملقب گشتند وبین آنان مخالفت وعداوت‌بود.

فتحعلیخان‌قاجارازامراء اشاقه باش در موقع فتنهٔ افغان‌نزد شاه طهماسب ثانی قرب و منزلتی پیدا نموده بمقام سپهسالاری رسید ولی نادر وسایل قتـل او را فراهم‌آورد وخود زمام امور لشکر دردست‌گرفت . تانادر حیات داشت قاجـاریه نتوانستند‌کاری ازپیش ببرند ومحمدحسن خان پسر فتحعلیخان متواری بود . چون کوکب نادر افول کردمحمدحسنخان شروع باقداماتی دراستراباد ومازندران‌نمود

وحتی احمد خان ابدالی و آزادخان افغان راشکست داده آذربایجانرا بگرفت.ولی دو پسر او **آقامحمدخان** و **حسینقلی‌خان** در دست **عادلشاه افشار** گرفتار شده و این پادشاه امر داد تامحمدخانرا مقطوع النسل نمودند. محاربات محمدحسن خان با کریم‌ـ خان زند درفصل چهارم همین باب ذکر شده و گفتیم محمد حسنخان درجنگ با شیخ‌ـ علیخان مغلوب گردید ویکی ازامراء قاجار سراورا ازتن جدا کرد. رفتار مردانه کریمخان با سرخصم ومهربانی او باپسران محمدحسنخان یعنی با آقا محمدخان که اورا باخود بشیراز برده کمال مهربانی راباوی نمود ودیگر با **حسینقلی خان** که حکمرانی دامغانرا به او محول کرد بهترین دلیل صفات پسندیده حکم‌ـ فرمای کریم و خلیق زنداست. اماحسیقلی‌ـ خان یاغی گردید و از زکیخان شکست خورده در میان ترکمنان گریخت و کشته شد.

آقا محمدخان مترصدفوت کریمخان بود و همینکه خبر رحلت او بشنید (**۱۱۹۳**) از شیراز گریخت و با کمال شتاب خودرابمازندران رسانید وخزانه‌ای که از آنحدود بشیراز می بردند بتصرف درآورد و با بعضی از



«آقا محمدخان»

قبایل قاجار همدست گردیده دعوی سلطنت نمود. چند نفر از برادرانش که بمخالفت بااو برخاسته وحتی یکی از آنها (رضاقلیخان) در بارفروش اورا اسیر کرد ولی آقامحمدخان بمساعدت بعضی از یاران و برادران دیگرش **جعفرقلیخان** و **مصطفی قلیخان** مستخلص گشت و **رضا قلیخان** بخراسان گریخت. برادر دیگرش **مرتضی قلیخان** نزد «کاترین» امپراطریس روسیه رفت وازاو استمداد کرد. خلاصه تاچهار سال جنك بین برادران برقرار بودتا آخر آقامحمد خان فائق آمد. شرح محاربات او وخانواده زندیه در فصل مربوط بانطایفه گذشت و گرفتن اصفهان بدون جنـك در زمان جعفرخان ودلیریهای لطفعلیخان پس ازپدر سبق ذکر یافت و گفتیم بواسطه مخالفت حاج ابراهیم شیراز بدست آقامحمد خان افتاد وکوشش لطفعلیخان بجائی نرسید. قتل عام کرمان، بخشیدن زنان اهالی بسپاهیان و باسارت بردن اطفال ازاعمالی است که آقامحمد خان پس ازفائق آمدن برلطفعلیخان درکرمان مرتکب گردید. آتش غضب و کینه مؤسس سلسلهٔ قاجار باریختن خون بیگناهان و نزدیکان وخویشاوندان لطفعلی خان وهتك احترام زنان تسکین نیافت بلکه امرداد تا استخوان های کریم خان را از قبر بیرون آورده در آستانهٔ قصر خویش درطهران دفن نمودند تا هر روز ازروی آنها عبور کرده وتوهین وارد آورده باشد.

رفتار آقامحمد خان بابرادرانش ازروی کمال قساوت قلب بوده چنانکه سه نفر از آنها ازبیم اوبگریختند ومصطفی قلیخان وجعفرقلیخان که طرفدار اوبودند واورا ازاسارت رضاقلیخان نجات دادند طرف بی‌مهری اوواقع گشته ومصطفی قلیخانرانابینا ساخت وجعفرقلیخانرا بغدر کشت. سپس بگوشمالی ترکمنان استراباد پرداخت زنان واطفال آنهارا باسارت برد.

قضایای گرجستان جلب توجه آقامحمد خان را نمود و دفع هـراکلیوس والی آنحدودرا که باروسها دست اتحاد داده و خویشتن را تحت حمایت آنها در آورده بود برخود واجب شمرد در آن سنوات (۱۲۰۰) روسها دراشرف کارخانه تجارتی برپا کردند ولی چون معلوم گردید مقاصد سیاسی دارند آقامحمدخان از اقدامات آنان جلوگیری کرد و درسال ۱۲۰۹ پس از تسخیر کرمان آقامحمد خان شصت هزار

لشکر درنواحی طهران آراسته وعزم سر کوبی والی گرجستان وسایر امراء گردنکش آنحدود را نمود . یك لشکر را بطرف مغان و داغستان فرستاد و قسمت دیگر را بجانب ایران رهسپار کرد وخود درافواج قلب سپاه قرار گرفته بطرف قراباغ وتصرف قلعه بحکم شوشی درحرکت آمد . گرچه امراء ایروان وشوشی سرمخالفت داشتند ولی چون گرفتن آن دیار با افواجی که اکثر سواره بودند مشکل می نمود باظهار اطاعت ظاهری حکام آنحدود اکتفا کرده و قسمتی از لشکررا مواظب احوال آنان نموده خودبطرف تفلیس حرکت کرد. افواجی که مأمور داغستان بودند در گنجه با آقامحمدخان ملحق گشتند و با کمال سرعت بقسمی که روسها نتوانند مدد بوالی گرجستان رسانند حرکت کردند و چون نزدیك تفلیس شدند هراکلیوس بمدافعه پرداخت ولی بسختی شکست خورده بطرف کوه بگریخت . لشکر آقامحمد خان داخل تفلیس شد واز کشتن و غارت کردن چیزی فروگذاری ننمودند حتی کلیساها را خراب کرده کشیش ها را دست و پابسته در آب افکندند دختران و پسرانرا باسارت بردند .

پس ازاین واقعه درصحرای مغان خیمه زد حکمران قدیم شیروان وامیرایروان اظهاراطاعت کردند. تا آن تاریخ آقا محمدخان نام شاهی برخود ننهاده و تاجگذاری نکرده بود بنابراین پس ازفتح گرجستان درسال ۱۲۰۱ امراء لشکر و اعیان دولت را احضار کرده مراسم تاجگذاری رابعمل آورد .

پس ازنادر اوضاع خراسان نهایت درهم و برهم گردیده بود و جانشینان آن جهانگیر لیاقت وکفایتی ازخود ابرازنداشتند وشرح این قضایا درجای خود داده شده است. بنابراین آقامحمدخان تصمیم گرفت خراسانرا ضمیمه متصرفات خویش کند و بعد ازتاجگذاری بدانصوب حرکت کرد ودرطی طریق ترکمنان استراباد راکه باز دست تعدی درازنموده بودند تنبیه ومجازات کرد. چون خبرنزدیك شدن آقامحمدخان برسید نادرمیرزا بجانب افغانستان فرارکرد وپدرش شاهرخ که ازدیده نابینابودخودرا تسلیم نمود .

بامرپادشاه قاجار شاهرخ بیچاره را انواع شکنجه وعقوبت وآزار نمودند و

حتی خمیر برسراو گذاشته سرب گداخته برسرش ریختند تاکلیه خزاین وجواهری که از زمان نادر در آن خانواده بود تقدیم آقامحمدخان شد سپس شاهرخ راباعیال ومنسوبانش به مازندران فرستادند و نواده‌نا.رشاه از کثرت عذاب که براو وارد آمده بود دراین راه (دردامغان) جان بجانبخش داد .

اما آقامحمد پس از اینکه خراسانرا درقبضه تصرف خود درآورد وخزاین و جواهر نادرشاه‌را متصرف گشت پیغامی سخت بحکمران بخارافرستاد تااسیران‌ایرانی را مسترد دارد وامیر کابل زمانخانرا تشویق وترغیب کرد تاباکمك یکدیگر بجنك بخارائیان اقدام کنند. گویندزمانخان‌پیشنهاد آقامحمدخان راپذیرفت وحتی‌برحسب درخواست اوبلخ را بایران واگذارکرد .

درآن احوال خبر رسیدکه‌کاترین ملکهٔ روسیه سپاهی بیکران بجانب‌ایران فرستاده وگرجستان ، دربند، باکو، گنجه‌وطالش‌درخطر افتاده است . ناچار آقامحمد خان جنك باامیر بخارا را بتعویق انداخته آماده رزم باروسیان گردید ولی چون کاترین ملکهٔ روسیه‌درهمان اوقات‌رحلت کرد وجانشینش « پل» امر بمراجعت‌لشکر روس‌ازحدود ایران دادجنگی‌بین ایران‌وروس اتفاق‌نیفتاد وآقامحمد خان ازعزیمت بجانب گرجستان صرفنظر کرده عزم‌تسخیر قلعه شوشی‌را نمود ، چه ابراهیم خلیل‌خان والی آنحدود سرمخالفت داشته بهیچوجه تمکین نمینمود . قلعهٔ شوشی بزودی فتح شدو آقامحمد خان وارد «شیشه» گردیدولی‌این فتح آخرین‌فیروزی آقامحمدخان است چه چندروز بعد ازآن این‌پادشاه بدست دونفر که حکم کشتن آنهارا داده‌بود بقتل رسید (۱۲۱۱) ودرآن اوقات ٦۳ سال داشت گرچه‌تاجگذاری او درسنه ۱۲۱۰ واقع گشت ونام پادشاهی‌ازآن تاریخ‌برخودنهاد ولی چنانکه شرحش گذشت ازسنهٔ ۱۱۹۳ یعنی‌بعدازفوت کریمخان بجنك وجدال مشغول‌گشت واکثر ازایالات وولایات ایران اززمان جعفرخان زند درتصرف اوبود وپس از کشته شدن لطفعلیخان حریف پرزوری درمقابل خود نداشت .

حاج ابراهیم که‌وسایل تسخیر شیرازرافراهم ساخت طرف توجه آقامحمدخان واقع گشته منصب وزارت یافت وملقب باعتمادالدوله گردید. پیشرفت آقامحمد خان

درجنگها بیشتر بواسطهٔ تدبیر ، غدر وساختن بایاران خصم بوده و کمتر دیده شده است که شجاعتی‌ازخود بخرج داده‌باشد . رفتارش با خانوادهٔ زندیه وحتی‌بااستخوان شخصیکه درحق او رأفت نموده همچنین قتل‌عامهای او در کرمان و تفلیس طبیعت خونخواری و کینه جوئی وقساوت قلب آقامحمد خانرا بخوبی میرساند . این پادشاه نهایت مال دوست وممسك بوده وحکایاتی دراین خصوص از او نقل میکنندکه حقیتاً تعجب آور است .

عشق غریبی بجواهر داشته ونویسندهٔ ناسخ التواریخ که مورخ قاجاریه است نقل میکندکه چون جواهر خزاین‌نادر دردست اوافتاداطاق را خلوت کرده‌وچندین مرتبه برروی احجار کریمه ازشدت ذوق وشعف بغلطید. آقا محمدخان درطول‌حیات خود موفق شد که ایالات وولایات ایرانرا تحت یك حکومت درآورد ولی‌هیچگونه اصلاح کشوری یالشکری ننمود.

فتحعلیشاه قاجار

وقایع داخلی

باباخان معروف به فتحعلیشاه پسر حسینقلی خـان برادر اعیانی آقامحمد خان قاجار است . درضمن تاریخ کریمخان زند اشاره باعمال حسینقلی‌خان‌وعاقبت او گردید . آقامحمدخان‌گرچه نسبت‌بخانواده خود جور وستم می‌نموده ولی برادرزاده خود باباخانرا طرف توجه قرارداده و اورا ولیعهد خویش کرد وبکرات درحق وی گفته است : اینهمه خونها ریختم تا باباخان براحتی سلطنت کند .

درموقع قتل آقامحمد خان فتحعلی‌شاه حکمرانی‌فارس را داشت وچون‌اینخبر باورسید بجانب‌طهران درحرکت آمد (۱۲۱۲ه) ، درهمان احوال **صادق‌خان‌شقاقی** که قاتلان آقامحمد خان نزداوپناهنده‌گشته بودند قزوین را محاصره‌کرده ودعوی سلطنت داشت و**علیقلی‌خان**برادرآقامحمدخان براین عقیده‌بود که تاشخص اوهست سلطنت به فتحعلیشاه نرسد. این فتنه هابزودی رفع گردید علیقلیخان‌نابینا وصادق‌خان فراری شد . امامحمدخان پسرزکیخان زند چون قتل آقامحمدخان‌را بشنیداز بصره به بهبهان وکازرون‌آمد سپس دراصفهان ، سیلاخور وعراق بالشکر قاجاربنای

زدوخورد گذاشت وچون تاب وتوانش نماند قصد فرار کرد ولی در نواحی دزفول حسن‌خان والی اورا نابینا ساخت ونزد فتحعلیشاه فرستاد .

حسینقلیخان برادر فتحعلیشاه دومرتبه یاغی گردیده مطالبه‌تخت وتاج‌نمودودر آخردستگیر گردیده ازدیده محروم گشت. همچنین مخالفت نظام الدوله سلیمانخان بجائی نرسید وازدرپوزش در آمد .

پس از این قضایا در سال ۱۲۱۳ فتحعلیشاه پسر خود عباس میرزا را ولیعهد ساخته بطرف آذربایجان فرستاد وازآنجا که نادرمیرزا پسرشاهرخ افشار پس‌ازقتل آقامحمدخان‌بامساعدت‌افغانان برخراسان مستولی شده بودفتحعلیشاه قصداستخلاص آن نواحی کرد و درسال ۱۲۱۸کار برنادر میرزا سخت گردید وعزم فرار کرد ولی دستگیر گردیده درطهران کشته‌شد .

قبل از این واقعه فتحعلیشاه نسبت بحاج ابراهیم که در زمان لطفعلیخان‌ـ زند کلانتر شیراز بود و آنشهر را به‌آقامحمد خان واگذار کرد و از اینرو وزیر آنپادشاه گشته نفوذ وقدرتی‌فوق‌العاده حاصل‌نموده‌بود سوء ظن برده ویرا باا کثری ازاتباع واقوامش بقتل‌رسانید .

می‌توان گفت کلیه فتنه های داخلی تاآخر سنه ۱۲۱۸ فرونشست وبنیان‌سلطنت فتحعلیشاه استوارگردید ولی قضایائی راجع بسیاست خارجی و روابط ایران بادول بیگانه رخ داد که در تاریخ این کشور غایت اهمیت را دارد وکار را برآنپادشاه دشوار نمود .

مهمترین وقایع سیاسی آنزمان رقابت‌انگلیس‌وفرانسه وتجاوزات دولت روس باراضی ایران وتیرگی روابط دولت ایران و عثمانی است وبهتر آنست که هریك از این قضایارا بنحو اجمال جداگانه شرح دهیم .

رقابت انگلیس وفرانسه

دولت انگلیس که بوسیله کمپانی تجارتی هند در مملکت وسیع هندوستان قدرت ونفوذی بهم رسانیده بود در اروپا دچار یکی ازسرداران‌بزرك عالم، ناپلئون بناپارت امپراطور فرانسه گردید .

ناپلئون در نظرداشت که از راه ایران حمله بهندوستان نموده آنمملکت را ازید انگلیسها مستخلص سازد و از برای این منظور با فتحعلیشاه داخل مذاکره گردید وهنگامی که روسها گرجستان وسایر حدود ایرانرا چنانکه خواهیم دید تصاحب کرده بودند درابتداء ژوبر (۱) را در سنه ۱۲۲۰ و بعد ژنرال گاردان(۲) را با بیست وچهار نفراز مردان جنگی در سنه ۱۲۲۲ از طرف خود بایران مأمور کردو متعهد شده روسیانرا وادار نماید تا از بلاد از دست رفته ایران خارج شوند و از تقدیم آلات جنك خود‌داری نکند ودرمقابل ایران بدولت فرانسه اجازه خواهد داد که لشکر خود را از آن مملکت به تسخیر هندوستان روانه سازد .



« فتحعلیشاه قاجار »

فتحعلیشاه تاآن موقع بادولت انگلیس روابط حسنه داشت بلکه متعهدشده بود که باافغانان ازدرمصالحت درنیایدمگر آنکه آنطایفه ازحمله بمتصرفات انگلیس که درهندداردخود داری کند. بااین احوال چون پیشنهاد ناپلئون بنفع دولت ایران

(1) Jaubert
(2) Gardanne

بود آنپادشاه ژنرال گاردان را محترم داشت وپیشنهادهای امپراطور فرانسه راقبول کرد . فرستادگان ناپلئون سپاه ایرانرا نظمی جدید دادند ، جنك پیاده واستعمال توپ وتفنك را بنحوی که دراروپا معمول بود سپاهیان بیاموختند ودرتمام این موارد کفایت و لیاقت و حسن تدبیر میرزا بزرك قائم مقام موجب پیشرفت امر و رسیدن بمقصود گردید .

ازطرف دیگر دولت انگلیس چون از روابط ایران وفرانسه مستحضر گردید در صدد جلب خاطر پادشاه ایران برآمد . بنا براین از طرف فرمانفرمای هند سرجان ملکم (۱) و ازجانب انگلستان **هارفرد جونز** (۲) بسفارت ایران مأمور گردیدند و وعدهٔ مساعدت بازور وزر دادند (۱۲۲۳ ه) تادولت ایران از دوستی باناپلئون دست بردارد خلاصه امناء دولت مجلس‌مشورت آراسته‌برژنرال « گاردان» ایراداتی وارد آوردند منجمله آنکه متعهد شده بود که چون ناپلئون با الکساندر امپراطور روس عقد مودت‌بندد درخصوص حدود ایران که دردست‌روسهاست‌صحبت راند وبرخلاف عهد رفتار کرده درمعاهده **تیلسیت** ، نامی‌ازایران نبرده‌است . درآخر « هارفرد جونز » سفیر انگلیس بطهران واردگردیده و «گاردان » از ایران خارج گشت سفیر دولت انگلیس متعهد شد سالیانه دویست هزار تومان برای جنك با روسیان بایران بپردازد و بجهاتی تأدیه این وجه سه سال بتعویق افتاد و درسنه ۱۲۲٦ هجری ششصد هزارتومان زر مسکوك وسی هزار قبضه تفنك و بیست عراده توپ تسلیم دولت ایران گشت وسی‌تن مهندس ومعلم نظام درخدمت ایران درآمدند تا سپاهیانرا آداب جنك بطرز جدید آموزند . با همه این احوال باید دانست که سیاستمداران انگلیس کار ازروی سیاست وتدبیر وبرحسب‌مصلحت خویش میکردند و تمام کوشش آنها برای این بود که نقشه‌های ناپلئون را بی‌نتیجه گذارند بنابراین چون در۱۸۱۲ میلادی (۱۲۲۷ه) بین ناپلئون والکساندر اول امپراطور روس کاربه محاربه‌کشید ومنجر به عقب‌نشینی فرانسویان ازخاك روسیه گردید انگلیسها برای از بین بردن ناپلئون با روسها متحد گشتند چنانکه سال بعد بین روسیه ، پروس ،

(1) Malcohm
(2) Harford Jones

اطریش ، انگلستان ، سوئد وسایر دول اروپائی اتحادی بعمل آمد واز هرطرف با ناپلئون بنای مخالفت گذاشتند تااینکه مجبور باستعفا گردید پس عجب نیست اگر درهمان سال که ششمین اتحاد دول اروپا بر ضد ناپلئون بوقوع پیوست **عهدنامه گلستان** بین ایران وروس بجدیت انگلیسها منعقد گردید . اما نتایجی که دولت انگلیس از پرداختن سالیانه دویست هزارتومان بدست آورد این بود که اولاروابط دوستی ایران وناپلئون راقطع کردچه هر گاه درمعاهده تیلسیت ناپلئون بوعده خودوفانکرد ممکن بود پس ازآغاز مخالفت باروسها یعنی درسال ۱۲۲۷ ایران را مساعدتی بسزا نماید تا ازآنطرف دشمن خودرا مشغول دارد دیگرآنکه در ۱۲۲۹ معاهده بین ایران و انگلیس منعقدگردید که درآن دولت ایران متعهد شد که لشکر هیچیك ازدول اروپارا اجازه ندهد ازخاك ایران بسمت هندوستان حرکت نماید وهرگاه افغان با دولت انگلیس داخل درجدال ونزاع گردند اولیای ایران ازاین طرف لشکر تجهیز کرده بدولت انگلیس امدادنمایند ومخارج آنرا دریافت‌دارند . درمقابل این‌شروط دولت انگلیس متعهد گردید که هرگاه یکی ازدول اروپانزاع وجدال بادولت‌ایران نماید پادشاه انگلیس پس از کوشش درصلح ونرسیدن بمقصود یابالشکرهندوستان ویاباپرداخت دویست هزارتومان سالیانه مادام که‌جنك باقی است دولت ایرانراکمك نماید ودرضمن ناظرخرج آن مبلغ باشد واگرجنك‌بین ایران وافغان رخ دهد دولت انگلیس هیچیك از مخاصمین راکمك ننماید واماساعدت مادی دولت انگلستان و وعده های اوچندان تأثیری‌درسیاست ایران‌ننمودچه ، مجدداً روسهابخاك ایران‌حمله آوردند وطبق **عهدنامه ترکمن‌چای** اراضی دیگری بآنها واگذارشد از این گذشته پس از فتحعلیشاه درجنگهائی که‌بین ایران وافغانستان رخ داد دولت انگلیس رسماً مداخله نموده وایرانرامجبور کرد تاازپیشرفت های خود صرف‌نظرنماید .

جنگهای روس و ایران

درشرح وقایع ایام آقا محمد خان قاجار اشاره کردیم که والی گرجستان «**هراکلیوس**»خواست خودرا تحت حمایت روسها درآورد ولی بجهاتی که ذکرشد درآنزمان آن‌اندیشه عملی‌نگردید چه پس ازقتل عام تفلیس بامر آقامحمد خان و تصمیم کاترین دوم

امپراطریس روسیه بجنك باایران وعزیمت آقامحمد خان بقصد رزم باروسیان بواسطه فوت کاترین سپاه روس مراجعت اختیار کرد وخیال پادشاه قاجارازاین حیث راحت شدتااینکه جنگهای ایران وروس درزمان فتحعلیشاه واقع گشت وتبیین این مقال آنکه چون دوره امپراطور پل (امپراطور روسیه) سپری گشت والکساندر اول برجای اونشست والی گرجستان گرگین خان مانند پدرخود هـراکلیوس حمایت روس را نپذیرفت ولی درهمان اوان بدرود حیات گفت وروسیان علی رغم خانواده او وبسیاری ازامراء گرجستان که بحکومت روس راضی نبودند آندیاررابگرفتند ودرسنه ۱۲۱۸ جنك بین ایران وروس حتمی گردید وروسیان بطرف گنجه حرکت کرده آنشهررا بگرفتند حکام قراباغ وامراء بعضی ازنواحی دیگر باخصم بنای چاپلوسی و مداهنه گذاشتند.

فتحعلیشاه پسر وولیعهد خود عباس میرزا را درمقابل لشکر خصم فرستاد و بواسطه اهمیت کارزار پس ازمدتی شخصاً حرکت کرد . در سنه ۱۲۱۹ جنگهای سختی بین دولتین واقع گشت ودراکثر آنها ایرانیان جلادت ورشادت بخرج داده در مقابل توپ وتفنك و لشکر منظم دشمن ایستادگی کردند بقسمی که سردار روس « سیسیانف » (۱) درآنسال ازعهده تسخیرایروان برنیامده به تفلیس بازگشت.زمستان سال بعد سیسیانف بحیله قلعه شوشی را بگرفت وازطرف دیگر روسها عزم تسخیر انزلی (بندرپهلوی) ورشت را نمودند .

حاکم بادکوبه حسینعلیخان چندکشتی روسی را درآب غرق نموده ومردانه باخصم بجنگید بقسمی که روسها بمقصود نائل نگردیدند ودرهمان احوال سیسیانف ازگنجه بطرف شیروان آمده وازآنجا آهنك بادکوبه کرد وخواست حکمران آنجا را بوعده ووعید بطرف خود جلب کند وچون وسایل ملاقات فراهم گردید حسینقلی‌خان امرداد تاناگهان اورابکشتند وسرودستش رابرای فتحعلیشاه فرستاد(۲) خلاصه اولین جنگهای ایران وروس تاسنه ۱۲۲۸ ادامه داشت روسهاچندین مرتبه سرداران

(۱) سیسیانف در ایران معروف به « اشپختر » است و علت آن است که سردار مذکور عنوان ناظر یامفتش را داشته که درمقابل آن در روسی کلمه اینست که تقریباً مانند « ایشپختر » (پ مکسور، ت مضموم) تلفظ می شود . گویا این سردار اصلا گرجی باشد

(۲) مثل معروف « مگر سراشپختر راآوردی » ازهمان موقع است .

خودرا تغییر دادند و اشکر بکمك فرستادند معذلك قریب ده سال ایرانیان استقامت کردند ودرمقابل آندولت مقتدر که ناپلئون از آن اندیشه داشت پای فشاری کردند. درصورتی که نظامیان ایران نه‌فقط اسلحه کاملی نداشتند، بلکه ازفنون نظام جدید اروپائی هم بی اطلاع بودند . راست است که معلمین نظامی فرانسوی و بعد انگلیسی چنانکه درفوق ذکرشد درتعلیم سپاهیان چندوقتی اشتغال داشتند وجزئی مساعدتی از طرف دولت بریتانیا شد ولی در آن قلیل مدت و بااشتغال نائرهٔ حرب نتایج کلی ازاین همراهیها حاصل نشد. خاصه که پس ازصلح دولت روس وانگلیس یا اتفاق آنها بردفع ناپلئون معلمین انگلیسی ازتعلیم توپچیان ایرانی کناره گرفتندودرجنك اصلاندوز (۱۲۲۸) عباس میرزا شخصاً کار توپچیانرا مینمود .

باهمه این احوال روسها درظرف ده سال ازعهدهٔ گرفتن ایروان ونخجوان که آنهمه مطمح نظر آنها بود ،برنیامدند واین نیست مگربواسطهٔ جلادت ورشادت جبلی سپاهیان ایران ، پافشاری عباس میرزا وکفایت و درایت میرزا بزرك قائم مقام وزیر عباس میرزا ولی ازطرف دیگر عدم‌اطلاع نظامیان ایران ازفنون‌نظام جدید ، خلطه وآمیزش بعضی ازامراء وحکام ماوراء رودارس باروسها، منظم نبودن تشکیلات کشور موجب شد که بعضی‌ازولایات وشهرهای مهم دردست روسهاافتاد واسترداد آنهامیسر نشد ، بنابراین چون اساس سیاست روس وانگلیس‌هم دراروپا یکی گردیدفتحعلیشاه چاره جزاین‌ندید که میانجیگری سفیرانگلیس راپذیرفته تن‌بمعاهده منحوس **گلستان** دهد . طبق این معاهده که درسنه ۱۲۲۸ درقریهٔ گلستان (واقع درقراباغ) بین دولت ایران وروس منعقد گردید کلیه‌بلاد ونقاطیکه تا آنموقع درتصرف‌هریك ازدولتین‌بوده ازمتصرفات دائمی آندولت گردید یعنی ، ولایات‌قراباغ ، گنجه (الیزابت پل) شکی، شیروان دربند وباکو وهرجا ازولایات طالش که‌تحت‌تصرف روسیه‌افتاده بود وتمامی داغستان وگرجستان مخصوص دولت روسیه‌شد.

گرچه درفصل اول این معاهده بطور معمول مرقوم رفته بود که امور جنك‌و عداوت بین دولتین الی ابد متروك خواهدماند درسال ۱۲۳۲ هجری یعنی چهار سال پس ازعهدنامه‌گلستان یرملوف (۱) ازجانب دولت روسیه بدربار ایران آمد واز او

(1) Yermeloff

باکمال شکوه وجلال پذیرائی شد. مقصود ازاین رسالت آنبود که در جنك روس و عثمانی دولت ایران اعانت روسیه نماید دیگر آنکه چون بازرگانان روس رامردم خوارزم زحمت میدادند شاهنشاه ایران یاخود آن اراضی راتصرف کند یااجازه دهد لشکر روسیه ازطریق استراباد وخراسان بخوارزم رود و همچنین یکنفر نماینده تجارتی روس دررشت اقامت گزیند ومؤتمنی برای تعیین حدود طالش معین گردد.

خلاصه جواب فتحعلیشاه این بود که مسئله اعانت بروس یاتعیین تکلیف برای ایران جزء معاهده گلستان نیست وعبور لشکرروس هم از خاك ایران برای تسخیر خوارزم ممکن نخواهد شدولی دولت ایران در موقع مناسب به فتح خوارزم اقدام خواهد کرد.

اقامت نماینده تجارتی هم دررشت مقبول نیفتاد و تعیین حدود طالش محول به صوابدید عباس میرزا گردید بطور کلی جوابهای فتحعلیشاه مقرون بصواب بودولی برای روسها رضایتبخش نبود.

درسال ۱۲٤۰ روسها رسماً نقض عهد کرده و طمع دراراضی گوکجهٔ ایروان نموده پس ازآنکه آنحدود راازفتحعلیشاه خواستار شدند وسفیرایران برای گفتگو مأمور تفلیس گردید قریهٔ « بالغ لو » را مسخر کرده فوجی را باچند عراده توپ بحراست آن گماشتند.

سفارت وقایع نگار درتفلیس بی‌نتیجه ماند وازطرف دیگربعضی از مجتهدین درسال ۱۲٤۰ هجری بعلت بدرفتاری روسها ترغیب وتحریص نمودند بقسمی که چون سفیر نیکلا امپراطور روس بدربار ایران آمد وسخن ازمودت ومسالمت راند وپیشنهادکرد شخصی ازطرف ایران بدربار روسیه رودتا امپراطور جدید را تهنیت گوید تاشایدامر بخوشی خاتمه یابدفایدهٔ بآنسخنان مترتب نگشت. بلکه چندنفری هم از درباریان‌مانندمیرزا عبد الوهاب نشاط معتمد الدوله و میرزا ابوالحسنخان - شیرازی وزیر امور خارجه که‌ازاوضاع‌واقف بوده‌وبرخلاف جنك‌اظهارعقیده‌مینمودند مبغوض روحانیان گشتند. تابالاخره ازروی احتیاط دم فروبستند. حتی سفیرروس خواست تا بامجتهدین صحبت راندو آنانراازخیال جنك منصرف دارد، درجواب‌چنین

شنید که اگر چه روسیان از ایران خارج شوند بازهم جهاد باایشان واجبست . با این اوضاع فتحعلیشاه چاره جزاقدام بجنگ ندید وسفیر را رخصت مراجعت داد . در اندك مدتی سپاهیان ایران وارد اراضی متصرفی روسیه گردیده بسیاری از روسیانرا اسیر ومقدار زیادی ازذخایر آنانرا بغنیمت بردند.

سنگر بالغلو ، اراضی قره کلیسا ، شوره‌کل بزودی فتح شد . عباس میرزا جمعی ازلشکر رابجانب گرجستان وشیروان فرستاده وخود بجانب قراباغ حرکت نمود . طولی نکشید که قلاع لنکران وسالیان گشوده گشت وتمامی طالش دردست ایرانیان افتاد اهالی گنجه بامساعدت و پشتیبانی سپاهیان ایران برروسها شوریده و آنشهر را مستخلص نمودند . همچنین شکی وشیروان در تصرف امراء ایران افتاد و قلعه‌شوشی محاصره گشت و کلیه این‌پیشرفتها در ظرف یکماه بوقوع پیوست ، اما ازجانب روسیه «مدداف» باسپاهی ازروس وارمنی‌وبیست عرادهٔ توپ بجانب گنجه درحرکت آمد وپس ازشکست لشکرایران و کشته شدن **امیرخان‌سردار** درحین کارزار گنجه بدست روسیان افتاد (۱۲۴۱) . سپس‌عباس میرزا شکست خورده تا کنار رودارس عقب نشینی کرد . سال‌بعد **پاسکیویچ** بسرداری کل قوای روس در گرجستان وماوراء ارس‌منصوب گردید وبرعدهٔ‌سپاهیان روس افزوده گشت .معذلك بواسطه رشادت **حسن خان سردارساری اصلان** فتح ایروان درآنسال بدست‌روسها میسرنگردید ولی قلعهٔ عباس آباد‌بواسطه خیانت احسانخان‌بدست دشمن افتاد وآن خائن ازطرف روسها حکمرانی نخجوان یافت ، درابتداء سال ۱۲۴۳ عباس میرزا لشکرروس را دراراضی ایروان (قریه اشترك) شکست فاحش داد ولی‌بطور کلی اوضاع ایران تیره بود و‌بواسطه‌نفاق درباریان مساعدت‌کافی بلشکر نمیشد . درهمان احوال فتحعلیشاه خطهٔ آذربایجان راترك‌کرده بجانب تهران آمد واین اقدام یکباره درلشکر تولید خوف واضطراب‌نمود بقسمی که حسنخان ساری اصلان که بمدافعه ازقلعه سردارآباد مشغول‌بودوازامراء متهور محسوب‌میگشت‌بطرف ایروان گریخت وطولی نکشید که سردارآباد وایران وایروان بدست روسها افتاد و اینان حسنخان وجمعی دیگر رابندنهاده به‌تفلیس‌فرستادند. درخلال این احوال عباس میرزادرخوی

میگذرانید ولشکر ایران در آذربایجان اندك بود روسها قصد تبریز کردند واهالی مرندکه رنجیده خاطربودند بدانها پیوستند. عباس میرزا درابتداء حرکت روسها بجانب تبریز، بفرستادن‌پیغام نزدپاسکیویچ اکتفاکرد ووقتی حرکت‌نمود که روسها بقریه صوفیان رسیده بودند وتبریز درمعرض خطربود.

میر فتاح نام‌پسر حاج میرزایوسف‌مجتهد عوام الناس تبریزرا بمتابعت‌روسیان تشویق وترغیب نمود تااینکه مستحفظین ایرانی رامقهور خود ساختند وچون‌لشکر دشمن بدوفرسخی آنشهر رسید میر فتاح جمعی از مردم شهر را برداشته باستقبال شتافت وبدین نحوتبریزدرسنه ۱۲۴۳ بدست روسیان افتاد وپاسکیویچ پس‌ازشنیدن این‌خبرازایروان به‌آذربایجان آمد وفرستاده عباس میرزا را وقعی نگذاشته فوجی را به تسخیر خوی مأمورکرد وآنشهربدون جنك فتح شد عباس میرزا بسلماس‌رفت واز درمصالحت درآمد.

عاقبت پس ازملاقات ولیعهد با سردار روس‌در دهخوارقان وتصمیم روسها بعزیمت بطرف طهران و زمزمه در پایتخت برای تغییر ولایت عهد و دخالت سفیر انگلیس که از پیشرفت روسها اندیشناك بود معاهده‌ترکمن‌چای بین‌ایران وروس منعقد گردید (۱۲۴۳).

این معاهده منحوس آغازیك سلسله مصائبی‌است که درمدت سلطنت قاجاریه ایران بدان مبتلا گردید. چه دخالت بیگانگان دراموروداخلی‌ایران ازآنوقت‌شروع شد وبامعاهدات وقراردادهای جدید که درمواقع مختلف دول خارجه باایران‌بستند اساس استقلال این کشوررا متزلزل ساختند.

توضیح آنکه دولت ایران طبق معاهده ترکمن چای‌نه فقط ایروان‌ونخجوان وسایربلادی‌که دردوره اولین جنك‌هابروسها واگذار شده‌بود ازدست داد وده‌کرور تومان خسارت جنك پرداخت بلکه طبق فصل هفتم آن معاهده امپراطور روسیه عباس میرزارا رسماً ولیعهد ایران شناخت. ازهمه بدترمعاهده تجارتی ملحق بمعاهده ترکمن چای است که بموجب آن بنیان استقلال اقتصادی ایران نیزمتزلزل گردیده ترتیبات وامتیازات خاصی برای‌تجار روس وگمرك اشیاء پیش بینی شد وهمچنین‌مقرر

گردید کلیه دعاوی بین اتباع روس درقونسولخانه های امپراطوری طبق قوانین دولت روسیه قطع و فصل شود و اگر منازعه‌ای بین تبعه روس و ایران رخ دهد رسیدگی آن در حضور قونسول یانماینده آن بعمل خواهد آمد. بالاخره روسها دارای حق قضاوت قونسولی یا «کاپیتولاسیون» شدند و بعدازمدتی سایر دول خارجه هم بعنوان دول «کامله‌الوداد» از این امتیازات استفاده کردند.

رویهمرفته عهد نامه ننگین ترکمن چای لطمهٔ بزرگی بود باستقلال سیاسی اقتصادی وقضائی ایران دراینجا لازم است تذکر دهیم که دراین جنگ های اخیرهم سپاهیان ایران از دلاوری چیزی فرو گذاری ننمودند و مردانه بجنگیدند و **میرزا ابوالقاسم قائم مقامی ثانی** پسرمیرزابزرگ که درجای پدروزارت عباس میرزاراداشت کمال لیاقت و کاردانی را بخرج دادوحقیقتاً آنچه باعث شکست گردید نفاق درباریان وعدم توجه ومساعدت آنها بلشکریان و نرسیدن پول وذخیره بسپاه بوده وازطرفی هم اهالی بعضی ازبلاد ازحکام ناراضی بودند ورویهمرفته نبودن تشکیلات منظم چه لشکری وچه کشوری ایرانرا بدانروز انداخت.

درسال ۱۲۴۳ سفیر روس «**گریبایدوف**» (خواهرزاده پاسکیویچ) درطهران کشته شد و نزدیک بود مجدداً روابط دولتین تیره گردد ولی بزودی حقیقت امر آشکار شد وروابط حسنه برقرار گردید.

توضیح این قضیه آنکه چون «گریبایدوف» بطهران آمد ازروی کبر وغرور مرتکب حرکات ناشایسته شد منجمله بعنوان اینکه هیچکس ازاسرای ارامنه طبق شرایط عهدنامه نباید درایران بماند دو کنیزک آصف الدوله را که اصلا ارمنی بوده ولی مسلمان شده ودارای اولادبودند ازاوبخواست واصرار زیاد نمودتا آصف‌الدوله چاره جزتسلیم آنها ندید.

این امر موجب خشم بعضی‌ازعلماء شد وغوغای سختی درطهران برپا گردید. امناء دولت ازعهدهٔ رفع فتنه برنیامدند واهالی درسرای گریبایدوف ریخته او وسی و هفت تن ازاتباعش را مقتول ساختند وفقط یکنفر ازآن اتباع جان بسلامت دربرد. فتحعلیشاه نامه معذرت آمیز بامپراطور روس نگاشته وخسرو میرزا پسرعباس‌میرزا

را بدربار روسیه‌فرستاد وشهادت همان‌تبعه روس که در آن غوغا کشته‌نشد، مفیدافتاد وچون معلوم‌گردید قصوراز‌جانب گریبایدف بوده وحرکات‌ناشایسته او منجر بآنغوغا گردیده ، دولت‌روسیه به‌تنبیه یکی ازمجرمین‌وتبعه حاج میرزا مسیح ازطهران‌اکتفا کرد و آتشی که‌نزدیك بود مجدداً شعله‌ورگردد‌خاموش‌شد .

جنگهای ایران و عثمانی

درسال ۱۲۳۵ بین ایران وعثمانی روابط تیره گردید وعلت آنبود که سلیم پاشا حاکم‌بایزید قبایل‌حیدرانلو وسیبکی را ازایران حرکت داده‌به اراضی عثمانی نشیمن ساخت و اعتراض امنای دولت ایران براین اقدام سودی نبخشید ، از طرف دیگر گماشتگان دولت عثمانی چه دربغداد و چه در ارزنة الروم مراعات روابط دوستی دولتین را ننموده نسبت بکسانیکه خودرا تحت حمایت‌ایران قرارداده بودند نهایت بدرفتاری راکرده حتی‌باشیعیان‌اثنی‌عشریه طریق عداوت می‌پیمودند وازاین حدهم تجاوزکرده درخواست بعضی ازاراضی سلماس را کردند .

بدین لحاظ‌پس ازاینکه سالهابین دولتین‌مودت حکمفرمابودنائرهٔ‌حرب‌مشتعل گردید ودرسال۱۲۳۶ روابط‌تیره ترشدچه‌سرلشکر ارزنة الروم رسول نایب‌السلطنه را محبوس ساخت وصادق پاشاراکه تحت حمایت ایران بود بقتل‌رسانید . بنابراین عباس میرزا عازم‌جنك باعثمانیان گردید .

حسنخان ساری اصلان که یکی از سرداران معروف ایرانست بزودی لشکر عثمانی را شکست‌داده غنائمی‌بدست آورد .

ازطرف دیگر عباس میرزا تاشهر بایزید بشتافت ودرظرف دوماه لشکریـان عثمانی پی‌در پی شکست خورده شهرهای بایزید ، ملاذگـرد ، تبلیس ، اخـلاط و ارجیش باتوابع آن بدست ایرانیان افتاد واکثر اهالی‌شهر ها زینهارخواسته اطاعت پادشاه ایران راگردن نهادند ودرتمام این بلاد خطبه بنام فتحعلیشاه خوانده شد .

چون دولت عثمانی از آن قضایا آگاه شد لشکری برای داود پاشا دربغداد فرستاده اورا برانگیخت‌تادرحدود ایران‌دست بقتل وغارت نهد . شاهزاده محمد

علی میرزا فرمانگذار عراقین لشکری تجهیز کرده و از کرمانشاه خارج شده درمقابل عثمانیان شتافت وهم دروهله اول آنانرا شکست فاحش داد وقصد آن نمود که بغداد را بگشاید ولی اجل مهلتش نداد و بدرود حیات گفت (١٢٣٦).

سال بعد عثمانیان پنجاه الی هفتاد هزار لشکر تجهیز کرده توپراق قلعه راکه بدست ایرانیان فتح شده بود محاصره کردند. عباس میرزا باسپاهی که نهایت کمتر ازلشکر خصم بوده درمقابل آنها شتافت. گرچه در ابتداء شکست ، لشکر ایران افتاد ولی دلاوری حسنخان ساری اصلان وحملات لشکرایران در آخر سپاه بیکران عثمانی را ازپای در آورد وروبگریز نهادند. همچنین وقایعی درحدود بغداد وموصل رخ دادولی بروزمرض و باادامه جنك را مشکل نمود خاصه که فتحعلیشاه وعباس میرزا غرضی از تسخیر بلاد عثمانی نداشتند وفقط طالب تشیید مبانی دوستی بین دولتین بوده وقصد جلوگیری ازتجاوزات پاشایان عثمانی را داشتند. بنابراین درسال ١٢٣٨ بین دولتین مصالحه بر قرار شد بدین ترتیب که ایران بلادی را که گرفته بود به عثمانیان واگذاشت و دخالت درامور داخله یکدیگر ممنوع گردید ودولت عثمانی متعهد شد که نسبت بزوار وتجار وحجاج ایرانی مانند اتباع خود رفتار نموده ودر تسهیل وپیشرفت مقاصد آنان چیزی فرو گذاری ننماید.

فتنه وهابیها

عبدالوهاب نام که گویند مدتی دربصره واصفهان بتحصیل علوم قدیمه پرداخته بود مذهبی آوردو بعضی چیزها رابدعت دانست وازآنجمله ساختن گنبد بر روی قبورانبیاء وائمه وطواف مرقدآنان وبوسیدن آستانه آنها وتذهیب بقاع و گذاشتن اشیاء نفیسه درحرم وامثال آنرا شرك پنداشت. یکی از مشایخ عرب عبد العزیز نام بآنمذهب گروید و در ترویج آن بکوشید و «درعیه» را پناهگاه خود قرار داده باسایر مشایخ بنای رزم نهاد. پسر عبد العزیز موسوم به مسعود برحسب امرپدر بطرف عتبات عالیات تاخته درسال ١٢١٦ بامردان خود داخل در کربلا گردید ووهابیان پنجهزار مرد وزنرا مقتول ساخته ضریح مبارك را بشکستند وآنچه ازاشیاء نفیسه وجواهر گرانبها وقندیل های زرین و سیمین و خشتهای طلا بود بیغما بردند و در تخریب آثار کوتاهی ننمودند. توهین بآستان

مقدس امام سوم عموم مسلمین خاصه شیعیان را که اشیاء منهوبه اکثر از دارائی آنان بوده مکدر ساخت و فتحعلیشاه وادار گردید اعتراض سختی به عبدالعزیز کرده سلیمان‌پاشا والی بغداد را بدفع او تحریك نماید.

طولی نکشید سلیمان پاشا بمرد و بر قدرت عبدالعزیز افزوده گشت و تاسال ۱۲۲٦ کلیه اراضی و نواحی نجدرا تحت اقتدار خود در آورده عزم مسقط نمود . اما مسقط ازشاهزاده حسینعلی میرزا استمداد خواست و لشکر ایران از طریق مسقط بجانب « درعیه » که حصن وهابیان بود شتافت . امراء مسعود بن عبدالعزیز شکست سختی خوردند و امام مسقط بشکرانه این فتح پیشکشی قابلی تقدیم والی فارس کرد ولی کسیکه شکست فاحش بروهابیها وارد آورد **محمدعلی پاشا** حکمفرمای مقتدر ومصلح مصر است که معاصر با فتحعلیشاه بوده و خدمات گرانبهائی بمصر ومصریان نموده است.

سایر وقایع

در سال ۱۲۲۲ **حاجی فیروزالدین میرزای افغان** حکمران هرات یکی از گماشتگان ایران **یوسف علیخان** نام را که حکمرانی قلعه غوریان را داشت تحریك بمخالفت بادولت ایران نمود وهم در آن اوقات صوفی اسلام ازاهالی بخارا دعوی کشف و کرامات میکرد . حاج فیروزالدین شیفته او گردیده تصور نمود باهمت او میتواند کاری ازپیش ببرد بنابراین پنجاه هزار لشکر آراسته ازهرات بیرون تاخت ولی درمقابل لشکرایران تاب مقاومت نیاورده شکست فاحش خوردو صوفی اسلام کشته شد وحاج فیروزالدین خراج دوساله هرات را تقدیم کرده یوسف علیخانرا تسلیم نمود . چهار سال بعد بازهم حاج فیروزالدین علم مخالفت افراشت ولی بزودی برجای خودنشسته پرداخت خراج را عهده‌دار گشت.

اما شاهزاده محمدولی میرزا درخراسان نسبت بخوانین وامراء بخشونت رفتار می‌کرد وهمین امر موجب شد که چون لشکرایران در اصلاندوز از روسها شکست خورد (۱۲۲۸) خوانین خراسان موقع را غنیمت شمرده علم عصیان برافراشتند و **محمد رحیم خان** حکمران خوارزم رابکمك خویش طلبیده فتنه بزرگی برپا کردند.

در همان احوال ابراهیم‌خان‌هزار، حاج‌فیروز والی هرات‌را بتسخیر قلعه غوریان برانگیفیت و کامران میرزاحکمران‌قندهار عزم خراسانرا نمود . بااینکه لشکروالی خوارزم شکست یافت واسحق خان قرائی‌و پسرش حسینقلیخان بدست محمد ولی‌ـ میرزا کشته‌شدندآن فتنه فرونشست وهرروز غوغای جدیدی درآنحدود برپابود. تااینکه ، فتحعلیشاه پسر دیگرخود حسنعلی‌میرزا معروف به شجاع السلطنه را در ۱۲۳۲ هجری والی‌خراسان کرد واوهم بانهایت جدیت خراسان را امن‌نمودازجمله اقدامات اوشکست‌فتیح (فتح) خان وزیر محمود شاه است که حاج فیروز را گرفته قصد بعضی‌ازبلاد خراسان را داشت وبرای این مقصودلشکرانبوهی ترتیب‌داده ساز جنك کرد.

شجاع‌السلطنه درسال ۱۲۳۳ اورا شکست فاحش داد و مجبور گردید نزد کامران میرزاپسرمحمود شاه‌افغان‌پناهنده شود ودرآخر کامران میرزااورابدرخواست فتحعلیشاه ازدیده نابیناساخت .

بازهم درسنه ۱۲٤۳ خوانین‌خراسان بمخالفت برخاستند ودره۱۲٤ حکمران خوارزم لشکربخراسان کشید وشرح این قضایا از حدود این‌تألیف خارج است در آخر عباس میرزا نایب السلطنه پس‌ازفرونشاندن فتنه یزد و کرمان مأمورآنحدود شد که رفع کلیه‌آن فتنه هارابنماید .

دراندك مدتی قوچان وسرخس‌فتح شد وخان خیوه‌بجای خود نشسته‌شرایطی را عهده دارگشت . سپس عزم تسخیر هرات و گوشمالی کامران میرزا را نمود ولی درهمان احوال (۱۲٤۸) ازطرف فتحعلیشاه‌احضارگشت ناچار پسرخود محمدمیرزا را مأمورآن مهم ساخته خودحرکت نمود . سپس اجازه مراجعت بخراسان وتسخیر افغانستان را حاصل کردوچون بارض اقدس بازگشت ازشدت مرض کلیه، که سالها بآن مبتلابود جهان‌فانی‌را بدرود گفت(۱۲٤۹) .

بلاشك عباس میرزا بهترین شاهزاده دودمان قاجار است. چهل‌وهفت سال‌در دار فانی بزیست ومدت مدیدی‌باروس‌وعثمانی مردانه‌بجنگید ودرفرونشاندن فتنه ـ های داخلی نهایت کوشش را نمود . ولی افسوس هرچه او لیاقت داشت جانشینش

محمد میرزا نالایق بود.

رحلت فتحعلیشاه و اخلاق او

فتحعلیشاه یکسال پس از پسرش عباس میرزا در اصفهان بدرود حیات گفت (۱۲۵۰). چنانکه گذشت درایام این پادشاه وقایع مهمی برای این مملکت رخ داد وباب دخالت اجانب خاصه روسها در امور داخلی این کشور باز گشت و از آن تاریخ استقلال سیاسی ، اقتصادی وقضائی ایران متزلزل گشت . فتحعلیشاه فکر دوراندیشی نداشت و ازاین جهت نتوانست از سیاستهای گوناگون آنعصر استفاده کند یا اینکه اصلاحاتی که برای کشور لازم بود بنماید. بلکه در موقعیکه کشور ما بانواع مصائب و بلیات مبتلا بود او دست ازخوشگذرانی بر نمیداشت. نویسندهٔ ناسخ التواریخ اسامی یکصدوپنجاه وهشت زوجه اورا برشته تحریردرآورده و گوید ازروزیکه این پادشاه بحد رشد رسید تاوقتی که بجهان دیگر شتافت ازصلب او دو هزار فرزند و فرزند زاده بوجود آمده است ونام شصت پسر وچهل وهشت دختر اورا ذکر نموده است .



«عباس میرزا»

فی الجمله انواع خوشگذرانیهای اودرافواه عموم است. درزمان او روحانیان فوق العاده اقتدار داشتند وحتی میتوان گفت که درسنه ۱۲۴۰ پس از نقض پیمان از طرف روسها آنجماعت اورا وادار بجنگ باآندولت نمودند . همچنین پس از قتل « گریبایدوف » سفیرروس چون پادشاه ایران بدرخواست امپراطور درصدد اخراج

حاج میرزا مسیح ازطهران بر آمد شخصاً ازاین امر اندیشناك گشته حاج محمد ابراهیم خراسانی معروف به کرباسی را که ازعلماء آن عهد بود مأمورمتقاعد کردن میرزامسیح نمود . دردربار او نفاق بین وزراء وامناء حکمفرما بود واین مسئله بیشتر موجب شکست لشکر ایران ازروسها گردید . باهمه این احوال فتحعلیشاه (بعقیده نگارنده) ازبعضی جهات ازسایر پادشاهان قاجار بهتر بوده . مانند آقامحمد خان خونخوار و خونریز نبوده وبلکه گفته اند در موقع اجراء حکم اعدام همواره روی خود را برمیگرداند تاآن منظره غم انگیزرا نبیند ولی مانند همان پادشاه مایل بنگهداشتن وحدت سیاسی ایران بوده واگرچه ازعهدهٔ این امر برنیامد ولی هدفش بر آن بود و تاآنجاکه بعقل او میرسید ودرعهده داشت برای این منظور کوشش کرد . گرچه بی کفایت بود ولی نسبت بمحمدشاه که پس ازاو بر تخت نشست میتوان تااندازه‌ای کفایتی برای فتحعلیشاه قائل شد .

همچنین استبداد ناصرالدین‌شاه را نداشت، چه این پادشاه عالماً و قاصداً یا بتحریك مغرضین اشخاص مصلح را ازخود دور میداشت و دشمن اصلاحات اساسی بود ولی فتحعلیشاه نمیدانست که باید اصلاحات اساسی نماید معذلك میرزابزرك و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام را در اجراء بعضی اصلاحاتی که در نظر داشتند تشویق نمود .

فتحعلیشاه ادباء و شعراء را دوست میداشت وخود هم گاهی شعر میگفت بصورت واندام خودنهایت مغرور و بریش بلند خویش مفتخر بود . بطور کلی فتحعلیشاه یکی ازپادشاهان معمولی وبیکفایتی است که درایران سلطنت کرده ولی بازبهتر از سایر پادشاهان قاجاریه است .

اینکه ما بیش از معمول راجع باین پاد شاه سخن راندیم محض آنست که زمان او آغاز بدبختیهائی است که سالها ایران بدان مبتلا گردید و درآخر منجر بانقلاب مشهور این کشورشد .

ازجمله وزرائی که درزمان این پادشاه زمام امور را دردست داشتند غیر از حاج ابراهیم که کشته شد **میرزاشفیع صدر اعظم** است که در۱۲۳۴ رحلت کرد وحاج

محمدحسینخان اصفهانی نظام‌الدوله جای اورا گرفت . پس ازاین شخص پسرش عبدالله‌خان امین‌الدوله وزیراعظم گشت . اما میرزابزرك که ازرجال‌نامی آنعهداست ووزارت عباس میرزارا داشت‌درسال ۱۲۲٤ به نیابت دیوان معین گردیده لقب‌قائم‌مقام یافت وپس‌ازاوپسرش میرزا ابوالقاسم بدین مقام‌رسید.

محمد شاه

پس‌ازرحلت عباس میرزاپسراومحمد میرزا ولیعهد گردید وبااینکه‌فتحعلیشاه پسران متعدد داشت این مقام را بجهاتی بفرزند زاده تفویض‌کرد. ولی همینکه این پادشاه بدرودحیات گفت حسنعلی‌میرزا فرمانفرمای فارس دعوی‌سلطنت کرد وبرادر اعیانی او حسنعلی‌میرزا شجاع‌السلطنه بوی‌پیوست .

همچنین درطهران شاهزاده ظل‌السلطان درطلب پادشاهی برآمد وفرزندخود سیف الملوك میرزارا ولیعهد ساخت ولی میرزاآقاخان وزیرلشکر بتدبیر سپاهیانرا ازاطراف او پراکنده کرد

محمد شاه درسال ۱۲۵۰ ازتبریز عازم طهران شد وبرای اولین مرتبه درتاریخ ایران سفرای دولتین روس وانگلیس در امور سلطنت ایران دخالت کرده وازمحمد شاه تقویت نموده و سایل پیشرفت اورا فراهم نمودند وبالاخره افواج آنپادشاه به فرماندهی « سرهانری » (۱) درهمان سال وارد پایتخت شدند .

الله‌یارخان آصف‌الدوله خال‌محمدشاه ومیرزا ابوالقاسم قائم مقام هردوطمع وزارت اعظم را داشتند وطولی نکشید که قائم مقام حریف خود را از نظر پادشاه انداخت و برای اینکه در امور مداخله ننماید محمد شاه اورا بحکومت خراسان مأمورکرد تاباتفاق پسرش حسنخان سالار درآنحدود بسربرد . اما حسینعلی میرزا فرمانفرما وبرادرش شجاع السلطنه که درفارس بطور استقلال بسرمی‌بردند بواسطه کاردانی منوچهرخان معتمدالدوله دستگیر گردیدند . دراین واقعه افواج محمدشاه بسرداری‌صاحب‌منصب‌انگلیسی رهبری میشد . علی ای‌حال‌شجاع‌السلطنه‌بامرمحمدشاه

(1) Sir Henr

نابینا گشت (۱۲۵۱) وفرمانفرما با کمال بیچارگی و پریشانی درسال ۱۲۵۲ رحلت نمود. وهم درآنسال میرزا ابوالقاسم قائم مقام که مقام صدارت محمد شاه را داشت بامر این پادشاه گرفتار گردید و کشته شد.



«میرزا ابوالقاسم قائم مقام»

قائم مقام نه فقط از سیاست مداران ماهر بود وعقده های امور از سر انگشت توانای او گشوده می گشت بلکه در فضل و ادب هم مقامی ارجمند داشته ودر نثر فارسی استاد بوده آنرا ازحشو وزواید بر کنار میداشت وبحلیه سادگی بیاراست. باهمه این احوال مورخین برآنند که این مردبزرك را غرور وتکبر بیش ازحد بوده ونسبت بعموم حتی بشخص شاه با خشونت رفتار می‌کرده است.

از این جهات هم بسبب اینکه محمد شاه قدر اشخاص بزرك را نمیدانست و یرا بهلاکت رسانید و **حاج میرزا آقاسی** را که بهیچوجه شایستگی مقام وزارت رانداشت برجای او گماشت.

محمد شاه نسبت بحاج میرزا آقاسی اعتقاد قلبی داشت وبراین عقیده بود که حاج مشارالیه صاحب کرامات است واورا قطب فلك شریعت وطریقت می‌دانست.

معلوم است پادشاهی که چنین اعتقاد درحق وزیر خود دارد تاچه اندازه آلت دست او خواهد شد. ای کاش حاج میرزا آقاسی میتوانست از آن حسن ظن استفاده کرده درنفع ملك وملت اقدامات نافعی نماید. متأسفانه بقدری ازامور سیاست و مملکت داری بیخبر بود که هم از روز اول متوسل بدیگران شد تادر کارها با او



«حاج میرزا آقاسی»

مساعدت نمایند بااین احوال مقام خود را برتر ازمقام وزارت و صدارت میدانست. خلاصه پادشاه بیکفایت دست اتحاد بیکدیگر دادند تا کشور پهناور ایرانرا اداره کنند هر گاه پس از فتحعلیشاه ایران دارای پادشاه لایق و کافی بود یااقلا وزیر دانشمند و مصلحی امور مملکت را بدست میگرفت ممکن بود بزودی جبران خرابیهای وارده را نموده‌عظمت از دست رفته ایرانرا تجدیدنماید.

محاصره هرات

ازوقایع مهم زمان محمدشاه جنك‌هراتست. بعضی نوشته‌اند که روسها دربار ایران را تحریك باین جنك نموده اند. آنچه ازظاهر قضایا معلوم میشود دولت ایران ازاین‌لشکر-کشی‌نه قصد همراهی باروسها ونه خیال مخالفت با انگلیسها را داشته بلکه این اقدام را برای اعاده حیثیت خود درآنحدودلازم میدانسته‌است. چه اولا دولت‌ایران درزمان محمدشاه افغانستانرا برسمیت نمی‌شناخت. ثانیاً هرات‌درقرون متوالیه‌یکی ازشهرهای خراسان محسوب شده وحتی درزمان فتحعلیشاه بکرات خراج پرداخته

وحکمران آن اظهار اطاعت کرده است.

ثالثا کامران میرزا حکمران هرات باایرانیان بنای بدرفتاری گذاشته و قصد حمله بسیستان داشته است . پس اقدام محمد شاه بتسخیر آنشهر یك امر عادی بوده است. ایراددولت انگلیس که این اقدام رافقط تحریك روسها جلوه داد بیمورد بنظر میآید خاصه آنکه طبق معاهده‌ای که در زمان فتحعلیشاه بین دولتین برقرار گردید دولت انگلیس متعهد شده بود که درقضایای ایران وافغانستان بیطرف بماند. آنچه میتوان گفت این است که نقشه دولت انگلیس راجع به افغانستان پس از فتحعلیشاه تغییر یافته بود و خود اجرای مقاصدی را در آن کشور در نظر داشت و لشکرکشی ایرانرا بهرات منافی با آن نقشه میدانسته‌است. محمد شاه وحاج‌میرزا آقاسی از نقشه‌جدیدانگلیسها بیخبر بودند و قبل از اینکه اقدامات لازمی برای اصلاحات کشوری و لشکری نمایند به تسخیر هرات پرداختند. راست است که روسهاهم محمد شاه راباجرای مقصودخود تشویق می‌نمودند وحتی کهندلخان‌سردار قندهار را بطرف ایران جلب کردند ولی



« محمدشاه قاجار »

این نتیجهٔ رقابت روس وانگلیس است نه علت اساسی جنك هرات . خلاصه دراواخر سنه ۱۲۵۳ عزم تسخیر آنشهر جزم شد ، دوست محمدخان که کابل را تحت اختیار خود داشت ازانگلیسها رو گردانده بطرف ایرانیان گروید ومحمد شاه شخصاً بدانحدود حرکت نموده پس ازفتح قلعه غوریان هرات را محاصره کرد .

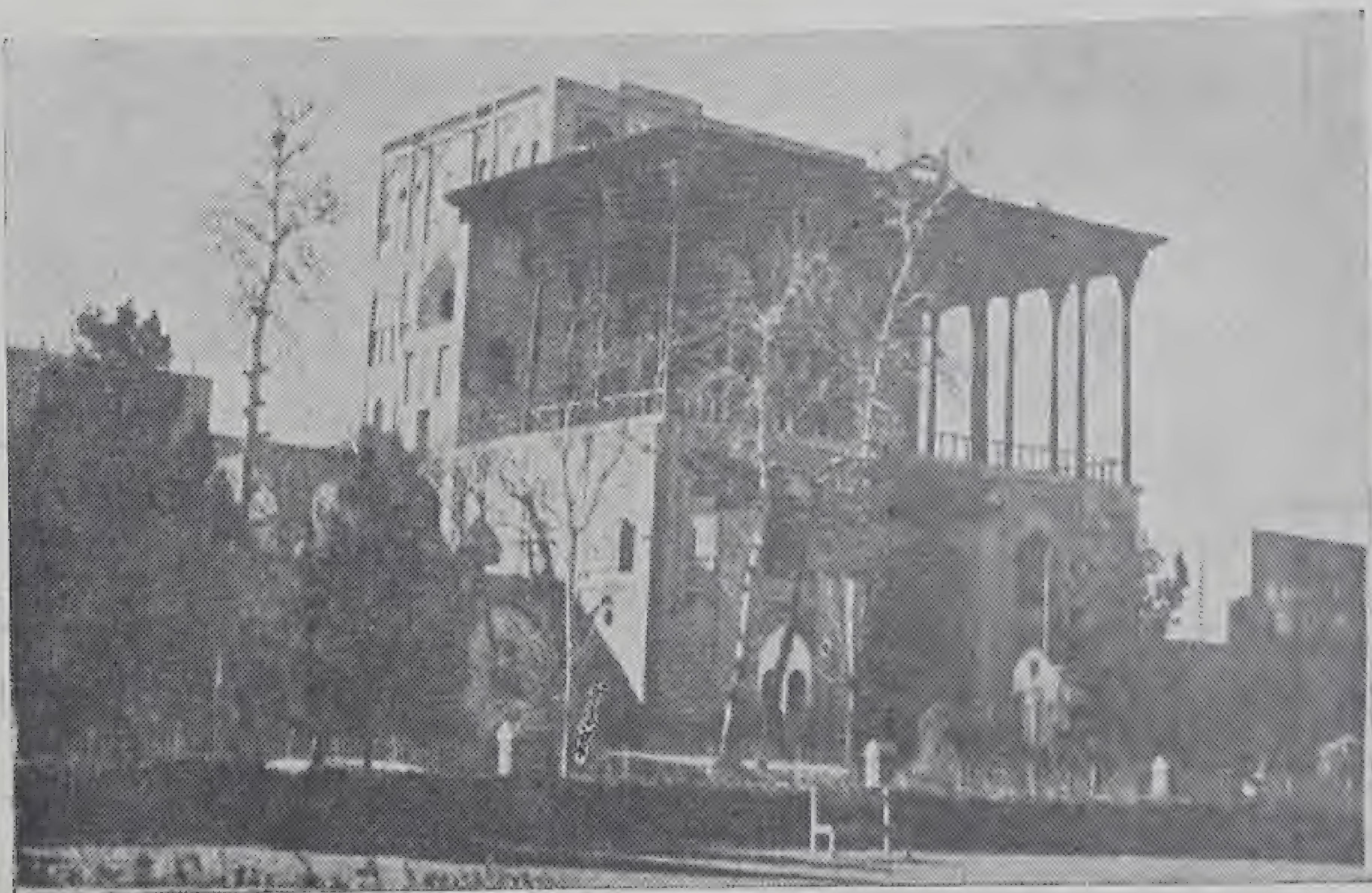
یار محمد خان وزیر کامران میرزا در دفاع از شهرهرات رشادت بخرج داد و محاصره آنشهر نه‌ماه طول کشید . آخرالامر کار برمدافعین سخت گردید ونزدیك بود شهر بتصرف ایرانیان درآید که دولت انگلیس رسماً دخالت نمود وبتوسط وزیرمختار خود نه‌فقط کامران میرزارا که مایل به تسلیم شدن بود تشویق بایستادگی کرد بلکه نزد محمدشاه رفته اظهار داشت که اگر لشکرایران مراجعت نکند بین دولتین ایران و انگلیس کار بمنازعت کشد و درهمان سال کشتیهای جنگی انگلیس بجزیرهٔ خارك رسید . در تعقیب این قضایا محمد شاه چارهٔ جز بازگشت ندید (۱۲۵۵) و نیت خود و علت جنك را در طی منشوری بعموم سرداران و ملتزمین رکاب چنین ابلاغ نمود

« . . . . . بدانید از وقتیکه بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور بخراسان آمدیم نیت همین بود که خراسان امنیت شود واسیر فروشی موقوف وولایت امن گردد تادر آنسفر پیش، من‌مأمور شدم به‌تنبیه هرات ، قضیه‌نایب السلطنهٔ مرحوم اتفاق افتاد (۱) برگشتیم وشرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر ازهراتی دزدی و هرزگی نشود دوماه نکشید تانقض عهد کردند متصل چپاول نمودند و اسیرها بردند ... تاآنجا که گوید: خلاصه آمدیم وقشون بهمت مردانه جنگها درمحاصره و فتوحات غوریان وبادغیسان ومیمنه‌همه‌را ازجلادت وغیرتی که‌داشتند درست کردند. چنانکه احدی‌ازمتمردین ازسند تاجیحون دیگر نماندبزرگان شیخ واکابر اویماقات فیروز کوهی وهزاره جمشیدی وغیره آمدند .... » سپس‌شرح محاصره هرات‌ورشادت لشکریانرا میدهد وگوید : دریك روز چهل هزارگلوله از توپها و خمپاره هابشهر انداختند ازاین صدمات امرشهرچنان پریشان شد که سی‌هزار نفرباکوچ وبنه‌ازشهر بیرون شدند وقریب هزارنفر ازساخلوی شهربخدمت آمدند وازبزرگان شهرعریضهٔ

(۱) درآن هنگام عباس میرزا رحلت نمود ومحمد میرزا مراجعت کرد .



چهل ستون از بناهای عصر صفویه



عالی‌قاپو در اصفهان از بناهای عصر صفویه

درجزو آمد که دراینوقت بااینکه سه نفر نماینده انگلیسی درسه عهد نامه نوشته بودند که دولت انگلیس را بامر افغان رجوعی نباشد، اعلام جنك رسید باین مضمون که جنك شما باهرات باعث خرابی امر انگلیس درهند خواهد بود ودشمنی باماست و کشتیهای جنگی آنها بخاك ما که جزیره خارك باشد آمدند که اگر ازهرات برنگردید مابفارس وکرمان قشون میکشیم ومامضبوط بندرات وفارس را بهمان عهدنامه دولتی مضبوط میدانستیم و آن عهد نامه را محکم تراز صد قلعه وتوپها که دربندر بسازیم پنداشتیم در این وقت قشون ما دوسال است که در سفر است .

در این منشور علت جنك ، رشادت لشکریان ، نقض عهد از طرف انگلیسها اعتماد محمد شاه بمعاهدات (۱) نبودن لشکر منظم در جنوب ایران بخوبی معلوم میشود . بعد ازاین واقعه محمد شاه امرداد تانظامیان لباس یکنواخت نظام بپوشند وقورخانه راهم ترقی داد ولی حقیقتاً این پادشاه ووزیر بی‌تدبیرش حاج میرزا آقاسی نتوانستند هیچگونه اصلاحات قابل توجهی نمایند .

تیرگی روابط ایران وعثمانی

درسال ۱۲۵۴ که محمد شاه به محاصره هرات اشتغال داشت علیرضاپاشا ، وزیر بغداد بالشکری انبوه بخرمشهر تاخته جمعی را بکشت و گروهی را باسارت برد و همچنین اموال تجار را مأخوذ داشته از ظلم و ستم چیزی فروگذاری ننمود . پادشاه ایران اردولت عثمانی علت این رفتار ناهنجار را باز خواست کرد و جواب رضایت بخشی نشنید .

همچنین درسال ۱۲۶۰ نجیب‌پاشا وزیر بغداد لشکری برسر کربلا کشیده و آن بلده را قتل عام کرده بسیاری ازشیعیان را مقتول ساخت . این اوضاع و احوال روابط ایران وعثمانی را تیره ساخت ونزدیك بود آتش قتال شعله‌ور گردد ولی دولت روس وانگلیس درمیان افتاده ، مقررشد که آن دولت ودولتین ایران وعثمانی هرکدام نماینده‌ای معین کرده کاررا باصلاح خاتمه دهند .

---

(۱) بواسطه همین معاهدات بود که فتحعلیشاه از دوستی باناپلئون صرف نظر کرد .

ازطرف ایران درابتدا **میرزا جعفرخان مشیرالدوله** معین گشت . ولی چون او در همان ایام بدرود حیات گفت **میرزا تقی خان امیر نظام** برای این مقصود مأمور گشت ومجلسی درارزنةالروم تشکیل گردید . شرح لیاقت میرزا تقی خان و گفت و شنیداو درظرف سه سال وغوغای عوام ارزنةالروم درمیگذریم تااینکه سرانجام درسنه ۱۲۶۳ معاهده‌ای منعقد گردیدوطبق یکی ازمواد آن ، دولت ایران از هر گونه ادعا در ولایت سلیمانیه صرف نظر کرد ودولت عثمانی متعهد گردید که شهر وبندر محمره و جزیره الخضرولنگر گاه وهم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب بسیار شط العرب را که درتصرف عشایرمتعلقه معروفه ایران است ، بملکیت در تصرف ایران باشد وعلاوه براین حق خواهد داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام ازمحلی که ببحرمنصب می‌شود تاموضع التحاق حقوق طرفین درشهر مذکور آمدورفت نمایند.

سایر وقایع

ازجمله وقایع زمان محمد شاه مخالفت **آقاخان محلاتی** پسر شاه خلیل الله رئیس اسمعیلیان است وعلت خصومت او بادولت این شد که **حاج عبدالمحمد** محلاتی رفتاری نمود که آقاخان آنرا نپسندید وازآنجا که حاج میرزا آقاسی وزیر وقت حاج عبدالمحمد را طرف توجه قرارداده بوداین امر بر آقاخان گران آمد وقلعه بم رابگرفت ولی فیروزمیرزا حکمران کرمان قلعه را ازاو بازستد وروانه طهرانش نمود (۱۲۵۵ه) .

گرچه درظاهر حاج میرزا آقاسی بملاطفت باآقاخان رفتار میکرد ولی‌چون عبدالمحمدمذکور را واداشت تاشفیع او گردد، کدورت خاطر پیشوای اسمعیلیان مرتفع نگردید وبیهانه سفرمکه او ازطهران خارج شده در حدود یزد و کرمان بمخالفت برخاست. بهمن میرزا (بهاءالدوله) درمقابل اوشتافت وپس ازدوجنك که یکی درحدود سیرجان واقع گشت آقاخان بجانب لاررفت وازآنجا طریق هند گرفت.

درزمان محمد شاه روابط ایران بادول اروپا بیش از پیش گردید و معاهدات تجارتی بابلژیك واسپانیا وانگلیس بسته شد .

دیگر ازوقایع آنعهد دعوی **سید علی محمد** معروف به باب است وچون فضایائی که دراثر این ادعا رخ داد مربوط بزمان سلطنت ناصرالدین شاه است درجای دیگر

اشاره بآن خواهد شد .

درسال ۱۲٦۳ هجری حسنخان سالار درخراسان بمخالفت برخاسته قلعه کلات‌را بگرفت وشاهزاده حمزه میرزا (حشمة‌الدوله) درمقابل‌او شتافت وبااینکه‌سالاربدشت ترکمان فرار کرد دنباله عملیات او تازمان ناصرالدین شاه‌بکشید .

محمد شاه درسال ۱۲٦٤ هجری دراثر مرض نقرس بدرود‌حیات گفت وبطور کلی‌پادشاهی بود ضعیف‌النفس وبیکفایت .

ناصرالدین شاه

هنگام‌رحلت‌محمد شاه پسرش ناصرالدین میرزاکه مقام ولایتعهدی‌را داشت ، درآذربایجان بسرمی برد وازعمرش بیش از شانزده یاهفده سال نمیگذشت . درمیان امراء دولت نفاق سخت حکمفرما و دراکثر بلاد ایران شورش برپا بود . چنانکه اهالی‌بروجرد برجمشید خان ماکوئی و مردم کرمانشاه برمحبعلی‌خان و ساکنین شیرازبرحسین‌خان نظام‌الدوله یاغی گردیدند . ازهمه مهمتر فتنه‌حسنخان‌سالار درخراسان بود که دفع آن نهایت دشوار مینمود . خـلاصه بی‌کفایتی محمد شاه وعدم لیاقت‌حاج میرزا آقاسی‌وطرفدارانش‌ازخواص‌خودعموم امراء حکام واهالی را رنجیده خاطر نموده وازهرحیث‌دولت‌راضعیف ساخته‌بود. درطهران‌مادر ناصرالدین شاه‌زمام‌امور رادر دست گرفته شاهزاده علیقلی‌میرزا (اعتضادالسلطنه) راوزیرخویش ساخت و میرزا آقاخان وزیر لشکر راکه از کاشان بـه پایتخت آمـده بود مقرب خویش نمود وانتظار ورود جوان خود را داشت تادر باطن اورا آلت دست خویش قرار دهد.

میرزا تقی‌خان امیر نظام

یکی ازبزرگترین رجال سیاسی‌که ما ، در ایران در دوره قاجاریه بوجود‌آورد ومی‌توان‌اورا نظیرخواجه نظام‌الملك‌و رشیدالدین فضل‌الله‌دانست.میرزاتقی‌خان معروف بامیرنظام است که اصلا فراهانی ونسب‌بلندی نداشته است . پدرش مشهدی قربان طباخ‌میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بوده وبااین حال‌آنمرد بزرك توانست‌خودرا ازحضیض ذلت‌باوج

رفعت رساند واول شخص مملکت گردد . در ضمن شرح وقایع سلطنت محمد شاه اشاره کردیم که میرزاتقی‌خان ازطرف حاج میرزا آقاسی عازم ارزنة الروم گردید و بانمایندگان عثمانی وروس و انگلیس اختلافات دولتین ایران و عثمانی را بپایان رسانید .



« ناصرالدین شاه قاجار »

روبرت کرزن(۱) در کتاب خود (ارمنستان و ارزنة الروم) گوید : « بین نمایندگان ترکیه، وایران، روسیه وانگلستان که درمجمع ارزنة‌الروم حضور داشتند آنکه بیش‌ازهمه‌جلب توجه می‌نمود و شخصیتش را بادیگران مقایسه نتوان کردمیرزاتقی خانست .

واتسن (۲) در کتاب تاریخ

---

(1) Robert Cureon
(2) Watzon

خود چنین اظهار داشته : نمیتوان گفت نژاد ایرانی ازپدید آوردن مردان بزرك عقیم مانده چه اخیراً مردی مانند امیر نظام بوجود آورده است .

میرزا تقی خان که در موقع رحلت محمدشاه ملقب بوزیر نظام بود ، بزودی وسایل برگشت ناصرالدین شاه را ازتبریز بطهران فراهم کرد وبقدری لیاقت بخرج داد وشخصیتش ، بحدی ناصرالدین‌شاه را جلب کرد که بین راه ملقب به **امیر نظام** گشت.پس ازورود بطهران وجلوس ناصرالدین‌شاه ، امیر نظام ملقب به **اتابك اعظم** گشته منصب صدارت یافت و رتق و فتق کلیه امور مملکت در دست او قرار گرفت (١٢٦٤) .



« میرزا تقی‌خان امیر کبیر »

میرزا تقی‌خان سر ترقی اروپا و پیشرفت ملل غرب را بخوبی میدانست و باهوش و فراست و پشتکار فوق العاده خود در صدد برآمد اصلاحات لازمه را نموده ، خرابیهای ایام محمدشاه وفتحعلیشاه را جبران نماید . قطع است که اگر روزگار مهلتش میداد و شاه جوان بسعایت خائنین دربار ، آن مرد بزرك را بهلاکت نمیرسانید بمقصود خود نائل می گشت ودورهٔ عظمت ایران فرا میرسید . ولی افسوس که رشتهٔ حیاتش بزودی قطع شد و نقشهٔ اصلاحاتش ناتمام ماند .باهمه این احوال‌درقلیل مدتی که زمام‌امور درکف باکفایت اوبود بنیان‌اساس محکم نهاد وکارهای بزرك وسود مندی نمود وخلاصه اصلاحات و اقدامات این مرد بزرك درظرف‌سه سال صدارت‌اوازاین‌قرار است:

۱ـ افزودن قدرت مرکزی و کاستن نفوذ امراء اعیان وروحانیون

درپیشرفت این مقصود بقدری جدیت نمود که حتی بست نشستن راکه ازامور عادی آن عصربود موقوف کرد .

۲ ـ ایجاد امنیت درسرتاسر مملکت وسرکوبی یاغیان .

۳ـ پاداش خادم ومجازات خائن بدون مراعات مقام یاحسب و نسب،اوچنانکه پس ازسرکوبی حسن خان سالار،ناصرالدین شاه بواسطه نسبتی که بااوداشت خواست از سرخون او درگذرد میرزا تقی خان این امر را نپسندید وشاه را واداشت تاآن یاغی را بکیفر اعمال خویش رسانید .

٤ـ بسط عدالت وجلوگیری ازتعدی حکام واخذرشوه .

٥ـ تعادل بودجه مملکت، چه قبل ازاو بواسطه اهمال حاج میرزاآقاسی مخارج کشور دو کرور برعایدات فزونی داشت .

٦ـ تنظیم و ترتیب لشکر که با تجهیزات کامل در هر موقع حاضر بـه کار زار باشد .

۷ـ توسعه معارف و بیدار کردن ملت از این راه و از جمله اقدامـات او در این خصوص ، تشویق محصلین باخذ علوم جدیده و تأسیس دار الفنون وایجاد روز نامه است .

۸ـ ترویج فلاحت وصناعت .

۹ـ اصلاح طرق وشوارع .

۱۰ـ حفظ شوکت و استقلال مملکت بـا مـراعات روابط دوستانه بـا سایر دول.

بطور کلی میرزا تقی خان پایه اصلاحات متینی نهاد ولی جای شك نیست که بسیاری از امراء واعیان و روحانیون دشمن جانی او گشتند و مخصوصاً میرزا آقاخان اعتمادالدوله که آرزوی صدارت را داشت باطناً اقداماتی برعلیه اومی نمود . در آخر ناصرالدین شاه بااعتقادی که بکفایت ودرایت میرزا تقی خان داشت اورا بفین کاشان تبعیدنمود و بعد ازچهل روز امر بکشتنش داد . گرچه بعد از این کرده نادم

گشت وحتی گویند ازخبر قتل او بگریست ولی پشیمانی سودی نبخشید و ایران از وجودچنین مصلح بزرگی محروم گشت(۱۲٦۸ﻫ) .

فتنه سالار

چنانکه درتاریخ محمدشاه تذکردادیم حسن‌خان سالار پسر **الهیارخان آصف الدوله** درخطه‌خراسان‌علم یاغیگری‌افراشت ودنباله‌این طغیان تاایام ناصرالدین شاه بکشید، علیهذا میرزا تقی خان که سرکوبی کلیه یاغیان را برعهده گرفته بود و ایجاد امنیت را بر هرامر دیگری مقدم میشمرد شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه را بنظم‌ایالات خراسان ودفع حسن‌خان سالار مأمور ساخت . شهرمشهد درسنه ۱۲٦۵ محصور گشت و یکسال بعد باوجود کوششهای فوق العاده سالار فتح گردید . سالار بافرزند و برادرش دستگیر شده در همان سال بهلاکت رسیدند (۱۲٦٦) .

شورش اتباع باب

در اواخر سلطنت محمد شاه در سال ۱۲٦۰ هجری جوان شیرازی موسوم به **سیدعلیمحمد** دعوی آن نمود که « باب » صاحب الامر علیه‌السلام است (یعنی واسطه ایست بین‌امام موعود وخلایق) واز این سبب معروف به باب‌گردید . سید علی محمد درك صحبت سید کاظم رشتی مرید وجانشین شیخ احمد احسائی بزرگترین پیشوای فرقه شیخیه را نموده بودپس ازسیدکاظم درمیان شاگردان اواختلاف کلمه حاصل گشت . جمعی **ملاحسن گوهر** راجانشین اودانسته و گروهی**حاج کریمخان قاجار** را مقتدای خود کردند. امام‌لاحسین‌بشرویه‌وبعد ملاشیخ علی که خودرا ازبزرگان شیخیه‌میدانستند دعوت سید علی محمد را بپذیرفته از جمله اتباع او گشتند . خلاصه باب از عتبات عالیه به بوشهر آمد وحکمران فارس، حسین‌خان نظام الدوله اورا دستگیر کرده در شیرازمحبوس ساخت وپس ازچند ماه منوچهر خان معتمد الدوله ازباب در اصفهان پذیرائی نمود ودرآخر محمد شاه اورا در آذربایجان تبعید کرد و درقلعه چهریق توقیف گردید .

درخلال این احوال باب ادعا نمود که « نقطه اعلی » ، « نقطه بیان » است سپس از این مرحله هم تجاوز کرده خود را قائم موعود نامید مبلغین باب خلاصه

ملاحسین بشرویه و ملامحمدعلی قدوس درانتشار دعوت او نهایت کوشش رانمود و جمعی را تبلیغ کرده بعنوان استخلاص باب شروع بیك سلسله اقدامات نمودند. رحلت محمدشاه و بی نظمی امور کشورفرصتی بدست بابیان داده ملاحسین وملامحمد علی دربار فروش ،گروهی را بکیش خود دعوت نمودند ولی اقامت آنها در آن شهر بواسطه مخالفت سعیدالعلما که عباسقلی خان سردار لاریجانی را هم بکمك طلبیده بود دشوار گردید. بنابراین پس ازمقاتلت در بارفروش ناچار از آنشهر خارج شده مزار شیخ طبرسی را مأمن خود قراردادند و بساختن قلعه و برج وحفرخندق پرداختند (١٢٦٤) . چون این اخبار بسمع میرزاتقی خان امیر نظام رسید درابتدا بزرگان مازندران را مأمور قلع وقمع آن طایفه کرد ولی طولی نکشید که لشکرمازندران مغلوب گردید و آقاعبدالله نام افغان که مرد دلیری بود بدست ملاحسین کشته شد. پس ازاین واقعه شاهزاده مهدی قلی میرزا بالشکری کارآزموده عزم تسخیر قلعه طبرسی حرکت کرد. دراین بارملاحسین شبیخون زده لشکرشاهزاده را ازپای درآورد. مهدی قلی میرزا چاره جزفرارندید همچنین عباسقلی خان لاریجانی مغلوب گردید و نزدیك بود در آن واقعه کشته شود.

ملاحسین برسرراه فراریان کمین نهاده بود دو تیر باو اصابت کرد معذلك خود داری کرده خویشتن را بقلعه رسانید وبدرود حیات گفت.

درآخر مهدی قلی میرزا بهتر آن دانست که قلعه را محصور نماید وراه آمد وشد را بر بابیان مسدود دارد.

بنابراین دربرابر آن قلعه، سنگرها استوار کردند وبحفر خندق مشغول گشتند ولشکرها باسرداران خود ازهرطرف قلعه را محصور داشتند. بااین احوال کاری از پیش نرفت وجماعتی ازبابیان ازقلعه خارج گشتند وجمعی از آنانرا بکشتند ومحاصره بچهار ماه کشید. انتشار این اخبار درطهران موجب خشم میرزاتقی خان گردید و سلیمان خان افشار را مأمور آن حدود کرد تالشکریان رابوعده ووعید درکارجنك استوار دارد.

خلاصه مدت محاصره بطول انجامید وکار بربابیه نهایت تنك شد بقسمی که

دیگر هیچگونه خوردنی درقلعه یافت نمیشد وحتی برك درخت وعلف واستخوان وچرم‌هم که مدتی بابیان باآن اعاشه میکردند تمام شد بنابراین زینهار خواستند و دویست‌و چهارده تن ازآن جماعت که باقیمانده بودند خودرا تسلیم نمودند وروز بعد همگی را بکشتند مگرچند نفری که میان درختان مخفی گشتند . محمد علی قدوس هم بفتوای سعید العلماء در میدان بارفروش بقتل رسید و بدینطریق شورش بابیان درمازندران خاتمه‌یافت ولی‌طولی نکشید (۱۲٦٥) که **ملامحمدعلی زنجانی** شورش دیگری درزنجان برپانمود وسخت‌ایستادگی کرد . امیراصلان خان ازعهده دفع او بر نیامد ومحمدخان بیگلربیگی که‌باسه هزار تن‌ازسرباز شقاقی وفوج‌خاصه وشش عراده توپ ودوعراده خمپاره بزنجان‌آمده بود کاری ازپیش نبرد . بنابراین بفرمان میرزاتقی‌خان **باباییك** بالشکری‌جدیدوچند عراده‌توپ وجمعی‌ازصاحبمنصبان عازم زنجان گشتند و کارمقاتلت بالاگرفت و درآخرمحمد علی زخمی برداشت وپس ازیکهفته بجهان دیگرشتافت بابیان زینهار خواستند وچون تسلیم‌گشتندعرضه‌هلاك شدند وشورش زنجان فرونشست .

درخلال این احوال میرزا تقی‌خان چنین اندیشید که‌تاباب حیات دارد پیروان او دست ازشورش برنخواهند داشت وبهتر آنست که او را از میان بردارد تاقطع امید اصحاب او گردد . ناصرین شاه باین امر تن در داد و **سلیمان خان‌افشار** مأموراین کارشده باب را ازقلعه چهریق به تبریز آوردند وتیرباران‌ساختند(۱۲٦٦).

ولی قتل باب پیروان اورا از کارباز نداشت چنانکه در همان سال ۱۲٦٦ **سیدیحیی** پسرسید جعفر دارابی ملقب به کشاف درتبریز بمخالفت برخاست‌وحاکم شهر مجبور بفرارگردیده ، درآخر درمقابل قوای دولتی تاب مقاومت نیاورده تسلیم گردید و کشته شد .

کلیه این وقایع در زمان صدارت میرزا تقی‌خان رخ داد اما در ایام صدارت **میرزا آقاخان اعتماد الدوله** جمعی ازبابیان بریاست ملاشیخ علی قصد شورش درپایتخت و سوء قصد بناصرالدینشاه نمودند . در تعقیب این قضایا جماعتی از آنان

گرفتارشده بدست طبقات مختلف کشته‌شدند.

هم در آن اوان **قرةالعین** دختر حاج ملاصالح قزوینی را که مدتها در ترویج مذهب باب میکوشید بهلاکت رسانیدند. بنابراین بعضی از پیشوایان این فرقه طوعاً یا کرهاً در بغداد رخت اقامت گستردند و جماعتی از این طایفه در آن حدود گرد آمدند. **میرزا یحیی صبح ازل** خود را جانشین باب میدانست و برادرش **میرزا حسینعلی نوری** معروف به **بهاء الله** دعوی آن نمود که باب مبشر او بوده است. از آن تاریخ پیروان باب دوفه گشتند. ازلی و بهائی.

ازلی ها معتقد باحکام باب بوده ولی بهائیان آنرا منسوخ میدانستند مگر آنچه بهاء الله از احکام باقی گذاشت. فی الحقیقة میرزا حسینعلی بتدریج آئین جدیدی غیر از آئین باب آورد و در آخر دولت عثمانی ازل را به قبرس و بهاءالله را به عکا تبعید نمود (۱).

شکست لشکر خوارزم

خوارزم در سابق جزء خاك ایران بوده و امراء آن اطاعت از پادشاهان این کشور می‌نمودند ولی در زمان قاجاریه از قدرت ایران در آن حدود بکلی کاسته شد و حکام وخوانین آن اطراف خودرا ازقید اطاعت مستخلص ساختند.

خان خیوه محمد امین خان نه فقط در مکاتبات باناصرالدین شاه خویشتن را بااو برابر می‌دانست بلکه لشکر بمرو کشید واز آنجاعزم سرخس کرد. اهالی سرخس که دل بامناء ایران داشتند ازپذیرائی لشکراو خودداری کردند وحسن خان باسپاهی اندك ازطرف فریدون میرزا فرمانفرمای خراسان بطرف سرخس شتافت وشاهزاده هم شخصاً حرکت نمود ولی قبل از رسیدن او به سرخس سپاهیان ایران کار لشکر انبوه خوارزم را بساختند محمد امین خان چاره جز فرار ندید و سواراً در عقب او شتافته ویرا بگرفتند و سرش را از تن جدا کرده برای ناصر الدین شاه فرستادند (۱۲۷۱).

---

(۱) پس از میرزا حسینعلی پسر او عباس افندی معروف به عبدالبهاء برجای پدر نشست وبرادرش میرزا محمد علی بااو بمخالفت برخاست ولی کاری ازپیش نبرد. طرفداران عباس افندی پیروان میرزا ـ محمد علی را ناقضین نامند.

فتح هرات و نتایج آن

چنانکه درضمن تاریخ محمد شاه اشاره شدآن پادشاه قصد تسخیرهرات را نمود. ولی انگلیسها دخالت کرده اورامجبور به ترك جنك نمودند. در زمان ناصرالدین شاه وقایعی رخ داد که بازهم دولت ایران مجبور به لشکر کشی بجانب هرات شد.

توضیح این قضیه آنکه پس ازیارمحمد خان پسراو **محمدخان ظهیرالدوله** با تصویب دربار ایران حکمران هرات گشت و یك سلسلهٔ اعمال ناشایسته از او سر زده اهالی هرات را ازخودناراضی ساخت . ضمناً باامناء دولت انگلیس ازدرموافقت درآمده بادولت ایران بمخالفت برخاست .

درتعقیب این قضایا شاهزاده محمدیوسف پسرشاهزاده قاسم که تحت حکومت فریدون میرزا والی خراسان بسرمیبرد بدون اجازه دولت ایران عزم هرات کرد و آنشهر را گرفت وخواست تابادولت ازدردوستی درآید ولی درهمان احوال دوست ـ محمد خان حاکم کابل قندهار را بگرفت وعزم تسخیر هرات را نمود و درباطن بادولت انگلیس همداستان گردید ومحمد یوسف بجانب او گروید . اقدام دوست ـ محمدخان ومحمد یوسف خان براولیای دولت ایران گران آمد، چه مقرر گشته بود که هرگاه حکمفرمای یکی ازقطعات افغانستان قصد دیگرقطعه افغانستان را نمایددولت ایران حق دارد در این امر دخالت کند و از تجاوز امراء باراضی یکدیگر مانع شود ودولت انگلیس حق ندارد اولیاء دولت ایران را ازاین امر بازدارد . علی ایحال بسیاری از امراء افغانستان از ایران مساعدت طلبیدند تاازپیشرفت دوستمحمد خان جلوگیری شود وچون محمد یوسف خان هم در هرات آغاز مخالفت باایران نموده بود با ناصرالدین شاه **مراد میرزا حسام السلطنه** را مأمور فتح هرات کرد ودرآخر آنشهر بدست سپاهیان ایران گشوده شد (۱۲۷۲).

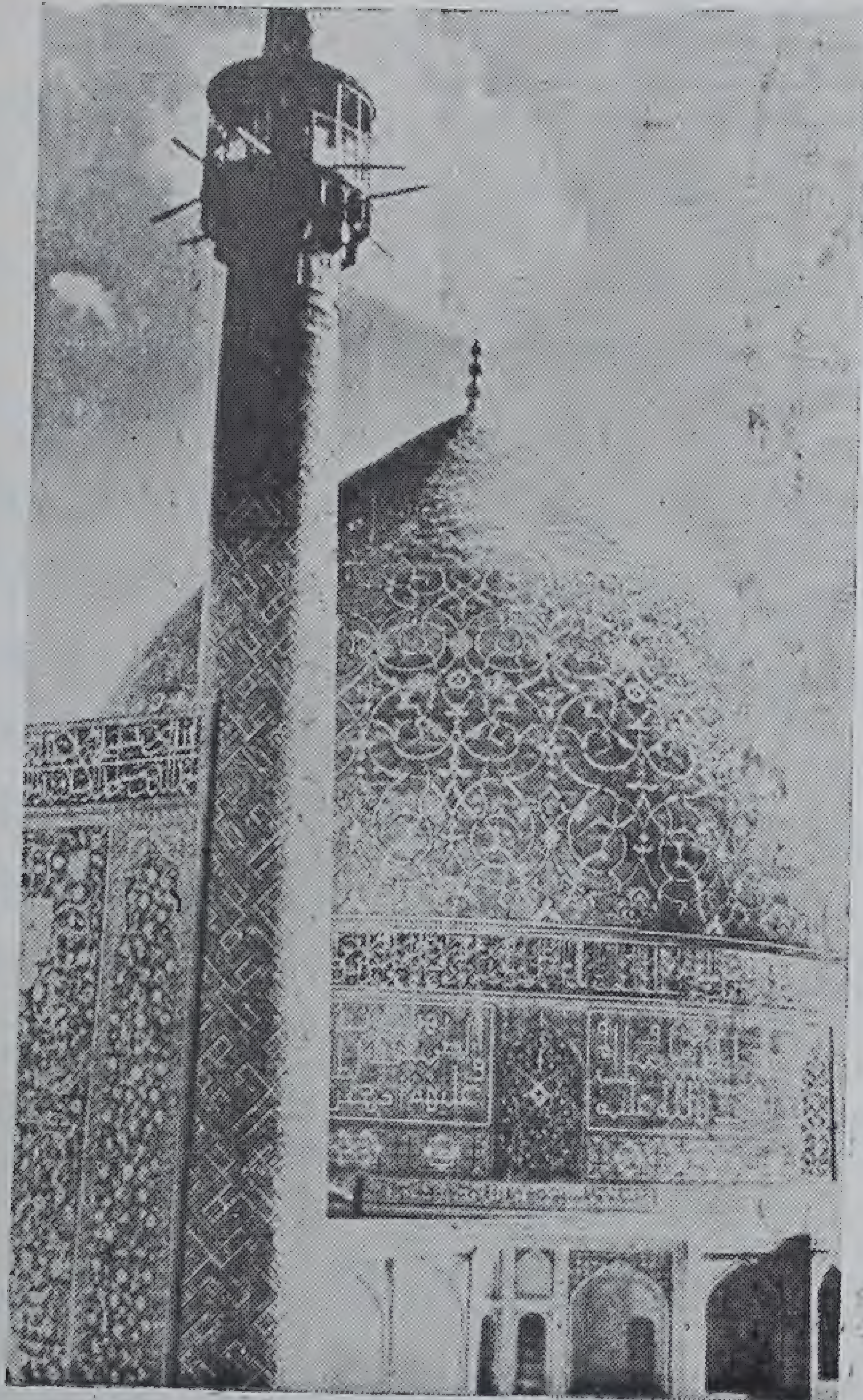
عجب اینجاست که اطرافیان ناصرالدین شاه مخصوصاً میرزا آقاخان اعتمادالدوله که بخوبی میدانست دولت انگلستان بیکار نخواهد نشست و باز مانند زمان محمدشاه جنوب ایرانراتهدید خواهد کرد، هیچگونه اقدام مؤثری برای محافظت بنادروشهرهای جنوب نکرد .

بنابراین لشکرانگلیس باکمال سهولت وارد بوشهر گردید و آغازجنك کرد . لشکرفارس بریاست مهرعلی خان شجاع الملك وایلخانی قشقائی کاری از پیش‌نبرده مغلوب گشتند .

چون این‌اخبار بطهران رسید کارداران دولت ایران ، قصد جنك باانگلیس نمودند و **میرزامحمد خان قاجار** مأمور این کارشد واعلان‌جهاد دادند. در آن‌اثناء انگلیسهاخرمشهررابگرفتند وشاهزاده خانلومیرزا حکمران‌خوزستان مغلوب گردید و در آخر **فرخ خان امین الملك کاشانی** (که‌بعد ملقب بامین‌الدوله گشت) سفیر ایران باسفیرانگلیس درفرانسه داخل درمذاکره گردیده وعهدنامهٔ بین‌دولتین منعقد شد و مقرر گردید عساکر دولت انگلیس بنادر ایران را تخلیه کنند بشرط اینکه سپاهیان ایران هرات را تخلیه نمایند ودولت ایران از کلیه دعاوی سلطنتی خود بر خاك وشهر هرات وتمام‌افغانستان صرف‌نظر نماید وازرؤسای آن دیاربهیچوجه مطالبه ضرب سکه وخطبه وباج‌نکند وازمداخله درامور داخلی افغانستان اجتناب‌نماید و استقلال هرات وتمام افغانستان را بشناسد (۱۲۷۳) .

خلاصه نتیجه لشکرکشی دولت ایران بهرات وتحمل آنهمه خسارات واتلاف نفوس منجربآن عهدنامه‌ننك‌آور گردید . عدم‌تدبیر وبیکفایتی آقاخان اعتمادالدوله بخوبی ثابت شد. چه این‌مرد بدون مراعات اوضاع واحوال‌سیاست، اقدام‌بفتح هرات کرد و آنقدرکفایت نداشت که جنك بین ایران وانگلیس را مدتی ادامه دهد زیرا هرگاه قدری از جانب ایران پافشاری میشد و لشکرمنظمی فراهم میگردید شاید نقشه برمیگشت چه پس ازآن مصالحه طولی‌نکشید بلوای معروف هند شروع شد وکار برانگلیسها نهایت سخت گردید و البته درآن حال مخاصمت باایرانرا صلاح نمیدانستند . درهرحال جنك هرات بکلی بضرر ایران وبنفع انگلیسها خاتمه یافت وناصرالدین شاه اعتمادالدوله را ازمقام صدارت عزل‌نمود.

جنك مرو این جنك لطمهٔ بزرك دیگری برایران وارد آورد وباعث‌شد که روسها بربعضی از قطعات شرقی کشور ما مسلط گردیده متصرفات خودرا بحدود امروزی رسانند . تبیین این مقال آنکه روسها پس ازتسلط



مدرسه سپهسالار از بناهای دوره قاجار

برقسمتی از ترکستان ومشاهده آنکه دربار ناصری نتوانست ازجنك سرخس وشکست محمدامین خان استفاده کند، خیوه را بتصرف خود درآورده مترصد پیشرفتهای دیگری بودند اتفاقاً واقعه مرو رخ داد ومیدان را برای روسها بازکرد . علت این جنك آن بود که ترکمنان درهرموقع مناسب، بخراسان حمله کرده انواع خسارات جانی ومالی باهالی آن حدود و کاروانهائیکه قصد مشهد مقدس را داشتند وارد میکردند . در سال ۲۷٦ **شاهزاده حمزه میرزا** (حشمة الدوله) به پیشکاری میرزا محمد آشتیانی (قوام الدوله) بالشکری انبوه ازطرف دربار ایران مأمورسرکوبی ترکمنان گردید ومتأسفانه پس ازمیرزاتقی خان امیرنظام لشکر ایران دارای نظم و ترتیب درستی نبود وبین امراء وسرداران نفاق حکمرانی مینمود چنانکه دراین جنك بین حشمة الدوله وقوام الدوله کار نفاق سخت بالا گرفت وازهرحیث اسباب ضعف فراهم گشت بالنتیجه درمرو لشکر ایران بسختی ازترکمنان شکست خورد وچندین هزار نفر ازسپاهیان بهلاکت رسیده یااسیر گشتند روسها موقع را غنیمت شمرده شروع بپیشرفت کردند وپس از شکست دادن ترکمنها اراضی مرو را بتصرف خوددرآوردند

نظری بدورهٔ ناصری

اساس سلطنت طولانی ناصرالدین شاه را چنانکه گفتیم میرزا تقی خان امیر نظام استوار نمود و در ظرف سه سال کلیه شورشهای داخلی را فرونشانده ، شروع بیك سلسله اصلاحات نمود و میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری نتوانست نقشه های آنمرد بزرك را عملی کند بلکه بتدریج امراء و حکامی که میرزا تقی خان قدرت آنان را محدود نمود . واز اجحافات آنها جلوگیری میکرد براقتدارخویش افزوده تقریباً مطلق العنان گشتند. یکی ازآمال امیرنظام آن بود که روحانیون ازآنچه مربوط بسیاست کشوریاقضایای عرفی است اجتناب نمایند . چه میدانست دخالت این طایفه درسیاست چه درزمان شاه سلطان حسین وچه درعهد فتحعلیشاه تاچه اندازه خسارت بایران وارد آورده است وازطرف دیگر شفاعت آنها ازهرکس وحمایت ازبستگان خود موجب اختلال امورکشور است ودست امناء دولت وحکام را خواهدبست ، بنابراین درسلب نفوذ آنان بکوشید وحتی بست نشستن راموقوف داشت تافارغ البال بدون مخالفت احدی

بتواند اصلاحات لازمه‌را بنماید. پس ازاو میرزا آقاخان نفع خودرا درتقرب بروحانیان وبسط نفوذ آنان دانست تابکمك این طایفه ومساعدت امراء که درزمان صدارت آزاد بودند بتواند زمامداری خودرا ادامه دهد.

استبداد ناصرالدین شاه وخودکامی حکام وشاهزادگان وبالاخره قدرت روحانیون درظرف حکومت آندوره دخالت تام داشت بلکه اساس سلطنت برروف آن قرار گرفت باهمه این احوال ناصرالدینشاه مجبور گشت خودرا بتمدن اروپا واصلاحات ضروری ولو برحسب ظاهر آشنا سازدچه از یکطرف بسیاری ازایرانیان بیدارشده و طالب اصلاحات بودند وازجهتی رقابت روس وانگلیس درایران کار را براو سخت نموده بود این است که پس ازمعاهده ایران وانگلیس وتخلیه هرات میرزا آقاخان را ازصدارت عزل نمود وامر به‌تشکیل شش وزارتخانه داد (داخله ـ خارجه ـ مالیه جنك ـ عدلیه ـ وظایف) وبرای اینکه اموردرید متصدیان دوائر وادارات مختلف بهتر انجام یابد مدتی احدی را بصدارت معین نکرد تااینکه **میرزا محمدخان قاجار** طرف توجه گشت وملقب به **سپهسالار** گردید ومقام صدارت یافت(۱۲۸۱هـ). دراین احوال یعنی درسال ۱۲۷۹ فرمانی صادر گشت معروف بکتابچه یادستورالعمل دیوان عدلیه اعظم ودر آن تکالیف وزارتخانه ها نسبت بعدلیه وهمچنین تکالیف عدلیه نسبت بحکام وطرز اجرای **کاپیتولاسیون** معین گشت. یکی از رجال معروف دوره ناصری **میرزا حسین خان مشیرالدوله** است این مرد درابتدا سفیر کبیر دولت ایران دراسلامبول بود وگذشته ازکفایت و لیاقت فطری خود ازرموز تمدن اروپا و اسرار ترقی غرب اطلاع وافی داشت ناصرالدین شاه وزارت عدلیه ووظائف را باومحول نمود وچون کفایت اورا دربسط عدالت واصلاح امور مشاهده کرد مقام صدارت را باو واگذار ساخت. میرزا حسین خان درصدد اجرای یك سلسله اصلاحات لازم برآمد وتشکیل دارالشورای دولتی داد.

دست حکام وعمال را ازظلم واجحاف کوتاه نمود ورشوه و تعارف را ممنوع ساخت. بقحطی زدگان سال ۱۲۸۸ نهایت مساعدت کرد ودراندیشه آن بود که بوسیله یك سلسله اصلاحات اقتصادی ایران را ازتحت نفوذ بیگانگان نجات دهد و برای

اینکه شاه را بخوبی بتمدن اروپا آشنا وازاوضاع ملل غرب واقف سازد، وسایل مسافرت اورا بفرنك فراهم آورد (۱۲۹۰) . متأسفانه مغرضین وبعضی از روحانیون بتحریك روسها که اصلاحات آن را مخالفت باسیاست خود میدانستند شاه را وادار کردند تااورا عزل نماید . این پیش آمد میرزا حسین خان را دلسرد نمود بقسمی که چون شاه اورا ملقب بسپهسالار اعظم کرد و وزارت خارجه را باو واگذاشت کاری از پیش نبرد ولی بار دیگر شاه را تشویق بسفر اروپا نمود (۱۲۹۵).



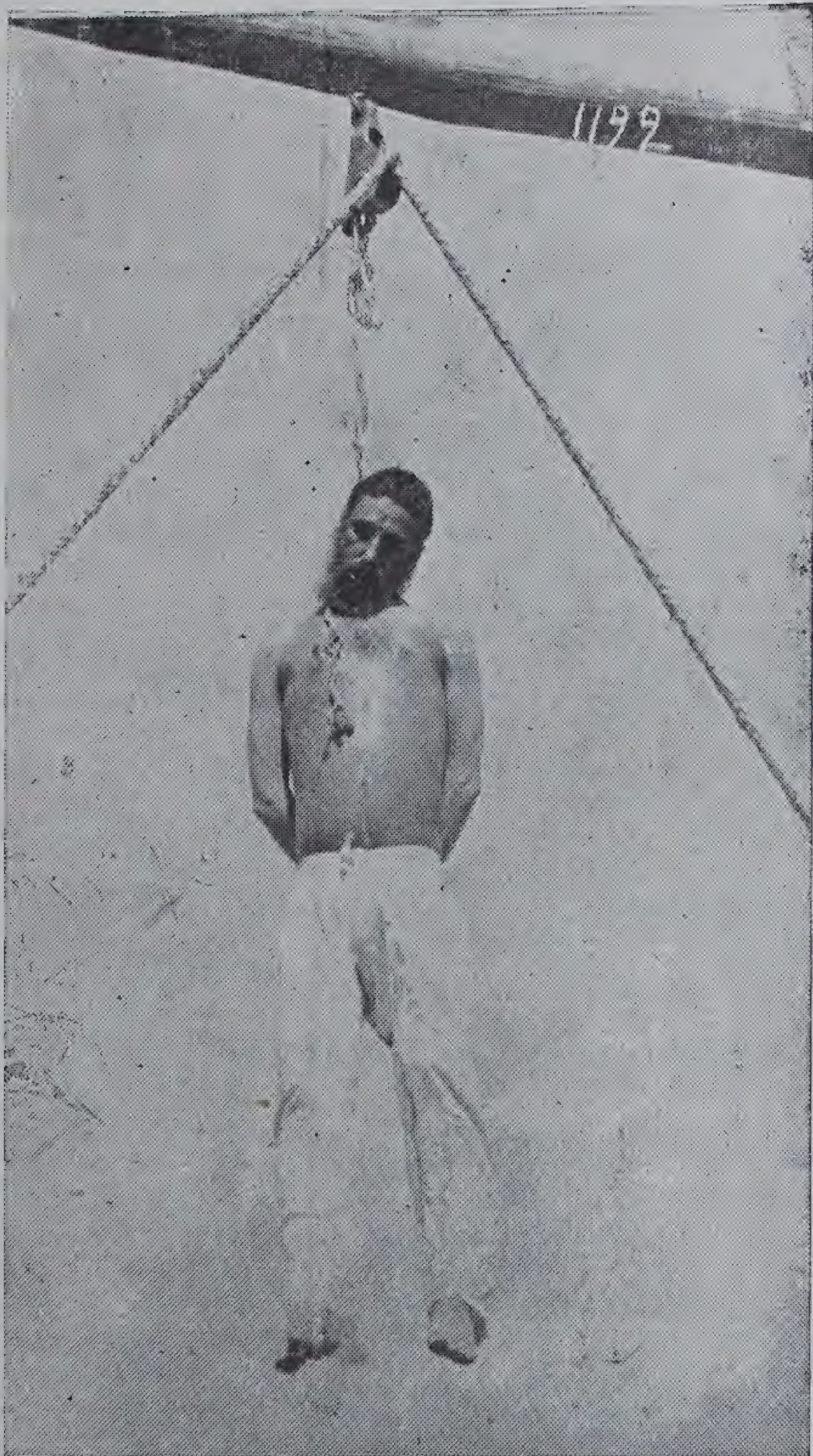
«سیدجمال الدین اسدآبادی»

درسال ۱۲۹۷ میرزاحسینخان والی آذربایجان گشت وغائله شیخ عبیدالله را رفع نمود.

پس ازسپهسالار **میرزا یوسف آشتیانی ملقب** به مستوفی الممالك صدراعظم گشت ولی درهمان اوان آقا ابراهیم امین السلطان و پس از او پسرش **میرزا علی اصغرخان امین الملك** بینهایت مقرب گشتند و چون مستوفی الممالك در **۱۳۰۳** بدرود حیات گفت میرزا علی اصغرخان که پس ازفوت پدر به امین السلطان ملقب گشته بود شخص اول گردید وباناصرالدین شاه بفرنك مسافرت نموده در ۱۳۱۰ مقام صدارت یافت.

در ۱۷ ذیقعد ۱۳۱۳ ناصرالدین شاه بضرب طپانچه **میرزا رضا کرمانی** که انواع ظلم وستم دیده بود در زاویه حضرت عبد العظیم پس از چهل و نه سال سلطنت به قتل رسید .

این پادشاه میتوانست درمدت سلطنت طولانی خود خدمات مهمی باین مملکت



«میرزا رضا کرمانی هنگامیکه اورا بدار آویخته‌اند»

نماید ولی متأسفانه بااینکه یقین‌داشت ایران محتاج اصلاحات ضروری‌است بواسطه استبداد جبلی وخود خواهی فوق‌العاده اصلاحاتی‌هم که دیگران‌پیش‌بینی کرده‌بودند بی‌نتیجه یاناتمام‌گذاشت وحتی‌المقدور کوشش نمود تاشاید ازبیداری ملت‌جلوگیری نماید ولی ملت نجیب ایران بیش ازاین تاب تحمل واستبداد نداشت وهنگام رحلت ناصرالدین‌شاه مقدمات انقلاب ازهرحیث فراهم‌شده‌بود .

فصل هشتم

انقلاب ایران واستقرارمشروطیت

مقدمات و علل انقلاب

این نکته مسلم‌است که در طی تاریخ چند هزار ساله این کشور ایرانیان هیچگاه ازاستقلال خود صرف‌نظر نکرده‌و شخصیت ملی خویش را از دست‌نداده اند. هر گاه بواسطهٔ پیش آمدهای ناگوار اساس استقلال این کشور متزلزل میگشت ومرز وبوم ما عرصه تاخت‌وتاز ملت‌بیگانه‌ای واقع میگردید ساکنین‌این دیاربانواع‌مختلفه پرچم‌استقلال‌را برافراشته گاه‌خصم راباتیغ آبدار ازمیان بدرمیکردند، چنانکه خراسانیان بابنی‌امیه نمودند وزمانی باتدبیر وحسن سیاست دشمن را مستهلك در خود مینمودند و زمام امور رادردست میگرفتند،چنانکه بادودمان چنگیز همین‌معامله را کردند.مهمترین علت انقلاب ایران در زمان قاجاریه همین حس استقلال طلبی وآتش ملیت است که درسینهٔ ایرانیان‌شعله‌وربوده وهیچگاه خاموش نشده است .

آری چگونه‌ایرانی‌ملیت خوددافراموش‌مینمود درحالیکه طبقه سوم‌کشوردهم

آشنابداستانهای ملی خود بوده‌وازاشعار فردوسی تمتع برده ودرهر گوشه این کشور اثری از آثارعظمت نیاگان‌خود دیده است .

خلاصه اهالی این مرزوبوم مشاهده کردندکه درزمان قاجاریه قطعات مهمی از کشور آنها بدست بیگانگان افتاد واجانب در امور داخلی مملکت دخالت کرده ازیکجهت سد اصلاحات گردیده وازطرفی بوسیله بدست آوردن امتیازات گوناگون بزرگترین لطمه رابحقوق‌ایرانیان وارد آوردند .

بدیهی‌است که ایرانیان ازاین‌اوضاع بی‌خبر نبودند ولی اعلام جهاد که درزمان فتحعلیشاه داده شد بضرر ملت تمام‌گشت ودرزمان ناصرالدین شاه هم که امر بجهاد برعلیه انگلیسها دادند فایده نبخشید . درخلال‌این احوال چندتن ازوزراء دانشمندو کاردان یعنی میرزابزرك قائم‌مقام ومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی، میرزاتقی‌خان‌امیر-نظام ، میرزا محمدخان سپهسالار نقشهٔ‌اصلاحات سودمندی طرح کردند و گرچه‌این اقدامات بی‌نتیجه یاناتمام ماند ولی درتنویرافکارعمومی بی اثرنبود ومخصوصاًمیتوان گفت اقدامات‌میرزاتقیخان‌امیرنظام‌دربسط معارف، تأسیس‌دارالفنون ، ایجادروزنامه، تشویق محصلین به فراگرفتن علوم جدیده باب جدیدی برروی بسیاری از ایرانیان بازکرد وبامطالعه کتب اروپائی سرترقی‌اروپائیان‌رادریافتند.

ازطرف دیگر خواه وناخواه رفت وآمد باملل غرب بیشترشد، مشاهده آثار علوم وصنایع آنها وآزادی ومساوات افرادآن دیاربرهوشمندان‌ایرانی ثابت کردکه استبداد بضرر دولت وملت است واگراصلاحات لازمی بعمل نیاید بیم آن میرودکه همه چیز ما درخطرافتد .

درآن هنگام که اینگونه افکار تولید میگشت حکام وامراء وشاهزادگان در ولایات ونقاط مختلفه کشور باستبداد وخودکامی گذرانده آنچه‌می‌خواستندمیکردند واین‌تعدیات بیشتر نارضایتی‌ملت‌را افزودخلاصه میتوان گفت اوضاع و احوالی که موجب انقلاب گردید ازاینقرار است :

۱ ـ تعدی بیگانگان و تجاوز باراضی ایران و مداخله آنها در امور داخلی کشور.

۲ـ فروختن یاوا گذار کردن حقوق ایرانیان بموجب امتیازات گوناگون.

۳ـ استبداد شخص شاه وظلم وتعدی حکام وشاهزادگان.

٤ـ ارتباط باملل غرب ومشاهده اوضاع ممالك آنها.

۵ـ بیداری ملت درنتیجه علل مختلفه: مطالعه جراید ومجلات خارجه، فراگرفتن علوم جدیده و اطلاع بتاریخ نهضت اروپا ، تأثیراتی که اصلاحات میرزاتقی خان در مملکت نمود ، تبلیغات بعضی ازعلماء ودانشمندان مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف بافغانی، حاج شیخ هادی نجم آبادی، پرنس میرزا ملکم خان وغیره و بالاخره پیشرفت مطبوعات .

٦ـ جمعیت مذهبی را ازعلل مهم انقلاب باید محسوب داشت وموجب تقویت فکر اتحاد اسلام گردید . این نکته قابل ملاحظه است که در قرن نوزدهم میلادی بزرگترین ضربت ازطرف ملل مسیحی بسر ممالك اسلامی وارد آمد . آنچه راجع بایران و برباد رفتن قطعات مهم این ملت است درجای خود گفته شد. اما ترکیه در۱۸۲۹ میلادی یونان را ازدست داد وپس ازجنك کریمه (۱۸۵٦) استقلال رومانی را بشناخت. و بعدازمعاهده برلن (۱۸۷۸) سرب(صربستان) وبولگاری (بلغارستان) مستقل گردید بلکه اوضاع سیاسی ترکیه تحت نظر دول مقتدراروپائی قرار گرفت . همچنین الجزیره بین سنوات ۱۸٤۰ تا ۱۹۰۰ جزء متصرفات فرانسه شد ودر۱۸۸۱ مصر پس از شورش اعرابی پاشا تحت حمایت انگلستان درآمد ودرسال ۱۸۷٦ پس ازبلوای هند آن مملکت عظیم رسماً جزء متصرفات انگلستان درآمد و کمپانی تجارتی منحل گردیده ملکه انگلیس، ویکتوریا امپراطریس هند گشت. بطورکلی درتمام ممالك ومتصرفات اسلامی دست اروپائیان درازگردیده بود پس نه‌عجب اگر فکر اتحاد مسلمین تقویت یافت و جمعی را عقیده برآن شد که کلیهٔ مسلمین باید نفاق سنی وشیعه راکنارگذاشته در حفظ اسلام بکوشند .

بزرگترین مبلغ این نظریه همانا سید جمال‌الدین اسدآبادی است که یکی از اعجوبه های روزگار است . این مرد انقلابی بزرك درایران ، ترکیه ، هندوستان ، مصر تخم انقلاب رابکاشت ودربیداری ملت اسلام غایت جهد رانمود . فضل وکمال،

بلاغت وفصاحت ، شخصیت و قدرت باطنی او بقدری بود که کلامش در قلوب تأثیر عظیم می‌نمود ، گرچه سید درایجاداتحاد اسلام آنطور که اومایل بود موفق‌نگردیدو

Acte de Concession de la Banque Impériale de Perse

امتیاز نامچه

بانک شاهنشاهی ایران

Article 1.

فصل اول

بلکه نقشه اش قابل اجرا نبود ولی جای شك نیست که در بیداری ملل مشرق و

«این گراوراز کتاب عصر بی‌خبری استفاده شده است»

آگاه ساختن آنان از خطری که آنها را احاحـه نموده بود خـدمات گرانبهائی کرده‌است.

کلیه اوضاع واحوال سابق الذکرملت ایران را حاضر بانقلاب‌نمود وبواسطه پیشرفت امورپست وتلگراف‌ایرانیان بیکدیگر مربوط‌شده وازاوضاع زودترمسبوق میشدند. درزمان ناصرالدین شاه واقعه‌ای‌رخ داد که برای اولین مرتبه ملت ایران اراده خود رابرپادشاه قاجارتحمیل نموده اورا ازاجرای منظورخود بازداشت.توضیح این مقال‌آنکه درسال ۱۳۰۷درمراجعت ناصرالدین شاه‌ازسفرسوم خود ازفرنگستان امتیازانحصارخرید وفروش وساختن دخانیات‌ایران رادرداخله وخارجه بیك شرکت انگلیسی داد. سال بعد امتیاز نامـه بامضاء رسید. مدت این‌امتیاز پنجاه سال بود و شرکت متقبل شد که سالیانه پانزده هزار لیره انگلیسی‌باضافه یك‌ربع منافع‌خالص بایران‌بپردازد وامید میرفت که‌عایدات آن سالیانه‌برپانصدهزارلیره گردد درصورتیکه سرمایه‌کمپانی بیش ازششصدوپنجاه هزار لیره‌نبود. علماء روحانی‌وملت که ازدخالت اجانب در امور ایران بتنك‌آمده بودند وتصور میکردند اینگونه امتیازات اقتصادی اغراض‌سیاسی را دربر دارد بمخالفت برخاسته واستعمال دخانیات را حرام نمودند. طولی‌نکشید دکانهای‌توتون وتنباکوبسته شد معاملات موقوف گردید وشورش‌سختی برخاست درآخر ناصرالدین شاه‌آن امتیاز را لغونمود (۱۳۰۹ هـ) ولی بابت‌خسارت کمپانی معادل پانصد هزارلیره وجه را ازبانك شاهنشاهی ازقرار صدی شش درسال قرض نموده بآن مؤسسه پرداخت واین اولین قرضی است که دولت ایران ازخارجه نمود این‌اقدام ملت وتحمیل ارادهٔ خودبر پادشاه وقت‌اولین ضربتی‌است که‌براستبداد وارد‌آمد و چند سال بعدکه ناصرالدین شاه بضرب طپانچه یکی از دلباختگـان سیدجمال‌الدین‌یعنی میرزا رضا کرمانی بقتل رسید (۱۳۱۳ هـ) بذر انقلاب سراز خاك بدرآورد.

مظفرالدین شاه

پس ازقتل ناصرالدین‌شاه، میرزاعلی اصغرخان‌امین‌السلطان جنازه اورا بقسمی ازحضرت عبدالعظیم بشهرآورد که‌مردم تصورنمودند هنوز شاه زنده است وبنابراین شورشی که مستلزم اوضاع آن زمان‌بود

رخ نداد. مراتب به مظفرالدین شاه تلگرافی شد و پس ازچهل روز شاه جدید وارد طهران گردید (۱۳۱۳). این پادشاه مردی بود رئوف ، مهربان ، مایل بآسایش اتباع و



«یک نمونه از اسکناسهای ٥ تومانی درزمان ناصرالدین شاه که درطهران»
«در گردش بوده است.»

موافق با آمال ملت ولی ضعیف النفس و بیحال، ازاین جهت مغرضین و مفتخواران بر او مسلط گشته وتا آنجاکه توانستند وی‌راازهمراهی باملت و اجرای اصلاحات باز داشتند، باهمه این‌احوال مظفر الدین شاه دست خودرا بخون ملت آلوده نساخت و چنانکه خواهیم دیـد بواسطه اعطاء فرمان مشروطیت نام نیکی در تاریخ ایران از خود نهاد .

درابتداء امین‌السلطان را ازمقام‌صدارت معزول کرده‌ومیرزاعلیخان‌امین‌الدوله راکـه مردی مطلع و نـویسنده ای فاضل بود بجای او منصوب نمود . ایـن مـرد دانشمند در ترویج معارف ، ایجاد کارخانجات بکوشید و خواست اصلاحات لازمی نماید ولی در آن اوقات ایران ضعیف شده بود وروسها از آن ضعف استفاده کرده مایل نبودند امور این مملکت انجام گیرد . بنابـراین جمعی از مغرضین را باطناً بمخالفت باامین الدوله واداشتند تاآنکه شاه اورا از کار انداخت ومجدداً امین ـ السلطان راکه بعقیده سیاستمداران بصیر آن عهدآلت دست روسها بود صدر اعظم و ملقب بااتابك اعظم نمود. جای شك‌نیست که‌امین السلطان مردی بود باهوش وفراست‌وبصیر باوضاع وقت ولی چون قدرت و مقام خود را ازجای دیگر میدانست تاآنجا که توانست در خرابی ایـران و پیشرفت‌مقاصدبیگانگان‌بکوشید. بـرای جلب رضایت مفتخواران درباری و از راه عوام فریبی دست کرم از خزانه دولت بگشاد و همچنین و سایل مسافرت شاه را بفرنك‌ازراه استقراض فراهم آورد و از هرحیث مملکت‌را محتاج کرد. باری مجموع قروضی که دو مرتبه در سنوات



«مظفرالدین شاه»

۱۳۱۸ و ۱۳۲۰ ازدولت روسیه‌نمود بالغ برسی‌ودومیلیون وپانصد هزارمنات (معادل باسه میلیون وچهارصدو سی‌ و نه هزار لیره انگلیسی) گردید وعایدات گمرکات ایران



باستثنای گمرکات فارس و بنادر خلیج فارس تضمین داده شدومقرر گردید درصورتیکه

«این گراور از کتاب عصر بی‌خبری استفاده شده است»

عایدات گمرکی مرتباً پرداخته نشود، دولت روسیه آن ادارات را تحت تفتیش و یا درصورت لزوم درزیر اداره خود درآورد همچنین دولت ایران درسال ۱۳۱۸ مبلغ ۳۱۴ هزار و۲۸۱ لیره وکسری توسط بانك شاهنشاهی از حکومت هند قرض نمود وعایدات شیلات دریای خزر و عایدات پستخانه وتلگرافخانه وعایدات گمرکات خلیج فارس را بانضمام اهواز ومحمره تضمین داده شد. خلاصه روز بروز احتیاج مملکت بیشتر میگردیدو کارسخت ترمیشد . ملت ایران که میرزا علی اصغر خان را آلت دست اجنبی میدانست ازاعمال او اظهارتنفر نمود ودرآخر مظفرالدین شاه درسنه ۱۳۲۱ اورا ازصدارت عزل کرده آن مقام رابشاهزاده مستبد خودخواه وحریص عبدالمجید میرزا عین الدوله واگذارکرد ولقب اتابك یافت .

آغاز انقلاب وصدور فرمان مشروطیت

هیبت ناصرالدین شاه روپوشی بود براوضاع خراب آنعهد وچون او ازمیان برداشته شد قضایا برعموم آشکار گردید و معلوم شد مملکت در چه حالی است . دخالت اجانب ، اشکالات مالی، طمع درباریان ومفتخواران، خیانت خائنین ظلم وتعدی شاهزادگان وحکام ، امتیازات مهمی که به بیگانگان داده میشد ملت را از هرحیث ناراضی ساخته بود ، میرزا علی اصغرخان مملکت را خرابتر ومحتاج تر کرد وقروض او از دولت روسیه باشرایط سنگینی که عهده دار گشت بیشتر برتنفر عمومی افزود

درصدر این فصل علل وجهات انقلاب ایران ذکرشد وجای شك نیست بعضی ازجراید خاصه جریده قانون پرنس میرزا ملکم خان و حبل المتین مؤید الاسلام خدمات مهمی دربیداری ایرانیان کرده اعمال دولت را بسختی انتقادمی نمودند.انتشار سیاحت نامه ابراهیم بك (تألیف حاج زین العابدین مراغه)که بابهترین اسلوبی اوضاع غم انگیز ایرانرا درآن عهد تشریح کرده است همچنین کتاب احمد تألیف طالباف۔ تبریزی تأثیرقابل توجهی درمیان توده نمود دراواخر سلطنت ناصرالدین شاه، پرنس ملکم تأسیس انجمن فراماسنری (۱) (در ایران معروف به فراموش خانه است) نمود وچندتن ازعلماء روحانی واعیان و اشراف عضو آن گردیدند تاچه اندازه این

(1) Fra - Maconnorie

انجمن در بیداری اعضاء خود وحاضر ساختن آنان بطرفداری از قانون و درخواست اصلاحات خدمت کرده جای بحث است. علی ای حال پس از چندی انجمن مذکور تعطیل گردید ودر ابتدای سلطنت مظفرالدین شاه مجدداً یکنفر فرانسوی آنرا دائر نمود. همچنین درزمان این پادشاه انجمن مخفی بنام « اصلاح طلبان » تحت توجهات حجة الاسلام سید محمد طباطبائی خدمات قابل توجهی بملت نمود از طرف دیگر بعضی از وعاظ بالای منابر خسارات وارده بر ملت را شرح داده در بیداری مـردم میکوشیدند ازهمه مشهورتر سیدجمال الدین واعظ اصفهانی است که انصافاً دادسخن میداد این اوضاع واحوال بخوبی ثابت میکرد که ملت مستعد مطالبه حقوق خویش گردیده وباندك پیش آمد مخالفت بادربار شروع خواهدشد .



«میرزا علی اصغر اتابك اعظم»



«میرزا عبدالمجید عین الدوله»

عین الدوله برجای میرزا علی اصغرخان نشست ونخواست باهمان سبك دیرین استبداد وبدون توجه باحساسات ملی زمامداری کند بلکه درصدد بر آمد که علماء

روحانی وتجارراازخودبترساند وچون علاء الدوله حاکم خودخواه طهران حاج سید هاشم نام را که یکی از سادات محترم و تجار معتبر بود بعنوان اینکه باعث گرانی قند شده بچوب بست، عین الدوله ازروی تکبر وجهالت کردار اورا بپسندید. مردم طهران که اساساً ازاوضاع مملکت دلتنك بودند وضمناً رفتار **مسیو نوس** بلژیکی رئیس گمرکات ایران و کردار ناهنجار شاهزادگان دراطراف مملکت و تبعید حاج محمدرضا از کرمان آنهارا ازهرحیث رنجیده خاطر ساخته بود وقت را غنیمت شمرده برای جلو گیری ازاستبداد دربار وشاهزادگان پس ازتوهینیکه علاءالدوله بحاج سید هاشم وارد آورد تعطیل نموده دکانهای خودرا بستند ۱۴شوال (۱۳۱۳). روزبعد در مسجد شاه ازدحام کثیری شد تابراعمال دولت اعتراض شود در آن میان **حاج سید ابوالقاسم امام جمعه طهران** بطرفداری دولت آشوبی برپا کرد وهنگام شب علماء مقرر داشتند که بزاویه حضرت عبدالعظیم مهاجرت کنند در کتاب تاریخ «بیداری ایرانیان» چنین آمده که پس از مذاکرات بسیار آقای طباطبائی فرمود «حال که کار باینجا رسید کاررا یکسره وتمام کنیم آن خیالی را که سه ماه دیگر عازم انجامش بودیم جلو میاندازیم» این عبارات بخوبی میرساند که علماء برای مطالبه حقوق ملت دارای نقشهٔ معینی بودند و واقعه سید هاشم اجراء آن نقشه را سه ماه جلو انداخت. خلاصه از ۱۶ شوال ۱۳۲۳ مهاجرت شروع شد واین هجرت را هجرت صغری نامند دو پیشوای بزرك آزادی که نام نامیشان همواره



«آقاسید محمد طباطبائی»



«مظفر الدین شاه وولیعهد محمد علی میرزا سمت چپ پادشاه امین‌الدوله وسمت راستش مجید میرزای عین‌الدوله درحالیکه

درقلوب آزادیخواهان نقش است وخدمات آنها هیچگاه درتاریخ ایران محو نخواهد شد اعنی حجج اسلام وسیدین سندین **سید محمد طباطبائی وسید عبدالله بهبهانی** اعلی الله مقامهما که بزرگترین مشوق ومحرك آزادیخواهان آنعهد بودند درهمانروز باخانواده خودعازم زاویه مقدسه گشتند. همچنین جمعی ازعلماء دیگر وگروه گروه ازسایر طبقات بآنها پیوستند ومتجاوز ازدوهزار نفر جمعیت درآنحدود گرد آمده و از وعظ **حاج شیخ محمد** و**حاج شیخ مهدی** استفاده کرده بر علیه عملیات دولت اعتراض میکردند. تهدید عین الدوله و اقدامات او برای مراجعت مهاجرین سودی نبخشید وچون هرروز کارمتحصنین بالامیگرفت مظفرالدین شاه دستخطی صادر کرده درخواست ملت را بپذیرفت . مهمترین مستدعیات آنها عبارت بود ازعزل مسیونوس رئیس گمرکات و عزل علاء الدوله حاکم تهران و تأسیس **عدالتخانه** . این منظور اخیر یعنی تأسیس عدالتخانه غایت اهمیت راداشت چه مقصود محدود کردن قدرت امراء ودرباریان وحکام بموجب قانون بود تاازتعدیات آنهاجلوگیری شود بااینکه درآن هنگام صحبتی ازمشروطه درمیان نبود وعلماء باکمال حزم واحتیاط رفتار میکردند قدم بزرگی بجانب مقصود برداشته شد وملت دانست میتواند ارادهٔ خودرا پیش ببرد .

خلاصه در١٦ ذیقعده یکماه بعد ازمهاجرت متحصنین مراجعت نمودند وشب بعدبنام پیروزی ملت جشن باشکوهی درطهران گرفته شد. بااینکه علاءالدوله معزول گشت عین الدوله دست ازاستبداد خود بر نمیداشت واجرای دستخط شاه را بتعویق انداخته تصورمیکرد میتواند جنبش ملی را ازبین ببرد ولی ملت بیش ازپیش پافشاری کرده بوسیله خطابه ها وشبنامه ها منظور خود را اظهار داشته جداً تقاضای اجراء دستخط وعزل عین الدوله رامینمودند. درآن احوال اهالی فارس ازاستبداد **شعاع السلطنه** پسرمظفرالدین شاه وساکنین خراسان ازظلم آصف الدوله (غلامرضاخان شاهسون) بجان آمده بودند وتظلمات آنها درطهران بجائی نرسید هیجان فارس وبلوای مشهد اهالی پایتخت را سخت متأثر کرد. آقایان طباطبائی وبهبهانی درتهییج احساسات مردم وآگاه ساختن دربار ازبیداری ملت بی اندازه کوشش نمودند . عین الدوله ازجریان

امور ونارضایتی ملت شاه راکه درآن هنگام مریض‌بود بیخبرمیگذاشت وازطرف دیگر رفت وآمد شبانه راقدغن کرده وچندتن ازآزادیخواهان رابکلات‌تبعیدنمود وخلاصه کاررا ازهرحیث برملت سخت گرفت واگرحلم ورأفت مظفرالدین‌شاه وحزم ونجابت پیشوایان آزادی نبود قطعاً عین الدوله کار را بخونریزی منجر میساخت .

خلاصه پیشوایان دست ازعدالت خواهی برنداشته و بوعده ووعید عین الدوله وقعی نگذاشتند . درخواست آنها تأسیس عدالتخانه وجلو گیری از ظلم بود چنانکه از موعظه آقای طباطبائی در۱٤ جمادی الاولی ۱۳۲٤ مرام و مقصود پیشوایان بخوبی معلوم میشود وچند سطر آن دراینجا آورده میشود گوید : . . . . . . **قصدما عدل ورفع ظلم است که رعیت از دست نرود مردم بخارجه پناه نبرند مملکت خراب نشود ازبسکه حکام ظلم وستم میکنند میترسم رفته رفته رعیتی باقی نماند یکسال است اهل فارس متظلم اند چندین تلگراف کرده اند جواب ندادند حال یکماه است دکاکین را بسته اند . . . .** همینکه اهالی فارس دیدند که اینگونه جواب آنهارا از (طهران) دادند بقونسولخانه انگلیس پناهنده شدند آنچه نباید بشود شدحالا فارس‌هم ازدست مارفت نه‌تنهافارس خواهد رفت بلکه تمام بنادر وسرحدات ایران رفته است .

این یکمشت مردم‌بیچاره بکه‌عرض وداد کنند ؟ شماهانمیدانیدکه درولایتها این حکام چه ظلمها میکنند رعیت بیچارهٔ ایران خودش واهل و عیالش باید نان ذرت وجو بخورندنه رعیتی باقی‌مانده ونه درخزانه‌پادشاه چیزی موجوداست .... مگر نشنیده ایدکه‌پارسال زراعت بعمل‌نیامد ومیبایست هریك مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد چون نداشتند و کسی هم بدادآنها نرسید حاکم آنجا سیصد نفر دختر مسلمان را درعوض گندم مالیات گرفته هردختر مسلمان را درعوض‌گندم مالیات گرفته هردختری رابازاء دوازده من گندم بتر کمان فروخت.گویند بعضی‌از دخترها رادرحالت‌خواب ازمادرهایشان‌جدامیکردند زیرا که بیچاره‌هاراضی‌بتفرقه نبودند ! حالا انصاف دهید ظلم از این بیشترتصور میشود همه‌جا خراب است ...... نه رعیتی مانده ونه مالی مانده و چیزی نگذرد که تماماً خودشان را از دست این ظلمهابروس وانگلیس خواهند بست . . . . . ما میگوئیم اینهمه ظلم وستم برعیت

چرامیکنند . . . . . . رعیت فراری شده خزانه‌تهی گردیده چیزی ندارد حتی‌لجنش هم تمام شده اینهمه قرض بازهم سعی درقرض طوالی نمیکشدکه این کارها رعیت و مملکت را بخارجه خواهد دادیعنی داده ومیدهد . . مطالب ومقاصد ماهااین است . . . باجدادم قسم است تازنده‌ام دست‌بردار نیستم‌وقتی که من نباشم سایرین هستند الخ .... » (۱)

معلوم‌است‌این قبیل موعظه‌هاکه ازطرف‌علماء خیراندیش اسلام‌ایراد میگردید چه تأثیری درمیان ملت می‌بخشید روز۱۷ جمادی الاول دولتیان شیخ محمد واعظ را دستگیر کردند و بالنتیجه شورشی برخاست وسید عبد الحمید نام بتیر یکی از سربازان کشته گردید وبرهیجان ملت افزوده گشت . علماء وطلاب وبعضی ازتجار در مسجد جمعه بست نشستند و عزل عین الدوله را خواستار گشتند . درباریان کار را بربست نشینان سخت گرفتند ولی اینان باکمال تهور ایستادگی کردند درآخر(۲۵ ج اول) آقایان طباطبائی وبهبهانی وجمعی ازعلماء عزم مهاجرت به قم نمودبدواینرا هجرت کبری‌نامند: امادرطهران طلاب وتجار واصناف مختلفه درسفارتخانه‌انگلیس متحصن گشتند ودراندك مدتی تعدادآنها بالغ برچندین هزارنفر گردید . گرچه‌پناه بردن ببیرق‌بیگانه امری است ناشایسته ولی ملتیان بقدری ازتعدیات درباریها بتنك آمده بودند که درآن موقع‌پی‌بقبح این عمل نبردند خاصه که درایام قاجاریه توسل به بیگانه امرعادی شده بود درهرحال‌این چندهزارنفرباکمال متانت ونجابت بدون اینکه امری مخالف بانظم‌وترتیب رخ دهدتحصن را ادامه دادند وراستی جای‌تعجب است که قریب چهارده هزارنفر درمحلی مجتمع گردند وازهرطبقه درمیان آنهاباشد معذلك امری که مستوجب ملامت باشد از آنان سرنزند و این نیست مگر از اثر نجابت فطری واصالت ذاتی ایرانیان ــ درآن‌حال ملتهب نه فقط عزل عین‌الدوله را خواستاربود بلکه برای خاتمه دادن بحکومت استبداد طالب مشروطیت و **تأسیس دار الشورا** گردید . درآخرعین الدوله ازکار کناره گرفت و**میرزا نصرالله خان** ازطرف مظفرالدین شاه مقام صدارت یافت آقایان علماء ازقم بطهران آمدند ودر۱۴ جمادی الثانی **۱۳۲٤**ازطرف مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت صادر گردید وبدون

---

(۱) نقل از تاریخ بیداری

خونریزی حکومت استبداد مبدل بحکومت مشروطه شد. خلاصه پس از تهیه نظام‌نامه انتخابات، نمایندگان طهران انتخاب گردیدند و اولین جلسه مجلس در ۱۸ شعبان ۱۳۲٤ درحضور شاه افتتاح یافت ودراکثر از نقاط ایران جشنهای مفصل گرفته شد روز شانزدهم ذیقعده همان سال، قانون اساسی را که کتابت آن خاتمه یافته بود بمجلس آوردند و مراسم شادمانی ازطرف ملت بعمل آمد.

درماه شوال بواسطه شدت مرض مظفرالدین شاه، ولیعهد مملکت محمدعلی ـ میرزا بطهران آمد و بجهاتی قانون اساسی را امضاء کرد. در ۲۳ ذیقعده مظفرالدینشاه جهان فانی را بدرود گفت و نام نیکی ازخود بیادگار گذاشت. این پادشاه گرچه مرد ضعیف‌النفس و بیکفایتی بود ولی باید انصاف داد که دلی پاك و طینت خوبی داشت از روی میل ورغبت با ملت همراهی نمود و فرمان مشروطیت را اعطا کرد هرگاه او نبود عین‌الدوله رحم به پیر وجوان نمیکرد ودرباریان در آزار ملت آنچه میتوانستند میکردند.



«نمایندگان دوره اول مجلس شورایملی بریاست صنیع الدوله»

درموقع رحلت مظفرالدین شاه فکر آزادی واندیشه اصلاح طلبی در اهالی

ایالات و ولایات مختلفه ایران راسخ گردیده بود وهمه امیدوار بودند که ازاین طرز جدید فواید کثیر عاید ملت گردد بتدریج نمایندگان نقاط مختلفه بطهران رسیدند ورود نمایندگان تبریز بپایتخت و پذیرائی گرمی که ازطرف اهالی تهران نسبت بآنان بعمل آمد یکی ازنمایشهای زیبای احساسات ملی محسوب میشود.

محمد علیشاه

پس از مظفرالدین شاه فرزند ارشد و ولیعهد اومحمد علیشاه که در تهران حضور داشت بسلطنت رسید. این پادشاه چون باآزادیخواهان و مشروطه طلبان نتوانست سازش کند وبا آنان کنار آید وازطرف دیگرنیز درسیاست خارجی نتوانست تعادلی برقرار نماید وبیشتر متمایل بیك طرف بود ، از این جهت بزودی تحریکات برعلیه او شروع شدکه اینك بشرح آن میپردازیم:

با جلوس محمد علیشاه بسلطنت ملت ایران دچار پادشاهی ستمگر و خونخوار گردید سابقه اعمال محمد علی میرزا براهالی آذربایجان بخوبی معلوم بود کردار ناهنجار و سوء اخلاقش را همه میدانستند معذلك بتصور اینکه شاید ازاوضاع عبرت گرفته باشد و چون بسلطنت رسد دست موافقت به ملت دهد با اومخالفتی نشد وچون قانون اساسی را امضاء کرد ازاعمال گذشته اوصرف نظر گردید ولی این شخص بیدادگرپادشاهی نبود که بقول وقسم خود وفا کند وشرافت خویش راحفظ نماید ازهمان ابتداء سلطنت، احساسات ملت را مراعات نکردوحتی در تاجگذاری خود نمایندگان مجلس را دعوت ننمود. ازآنجا که دوروئی راپیشه خود ساخته بود، درهمانحال که درباطن نقشه برباددادن زحمات آزادی خواهان‌را میریخت درظاهر خودرا موافق باآرزوی آنان نشان میدادوگاه حکام‌ورؤسای‌عشایر رابرضدآزادیخواهان برمیانگیخت وزمانی درباریان را وادارمیکردعنوان‌مشروعه را بجای مشروطه درپیش کشند .

کردارشاه‌ودرباریان موجب شد که‌اهالی‌تبریز بسختی‌قیام کرده‌درخواست مشروطه نامه وعزل مسیو نوس را نمودند. در تعقیب قیام آذربایجان در طهران ،

کاشان واصفهان هم شورش برپا گردید. در آخر محمد علی شاه چاره جزاین ندید که



« محمد علیشاه قاجار »

در مقابل ارادهٔ ملت سر فرود آورد.

مسیونوس معزول گردید ودستخط شاه‌درشناختن حکومت مشروطه‌ایران صادرشد ولی‌ازاین پیمانها چه سود. محمد علیشاه نه شخصی بود که به پیمان وعهد خود وفاکند ونه حس سازش باملیون و آزادیخواهان داشت. درباره او یکی ازمطلعین خارجی چنین می نگارد : (۱)

محمد علی شاه قاجار شاید شخصی جبون وگمراه وبی آبرو وموذی‌ترین جانور قرنهای عدیده بود که تخت سلطنت ایران راملوث ساخت از ابتدای‌اقتدارش رعایای خودرا به‌بی‌عزتی وحقارت نظر مینمود بسبب‌داشتن معلم روسی‌بدذاتی برای پایمال‌ولگد کوب‌کردن حقوق ملت‌بسهولت‌تمام نایب‌الحکومه و آلت اجرای‌مقاصد دولت‌روس وسفیرش درایران شده بود.»

خلاصه محمد علی شاه میخواست بهوی وهوس خود رفتارکند وازاینکه میدید در مقابل تجاوزات او و درباریانش نمایند گان مجلس سدگردیده‌اند نهایت مکدربود. خاصه آنکه میخواست در همان ایام چهارصد هزارلیره ازروس‌وانگلیس قرض نمایدووکلاء مخالفت مینمودند. از طرف دیگر مجلس بیکارنبوده‌ایجادبانك ملی ومحدودکردن مخارج گزاف دربارا درنظر گرفت .

اندیشه شاه بآنجارسیدکه از تدبیر کهنه حریفی استمداد کند از این رو میرزاعلی اصغرخان اتابك را ازاروپا بخواست تازمام اموررا در کف اونهد ودر تخریب بنیان مشروطیت همداستان‌گردند. اتابك مرد باهوش وتدبیری بود ولی‌ملت اورا آلت دست‌روسها میدانست وحتی مجاهدان‌گیلان خواستند از ورود اودرانزلی جلو گیری کنند تااینکه ازمجلس‌دستوری رسیدکه ممانعت‌ازاو ننمایند (۱۳۲۵ه).
اتابك بازبان چاپلوسی ونیرنك بازی خودراطرفدارمشروطه خواهان قلم دادمینمود وجمعی را هم هواخواه خویش‌کرد و رشته امور را در دست‌گرفت . اما در باطن حکام مقتدر ورؤساء ایلات را برانگیخت تا نا امنی فراهم‌کرده حکومت مشروطه را بد نام‌نمایند همچنان بین آزادی‌خواهان نفاق انداخت وچند تن ازآنهارا بطرف خود جلب کرد .

---

(۱) مسترشوستر آمریکائی درکتاب‌اختناق ایران.

بعضی ازعلماء را ازقبیل **حاج شیخ فضل الله نوری**(۱) **وملا محمد علی آملی** را بر آن داشت که مجدداً بااصول مشروطیت مخالفت کنند وحتی بحضرت عبدالعظیم رفته غوغائی نمایند .

خلاصه اتباع رحیم خان در آذربایجان بنای بیدادوستمگری نهادند واین اوضاع و احوال درتبریزوتهران موجب شورش گردید و شاه برای تسکین مردم امرداد تارحیمخان را زنجیر کنند ـ یاغی گریهای سالارالدوله (ابوالفتح میرزا) برادر شاه در همدان و کرمانشاهان چند روزی در باریان را مشغول آنحدود کرد ولی تعدیات اقبال ـ السلطنه درماکو وفتنهٔ



«اتابك اعظم»

(۱) نویسندگان تاریخ انقلاب براین عقیده‌اندکه مخالفت حاج شیخ فضل‌الله بامشروطیت فقط بواسطه همچشمی ورقابت باآقایان طباطبائی وبهبهانی بوداین‌است‌که درموقع‌هجرت صغری هم‌شیخ فضل‌الله با امام جمعه درتهران همدست‌گردید و اما فرزند ارجمندش‌آقا میرزامهدی‌برخلاف‌پدر باملت هم‌آوازگردیده بحضرت عبدالعظیم مهاجرت نمود . دراینخصوص نویسنده‌تاریخ بیداری چنین می نگارد: ودراین اثناء امری اتفاق افتادکه باعث قوت آقایان وضعف شیخ فضل‌الله وامام جمعه‌گردید وآن مهاجرت آقامیرزا مهدی پسرحاج شیخ فضل‌الله وملحق شدن او با آقایان بودآقا مهدی مزبور با پنجاه نفرازطلاب مهاجرت نمود این‌آقازاده اگرچه جوان است ولی بافضل و زهد است ازاول تحصیلش طریق‌آقازادگی را متروك وبطرز فقروطلبگی حرکت میکرد ونفوذی هم درمحله سنگلج و اطراف خود داشت زیراکه ازآقازاده هائی بودکه اذیت وآزارش باحدی نمیرسید ومراعات شئونات پدری‌را نمی نمود ویکقدم بر خلاف شرع برنمیداشت.

کردان در خوی و تجاوز عثمانیان اوضاع آذربایجان را تیره ساخته بود و ملت یقین داشت که اتابك دراین فتنه هادست دارد، بنابراین در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ هنگامی که اتابك ازدارالشوری خارج میگشت هدف تیری قرار گرفت وشهرت پیدا کردجوان بیست ودوسالهٔ تبریزی عباس آقانام که شاید عضو یکی ازانجمنهای سری بوده اوراهدف تیرقرارداد وبجهان دیگرفرستاد. کشته شدن اتابك وانتحار عباس آقا بر در باریان ثابت کرد که درمیان آزادیخواهان کسانی هستند که درراه خدمت بوطن سردرکف نهاده از کشتن و کشته شدن باکی ندارند. بنابراین بعضی از آنان بر حسب ظاهر بمشروطه گرویده وبست نشینان حضرت عبدالعظیم که بدستور اتابك بااساس مشروطیت مخالفت میکردند از آن محل مقدس بیرون آمدند. در همان اوقات خبر انعقاد عهد نامهٔ روس وانگلیس در طهران منتشرشد و موجب حیرت و تنفر عموم ملت ایران گردید چه در تاریخ ۲۱ رجب (۳۱ اوت ۱۹۰۷) آن دو دولت اروپائی بدون اطلاع ایران کشور ما را در نزد خود به سه سهم تقسیم کردند یك سهم بیطرف، سهمی منطقه نفوذ روس و سهم دیگر منطقه نفوذ انگلیس، وضمناً متعهد شده بودند که در مناطق یکدیگر هیچگونه امتیازات سیاسی یا تجارتی برای خود تحصیل ننمایند و بر عکس درنواحی نفوذ خود حق بدست آوردن هر گونه امتیازی را خواهند داشت وبایکدیگر دراین خصوص مخالفت نخواهند کرد. گرچه دولت وملت ایران بهیچوجه آن معاهده را نمی‌شناخت وازطرف بعضی از نمایندگان ملت اعتراض سخت بعمل آمد ولی ازآن تاریخ تجاوز روسها بیش از پیش گردید. در یك چنین موقعی که محمد علیشاه می‌بایست باملت دست همراهی داده درحفظ استقلال ایران بکوشد درتعقیب اغراض شوم خود میکوشید واوضاع آذربایجان که درآتش بیداد کردان وعثمانیان میسوخت اورامتأثر نساخت بلکه امیربهادر، مجلل السلطان، شاپشال (معلم روسی) وسعدالدوله را دراطراف خود گرد آورده نقشهٔ جدید میریخت در آخر کار درباریان گروهی قاطرچی واراذل واوباش را تحریك کرده بمخالفت با مجلس ومشروطه برانگیختند. این جماعت درماه ذیقعده ۱۳۲۵ درمیدان توپخانه اجتماع کرده یك سلسله حرکات ناشایسته ازقبیل جیب بری، ربودن کلاه وعبای اشخاص مرتکب شدند حتی یکنفر بیگناه را بطور فجیعی بکشتند و چند تن را

زخمی کردند . خلاصه محمد علی‌شاه شهررا بدست اراذل و اوباش داد ولی آزادی خواهان برای حفظ حقوق ملت ازاین پیش آمد هراسناك نشده بسختی بـر عملیات درباریان اعتراض کردند وازشهرهای‌ایران تلگرافهای‌پی‌درپی رسیده باعدالتخواهان طهران اظهار همدردی میشد وحتی انجمن تبریز قصد خلع محمد علیشاه راکرد که چون بکرات نقص عهد کرده وبرخلاف سوگند خودعمل نموده وحفظ حقوق ملت را ننموده است شایسته دیهیم وتخت نیست . پادشاه قاجار چاره جز این ندید کـه پیروان خود یعنی اراذل واوباش را متفرق سازد وباز هم بکلام الله مجید قسم یـاد کرد که حافظ وحامی مشروطیت خواهد بود ولی ملت بهیچوجه بقسمهای او اعتماد نداشت ومیدانست درهرموقع که دست یابد مخالفت با اساس آزادی خواهد کرد .
درمحرم۱۳۲٦هنگام عبور شاه نارنجکی بطرف اوپرتاب گشت ولی آسیبی باونرسید وبا اینکه اهالی شهرازاینکه بشاه گزندی نرسیده جشن گرفتند ونمایندگان از این پیش آمد اظهار تنفر کردند ومرتکب هم شناخته نشد، معذلك کینه شاه برمشروطه خواهان بیش ازپیش گردید امادرظاهر بروی خودنیاورد ودرباطن بامساعدت روس‌ها قصد ویران ساختن مجلس ودستگیری آزادیخواهان را نمود در ابتداء روسها ببهانه جزئی در حدود پیله سوار جمعی‌را بکشتند وچندین خانه‌را آتش زدند ودر تبریز وسایر نقاط آذربایجان پیش آمد هائی شد که درباریان در آن دست‌داشتند.

در ۱٤ جمادی‌الاولی ۱۳۲٦ محمد علیشاه‌باسربازان سیلاخوری و افواج‌قزاق ببهانه‌گرمی هوای‌طهران بباغ‌شاه رفت ونقشهٔ خراب کردن مجلس را داشت‌چنانکه چند روزبعد توپها را بیرون دروازه جای‌دادند و قزاقان اهالی شهررا خلع اسلحه میکردند. ازبدو مشروطیت انجمنهای بسیاری در طهران وبعضی از نقـاط تأسیس گشته وجرایدمتعددی توزیع‌شده آزادانه حقایق را مینگاشتند چون اخباراقدامات شاه در اطراف ایران منتشر گشت از اکثرشهر ها تلگرافات همدردی بمجلسیان و اعتراض‌بشاه رسید وانجمنهای طهران‌در مسجد سپهسالار گرد آمدند ولی‌بدرخواست محمد علیشاه نمایندگان مجلس آنهارا متفرق ساختند . اوضاع روزبروز وخیم تر میشد چنانکه آزادی‌خواهان رشت‌بغوغابرخاستندوانجمن ایالتی آذربایجان تلگرافی

از تبریز به اکثر شهرهای ایران کرده محمد علیشاه را شخص خائن دولت و ملت معرفی نمود وقصد فرستادن لشکر بطهران داشت . سایر شهرها هم باتبریز هم آواز گشته وعده مساعدت دادند. امادر



«ملك المتكلمين»

تهران قریب ششصد نفر تفنك‌دار ازطرف آزادی‌خواهان بنگهبانی مجلس برخاستند. روز ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲٦ محمد علیشاه نیت خودرا عملی کردودرحالیکه بعضی از نمایندگـان مشهور در مجلس حضور داشتند جنك درگـرفت و کاخ آمال ملت بتوپ بسته شد . مجاهدان ومخصوصاً اعضاءانجمن آذربایجان‌سخت ایستادگی کردند ولی در مقابل لشگر انبوه دشمن وتوپ‌چاره‌نبودوپس ازچهارساعت زدوخورد کاربکام درباریان شد وسربازان شروع بتاراج کردند.

امانمایندگان و کسانی که درمجلس حضورداشتند چون کارسخت شددیوار راشکافته بیرون رفتند.

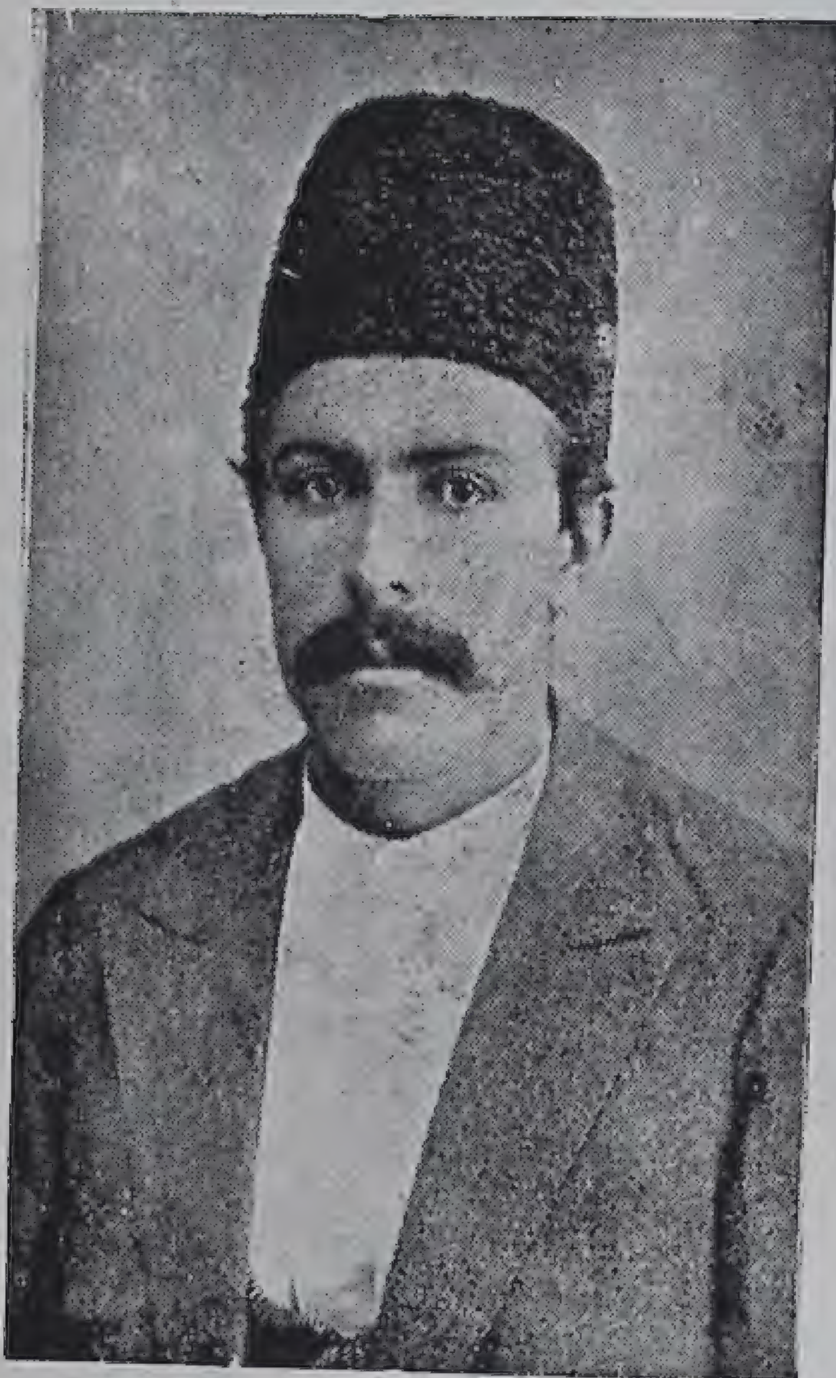
آقایان بهبهانی وطباطبائی درپارك امین‌الدوله دستگیرشدند،پس ازاینکه انواع توهین بآنان واردآمد آخر بامر محمد علی شاه تبعید گردیدند. حاج میرزا **نصرالله‌ملك‌المتکلمین** ناطق معروف‌ومیرزا **جهانگیرخان** مدیرجریده صوراسرافیل وروح‌القدس گرفتار شده بقتل رسیدند همچنین **سید جمال الدین واعظ** که بطرف لرستان فرار کرده بود بین راه کشته شد.

در اینموقع چندتن ازآزادیخواهان بسفارت انگلیس پناهنده گشتند. خلاصه امیر

بهادر وزیر جنگ گشت وحکومت نظامی بریاست لیاخوف روسی برقرار گردید.

جنبش آذربجایان

خبر توپ بستن مجلس در تمام شهرهای ایران تأثیر خود را بخشید و ملت یقین نمود تا محمد علی شاه از سلطنت خلع نگردد ایرانیان از آزادی برخوردار نخواهند گردید . برای پیشرفت این منظور آذربایجانیان مخصوصاً اهالی تبریز بیش ازهمه زحمت کشیده وفدا کاری نمودند. در آن هنگام که چراغ آزادی در طهران خاموش گردید و سکوت موقتی در اکثر شهر های ایران دست داد، تبریزیان پرچم مشروطیت در دست گرفته با عقیده کامل ، ثبات قدم ، تهور بی نظیر، تحمل مصائب و نجات فطری خون خودرا در راه آزادی ریخته با عفریت استبداد بمبارزه پرداختند. گوئی اینان میدانستند یك چنین روزی برای آنها خواهد رسید و در مقابل مادر میهن باید بزرگترین وظیفه را اجرا نمایند که ازبدو مشروطیت خود را آماده کار زار کرده گروه گروه از هر طبقه وصنف مشق نظامی و تیر اندازی می آموختند. شرح فداکاری تبریزیان که درخشنده ترین صفحات تاریخ انقلاب ایران است خارج از حدود این کتاب است و بهمین اکتفا میشود که محمد علیشاه چون دلاوری وثبات قدم آذربایجانیان را میدانست تمام قوای خود واشرار اتباع خویش را برای رفع هیجان آنها بکاربرد ولی از عهده تسخیر تبریز و آرام ساختن آذربایجان برنیامد ودر آخر آتش مقدس که از مهد زردشت برخاست تمام ایران را روشن کرد.



«صور اسرافیل»

در فوق اشاره شد هنگامی که محمد علی شاه قصد توپ بستن مجلس را داشت تبریز در صدد فرستادن لشکر بطهران بر آمد ولی بجهاتی حفظ آذربایجان را واجب تر دانست بنابراین از طرف دربار قاجار شاهزاده عین الدوله والی آذربایجان گردید و بالشکر و تجهیزات لازم بصوب تبریز حرکت کرد و درهمان احوال شجاع نظام مرندی ورحیم خان دستور داشتند که تبریز را بقهر وغلبه تصرف کنند. در تاریخ ایران بکرات مشاهده شده که هنگام تیرگیهای سخت و پیش آمد های ناگوار دستی از پرده بیرون آید وکارهای شگفت آور انجام دهد ستارخان (سردار ملی) یکی از همان دستهاست که آذربایجان اورا برای یك چنین روزی بوجود آورده بود. این مرد دلیر باتفاق باقرخان (سالار ملی) امور مجاهدان تبریز را در دست گرفته با کمال تهور و اعتماد بنفس بالشکر های دشمن میجنگیدند. نه عین الدوله توانست وارد شهر شود ونه شجاع نظام و رحیم خان کاری ازپیش بردند . محمد علیشاه متوسل بکردان ماکو و اتباع اقبال السلطنه گردید ولی اینان با کمال رشادتی که بخرج دادند ضرب دست مجاهدان را چشیده بجای خود نشستند. درخلال این احوال انجمن سعادت ایرانیان دراسلامبول اخبار تبریز ومقاصد آزادیخواهان رادراروپا وسایر نقاط منتشر میکرد وعلماء اعلام یعنی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی. حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل وحاج شیخ ـ عبدالله مازندرانی کمال همراهی را بامشروطه خواهان نموده واز نجف اشرف تلگرافهای



«سید جمال الدین واعظ»


ازچپ براست آخوند ملاکاظم خراسانی ، حاج میرزاحسین ، حاج میرزا خلیل



«ستارخان»

سختی بشاه مخابره میگشت وحتی ملت راازپرداخت مالیات ممانعت میکردند محمد۔ علیشاه میخواست هرچه زود تر کار آذربایجان را یکسره نماید ولی ازعهده بر نمی آمد. در آخرعین۔ الدوله و صمد خان مراغه‌ای ورحیم خان و سردار ارشد چاره را منحصر بر این دیدند که راه آذوقه را بر شهر مسدود دارند ودراین مرحله هم تبریزیان قدرت نفس بخرج داده و باگرسنگی ساخته برلشکرخصم حمله‌های مردانه وارد آوردند دراین موقع روسها وقت را غنیمت شمرده ببهانه حفظ جان ومال



«باقرخان»

اتباع خود از طریق جلفا بطرف تبریز حرکت کردند ودر نهم ربیع الثانی ۱۳۲۷ باتوپ و توپخانه وارد تبریز گشتند. خلاصه در همان ماه بواسطهٔ پافشاری آذربایجانیها و شکایت قنسولهای روس و انگلیس از اوضاع آنحدود محمد علیشاه مجبور گردید بسرداران خود امر دهد راه آذوقه راباز کنند ونویدهائی هم به مشروطه خواهان داد ولی کاربر محمدعلیشاه سخت شده بودودیگر ملت فریب اورا نمیخورد.

فتح طهران وخلع محمدعلیشاه

درهمان هنگام که تبریز بسختی ایستادگی می کرد و علماء مقیم نجف مخالفت بامحمد علیشاه‌را اعلام نمودند مشروطه خواهان سایر ایالات و ولایات هم که مترصد فرصت بودند شروع بعملی کردن نقشه خود شدند وآتش انقلاب در اصفهان ، رشت، لار ونقاط دیگر افروخته گردید دو نفر از رؤسای بختیاری **حاج علیقلی‌خان سردار اسعد**

و نجفقلیخان صمصام السلطنه با اتباع بختیاری خود بمساعدت مشروطه خواهان برخاسته اصفهان را بگرفتند (ذیحجه ۱۳۲۶) و محمد ولیخان سپهدار اعظم سپهسالار که قبلا از طرف محمد علیشاه مأمور فتح تبریز گردیده بود صلاح خود را در همراهی با آزادیخواهان گیلان دانست و بمخالفت پادشاه قاجار برخاست و کار را بر دولتیان سخت گرفت. درطهران هم گروهی از آزادی ـ خواهان در حضرت عبد العظیم و سفارت عثمانی بست نشستند. خلاصه ازهر طرف رایات انقلاب بلند گردید و بسیاری ازشهرها دردست ملیون افتاد . شهر قزوین در ربیع الثانی ۱۳۲۷ بدست مجاهدان گیلانی فتح شد و از طرف دیگر افواج بختیاری رو بطهران نهادند ودرماه جمادی الثانی پیش قراولان آنها بقم رسیدو دیگر وعده محمدعلیشاه



«سردار اسعد»

وقسمهای او سودی نداشت وحتی تهدیدات سفارتین روس و انگلیس مجاهدان را ازپیشرفت مانع نگردید و بااینکه دو هزار نفر ازلشکریان روس بقزوین آمدند وملتیان رابیم دادند که بطرف پایتخت حرکت نکنند فایده نبخشید. بختیاریها بشهریار رسیدند ودر ۲۱ جمادی الثانی دربادامك جنگی بین آنان وقوای دولتی رخ دادسپس قوای بختیاری و دستهٔ سپهدار اعظم (سپهسالار) بیکدیگر متصل شده واز میان اردوگاه دولتی گذشته بامداد بیست وچهارم جمادی الثانی ۱۳۲۷وارد طهران گشتند، مردم طهران باستقبال افواج ملی شتافته و باآنان مساعدت نمودند . بیست و هفتم همان ماه محمد علی‌شاه بسفارت روس درزرگنده پناهنده گشت و لیاخف رئیس

بریگاد قزاق تسلیم شد. هنگام شب مجلس فوق العاده تأسیس گشته محمد علیشاه را رسماً از سلطنت خلع کردند و پسر صغیر او را که احمد میرزا نام بود بپادشاهی بر گزیدند. خلاصه بین هیئت مدیره و سفارتین روس و انگلیس مذاکراتی بعمل آمده که در نتیجه محمد علی میرزا از ایران خارج و وظیفه‌ای درحق او معین شد.



« صمصام السلطنه »

ملتیان در تمام مدت انقلاب نجابت فطری ، مآل اندیشی و کار دانی خود را ثابت کردند . هنگام جنك دلیر ، موقع مغلوبیت بردبار و پرحوصله ودروقت ظفر جوانمرد و باگذشت بوده اند و هیچگاه حرکتی نکردند که بهانه بدست دولتین روس و انگلیس یا سایر خارجیان دهند .

احمدشاه

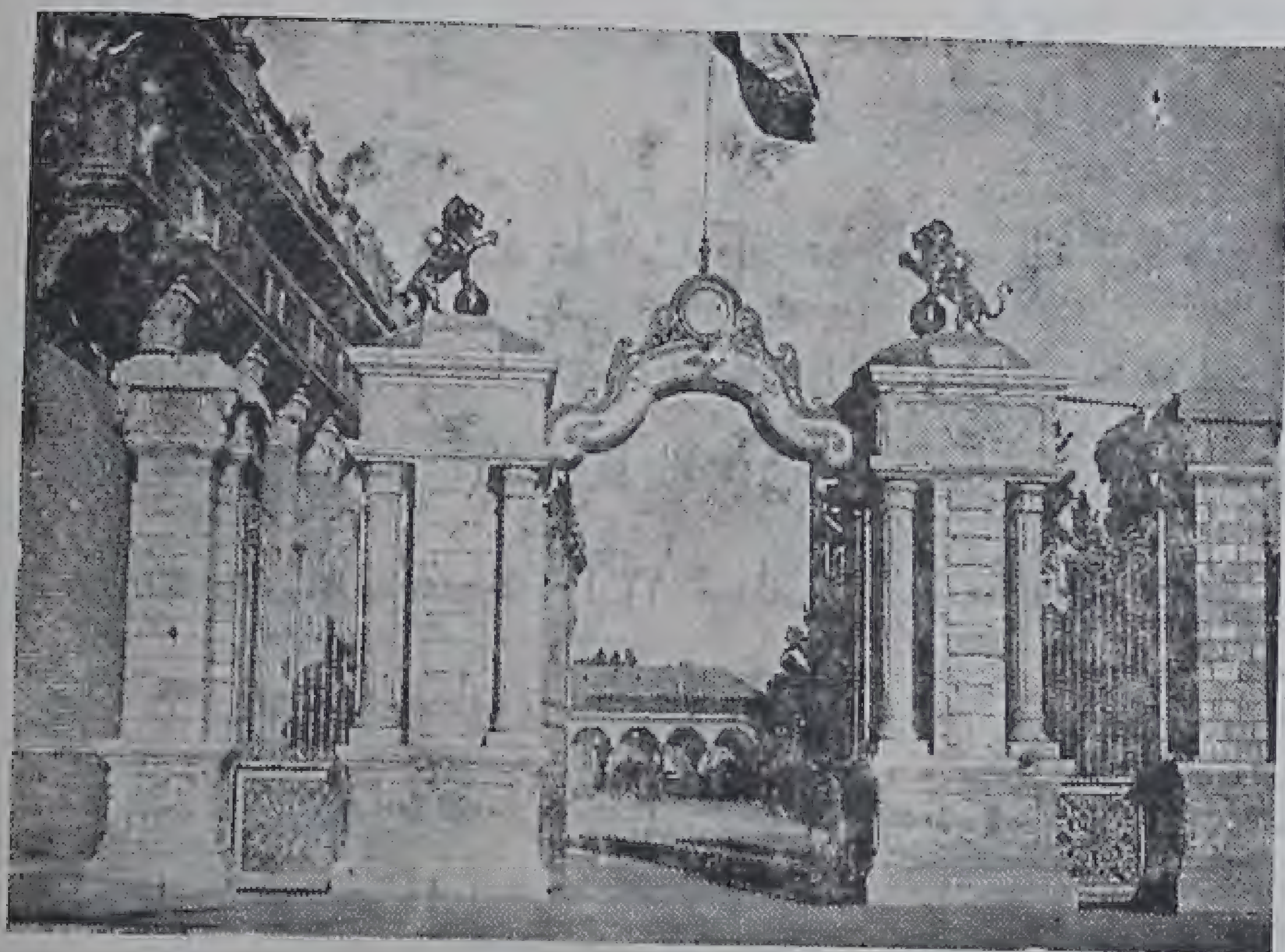
بس از خلع محمد علی شاه پسر دوازده ساله او احمد شاه از طرف ملیون پادشاه گردید وعلیرضا **عضد الملك** رئیس ایل قاجار به نیابت سلطنت معین شد . و مجدداً پرچم آزادی افراشته گردید. جرایدی که توقیف شده بود بار دیگر پدیدار شد و در ذیقعده ۱۳۲۷ مجلس رسماً مفتوح گشت . نمایندگان ملت از همان روز اول در مقابل اشکالات سخت واقع گشتند . لشکر روس در رشت قزوین ، تبریز ونقاط دیگر شمالی رخت اقامت گسترده بود. تشکیلات اداری ایران غیر منظم ومخصوصاً امور مالی نهایت مختل بود . خرابیهای ایام استبداد نه بقدری بود که بتوان بزودی جبران نمود و برای اصلاحات لازمه ، دولت مشروطه وجوه

کافی لازم داشت ومیسر نمیگشت از همه بدتر کار شکنی دولتین همسایه ما بود که حتی نگذاشتند دولت ایران ازمحل دیگری استقراض نماید. دولت روس کوشش داشت امتیازات جدیدی بدست آورد و برای این مقصود از دخالت در امور داخلی ایران بهیچوجه فرو گذاری نمینمود وبایاغیان همه گونه مساعدت میکرد چنانکه رحیم خان دراردبیل بیاغی‌گری برخاست وچون شکست خورد دولت روس ازاو حمایت کرده ویرا برخلاف معاهده ترکمن چای بخاك خود راه داد (۱۲۲۸) ومجدداً باو اجازه داد بخاك ایران برگشته در



«احمدشاه قاجار»

حدود تبریز فتنه انگیزد. امادولت انگلیس درهمان سال ببهانه اینکه طرق و شوارع جنوب ایران ناامن است اولتیماتومی فرستاده درخواست کرد ترتیب لشکری



در ورودی مجلس

درجنوب باصاحب‌منصبان هندی و با مخارج دولت ایران بدهند . این اوضاع واحوال واغتشاشات محلی که دراغلب آنهاخارجیان دست داشتند کاررا بر اصلاح طلبان سخت کرد خاصه آنکه اخبار مراجعت محمدعلیشاه بیاری روسها و مکاتبه او بارؤسای ترکمنان بگوش میرسد . درصفر ۱۳۲۹ دونفر گرجی **صنیع الدوله مرتضی قلی** وزیر مالیه ایران را که در صدد اصلاحات مهمی بود بقتل رسانیدند و قونسولخانه روس نه فقط مجرمین راحمایت کرد بلکه ازمحاکمه آنهابتوسط دولت ایران مانع آمد . ملت ایران ونمایندگان آن از این پیش آمدها سخت متأثر بودند ولی متانت ووقار را ازدست‌نداده جداً برای حفظ‌استقلال‌و آزادی ایران‌واصلاح‌امورمیکوشیدند چون عضدالملک‌نایب‌السلطنه‌دررمضان۱۳۲۸فوت نموده‌بود میرزا **ابوالقاسم‌خان-ناصر الملک** نایب السلطنه‌گردیدودر۱۳۲۹ واردطهران‌شد. نمایندگان مجلس‌تصمیم گرفته بودند برای اصلاح امور مالی جلب مستشار ازامریکا نمایند . مستر شوستر وبعضی ازمستشاران امریکائی درجمادی‌الاول ۱۳۲۹ وارد طهران‌گردیدند ، داستان اقدامات این مستشاران که درصدد اصلاحات مهم وسودمندی برآمدند وشرح‌نقشه آنها برای تشکیل ژاندارمری مالیه ازحدود این تألیف خارج است و بهمین اکتفا میشود که دولت روس جداً بااصلاحات آمریکائیان مخالفت‌مینمود وانگلیسهاراهم باخودموافق‌کرد .

بالنتیجه پریشانی اوضاع بیش از پیش گردید محمد علیشاه مخلوع با کمک باطنی روسها بایران مراجعت کرد تابامساعدت ترکمنان حکومت مشروطه رابرهم زند وسالارالدوله برادر او از طرف غرب بنای یاغیگری گذاشت . نهال مشروطیت ازهرطرف دچار مخاطره گردید .

شعبان ۱۳۲۹ ماه پرآشوب وفتنه بود **ارشد الدوله** (علی) از سرداران کاری شاه مخلوع بطرف طهران میآمد و سالار الدوله کرمانشاهان و همدان را درقبضه‌تصرف درآورد اما ازطرف دیگر **بختیاری ها** درفیروز کوه **رشیدالسلطان** را شکست داده اورا دستگیر کردند وبااینکه افواج دولتی درطهران واطراف بیش ازسه هزارنفرنبودنمایندگان وآزادیخواهان واحزاب سیاسی (دموکرات واعتدال)

برای‌حفظ اصول مشروطیت مردانه میکوشیدند. درآن‌احوال واقعه مهمی‌رخ‌داد که امید محمدعلی میرزا رامبدل بیأس کرد . توضیح آنکه ارشدالدوله با کمال فیروزی به‌قریه امامزاده جعفر نزدیك‌طهران رسید وپایتخت درخطر افتاد . امیر مجاهد و یپرم بمدافعه پرداختند ودر آخر لشکر انبوه ترکمن شکست سخت خورد و ارشدالدوله دستگیر گردیده کشته شد (رمضان ۱۳۲۹). پس‌از این‌امر دیگر محمد علی‌میرزا راتاب مقاومت نماندولی برادرش سالارالدوله درهمدان دست‌بردار نبود ، تااینکه درماه شوال همان سال رفع غائله اوشد وبین‌قم وقصبه نوبران جنك سختی رخ‌داده از ششهزار نفرلشکر سالارالدوله پانصد نفر مقتول ومجروح گشتند . دولت خواست اموال سالارالدوله وبرادرش شعاع‌السلطنه ملك منصور میرزا را توقیف و ضبط نماید ولی روسها کـه بهیچوجه مایل نبودند کارها رونقی گیرد دخالت کرده از شعاع‌السلطنه حمایت نمودنـد فی‌الحقیقة روسها از پیشرفت ملتیان واصلاحاتی کـه امریکائیان در نظر داشتند دلتنك بوده پی بهانه میگشتند از همین جهات در ذیقعده ۱۳۲۹ لشکرروس وارد بندرانزلی (پهلوی) شد ودولت انگلیس قصد اعزام دودسته سوار هندی به‌شیراز نمود ودرذیحجه‌دولت‌روس‌اولتیماتومی‌بایران فرستاده‌درخواست اجرای مواد ذیل رانمود :

۱ ـ انفصال مسترشوسترومسیولکفر ازخدمات مرجوعه.

۲ ـ ایـران بـدون رضایت سفرای انگلیس و روس حـق جلب مستشار از خارجه ندارد .

۳ دولت ایران بایدجبران خسارت لشکرکشی روسرا بنماید .

اینگونه زور گوئی واجحاف ازطرف دولت روس‌هیجان سختی درمیان‌اهالی تولیدنمود. نمایندگان شورای‌ملی باکمال تهور مواداولتیماتوم راردنمودند وتحریم امتعه روس و انگلیس از طرف پیشوایان روحانی اعلام گشت ، شاگردان مدارس تعطیل نمودند وخلاصه مرد وزن در حفظ استقلال ایران حاضر بهر گونه فداکاری گشته غوغای عجیبی برپاگشت . شرح این وقایع درکتاب اختناق ایران تألیف مستر شوستر خواندنی است . چند صفحه ازآن تاریخ غم‌انگیز در شرح خدمات ومراتب

وطندوستی بانوان ایرانی است و بیمورد نیست که چند سطر از آن که مربوط بآن بانوان میهن پرست است در اینجا درج شود تا معلوم گردد زنان ایران از هر حیث شایستگی ورود در هیئت اجتماعی را دارند گوید : « ماها که اروپائی و امریکائی هستیم از زمان درازی بشرکت دادن زنان مغرب زمین درمعاملات و پیشه‌ها وعلم وادب وفیزیك و پلتیك عادی شده‌ایم اماچه میتوان گفت درباره زنان پرده‌نشین ومحجوب «خاور میانه» که بفاصله کمی استاد و مدیر جراید گردیده باکمال قوت به ترویج وترقی افکار مغرب زمین مشغول میباشند . معلوم نیست مملکتی که از قرون عدیده باینطرف در تاریکی و خاموشی استبداد پیچیده شده خیال دخالت نمودن در امور مملکت وتجدید زندگانی پلتیکی وتمدن ازچه وقت درمیان زنان تولید گردیده و اعتقاد راسخ آنها درقوانین پلتیکی وتمدنی از کجا پیداشده است . هیچ محل تردید وشبه نیست که اینگونه خیالات درایشان حاصل شده وحال هم هنوز باقی است و عقل وادراکی که بواسطه تجربه عملیات سالهای دراز عموماً تحصیل نموده‌اند بر آن خیالات افزوده است زنان ایران نمونه مشعشعی ازلیاقت خود ودلهای پاکیزه خویش در قبول افکار جدیده اظهار نموده و باتهور و مجاهدت بتکمیل مقاصد خویش مشغول گشتند » .

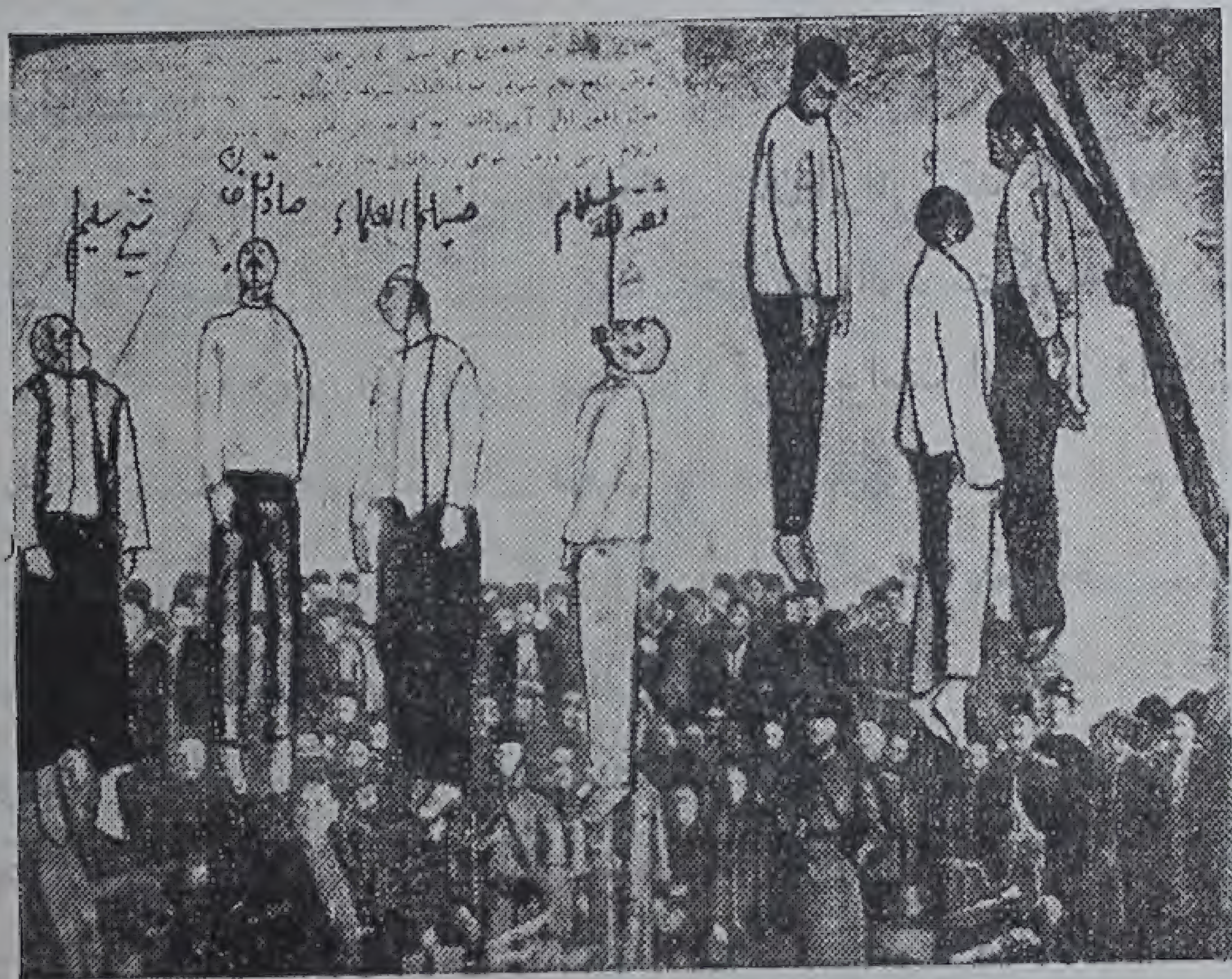
مستشار مذکور پس از اینکه شجاعت زنان ایرانی وفداکاری آنهارا در راه آزادی شرح میدهد درآخر گوید: آیابااین حال سزاوار نیست که به آواز بلندفاش وبرملا گفته شود عزت زنان ایران پاینده باد ! گرچه بواسطه اطمینان واتکال باوهام مردان که همیشه درمقابل نظرشان مجسم بود ، زنان ایران فرصت تعلیم و تحصیل بروفق اصول جدیده ننمودند ونتوانستند از اقدامات خود فایده صحیح ببرند ، ولی بااین حال وبامراقبت وممانعت مردان ازپیمانه آزادی سیراب شده همه روزه پولهای خودرا برای اعانه مملکت خودمیدادند وخدام وطن راتشویق مینمودند . وهرلحظه بچشم حسرت مادرانه برآنها مینگریستند ، درآن موقع و آن ساعت وحشتناك حزن افزا که دلهای مردان ضعیف شده وخوف حبس وزجرودار وگلوله ریزشدن برشجاع‌ترین اهل مملکت راه‌یافته وباعث خفقان قلبشان شده‌بود زنها کوتاهی نکرده

وازدیگران عقب نماندند .

آری زنان ایرانی درآن ایام تاریك بابرادران خود دست اتحاد داده در راه استقلال ایران میکوشیدند ودرتعقیب آن‌قضایای وحشتناك چون شهرت یافت فتوری درعزم نماینده‌گان روی داده سیصد نفر از آن بانوان نقاب بررخ، چادربرسروطپانچه زیر لباس درمجلس شورا حاضر گشته و نقابهارا پاره کرده و دور انداخته وکلا را تهدید نمودندکه هرگاه درحفظ شرافت ملت ایران نکوشند مردان وفرزندان‌خود را کشته سپس انتحار خواهند نمود .

خلاصه ملت ایران و نمایندگان آن بهیچوجه زیربار آن اولتیماتوم نرفتند تااینکه دردوم محرم ۱۳۳۰ هیئت دولت مجلس رابسته وو کلا را از اجتماع درآن محل مانع گشتند .

بالنتیجه مواد اولتیماتوم قبول شد و شوستر ایران را ترك گفت . در خلال آن احوال روسها درتبریز آتش بیداد افروختند چنانکه زنان و اطفال و اشخاص بیطرف را کشته وآنان را انواع داغ‌وشکنجه کرده اجساد مقتولین را مثله‌مینمودند ودرمحرم همان سال ودرروز عاشوراعالم متدین‌وآزادی خواه معروف ثقة‌الاسلام



« فجایع روسها درتبریز »

را بادو روحانی دیگروپنج نفر ازاسران و مأمورین ایالت تبریز بدارزدند . همچنین در رشت وانزلی لشکرروس بدون جهت بکشتن اهالی قیام کرده آغاز خونریزی نمودنددرصورتیکه وزراء دولت ایران مواد اولتیماتوم را قبول کرده بودند .

بدیهی است ملت ایران ازاین پیش آمد ها سخت متأثربود واز کلیه ایالات وولایات اعتراض های شدید به نایب السلطنه وکابینه دولت وارد آورده آنان راتوبیخ مینمودند اما هیئت دولت نسبت بنمایندگان با حرارت سختگیری مینمود ودر نظر داشت انتخاب عمومی ویکدرجه را مبدل بانتخاب خصوصی ودودرجه نماید ولی مقصودش حاصل نگشت ومجبورشد همان نظامنامه سابق را مجری دارد . برای اختصار ازشرح اقدامات آزادیخواهان وفرقه‌های سیاسی وتعدیات روسها وتوپ بستن بگنبد مطهر رضوی، مشاجرات احزاب ، افتتاح دوره سوم تقنینیه در۱۳۳۳ هجری ، تاجگذاری احمد شاه و خاتمه اختیارات نایب السلطنه در میگذریم . بطور کلی افق سیاست روزبروز تاریکترودست اجانب درازتر میگردید .

فصل نهم
ادبیات فارسی
دردورهٔ قاجاریه

شاید ذکر این مطلب تعجب آور باشد که با مصائب وبلیاتی که دردوره قاجاریه برملك وملت ایران وارد آمد نظم و نثر فارسی نسبت بدوره صفویه ترقی نموده رونقی یافت مخصوصاً نثرفارسی ازعبارت پردازیهای بیجا واستعمال الفاظ مشکل وغیر مأنوسی که خواننده را از معنی دورمیساخت پیراسته شد وبتدریج فارسی ـ نویسی ساده معمول گردید.

بعقیده نگارنده این سطورعلت پیشرفت «نسبی» ادبیات در آن دوره چند چیز بوده یکی جنبش اخیر تصوف درایران است که عنقریب اشاره بآن خواهدشد. گرچه درابتداء با این جنبش مخالفتی سخت شد ولی بتدریج پیشوایان این مشرب

مرام ومقصد خودرا گوشزد جمعی کثیر از اصحاب ذوق و استعداد نموده مطالعه کتب متقدمین صوفیه که استادان سخن محصوب میشوند مرسوم گردید و از سبك آنها درپایان مطالب عرفانی وشعرسرائی بخوبی تقلید شد. دیگر آنکه باب‌مراوده با دول خارجه باز گردید وبالطبع ازطرز انشاء آنها آگاهی حاصل شد ودانستند که طرزنگارش ملل غرب که تقریباً مانند ساده نویسی خواجه نظام‌الملك درسیاست نامه‌وعنصرالمعالی کیکاوس درقابوسنامه است‌رجحان‌بر انشاء تاریخ وصاف‌ودرهٔ نادره دارد چه معنی‌را فدای لفظ نکرده خواننده رابالفاظ مغلق گمراه نمینمایند. خوشبختانه پیشوای این طرز نگارش درآن عصرسیاستمدار فاضل میرزا ابوالقاسم قائم مقام توانست کمال قدرت را بخرج داده فارسی نویسی جدید را برروی پایهٔ متینی استوار دارد. ثالثاً پادشاهان قاجار (غیراز آقا محمدخان) مایل بودند شعراء آنها را مدح کرده یا نویسندگان تاریخ حیات‌آنها را بنحو خوشی بنگارند تا پس ازشکست ها وگرفتاریهای گوناگون خودرا بدان اشعار وگفتار تسلی‌دهند همچنین شاهزادگان و حکام شعراء را تشویق بمدح سرائی میکردند ویك سلسله هزلیات که ازبعضی ازشعراء بزرك‌آن‌دوره مشاهده میشود برای‌خوش‌آمد آن شاهزادگان بوده و آئینه اعمال‌بعضی‌ازآنهاست.

فهرست بزرگترین شعراء و نویسندگان و دانشمندان آن دوره از این قرار است.

١ - نظم

سحاب

سید محمد اصفهانی متخلص به سحاب پسر سید احمد هاتف اصفهانی صاحب ترجیع بند معروف است. سحاب معاصر با فتحعلیشاه بوده ودارای دیوانی‌است‌درحدودپنجهزاربیت وگویند صاحب‌تذکره‌ایست بنام رشحات‌سحاب. این‌چند بیت ازاوست:

شعر است هیچ و شاعری از هیچ هیچ تر
در حیرتم که در سر هیچ این جدال چیست

یاک تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ
ای ابلهان بی هنر این قیل و قال چیست،

ازبهر مصرعی دو ، که مضمون دیگری است
چندین خیال جاه و تمنای مال چیست

مجمر سید حسین طباطبائی اردستانی متخلص به مجمر و ملقب به مجتهدالشعراء از قصیده سرایان معروف عهد خویش است و در نزد فتحعلیشاه مقرب بوده وفاتش درجوانی‌در سنه ۱۲۲۵ رخ داد. این‌لغز راجع به قلم از اوست .

گلبن باغ نفس ناطقه را — من یکی ابر گوهر افشانم
هم شکرریز وهم عبیرافشان — لب دلدار و زلف جانانم
در در افشانی و گهر ریزی — طبع دستور و دست سلطانم

صبا فتحعلیخان کاشانی متخلص به صبا امیرالشعراء فتحعلیشاه بوده. مثنویات شهنشاه نامه، خداوندنامه، عبرت نامه‌و گلشن صفا ازاوست. ۱۱قصیده سرائی ید طولائی داشته ودارای دیوانی است درسنه ۱۲۳۸ وفات‌کرده وپسرش میرزا حسین عندلیب جای اوبگرفت .

نشاط میرزا عبدالوهاب اصفهانی متخلص به نشاط درالسنه فارسی، عربی، ترکی، ید طولائی داشته وخط رابسیار خوب‌می‌نوشته ودرحکمت وریاضی دست داشته است. نشاط نسبت به شعراء و عرفا احسان‌مینموده و درنزد فتحعلیشاه مقرب بوده وملقب به معتمدالدوله شد درغزل‌سرائی ید طولائی داشته ومعروفترین اثراو موسوم‌به «گنجینه»است (وفاتش در۱۲۴۴رخ‌داد) .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام میرزا ابوالقاسم مانند پدرش میرزا عیسی فراهانی یکی از رجال بزرگ سیاسی ایران بوده و شمه‌ای‌از اعمال او در زمان فتحعلیشاه ومحمدشاه درضمن تاریخ آنعصر گفته شد واشاره کردیم که محمد شاه‌آن‌مرد نامی‌را درسنه۱۲۵۱ بکشت. قائم مقام یکی‌ازبزرگ‌ترین نویسندگان عهد خویش است و منشآت اوسرمشق فارسی نویسی جدیدی گردید .

شعرهم میسرود و ثنائی تخلص مینموده . میرزا تقی خان معروف به امیر نظام تربیت شده خوان احسان او است.

وصال میرزا محمد شفیع معروف به میرزا کوچك و متخلص **بوصال** از شعراء عالیمقام عصر خویش بوده و در موسیقی دست داشته خط هم خوب می نوشته است . دارای قصاید و غزلیات زیبائی است و فرهاد و شیرین وحشی را با تمام رسانده و کتاب اطواق الذهب زمخشری را به فارسی ترجمه کرده است .

برادران وصال ، **میرزا محمود** طبیب متخلص بـه حکیم و **میرزا ابوالقاسم فرهنك** و **داوری** و **یزدانی** و**همت** ازفضلاء عهد خویش بودند و همچنین پسر وصال میرزا احمد وقار از خوش نویسان معروف است.

قاآنی بعقیدهٔ جمعی کثیر از اهل سخن میرزا حبیب شیرازی متخلص به **قاآنی** بزرگترین قصیده سرای دوره قاجاریه است و برابری با بزرگترین سخنوران زمان گذشته مینماید.

سخن در نزد آن استاد مانند مومی بوده که بهرطرز و هرشکل که میخواسته است آنرا تغییر میداده .

متأسفانه بسیاری از اشعار این شاعر نامی هزلیات است که برای خوش آمد اهل زمان گفته ولی کیست که بتواند منکر حلاوت گفتار و شیرینی اشعار و طبع بلند و مقام فضل قاآنی شود ؟ پدر قاآنی میرزا محمد علی هم شاعر بوده و گلشن تخلص می نموده است. قاآنی مدتی ازعمر را درشیراز و کرمان وطهران گذرانده ، شاه و وزراء و امراء وقت را ستوده و در سنه ۱۲۷۰ بجـوار رحمت شتافته است . قاآنی دارای تألیفی است مانند گلستان و موسوم به کتاب پریشان . این چند بیت نمونهٔ طبع بلند او است .

بنفشه دسته از زمین بطرف جویبار ها
و یا گسسته حورعین ز زلف خویش تارها

زسنك اگر ندیده چسان جهد شراره ها

ببر گهای لاله بین میان لاله زار ها

که چون‌شراره‌می جهدزسنك کوهسارها

فروغی میرزا عباس بن آقا موسی بسطامی در ابتدا مسکین تخلص می نموده وبعد آنرا تغییر داده فروغی را تخلص خود کرد. فروغی شاعری بوده خوش قریحه وصوفی مسلك دارای چند هزاربیت است وغزل‌را برقصیده ترجیح میداده وفاتش درسنه ۱۲۷۴ واقع گشت. این ابیات از اوست.

کی رفتهٔ ز دل که تمنا کنم تو را

که بودهٔ نهفته که پیدا کنم تو را

غیبت نکردهٔ که شوم طالب حضور

پنهان نگشتهٔ که هویدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

باصد هزار دیده تماشا کنم تو را

یغمای جندقی میرزا ابوالحسن جندقی متخلص به **یغما** درنظم ونثر مهارت داشته است کلیات او عبارت است اولا از منشآتی که بعضی از آنها پارسی خالص وبرخی نامه هائیست که با انشاء سهل و ساده نگارش یافته دیگر غزلیات قدیم و جدید است و همچنین غزلیات معروف به سرداریه و قصابیه از اوست ،کتاب احمد ، **خلاصة الافتضاح** ، مراثی ، ترجیع بند . قطعات ، رباعیات و غیره از مندرجات دیگر کلیات اوست . یغما در هزل سرائی، مشهور است .

سایر شعرا محمدحسن زرگر (متوفی در ۱۲۷۰) محمدعاشق (متوفی ۱۲۸۱) **میرزا محمدعلی سروش سدهی ملقب به شمس الشعراء** (متوفی در ۱۲۸۵) **محمدعلی جیحون یزدی** صاحب نمکدان ،**فتح الله خان شیبانی- کاشانی** ازشعراء ماهر آن دوره‌اند. همچنین حکیم معروف **حاج ملاهادی سبزواری**، **رضاقلی خان هدایت**، **میرزا محمدتقی سپهر** و بعضی از بزرگان صوفیه که تحت

عنوان دانشمندان عنقریب بآنها اشاره خواهد شد دارای طبع شاعری بوده‌اند.

۲- علماء شرع

چنانکه درفصل مربوط به صفویه اشاره شد مذهب امامیه اثنی عشریه از آن تاریخ مذهب رسمی ایران گردید و عدهٔ کثیری ازدانشمندان تألیفات مهمی به عربی و فارسی نمودند که نام بعضی از آنها درجای خود ذکرشد. همچنین پس از انقراض سلسلهٔ صفویه وافشاریه و زندیه عدهٔ کثیری ازدانشمندان شیعهٔ اثنی عشریه بمسائل فقهی وشرعی پرداخته آثار گرانبهائی ازخود بیادگار گذاشته اند وازآنجمله است **آقای بهبهانی** اصولی ومجتهد معروف که در اواخر قرن دوازدهم هجری میزیسته و **سیدمحمدمهدی بروجردی** معروف به بحرالعلوم که درسنه ۱۲۴۰ بجوار رحمت پروردگارپیوسته و **ملا احمد نراقی** صاحب تألیف نفیس معراج السعاده که دارای طبع شعرهم بوده وصفائی تخلص مینموده است (متوفی درسنه ۱۲۴۴) **شیخ جعفر** معروف به کبیر، سید **محمدباقر رشتی** متوفی درسنه ۱۲۶۰ و**شیخ مرتضی انصاری** که مراتب فضل وکمالش در نزد اهل فضل مشهور تر از آفتاب است ووفاتش در سنه ۱۲۸۱ رخ داد.

۳- سایر دانشمندان و نویسندگان

محمد باقر خوانساری — محمدبن سلیمان مؤلف «روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات» است که در نیمهٔ قرن دهم هجری برشتهٔ تحریر در آورده و شرح حال عده کثیری ازعلماء، دانشمندان، اولیاء وشعراء قدیم وجدید است برحسب حروف تهجی.

محمد بن سلیمان تنکابنی — مؤلف قصص العلماء است که در سنهٔ ۱۲۹۰ بتحریر آن اقدام شده و دارای شرح حال یکصد و پنجاه نفر از علماء شیعه است.

میرزا محمد علی — میرزا محمد علی مؤلف «نجوم السماء» است درشرح حال علماء شیعه قرن یازدهم، دوازدهم و سیزدهم هجری. این کتاب

نفیس درسنهٔ ۱۲۸٦ تألیف شده است .

اعتمادالسلطنه محمد حسن‌خان‌ملقب‌به **صنیع الدوله** بعداً ملقب‌ومعروف باعتمادالسلطنه‌ازمقربین دربارناصرالدین‌شاه ووزیرانطباعات بوده ودارای‌تألیفات متعددی‌است که دانشمندان‌دیگرهم درتنظیم آن دست‌داشته‌اند ازجمله تألیفات اویکی **مرآة البلداد** است (در جغرافیای بعضی ازشهرها ودیهها و یك قسمت ازتاریخ سلطنت ناصرالدین شاه) دیگر **مطلع الشمس** (درشرح بعضی راه ها خراسان ، آثار وابنیه وتاریخ مشهد وغیره) و **خیرات‌الحسان** (در شرح حال بزرگترین زنان مسلمان) وکتاب **الماثر والاثار** و **منتظم‌ناصری**در تاریخ وغیره وغیره .

محمد تقی خان حکیم مؤلف « گنج دانش » است در اسامی شهر ها و سایر اماکن ایران تاریخ انتشار این کتاب نفیس درسنه ۱۳۰۵ هجری است .

رضاقلی خان هدایت اهل طبرستانست و مقرب دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه بوده‌ودارای تألیفات سودمندی است‌ازاینقرار: **ریاض‌العارفین** در شرح‌حال بزرگان صوفیه ، **مجمع‌الفصحا** در شرح حال شعرا وبعضی از پادشاهان وشهزادگان ، **انجمن‌آراء** (درلغت) **ملحق‌روضة‌الصفا** (درتاریخ) . هدایت دارای‌طبع شعر بوده و در سال ۱۲۸۸ رحلت کرده است

عبدالرب آبادی حاج‌شیخ مهدی‌ملقب **بشمس‌العماره** است **ازفضلاءو دانشمندان** بوده‌ودر تألیف‌نامه **دانشوران** شرکت **داشته**‌است نامه‌مذکور بسعی جمعی ازعلماءآن عصربرشته‌تحریر درآمده وعبدالرب آبادی قزوینی نیز دربعضی ازتألیفات اعتمادالسلطنه دست داشته است .

حاج ملا هادی سبزواری آخرین حکیم بزرگی است که بعد از ملاصدرا در ایران بوجود آمده . مرحوم حاج ملاهادی‌بن حاج مهدی درسنه ۱۲۱۲ درسبزوار بدنیاآمده ودرآنشهر و مشهد و اصفهان تحصیلات خود را باتمام رسانیده بزرگترین حکیم عصرخودگشت . سبزواری‌پس‌از

زیارت بیت‌الله الحرام بکرمان رفت ودر آنشهرمزاوجت کرد سپس بسبزوار برگشت و درسنه ۱۲۹۵ روح پرفتوحش بعالم قدس خرامید . مهمترین تألیفش بفارسی « **اسرار الحکیم** » است وشرحی هم بربعضی ازابیات مثنوی نوشته ، **اما در** عربی تألیف مهم او منظومه درمنطق وحکمت است همچنین جوشن‌کبیر را شرح نوشته و بعضی ازتألیفات ملاصدرا را توضیح داده است . اشعاری هم بفارسی دارد و اسرار تخلص می نمود .

این بیت ازاو است :

گوش اسرار شنو نیست وگرنه اسرارت

برش از عالم معنی خبری نیست که‌نیست

میرزا تقی خان و عباسقلی خان سپهر

میرزاتقی خان سپهر از دانشمندان عصرخود ومستوفی‌دربار ناصرالدین‌شاه بوده‌تاریخ‌عمومی معروف‌به « **ناسخ‌التواریخ** » تألیف اوست و نه جلد آنرا برشتهٔ تحریر در آورده پس از او پسرش عباسقلی خان سپهر پنج جلد دیگر آنرا نوشته است .

٤ - تصوف

جنبش جدید تصوف را درایران میتوان از زمان کریم خان زند دانست چه بااینکه وکیل‌الرعایانظرخوشی بصوفیه‌نداشت درعهد حکمرانی او **معصومعلی‌شاه‌دکنی** ازمریدان شاه علیرضا و ازاقطاب سلسله نعمةاللهیه بایران آمد وچند تن از اشخاص مستعد ازقبیل‌فیض علی ، نورعلی ومشتاقعلی درخدمت او درآمدند وبازار فقرباوجود مخالفت حکمرانان وقت وعلماء صوری رونقی گرفت . دردوره قاجاریه تازمان محمد شاه پیشوایان فقر وتصوف آزاد نمیزیستند وحتی فتحعلیشاه جمعی از آنان را تبعید کرد ومجذوب علیشاه را مصادره نمود ولی برتعداد پیروان این‌طبقه هرروز افزوده میگشت وحتی جمعی از شاهزادگان و شاهزاده خانمهاآن مشرب راپذیرفتند .

طرفداری محمد شاه از صوفیه بازار آنان را رونق داد و پس از او

ناصرالدین شاه نه فقط بمخالفت بر نخاست بلکه روی موافقت یا بیطرفی نشان داد وجمعی ازاعیان واشراف بحلقه فقر در آمدند ودر کثر از شهرها چراغ عرفان روشن گردید.

پس از دوره ناصری بواسطه پیشرفت علوم مغرب زمین درایران ومتوجه شدن افکار بمسائل سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی وغیره از گرمی بازار تصوف کاسته شد . شاید یکی ازعلل کم شدن رغبت عمومی باین مسلك آن بود که مضمون گفتار متقدمین در فنا وبقاء ، وحدت وکثرت هزار مرتبه تکرار گردیده ملال آور گشته بود . در دوره انقلاب ایران یا بواسطه خشك شدن سرچشمه تصوف که دیگر مضمون بکر یااقلا طرز سخن جدیدی نداشت ویابسبب متوجه شدن نظر ادبا ودانشمندان باوضاع سیاسی مملکت که وقت تأمل درمسائل عرفانی نداشتند عارف بزرگی که بتواند روح جدیدی در کالبد تصوف بدمد پیدانشد .

گرچه بنظر میرسد که این فکر هیچگاه از ایران برطرف نخواهد شد ولی اصول کهن تصوف تابامضمونهای جدید آراسته نشود وبطرز نوینی درنیاید وبشکل خاص مطابق ذوق ومعلومات عصر جلوه نکند در قلوب خاص و عام چندان تأثیری نخواهد بخشید .

چون غرض مؤلف ذکر اسامی عرفا نمیباشد فقط بنام چندنفر از آنان که دارای آثار ادبی هستند اکتفا میشود :

نور علیشاه محمد علی ملقب بنورعلیشاه فرزند عبدالحسین فیض علیشاه است . نورعلی در اصفهان متولد گردیده ولی اصلش از قریه رقه تون وطبس است . پدر وپسر حلقه ارادت معصوم علیشاه دکنی را درگوش کرده وباآنجناب مدتی درسفر و درحضر بسر بردند .

حسن صورت وسیرت نورعلی وطبع روان ولطف گفتارش جمعی کثیر رابطرف خود متمایل ساخت .

رساله جامع الاسرار، اصول وفروع ، تفسیر سوره بقره بنظم از آثار اوست همچنین دومجلد ازمثنوی جنات الوصال وقدری ازمجلد سوم آن را بنظم در آورد(۱)

(۱) دوجلد دیگر از جنات الوصال را رونقعلیشاه و یك جلد را هم نظامعلیشاه برشته نظم درآورده اند .

قصاید و غزلیات او مالامال از اسرار عـرفان جذبه و وجد است . این ابیـات از اوست :

من در تاج خسروان آن لؤلؤ لالاستم
درقعر بحر بیکران آنگوهر یکتاستم
گه نارو گه نور آمدم گه مست‌ومخمور آمدم
بردار منصور آمدم هم لا و هـم الاستم

درزمان علیمراد خان زند درمورچه خورت اصفهان یك گوش نور علیشاه را ببریدند وفات اودرسال ۱۲۱۲ درموصل رخ داد.

مظفر علی میرزا محمدتقی ملقب به‌مظفرعلی اهل کرمان واز فضلاء عصر خویش بوده چنانکه اورا حکیم ایمانی و مولوی کـرمانی میگفتند . درفن طبابت ید طولائی داشت ودست ارادت به مشتاقعلیشاه که از علوم ظاهری بی‌بهره بود بداد و بخدمت نورعلیشاه رسید . آقامحمد علی کرمانشاهی که ازعلماء شرع بوده وعداوتی بااین سلسله داشت‌وقبلا معصومعلیشاه را اوبقتل‌رسانیده بود مظفرعلی را هم درسال ۱۲۱۵ مسموم ساخت. ازجمله مؤلفات او تفسیرسوره‌ـ سبع المثانی است درنظم ، مجمع البحار در نثر ، کبریت احمر (اوراد و اذکار) ، دیوان مشتاقیه وغیره است .

سید قطب الدین محمد ذهبی از بزرگان سلسله ذهبیه است ودرمراتب علم و کمال او همین بس که دانشمندانی مانند‌احمداحسائی وسید مهدی طباطبائی بحرالعلوم ازتربیت‌شدگان او بوده‌اند درصورتیکه شیخ‌احمد پیشوای سلسله شیخیه منکر صوفیه بوده است وسید مهدی ازمخالفین جدی شیخیه میباشد اما قطب الدین شخصاً حکمی مشرب بوده و ضمناً ریاست سلسله ذهبیه را داشته است . رحلت او در۱۱۷۳ رخ داد ومهمترین تألیفاتش عبارت است ازشمس‌ـ الحکمه فصل الخطاب ، گنزالحکمه مثنوی نورالولایه وغیره .

حسینعلی اصفهانی حسینعلی اصفهانی‌جامع معقول ومنقول‌بوده ودست ارادت به معصومعلیشاه‌دکني داده است . رسالهٔ برردهانری مارتن‌پادری

که بر آمین اسلام ایراد - وارد نموده بود برشته تحریر درآورده است و فاتش درسنه ۱۲۳٤ رخ داد .

مجذوبعلی شاه حـاج محمد جعفـر ملقب بمجذوب‌علی از بزرگان فرقه نعمة‌اللهیه است وبعد از مرحوم حسینعلی مقتدای سالکان آن طریق گردید . رحلتش در سنه ۱۲۳۸ رخ داد . نویسنده بستان السیاحه گوید که مجذوبعلی درعلم شریعت وطریقت‌ومعرفت کتب مفیده‌ورسائل متعدد تألیف‌نموده وزیاده ازصد هزار بیت درآن سه علم تصنیف فرموده است کتاب مراحل السالکین ازتألیفات اوست .

حاج زین العابدین شروانی ملقب بمستعلیشاه‌است‌وپس‌ازمجذوب علیشاه بارشاددرویشان نعمة اللهی پرداخت کتاب نفیس « بستان السیاحـه » تألیف اوست ودرآن بترتیب حروف تهجی اسامی ولایات ایـران و نقاط دیگر ذکرشده ودارای نکات سودمند ادبی ، تاریخی ، جغرافیائی ، اجتماعی و مذهبی است . تألیفات دیگر اوحدائق السیاحه وریاض‌السیاحه است . این‌دو کتاب بعنوان ممالك است وشرح حال بزرگان هرشهری را بمناسبت ذکرآن شهر برشته تحریر درآورده است. مرحوم شروانی مسافرت بسیار نموده ودرسنه ۱۲٥۳ بجهان دیگر رحلت نموده است .

رحمتعلیشاه حاج زین‌العابدین‌میرزا کوچك معروف برحمت علیشاه گرچه دارای تألیف مهمی نیست‌ولی‌ازبزرگان‌سلسله‌نعمة‌اللهیه بشمار است ودرعلوم ظاهری وباطنی‌مقامی‌نهایت‌ارجمند داشته. وی بدلالت‌حاج‌زین‌العابدین شروانی دست ارادت به مجذوب علیشاه داده‌وپس ازحاج مذکور مقتدای درویشان نعمة‌اللهی گردیده وجمیع بزرگان فقر متفق الکلمه به بزرگواری او معتقد بوده و هستند. ازطرف محمد شاه لقب‌نایب‌الصدر یافت ووظایف فارس دراختیاراو گذاشته شد . وفاتش در ۱۲۷۸ رخ داد .

حاج ملا سلطانعلی گنابادی

ولادتش درسنه ۱۲۵۱ دربیدخت گناباد اتفاق افتاده وپس از تکمیل علوم ظاهری در مشهد بجانب سبزوار شتافت و در خدمت حاج ملاهادی سبزواری که بزرگترین حکیم عصر خویش بود بتحصیل حکمت پرداخت وجامع معقول ومنقول و سرآمد فضلاء زمانه گشت حضرتش دست ارادت بحاج محمد کاظم سعادت علیشاه اصفهانی داده و مراتب سیر وسلوك را پیموده یکی ازاقطاب سلسله نعمة اللهیه گردید و دارالارشاد خود را دربیدخت قرارداد . بزودی صیت فضل و کمالش دراطراف ولایات وایالات ایران برسید وگروه گروه ازهرصنف وطبقه بخدمتش مشرف گشته وازتجلیات آئینه ضمیر منیرش استفاده مینمودند . درتفسیر کلام و تأویل آیات زحمات بسیار کشیده والحق تفسیر بیان سعادت ومجمع السعاده آن بزرگوار مالامال ازحقایق عرفانی و رموز حکمت است . رساله زیبای سعادت نامه (نثر فارسی) از تألیفات سودمند اوست . حاج ملا سلطانعلی از اهل ظاهر اذیت ، وآزار بسیار بدید ودرآخر او را شهید کردند .

حاج آقا محمد شیرازی

ملقب به منورعلیشاه وعم رحمتعلی شاه معروف است پس‌از رحمتعلی شاه جمعی ازمریدان او حلقه ارادت حاج آقامحمد رادرگوش کرده اورا جانشین آن بزرگوار میدانستند . حاج‌ـ آقامحمد درعلوم‌ظاهری دارای درجه اجتهاد بوده ولی‌متأسفانه اثر مهمی ازخودباقی نگذاشته است . وفاتش در۱۲۹۴ رخ داد .

صفی‌علیشاه

حاج میرزا حسن اصفهانی ملقب به صفیعلیشاه از بزرگترین عرفاء مشهور عصرخویش است . دست ارادت برحمت علیشاه داده ومدتی رنج سفر کشیده درآخر درطهران رخت‌اقامت گسترد ومحضرش‌مجمع ارباب‌کمال واصحاب ذوق و حال گردید . بسیاری ازرجال مملکت و اعیان دولت حلقه ارادت اورا درگوش کرده ازمحضر فیض اثرش‌دریوزه همت می‌نمودند . اشعار صفیعلیشاه دارای لطف مخصوصی است وهمان حلاوت و دلربائی که درگفتار عطار و مولوی مشاهده میشود در مثنویات او پدیدار است زبدة الاسرار راکه درآن

واقعه کربلا را بامراحل سیر و سلوك تطبیق نموده باشاره رحمت علیشاه برشته نظم درآورده وراستی لطف سخن را بجائی رسانیده است که خواننده را بی اختیار کند . تفسیر منظوم کلام الله مجید از آثار فناناپذیر آن عارف بزرك است . دیگراز تألیفات او بحرالحقایق است بنظم وعرفان الحق و میزان المعرفه «به نثر» و انصافاً در نثر فارسی هم طرز ساده وجاذبی داشته و معانی بلند را درعبارات مختصر وجامع بدون تکلف بیان نموده است . دیوان اشعارش مشحون ازقصاید و غزلیات و انواع مسمط است . بطور کلی صفی علیشاه آخرین شاعر بزرك صوفی مشرب است .



« حاج میرزا حسن صفیعلیشاه »

پس از او شاعری بیشتر وبهتر ازاودرعرفان‌سخن نرانده است . درسال ۱۳۱٦ روح پرفتوحش بگلشن قدس خرامید این اشعار ازاوست :

دوش کز من بود خالی جای من ‌ ‌ ‌ آمد آن یکتا بت رعنای من
شد ز بعد لای من الای من ‌ ‌ ‌ گفت کای در عاشقی رسوای من
(خواهم از هستی سبکبارت کنم)
گرتو خواهی کزطریقت دم‌زنی ‌ ‌ ‌ پای باید برسر عالم زنی
نی دو عالم از طمع برهم زنی ‌ ‌ ‌ گر دم از آمال دنیا کم زنی
(مستحق لطف بسیارت کنم)
دم غنیمت دان که عالم یك دم است
آنکه بادم همدم است او آدم است

دم ز من جو کادم احیا زین دم است
فیض این دم عالم اندر عالم است
(دمبدم دم تابدم یارت کنم (الخ)

وله ایضاً :

من بملك دل شهنشه بوده ام تا بوده ام
از رموز عشق آگه بوده ام تا بوده ام
دل بر آن گیسوی مشکین داده ام تاداده ام
محو آن رخسار چون مه بوده ام تابوده‌ام
راه با اهل طریقت رفته ام تا رفته ام
سالکان را رهبر ره بوده ام تا بوده ام

علیخان صفا علی این شاعر از مریدان مخلص و پاکباز حاج میرزا حسن صفیعلیشاه استوپس ازرحلت پیربزرگوار خودبدستگیری طالبان وارشاد سالکان همت گماشت - مرحوم علیخان (ظهیرالدوله) پسر محمد ناصرخان وزیر درباراست ومدتها خدمات مهم دولتی را عهده دار بوده ودرهرحال شیوه درویشی را ازدست نداده است. روشنی ضمیر ، طینت پاك ، اخلاق حسنه و تجدد خواهی او بازار فقررا رونق جدید داد . صفا علی طرفداری از مساوات و حکومت مشروطه مینمود ودرانجمن اخوت او وضیع وشریف برابر می‌نشستند از اقدامات‌وی درهمدان و گیلان وسایر نقاط میتوان نتیجه گرفت که دربیداری ایرانیان زحمتی بسزا کشیده درآخر محمد علی‌شاه خانقاه اورابتوپ بست و اثاثیه گرانبهای آنرا بغارت بردند . رسائل سبحه صفا ، مرآت الصفی ، رعنا وزیبا ومطلع‌الانوار (نظم) ازآثار اوست . همچنین قصاید وغزلیاتی ازاین شاعر بیادگاراست .

حاج میرزا معصوم نایب‌الصدر شیرازی این شاعر فرزند ارجمند رحمتعلیشاه واز دانشمندان عصر خویش‌است‌سالهاعمرشریف‌رابتحصیل‌علم‌و کمال‌وتزکیه‌نفس گذرانده و مسافرتهای طولانی در اطراف ایران ، هند ، ترکستان وعثمانی‌نموده درك صحبت بزرگان هردیار را کرده‌است ، مهمترین‌تألیف

او کتاب **طرائق الحقائق** است وانصافاً درتألیف آن زحمت بسیار کشیده و درتحقیق حال بزرگان صوفیه وسایر دانشمندان از اعصار گذشته تازمان خویش اقصی جهد خودرا نموده وآن تألیف نفیس‌ازاین حیث نهایت قابل توجه است وبجهاتی برسایر تذکره‌هائی که دراینخصوص برشته تحریردرآمده رجحان دارد چه مؤلف فاضل‌آن حتی المقدور سعی کرده از روی منابع و مأخذ های مختلف ومدارك معتبرحقیقت امررا مکشوف سازد واز غرض ورزی وحب وبغض بیجا کناره جوئی نموده مطالب را چنانکه درك‌کرده وتحقیق نموده بیان فرموده است .

٥ـ شیخیه

پیروان شیخ احمداحسائی‌معروف بشیخیه اند . شیخ‌احمدبن زین الدین‌ابن ـ شیخ ابراهیم احسائی عالمی بود زاهد و متقی دارای کمالات صوری ومعنوی مدتی ازعمرشریف را در ایران خاصه دریزد و اصفهان گذرانید وازعجایب آنکه این مرد دانشمند که در رد فلاسفه و صوفیه میکوشید تربیت شده سید قطب الدین محمد پیشوای سلسله صوفیه ذهبیه بوده است ـ خلاصه محمدعلی میرزا فرزندفتحعلیشاه شیخ را امر بتوقیف در کرمانشاهان داد و پس از رحلت شاهزاده شیخ موفق گردید بکربلا عزیمت نماید . درآنجا پاشای بغداد بمخالفت او برخاست ودرآخر شیخ بزرگوار مجبور گردید بااهل‌بیت خود به‌بیت‌الله رود ودرسن نودسالگی در سنه ۱۲٤۳ هجری نزدیك مدینه وفات نمود . ودرمدینه درجوار ائمه دفن گردید . شیخ احمد دارای تألیفات متعددی است از قبیل **شرح‌الزیارات الکبیر** و **شرح ـ الفواید** وغیره .

جانشین قابل شیخ احمد احسائی حاج‌سید کاظم‌بن امیرسیدقاسم رشتی است وپس از او بین پیروانش اختلاف عظیم حاصل گشت . چند تن تابع سید علی محمد معروف به‌باب گردیده وفرقه‌بابیه پدیدآمدگروهی پیروحاج محمدکریم خان‌قاجار گشته اورا رکن رابع از اصول عقاید خویش دانستند واز اینجهت برکنیه معروف گشتند. جمعی دیگر طرفدار میرزاحسن گوهرازمریدان سیدکاظم گشته وبه حاج ـ کریم خان اعتقادی نداشتند . میرزا حسن دارای طبع روانی بوده و روزگاررا به

پرهیزکاری میگذرانده است. این بیت ازاوست :

ملجأت پنداشتم ازدست جور روزگاران

چون‌نکودیدم توهم همدست جورروزگاری

اما حاج محمد کریم خان از علماء عهد خود بوده و کتاب ارشادالعوام از تصنیفات اوست وفاتش درسنه ۱۲۸۸ درکرمان رخ داد.

ادبیات دوره انقلاب

قبل از انقلاب ایران منظور عمدهٔ نویسندگان و شعراء جلب توجه امراء و بزرگان بطرف خود یاترغیب ارباب استعداد بمسائل‌عرفانی وموضوعات‌اخلاقی‌بوده است آنچه تعلق به‌قضایای اجتماعی وسیاسی داشته دردرجه ثانی‌محسوب میگشت و بطورکلی از آن بحث میکرده‌اند. در دوره انقلاب قضایای سیاسی درجه اول را حائز گردید اهل قلم وبیان یك طرز حکومت بهتر را نصب‌العین خود قراردادندو درصددبرآمدند مطالب خود را بقسمی تقریر نمایندکه خاص وعام امیر وفقیردرك مطلب کنند.

مباحث سیاسی جای مطالب عرفانی را بگرفت و قصاید مدح مبدل باشعار وطنی‌گردید - همان دلایل و جهاتی که موجب انقلاب سیاسی ایران شد انقلاب ادبی راهم تولید نمود بلکه میتوان‌گفت انقلاب ادبی قبل از سیاسی شروع و از عوامل آن‌گردید.

نویسندگان دوره انقلاب درصدد برآمدندکه‌باانشاء سهل وساده بدون‌تکلف وپیرایه منظور خود را بیان کنند و بدینجهات نثر فارسی وارد در مرحله جدیدی گردیدکه نمونه‌آنرا دربامداد انقلاب میرزا ملکم خان وطالب‌اف تبریزی، مؤیدالاسلام نویسنده حبل‌المتین، حاج زین‌العابدین مراغه مؤلف سیاحتنامه ابراهیم‌بك، محمد حسینخان ذکاء‌الملك فروغی مدیرروزنامه تربیت وچندنفردیگر تهیه کردند. انصافاً بعضی ازاین‌دانشمندان‌خاصه ملکم خان‌ومرحوم ذکاء‌الملك استادان سخن وارباب قلم بوده اند وطرزنگارش آنها بیشتر از این حیث جالب توجه است

که قواعد دستور فارسی را از دست نداده باکمال سادگی صحیح و درست نوشته اند . میتوان گفت طرزی را که میرزا ابوالقاسم خان فراهانی شروع کرد اینان تکمیل نمودند .

نظری درنوشتجات دوره انقلاب که شرحش نهایت مفصل و موضوعی است بغایت مهم بخوبی میرساند که درموضوع وترکیب یامعنی وصورت تغییرات قابل توجهی حاصل شده است . اما ازحیث ترکیب نه فقط نثر مسجع بکلی متروك گشت بلکه عبارت پردازی بیجا ازین رفته ونویسنده بدون پیرایه های لفظی آغاز مطلب نموده وبرای تهییج احساسات یا جلب توجه خوانندگان بمعنی بیشتر اهمیت داده‌است تا بترکیب مصنوعی عبارات والفاظ چنانکه سبك بسیاری ازمتقدمین بوده است یك نظر بجراید دوره انقلاب خاصه جراید مجلس و صور اسرافیل و مساوات وادب و غیره بهترین گواه‌این ادعا است. حتی طریق هجووسرزنش نوع دیگر گشت ومیتوان گفت مقالات شیرین معروف‌به « چرند وپرند » درجریده صوراسرافیل نمونه زیبای‌چیز-نویسی بزبان توده است .

مطالعه جراید و کتب ومجلات بالسنه خارجی موجب شد که یك عده لغات واصطلاحات‌خارجی‌داخل‌درزبان فارسی گردد ، یعنی نویسندگان وقت آن‌ننمودند که بجای آن لغات واصطلاحات کلمات‌فارسی‌پیدانمایند وحتی مشاهده میشودبعضی ازجمله ها شباهت بعبارت پردازی خارجی دارد . البته بعضی از نویسندگان فاضل مانند ادیب الممالك فراهانی درمقالات خود مراعات اسلوب فارسی نویسی راکرده آنرا به ترکیبات واصطلاحات خارجی آلوده ننموده اند .

اما ازحیث نوع سخن‌گذشته ازروزنامه نگاری که بدان اشاره شد رومان نویسی (افسانه سرائی) بطرز مغربیان وتنظیم داستانها برای نمایش (تآتر) بتدریج معمول گردید و حتی در سنه ۱۳۲۶ هجری روزنامه بعنوان « تیاتر » در طهران تأسیس شد .

موضوع شعر هم مانند نثر شامل مسائل اجتماعی و سیاسی گشت ولی شعراء



« ادیب پیشاوری »

بزرك ما ترکیب اشعار را برهم نزدند وهمان‌سبك متقدمین را در سرودن غزل ، قصیده ، مثنوی و غیره تعقیب نمودند بلکه بعضی‌از آنها بطرز عرفا که اصطلاحات عرفانی را بخال وخط وابروتشبیه میکردند دراشعار سیاسی خود از استعمال این قبیل تشبیهات خود داری نکردند ولی چون اینگونه تخیلات خاص اشعار عاشقانه یاعارفانه است نه سیاسی واجتماعی بزودی از آن صرف‌نظر شد . همچنین کسانی‌که خواستند دربحروقافیه‌بعقیده‌خوداصلاحاتی کنند موفق نشدند و اشعار آنها مقبول نظر نگردیده متروك شد . یك نوع شعر که نهایت طرف توجه واقع گشت تصنیف است و شاید توجه ایرانیان بموسیقی بیشتر موجب پیشرفت این نوع شعر گردید .

شعرای نامی ونویسندگان‌گرامی آن دوره بسیارندکه فهرست‌آنها از حدود این رساله خارج است .

از جمله شعراء‌آن دوره که‌اکنون درقید حیات نیستند یکی‌ابولحسن‌میرزا معروف بشیخ الرئیس‌است که در سنه ۱۲٦٤ متولد گردیده وحیرت تخلص مینمود در نظم و نثر و خطابه و بیان نهایت زبردست بوده است متأسفانه اثر مهمی از او باقی نیست .

دیگر میرزا صادق خان‌فراهانی مشهوربه ادیب‌الممالك است که درسال



« ایرج میرزا »

۱۲۷۷ هجری متولد شد و از بزرگترین شعراء عهد خویش است . اشعار او باداشتن جنبه سیاسی واجتماعی برابری با بهترین اشعار متقدمین میکند - حکیم معروف ادیب - پیشاوری ازتعریف مستغنی است و ابوالقاسم عارف قزوینی درساختن تصنیفات وطنی دادسخن داده و درتهییج احساسات وعواطف خدمت مهمی در زمان خویش بآزادی و آزادیخواهان نموده است شاهزاده ایرج میرزا دارای طبع سرشار بوده و لطف سخنش چون نسیم سحری روح بخش وهمچون آب روان است - این چندبیت از آن شاعر شیرین کلام نقل میشود .

گویند مرا چو زاد مادر پستان بدهن گرفتن آموخت
شب ها بر گاهـ وارهٔ من بیدار نشست وخفتن آموخت
لب خند نهاد برلب من برغنچهٔ گل شکفتن آموخت
دستم بگرفت و پا بپا برد تاشیوهٔ راه رفتن آموخت
یك حرف و دوحرف برزبانم الفاظ نهاد و گفتن آموخت

پس هستی من زهستی اوست
تاهستم وهست دارمش دوست

فهرست مهمترین وقایع تاریخی از صفویه تا انقراض سلسله قاجاریه

وقایع	تاریخ
صفویه	
آغاز اقدامات شاه اسمعیل	۹۰۵
تاجگذاری شاه اسمعیل در تبریز پس از شکست شاه شیروان و الوندبك آق قویونلو ورسمی کردن مذهب تشیع	۹۰۷
برطرف کردن ملوك الطوایفی	۹۱۱-۹۱٤
فتح بغداد بدست شاه اسمعیل	۹۱٤
شکست ازبکان و کشته شدن شیبك‌خان	۹۱٦
شکست شاه اسمعیل ازسلطان سلیم درچالدران	۹۲۰
رحلت شاه اسمعیل	۹۳۰
مدت سلطنت شاه طهماسب و جنگهای ایرانیان با ازبکان و عثمانیان و گرجیان	۹۳۰-۹۸٤
رحلت اسمعیل دوم پس ازیکسال سلطنت و خونریزی	۹۸۵
استعفاء محمد خدابنده ازسلطنت	۹۹۵
اقدامات شاه عباس اول برای فرونشاندن فتنه های داخلی	۹۹٦-۱۰۰٦
شکست فاحش ازبکان ازشاه‌عباس نزدیك هرات	۱۰۰٦
آغاز جنگهای شاه عباس باعثمانیان	۱۰۱۰
شکست چغاله زاده سنان پاشا ازشاه عباس	۱۰۱۲
رحلت شاه عباس بزرگ	۱۰۳۸
سلطنت شاه صفی	۱۰۳۸-۱۰۵۲
سلطنت شاه عباس ثانی	۱۰۵۲-۱۰۷۸
سلطنت شاه سلیمان	۱۰۷۸-۱۱۰٦
جنك گلناباد و افتادن شهر اصفهان بدست محمود افغان در زمان سلطان حسین	۱۱۳۵
افشاریه	
شکست اشرف افغان ازنادر دردامغان ، مورچه‌خورت واستخر	۱۱٤۱
شکست عثمانیان درهمدان واستخلاص شهرهای آذربایجان	۱۱٤۲
فتح هرات بدست‌نادر	۱۱٤۳
خلع شاه طهماسب	۱۱٤۵

وقایع	تاریخ
شکست نادردر کرکوك	۱۱۴۶
شکست عثمانیان و کشته شدن توپال درعراق عرب	۱۱۴۶
شکست عبداله پاشا وفتح قارص ، ایروان وشهرهای دیگر بدست نادر	۱۱۴۸
تاجگذاری نادرشاه	۱۱۴۸
لشکر کشی نادر بهند وفتح دهلی	۱۱۵۱
فتح خوارزم	۱۱۵۳
کشته شدن نادر درفتح آباد قوچان	۱۱۶۰
(بعضی از اخلاف نادر تازمان فتحعلیشاه قاجار در خراسان حکمرانی داشتند)	
زندیه	
شکست آزادخان افغان ورأفت کریمخان بااو	۱۱۶۷
شکست محمد حسن خان قاجار ازشیخ علیخان زند	۱۱۷۲
فتح بصره بدست صادق خان زند	۱۱۹۳
رحلت کریم خان	۱۱۹۴
نفاق وجدال اقارب کریمخان (زکیخان ، صادق خان ، علیمرادخان)	۱۱۹۹-۱۱۹۳
کشته شدن جعفرخان	۱۲۰۳
شهامت لطفعلیخان زند وکشته شدنش بامرآقامحمدخان قاجار	۱۲۰۹-۱۲۰۳
قاجاریه	
فرارآقامحمد خان از شیراز (بعدازرحلت کریمخان)	۱۱۹۳
تصرف کرمان وقساوت مؤسس سلسله قاجاریه درآنحدود	۱۲۰۹
قتل وغارت آقامحمد درگرجستان وتاجگذاری او	۱۲۱۰
فتح قلعه شوشی وکشته شدن آقامحمدخان	۱۲۱۱
آغاز سلطنت فتحعلیشاه وفرونشاندن فتنه های داخلی	۱۲۱۸-۱۲۱۲
آغاز جنگهای ایران وروس	۱۲۱۸
معاهده گلستان	۱۲۲۸
جنگهای ایران وعثمانی	۱۲۳۶-۱۲۲۸
معاهده ترکمنچای پس ازدومین جنگهای ایران و روس	۱۲۴۳
عزم تسخیر هرات ومحاصره آنشهر درایام محمدشاه	۱۲۵۵-۱۲۵۳
معاهده ارزنة الروم بین ایران وعثمانی	۱۲۶۳
آغاز سلطنت ناصرالدین شاه وفرونشستن فتنه های داخلی	
بهمت میرزا تقیخان امیرنظام	۱۲۶۸-۱۲۶۴

وقایع	تاریخ
قتل میرزاتقی خان درحمام فین کاشان	۱۲۶۸
شکست لشکر خوارزم و کشته شدن محمد امین خان‌خیوه	۱۲۷۱
فتح هرات ودخالت دولت انگلیس	۱۲۷۲—۱۲۷۳
جنك مرو ومتفرق شدن لشکر ایران	۱۲۷۶
کشته شدن ناصرالدین‌شاه	۱۳۱۳
آغاز انقلاب ایران	۱۳۲۳—۱۳۲٤
اعطاء فرمان مشروطیت ازطرف مظفرالدین شاه	چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲٤
توپ بستن مجلس بامر محمد علی‌شاه	۲۳ج اول۱۳۲۶
جنبش آذربایجان واقدام آزادیخواهان سایرنقاط ایران	۱۳۲۶—۱۳۲۷
فتح طهران وخلع محمد علیشاه	۲٤ج ثانی۱۳۲۷
هرج ومرج ، ملوك‌الطوایفی ، ناامنی ، قحطی، تجاوز بیگانگان ازآغاز تاانجام سلطنت احمدشاه	۱۳۲۷—۱۳۲۹

باب چهارم

عصر جدید

مقدمه

- ۱ -

درقرن اخیر کشور ایران دچار انواع بلیات و مصایب گردید. یك نظر بدوره صفویه ومقایسه آن عهددرخشان ایران با ادوار بعد بخوبی معلوم میدارد که در کلیه شئون سیاسی، اجتماعی واقتصادی ایرانیان مراحل انحطاط پیموده وسیر قهقرائی نموده‌اند ایران صفویه را باآن سیاست روشن ، راههای آباد ، عمارات زیبا و کثرت ثروت بهیچوجه نتوان با ایران دوره های بعد مخصوصاً دوره قاجاریه و راههای ویران ، شهرهای خراب ، فقروفاقه ملت مقایسه نمود . ایرانیان که در زمان صفویه آنهمه آثار گرانبهای صنعتی از خود بیاد گار گذاشتند در قرن اخیر در خواب عمیق فرو رفته بقسمی که مورخین خارجی آن دوره راعهد انحطاط مادی ومعنوی این کشورمینامند شرح زیانهائی که در مدت حکمرانی سلاطین قاجار برایران و ایرانیان وارد آمد موضوع کتاب مفصل وجداگانه‌ایست وحقیقتاً دردوره اخیر سلطنت آنها استقلال ایران بموئی آویخته بود - بیمورد نیست یکنظر بزیانهای وارده درآن عهدبشود تا معلوم گردد اوضاع ایران وپریشانی احوال تاچه حد بوده .

طبق معاهدات ننگین گلستان وترکمن چای فتحعلی شاه گرجستان ، دربند، باکو، شیروان، شکی ،گنجه، قراباغ وقسمتی ازطالش، ایروان ونخجوان راباده کرور خسارت جنك بروسها واگذار کرد . ایران از حق کشتی‌رانی در بحرخزر محروم گشت - قونسولی بروسها داده شد وبتدریج سایر اجانب این حق‌را بدست آورده لطمهٔ بزرگی بحاکمیت ایران وارد آمد. محاصره هرات درزمان محمدشاه وفتح آن درزمان ناصرالدین شاه جزخسارت فایدهٔ دیگر برای ایران نداشت . درآخر ایران رسماً استقلال آن حدودرا بشناخت وازحق حاکمیت خود ازهرات وتمام افغانستان

صرفنظر نمود. همچنین درزمان ناصرالدین شاه ازطرف مشرق ایران خیوه و مرو و نقاط دیگر بدست روسها افتاد نفوذی که دولت ایران حتی در زمان فتحعلیشاه در بغداد وسلمانیهٔ داشت ازدست برفت.

ثروتی که ملت ایران در زمان صفویه اندوخته بود و اموالی که نادر از هند آورده درزمان‌قاجاریه بربادرفت - دادن‌یک سلسله‌امتیازات‌بخارجیان‌موجب‌دخالت آنان در امور داخلی مملکت ماگردید. شرح این امتیازات و شرط آنها داستانی است خواندنی وتفصیل آن دراین مختصر رساله نگنجد. فهرست مهمترین آنها ازاین قرار است:

امتیازات‌روس - امتیازات شیلات سواحل دریای خزر به لیانازوف درسال ۱۲۹۵ - امتیازبانك استقراضی که ضمناً مقاصد سیاسی‌انجام میداده - امتیاز ساختن راه جلفا به تبریز - امتیاز ساختن راه انزلی تا قزوین (۱۳۱۰) - ساختن راه‌آهن طهران بقزوین وقزوین بهمدان (۱۳۱۵) امتیازراه‌آهن ازجلفا به‌تبریز ومضافات آن (۱۳۲۱) امتیازاستخراج معادن قراجه داغ (۱۳۱٦) - امتیاز جنگلهای مازندران - امتیازخط تلگراف بین جلفا وتهران بکمپانی انگلیسی مقیم مسکو وتحت حمایت روس - امتیاز معادن نفت شمال (۱۳۳٤).

امتیازات انگلیسها - امتیازمعادن‌نفت ایران‌جزایالات شمال (درسال ۱۳۱۹) امتیازبانك شاهنشاهی‌ایران‌وطبع‌اسکناس(۱۳۰٦) امتیازخطوط تلگرافی بین‌بوشهر، طهران، خانقین (۱۲۸۰) سپس بین طهران و بلوچستان (۱۳۱۹) - امتیازخط آهن خرمشهر تا خرم آباد با حق ساختن بنادر در بعضی ازشهرهای ساحلی خلیج (سنه ۱۳۳۱) امتیاز انحصار صدور تنباکو به خاك عثمانی (۱۳۱۰ هـ).

اما امتیازاستخراج آثار عتیقه شوش درسال ۱۳۰۱ بفرانسویان واگذار شد.

از این امتیازات گوناگون که حقیقتاً واگذار کردن ثروت مملکت و مقید نمودن ملت ایران است بخوبی‌معلوم میشودکه نفوذ اجانب درکشور ما تاچه‌اندازه بوده خاصه هرگاه شرایط این امتیازات را مطالعه‌کنیم خواهیم دیدکه دولت قاجار برایگان منابع ثروت وحقوق ملت ایران را ازدست داده است.

صفحه دیگر از تاریخ قاجاریه قروضی است که از دولتین روس و انگلیس نموده‌اند - این وجوه نه‌فقط دردی را درمان نکرد و اکثر صرف هوی وهوس این و آن شد ، باعث تجاوز و تعدی بیگانگان گردیده آنچه خواستند کردند و هرروز ببهانه اینکه منافع آنها درخطراست مانع ازهرگونه اصلاحات اساسی گشته وکشور مارا عرصه تاخت وتاز خود قرار دادند . خلاصه قروض ایران ازاین قرار بود :

قرض ازروسیه : درسنه ۱۳۱۸ بیست ودومیلیون و پانصد هزار منات طلا با تنزیل پنج درصد بمدت ۷۵ سال و در مقابل آن عایدات گمرکات ایران باستثنای گمرکات فارس و بنادر خلیج فارس تضمین داده شده .

در سال ۱۳۲۰ مبلغ ده میلیون منات طلا بمدت ۷۵ سال با شرایط قرض سنه ۱۳۱۸ .

درسال ۱۳۲۹ مبلغ یك میلیون ویکصد ویازده هزار ویکصد لیره انگلیسی درمدت ۱۵ سال با تنزیل هفت درصد وغیراز عایدات گمرکات سابق الذکر عایدات ضرابخانه هم تضمین داده شد .

در سال ۱۳۳۱ مبلغ دویست هزارلیره انگلیسی با تنزیل هفت درصد بمدت سه سال درمقابل عایدات گمرکات سابق‌الذکر.

قرض ازانگلیسی‌وهند : درسال ۱۳۱۸ ازهند مبلغ ۳۱۴۲۸۱ لیره‌و کسری بمدت ۱۵سال با تنزیل ۵ درصد ودرمقابل آن عایدات شیلات دریای خزر،پستخانه تلگرافخانه،گمرکات فارس وخلیج، اهوازومحمره بتضمین داده شد .

درسال ۱۳۲۹ ازانگلیس مبلغ یك‌میلیون ودویست وپنجاه هزارلیره‌انگلیسی بمدت پنجاه سال با تنزیل ۵ درصد درمقابل عایدات گمرکات جنوب

درسال ۱۳۳۰ ازهند وانگلیس مبلغ یك صد وچهل هزارلیره انگلیسی‌بدون تعیین مدت با تنزیل هفت درصد در مقابل عایدات گمرکات

درسال ۱۳۳۱ ازدولت انگلیس مبلغ دویست هزارلیره انگلیسی با تنزیل هفت درصد بمدت دوسال ونیم درمقابل عایدات گمرکات جنوب .

درسال ۱۳۳۱ از دولت انگلیس مبلغ دویست هزار لیره انگلیسی با تنزیل

هفت درصد بمدت دوسال و نیم درمقابل عایدات گمرکات جنوب درسال ۱۳۳۱ ازدولت انگیس بمبلغ یکصد هزار لیره انگلیسی باتنزیل هفت درصد بدون تعیین مدت در مقابل عایدات گمرگات جنوب . غیر ازقروض فوق دولت ایران قروض دیگری به بانك شاهنشاهی و بانك استقراضی وغیره داشته است که ازشرح آن میگذریم چنانکه ملاحظه شد عایدات گمرکات شمال وجنوب، ضرابخانه، پستخانه، تلگرافخانه وشیلات درمقابل این قروض بدول بیگانه روس وانگلیس تضمین داده شد خلاصه مستشاران بلژیکی که آلت دست بیگانگان بودند اداره امور پست و گمرکات را در دست گرفتند .

درسال ۱۳۱۹ قراردادی راجع بتعرفه گمرکی بین روس وانگلیس وایران بسته شد و دولت انگلیس بعنوان دولت كاملة الوداد ازاین قرارداد که بکلی برضرر ایران بود استفاده کرد.

باری مملکت ما میدان رقابت روس وانگلیس گردید و امتیازات پی‌درپی و قروض متوالی دولت قاجار را بکلی ذلیل نمود دخالت اجانب درامور داخلی ما بقدری که شرح آن بتقریر نیاید بلکه روس وانگلیس ایران را درسنهٔ ۹۰۷، میلادی بسه منطقه تقسیم کردند . دو نفر گرجی علناً صنیع الدوله (مرتضی قلی) وزیر مالیه را کشند و دولت ایران نتوانست قاتلان را محاکمه و مجازات نماید - زن ملك منصور میرزا شفاع السلطنه برادر محمد علی میرزا بامپراطور و امپراطریس روس تلگرافی کرده خود را تحت حمایت آن دولت قرار داد ودولت روس هم قبول نمود همانطور که درباب گذشته شرح دادیم کار بجائی رسید که روسیها در تبریز و انزلی قتل عام کردند وثقة السلام وچند نفردیگر را درتبریز روز عاشورا بدار زدند وتاقزوین لشکرکشی نمودند . آری این بود نتیجهٔ یک قرن و نیم سلطنت پادشاهان قاجار و دراینجا بیش از این بسط سخن نمیدهیم .

- ۲ -

هرج ومرج - قحطی - تجاوز بیگانگان - واوضاع ایران از جنك بین الملل اول به بعد

جنگ بین الملل که در سال ۱۹۱٤ میلادی (۱۳۳۲ هـ) دراثر طمع و آز دول اروپائی رخ داد و میلیون ها از جوانان آنها فدای اغراض سیاستمداران خود

گشتند در ایران تأثیرات خاصی داشت. با اینکه دولت ایران در سال ۱۲۳ اعلان بیطرفی داد کشور ما عرصه تاخت وتاز لشکریان روس وانگلیس گردیده خسارات بیشمار بر مملکت و ملت وارد آوردند. اینگونه تعدیات دولت وقت را مصمم ساخت که اصفهان را پایتخت قرار دهد. گرچه هیئت وزراء بواسطه تأمین صوری سفارتخانه های روس وانگلیس از آن اقدام منصرف گردید ولی جمعی از نمایندگان مجلس ومجاهدین وژاندارمها که در تعقیب آن تصمیم مهاجرت به قم نموده بودند حاضر بمراجعت نشده کمیته بنام کمیته‌ای دفاع ملی تشکیل دادند. شرح عملیات این کمیته و زدو خورد مهاجرین با روسها ومساعدت با عثمانیان و بالاخره مهاجرت بکرمانشاهان داستانی است خارج ازحدود این تألیف. مختصر آنکه درسال ۱۳۳۵ در ایران دوحکومت وجود داشت یکی حکومت مرکزی و دیگر حکومت مهاجرین که برای خود رئیس الوزراء، وزیر مالیه و وزیر جنگ وغیره معین کرده کرمانشاه را مرکز خود قرار دادند.

در خلال این سنوات روسها، انگلیسها وعثمانیان کشور ما را میدان جنگ قرار داده انواع خسارات جانی ومالی وارد آوردند گرچه درجنوب ایران تنگستانیها و دشتستانیها باکمال رشادت با انگلیسها مبارزه می نمودند وشرح دلیری آنان موضوع یك کتاب جداگانه است درمغرب ایلات سنجابی و کلهر وسایر عشایر مردانه باروسها می جنگیدند. چه دهات که ویرانه گشت، چه خانواده ها که ازبین رفت. چه جوانان دلیری که زیر خاك خفتند وچقدر خسارت جانی ومالی که برعشایر وایلات وارد آمد! خلاصه هرج ومرج عظیمی درسراسر کشور رخ داده بود وکسیکه بتواند سرانجامی باموردهد پیدا نشد.

باری پیشرفت انگلیسها در عراق عرب موجب بازگشت قوای عثمانی گردید وبالنتیجه بعضی ازمهاجرین بجانب اسلامبول وبرلن مهاجرت کردند پس از انقلاب روسیه وواژگون شدن تاج وتخت نیکلای دوم امپراطور روس دره ۱۳۳ هجری (مطابق با ۱۹۱۷ میلادی) مهاجرین بتدریج به طهران آمدند وبربادرفتن خانواده رومانوف روزنه امیدی برای ایرانیان بازکرد وتصور اصلاحاتی نمودند چنانکه صمصام السلطنه در سال ۱۳۳۶ اعلام الغاء کاپیتولاسیون رانمودند ولی شیرازه امور چنان ازهم گسیخته

بود که پیوند آن محال بنظر می‌نمود. پریشانی اموراهالی، ظلم واستبداد حکام و ارباب نفوذ، ناامنی حتی در پایتخت، دسته بندیهای مختلف مجالی برای هیچگونه اصلاح باقی نگذاشته بود، گویا این مصایب و بلیات کم بود که ساکنین ستمدیده این آب وخاك دچار قحطی سختی گردید جنازهٔ هزارها جوان، پیر، طفل، مردوزن که ازگرسنگی جان داده بودند درکوچه و برزن شهرها وقصبات ودهات ریخته و مناظر هولناك و غم انگیزی تشکیل میداد. بعضی را عقیده براین است که آن قحطی مصنوعی بوده یا اقلا ممکن بود که ازشدت آن جلوگیری میکردند ولی اقدامی نشد.

هنوز اثرات قحطی رفع نشده و چهره های زرد بحالت طبیعی برنگشته بود که بادی آمد ومرضی آورد وخرمن عمرهزارها نفوس دیگررا برباد داد. خلاصه در سال۱۳۳۷هجری(۱۹۱۹ میلادی) هیئت‌دولت‌ایران به ریاست **وثوق‌الدوله** (حسن وثوق) طرح قرار داد جدیدی بـا انگلیس ها ریخت ودر نظر گرفت برای ادارات مختلفه مستشاران انگلیسی‌استخدام گردد؛ و بخرج دولت ایران قوه متحد الشکل تحت فرماندهی صاحب منصبان انگلیسی تشکیل شود وبطورکلی طبق آن قرارداد کلیه دوائر دولتی اعم از کشوری ولشکری در دست مستشاران آن دولت اروپائی قرار میگرفت. ملت‌ایران با تمام‌گرفتاریهائی که داشت وبا مصائب حقیقی یامصنوعی که برای او فراهم‌کرده بودند آن قرار داد را لغو دانسته و اعتراضهای سخت بر سیاست دولت وقت نمود وحتی شیخ محمدخیابانی درتبریز پرچم مخالفت افراشت ومیرزا **کوچك خان رشتی** درجنگلهای گیلان جمعی‌را دراطراف خودگردآورده اطاعت ازدولت نمی‌نمود قصد طهران کرد و درپایتخت هیاهوی عجیبی برپا گردید. سخت گیری دولت برای فرونشاندن احساسات سودی نبخشید و اوضاع روز بـروز وخیم‌تر می‌شد دزدان وراهزنان موقع‌را غنیمت شمرده بجان ومال اهالی افتاده سلب امنیت نموده بودند ـ شمال، جنوب، مغرب ومشرق ایران درآتش بیداد میسوخت. ضعف دولت، هرج ومرج امور کشور، نبودن لشکرمنظم بالاخره ملوك الطوایفی و دخالت اجانب درامور داخلی چنان رشته اموررا ازهم گسیخته بود که یأس ونومیدی درقلوب وطن پرستان جای‌گرفته همه تصورمیکردند خدای نخواسته کشتی کهن‌سال

ایران در میان طوفان حوادث غرق خواهد شد. لشکر ایران را یك عده معدودی قزاق وژاندارم تشکیل میداد که نه تجهیزات لازمی داشته و نه حقوق کافی دریافت میداشتند. خزانه دولت تهی، عدلیه، معارف وسایر مؤسسات اسمی بود بی‌مسمی نه قوانین اجرا میگشت و نه حکام دولت را متنفذین اعتنا می‌نمودند. اهالی شهرها و روستائیان با لباسهای گوناگون در فقر و پریشانی بسر برده، گروه گروه از شدت بیچارگی یا از دست ظلم حکام، کشور نیاکان خود را ترك گفته بدیار اجانب مهاجرت مینمودند خلاصه کار بر این منوال بود که اعلیحضرت رضاشاه قیام نمود و باب جدیدی در تاریخ ایران بازشد.

فصل اول

پیدایش سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی

مولد و نسب ملوکانه

اعلیحضرت رضاشاه پهلوی در ۲٤ اسفند ۱۲٥٦ شمسی (۱۲۹٥ قمری مطابق با ۱۸۷۸ میلادی) در آلاشت از توابع سوادکوه مازندران متولد گردیدند. خطه سوادکوه از ازمنه باستانی همواره محل سلحشوران نامی و موطن ملوك مقتدر بوده است، اغلب از سپهبدان طبرستان که سالهای دراز در مرز مازندران حکمرانی نموده واستقلال سیاسی آنرا در مقابل حمله بیگانگان محافظت کردند از اهل سوادکوهند و پادشاهان باوندی که اعمال درخشان ومراتب شجاعت واستقامت آنان در صفحات تاریخ مسطور است هم از آن دیارند.

رود تالار بلوك سواد کوه را بدو قسمت مینماید: راست پی وولوپی که بمعنی طرف راست وطرف چپ آب است. کوه شلفین (شروین) واقع است در جنوب سواد کوه واز آنجا بطرف شمال اغلب جبال دارای جنگل است و آثار قلعه های قدیمی در آن حدود مشاهده میشود.

شاهنشاه ایران ازخانواده معروف اصیلیست که سالیان دراز در خطه مازندران اقامت داشته‌اند مرحوم مراد علیخان جد اعلیحضرت همایونی در محاصره هرات پس از ابراز لیاقت و کفایت در راه میهن جان‌نثار کرده است و مرحوم عباسقلی خان

پدر شاهنشاه ایران ریاست فوج سواد کوه را داشته و افراد این فوج که همه از دلاوران آنحدود بوده‌اند از فرط لیاقت طرف توجه واعتماد درباریان واهالی پایتخت شده‌اند پس‌از رحلت عباسقلیخان سرتیپ نصراله‌خان عم مصلح تاجدار ایران عهده دارخدمت معظم‌له گشتند تااینکه مراحل اولیه عمرشریف را پیمودند .

قبل از زمامداری

شاهنشاه معظم‌مانند‌اسلاف عالیمقام خود ازعنفوان شباب‌نظام را طرف توجه‌قرارداده درابتدادرفوج سواد کوه و بعددر سن بیست‌ودوسالگی درقزاقخانه‌داخل گردیده‌ودراندك مدتی جلب توجه‌رؤسای آن‌لشگررانموده‌لیاقت‌ذاتی‌واستعدادفطری‌خودرادرهمدان، کرمانشاهان وسایر نقاط ایران ابراز داشته یادگاریهای‌درخشانی از خود باقی گذاشتند در سال ۱۲۲٤ شمسی‌ریاست تیپ‌قزاقخانه‌همدان بذات همایونش واگذار گردید . اوضاع پریشان ایران و مخصوصاً وقایعیکه هنگام جنگ بین‌الملل و پس از آن در اینکشور رخ داد وخاك نیاگان ما



ازهرطرف لگدکوب سم ستور بیگانگان گشت فرزند رشید ایران رادرفکر آن انداخت که هرچه زود ترمرام اصلی خود راکه استخلاص وطن از شردزدان داخلی وتعدی بیگانگان است عملی فرمایند . بنابراین پس از اینکه ازطرف دولت وقت بشمال رفته و متجاسرین را شکست فاحش دادند صلاح چنان دانستند که زمام امور ارتش کشور را در دست گرفته به حکمرانی خیانتکاران مرکز خاتمه دهند وازاینرو دراواخر سال ۱۲۹۹ بجانب طهران عزیمت فرمودند .

کودتای سوم اسفند علل و نتایج آن

سوم اسفند (حوت) ۱۲۹۹ شمسی مبداء تاریخ جدیدی است شاهنشاه پس از اینکه هنگام سحر پایتخت را تصرف نمودند ریاست قوای کشور را تحت عنوان « سردار سپه » در دست توانای خود گرفته نیات عالیه خویش را در بیانیه سوم حوت چنین اظهار فرمودند : «در همان هنگام که خون خودرا در مقابل دشمن میریختیم بحرمت همان خونهای پاك ومقدس قسم خوردیم که در اولین فرصت خون خود را نثار نمائیم تا ریشه خیانتکاران خود خواه تن پرور داخلی را برانداخته وملت ایرانرا از سلسله رقیت مشتی دزد وخیانتکار آزاد نمائیم ... الخ» اماعلل کودتا همان پریشانی اوضاع ایران در آن عهداست وبهتر آنست که بذکر چندسطر از ابلاغیه ۳ حوت ۱۳۰۰ (یکسال بعداز کودتا که از طرف معظم‌له منتشر گردید و در آن اشاره بعلل اینواقعه مهم گردیده) اکتفا شود . در آن ابلاغیه چنین فرمایند :

« این یك فکری نبود که فقط درسوم حوت سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد ... من نمیتوانستم تحمل نمایم که نفوس بیچاره ایرانی و هموطنان بدبخت من بمعرض بیع وفروش اجانب در آمده وپست فطرتهای طهران هم اسناد این مبایعه را امضاء نمایند ....

«من نمیتوانستم مشاهده کنم که یك ایالت مهمی مثل گیلان در آتش بیدادجمعی یغماگر مشغول سوختن است وزمامداران مرکز تمام این خانه خرابیها را اسباب تفریح خود در هیئت وسایر مجالس قرار داده وبجای قلع وقمع وسرکوبی آنها در مشارکت باعمال یغماگران نیز بروجاهت ملی خوبیفزایند . برای من طاقت فرسا بود

که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج قشون را از بیوه زنهای فقیر کرمان وبلوچستان دریافت وتأدیه نموده آنوقت یکنفر دزد ده سال در اطراف قم و کاشان و تادروازه طهران مشغول شرارت وراهزنی باشد وسپس بعضی از مرکزیان را هم در تمام آن دزدیها شریك وانباز ببینم.

« هیچ ذی حسی تصدیق آنرا نمیکرد که لشکریان بیچاره ازصاحب منصب و تا بین در تمام جنگهالگدکوب خارجی وداخلی گشته فوج فوج قربانی بدهند و در مرکز دولت بلع حقوق آنهارا اولین وظیفه خود قرارداده برای مناصب ودرجات باشرف نظامی، چوب حراج در دست گرفته و هرروز یك عده سردار و صاحب منصبان خودرا بیرون بیاندازند وآبروی دولت وملت رادر نزداجانب ریخته وخون هر نظامی فداکاریرا درعروق آنها منجمد نمایند ...

« آری تحمل این شداید ومظالم برای من وهر کسیکه خودرا پروردهٔ این آب وخاك میداند کمرشکن وطاقت فرسابود وبالاخره باحقوق بشریت من مخالف بود که ببینیم ومشاهده کنم یك جمعی پست فطرت، دون همت و نالایق رشته ارکان مملکت راگسسته ودرصدد آن هستند که بحیات استقلالی مملکت وملت خاتمه داده ودر تمام موارد مختصر نفع شخصی را برارکان یك مملکت سه هزارساله ترجیح ومرجح سازند.

مسبب حقیقی کودتا همین عواملی هستند که هزاریك آنرا درضمن این ابلاغیه ملاحظه میکنید و درتحت تأثیر همین عوامل بود که من بلطف خداوندی پناه برده وبا عقیدهٔ راسخ وعزم جازم درصدد برآمدم که به آن دوران سیاه خاتمه داده آبروی ازدست رفته نظام را عودت وباشهامت همانها حیات مملکت را تجدید نمایم.

« من به پیشرفت منظور مقدس خود مطمئنم ودر تمام موارد از خدای ایران و روح ملیت خود استمداد میجویم زیراغیر از این دونقطه اتکاء بهیچ نقطه متکی نبوده ونخواهم بود... الخ ».

اما نتایج کودتا در طی فصول این باب بطور خلاصه خواهیم دید چه از آن تاریخ نهضت عظیمی دراین کشور برپا شد ودر کلیهٔ شئون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و غیره اصلاحات مهمی بعمل آمد وبجرأت میتوان گفت که اجراء هر یك از این اصلاحات سالهای دراز وقت لازم داشته وپیشرفت این کارهای بزرك دراینمدت قلیل

نتیجهٔ سعی و کوشش شاهنشاه است که کلیهٔ امور را از کوچك و بزرك در مد نظر گرفته و با بازوی توانای خویش موانع را مرتفع ساخته دستور اصلاح داده‌اند.

سیر وقایع داخلی

قبل از اینکه بشرح مهمترین وقایع و اصلاحات بعد از کودتا بپردازیم لازم است شمهٔ از جریان امور مربوط بسیاست داخلی کشور و انقراض سلسله قاجاریه و پیدایش سلطنت شاهنشاه پهلوی گفته شود. در همان زمان که اعلیحضرت امور ارتش را در دست گرفتند و با ارادهٔ قوی خواستند ایران را از پرتگاه نیستی نجات دهند آقای سید ضیاء الدین طباطبائی مقام ریاست وزراء را داشت - در ۱٤ اردیبهشت (ثور) ۱۳۰۰ امور وزارت جنك در کف باکفایت اعلیحضرت قرار گرفت و ۱٤ خرداد (جوزا) همان سال سید ضیاء الدین منفصل شده و بطرف اروپا حرکت نمود و با تغییرات کابینه تا سنه ۱۳۰۲ وزارت جنك کمافی السابق در دست مصلح ایران باقی ماند[1] چه در تمام این احوال یگانه شخصی که ملت ایران چشم امید باقدامات و زحمات خستگی ناپذیر او داشت شخص وزیر جنك بود که چون در ۱۵ مهر (میزان) ۱۳۰۱ شمسی از مقام خود استعفا دادلیکن اهالی ایالات و ولایات ایران کارهای خود را تعطیل نموده رسماً از دولت ومجلس استرداد استعفاء معظم له را خواستار شدند تا اینکه استعفا استرداد شد و در ۲٤ همان ماه نمایندگان مجلس از خدمات معظم‌له قدردانی واظهار تشکر کردند.

در چهارم ابان (عقرب ۱۳۰۲) مقام ریاست وزراء بمعظم‌له که تا آن زمان وزارت جنك را عهده دار بودند مفوض گردید. در همان ماه احمد شاه قاجار بفرنگستان عزیمت کرد، از اواسط بهمن‌ماه همان سال از کلیه ایالات و ولایات ایران عموم ملت تنفر خود را از سلطنت قاجاریه اظهار و درخواست تغییر «رژیم» نمودند درهمان اوان یعنی درماه اسفند (حوت) رئیس الوزراء از کار کناره گرفتند ولی در نتیجه قیام ملت واستدعای نمایندگان مجلس در ۱۸ فروردین ۱۳۰۳ مجدداً زمامداری راقبول فرمودند.

---

۱ - بعد از سید ضیاء الدین مقام ریاست وزراء مفوض به قوام السلطنه شد و ۲۹ آبان (عقرب) ۱۳۰۰ شمسی مرحوم پیرنیا (مشیر الدوله) بدان مقام منصوب گردید و ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۱ از آن مقام استعفا داد مجدداً قوام السلطنه رئیس الوزراء شد. دهم بهمن ۱۳۰۱ مرحوم میرزا حسن خان مستوفی الممالك تشکیل کابینه داد و سوم خرداد ۱۳۰۲ مجدداً مشیر الدوله رئیس الوزراء گردید و تا ۲۹ مهر ۱۳۰۲ بدان شغل اشتغال داشت.



« اسمعیل سمیتقو که بدست قوای دولتی گرفتار و کشته شد »

برنامه (پر گرام) دولت که در ۲٤ فروردین ۱۳۰۳ اعلام گردیداز این قرار است :
« تکمیل قوای دفاعیه و گذرانیدن قانون نظام وظیفه عمومی ، اصلاح امنیه و شهربانی ولایات برمبانی جدیده ، تکمیل قوانین عدلیه ، تکمیل وسایل تعمیم وترقی فرهنگ وبهداشت ، توحید اوزان ومقادیر ، تکمیل تأسیسات پست وتلگراف » .

درنتیجه اقدامات مجدانه ریاست وزراء در پیشرفت امور واصلاحات کشوری ولشگری ملت ایران یقین نمود که منجی واقعی او همان ذات والاتبار است و سلاطین قاجاریه نه تنها خدمتی باین مملکت ننمودند بلکه آنرا به پرتگاه نیستی کشاندند بنا براین نمایندگان ملت در ۲۵ بهمن (دلو) ۱۳۰۳ بموجب قانون مخصوص ریاست کل قوای تأمینیه و دفاعیه را برئیس الوزراء تفویض کردند و اولین قدم برای خلع سلسله قاجاریه ازطرف نمایندگان برداشته شد .

انقراض سلسله قاجاریه

در آن موقع که شاهنشاه بسرکوبی اشرار ، برچیدن بساط ملوك ـ الطوایفی وتنظیم ارتش که ازهر حیث کامل باشد میپرداختند ودر آن هنگام که اجرای کلیه اصلاحات اجتماعی، اقتصادی وغیره منظور نظر ایشان بود احمدشاه دراروپا بود تا اینکه کاسه صبر ملت لبریز گشت و نمایندگان تصمیم گرفتند ایران را ازشر سلطنت خانواده ای که یکصدو چهل سال کشور را بطرف بدبختی و بیچارگی سوق داده مستخلص سازند بنا براین در روز تاریخی **نهم آبان ١٣٠٤** شمسی مجلس شورای ملی در میان شوق وشعف اهالی خلع سلسله قاجاریه رااعلام نمود .

پیدایش سلطنت اعلیحضرت پهلوی

پس از خلع سلسله قاجاریه حکومت موقتی بفرمانده کل قوا مفوض گردید و در ۱۲ آبان ١٣٠٤ نظامنامه انتخاب اعضاء مجلس مؤسسان منتشر شد و بتدریج دول خارجی حکومت موقتی را برسمیت شناختند .

در ١٥ آذرهمان سال مجلس مؤسسان تشکیل گشت ودر۲۱ آذر درچهارمین جلسه مجلس مؤسسان سلطنت ایران با اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی مفوض گردید واصول چهارگانه ٤٠،٣٨،٣٧،٣٦ متمم قانون اساسی تغییر یافت وسه اصل آن از این قرار است :



« تشریف فرمائی رضا شاه پهلوی بمجلس مؤسسان »

اصل ۳۶ـ سلطنت مشروطه‌ایران ازطرف ملت‌بوسیلهٔ مجلس مؤسسان بشخص اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده ودر اعقاب ذکور ایشان نسلا بعد نسل برقرار خواهد بود .

اصل ۳۷ ـ ولایتعهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود ـ در صورتیکه پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد تعیین ولیعهد برحسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی بعمل خواهد آمد مشروطه برآنکه آن ولیعهد از خانواده قاجار نباشد ولی در هرموقع که پسری برای پادشاه بوجود آید حقاً ولایتعهد با او خواهد بود .

اصل ۳۸ ـ در موقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امورسلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشداگر باین سن نرسیده باشد نایب السلطنه ازغیر خانواده قاجار ازطرف مجلس‌شورای ملی‌انتخاب خواهد شد .

در ۲۴ آذر ۱۳۰۴ مراسم تحلیف بعمل‌آمد و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نطق مؤثری‌در مجلس شورای ملی ایراد فرمودند . درتعقیب این قضایا در طهران و کلیه ولایات ایران‌جشنهای مفصل‌گرفته شد ودول خارجی سلطنت اعلیحضرت‌پهلوی را بشناختند وسفرای‌آنان برای عرض تبریك بحضور ملوکانه مشرف‌گشتند .

۲۸ آذر ۱۳۰۴ اولین کابینه اعلیحضرت پهلوی تشکیل و ششم دی فرمان انتخابات دوره ششم صادرگردید در فروردین واردیبهشت ۱۳۰۵ سرکردگان ایلات و طوایف مختلفه ونمایندگان اعیان وتجار و آذربایجان حامل عصای مرصع تقدیمی اهالی‌آذر بایجان و همچنین نمایندگان کرمان، فارس و سایر نقاط ایران بمناسبت تاجگذاری درتهران حضوربهم رسانیدند. چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ مراسم تاجگذاری باکمال شکوه وجلال درتالار موزهٔ سلطنتی بعمل‌آمد :



« تاجگذاری اعلیحضرت رضا شاه »

فصل دوم

والاحضرت ولایتعهد عظمی

فرخنده ولادت والاحضرت محمد رضا ولایت عهد عظمی در چهارم آبان ۱۲۹۸ هجری شمسی رخ داد و پس از یك سال وچند ماه کودتای معروف سوم اسفند ۱۲۹۹ وقوع یافت و باب جدیدی در تاریخ ایران بازگشت. طولی نکشید که اصول چهارگانهٔ قانون اساسی بتوسط مجلس مؤسسان تغییر یافت (۲۱ آذر ۱۳۰٤) وطبق اصل سی‌وهفتم آن قانون که مقرر داشت « ولایتعهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی‌الاصل باشد خواهد بود » مسند ولایت عهد بوجود شاهنشاه زادهٔ ایرانی وایرانی‌الاصل مفتخر گردید. با آنکه در آن اوقات از عمر شریفش بیش از شش بهار نگذشته‌بود آثار درایت و فراست وعلائم ذکاوت و کیاست از چهرهٔ همایونش پدیدار بود و در مدت کمی مراحل تحصیل را در طهران طی فرموده و زبان فرانسه را بخوبی آموختند. درسال ۱۳۰۷ بتصویب شاهنشاه پیش آهنگی ایران بریاست عالیه والاحضرت همایونی مفتخر گردید و در۱۳ شهریور ۱۳۱۰ برای تکمیل تحصیلات و فرا گرفتن چند زبان از طهران بسویس عازم وبمدرسه معروف « لوروزه[1] » وارد شدند. وچندی دور ازمیهن با کمال جدیت به تحصیل پرداخته ومدارج علمی راطی فرمودند. باعشق وعلاقه‌ایکه والاحضرت همایونی بادبیات فارسی و تاریخ نیاکان عظیم‌الشأن خود دارند درسویس هم وسایل پیشرفت در این رشته‌را فراهم فرمودند خاصه آنکه حسب‌الامر مبارك اعلیحضرت یکی از استادان دانشمند وزارت فرهنگ ملتزم رکاب والاحضرت گردید. ولایت عهدعظمی در کلیه‌رشته‌های تحصیلی و عملیات ورزشی گوهر استعداد خودرا بروز داده وبزرگترین سرمشق دانائی وتوانائی گردیدند وهمانطور که‌در رشتهٔ‌علوم مقام ارجمندی را حائز گردیده درعملیات ورزشی گوی سبقت از ورزشکاران ربوده در سال سوم وچهارم اقامت‌در خارجه باخذ جامهای پیروزی ومدالها نائل گشتند.

---

۱ - مدرسه « لوروزه » Le Rosey واقع درشهر « رول » Rolle کنار دریاچهٔ « لمان » Leman است.

والاحضرت پس از چند سال اقامت درسویس درنهم اردی بهشت ۱۳۱۵ بجانب ایران عزیمت فرمودند . آقای دکتر نفیسی پیشکار معظم‌له و عده‌ای از افسران عالیمقام و نمایندگان بزرگ سیاسی ایران ملتزمین رکاب بودند . موکب والاحضرت از اطریش، مجارستان ، رومانی وخاك شوروی عبور فرمود وهمه‌جا احترامات لازمه بعمل آمد . صبح پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت موکب والاحضرت وارد بندر پهلوی گشت ودر کاخ «میان پشته» بحضور اعلیحضرت شرفیاب شده وطرف عصر در رکاب پدر تاجدار خود بکرج نزول اجلال فرمودند وازطرف ریاست وزراء ورئیس مجلس شوری تبریکات لازمه وخیرمقدم بعرض رسید وباعموم مستقبلین اظهار مرحمت وملاطفت فرمودند .

ملت ایران عموماً وطبقات محصلین ومحصلات خصوصاً که سالها انتظار قدوم مبارك ولایتعهد محبوب خود را داشتند در موقع ورود شان بطهران از مرد و زن ، کوچك و بزرك صفها آراسته و صدای شادی بلند کرده و دسته های گل نثار مینمودند شعف ومسرت پسران و دوشیزگان پیش آهنك ، هلهله و شادی محصلین و محصلات که هرسال در روز ولادت والاحضرت رسماً جشن گرفته و میگیرند ، کف زدن هزارها مستقبلین از زن ومرد و نثار کردن دسته های گل از هر طرف آنروز را یکی از ایام فرح بخش ومسرت انگیز نمود .

در چهارم آبان ۱۳۱۵ بمناسبت عید ولادت والاحضرت عموم رسدهای پیش آهنگی مرکز درمیدان جلالیه اجتماع نموده ودر حضوروزیر فرهنگ وریاست دربار سلطنتی ومدیران جراید مراسم برافراشتن پرچم وخواندن سرود بعمل آمد ریاست دربار الطاف والاحضرت رانسبت به پیش آهنگان بیان فرمودندوهمچنین درسایر ولایات پیش - آهنگان اجتماع نموده تلگرافات تبریك عرض کردندوجواب ملاطفت آمیز صادر شد .

والاحضرت بورود طهران همت خود را صرف مطالعه و مشاهده اوضاع و احوال میهن عزیز نموده ضمناً درتشویق طالبان علم وورزشکاران جهد بلیغ فرمودند . دراین قلیل مدت در رکاب پدر تاجدار خویش در اطراف ایران مسافرتها فرموده و از نزدیك اوضاع اهالی و روحیات سکنه مرز و بوم باستانی را تحت نظر در آوردند چنانکه گاه در آذربایجان و زمانی درخطهٔ پارس وخوزستان آثار عظمت ایران باستان رابدیدهٔ تحقیق نگریستند ووقتی درمازندران بدایع صنع طبیعت وجمال

ایران‌وهمچنین‌ترقی‌وپیشرفتهائی که دراین‌عهدفرخنده نصیب‌ایرانیان گردیده مشاهده فرمودند . در شهربلکه در هرنقطهٔ‌که نزول اجلال میفرمودند اهالی باشوق وشعف جشنها گرفته وشادیها کرده بانواع واقسام مختلفه احساسات‌خودرا ابرازمیداشتند .

دراین مسافرتهای پی‌درپی والاحضرت محصلین را تشویق نموده آنانرا باندرز- های سود مند راهنمائی فرمودند منجمله در دهم دی ماه ۱۳۱۵ بدانشکده حقوق تشریف فرماگردیدند ودرپاسخ رئیس‌دانشکده که خیرمقدم‌عرض‌نمودچنین‌فرمودند :

« من ازشما وتمام دانشجویان دانشکده حقوق اظهار رضایت می‌نمایم، نه‌فقط رضایت بلکه ابرازمسرت وخرسندی هم باآن‌توأم است. البته میدانیم که علم حقوق یکی از بهترین دانشهاست (خطاب بوزیر فرهنگ) علم حقوق قدیمی‌است . البته این جوانان‌که تحصیل میکنند خودرا برای خدمتگذاری بکشوروميهن خود آماده می‌نمایند. بدیهی‌است عدالت اولین شرط پایداری هر کشوری است وبهمین علت‌بوده که اگرسلطانی‌را میخواستند تعریف کنند میگفتند عادل است‌گرچه این حرف ساده و پیش پا افتاده بنظـر میرسد ولی ارزش حقیقی آن هیچوقت از بین نمیرود همان سلاطین که برای آگاهی از حال افراد و همچنین برای رسیدگی بتظلمات مردم زنجیر و جرس بکار میبردند هیچ منظوری نداشتند جزاینکه بدینوسیله عدالت را شایع سازند. عدلیه امروزه هم همانست و همان زنجیر و جرس را دارد منتها بـا تشکیلات اداری و ترتیبات منظم و مرتبی که درنتیجه تمدن و ترقی کنونی بوجود آمده وبالاخره عدلیه جائی است که بیطرفانه قضاوت میکنند وعدالت را در کشور نشرو رفاهیت‌وسعادت افراد را تأمین میکند » .

همچنین در پـاسخ معاون دانشکده که شرح تشکیلات را بعرض رسانید - چنین فرمودند :

« البته آقایان استادان همانطوریکه آقای معاون بیان کردند حس وطن - دوستی‌و جان‌فشانی را در نهاد دانشجویان تحریك مینمایند والبته باید خوب توضیح دهند که وطن‌دوستی بزرگترین فریضه هرایرانی است واطمینان دارم‌که همه آقایان و استادان این موضوع را پیوسته درنظر دارند وهمیشه بدانشجویان تذکر میدهند تا روح وطن دوستی و ایمـان کامل درحقوق کشوری که باید زنده باشد ایجاد و

مستقر گردد وهمان دانشجویان نیز بنوبه خود در آتیه به نونهالان وطن آنچه راکه از شما آقایان فرا گرفته اند بامانت بدیگران خواهند سپرد.

من از تمام آقایان راضی هستم نه فقط برای ایفای وظیفه آموزگاری ودانش دوستی بلکه برای خدمتگذاری صمیمانه به میهن خود که درانجام آن مساعی وجهد وافی بکار می بردند».

درموقع بازدید کلاس سوم حقوق بدانش جویان چنین اظهار مرحمت فرمودند.

«یقین دارم دانش جویان این کلاس جدیت دارند که این چند ماهه تحصیلی دیگررا باهم باحسن انجام وظیفه باتمام رسانیده داخل جامعه شوند تا وظیفه خدمت به میهن خودراکه بزرگترین آمال آنهاست بموقع اجراء گذارند»:

درموقع باز گشت درب دانشکده بوزیر فرهنگ گفتند: رضایت مرا بکلیه استادان ودانش جویان ابلاغ کنید.

والاحضرت برای تشویق ورزشکاران و خاطرنشان کردن اهمیت ورزش و تربیت بدنی بآنان در بهمن ۱۳۱۵ باوجودی سرمای سخت زمستان درمسابقه فوتبال درمیدان جلالیه شخصاً شرکت فرمودند. در آن روز مهارت وچابکی والاحضرت، خلق خوش ونجابت ایشان دیده همگی را خیره کرده وعموم لب بتحسین گشودند.

در اسفند ۱۳۱۵ والاحضرت بدانشسرایعالی رفتند و پس از استفسار از اوضاع آن مؤسسه کتابخانه و آزمایشگاهها و کلاسها را باز دید فرموده استادان و دانشجویان را مورد عنایات مخصوص قرار دادند در موقع تشریف فرمائی بهریك از کلاسها باستادان اجازه دادند که تدریس خودرا ادامه دهند. در کلاس هفتم بحث از حافظه وخاطرات بود. درپایان آن والاحضرت بدانش جویان چنین خطاب فرمودند.

چنانکه شنیدید حافظه مرکز خاطرات است، درذهن اشخاص خاطرات برجسته کم وبیش وجود دارد ولی خاطره میهن دوستی ازهمه مهمتر است که باید برای همیشه بحافظه سپردو این نخستین وظیفه دانش جویان است که هیچوقت نباید آنرا فراموش کنند».

در کلاس هشتم چون از طرف استاد بعرض رسید که دانشجویان دانش سرای عالی مطمئناً در استحکام مبانی علمی واخلاقی خود کمال جدیت و کوشش را دارند

ذات همایونی بیانات ذیل را ایراد فرمودند :

« امید کشورهم از دانشجویان همین است . همانطور که شما استادان هریك از سالهای دراز در راه کسب دانش رنج برده واندوختهٔ هائی گردآورده اید وامروز در دسترس استفاده دانش جویان قرار داده اید ایشان هم بنوبـه خود بدیگران مدیونند و باید ساعتهای عمر ووسائلی که جهت تحصیلشان مهیا گردیده مغتنم شمارند و برای بدست آوردن گوهر گرانبهای علم مجاهدتها نموده و ثمره تحصیلات خودرا بمعرض استفاده فرزندان دیگر کشور گذارند » .

درکلاس نهم که تدریس حساب استدلالی میشد چنین فرمودند :

« برای هیچیك از علوم انتهائی فرض نتوان کرد . علم ریاضی نیز از علومی است که دایره آن روز بروز وسعت می یابد وهر روز علمای ریاضی اکتشافات تازهٔ دراین علم می‌نمایند . من انتظار دارم شماهم که دراین رشته تحصل میکنید بقدری سعی وکوشش نمائید که هریك از شما کشفهائی در ریاضیات بنمائید تا مورد توجه واستفاده واقع شود وازاین سرچشمه علم ومعرفت سایراقطار گیتی بهره ورشوند » .

درکلاس دهم که بحث از فلسفه بود بیانات ذیل‌را ایراد فرمودند :

« تاریخ ازلحاظ اینکه نام بزرگان دنیا وکارهای برجسته آنها وهمچنین علل ترقی یا انحطاط ملل را بمانشان میدهد و مایهٔ عبرت ما میگردد علم شریفی‌است و میتوان اورا جزء علوم ثابته دانست دانشجویان ما نیز باید کوشش نمایند خودرا افراد لایق کشور بارآورند و وجود آنها منشاء خدمات بزرك میهن گردد و نـام خود را در ردیف نام بزرگان جهان درصفحات تاریخ به ثبت رسانند و بدانند که هرچه امروز میکنند تاریخ فردارا تشکیل میدهند » .

راستی‌این گونه بیانات عالیه که هر کلمهٔ آن گوهری است گرانبها بهترین‌اندرز و زیباترین سرمشق است . چقدرجـای خوشوقتی بـرای ایران و ایرانیانست کـه شاهنشاه زادهٔ جوان بخت بدین گونه در ترویج معارف و تشویق محصلین بکسب علم وکمال‌اظهار لطف می فرمایند .

ایرانیان ازخرد و کلان ، روستائی وشهری ، زن ومرد، مهرولایتعهد محبوب خود را در دل جای داده و از مراحم بیکرانش سپاسگذار و روز و شب از ایزد متعال بقاء عمر واقبال ذات همایونش را خواستارند .

فصل سوم

تشکیل ارتش ایران واستقرار امنیت

اولین مسأله که جلب توجه اعلیحضرت را نمود تشکیل سپاه مقتدر و منظم و فراهم ساختن وسایل امنیت در سرتاسر کشور بود . برای این مقصود بدون فوت وقت مشغول اجرای منظور گردیده در اندك مدتی نتیجهٔ این اقدامات مشهود شد . در آنوقت درسرتاسر ایران راهزنان وقاطعان طریق از یکطرف وامراء و متنفذین از طرف دیگر آتش بیداد افروخته بر کوچك و بزرك غنی وفقیر ترحم نمی‌نمودند. گذشته از فتنهٔ اشرار واستبداد امراء بیدادگر که بهیچوجـه اعتنائی باوامر مرکز نداشتند عده‌ای هم که درتاریخ بعنوان « متجاسرین » معروف شده‌اند علم یاغیگری برافراشته وسلب آسایش از اهالی بعضی از ایالات شمالی ایران را نموده وسایل اغتشاش و اضطراب فراهم کرده بودند . خلاصه در هر گوشه نغمهٔ برپا و در هرجا عدای‌دست بجان ومال اتباع دراز کرده بودند . وزارت جنگ اسمی بود بی مسمی و افواج ایران عبارت بود از یك عده قزاق تحت ریاست افسران روسی و یك عده ژاندارم بفرماندهی یکنفر بیگانه وجمعی‌سربازبخت برگشته که برای قوت لایموت خود محتاج بودند و بسا از ولایات که از داشتن این‌گونه سرباز هم محروم بود . بدین جهات راهزنان برجسارت خود افزوده تا دروازهٔ شهرها حتی تانزدیکی طهران اموال مردم بلکه پست دولتی را هم بغارت میبردند . فریاد داد خواهی اهالی‌بجائی نمیرسید و صدای مظلومان درگوش زمامداران وقت تأثیر نداشت و اگرهم متأثر میگشتند نمیتوانستندکاری از پیش ببرند ، روز بروز اوضاع وخیم تر میگشت و

کشور ما عرصه پیشرفت مقاصد بیگانگان میگردید چنانکه از سرحدات بی‌مستحفظ این مملکت لشکر بیگانه واردشد و در بعضی از نقاط تشکیلاتی داده بودند . حال بدینمنوال بود که دست رشید ترین فرزند ایران از آستین بدر آمد و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ واقع گشت . هرگاه افق تاریك سیاست ایران ، هرج ومرج داخلی ، اوضاع اقتصادی ومالی‌واجتماعی آن‌ایام‌را بخاطر آوریم‌تعجب خواهیم کرد که چگونه اعلیحضرت رضا شاه کلیه آن موانع را مرتفع فرموده دراندك مدتی‌روح جدیدی در کالبد ایرانیان دمیدند . آری‌ارادهٔ نابغه وهمت والای‌پیشوائی که ما در آن‌ایام برای استخلاص این ملت ذخیره کرده بود بقدری است که هرمانعی‌را مرتفع و هرمخالفی را بجای‌خود می‌نشاند، چنانکه پس از کودتا با سرعتی عجیب نظام ایران تشکیل بلکه ایجاد گشت وشروع بسر کوبی‌متمردین ، اشرار ، رؤسای ایلات وامراء متنفذ گردید، شرح عملیات نظامی وجنگهای نظامیان باایلات واشرار مسلح و کار آزموده در میان‌کوهها و راههای صعب‌العبور در موقعیکه هنوز طرق شوسه و مسطح نشده بود موضوع کتاب مفصل جداگانه ایست . بنا براین در اینجا فقط بذکرچند واقعه بطور کلی اشاره میشود .

ایجاد ارتش پس ازتصرف تهران باکمال سرعت شرع باخذ نفرات گردید وچنانکه خواهیم دید قوای‌کافی برای سرکوبی اشرار بنقاط مختلفه کشور اعزام شد وروح جدیدی در کالبد نظامیان ایران دمیده شد . در اول فروردین ۱۳۰۰ یعنی‌فقط ۲۳روز پس از کودتا درموقع سلام عید انتظامات لشکری اهالی پایتخت را درشگفت انداخت چه در آن مدت قلیل با فقدان وسایل، هنرمندی فرمانده کل قوا در تربیت افراد معلوم شد همچنین در۱۳فروردین ضیافت مهمی از طرف ریاست کل قوا داده شدکه مناظربا جلال وشکوه آن دیدهٔ بینندگان را خیره ساخت و در فروردین با اینکه هرروز لشکر جدیدی برای سرکوبی اشرار باطراف واکناف ایران اعزام میگردید ، سان با شکوهی در دروازه عشرت آباد بعمل‌آمد، ودراین‌خصوص‌جراید وقت چنین نگاشته اند : « روزشنبه‌پنجم‌رجب آقای‌سردارسپه یك مانور قابل تحسینی را بنام ابراز لیاقت نشان داد که اگراغراق نگفته باشیم این

سطوت وشهامت بقرون سابقه پراز افتخار ایران بیشترشبیه بود تا این دوره ظلمانی که لیاقت دیگران آن را بمغاك نیستی کشانیده ویك خارق عادت او را از این پرتگاه بناگهان کنار کشید ».

در سال ۱۳۰۰ کمیسیونی از افسران ارشد برای ترتیب سرباز گیری تشکیل یافت. قورخانه که مدتها بحالت اسف آور افتاده بود حسب‌الامر فرمانده کل قوای که مقام وزارت جنك را داشتند بکار افتاد و کارخانه اسلحه سازی تأسیس و دائره ارکان ستاد ارتش تشکیل شد. برای محافظت طرق و شوارع حکمی راجع بتهیه امنیه صادر شد و ژاندار مری‌از وزارت داخله مجزا وتحت نظرمستقیم وزارت جنك قرارگرفت. هم درآنسال برای وحدت قوای کل ارتش حکمی راجع بالغاء کلمات ژاندارم و قزاق و استعمال‌کلمه نظام ایران (ارتش) و نظامی صادر گردید و در بیشتر نقاط پستهای سر حدی تأسیس شد و درجات افسران و حقوق ثابت آنها معین گردید.

در سال ۱۳۰۱ استخدام سوار های محلی موقوف و اداره امنیه و دژبانی تأسیس شد وتشکیلات آن درتمام ایران توسعه پیدا نمود ونشانهای جنگی‌مشخص گردید. سال بعد (۱۳۰۲) برای کسب معلومات ازارتش‌اروپا پنجاه نفر ازافسران بامر فرمانده‌کل قوی باروپا اعزام و مخصوصاً بآنها دستور داده شدکه علاوه برمعلومات فنی مطالعاتی در اخلاق و احساسات اهالی‌کشور های بیگانه نمایند. همچنین دستور خرید اسلحه داده شد. ازاقدامات برجسته‌آن سال تأسیس مدارس نظام است از قبیل دبستان نظام (مدرسه ابتدائی). دبیرستان نظام (مدرسه متوسطه) و دانشکده افسری.

در اوایل ۱۳۰۳ لوازم ارتش، قورخانه، توپخانه، هوا پیما، تانکها و اتوموبیلها که از خارجه خریداری شده بود وارد گردید و متوالیاً برتشکیلات ارتش و تجهیزات آن افزوده گشت. در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ قانون خدمت نظام‌وظیفه مشتمل بر کلیات مسائل آن و معافیت و مهلت و تقلیل مدت خدمت نظامی و وظایف مجلس‌سرباز گیری وغیره تصویب گردید وقدم‌بزرگی‌در راه خدمت

بمیهن برداشته شد . شرح ترقی ارتش ، خرید کشتی ها ، فرستادن گروه گروه محصلین نظامی بخارجه ، توسعه مدارس نظام ، افتتاح دانشگاه بزرك ارتش ، خریدلوازم از هرقبیل ، افتتاح کارخانجات اسلحه سازی ، مراعات صحت مزاج نظامیان ، نشرات ارتش ، ابنیه نظامی وغیره که ازبدو **پیدایش سلطنت اعلیحضرت پهلوی** بوقوع پیوسته بقدری مفصل است که حتی کلیات آنهم در این کتاب نمی گنجد . بنا بر این به همین نکته اکتفا می شود که قبل از کودتا دولت وقت در پرداخت حقوق چند نفر سرباز وژاندارم خود حیران بود ولی بودجه سال ۱۳۱۶ وزارت جنك با نیروی دریائی واداره ژاندارم بالغ برسیصدونه میلیون وچهارصدوهشت هزاروسیصدوهشتاد ریال گردید و ازهمین مبلغ بخوبی معلوم میشود کـه درعهد شاهنشاه ایران ارتش کشورچگونه ترقی کرده است .

استقرار امنیت

گیلان و مازندران

در موقعیکه هرج ومرج وبی نظمی درتمام کشورحکمفرما بود در خطه گیلان و تنکابن جمعی علم مخالفت بر علیه دولت افراشته ودراثر اقدامات آنان اهالی بی پشت وپناه آن اطراف بانواع مصیبت وبدبختی گرفتار گردیده وباحالت اسف انگیز دیار خودرا ترك کرده بسایرنقاط مهاجرت میکردند. چون امور ارتش دردست توانای شاهنشاه قرار گرفت در بدو امـر استخلاص اهالی آن حدود و قلع و قمع متجاسریـن را فریضه خود شمردند ـ با اینکه بمتجاسرین ابلاغ شدکه دیگرمخالفت آنها با دولت وقت موردی ندارد ودورهٔ هرج ومرج وخودسری ، سپری شده آن جماعت بتصور آنکه درمقابل ارادهٔ آهنین شاه ایران تاب مقاومت خواهند داشت ازطریق تنکابن و قزوین اندیشه حرکت بصوب تهران را نمودند . قوای دولتی دراولین ماههای سال ۱۳۰۰ در ابتدا هزار نفراز متجاسرین را که بریاست احسان‌الله وساعدالدوله وغیره بجانب تنکابن حرکت کرده بودند شکست سختی داده ومتمردین بجانب الموت فرار کردند سپس درکنار رود چالوس شکست دیگری برمتجاسرین وارد آمد و مقدار زیادی اسلحه

آنها بدست نظامیان افتاد . در تعقیب هزیمتهای پی در پی متجاسرین ساعد الدوله درخواست تأمین کرد وشهسوار که یکی ازمراکز یاغیان بود بدست قوای دولت افتاد و در آن سال رشت بتصرف نظامیان درآمده میرزا کوچك خان جنگلی که ریاست متجاسرین را داشت فراراختیار کرد. فرمانده کل قوای برای تسلی ودلجوئی اهالی گیلان بدانصوب عزیمت فرمودند وبرای معاودت مهاجرین گیلانی بخانه های خود اقدامات مؤثری بعمل آمد احسان‌الله وعدهٔ دیگراز رؤسای متمردین بباد کوبه فرار کردندوحیدروقراخان تسلیم دولت‌شدند ـ امامیرزا کوچك خان‌همانطورمتواری‌بود تا اینکه درآذر ۱۳۰۰ ازسرما وفات کرد باین ترتیب باجدیت نظامیان درچند ماه غائله متجاسرین که آنهمه اسباب زحمت فراهم نموده بودند خاتمه یافت ـ در اینجا لازم است بدو واقعه دیگراشاره شود یکی آنکه درهمان سال امیرمؤید و اولاد او در سواد کوه دست موافقت با متجاسرین داده اقداماتی برضد دولت نمودند ولـی بزودی رفع فتنه آنهـا شده اسلحه و مهماتشان در دست قوای دولتی افتاد و امیـر مؤید بطرف سمنان فرار کرده خود اظهار پشیمانی نمود وتأمین یافت . دیگر آنکه در سال ۱۳۰۱ یکی‌از اتباع میرزا کوچك خان موسوم به سید جلال چمنی با عدهٔ از اتباع خود در جنگل مشغول شرارت گردیدند دراندك مدتی بعضی از برادرانش دستگیرو برخی مقتول گشتند ودر آخرسید جلال درخاك طالش گرفتار گشته بکیفر اعمال خود رسید .

آذربایجان — اهالی آذربایجان مدتها درآتش بیداد یکی از بـزرگترین جنایتکاران که رحم بر پیرو جوان نمینمود میسوختند و جز سوختن چاره نداشتند زیرا اسماعیل سمیتقو با اتباع وحشی وخونخوار خود درآن حدود اقتداری بهم رسانیده آنچه میخواستند میکردند ودولت وقت ازعهده خاموش کردن فتنه آنها بر نمی آمد. چون دوره ظلمت سپری شد وقت آن رسید که آذربایجان از نعمت آسایش و امنیت بهره ورگردد بنا براین درسال ۱۳۰۰ قوای کافی بجانب آذربایجان اعزام گشت ودر آن هنگام شهرهای مهم خوی ، ارومینه (رضائیه) سلماس

(شاهپور) و غیره ازستم سمیتقو واتباعش تقریباً ویران گردیده بود واهالی بیگناه آن درهرموقع دچار انواع شکنجه وعذاب، قتل وغارت میگشتند بین قوای دولت واکراد زدو خوردهای سخت واقع میگشت تا اینکه اشرار درمقابل نظامیان تاب مقاومت نیاورده سلماس و دیلمیان بدست دولتیان افتاد و در بیستم مرداد (اسد) ۱۳۰۱ قلعهٔ محکم چهریق که مهمترین مأمن سمیتقو بود فتح شد. درتعقیب این فتح نمایندگان مجلس شورا در ۲۵ اسد (مرداد) ازخدمات وزیر جنك و اقدامات نظامیان تشکر نمودند . سمیتقو بخاك ترکیه فرار کرد وعده‌ای از متمردین دیگر آذربایجان‌خودرا تسلیم‌اردوی‌دولتی‌نمودند . از آنجا که‌ازطرف فرمانده کل‌قوای‌امر بخلع‌اسلحه طوایف شده‌بود، بعضی ازمتنفذین‌که این‌اقدام را مخالف با منافع خود میدانستند و قصد یاغیگری داشتند بتحریك عشایر و طوایف پرداختند و بالنتیجه طوایف فولاد لو وخلخالی در سنه ۱۳۰۳ آغاز شرارت نمودند ولی بزودی رفع فتنهٔ آنان شد وپس از شکست فاحشی که بر آنان وارد آمد و بعضی دیگر از قبیل رشیدالملك‌دستگیرشدند. همچنین شاهسونها اسلحه‌خودراتسلیم کرده‌حلقه‌اطاعت‌در گوش نمودند . اقبال‌السلطنه ماکوئی که نفوذ وقدرتی داشت وهمواراه مشغول دسیسه و تحریك اکراد و طوایف مختلفه آن حدود بود دستگیر گردید و کاظم قوشچی که درتنك کاظم (درساحل دریاچهٔ رضائیه) برای خود تجهیزاتی جمع آوری نموده‌بود مقتول گردید وقلعهٔ او بدست دولتیان افتاد ومقداری تفنك، فشنك، بمب، چند عراده توپ و چند دستگاه تلفن که در آن قلعه موجود بود بهرهٔ سلحشوران نظامی گردید خلاصه وسایل‌امنیت در آن حدود فراهم آمدوایلات وعشایر آن اطراف سراطاعت فروده‌آورد و گردنکشان گوشمال شدند . اما سمیتقو با اینکه عاجزانه استدعای تأمین‌کرد ودر سال ۱۳۰۳ اجازه یافت که درخاك ایران اقامت کند چون فطرتاً جنایتکار بوددست از تحریك وفتنه برنمیداشت تااینکه در۱۳۰۹مقتول گردید وصفحه آذربایجان ازشرارت او و کسانش مستخلص گشت .

سرکوبی اشرار لر وکرد

طوایف مختلف کرد ولر اکثر مناطق ونواحی غرب ایران را محل تاخت و تـاز و یغماگری خود قـرار داده ودر حدود بروجرد ، گلپایگان، نهاوند، تویسرکان ، ملایر، صحنه، سقز، بانه ، سنندج و گروس گروه گروه اشرار مسلح سلب امنیت نموده قری و دهات را ویران واهالی را دچار انواع شکنجه وعذاب مینمودند . طوایف حسن‌وند ، پیرانوند زلقی، سنجابی ،کاکاوند وغیره ازیکطرف سرداررشید، سیدطه با قوای مسلح خود ازطرف دیگر درصفحه غرب دست بچپاول دراز کرده بر کوچك وبزرك ترحم روا نمیداشتند ، بنا براین قوای کافی برای سر کوبی اشرار اعزام گردید و در کوهها و تنگه های غرب جنگهای سخت بین قوای دولتی واشرار رخ داد ونظامیان شجاعتها بخرج دادند و ابراز لیاقت کردند تا اینکه در حدود ملایر و نهاوند و در اطراف بروجرد وقم که مراکز عملیات متمردین بود در اواخر سنه ۱۳۰۱ وسایل امنیت را فراهم نمودند وطوایف مختلفه سراطاعت فرود آوردند ودر۱۳۰۲ سردار رشید فرار اختیار کرد و اتباعش تسلیم گشتند و کلیه املاك اهالی کردستان و کرمانشاهان که دردست سردار مذکور بود بصاحبان آنها مسترد گردید وسقزوبانه که مدتها اقامتگاه اشرار بود قرین آسایش گشت ، قوای نظامی باپیروزمندی وشکست دادن لرها وارد خرم آباد شد وخلاصه تاآخرهمان سال صفحات غرب ازشر اشرار مستخلص گردید ولی درسال بعد (۱۳۰۳) کلیه طوایف لرمتحد گردیده مجدداً آغاز فتنه کردند وحتی استحکامات بروجرد و خرم آباد را متصرف گشتند در آن حال سلحشوران دولتی باکمال تهوروشجاعت بجنك پرداخته ودر همان سال بقسمی آنان را شکست دادند که دیگرجرأت شرارت ننمودند .

خوزستان

بـرای ایجاد امنیت و بـرچیدن بساط ملوك الطوایفی و سلب قدرت حکمرانان خودسر ـ که دست تعدی بجان ومال اتباع درازکرده بودند ازروز اول تصمیم گرفته شد که در تمام نقاط کشور و مراکز مهم مملکت تمرکز قوای نظامی شود وهم برای این مقصود در ۱۳۰۱ فرمان تشکیل قوا

برای خوزستان که یکی ازمراکز مهم ایران است صادر فرمودند . در آن هنگام شیخ خزعل نام (رئیس یکی ازطوایف بنی کعب) در آنحدود نفوذ واقتداری داشت ونه فقط اهالی را بجان آورده بود بلکه او امردولت را هم اطاعت ننموده و دم از خودسری میزد . بنا براین بتصور اینکه در مقابل ارادهٔ آهنین فرمانده قوا تاب مقاومت خواهد داشت آغاز مخالفت کرد و با عده ای از اشرار بختیاری همدست گردیده جمعی از نظامیان شجاع را که باکمال تهور ازحقوق میهن دفاع مینمودند در گردنه شلیل در راه بهبهان غفلتاً به قتل رسانید . این اقدام ننگین آتش غضب سلحشوران نظامی را بر افروخت و هزارها سوار و پیاده بجانب خوزستان اعزام گردیدند - اهالی ایران احساسات میهن پرستانه خود را ظاهر ساخته از هر طرف هدایائی برای نظامیان جنوب ارسال میداشتند درسال ۱۳۰۳ شیخ خزعل مغلوب و منکوب گردیده چاره جز این ندید که خودرا بدون هیچگونه شرط تسلیم فرمانده کل قوای نموده از دراطاعت درآید و درآخرمجبور شد اسلحه و مهمات خود را تسلیم دولت کند ولی چون باطناً دست از تحریک برنمیداشت در اردیبهشت ۱۳۰٤ دستگیرشده روانهٔ تهران گردید وقضایای خوزستان هم خاتمه یافت .

فارس و بنادر

فارس مانند سایر نقاط ایران گرفتاراشرارمسلح بوده وهرج ومرج در اکثرنواحی آن حکمفرمائی میکرد - شرارت دزدان و راهزنان، تعدی ایلات جنوب خاصه طوایف چهارراهی، زرگری بویر احمدی و ممسنی سلب آسایش از اهالی آن حدودکرده بود چنانکه در سال ۱۳۳۱ راههای شیراز، آباده و کازرون مسدود ودست بازرگانان ازحمل ونقل مال - التجاره بسته شده بود. از اواخرسال ۱۳۰۰ عدهٔ کافی برای سرکوبی اشرار بجنوب اعزام گردید و با جدیت سلحشوران ایران که همه گونه جانفشانی مینمودند طولی نکشید که اشرار و ایلات و طوایف جنوب سراطاعت فرودآورند و امنیت کامل در آنحدود حکمفرما گشت . اوضاع بدین منوال بود تا سال ۱۳۰۸ که یکمرتبه قبایل و طوایف جنوب آتش فتنه عظیمی برافروختند و شعله آن بالا گرفت ولی در مقابل

قشون منظم ایران تاب مقاومت نیاورده ودر شهریور و مهرماه همان سال غائله آنها رفع شد .

بلوچستان

سالها بود که اولیاء دولت ایران اهمیت بلوچستان را فراموش کـرده و حتی مأموری بآن قطعه زرخیز نمیفرستادند و کار بجائی رسیده بود که متنفذین آن حدود آنچه میخواستند میکردند و سکه های خارجی بجای پول ایران در تمام بلوچستان رواج یـافته بود . و از سالهای متمادی سپاهی بدانصوب فرستاده نشده بود درسال ۱۳۰۲ لشکرایران درخاش تمرکز یافت و ازآنجا اشرار را تعقیب کرده قطعه بلوچستان را از وجود آن پاك نمود . اهـالی بلوچستان ازاین نعمت عظمی اظهار قدردانی نموده تلگرافات تشکرآمیز بپایتخت مخابره کردند همچنین لشکر بیگانه ازآنحدود خارج گشت دوست محمدخان که یکی از خوانین و متنفذین آنحدود بود و از سپری شدن ایام هرج و مرج و قتل و غارت تأسف میخورد در بهمن ۱۳۰۷ دستگیروبتهران فرستاده شد ودوره ملوك ـ الطوایفی درآن حدود خاتمه یافت .

سایر نقاط

اقدامات دولت کنونی برای استقرار امنیت منحصر به عملیات نظامی در قطعاتی که شرح آن گذشت نبود بلکه درهر نقطه متمردی سربرافراشته ودرهر گوشه اشرار وراهزنان سلب آسایش نموده بودند اغلب بین دو شهررفت وآمد مسافرین و حمل و نقل مال‌التجاره دشوار می‌نمود وچه بسا اوقات که قاطعان‌طریق بامتنفذین شهری همدست بوده بحمایت آنها آنچه میخواستند میکردند. براستی ایجاد امنیت باآن اوضاع واحوال امری محال بنظرمیآمد ولی با همه این احوال دراندك مدتی دراثرهمت والای شاهنشاه کلیه یاغیان واشرار سرـ کوبی گردیده وامنیت درسرتاسرایران فراهم آمد ـ سرکوبی ترکمانان (در۱۳۰۳ه) رفع غائله بختیاریها (در۱۳۰۷) جلوگیری ازاغتشاشهای قسمت سرحدی شرق وغیره وغیره از وقایعی است که درفوق بآن اشاره نشده وهر کدام اهمیت خاص دارد و ازجهت اختصار ازشرح آن درمیگذریم .

جمع آوری اسلحه و بسط تمدن

شاهنشاه فقط باستقرار امنیت وسرکوبی اشرار ومتمردین اکتفا نفرموده بلکه مقتضی بود که اساس امنیت دائم نهاده شود واغلبی از فرزندان ایران که در حال بیابان گردی و صحرا نشینی بودند تربیت شده و از نعمت شهرنشینی ومتاع علم ومعرفت بهره ورگردند. برای این منظور عالی درضمن دفع اشرار ویاغیان شروع بجمع آوری اسلحه شد و از این راه خدمت مهمی بعمل آمد واهالی این مرز وبوم ازتجاوز طوایف مسلح مستخلص گشتند - سپس بتخت قاپو کردن ایلات و فراهم کردن وسایل آسایش و شهرنشینی آنها همت گماشته شد ودر اینخصوص از هیچگونه مساعدت از طرف دولت مضایقه نشد. همچنین برای آشنا ساختن آنها بتمدن جدید اقـدمات جدیدی بعمل آمد و در نقاطی که سالها بوی علم بمشام اهالی آن نرسیده بود دبستانها و دبیرستـان افتتاح گردید.

فصل چهارم

اصلاحات مالی و اقتصادی

قبل ازدولت مقتدر کنونی اوضاع مالی ایران نهایت درهم وبرهم بلکه درعین هـرج و مرج بوده و حالت اقتصادی کشور تولید رقت می‌نمود - تقریباً یازده سال قبل از کودتا **مسترشوستر** مستشار معروف آمریکائی که برای اصلاح امور مالی به ایران جلب شده بانجام کاری بود و بجهاتی موفق نگردیده، درکتاب غم انگیزوزیبای خود اوضاع مالی ایران را مفصلاشرح میدهدو بیموردنیست که دراینجا چندسطری ازترجمه آن کتاب ذکرشود تا معلوم گردد قبل از پیدایش کوکب رضاشاه اوضاع مالی بچه منوال بوده است گوید:

« امروز طریقه و صول مالیات در ایران بهمـان سبك ازمنه سابق میباشد اصل مأخذ و بنیاد مـالیات اراضی مزروعی عشر حاصل آن میباشد تمام مالیات نقدی نیست بلکه قسمت عمده آن جنسی است یعنی دولت درعوض عشر مالیات خود

اژرعایا ومالکین اجناس ازقبیل گندم وکاه و پنبه وبرنج و سایر محصولات زراعتی قبول میکند . از این طریقه مندرسه اشکال بـزرگی در ضبط و محاسبات مالیات بلوکات و قصبات و دهات تولید گردیده ودولت بکلی از مأخذ کل صحیح مالیات هـر محل که در عرض سال چه باید وصول شود بی‌اطلاع است . . . .

« در ایران دفتر محاسبات مالیاتی وجود نداشت که بشود اطلاع کامل ولو غیر صحیح هم باشد ازمأخذ کل عایدات داخلی حاصل نموده ودولت بتواند بر آن اعتماد نماید . . . . . .

« یکی از نواقص بزرك طریقه وصول مالیات این بود که غالب این کتابچه ها (کتابچه‌های مالیاتی) کهنه وقدیمی وازیك نسل قبل مرتب شده بود و نمیشد آنها را مأخذ وبنیاد صحیحی برای وصول مالیات قرار داد. در زمان ترتیب کتابچه های مزبور بسیاری از قـری و دهـات که معمور و دارای عدهٔ نفوس بسیاری بوده اند ولی بعد بکلی ویران و رعایای آن بقطعات دیگر متفرق و پراکنده شده اند . و همچنین بعضی از دهات که سابقاً هزار نفر یا بیشتر عدهٔ نفوس داشته ولی حالیه دویست یا سیصد نفر رعیت بیشتر ندارد همان مالیات رعایای سابق را که سه چهار برابر جمعیت حالیه بوده میگرفتند و بالعکس آبادی که درزمان ترتیب کتابچه‌هادارای سکنهٔ قلیلی بوده واکنون ترقی ووسعت فوق‌العاده یافته همان مالیات سابق رابخزانهٔ مرکزی میپرداختند بملاحظه اینکه در کتابچه ریـاست مرکزی همان قدر ثبت و منظور شده بود و حال آنکه مأمورین جزء از فرد فرد رعایا مالیات لازمه کامل را وصول مینمودند ولی با این حال کتابچه ها بهمان حال سابق ماند وتغییری نیافته است . . . الخ

« یکی‌از موانع بزرگی که دروصول مالیات دچارشده بودیم نبودن هیچگونه قانون راجع به خدعه و تقلب و خیانت و مانند این جرایم است . مأمورین مالیه یا سایر صاحب‌منصبان دولتی که نقد و جنس یاسایر متعلقات دولت در تصرف آنان بود باکمال سهولت وآسانی‌وبدون تصوراینکه شاید وقتی‌ازایشان تحقیق یامؤاخذه

شود مالیه ومتعلقات دولتی را برای خود جابجا وتصرف مینمودند[۱] .

علاوه برمالیات ها عایدات دیگر دولت ایران عایدات گمر کی بوده ومقدار قلیلی ازاداره پست وتلگرات ومبلغ مختصری هم ازاداره تذکره وزارت خارجه عاید خزانه دولت میگردید.

« تعرفه گمرکات ... چون نرخ ومقادیر گمرکی آن بین دولت ایران ودول اروپا معین شده بود بدون رضایت ایشان تغییرپذیر نبود . . . . وبقسمی ترتیب شده بود که بکلی برخلاف صرفه وصلاح ومضر بفواید ایران بود وازمنحوس ترین وبیحاصلترین تعرفه‌های عالم بشمار میرفت ،نقص بزرك آن تعرفه این است که بحدی ازاندازه اعتدال خارج است که مخارج جلو گیری از قاچاق دربعضی از سرحدات خیلی بیشتر از گمرکی است که از آن امکنه بدولت واصل میشد ... بلی این تعرفه مانند آوار بسرملت بی تجربه وخوش باور ایران فرود آمد... الخ

« ازسی سال قبل باین طرف بقدری خسارت وضرربتوسط اجانب بایران وارد آمده که امروز درهای معاهدات و اختیار تعیین شروط آن و استقراض یاحق اعطاء امتیازات واتحاد بکلی برویشان مسدود واختیاراتشان مسلوب گردیده است همه آن حقوق بامضاء سلاطین ووزراء متقلب خودخواه ازایشان ساقط شده است ... تاحدی که ابواب تمام منابع وسرچشمه‌های منافع وعایدات دولتی را برروی ایرانیان بستند وامروز دولت ایران قدرت به کسب منفعت ازملك خودهم ندارد .

« اگر ایران بخواهد یکی از ابواب ترقی را برروی خود مفتوح سازد فوراً فرامین سلاطین گذشته را بیرون آورده و دولت را از مداخله در حقوق حقه خود محروم و ممنوع ساخته ودعاوی میلیون ها خسارت که از حد احصاء خارج باشد مینمایند .

وقتی که شروع باصلاح امورمالیه نمودم علاوه برچهارصد وچهل هزارتومانیکه

---

(۱) شوستر میگوید آن اوضاع مرا مجبورنمود که زندان مخصوصی در طهران ترتیب دهم تاپس از تحقیق و استنطاق در حضور مأمورین خزانه و ثبوت تمرد ومخالفتشان باقوانین مالیه موقتاً در آن زندان توقیف شوند !

خودشان بعنوان مساعده استقراض پیشکی گرفته بودند مأمورین ادارات بزرك مرکزی وولایتی هم چندماه بود که حقوق نگرفته بودندو نمایندگان دیپلوماسی ایران هم که درممالك خارجه بودند سالها بود که مواجب به آنها نرسیده بود و از ایشان متوالیاً مکتوبات جانگداز واظهارات دلخراش میرسید که دراروپا گرفتار پریشانی شده و فقر گردیده و نمیتوانند خود را بایران برسانند و فقط جنبه و حیثیت دیپلوماسی ایشان آنها را از حبس وتوقیف شدن محفوظ میداشت ! ! . . . الخ (۱) »

بیش ازاین درشرح آن اوضاع دلخراش که صدیك آنهم درفوق نقل نشده نخواهیم کوشید وبهمین اکتفا می‌شود که آن مستشار هم باصلاح مالیه ایران موفق نشد وپس از اندك مدتی مجبور شد خزانهٔ ایران را دردست یغماگران داخلی وخارجی گذاشته بوطن خود برگردد .

جنك بین الملل اوضاع راوخیم ترنموده بود ،کشمکشهای سیاسی چنان افق میهن ماراتیره کرده بود که نه‌فقط باصلاح مالیه بلکه هیچیك ازشئون مملکت توجهی نمیشد ، دولت برای مخارج روزانه معطل و ملت در دست دزدان وقطاع طریق ، و زمامداران نالایق و مأمورین جنایتکار مبتلا بود .

بسط امنیت در سراسر کشور برچیدن بساط ملوك الطوایفی و کاستن نفوذ متنفذین که باقتدار خودبالیده حاضر بپرداخت مالیات نبودند، تأسیس دیوان جزای عمال دولتی برای رسیدگی بامر مأمورین مختلس ومرتشی ، وضع قوانین برای تنبیه مخالفین موجب شد که مالیات دولت باکمال سهولت وصول وبمرکز ایصال گردد . ازطرف دیگرچون استقلال ایران برروی پایه‌های محکمی قرار گرفت ودست بیگانگان ازمملکت کوتاه گشت وبسیاری از معاهدات و قراردادهای ظالمانه که زمامداران گذشته بسته بودند ازبین رفت ، بالنتیجه اصلاحات بزرگی درامورمالی بعمل آمد و قوانین سودمندی وضع تاطرز وصول مالیات ازآن سبك قدیم که بهیچوجه مطابق

---

(۱) کلیه این مطالب از فصل یازدهم ترجمه کتاب اختناق ایران تالیف شوستر اقتباس شده .

یااوضاع کنونی نبود خارج گردد و مالیات از آن سبك قدیم که بهیچوجه مطابق با اوضاع کنونی نبود خارج گردد ومالیات ازروی اصول علمی اخذ شود وازآنجمله است الغاء مالیات ارضی ودواب ووضع قانون مالیات برعایدات تاهر کس بفراخور عایدات خود مالیات بپردازد وبراحدی اجحاف نشود .

در بیستم اردیبهشت ۱۳۰۷ قانون تعرفه گمرکی بتصویب رسیدومیتوان گفت در راه خدمت باقتصادیات مملکت بزرگترین قدم برداشته شدچه دست دولت باز گردید وتوانست موازنه بازرگانی رافراهم آورده درترویج امتعه داخلی بکوشد . طبق ماده واحده آن قانون مجلس شورای ملی تعرفه جدید گمرکی راکه اساس آن برروی حداقل و اکثراست تصویب وبدولت اجازه دادتابادول خارجه قراردادهای گمرکی مخصوص منعقد نماید . نسبت بمال التجاره دولی که بعد از ۲۰ اردیبهشت دارای قرارداد گمرکی بادولت ایران نباشندحداکثرمقرره درتعرفه مجری گشت وقراردادهای جدیدی بادول بسته شد .

بودجه سال ۱۳۱۵ باستثناء عایداتی که بابت حق الامتیازنفت وصول وبحساب ذخیره مملکت منظور میشود عبارت از يك میلیارد وشانزده هزارو هفتصدو چهل (۱٫۰۰۰٫۰۱۶٫۷۴۰) ریال بوده که بسهولت وصول وبمصرف رسیده است . کسانیکه اوضاع اسف انگیز قبل از کودتا را بخاطر دارند ومیدانند دولت از عهده مخارج روزانه خود برنمیآمد وحقوق مستخدمین ماهها بتعویق می‌افتاد و گاهی بآنها کتاب شاهنامه یاآجر می‌دادند حق دارند تعجب کنند که گذشته از عوارض بلدی که صرف آبادی وزیبائی شهرها (بامراعات اصول حفظ الصحه) میشود ، کشیدن خط آهن در سرتاسر مملکت ، تجهیزات لشکری ، خرید کشتی ها ، تسطیح طرق ، ایجاد کارخانجات ، تأسیس مؤسسات کشوری ولشکری بعمل آمدوهمچنین در آخرین روز ماه حقوق کلیه مستخدمین پرداخته میشدوبلکه تعداد وحقوق آنها هم بهیچوجه قابل مقایسه باسابق نبود .

درخاتمه این چند سطر ازمجلهٔ سودمند بانك ملی راجع ببودجه سال ۱۳۱۶ را نقل میشود :

« بودجه سال ۱۳۱٦ کشور که ازحیث درآمد به۱٫۱۰۰۲٫۹۱۱ ریال و هزینه به ۱٫۲٤۸٫۰۳۷٫۳۷۷ ریال بالغ میگردد ، نسبت ببودجه سال قبل ۲۵ ملیون ریال افزایش یافته است . وقتی مشاهده میشود که بودجه درآمد کشور درظرف یك سال صدی بیست و پنج ترقی کرده‌است درنظر بدوی تصور میگردد که این اضافه در اثر وضع مالیاتهای تازه یاازدیاد نرخ مالیاتهای سابق حاصل گشته‌است درصورتیکه این اضافه‌نماینده تناسبی است که برای افزایش فعالیت اقتصادی کشور درسال۱۳۱٦ نسبت بسال‌قبل پیش‌بینی شده است .

« از اینجـاست که پیش‌بینی عواید مالیات بردرآمد از ۱۰۰ میلیون در سال ۱۳۱۵ به۱۳۰ میلیون درسال۱۳۱٦ ومالیات۳۰ درصد از۵٤ میلیون به ۵۰ میلیون ومالیات بنزین ونفت‌از۵۵ میلیون به ۷۰ میلیون ـ حقون گمرکی از۳۰۰ میلیون‌به ۳٦۲ میلیون ـ انحصارات از ۲۳۹ میلیون به ۲۸٤ میلیون ـ خالصجات و معادن و شیلات داخلی‌از۲۸ میلیون‌به٤۱میلیون‌ودرآمد مؤسسات صنعتی دولت از۲۱میلیون به ۷٤ میلیون ریال ازدیادیافته است .

مخصوصاً امردیگری‌که صحت پیش بینی افزایش درآمدهای مالیاتی را در سال ۱۳۱٦ دراثر ترقی‌امورکشورتأئید مینماید آن است که دولت تقریباً کلیه ازدیاد عواید را بمصرف کارهای ساختمانی و مؤسسات اقتصادی وامور عام‌المنفعه اختصاص داده است »

وزارت اقتصاد ملی وانقسام آن

در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۰۸ شمسی اجازهٔ تأسیس وزارت طرق وشوارع وزارت اقتصاد ملی بجای وزارت فواید عامه تصویب شد . ماده سوم آن قانون بدین مضمون است:

« وظایف وزارت اقتصاد ملی بطور کلی‌فراهم‌آوردن موجبات تکثیر قوه مولد ثروت عمومی وبکار انداختن‌منابع ثروت مملکتی ازقبیل شیلات ومعادن وجنگلها

وترویج فلاحت ومخصوصاً ترقی محصولات فلاحتی قابل صدور وتطبیق اصول فلاحتی بااصول علمی جدید وتکمیل وسایل آبیاری و آباد کردن اراضی بایره وتوجه مخصوص به بهبود نژاد وتربیت وتکثیر حیوانات اهلی وتهیه موجبات مبارزه باآفات حیوانی ونباتی وفراهم آوردن موجبات ترقی وتوسعه تجارت مملکت از نقطه نظر توسعه صادرات مملکت برای رفع حوائج داخلی واصلاح مواد صادراتی مملکت بطوریکه مطلوب بازارهای خارجه باشد».

ازهمین ماده معلوم میشود که چه وظایف عمده به وزارت اقتصاد ملی محول گردید وچه قدمهای بزرگی برای پیشرفت اقتصادیات مملکت برداشته شد - مسائل اقتصادی روزبروز کسب اهمیت نمود وتوجه دولت بترقی صنعت ، فلاحت وتجارت موجب شد که در ۱۶ خرداد ۱۳۱۰ وزارت اقتصاد ملی به سه اداره مستقل تقسیم گردید :**ادارهٔ کل تجارت، ادارهٔ کل فلاحت و ادارهٔ کل صناعت** وادارات مزبور در تحت نظارت عالیه ریاست وزراء در آمده هریك از آنها دارای رئیس مستقلی گردید که بسمت معاونت وزارت درمجلس و هیئت وزراء حق حضور وشرکت در مذاکرات را دارد . اینك بشرح پیشرفت هریك ازاین رشته های مختلف می پردازیم :

تجارت چنانکه درفوق اشاره شد اولین قدم بزرگی که درراه پیشرفت تجارت ایران برداشته شد وضع قانون تعرفه گمرکی جدید است که درسنه ۱۳۰۷ بتصویب مجلس رسید ودولت توانست درپیشرفت صنایع داخلی وزیاد کردن صادرات وتقلیل واردات اقدامات لازمی نماید . در ۱۷ تیر ۱۳۰۹ قانون متقابله درروابط تجارتی باممالکی که دولت ایران عهد نامه تجارتی ندارد وضع شد بحران اقتصادی دنیا که موجب تنزل قیمت اجناس گردید وتقریباً درکلیه ممالك عالم اثراتی بخشید موجب شد که دولت ایران برای جلوگیری ازعدم توازن تجارت خارجی وتنزل پول رایج مملکت درمقابل اسعار خارجی ، قانون واگذاری انحصار تجارت خارجی را بدولت در ۶ اسفند ۱۳۰۹ وضع نماید. متمم این قانون در بیستم همان ماه بتصویب رسید .

بموجب این قانون حق وارد وصادر کردن کلیه محصولات طبیعی و صنعتی وتعیین موقتی و یادائمی میزان واردات و صادرات مزبوره بدولت واگذار گردید - طبق ماده یازدهم متمم آن قانون دولت مکلف گردید موجبات مرغوبی هریك از محصولات صادراتی مملکت را تهیه کرده ومعین نماید که به چه طرز و ترتیب باید تهیه شود و پس از انجام مقدمات مزبوره واعلام آن دولت مجاز خواهد بود از صدور محصولاتی که مطابق نمونه وشرایط معینه نبوده و بواسطه عدم مرغوبیت سکته بحسن شهرت صادرات مملکت وارد مینماید جلوگیری کند.

از این قانون بخوبی مفهوم میشود که دولت در نظر گرفت ازیك طرف رهبر تولید کنندگان شده وطرز و ترتیب تهیه محصولات رابه آنها یاددهد تادر بازارخارجه بسهولت بفروش رسد وازطرفی موازنه تجارتی را محفوظ دارد ودراین خصوص ماده دوم متمم آن قانون مصرح است که وارد کردن هرنوع محصولات طبیعی ویاصنعتی خارجه بایران مشروط بشرط حتمی صادر نمودن محصولات طبیعی یا صنعتی ایران است درحدود قیمت صادرات.

ازاین قاعده کلی بعضی اجناس مستثنی است مثلا اجناسیکه دولت برای احتیاجات خود وارد مینماید یا اجناسیکه ازخاك ایران بطور ترانزیت عبور مینماید وماشین آلاتیکه برای رفع حوائج مهمه مملکت ازمحصولات ومصنوعات خارجی وارد میشود بشرط اجازه مخصوص دولت.

ذات ملوکانه درهرمورد کلیه صنعتگران، تجار ومخصوصاً تولید کنندگان را در رواج کالای وطن تشویق فرموده واندرز های شاهانه نموده اند چنانکه در ۱۴ خرداد ۱۳۱۳ نمایشگاه امتعه آذربایجان راکه از کلیه محصولات و مصنوعات آنحدود تشکیل شده بود افتتاح فرموده بااین بیانات خسروانه آذربایجانیان را سرافراز و تشویق فرمودند:

« خوشوقتم که درتبریز در تأسیس نمایشگاه آنهم بدین خوبی پیشقدم شده برای معرفی کردن صنایع ومواد خام خود قدم برداشته وباین وسیله تجارت خودرا

ترویج میدهد » همچنین در۲۲ مهر همان سال اعلیحضرت همایونی بمحل نمایشگاه محصولات ومصنوعات خراسان تشریف فرماشده اظهار فرمودند: «این قبیل نمایشگاهها که مخصوص نشان دادن امتعه ومحصولات ایالتی است باید منافع آن مورد نظرعموم تجار باشد و آقایان این نظر را نداشته باشند که چندروزی نمایشگاه را ادامه داده بعد منحل نمایند بلکه وسایل نگاهداری آن را فراهم آورند زیرا این مؤسسات موجب توسعه وترویج تجارت مملکت خواهدبود مصنوعات را رواج وتوسعه میدهد محصولات را بهبودی می‌بخشد وبالاخره بسیاری ازمصنوع و محصول گمنام در این نمایشگاه معرفی وترویج میگردد » .

در بیستم آبان ۱۳۱۳ شاهنشاه ایران نمایشگاه دائمی کالای ایران را درطهران افتتاح فرمودند ودرضمن بیانات خسروانه فرمودند : « این اندازه که دراینجا دیده میشود گفت خوب است ولی خوبی آن بسته باین است که روز بروز بهترشود این نمایشگاه باید طوری باشد که سال بعد یکی ازاین اشیاء دراینجانباشد بلکه چیزهای تازه‌تر وبهتری بیاورند، دقت کنند اجناسی که ممکن است فاسد شود زودبزودعوض کنند امید واری کامل هست که باین وسیله‌هم صناعت ، هم فلاحت وهم تجارت همه درمملکت ترقی کند ، رویهمرفته این نمایشگاه خوب بود کار کنان اینجا باید تشویق شوند وهمچنین کسانیکه دراینجا شرکت کرده اند از آنهارضایت داریم ومخصوصاً بهمه کارکنان وشرکت کنندگان علاقه ورضایت مارا ابلاغ کنید خیلی از آنهاممنونم ازچیزهائیکه امروز دیدم خیلی راضی‌هستم .

معلوم است که اینگونه بیانات خسروانه وعاقلانه ایکه شاهنشاه مایه پیشرفت تجارت‌صنعت وفلاحت ابراز فرمودند چه تأثیری درمیان خاص وعام ومخصوصاً بین صنعتگران ، تجار و زارعین میبخشد .

تأسیس شرکتها

تأسیس شرکتهای تجارتی ، صنعتی و فلاحتی در این عصر نهایت‌قابل‌ملاحظه‌است سرمایه‌داران‌ایران‌بخوبی دریافته‌اند که در تأسیس شرکتها بهتر میتوانند بمقصود خویش نائل آیند خصوصاً که دولت

وقت از همه حیث آنانرا تشویق وترغیب مینماید که بلکه در بعضی ازشرکتها سهیم بوده وبطورمستقیم (بوسیله‌وزارت دارائی) یاغیر مستقیم (بتوسط بانکهایامؤسسات دیگر) درآنها اشتراك دارد . مهمترین قدمهائی که در سنوات اخیر برای پیشرفت تجارت و تأسیس شرکتها برداشته شد یکی وضع قانون ثبت شرکتها در ۳۱۰ و دیگرقانون جدید تجارت است که در۱۳ اردیبهشت ۱۳۱۱ تصویب گردید . ورودیا صدور بعضی از کالاها انحصاری دولت است وصورت آن ازاینقرار است:

قماش ، ابریشم ، قند و شکر و کبریت ، نوغان ، جوراب ابریشمی مشروبات الکلی ، کنسروغذائی ، چرم برقی ، کیف و کفش ازحیث ورود - پنبه ، کنف ، برنج، پوست نمك‌زده ونمك‌نزده گوسفندوبز ، زعفران، آنقوزه ، پشم‌ازحیث صدور ولی باید دانست که بیشتر شرکتهاازسرمایه‌های شخصی تشکیل شده‌چنانکه از ۴۷۷ شرکت ثبت شده درطهران تاپایان سال ۱۳۱٤ فقط دوازده شرکت دولتی بوده است .

اما سرمایه شرکتهای خارجی که طبق قانون ثبت شرکتها در طهران بثبت رسیده وتعدادآنها در آخر ۱۴۱٤ بالغ بر٨٤ شرکت بوده به‌بیست ودومیلیون لیرهٔ انگلیسی تخمین میشود گذشته ازاین عدهٔ از شرکتها بسرمایه های خارجی تشکیل شده وبنام شرکت‌های‌ایرانی به ثبت رسیده وهمچنین عده‌ای از تجار خارجی بدون اینکه تشکیل شرکتی در ایران دهند سرمایه خودرا بکار انداخته مشغول امور تجارتی هستند .

تعداد شرکتهای‌ایرانی که ازسنه ۱۳۱۰ الی۱۳۱٤ درتمام‌ایران‌تأسیس گردیده باسرمایه‌های آنها ازقراردذیل است :

شرکتهائی که درتهران تأسیس شده باسرمایه های آن (۱)

---

۱ ـ از مجلات بانك ملی شماره‌های ۹ و۱۰ آذر و اسفند ۱۳۱۵ اقتباس شده وهرکس مایل به اطلاعات مشروح ومفصل است بدان مجلات نفیس وضمیمه‌آن مراجعه‌کند

سال	عده	سرمایه	ملیون ریال	
۱۳۱۰	٦۳	۱۱٦ر۹	»	»
۱۳۱۱	۱٥۰	۱٥٤ر۳	»	»
۱۳۱۲	۲٦۷	۲۳۸ر۲	»	»
۱۳۱۳	۳۲۲	۲۸۹ر۸	»	»
۱۳۱٤	۳۷۷	٥۷۰ر۲	»	»

شر کتهائی که درولایات تأسیس شد

سال	عده	سرمایه ملیون ریال		
۱۳۱۰	۳۰	۲٦ر	»	»
۱۳۱۱	۱۷٦	۷٦ر۱	»	»
۱۳۱۲	،٤	۱۲٥ر٥	»	»
۱۳۱۳	٤۲٦	۱۷۷ر٥	»	»
۱۳ ٤	٤۸٤	۲۷٤ر٦	»	»

جمع کلیه شر کتهائی که تأسیس‌شده

عدد	سرمایه میلیون‌ریال		
۹۳	۱٤۳ر۰	»	»
۳۲٦	۲۳۱ر۲	»	»
٦٤۱	۳٥۳ر۷	»	»
۷٤۸	٤٦۷ر٤	»	»
۸٦۱	۸٤٤ر۹	»	»

اما تقسیم‌بندی شر کت‌ها از نقطه نظر اقتصادی بطوریست که در صفحهٔ بعد نگاشته شد :

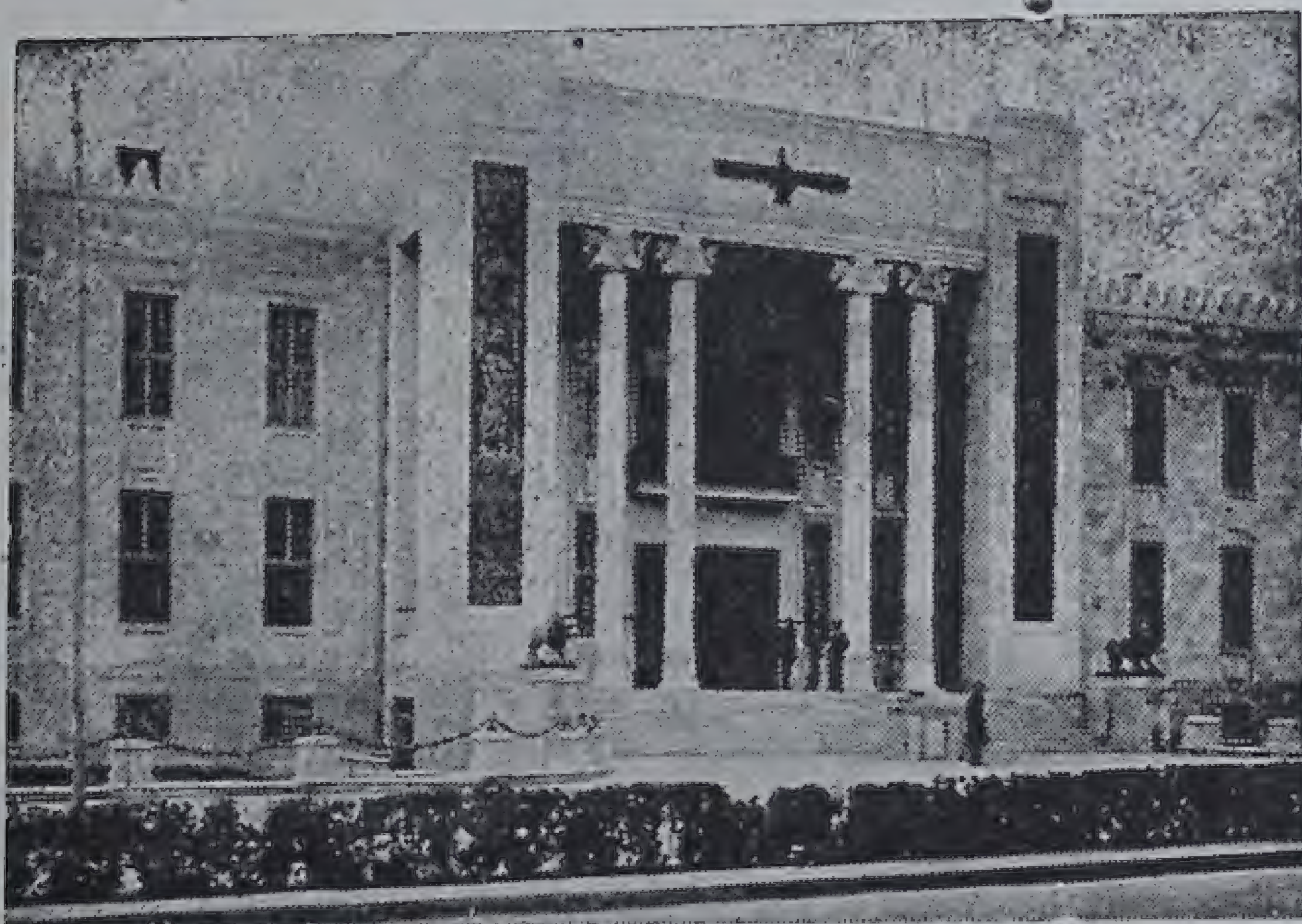
	عدد	سرمایه بریال
شر کتهای تجارتی	٥٥٥	٤۷٥ر۰۹۸ر۲۱٥ر۸٥
شر کتهای صنعتی	۲٦۲	۲۲۷ر۷۳۳ر۸۱٥ر۹٥
شر کتهای باربری	۲۲	۱۲ر۹۱۱ر۰۰۰ــ
شر کتهای بانك و بیمه	۹	۱۱٥ر۸٤۰ر۳٦۰
شر کتهای فلاحتی	۱۳	۱۳ر۳۳۰ر۰۰۰
جمع	۸٦۱	۸٤٤ر۹۱۳ر۲۹۱ر۸۰

باید دانست که بانك ملی که اکنون دارای سیصد میلیون‌ریال سرمایه است وبانك پهلوی باسرمایه ۱۲ر٥۷٦ر۰۰۰ ریال درشر کتهای فوق محسوب نشده‌است

اطلاعات مذکور که ازمجلات بانك ملی اقتباس شده فقط راجع بشرکتهائی است که تاآخر سال ۱۳۱٤ درایران تشکیل شده است وازهمین مختصر که از آن مقالات مفصل بدست آمده بخوبی معلوم میشود که بواسطه نعمت امنیت که درسرتاسر کشور حکمفرماست وتوجهات ملوکانه به پیشرفت کلیه امورکشور چگونه اهالی با کمال متانت سرمایه های خود را بکار انداخته باقتصادیات کشور خویش خدمت مینمایند.

بانك ملی

یکی ازآرزوهای دیرینه ملت ایران تأسیس بانك ملی بود ودر سال ۱۳۲٤ قمری دردوره اول مجلس شورای ملی این مسئله مطرح گردید ومقرر گشت که یك بانك ملی تأسیس شود ودولت درصورت احتیاج از آن بانك استقراض نماید - عموم ملت باآن فکرهمراهی نموده وگذشته ازیکصدنفر ازمؤسسین بانك که [illegible]بودهر کدام ازپنج الی پنجهزار تومان سرمایه بدهند اعیان و تجار مساعدتها کردند وبزودی کار بانك بالاگرفت و دراساسنامه آن خیالات خوشی اظهار داشتند از قبیل تمرکز عایدات دولت دربانك وواگذاری امتیاز نشر اسکناس پس از انقضاء مدت امتیاز بانك شاهنشاهی، ولی باتمام فداکاری ملت ازکوچك وبزرك متأسفانه آن مقاصد نقش برآب شد وکارشکنیهای بیگانگان موجب برچیدن آن بساط عالی گردید.



«بانك ملی ایران»

چون دورهٔ ضعف سپری وعظمت ایران تجدید گشت آرزوی ملت ایران بر آورده شد ودر ۱٤ اردیبهشت ۱۳۰٦ شمسی قانون تأسیس بانك ملی برای پیشرفت امر تجارت وفلاحت وزراعت وصناعت بتصویب مجلس رسید در ۱۷ شهریور ۱۳۰۷ مؤسسه مذکور درظل توجهات شاهنشاه ایران تأسیس گشت .

بانك ملی ایران شرکتی است سهامی وسرمایه اولیه آن بالغ بر بیست میلیون ریال بوده که به بیست هزار سهم یکصد تومانی منقسم گردید ودولت تعهد پرداخت کلیه اسهام رانمود . سرمایه بانك سال در ۱۳۱٤ ازبیست میلیون ریال به سیصد میلیون ریال ترقی یافت وبواسطه تمرکز عایدات دولت در آن مؤسسه واعتماد اهالی، کار بانك نهایت رونق گرفته ودرچهل نقطهٔ مختلف ایران دارای شعبه است . درتعقیب قانون ٦ خرداد ۱۳۰۹ بانك شاهنشاهی ازحق صدور اسکناس که منحصراً ازطرف دولت باو واگذارشده بودصرف نظر نمود و بالنتیجه این امتیاز ببانك ملی واگذارشد و اول فروردین ۱۳۱۱ اسکناسهای جدید منتشر گشت .

در این قلیل مدت بانك ملی ایران بارعایت اصول بانکداری خدمات مهمی بتجارت، صنعت و فلاحت ایران نموده و مسئله قابل توجه اینست که تأسیس بانك ملی ایران مصادف بابحران عالمگیر و کساد بازارهای تجاری ، تنزل نقود کشورهای مختلف بوده وبااین احوال نه فقط بانك مزبور وظایف خودرا بخوبی انجام داده بلکه



« بندرشاه »

کمکهای مؤثری باقتصادیات مملکت ما کرده‌است . بانك ملی دارای مجلهٔ ماهانه مفیدی‌است که در آن بحث ازمسائل مختلفه‌اقتصادی‌می‌شود.

فلاحت

فلاحت نه تنها ازقدیم‌الایام طرف‌توجه‌ایرانیان‌بوده بلکه قرنها یك‌شغل‌مقدس‌ویك‌گونه‌عبادت محسوب میشده است. درقرن اخیراقدامی‌برای پیشرفت آن طبق اصول علمی‌وفنی بعمل نیامده‌بود ولی پس ازنهضت اخیر امورفلاحتی جلب توجه نمود ومخصوصاً‌درنظر گرفته شد‌برای‌پیشرفت آن‌اصول علمی اتخاذ شود وبرای این‌مقصوداز‌یکطرف مؤسسات علمی‌جهت دفع آفات‌حیوانی ونباتی وتعلیم طرز جدید فلاحت ، تشکیل گردید وازطرف دیگراستعمال ماشینهای فلاحتی تشویق شد وحتی برای امور مربوط بفلاحت ادارهٔ مخصوصی ایجادگشت . ازاینها گذشته اقدامات دولت‌برای موازنه صادرات وواردات وتشویق طبقات مختلفه بمسائل فلاحتی بوسیله‌نمایشگاههای کالای میهن، ایجاد شر کتهای فلاحتی،مساعدت بانك فلاحتی که عنقریب به‌آن اشاره خواهد شد واحتیاج بعضی از کارخانه های داخلی بمحصولات حیوانی ونباتی نتایج حسنه درامور فلاحتی بخشیده‌است . عطف توجه دولت بچایکاری وایجاد مؤسسه درلاهیجان واستخدام متخصصین چینی‌برای این‌منظور همچنین‌تشویق کشت پنبه وچغندروحفظ‌جنگلها ، ایجاد مؤسسات‌فلاحتی درنقاط مختلفه ازقبیل شاه‌آباد ، لرستان ، سواحل بحرخزر، آذربایجان ، بنی‌طرف وغیره ازصفحات درخشان تاریخ عصرحاضراست وناگفته‌نماند که در کرج‌دانشکدهٔ فلاحتی مهمی‌تأسیس‌شده‌که دارای آزمایشگاههائی است وهرسال‌عده‌ای از آن خارج شده بخدمت‌درامورفلاحتی‌میپردازند - ادارهٔ فلاحت ، سالنامهٔ آمار فلاحتی‌راهرسال منتشر مینماید ودانشکدهٔ کرج دارای مجلهٔ ماهانه است .

صنایع وایجاد کارخانه ها

کلمهٔ صنعت در زبان فارسی دارای دو معنی اصطلاحی است یکی بمعنی‌فن‌یاهنراست مانند صنعت‌نقاشی ، موسیقی وامثال آنها معنی دیگر آن عملیاتی است مربوط بتبدیل مواد خام مانند صنعت نساجی ، قند سازی وغیره .

انجام این قبیل عملیات یادستی است ویابوسیله ماشین وتأسیس کارخانجات

هم برای همین منظور است ـ جای شك نیست که هنر وصنایع دستی درقرون مختلفه درایران طرف توجه بوده وشاهکارهای ایرانیان دراین خصوص خیره کننده انظاراست ودراین دوره بواسطهٔ ایجاد هنرستانها نهایت باین امر توجه شده ومیشود ولی آنچه مخصوص این عصراست ونظیر آنرا دراعصار سابق کمتر نوان یافت تولید محصولات صنعتی بوسیله ماشین وایجاد کارخانه‌های سنگین برای این منظور است . این صنعت دردوقرن اخیر دراروپا وامریکا نهایت ترقی را کرده ویکی ازعلل پیشرفت آنهاست که مواد خام را بقیمت ارزان تبدیل کرده بازار های عالم را در دست گرفته اند متأسفانه دریك قرن ونیم اخیر که پیشرفت صنایع وایجاد کارخانجات دراروپا دیده‌را خیره میکرد زمامداران ما توجهی باین مسائل نداشته اند و چون معتبرین ایرانی متوجه این امر گشته وخواستند کارخانه‌هائی ایجاد کنند مصادف با کارشکنی بیگانگان گشتند منجمله میرزا علی‌خان امین‌الدوله درحدود ۱۳۱۷ قمری کارخانه‌قندسازی در کهریزك (جنوب طهران) تأسیس نمودو قندممتازی بعمل آمد ولی طولی نکشید که‌در اثر رقابت بیگانگان آن کارخانه‌از کارافتادوجدیت مرحوم امین‌الدوله بی نتیجه ماند.

همچنین است اوضاع بعضی از کارخانه هائی که‌در آن اوقات تأسیس شد ودر اثر بی تجربگی مؤسسین و عدم مساعدت دولت ورقابت بیگانگان بسته شد پس باید



«کارخانه ابریشمی درقزوین»

گفت که فقط دراین عصراست که ایران توانست دارای کارخانه‌های بالنسبه مهمی

گردد. محدود کردن واردات و وضع قوانین برای پیشرفت امورصناعات ، مساعدت دولت بامؤسسین کارخانه‌ها موجب شد که دراندك مدتی چندین کارخانه دراطراف کشور برپاشود ـ ازهمه مهمتر آنکه دولت مستقیماً چندکارخانه تأسیس نمودتاهم کمکی باقتصادیات مملکت شـده باشدوهم سرمشق افراد گـردد . بالنتیجه‌درتعقیب تشویق دولت و متوجـه شـدن افراد بـاهمیت صناعات تا پایان سال ۱۳۱۴ ـ ۲۶۲ شرکت صنعتی تأسیس گردید .

کارخانه‌هائی که ازطرف دولت‌تشکیل شده ازاینقرار است:

۱ـ کارخانه قندسازی کهریزك	تاریخ تأسیس	آبان	۱۳۱۱
۲ـ « « کرج	«	«	آذر	۱۳۱۱
۳ـ « « شاهی	«	«	مهر	۱۳۱۳
٤ـ « « ورامین	«	«	آبان	۱۳۱۳
٥ـ « « مرودشت	«	«	مهر	۱۳۱٤
٦ـ « « شاه‌آباد	«	«	مهر	۱۳۱٤
۷ـ « « آبکوه (نزدیك مشهد)	«	«	آبان	۱۳۱٥
۸ـ « « میاندوآب (آذربایجان)	«	«	«	۱۳۱٥
۹ـ کارخانه سیمانسازی (نزدیك حضرت‌عبدالعظیم)	«	«	«	۱۳۱۲
۱۰ـ « کرزت (درشیرگاه مازند)	«	«	«	۱۳۱۲
۱۱ـ « گودرن‌درطهران	تاریخ تأسیس			۱۳۱۲
۱۲ـ اشباع چوب «	«	«		۱۳۱۲
۱۳ـ چای سازی درلاهیجان	«	«		۱۳۱۱
۱٤ـ کارخانه حریربافی درچالوس	«	«		۱۳۱۳
۱٥ـ « چیت سازی دربهشهر	«	«		۱۳۱٤

اما تعداد شرکتهای‌صنعتی و کارخانه های شخصی که‌دراطراف ولایات‌تاآخر

سال ۱۳۱٤ برپاگردیده ازاین‌قرار است :

نوع کارخانه	تعداد
۱ـ کارخانه نخ‌ریسی(پنبه)	۱٤
۲ـ « ریسندگی وبافندگی نخی	۵
۳ـ « نخ خیاطی	۱۱
٤ـ « کبریت سازی	٦
۵ـ « نجاری وتخته‌بری	۱۱
٦ـ « هیدروفیل‌سازی	۱
۷ـ « توتون وسیگارت	۱۳
۸ـ « واکس سازی	۳
۹ـ « روغن کشی	٦
۱۰ـ کارخانه قوطی وحلبی‌سازی	۳
۱۱ـ « بند پوطین وقیطان	۱
۱۲ـ « صابون سازی	۷
۱۳ـ « کش‌بافی وجوراب بافی	۱۰
۱٤ـ « چرم سازی	۷
۱۵ـ « آردماکارونی	۱۵
۱٦ـ « کیسه‌بافی	۱
۱۷ـ « لاستیك سازی	۱
۱۸ـ « عطرسازی	۱
۱۹ـ « تخت خواب سازی	۱
۲۰ـ « ورشو ونیکل سازی	۲
۲۱ـ « کفش‌سازی	۳

برای تربیت یك عده ازصنعتگران قابل درتحت نظراداره کل صناعت مدارس مختلفی تأسیس گردیده که از آنجمله است مدرسه رنگرزی در طهران ، مدرسه صنایع قدیمه (میناتور ، تذهیب کاشی سازی زربافی و غیره) و مدرسه صنایع جدیده (موزائیك، نقاشی ، حجاری وغیره) هنرستان نسوان (درطهران)هنرستان تبریز وشیراز .

بانك فلاحتی و صنعتی

برای پیشرفت امور فلاحتی و مساعدت باصاحبان املاك و توسعه عملیات آنها در نهم شهریور ۱۳۰۹ قانون اجازه تأسیس بانك فلاحتی بتصویب رسید وطبق آن وزارت دارائی مجاز گردید که هرسال مبلغی که کمتر ازپانصد هزار تومان نباشد برای تشکیل بانك فلاحتی ببانك ملی بپردازد وبااین سرمایه شعبه مخصوصی دربانك ملی برای قرض دادن بارباب فلاحت تأسیس شد. مدتی بانك ملی اینکار را انجام میداد وچون هرسال بواسطه ایجاد کارخانه‌های صنعتی وتوسعه عملیات فلاحتی اهمیت بانك مستقل فلاحتی وصنعتی بیشتر محسوس میگردید در ۲۱ خرداد ۱۳۱۲ اجازهٔ تأسیس بانك فلاحتی وصنعتی مستقل باسرمایه بیست میلیون ریال بتصویب مجلس رسید ودر ۱۷ تیرهمان سال اعلیحضرت همایونی بانك مذکوررا افتتاح کرد ودرحضور ملوکانه اولین سنك بناگذاشته شد وهم در آن سال مقرراتی جهت اعطاء اعتبارات فلاحتی وخرید ماشین آلات و کمك بمؤسسات صنعتی پیش بینی شد ودر شهریور ۱۳۱۳ قانون تشکیلات بانك فلاحتی وصنعتی وضع شدواز آن تاریخ بانك بتأسیس شرکتهای تولید کنندگان پرداخت ودر بسیاری ازشرکتها مانندشرکت تولید کنندگان چای درلاهیجان ، لاکان ، چرم سازی خراسان ، شرکت سهامی توتون شرکت خلر شیراز ، میکده ، نوغان ایران ،شرکت فلاحتی خوزستان ، صادرات نمك وغیره مشارکت نموده ، همچنین در شرکتهائیکه جهت معاملات تجاری بامعالك خارجه تأسیس یافته (ازقبیل شرکت

سهامی مرکزی و پنبه و پشم وپوست ، واردات قند وشکر ، صادرات برنج، ابریشم قماش) وشرکت های تجاری (شرکت سهامی تجارتی خراسان، حمل و نقل خراسان ، آنقوزه ، شرکت سهامی فارس وبنادر ،کالا ، شرکت ماشینهای فلاحتی) شرکت ـ های کمك ومساعدت به برزگران (شرکت سهامی محصولات فلاحتی طهران، شرکت برای کمك بدهاقین مرودشت،شرکت فلاحتی سیستان) وغیره مشارکت کرده است .

ازهمین چند سطر ،بخوبی معلوم میشود که بانك فلاحتی و صنعتی خدمات مهمی باقتصادیات کشور کرده وگذشته ازمشارکت درشرکتها بواسطه دادن قرضه‌ها باعث پیشرفت صناعت وفلاحت گردیده است.

بانك مذکور شرکتی است تجاری وچنانکه درفوق اشاره شد سرمایه سهامی آن بالغ بردویست ملیون ریال بوده ودرقانون بودجه ۱۳۱۴ مبلغ ده میلیون ریـال بسرمایه بانك افزوده گردید وطبق قوانین ومقررات دیگر مساعدت های قابل توجهی پیش بینی شده که برای اختصارازشرح آن درمیگذریم(۱) .

بانك پهلوی این بانك که سرمایه آن اکنون بالغ بردوازده میلیون و پانصدو هفتادو شش هزار ریال است جزء تشکیلات وزارت جنك است و تأسیس آن هم برای رفع حوائج داخلی وزارت مذکور میباشد واز این سبب نمیتوان آنرا شرکت تجـاری دانست معذلك در بعضی از شرکت ها سهیم وشریك است .

مؤسسه رهنی برای خدمت بافراد که در هنگام تنگدستی محتاج بقرضهٔ میشوند درتاریخ دهم آبان ۱۳۰۵ شمسی قانون اجازه تأسیس مؤسسه رهنی ازمحل وجوه تقاعد وضع گردید . این مؤسسه که یکی ازشعب بانك ملی است درمقابل حق الحفاظهٔ مختصری (صدی نه درسال) که از اجناس منقول

---

(۱) برای اطلاعات کافی رجوع شود به گزارش سالیانه بانك فلاحتی وصنعتی بعضی ازاطلاعات متن ماخوذ ازگزارش سال ۱۳۱۴آن بانك است

قابل فروش دریافت می‌دارد حاجت وامخواهان را تاحدود چهارصد تومان برای هر وامخواهی بر آورده آن ها را از پرداخت سود بصرافان بی‌نیاز می‌سازد .

تأسیس دو وزارتخانه جدید

درمهر ماه ۱۳۱٦ بواسطه پیشرفتی که در اوضاع صنعتی و تجاری کشور دراین چند سال حاصل گردیده حسب الامر اعلیحضرت ادارات تجارت وصناعت تبدیل بوزارتخانه‌های تجارت وصناعت گردید .

شرکت سابق نفت انگلیس و ایران

یکی ازمهمترین منابع ثروت ایران معادن نفت است ـ در تاریخ ۱۹۰۱ میلادی که مطابق‌با۱۳۱۹ قمری است دولت وقت امتیاز معادن نفت ایران را (بغیر از آذربایجان ، گرگان ، مازندران و خراسان)به ویلیام دارسی واگذار کرد و بتدریج کمپانی نفت انگلیس‌وایران تشکیل گشت .

بموجب این امتیازبیش ازسی‌و سه هزار فرسنك مربع (۵۰۰ هزارمیل‌مربع از اراضی نفت خیز ایران درمقابل بیستهزار لیره نقد وبیست هزار لیره انگلیسی اسهام وشانزده درصد منافع خالص که کمپانی متعهد شد بایران بپردازد به‌بیگانگان واگذار گردید .

چون دوره نهضت ایران فرا رسید دولت بیدار کنونی روا نداشت که حقوق ایرانیان بدینگونه تضییع گردد لذا درسنه ۱۳۱۱ شمسی الغاء قرارداد مذکور را اعلام داشت وپس ازمذاکرات در هفتم خرداد ۱۳۱۲ قرارداد جدیدی بسته شد که بعضی ازمطالب آن ازاین قراراست

اولا حدود عملیات کمپانی مکلف شد که تاتاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ میلادی درحوزه معین یك یاچند قطعه زمین را که مجموع سطح آن نباید ازصدهزارمیل تجاوز نماید انتخاب کرده وبدولت‌ایران اطلاع دهد وپس از آن تاریخ ، دیگرحق تفحص واستخراج نفت جزدرقطعه یاقطعاتیکه‌انتخاب کرده واطلاع داده است‌ندارد

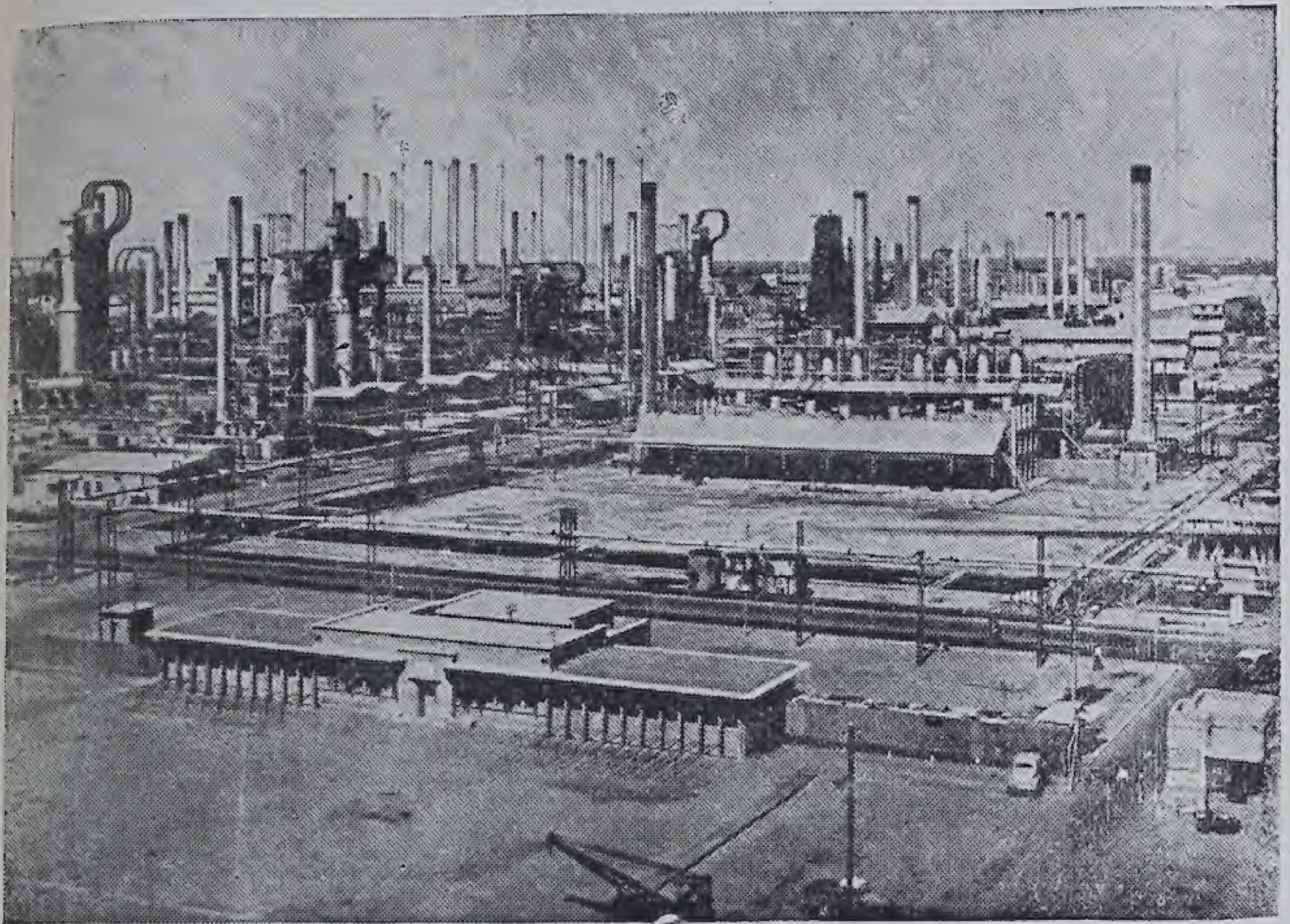
دیگر آنکه حق لوله کشی کمپانی غیرانحصاری است. اماکن مقدسه وابنیه‌تاریخی ومحل هائی که جنبهٔ‌تاریخی دارد وهمچنین‌توابع آنها تادویست مترمسافت بکمپانی واگذار نخواهد شد. بعضی عملیات‌کمپانی ازقبیل توسعه ارتباط تلفونی، تلگرافی وغیره بدون تحصیل اجازهٔ ازدولت ممکن نخواهدبود - امامبالغی که درمقابل این امتیاز کمپانی‌متعهدبپرداخت آن گردید ازقرارذیل‌است:

حق الامتیاز سالیانه از قرار چهار شلینك برای هر تن نفت و پرداخت مبلغی معادل با۲۰ درصدآنچه اضافه بر۶۷۱۲۵۰لیره بصاحبان سهام عادی‌کمپانی پرداخته میشود ودرهرحال مجموع حق‌الامتیازومبلغ ۲۰درصد نباید سالیانه ازهفتصدوپنجاه هزارلیره استرلینگ‌کمترباشد. همچنین کمپانی متعهد شدکه درموقع انقضاء مدت امتیاز و در صورت ترك‌آن بیست درصد از تفاضل بین مبالغ کل ذخائرموجوده و مبالغ ذخائری‌که در۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ میلادی داشته و همچنین بیست در صد از تفاضل بین مبالغ موجودی که از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران در تاریخ انقضاء بحساب منقول میشود وموجودیهائی که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ ازطرف‌کمپانی مزبور بحساب منقول گردیده کارسازی دارد مقرراتی برای رسیدگی بمحاسبات پیش بینی شده است.

کمپانی‌برای مدت سی‌سال‌ازپرداخت مالیات معاف‌است ولی‌درمقابل پرداخت وجهی را متقبل شده که در پانزده سال اول نباید ازدویست وبیست وپنج هزارلیره ودر پانزده سال ثانی از سیصد هزارلیره استرلینك‌کمتر باشد - راجع به سی سال دوم که منتهی بـه سنهٔ ۱۹۹۳ میلادی میشود قبل از سنه ۱۹۶۳ طرفین توافق نظر خواهند بمود.

دولت حق تفتیش عملیات فنی‌کمپانی را دارد ومیتواند یك نفرنماینده معین کرده اطلاعات لازمه راتحصیل ودرجلسات هیئت مدیره وکیمته های‌آن وجلسات مجمع عمومی حضور بهمرسانند. کمپانی مبلغ دوهزار لیره استرلینك بابت حقوق

و سایرمخارج نماینده مزبور سالیانه بدولت ایران خواهد داد . کمپانی صنعتگران ومستخدمین فنی وتجاری خود را باندازه که اشخاص ذی صلاح و با تجربه درایران یافت میشود ازاتباع ایران انتخاب خواهدکرد ومستخدمین غیرفنی کمپانی منحصراً ازاتباع ایران خواهند بود کمپانی سالیانه مبلغ ده‌هزار لیره استرلینك برای اینکه اتباع‌ایران درانگلستان علوم وفنون مربوط بضاعت‌نفت رافراگیرند تخصیص‌خواهد



« پالایشگاه آبادان »

داد . مقررات مخصوصی راجع بفروش نفت لامپ ، بنزین مازوت برای احتیاجات داخلی ایران وضع شده است ـ درموقع ختم امتیاز تمام دارائی کمپانی در ایران بطور سالم و بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق بدولت ایران میگردد ـ هـر گونه اختلاف بین دولت ایران و کمپانی بطریق حکمیت قطع‌وفصل خواهد شد. همچنین برای تصفیه کلی تمام دعاوی گذشته دولت ایران از کمپانی اقداماتی شده کـه از

آنجمله است پرداخت یك میلیون لیرهٔ استرلینك به دولت ایران ـ انقضاء مدت امتیاز ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ میلادی است و کمپانی در آخر هر سال مسیحی حق دارد که این امتیاز را لغو نماید مشروط براینکه دوسال قبل از آن دولت را از نیت خود کتباً مطلع ساخته باشد.

در خاتمه متذکر میشویم که سرمایه شرکت سابق نفت انگلیس و ایران در آخر سال ۱۹۳۵ بالغ به ۱۶۱۳۱۲۵۲ لیره انگلیسی و ذخیره آن ۷۶۶۰۶۲۹ لیره بوده است [1].

شرکت عمومی دولاوار — درسال ۱۳۱۵ شمسی امتیاز استخراج نفت قسمتی از شرق و شمال شرق ایران برای مدت شصت سال بشرکت امریکائی (شرکت عمومی دولاوار) وشرکت های تابعهٔ آن واگذار گشت ـ پرتکل امتیازنامه که درنهم ژانویه ۱۹۳۷ (۱۹ دی ۱۳۱۵) تنظیم گردیده جزء لایتجزای قرارداد است و در نقشه منضم بقرار داد خطی ترسیم شده که حدود اراضی مورد آزمایش عملیات را معین می‌نماید. این خط از نقاط ذیل عبور میکند: بندرشاه، کرد محله، دامغان، جندق، حوض میانتاك، به آباد، کاشت، فهرج و ابرانشان تا سرحد ـ لایحهٔ اعطاء امتیاز در ۲۷ دی ۱۳۱۵ برای تصویب تقدیم مجلس گردید ودر ۳۰ دی کمسیونهای مجلس بشور وتصویب در دو ولایت ازولایات شرق و یا شمال شرقی واقع در حوزه ای که درنقشه مذکور است یك یاچند قطعه زمین بهر مساحت و وسعتی که میخواهد انتخاب نماید و مجموع مساحت انتخاب شده نباید ازیکصد هزارمیل مربع تجاوز کند و حوزه امتیاز عبارت از مساحت قطعه یا قطعاتی خواهدبود که بدین نحوانتخاب شده ودولت از آن اطلاع حاصل نموده است.

ازجمله وجوهی که شرکت باید بدولت ایران تأدیه نماید یکی حق‌الامتیاز سالیانه است بمبلغ چهار شلینك برای هر تن نفت دیگر پرداخت مبلغی معادل با

---

۱ ـ بموجب اقدامات مجلس شورایملی و پشتیبانی مردم ایران شرکت سابق نفت انگلیس و ایران دراسفند ۱۳۲۹ ملی اعلام گردید ودرآغاز سال ۱۳۳۰ بوسیله دولت ازشرکت سابق خلع یدگردید وبتدریج امور شرکت بدست متخصصین ومهندسین ایرانی واگذار شد و در سال ۱۳۳۲ برای استخراج و صدور نفت ایران با دولت ایران با کنسرسیوم وارد گفتگو گردید و بر طبق قرارداد مفصلی کنسرسیوم بکار استخراج و صدور آن مبادرت نموده است.



» اعلیحضرت رضا شاه در اوایل سلطنت «

بیست در صد منافعی که بسهام عادی شرکت توزیع میشود پس از وضع پرداخت مبلغی معادل پنج درصد سرمایه که ازطرف شرکت درایران بکار افتاده وقبلا بسهام عادی شرکت توضیع گردیده ونباید از سیصد هزارلیره تجاوز نماید. مجموع مبالغی که برای هرسال مسیحی ازطرف شرکت تأدیه میشود هیچوقت ازحدود ذیل کمتر نخواهد بود.

۱- پس ازچهارسال ونه ماه ازتاریخ تصویب تا پنجسال سالیانه سیصد هزارلیره.

۲- ازنه سال ونه ماه ازتاریخ تصویب سالیانه پانصد هزار لیره.

۳- از سیزده سال و نه ماه پس از تاریخ تصویب تا آخر مدت امتیازنامه ششصد هزار لیره.

تعهدات دیگری هم شده‌است که ازبرای اختصار ازشرح آن درمیگذریم

امتیاز لوله کشی نفت

دولت ایران باشرایط خاصی درسال ۱۳۱۵ امتیازلوله کشی غیر انحصاری نفت را به شرکت امریکائی لولهٔ نفت ایران برای مدت شصت سال ازتاریخ تصویب قرارداد واگذار کرد ودرانقضاء مدت متلیاز کلیه دارائی شرکت متعلق بایران خواهدگردید. شرکت در مدت ۳۰ سال از پرداخت مالیات معاف ودرعوض برای هرتن نفتی که حمل می‌نماید سه «پنس» بدولت تأدیه خواهدنمود.

فصل پانزدهم

تسطیح طرق و شوارع و ایجاد راه آهن

جای شك نیست که یکی ازوسایل مهم آبادی مملکت و پیشرفت تجارت و حتی استقرارامنیت درسر تاسر کشور ایجادطرق وشوارع است وازاین جهت ازقدیم ـ الایام پادشاهان بزرگی که دراین کشور سلطنت داشته‌اند درتسطیح راهها ، ایجاد طرق وساختن پل‌ها کوشش زیاد نموده‌اندمتأسفانه درقرون اخیراقدام مهمی برای ایجاد راه‌نشده‌بلکه اکثرطرقیکه درزمان صفویه آبادبوده بواسطه اهمال‌زمامداران وقت خراب گردیده ، ازاینجهات لطمهٔ بزرگی بتجارت وحمل و نقل مال‌التجاره در داخلهٔ‌کشور وارد آمد وگاه اتفاق میافتاد که هزارها نفوس از قحطی تلف میشدند درحالیکه دربعضی ازنقاط دیگر ایران ارزاق خریدار نداشت وبواسطه نبودن راه یاگرانی کرایه حمل و نقل میسر نمیشد مجموع خطوط عرابه روایران قبل‌ازکودتا ازچهارهزار کیلومتر تجاوز نمیکرد و یك‌قسمت‌ازاین‌خطوط‌هم که طبیعی بوده‌هیچگونه مرمتی در آن ننموده بودند. حمل مال‌التجاره‌بوسیلهٔ حیوانات باری یابتوسط عرابه بعمل میآمد مسافرین بوسیله حیوانات وگاهی باکالسکه درشکه ، دیلیجان‌وگاری پستی مسافرت مینمودند .

خطوط شوسهٔ‌ایران عبارت‌ازچند رشته‌بود که‌اغلب آنها بدست خارجیان‌اداره میشد . امتیاز راه شوسهٔ رشت تاطهران وقزوین تاهمدان وهمچنین راه جلفا تاتبریز را روسها داشتند وراه طهران تاقم وقم تاسلطان‌آباد دردست‌برادران لنچ‌انگلیسی بود . امتیاز راه شوسه باجگیران بمشهد را یك شرکت ایرانی داشت . غیر از این خطوط وراه خرمشهر تا اصفهان و بوشهر تا شیراز از راه شوسهٔ دیگری در ایران موجود نبود .

پس از کودتا نظرشاهنشاه معطوف‌باین مسئلهٔ مهم یعنی ایجاد طرق وشوارع ومرمت وتسطیح راهها‌گردید .

در آبان (عقرب) ۱۳۰۱ شمسی ازطرف مقام وزارت جنك بعموم حکام ومأمورین صفحهٔ جنوب تلگرافی مخابره شد تادرتسطیح معابر وطرق اقدامات سریعی نمایند وسال بعد شروع بساختن وشوسه نمودن راههای مازندران گردید . در ۱۳۰۳ راههای صعب العبور آذربایجان تسطیح شد ودرهمان سال درخوزستان شروع بساختن طرق وشوارع جدیدی نمودند . درتیر ۱۳۰۴ قانون ساختن چهاررشته راه شوسه دراطراف بندر گز تصویب شد واز فروردین ۱۳۰۵ شروع بساختن و تسطیح راه خرم آباد و خرمشهر نمودند وبتدریج آلات وادوات راه سازی که دولت ازخارجه ابتیاع نموده بود وارد گردید وبیش ازپیش درایجاد طرق همت گماشته شد چنانکه در مرداد ۱۳۰۵ راه سمنان تسطیح گردید ودر ۱۹ همان ماه راه شوسهٔ مازندران افتتاح شد. سال بعد شروع بساختن کلیه خطوط کردستان شد. در ۱۳۰۷ اقدام بتسطیح راه باجگیران و قوچان تامشهد شد وشروع بساختن راه رشت تامشهد سر (بابلسر) گردید . در هفتم آبان ۱۳۰۷ مراسم افتتاح راه خرم آباد بدزفول درحضور اعلیحضرت همایونی بعمل آمد.

چون مسئله راه سازی روز بروز بیشتر طرف توجه واقع میگشت در ۱۸ اسفند ۱۳۰۸ لایحهٔ ازطرف دولت راجع بتفکیك وزارت فواید عامهٔ سابق بوزارت اقتصاد ملی ووزارت طرق وشوارع تقدیم مجلس شورای ملی گردیدودر ۲۷ همان ماه بتصویب رسید وبدینطریق امور مربوط براههای ایران محول بیك وزارتخانهٔ مستقلی بایك بودجه معین واعضاء کار آزموده شد .

شرح راه سازی واقدامات وزارت طرق وشوارع نهایت مفصل است وهمینقدر میتوان گفت که در کلیه نقاط ایران اقدامات جدی ومؤثری برای ارتباط شهرها و بلوکات وقری بعمل آمد . دراردیبهشت ۱۳۰۹ پل سفید رود بین رشت ولاهیجان از ازطرف ذات ملوکانه مفتوح شد ودر ۱۳۱۴ مراسم افتتاح راه بین بندرلنگه وبوشهر بعمل آمد ودرهمان سال شروع بساختمان راه رشت وخلخال شد وتسطیح بسیاری ازجاده های فرعی خاتمه یافت.

خلاصه تاابتدای ۱۳۱۴ خطوط شوسهٔ ایران بالغ بر بیست هزار کیلومتر گردید این نکته قابل توجه است که اغلب ازاین خطوط از گردنه های مرتفع عبورمیکنند که ارتفاع بعضی از آنها از هزار یادوهزار متر متجاوز است و مهمترین آنها گدوك وکندوان است که سه هزار مترارتفاع دارد و از مرتفع ترین گردنه های عالم بشمار است .

کلیهٔ این راهها ازروی اصول علمی ساخته شده ووسائط نقلیه با کمال سهولت از آن عبور ومرور مینماید.

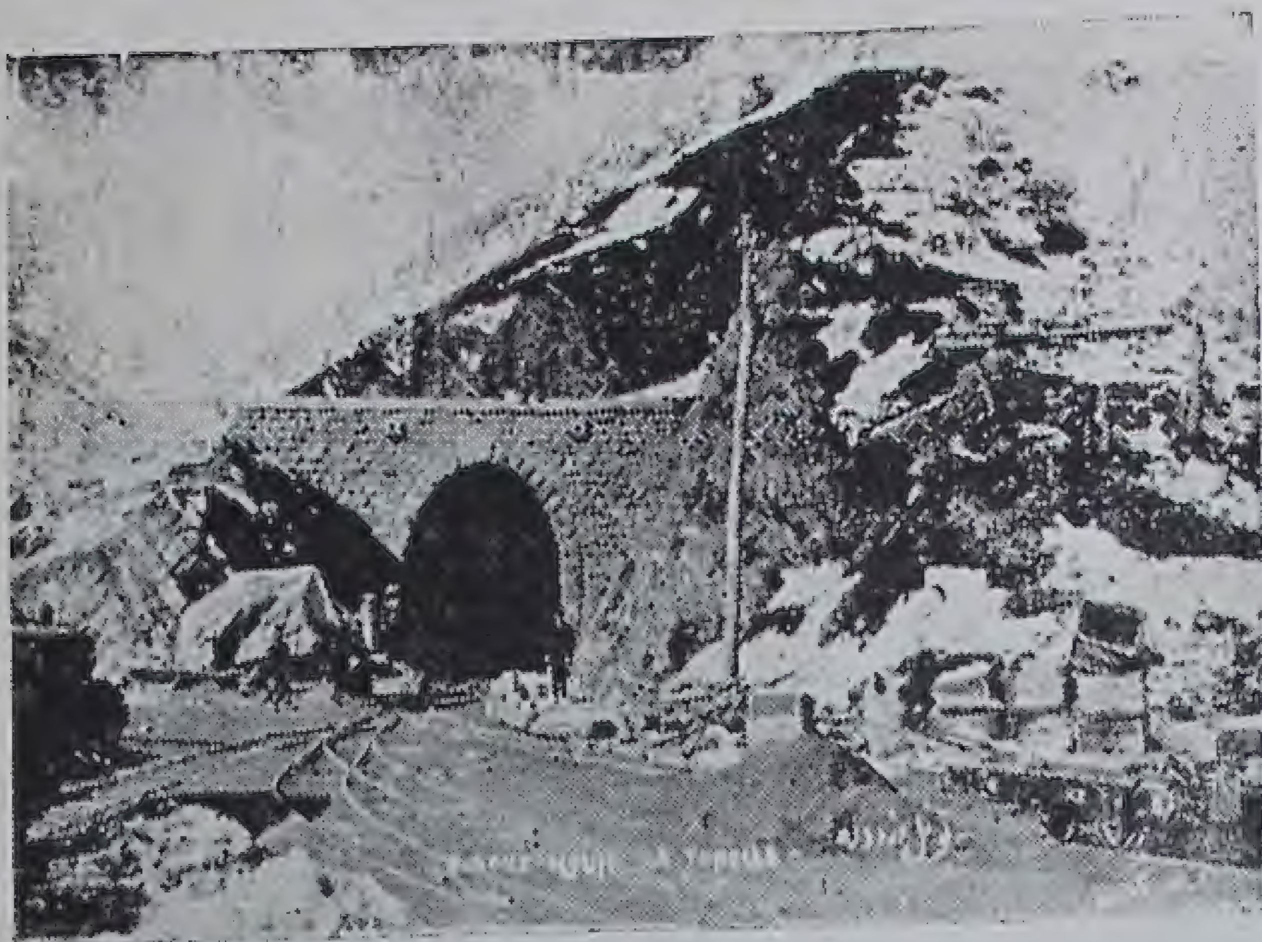
دربسیاری از این خطوط ساختن تونل بخوبی میسرمیبود واکنون چندتونل درخطوط خرم آباد ودزفول وشاه آباد وعیلام ساخته شده که طول هریك از آنها بالغ برشصت متراست همچنین مشغول ساختمان تونل عظیمی بطول ۱۸۸۰ متر درراه چالوس میباشند وتونلهای کوچك دیگری دربعضی ازخطوط ساخته شده است خطوط شوسه ایران کلیه شهرهارا بیکدیگرمتصل ساخته وسایل حمل ونقل مال التجاره رانهایت آسان نموده است .

درضمن ایجاد طرق ساختن پلهای فلزی ، بتونی ، سنگی وآجری طرف توجه واقع گشت ودربسیاری ازنقاط پلهای محکمی بنا گردیده ساختن پلهای چوبی موقوف شد . طول بعضی ازپلهای فلزی ازصد متر متجاوزاست مثلا طول پل آهنی سفیدرود ۱۵۳ متر - پل چالوس ۱۴۰ متر - پل منجیل ۱۳۷ متر میباشداماپل عظیم اهواز که در روی رود کارون ساخته شده دارای ۵۰۱ متر طول و ۹ مترعرض است . مرتفع ترین نقاط بنای این پل چهل متر است وکشتیهای رودکارون میتوانند بسهولت از زیر طاقهای آن عبور کنند ، این پل عظیم دارای هفت چشمه است سه چشمه وسط دارای ۴۹ مترعرض است ودوچشمه که درطرفین چشمه‌های وسط واقع شده یکی ۱۳۵ متر ودیگری ۱۳۶ متراست. چشمه‌های طرفین پل ۲۰ ودیگری ۱۲ متراست - درطرفین پل ستونهای بلندازدورمشاهده میشودوازبالای این ستون‌ها نورافکن‌های قوی تامسافت زیادی راهها را روشن می‌نماید .



پل فلزی اهواز

تاابتداء سنه ۱۳۱۵ هفده‌پل بزرك فلزی، دویست‌و سی‌وپنج پل بتونی‌وبتونی مسلح و فلزی ساخته شده و بین غازیان و میان‌پشته‌و بندر پهلوی دو پل متحرك بنا گردیده است بیش‌ازیکهزارو دویست و بیست پل تمام سنگی



« تونل فیروز کوه »

و پل سنگی سقف آجری و ۳٤٥ پل آجری و عدهٔ کثیری پلهای کوچك روستائی بناشده است . همچنین اقدامات لازمه برای‌تعمیرومرمت پلهای معروف قدیم ازقبیل پل دختر (بین زنجان ومیانه) پل مشهور سی وسه چشمه ، پل خواجوی اصفهان شده است . همانطور که هرسال برطول خطوط شوسه افزوده میشود تعداد پلها هم زیادترمیگردد.

برای پیشرفت امور راه سازی و تسریع در کار ۱٦ اداره و نواحی معینی در سرتاسر کشور تأسیس شده که هریك ازآنها بخطوط وقسمت های مشخص وقطعات معین تقسیم گردیده است .

راه‌آهن

بیش ازهفتاد سال است که مسئلهٔ کشیدن خط آهن در ایران مطرح گردیده است ولی اجرای این منظور قبل از کودتا ۱۲۹۹ بنظر محال می‌آمد چه‌بافقر وپریشانی ملت ایران وتهی‌بودن خزانه دولت‌و کشمکشهای سیاسی ساختن راه‌آهن باسرمایه‌ملی خیال بی‌اساسی بیش‌نبودوازطرف دیگر دادن امتیاز باشخاص و شرکت های بیگانه روسی ، انگلیسی ، فرانسوی ،

آلمانی مصادف باشکالات مادی و سیاسی گردیده بجائی منجر نشد . تاریخچه این امتیازات وشرح علل وجهاتی که صاحبان امتیاز موفق باجرای مقصود نگردیدند مفصل است وذکر آن دراین فصل بیموردبنظرمی آید . خلاصه آنکه باتمام این کشمکشها خط آهنی که قبل ازکودتا درایران وجود داشت عبارت بود اولاازخط آهن طهران بحضرت عبدالعظیم . طول این خط قریب ۷ کیلو متراست وآن را مسیو بواتال فرانسوی که در سنهٔ ۱۳۰۰ قمری امتیازخط آهن رشت و طهران راگرفت شروع نمود . پس ازاو راه آهن مذکور دردست شرکت بلژیکی « خط آهن وترامواى



« یکی ازپلهای راه آهن شمال ایران »

درایران» قرار گرفت - خط آهن دیگر رشته‌ای بود بطول شانزده کیلومتر بین محمود آباد (ساحل جنوبی بحرخزر) ومعادن آهن آمل این رشته راحاج محمد حسن - امین دارالضرب اصفهانی درسال ۱۳۰۸ قمری بساخت ولی بزودی از کار افتاد اماامتیاز خط آهن جلفا وتبریز وصوفیان تاشرفخانه رابانک استقراضی روس درسال ۱۳۱۱ قمری بدست آوردو آنرا درسال ۱۳۳۴ قمری عملی کرد- طول کلیه خطوط آهن آذربایجان بالغ بر۱۹۸ کیلومتراست .

چنانکه ملاحظه میشود قبل از نهضت عظیم کنونی خط آهن مهمی در ایران وجود نداشت ومختصرخطی هم که ایجاد گردیدبیگانگان ساخته واداره میکردند وهیچگاه تصور نمیرفت درسرتاسرایران باسرمایه ایرانی دولت‌وقت موفق بکشیدن

خط آهن گردد .

اقدام این امر جلیل که سالهای متمادی آرزوی ایرانیان بوده در این عهد فرخنده عملی گردید و از همان سال اول کودتا ، ایجاد راه آهن در سرتاسر ایران منظور نظر شاهنشاه واقع گشت و کمیسیونهائی در وزارت فواید عامه تشکیل گردیده مشغول مطالعه شدند. در خرداد ۱۳۰۴ شمسی قانون انحصار قند و شکر وضع گردید تا عواید آن صرف ساختن راه آهن گردد و در بهمن همان سال مقرر شد که توسط یکنفر متخصص امریکائی نقشهٔ مقدماتی راه برداشته شود و در اسفند ۱۳۰۵ قانون ساختن راه آهن از خورموسی (بندرشاهپور) به بندر گز بتصویب مجلس رسید . مطالعه و نقشه برداری ادامه داشت تااینکه در ۱۳۰۷ ادارهٔ راه آهن منحل گردیده و باسندیکای آلمانی قراردادی بسته شد تاامر نقشه برداری را خاتمه داده قسمتی از راه رابسازد. سندیکای مذکور تا ۱۳۱۰ مشغول نقشه برداری وساختن راه بود ولی چون تعهدات خودرا اجرا نکرد دولت درنظر گرفت که خود بوسیلهٔ وزارت راه عهده دارساختن راه گردد تا بالاخره در سال ۱۳۱۲ **شرکت کامپساکس** قرار دادی منعقد شد و ساختن بقیه راه باو محول گردید .

راه آهن ایران یکی ازشاهکارهای عظیم وفنی عصر حاضر است و اگر بخاطر آوریم که ایران کشوریست کوهستانی و راه آهن از میان تونل های طولانی متعدد بالای گردنه های بلند وازروی پل های عبور میکند زحماتی که درایجاد این راه کشیده شد بخوبی معلوم میگردد ساختمان این خط نه فقط مطابق آخرین سیستم است بلکه با استحکام وعظمت دارای زیبائی وظرافت است

خط شمال از بندر شاه درساحل جنوب شرقی بحرخزر شروع میشود و ازمیان دشت وجنگل گذشته به شهر ساری میرسد سپس ازدره تنگ « تالار » عبور نموده و از گدوك فیروز کوه که دارای ۲۰۱۰ متر ارتفاع است گذشته وجلگه خوار وورامین را طی کرده به ایستگاه عظیم وزیبای طهران میرسد .

اما خط جنوب از بندر شاهپور شروع شده و تاصالح آباد ازمیان دشت ، از

روی پلهای متعدد آهنی وبتونی که ازهمه مهمتر پل عظیم کارون است عبورمینماید . سپس وارد قسمت کوهستانی شده وازتونلهای متعدد ونقاط مرتفع عبور کرده وارد فلات مرکزی میشود ودرسال ۱۳۱۸ بکلی اتمام خواهد یافت .

لوکوموتیوهای کوهستانی ، قطارهای محکم و مجلل ، بناهای باشکوه ، ایستگاههای زیبا ، آب‌انبارها ، تلفونها وسیمهای مخصوص تلگراف بررونق وجمال این خط عظیم وزیبا افزوده است .



« پل ورسك »

سی‌ام بهمن ۱۳۱۵ بمناسبت خط شمال در میان شوق و شعف کلیه اهالی طهران مراسم افتتاح راه درحضور شاهنشاه و والاحضرت همایون ولایتعهد و ارکان دولت و رجال مملکت بعمل آمد .

در آن روز تاریخی از طرف وزارت راه نطقی ایراد گردید که خلاصه آن از اینقرار است :

« . . . . گذشته از ساختمان خط شمال که بطول ٤١٦ کیلومتر و دویست متر تمام شده

است بیش از ۳۳۶ کیلو متر هم در قسمت جنوب ریل گذاری شده که جمعاً زیاده از ۷۹۷ کیلومتر از تمام مسافت ۱۲۸۷ کیلومتر بین بندرشاه تابندر شاهپور ساخته شده و بهمین جهت فقط قریب ۵۹۰ کیلومتر باقی است که ساختمان آنهم با کمال جدیت و نظم درجریان می باشد.

« تا کنون آنچه بمصرف ساختمان این خط رسیده است صرف نظر از قسمت بهره برداری وخرید وسایل نقلیه راه آهن معادل ۸۱۰٬۸۸۰٬۰۰۰ ریال است ـ شماره پلهای بزرك این خط که طول هریك از ۱۵ متر زیادتر است ۱۰۸ عدد و بطول ۴۶۰۰ متر می باشد و ۹۴ تونل عمده نیز دراین خط ساخته شده که جمعاً بطول ۲۳۴۱۰ متر میباشد ـ ایستگاه طهران که هنوز ناتمام است دارای بیست دستگاه بناهای مختلف مهم برای کارخانه ها و تأسیسات دیگر خواهد بود . . . جمع مخارج ساختمان ها و کلیه ماشین آلات مختلف ایستگاه طهران معادل هشتاد ملیون ریال است . . »

از آنجا که ساختمان خط جنوب را ازطرف طهران هم آغاز گرده اند درمهرماه ۱۳۱۶ این رشته به قم وصل گردید ومراسم افتتاح آن بعمل آمد (۱) .

---

۱ ــ در سال ۱۳۱۷ راه آهن شمال و جنوب در ایستگاه سفید چشمه (فوزیه) بیکدیگر اتصال یافت . طول راه آهن سراسری ۱۳۹۴ کیلو متر و عرض آن ۱۴۵۴ میلیمتر و ۹۰ ایستگاه در طول راه آهن سراسری ساخته شده که از نظر اهمیت به ۵ دسته تقسیم شده اند . از سال ۱۳۱۸ ساختمان سه رشته خط آهن بشرح زیر شروع گردید : راه تهران بمشهد ــ راه تهران به تبریز ـ راه قم بانارك ــ راه تهران بمشهد تا شاهرود و راه تهران به تبریز تا میانه ساخته شده و قریباً به تبریز اتصال خواهد یافت . و راه آهن قم به انارك تا کاشان در سالهای آخر پایان یافت و فعلا ایران متجاوز از دو هزار کیلو متر راه آهن دارد .

فصل شانزدهم

پست ، تلگراف و تلفون

پست (۱) قبل از پیدایش دولت مقتدر کنونی اوضاع پست بدوجهت مختل بود یکی نبودن راههای اتومبیل رو ودیگر ناامنی طرق وشوارع . بهترین وسایل حمل ونقل محمولات دربعضی از طرق پستی عبارت‌بود از گاریهای شکسته که درهرچند فرسنگ اسبهای‌خسته آنرا بادیگر اسبهای ناتوان‌مبادله مینمودند . اکثری ازخطوط مهم ازاین گاریهای‌شکسته هم محروم بوده ومراسلات بوسیله اسب وشتریابتوسط قاصد پیاده حمل میشد ـ چه‌بسا اوقات که قاطعان طریق حتی نزدیك پایتخت یادیگر شهرهای مهم خودرا بگاریهای پستی زده واشیاء نفیس را برده مراسلات دولتی ومکاتیب تجار وسایر افراد را ضایع می‌ساختند وگاه هم مسافرین وسورچیان وغلامان پست رابقتل میرساندند. درزمستان بواسطه مسدود شدن راهها ازبرف‌مدتها مأمورین‌پست درراه زیست‌کرده وبمقصد نمیرسیدند.

ایجاد امنیت درسراسر کشور ، قلع وقمع اشرار ، تسطیح طرق و شوارع و ساختن راههای جدید اتومبیل روکه درفصول گذشته بدان اشاره شد امروزموجب

---

(۱) از جمله اقدامات میرزا تقی‌خان امیرکبیر تأسیس چاپار خانه بودکه افراد اهالی از آن استفاده میکردند درسنه ۱۲۶۷ قمری (۱۲۳۰شمسی) هرماه دومرتبه چاپار پیاده یا با اسب از طهران به بعضی از نقاط مهم‌کشور رهسپار میگشت . درابتدا اداره چاپار جزء وزارت علوم و وزارت دربار بودو درسال ۱۲۸۸ (۱۲۵۰ شمسی) میرزا علیخان که بعد ملقب به امین الدوله گردید عهده دار آن اداره شد و نرخ ثابتی برای اجرت حمل مراسلات و امانات معین نمود . در ۱۲۹۰ قمری (۱۲۵۲ شمسی) چاپار خانه ایران دارای مستشار خارجی گردید و پست هفتگی بین طهران و بعضی از نقاط معمول شد و بالاخره ایران داخل دراتحاد عمومی پست گردید و بابعضی از دول رابطه پستی ایجاد شد ، در آن اوقات پستخانه ایران باجاره داده می شد ومستشار خارجی مستأجرین را راهنمائی میکردند . لزوم توسعه مؤسسات پستی وبیداری ملت مظفرالدین شاه را مجبور ساخت‌که در سنه ۱۳۱۸ (۱۲۷۹ شمسی) پستخانه را اداره دولتی مستقلی نماید دوسال بعد امور پست باداره گمرکات که دارای مستشاران بلژیکی بود واگذار گردید ودر سنه ۱۳۲۵ (۱۲۸۶ شمسی) قانون پست از تصویب مجلس گذشت و سال بعد نظامنامه اجرای آن قانون بتصویب‌رسید ،

ولی لاابالیگری زمامداران وقت ، پریشانی اوضاع‌کشور ، نبودن راههای اتوموبیل رو ، ناامنی طرق وشوارع اوضاع پست را بکلي مختل نموده‌بود ،

آن گردیده که دراسرع اوقات باکمال نظم وترتیب وبدون گزند و آسیب مراسلات و محمولات پستی بوسیله اتومبیل بمقصد برسد.

طول طرق پستی که درسال ۱۲۹۹ بالغ بر ۱۷۱۹۰ کیلومتر راه بوده (که اغلب قابل عبور گاری هم نبوده است) درانتهای سال ۱۳۱۴ به ۲۴۸۶۵ کیلومتر رسیده واین خطوط نه فقط شوسه وقابل اتومبیل رانی است بلکه هرسال برای نگهداری آنها و پاك کردن برف وغیره نهایت اهتمام میشود بقسمی که درزمستان وتابستان اتومبیلهای پستی از گردنه های صعب العبور و دشتها و بیابانها باکمال سهولت گذشته بمقصد میرسد. همچنین تعداد تأسیسات پستی وتلگرافی که قبل از کودتا بیش از ۴۸۹ مؤسسه نبوده اکنون به ۱۰۶۵ رسیده است.

پست ایران باپستهای هوائی کشورهای همسایه مربوط وبقدری منظم است که درموقع معین و در اسرع اوقات بدفاتر پستهای مذکوره رسیده و مراسلات بمقصد ارسال میشود (۱).

تلگراف باسیم (۲) مجموع خطوط تلگرافی ایران قبل از کودتا بالغ بر ۱۰۸۲۴ کیلومتر بوده ولی کلیه این خطوط متعلق بدولت ایران نبود چه ازسال ۱۲۸۰ قمری طبق قرارد های مخصوص امتیاز خط جلفا بطهران ـ طهران ببوشهر ـ طهران بملك سیاه کوه ـ کرمان به بندرعباس ـ بافق بسیرجان وطهران بقلهك را بکمپانی هند و اروپا واگذار کرده بودند وحفظ وحراست خط تلگراف طهران بمشهد با اداره انگلیسی بود.

بطور کلی ۶۵۹ فرسنك خط تلگرافی باداره هند و اروپا و ۱۱۴ فرسنك

---

(۱) درسنه ۱۳۰۴ شمسی مؤسسه یونکرس آلمانی متقبل حمل مراسلات هوائی درخطوط عمده ایران گردید ولی بجهاتی در سال ۱۳۱۱ مؤسسات مذکوره اداره خودرا درایران منحل کرد ولی روابط پست ایران باپستهای هوائی خارجه چنانکه درمتن گفتیم برقرار است.

(۱) تأسیس تلگراف درایران ازسال ۱۲۷۴ قمری (۱۲۳۶ شمسی) است که برای آزمایش یکرشته سیم بفاصله یك کیلومتر از عمارت سلطنتی تاباغ لاله زار کشیده شد. سال بعد شروع بکشیدن سیم از طهران به تبریز شد ودر ۱۲۷۶ (۱۲۳۹ شمسی) تلگرافخانه جزء وزارت علوم گردید و بتدریج دربسیاری از نقاط بامتداد سیم تلگراف اقدام شد از سنه ۱۲۸۰ (۱۲۴۳ شمسی) امتیاز بعضی از خطوط تلگرافی به کمپانی هند وارو پا واگذار شد.

اداره تگراف از بدو تأسیس تا سال ۱۳۲۸ قمری (۱۲۸۸ شمسی) یکی از رجال مملکت محول میشد واو بطور مقاطعه درآخرهرسال مبلغ معینی می پرداخت وازآن تاریخ این طرز موقوف گردید.

بکمپانی هندواروپا مطابق قرارداد واگذارشده بود و بقیه که کمی بیش از ۱۰۳۱ فرسنك بود تعلق بدولت ایران داشت.

همچنین قبل از کودتا وقوع جنك بین الملل موجب شده بود که غالب سرحدات ایران مسدود گردد وازاینرو تنزل کلی بعایدات تلگرافی وارد آمده بود. بنا براین اولین اقدام دولت درسال ۱۳۰۰ شمسی آن شد که برای افتتاح باب مخابرات تلگرافی بادول همجوار وارد درمذاکره شود و درهمان سال برای افتتاح دفاتر مبادله تبریز بجلفا، استراباد بچکش‌لر، مشهد بلطف آباد وکرمانشاه بخانقین که ازموقع جنك اروپا مقطوع بوده اقدامات جدی بعمل آمد ـ هم درآنسال که آغاز نهضت ایران است ۱۱۷ فرسنك (۷۰۲ کیلومتر) خط تلگرافی جدید احداث گردید(۱).

خلاصه هرسال برتعداد تأسیسات تلگرافی وطول خطوط وتعداد دستگاه های پیله‌های تلگرافی افزوده گشت و در سال ۱۳۱۴ طول خطوط به ۱۷۴۳۰ کیلو متر رسید وضمناً قراردادها و



« وزارت پست و تلگراف »

ومقاوله نامه‌های پستی بین ایران وسایردول منعقد گشت ودر ۱۷ فوریه ۱۹۳۲ مطابق با ۲۷ بهمن ۱۳۱۰ قراردادی راجع بانحلال اداره تلگرافی هند و اروپا درایران مابین دولت شاهنشاهی ایران ودولت انگلیس و حکومت هندوستان در طهران امضاء گردید ودرپنجم خردادماه ۱۳۱۱ بتصویب مجلس شورای ملی وصحهٔ ملوکانه رسید

(۱) رجوع شود برسالهٔ اطلاعات تلگرافی سنه ۱۳۰۰

چند ماده این قرارداد دراینجا ذکر میشود:

ماده اول ـ دولت بریطانیای کبیر و ایرلند شمالی و حکومت هندوستان از تاریخ اول مارس ۱۹۳۱ خطوط تلگرافی ذیلرا :

طهران بوشهر

طهران ـ زاهدان (دزداب)

رباط ـ زابل (سیستان)

کرمان ـ بندرعباس

بندرعباس ـ هنگام

باتمام توقفگاههای غلامها ومراکز تلفونی و کلیه ملزوماتی که فعلا در طول خطوط تلگرافی موجود و برای نگاهداری خطوط مزبوره لازم می باشد بدولت ایران واگذار مینمایند.

۲ ـ دولت بریتانیا و حکومت هندوستان کلیه دستگاههای تلگرافی و اثاثیه و ملزومات دفتری را که برای بکار انداختن خطوط تلگرافی لازم می باشد بدولت ایران واگذار مینمایند.

۳ـ موافقت حاصل است که مسئولیت نگاهداری خط خوزستان منبعد بعهده اداره تلگراف دولتی هند واروپ نمیباشد.

ماده دوم ـ ابنیه تلگرافخانه های متعلق باداره تلگرافی هند و اروپا که درنقاط ذیل واقع میباشد ازتاریخ اول مارس ۱۹۳۱ به دولت ایران واگذار میشود :

نقاط جزء طهران ـ نقاط جزء شیراز ـ نقاط جزء یزد ـ نقاط جزء کرمان ـ علی آباد ـ ده آباد ـ سیوند ـ دشت ارژن . کنارتخته ـ اردکان مهدی آباد کمال آباد ـ تهرود ـ دولت آباد ـ پور .

نقاط سرحدی فهره ـ شورگز ـ کهورك ـ سیبه ـ دهنه ـ حرمك ـ گردی .

اداره تلگراف هند و اروپا میتواند ازاول مارس ۱۹۳۱ تمام ابنیه دیگرخود که عبارت است ازمنازل مخصوص رئیس ونایب رئیس وبازرس کل در طهران و خانه

رئیس واقع درقلهك ومنازل اعضاء کلوپ واقعه درچهارراه سید علی درطهران و نیز ابنیه متعلقه باداره را درشیراز و کرمان واصفهان بفروش برساند.

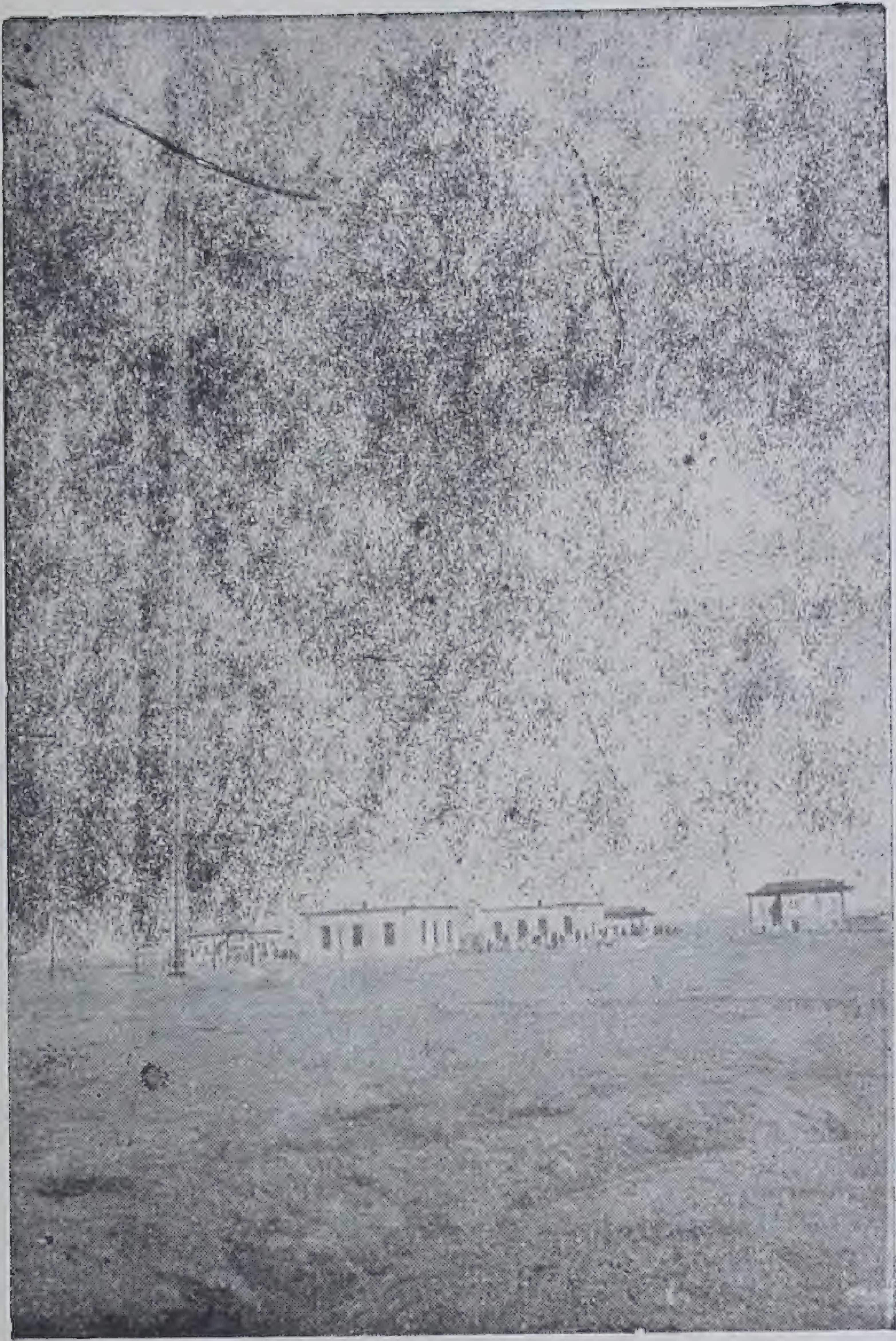
ماده سوم - طرفین متعاهدین موافقت می نمایند که کلیه دیون و دعاوی راجع بمسائل تلگرافی که تاحال بین آنها تصفیه نشده است ملغی گردد.

تلگرافات بی‌سیم

درسال ۱۳۰۳ شمسی دستگاه تلگراف بی‌سیم امواج بلند برای احتیاجات لشکری درشمال طهران (قصرقاجار) نصب گردید و سه سال بعد دستگاه مزبور بوزارت پست و تلگراف مفوض گشت چون بوسیله این دستگاه اخبارمراکز بی‌سیم دنیابواسطهٔ شهرهای مخصوص ازقبیل تفلیس، آنقره اخذ میشد ولازم بود پایتخت شاهنشاهی ایران مستقیماً و بلا واسطه بامراکز عالم مربوط گردد درسنه ۱۳۰۷ یکدستگاه تلگراف بی‌سیم امواج کوتاه ابتیاع گردید و در نجف آباد (واقع درجنوب شرقی طهران) نصب شد ودرسنه ۱۳۰۹ رسماً شروع به مخابرات بانقاط مختلفهٔ عالم گردید - بی‌سیم قصر مخصوص ارسال تلگراف وبی‌سیم نجف آباد خاص اخذ مخابرات است همچنین در بعضی ازشهرهای ایران یعنی درمشهد، تبریز، کرمانشاهان، شیراز، خرمشهر، کرمان دستگاه تلگراف بی‌سیم موج بلند نصب گردیده واز آن استفاده میشود.

دبیرستان پست و تلگراف

برای تهیه اعضاء آگاه بعلوم فنی واداری پست وتلگراف طبق تصویب نامه هیئت وزراء در آبان ۱۳۰۷ تأسیس دبیرستان مخصوصی گردیده ومقررات خاصی برای عضویت در وزارت پست وتلگراف وضع شد - برنامه این دبیرستان عبارت از مواد تحصیلی ذیل است: فارسی، عربی، زبان خارجه، ریاضیات، فیزیك وشیمی (مطابق دستور تعلیمات رسمی وزارت معارف) تاریخ وجغرافیا (باضافه تاریخ و جغرافیای فنی تلگراف) رسم ونقاشی، خط، تلگراف مورس ومخابره گرفتن تلگراف مورس باگوشی (بدو زبان فرانسه وفارسی) قوانین ونظامنامه‌های پستی وتلگرافی.



بی سیم گیرنده در نجف آباد واقع در جنوب شرقی طهران

ابنیه پست و تلگراف

در این دوره ابنیه زیبائی برای پست وتلگراف بناگردیده که ازآنجمله است عمارت وزارت پست و تلگراف (در میدان سپه طهران) اداره پست (در خیابان سپه) عمارت بی‌سیم فرستنده طهران (درقصرقاجار)مرکز گیرنده‌بی‌سیم‌طهران (درنجف آباد) عمارت پست وتلگراف شاهی ، قزوین ، همدان ، مشهد ، تبریز ، ساری.

تلفون

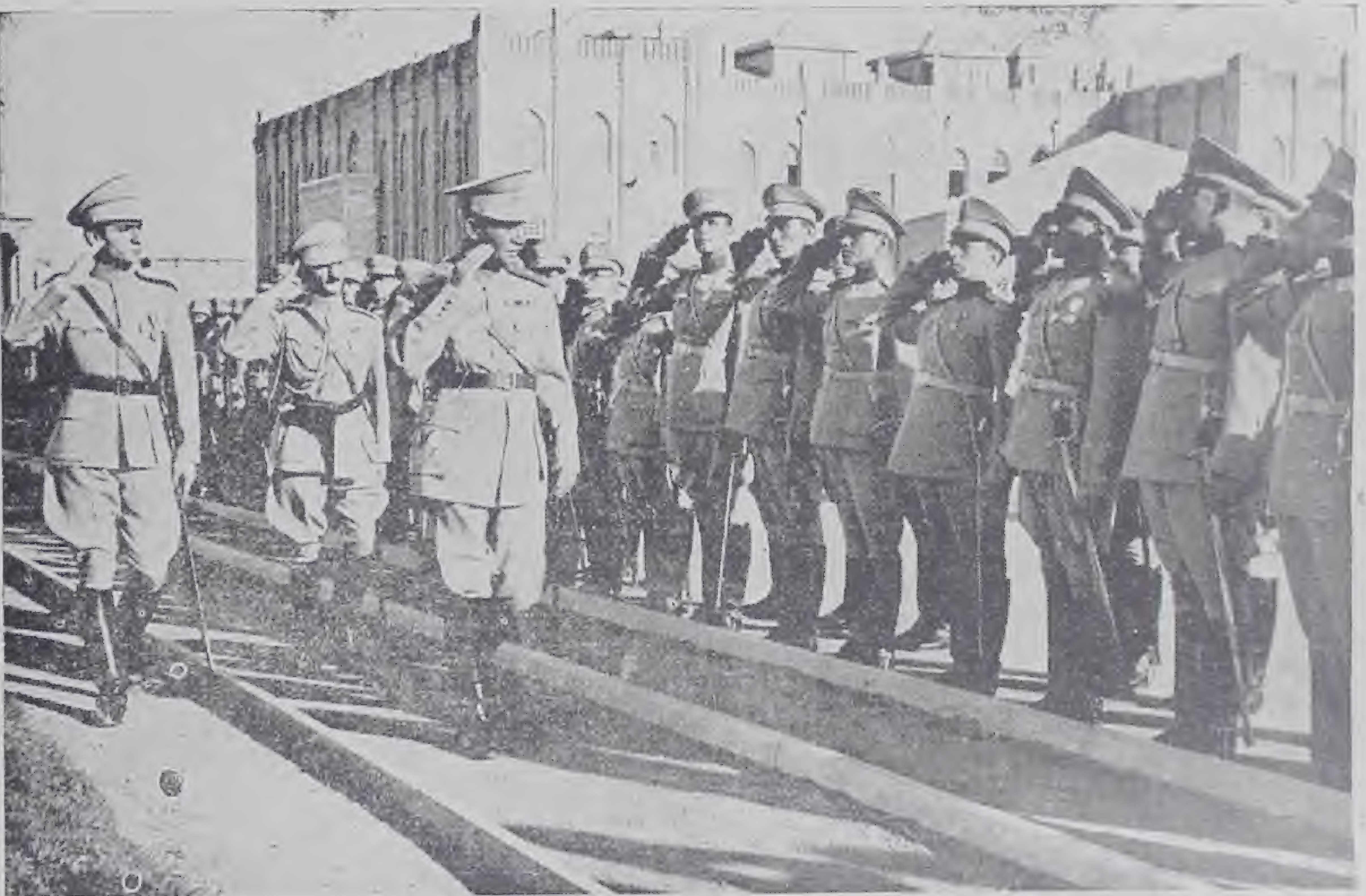
قبل ازنهضت‌اخیرفقط دربعضی‌ازشهرهای مهم ایران چندرشته سیم تلفون موجود بود وبرخی از شرکتها مانند شرکت راه جلفا به‌تبریز وانزلی به طهران . ادارهٔ ماهیگیری لیانازوف ، شرکت نفت انگلیس وایران خط تلفونی مخصوصی داشتند ـ اداره ژاندارمری‌هم درراه قزوین قریب۱۳ فرسنك سیم کشی نموده بودکه بواسطهٔ پیش آمدن حوادث غیرمترقبه ازکار افتاد ـ پیشرفت امور تلفون، امتدادوبسط سیمهاوبرقرار نمودن دستگاههای تلفونی دراکثر ازنقاط کشور ازآثار این‌عهداست.

امروز رشته های سیم تلفون در بسیاری از خطوط بر قرار و باب مخابرات تلفونی بین شهرها وقصبات باز وکلیه افراد میتوانند باکمال سهولت ازآن استفاده کنند ـ همچنین درشهرها برای پیشرفت امور تلفون اقدامات مؤثری شده است .اما درطهران ازسنه ۱۳۰۲ شمسی شروع بنقشه‌برداری تلفون تحت الارضی گردید ودر سنه ۱۳۰۵ مؤسسه جدید برقرار وآخرین سیستم مخابرات تلفونی معمول شد ـ احتیاجات روزافزون‌اهالی پایتخت بتلفون‌موجب‌شدکه شرکت تلفون میزان‌سرمایه خودرا از ده میلیون به‌بیست ملیون ریال‌ترقی دهد ورشته‌های سیم که عبارت از دو هزار وکسری بود بده هزار برساندو بالاخره بجای تلفونهای‌سابق‌که محتاج‌مراجعه بمرکزبود تلفونهای اتوماتیك (خودکار) معمول گردید ودر۱۳۱۶لوله کشی سیمی درخیابانها ومعابرخاتمه‌یافتهٔ مخابرات‌باتلفون‌اوتوماتیك آغاز گشت.

مقایسه اوضاع پست و تلگراف درسال ۱۲۹۹[1] باسال ۱۳۱۴

نمره ترتیب	موضوع	سال ۱۲۹۹	سال ۱۳۱۴
۱	بودجه عواید و پست و تلگراف بریال	۱۴۱۲۴۵۵۲	۳۷۱۵۴۶۲۷
۲	« مخارج « « «	۱۳۰۳۱۴۵۶	۲۸۶۱۶۱۱۰
۲	تعداد تأسیسات پستی و تلگرافی	۴۸۹	۱۰۶۵
۴	طول طرق پستی برحسب کیلومتر	۱۷۱۹۰	۲۴۸۶۵
۵	تعداد مراسلات صادره بداخله	۴۰۱۷۹۷۲	۱۲۲۲۳۵۵۸
۶	« « « بخارجه	۲۳۸۹۸۳	۱۶۳۳۴۵۰
۷	« « وارده از خارجه	۵۵۸۰۶۹	۴۷۷۱۳۷۷
۸	تعداد امانات عمومی و دولتی سرویس داخله	۱۲۵۷۲۳	۲۰۲۰۹۱
۹	تعداد امانات صادره سرویس بین‌المللی	۱۵۹۲	۷۶۹۹
۱۰	« « وارده « «	۳۴۰۱	۳۹۰۳۲
۱۱	« پاکتها و جعبه های باقیمت داخله	۳۷۲۰	۲۳۱۲۸۸
۱۲	طول خطوط تلگرافی برحسب کیلومتر	۱۰۸۲۴	۱ ۴۳۰
۱۳	طول سیم های تلگرافی برحسب کیلومتر	۲۰۸۳۱	۲۹۲۰۳
۱۴	تعداد دستگاههای تلگرافی	۱۹۳	۵۲۸
۱۵	تعداد پل های تلگرافی	۶۶۲۵	۱۳۸۷۲
۱۶	تعداد تلگرافات دولتی وعمومی داخله	۸۳۲۹۳۷	۱۴۱۹۰۰۱
۱۷	« « متبادله با ممالک خارجه	۳۵۵۳۱	۱۸۰۹۸۲
۱۸	« دستگاهای فرستنده وگیرنده بی‌سیم	--	۳۷

(۱) از سالنامه ۱۳۱۴ ـ ۱۳۱۵ وزارت پست وتلگراف وتلفون



اعلیحضرت همایونی ازسران آرتش باز دید میفرمایند .

فصل هفدهم

تعلیم و تربیت در عصر حاضر

در عصر حاضر طرز تعلیم و تربیت نهایت تغییر کرده و بهیچوجه قابل قیاس بـا ادوار سابق نیست ـ راست است که ایران در از منه قدیم مهد علم و دانش بوده و ایرانیان فطرتاً علم دوست ومایل بکسب کمال هستند ولی در هیچ دور برای انتشار معلومات درمیان خاص وعام، متوجه نمودن ملت باهمیت کسب کمال وتوسعه انواع آموزشگاهها و مؤسسات معارفی باین انـدازه زحمت کشیده نشده است ـ برای بیداری ملت نه تنها درروز بلکه تا دیری ازشب هم ابواب کلاسها و آموزشگاههای مختلفه باز است و نکتهٔ قابل توجه اینکه شاهنشاه اهمیت خاصی بتربیت دختران میدهد . در هیچ عصری از اعصار دختران و خواهران مـا باین انـدازه از معارف برخوردار نبودند .

در پایان سالهای تحصیلی ۱۴و۱۳۱۳ـ قریب ۴۲۶۰۰ دختر در دبستانها وسه هزار دختر در دبیرستانهای ایران مشغول تحصیل بودند باب فراگرفتن علوم عالیه بر روی بانوان باز گردید و گذشته از دانشکده قابلگی و دانشسراهای دخترانه و هنرستان نسوان وغیره در آخرشهریور ۱۳۱۵شورای دانشگاه اجازه داد که بانوان بدانشکده طب وارد شوند و مانند پسران در مسابقه ورود بکلاس مقدمات طب شرکت کنند بسا ازبانوان بخرج دولت یا بخرج اقوام‌خویش برای‌فراگرفتن علوم عالیه باروپا مسافرت کرده اند .

اساس تعلیم وتربیت در این عصر پرورش روح وجسم یعنی تهیه افراد قوی و دانا برای خدمت بمیهن است ـ نظامات صحی ، ورزش ، پیش آهنگی ، موسیقی ، سینماهای اخلاقی ، کنفرانسهای سودمند گذشته از مواد تدریسی تمام بـرای همین مقصود است که چون شاگردان دوره تحصیلات خودرا باتمام میرسانند ازهمه حیث برای جامعه نافع باشد و حاصل زحمات آنها منحصر بآموختن چند نظریه یا الفاظ

نباشد ، لابراتوارهای مختلف ومؤسسات عملی حقایق را درنظر محصلین مجسم می کند وایجاد کتابخانه ها ازقبیل کتابخانه مجلس و کتابخانه عمومی معارف و کتابخانهٔ فنی و کتابخانه دانشکده معقول و منقول در تهران و کتابخانه های دیگر در سایر ولایات باب تحقیق را باز کرده است ـ نشر مجلهٔ زیبای تعلیم و تربیت ، تشویق صاحبان جراید ومجلات بدرج مقالات مربوط بپرورش روح وجسم، انعقاد قرارداد با دانشمندان برای تألیف و ترجمهٔ کتب مفید علمی وادبی وسایل دیگری است که وزارت فرهنگ برای پیشرفت علم و کمال ، تشویق دانشمندان ، ترویج معارف و متوجه ساختن عموم باهمیت تعلیم وتربیت بکار برده ومیبرد . اماتنظیم برنامه‌های آموزشگاهها، تربیت معلمین ومعلمات، اصلاح کتب درسی ، ساختن ابنیه زیبا برای محصلین دراکثر نقاط کشورمطابق اصول بهداشتی ازاقدامات برجسته‌دولت بیدار کنونی است که شرح هریك موضوع رساله جداگانه‌است .

چون شرح کلیه این اصلاحات که یکی ازصفحات درخشان تاریخ عصرحاضر است دراین کتاب نمیگنجد ، ناچاربذکرمهمترین اقدامات اکتفا خواهدشد.

توسعه مدارس و افزایش شاگردان وآموزگاران

درسال ۱۲۹۷ شمسی عدهٔ کل مدارس جدیده متوسطه و ابتدائی درایران بالغ بر۲۹۵ بوده که در آن۲۳ هزارشاگرد تحصیل میکرده اند درسال تحصیلی ۱۳۰۱ و۱۳۰۲ تعداد مدارس به ۶۱۲ باب و تعداد محصلین بیش ازپنجاه وپنجهزار نفر پسر ودختر گردید ودرسال ۱۳۱۳ و۱۳۱۴ در تمام ایران ۵۳۳۹ باب مدرسه بوده که در آن ۲۵۵۶۷۲ نفر تحصیل میکردند و هرسال برتعداد مدارس وشاگردان افزوده شده ومیشود .

همچنین فارغ التحصیل های دورهٔ شش ساله ابتدائی درسنه ۱۲۹۹ بالغ بر۷۲۳ نفر ازذکور واناث بوده ودرسنه ۱۳۱۴ به ۸۸۸۴ نفر رسیده . اما فارغ التحصیلهای دوره شش سالهٔ متوسطه‌درسال ۱۲۹۹ فقط هشت نفرازجنس ذکور بوده‌ودرسال ۱۳۱۴ بالغ به۹۳۸ نفرپسر ودختر گردیده است . تعدادکل معلمین ومعلمات در سنه۱۳۰۱

۳۰۳٤ نفر بوده و در سالهای ۱٤_۱۳۱۳ بیازده هزار و نهصد و یك نفر رسیده

اعزام محصلین بخارجه

دولت بیدار کنونی نه فقط بتوسعه مدارس وازدیاد آموزگاران و دبیران کوشیده بلکه برای اینکه محصلین در علوم و فنون مختلفه تخصص حاصل کنند تصمیم گرفت جمعی از آنها را بخارجه اعزام دارد و برای این منظور درخرداد ماه ۱۳۰۷ قانون اعزام محصل بخارجه بتصویب مجلس رسید و ماده اول آن قانون از اینقرار است:

دولت مکلف است اعتبارات ذیل را برای اعزام شاگرد بخارجه اعم از مرکز وولایات جهت تکمیل تحصیلات درعلوم وفنونی که ازطرف دولت معین خواهد شد دربودجه سنوات ذیل منظور دارد . ازعده محصلین اعزامی بایستی همه ساله لااقل صدی سی و پنج برای تحصیل فن تعلیم وتربیت اعزام شوند.

سال ۱۳۰۷	یکصد هزار تومان
سال ۱۳۰۸	دویست هزار تومان
سال ۱۳۰۹	سیصد هزار تومان
سال ۱۳۱۰	چهارصدهزار تومان
سال ۱۳۱۱	پانصدهزار تومان
سال ۱۳۱۲ وسنوات بعد	ششصدهزار تومان

بموجب قوانین ٦ تیرماه ۱۳۰۸ ودهم اردیبهشت ماه ۱۳۱۱ اجازه داده شده است که صدی بیست ازمحصلین ازبین دانش آموزان مقیم اروپا وممالك متحده امریکا انتخاب شود .

طبق قانون ۱۳۰۷ هرسال یکصد نفر ازجوانان تحصیل کرده برای تکمیل تحصیلات خود باخرج دولت باروپا فرستاده شد وایرانیان که سالها این آرزو را داشته وموفق نمیشدند درظل توجهات شاهنشاه پهلوی ازاین حیث هم مقضی المرام گردیدند ذات مقدس ملوکانه درموقع عزیمت هردسته ازمحصلین ابراز لطف نموده آنانرا تشویق بتحصیل ومیهن دوستی فرمودند.

تاآخر سنه ۱۳۱۲ جمع کل محصلین اعزامی بخارجه بالغ ٦٤٠ نفر گردید که دررشته های مختلفه علوم وفنون مشغول تحصیلات عالیه بودند ، چنانکه درفصلهای سابق اشاره کردیم غیراز عده‌فوق که ازطرف وزارت معارف بخارجه اعزام گردیده‌از طرف وزارت جنك ، پست وتلگراف ، اداره فلاحت ، عدلیه ، مالیه ، اداره صناعت ووزارت طرق هم عده ای‌برای تحصیل علوم مربوطه اعزام شده‌است.

دانشسراهای‌مقدماتی وعالی

طبق‌قانون ۱۳۰۸ برای محصلین‌دارالمعلمین عالی (دانشسرای عالی) اعطاءکمك خرجی منظور گردید وترتیب استخدام آنها پس از فراغت ازتحصیل معلوم شد - غرض از تأسیس این مؤسسه آن‌است که مدیران ومعلمین‌کافی ولایق برای دانشسراهای مقدماتی و دبیرستان‌ها تهیه شود. در۱۹ اسفند ۱۳۱۲ قانون‌اجازه تأسیس دانشسراهای‌مقدماتی وعالی بتصویب مجلس ودر۲٦اسفند همان سال بصحه ملوکانه رسید . ماده اول‌این قانون بشرح ذیل است :

« دولت مکلف است از اول فروردین ماه ۱۳۱۳ تامدت پنجسال بیست وپنج باب دانشسرای مقدماتی ویك‌باب دانشسرای‌عالی دخترانه‌درطهران ودرولایات‌بشرح ذیل تأسیس نماید ودانشسرای‌عالی‌پسرانه راکه برطبق قانون مصوب ۱۳۰۸ تأسیس شده است تکمیل‌نماید :

« درسال ۱۲۱۳ تکمیل دانشسرای عالی پسرانه درطهران وتأسیس پنج باب دانشسرای مقدماتی‌درطهران ودرولایات .

درسال ۱۳۱٤ تأسیس‌یك دانشسرای عالی دخترانه درطهران وپنج دانشسرای مقدماتی درطهران ودرولایات ، از سال ۱۲۱۵ تا ۱۲۱۸ سالی پنج باب دانشسرای مقدماتی درولایات »

دانشسرای عالی دارای دوقسمت است :

۱ـ ادبیات (زبان‌خارجه ، تاریخ وجغرافیا ـ فلسفه وعلوم تربیتی ـ باستان شناسی ـ ادبیات فارسی

۲ـ علوم (ریاضیات ، طبیعیات ، فیزیك وشیمی)

روز چهارشنبه **هفدهم دی‌ماه ۱۳۱۴** از روزهای تاریخی است که هیچگاه از نظر ایرانیان خاصه بانوان محو نخواهد شد - در آن روز بمناسبت افتتاح عمارت جدید دانشسرای مقدماتی طهران واعطاء دانشنامه های محصلات ومحصلین اعلیحضرت همایونی وعلیا حضرت ملکه ووالاحضرتین شاهدخت بدانشسرا تشریف فرماگردید وصفحه جدیدی در تاریخ ایران باز کردند که شرح آن در فصل مربوط باصلاحات اجتماعی خواهد آمد.

دانشگاه و دانشکده‌ها

در تاریخ هشتم خردادماه ۱۳۱۳ قانون اجازه تأسیس دانشگاه درطهران بتصویب رسید - طبق ماده دوم قانون مذکور دانشگاه دارای شعب ذیل است که هریك از آنها موسوم بدانشکده خواهد بود:

۱ـ دانشکده معقول و منقول

۲ـ دانشکده علوم .

۳ـ « ادبیات

٤ـ « طب وشعب و فروع آن

۵ـ « حقوق وعلوم سیاسی واقتصادی

٦ـ « فنی

دانشسراهای عالی ومدارس صنایع مستظرفه ممکن است ازمؤسسات دانشگاه محسوب شوند ونیز ممکن است مدارس و مؤسسات دیگری لدی‌الاقتضاء بدانشگاه منضم گردد .

منظور ازتأسیس این دانشگاه رسیدن بدرجات عالیه وفنون مختلفه وارتباط بامراکز علمی دنیاست وبالنتیجه محصلین ، علوم عالیه رادروطن خود تحصیل کرده دیگر زحمت مسافرت باروپا را بخود نخواهند داد.

باید دانست که درتاریخ تصویب قانون دانشگاه اغلب ازدانشکده ها موجود

بوده ومحصلین بفرا گرفتن علوم مختلفه اشتغال داشتند. وزارت فرهنگ برای ساختمان دانشگاه اراضی وسیعی رادرجلالیه درنظر گرفت وهم در آنسال (۱۳۱۳) اقدامات لازمه برای ساختن تالار تشریح بعمل آمد ودر ۱۵ بهمن موکب اعلیحضرت بمحل دانشگاه طهران دراراضی جلالیه نزول اجلال فرمودند وپس ازملاحظه و بازدید قسمت‌های مختلفه لوحهٔ فلزی راکه روی آن این عبارت نگاشته بود در جعبه‌ای ازسنك مرمر زیبا قراردادند:

« هنگام شاهنشاهی پادشاه ایران رضاشاه پهلوی سردودمان پهلوی ساختمان دانشگاه تهران بفرمان او آغاز واین نبشته که بیادگار دردل سنك جای گرفته بزمین سپرده شد بهمن ماه هزارو سیصد وسیزده خورشیدی»

سپس فرمودند: ایجاد دانشگاه کاری است که ملت ایران بایستی خیلی قبل از این شروع کرده باشند حال که شروع شده است باید جدیت شود که زود تر انجام گیرد.

چون شعب دانشگاه موجود بودوساختن کلیه بنادرجلالیه مدتی بطول می انجامید دراسفند همان سال مراسم گشایش دانشگاه دردانشکده حقوق وسیاسی وتجارت بعمل آمده رسماً شروع بکار کردند.

دانشکده‌های موجوده ازقرارذیل است:

۱- دانشکده حقوق وعلوم سیاسی واقتصادی دارای چهار شعبه است: قضائی دیپلوماسی. اقتصادی واداری، تجاری.

۲- دانشکده طب دارای سه شعبه‌است: طب، دواسازی ودندانسازی

۳- دانشکده علوم معقول ومنقول، دارای دوقسمت است مقدماتی وعالی. دوره عالی هم دارای دورشته است: معقول ومنقول.

٤- دانشکده علوم طبیعی وریاضی.

٥- دانشکده ادبیات وفلسفه وعلوم تربیتی.

٦- دانشکده فني دارای پنج رشته‌است، مهندسی طرق و ساختمان مهندسی

معدن و تصفیه فلزات، مهندسی میکانیك، مهندسی برق، مهندسی شیمی صنعتی



دانشکده فنی

سایر مدارس عالیه و اختصاصی

ازمدارس عالیه که جزء وزارت فرهنگ است غیر از آنچه در قسمت دانشگاه بیان گردید یکی هنرستان موسیقی است (۱) که دارای سه قسمت ابتدائی ومتوسطه وعالی است وعنقریب کلاسهای موسیقی «اپرا» وغیره در آن دائر خواهد شد دیگر دانشکدهٔ قابلگی است که تحت نظر وزارت فرهنگ و ادارهٔ کل بهداری اداره میشود (۲).

مدارس اختصاصی که درفصول مربوطه برشته های مختلف اشاره شده از این قرار است: دانشگاه جنك، مدرسه افسری نظام، آموزشگاه شهربانی دانشکده ـ فلاحت، دبیرستان فلاحت، رنگرزی، اداره صناعت، صنایع قدیمه، صنایع جدیده، هنرستان نسوان، دانشکده بیطاری، مدرسه پست و تلگراف دبستان پهلوی،

(۱) هنرستان موسیقی بنام مدرسه موزیك یاموسیقار در ۱۲۹٤ شمسی تأسیس گردیده ولی تکمیل آن ازآثار این دوره است.

(۲) مدرسه قابلگی در ۱۲۹۸ شمسی تأسیس گردیده ولی در این دوره در تحت اصول علمی در آمده است.

شهرداری ایتام شاهپور و کلاسهای اختصاصی ازقبیل کلاس اختصاصی وزارت داخله ، کلاس مالی وزارت مالیه ، کلاس ثبت اسناد و کلاس قضائی - اما درولایات هنرستان تبریز ، هنرستان فارس دارالتربیه شیر وخورشید مشهد ، پرورشگاه ایتام اصفهان و مدرسه شرکت نفت آبادان تأسیس شده است .

کودکستان

دراین دوره توجه خاصی به تربیت روح وجسم کودکان بعمل آمد و تاآخرسال تحصیلی ۱۴ـ۱۳۱۳ در نقاط مختلف ایران ۲۳ کودکستان که در آن ۲۴۴۷ طفل (دختر و پسر) تربیت میگشتند موجود بود و برای از دیاد این قبیل مؤسسات نافع هرسال اقدامات جدی شده ومیشود .

آموزشگاههای اکابر

دولت بیدار کنونی نه فقط بتوسعه مدارس ابتدائی ، متوسطه و عالی همت گماشته بلکه برای اینکه عموم ملت از نعمت خواندن و نوشتن و فراگرفتن معلومات تا اندازهٔ که برای زندگانی آنها ضروری است محروم نباشند حسب الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درسال ۱۳۱۵ اقدام بتأسیس کلاسهای اکابر دراکثر نقاط ایران گردید و بتدریج ترتیب بازرسی آن کلاسها معین شد . ایرانیان که علم دوستی صفت طبیعی آنهاست و تاریخ بهترین گواه این مدعاست ، فرمان شاهنشاه خود را استقبال کرده وگروه گروه جوانان و مردان سی و چهل حتی پنجاه ساله که در روز وقت تحصیل نداشتند نام خود را در دفاتر کلاس های اکابر شبانه ثبت کرده ، باطرز جدیدی مشغول تحصیل گشتند بقسمی که در مهر ماه ۱۳۱۵ یعنی کمتر از دوماه ازتأسیس آموزشگاههای اکابر ۷۵۰ باب آموزشگاه در نقاط مختلفه تأسیس و ۵۶۴۶۰ نفر دانش آموز بفرا گرفتن مواد برنامه آن مشغول گشتند وچون عده کلاسها برای احتیاجات کافی نبود وزارت فرهنگ برتوسعه آن هرسال افزوده ومی افزاید .

دبیرستانهای شبانه

برای اینکه عده‌ای ازمحصلین که تحصیلات آنها ناقص مانده بود و بجهاتی در روز نمیتوانستند در دبیرستانها حاضر گردند بتوانند تحصیلات خود را دنبال نمایند در آذر ماه ۱۳۱۵

اساسنامه تأسیس دبیرستان های شبانه درتهران و شهرهای عمده ایران تنظیم گردید وسه دبیرستان شبانه در تهران تشکیل یافت که دارای کلاس ششم ابتدائی و دوره اول متوسطه وشعبه های علمی ، ادبی وتجاری میباشد ـ همچنین کلاسهای مخصوصی برای فراگرفتن زبان های خارجی ایجاد شد .

مؤسسه وعظ وخطابه

جای‌شك نیست که یکی از وسایل مؤثر برای تربیت ملت و آشنا ساختن افراد بوظایف اخلاقی واجتماعی وعظ و خطابه است و قبل از این دوره مؤسسهٔ برای وعاظ موجود نبود و واعظین برحسب استعداد ولیاقت خود انجام وظیفه میکردند و بسا اوقات اشخاصی که چندان مایه علمی نداشتند ومعلوم است نتیجه وعظ این‌قبیل وعاظ چه بوده زیرا بجای هدایت ممکن بود مستمعین را بگمراهی‌شوق دهند این مسئله مهم‌طرف توجه دولت بیدار کنونی واقع گردید و تصمیم اتخاذ شد که برای تربیت وعاظ دانشمند وپرهیز کارمؤسسه‌ای‌دردانشکدهٔعلوم‌معقول ومنقول تشکیل‌شود . بنابراین برنامه واساسنامهٔ آن تنظیم شدواز۲۶ مهره ۱۳ دروس مربوطه شروع گردید .

ورزش و پیش آهنگی

تربیت بدنی که اهمیت آن براحدی پوشیده نیست دراین‌دوره فوق‌العاده مورد توجه واقع شد چنانکه در۴ شهریور۱۳۰۶ قانون ورزش‌اجباری درمدارس‌جدید ازتصویب مجلس گذشته وطبق ماده ۲ آن قانون محصلین میبایست غیراز ایام تعطیل همه روزه در مدارس ورزش نمایند .

همچنین‌درسال ۱۳۰۴ پیش آهنگی‌درطهران تأسیس‌شد ودر۱۱ اسفندهمانسال طبق متحدالمآل وزارت فرهنگ‌رسماً درمدارس تشکیل‌گردید و بتدریج در ایالات و ولایات هم توسعه یافت وتحت نظر وزیر فرهنگ انجمنی بنام انجمن پیش آهنگی تأسیس شد واساسنامه تربیت پیش آهنگی تدوین گردید .

پیش آهنگی همواره طرف توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده چنانکه

درمهرماه ۱۳۰۷ درخاتمه نمایش پیش آهنگان مازندران درحضورملوکانه برئیس پیش آهنگی آنحدود چنین فرمودند :

« پیش آهنگان را به ورزشها و بازیهای آزاد بیشترمشغول کن تا همه قوی و چابك شده بازویشان مثل بازوی خودت قوی و چهره‌شان مثل صورت تو پرخون شود.

از آن تاریخ پیش آهنگی ایران بتصویب ملوکانه تحت ریاست عالیه والا ـ حضرت همایونی ولایتعهد قرار گرفت و مجمع بین‌المللی پیش آهنگی ، پیش آهنگی ایران را برسمیت شناخت .

بتدریج اداره تربیت بدنی و انجمنی برای این منظور تشکیل گردید و در سال ۱۳۱٤ باغ بزرك منظریه (در شمال طهران) و عمارات آن بطور دائم مرکز اردو های تابستانی پیش آهنگی گردید و در طهران زمین های معین برای ورزش معین شد واسباب و آلات ورزش وجامهای فیروزی و مدالهای ورزش تهیه گردید و مسابقه های ورزشی بین ورزشکاران مدارس بعمل آمد . برای تمام محصلین دبیرستان‌ها (مدارس متوسطه) ورزش اجباری‌شد همچنین‌برای‌تربیت معلمین‌ورزش اقدامات لازمه بعمل آمد . این اقدامات منحصر بطهران نبود بلکه در تمام ایران موضوع ورزش اهمیت خاصی پیدا کرد ومسافرتها و مسابقه ها و جشنهای ورزشی درتمام کشور بعمل آمد .

از جمله اقدامات برجسته سال ۱۳۱٤ شمسی تاسیس پیش آهنگی دختران است که ریاست عالیه آن با والاحضرت شاهدخت است . دفیله جالب توجه ۹٤۲ دختر پیش آهنك و افسران دختران درسوم اسفند ۱۳۱٤ که برای اولین دفعه در حضور شاهنشاه و علیا حضرت ملکه و والا حضرتین شاهدخت رخ داد منظره ایست که هیچگاه ازخاطر کسانیکه دیده‌اند محو نخواهد شد .

همچنین درسال ۱۳۱٤ ازپانزده نقطه‌ایران وازهر نقطه پانزده نفرازورزشکاران بین‌محصلین مدارس پسرانه برای شرکت در مسابقه ورزشي و حضور در سان سوم اسفند بطهران اعزام گشتند .

ازجمله اقدامات سال ۱۳۱۵ تشکیل اردوهای مختلط از رسدهای مختلف دبستانها ودبیرستانهای طهران است - شرح اساسنامه پیش آهنگی ، اقدامات پیش آهنگان و ترقی آنها ازحدود این تألیف خارج است (۱).

بهداشت محصلین

نه فقط در آموزشگاههای کنونی ازهمه حیث مراعات حفظ الصحه محصلین میشود وخطابه های بهداشتی درمرکز وولایات برای آشنا ساختن محصلین باصول حفظ الصحه و جلو گیری از بعضی امراض ایراد میگردد بلکه درسال ۱۳۱٤ کلاس اکابر برای تعلیم طرز جلوگیری از مرض ساری تراخم درمرکز تاسیس گردید وجمعی ازدبیران و آموزگاران وزارت فرهنگ ایالات و ولایات بمرکز اعزام شده مشغول بتحصیل گشتند وپس ازدادن امتحان و مراجعت بولایات بآنها دستور داده شد که محصلین مبتلا بتراخم را پس ازاتمام ساعات تدریس مطب مجانی باز کرده مبتلایان را معالجه نمایند ودرمقابل این زحمت حقی برای آنها منظور گردید واداره کل بهداری متقبل شد مجاناً دواهای لازم را بمعالجین اعطاء نماید .

جشنهای درختکاری

برای متوجه ساختن طبقات مختلفه بامور فلاحتی که بالنتیجه موجب آبادی کشور است وزارت فرهنگ در سال ۱۳۱٤ جشنهای درختکاری را بین محصلین مرسوم نمود وهرسال در روز ولادت اعلیحضرت مراسم این جشن که غرس اشجار توسط محصلین دراراضی بایر وحاصلخیز است بعمل میآید - تأثیر این عمل درمیان طبقات مختلفه خاصه روستائیان ودهقانان درمملکتی که اساساً فلاحتی است وساکنین آن درقرنهای گذشته فلاحت را امر مقدس دینی ویك گونه عبادت میدانستند نهایت عظیم است چه آنانرا بالطبیعه تشویق وترغیب بامور فلاحتی می نماید .

---

(۱) ترقیات روز افزون ایران عده‌ای از پیشاهنگان دبستانهای ایرانی عراق . عرب را به آرزوی مشاهده میهن خود انداخت ودرآخر سال ۱۳۱۳ جماعتی از آنان مرکب از ۷۵ نفر پیش آهنك تحت مراقبت رئیس هیئت سرپرستی محصلین ودوازده نفر مدیر و معلم و طبیب سفارت شاهنشاهی بطرف ایران عزیمت نمودند واز طرف وزارت فرهنگ پذیرائی گرمی ازآنان شد ازحسن تصادف درهشتم فروردین ۱۳۱٤ هنگامی که پیشاهنگان مذکور نزدیك آبشار پهلوی مشغول عملیات ورزشی بودند موکب همایونی ازطهران بسعد آباد تشریف فرما میشد ومحصلین مشمول انواع الطاف ملوکانه گردیدند.

ساختمانهای وزارت فرهنگ

وزارت معارف از محل بودجه واز عواید اوقات ساختمانهای باشکوه ازقبیل دبیرستان ، دبستان ، دانشسرا ، هنرستان ، دارالتربیه ، ادارات فرهنگ وغیره چه درطهران وچه درسایر ولایات ایجاد نموده است ـ اما دانشگاه تهران که واقع در اراضی جلالیه (شمال طهران) ودارای منظره زیبائی است ازسال ۱۳۱۳ شروع به بنای آن گردیده وقسمت مهمی از آن تاکنون خاتمه یافته است . زمین دانشگاه دارای ۲۰۶۵۳۰ مترمربع است وازطرف وزارت معارف خریداری شده.

ساختمان موزهٔ طهران ازسال ۱۳۱۲ شروع گردیدواکنون ساختمانهای خارجی آن باتمام رسیده وتزئینات داخلی آن قریب باتمام است ـ ساختمان موزه بنائی است مربع مستطیل بمساحت ۱۳۱۷۶ مترمربع بادوتالار بزرك یکی راجع باشیاء عتیقه قبل از اسلام ودیگر ازاسلام ببعد همچنین دارای تالاری است برای اشیاء وصنایع عصر حاضر بااطاق مخصوصی برای ضبط اشیاء بقعه شیخ صفی اردبیلی ـ گذشته ازاین تالارها موزه که دارای قسمتهای فنی است بااطاقهای متعدد ویك کتابخانه بزرك که ۵۵۰ مترمربع بنای آن میباشد.

ساختمان بهداری مدارس درحدود ۴۰۰ مترمربع است ودارای دوطبقه است نمای آن آجری و کف آن موزائیك است (۱) .

---

(۱) راجع بخصوصیات ساختمای فوق وسایر ساختما ازقبیل کتابخانه‌ها زمینهای ورزشی و ابنیه معارف واوقات درتمام نقاط ایران رجوع شود بتاریخچه ساختمانها وتعمیرات درسالهای ۱۳۱۴ — ۱۳۱۲ ضمیمه سالنامه همان‌سنوات ،

فصل هیجدهم

حفظ زبان فارسی - نگهداری آثار ملی
تجلیل از بزرگان

حفظ زبان فارسی

زبان فارسی که سخنوران عالم بشیرینی آن معترفند احتیاج بحفظ و حراست داشت خاصه کـه در دورهٔ اخیر يك گونـه هرج و مرج ادبی در آن رخ داده بود یعنی نه فقط بعضی از نویسندگان کلمات غیرمصطلح عربی ، فرانسه ، انگلیسی و غیره را درنوشته های خود بکار میبردند بلکه دربعضی اوقات ترکیب عبارات وجمله‌بندیها بکلی عربی یااروپائی بود عدهٔاز نویسندگان که بخبط خود معترف بودند بدین بهانه متمسك می‌گشتند که بواسطهٔ نبودن مجمعی از دانشمندان چارهٔ جزاتخاذ لغات واصطلاحات خارجی که درمقابل آن کلمه‌یااصطلاحی درزبان فارسی‌نیست‌نداریم‌ولی‌ای کاش‌فقط بدینگونه‌اصطلاحات قناعت میکردند بلکه باداشتن کلمات شیرین فارسی و اصطلاحات متداول عامداً یا قاصداً یابرای اظهار فضل ویاازروی جهالت نوشته‌های خودرا پرازالفاظ وکنایات و جمله بندیهای خارجی کردند وحتی نام ادارات ودوائر دولتی اسامی خارجی گردید و گوئی‌این ملت که دارای‌تاریخ‌چندهزارساله‌است هیچگاه ازخود مؤسساتی‌نداشته که مجبور بااتخاذ اسامی خارجی برای مؤسسات خود شده است !.

شاهنشاه که کلیه اصلاحات را ازجزئی و کلی ازروز اول نصب العین خودقرار داده بودند همان‌قسم که میهن مارا ازتعدی بیگانگان محفوظ داشتند درصددحفظ زبان نیاکان خود نیز برآمده ودراولین فرصت‌یعنی درفروردین ۱۳۰٤ امربتشکیل مجمعی دادند تالغات فارسی جهت نظام وهواپیمائی بجای لغات خارجی وضع شود وبتدریج بسیاری‌ازدانشمندان متوجه این‌مسئله گردیده دراستعمال لغات فارسی‌بجای کلمات‌اجنبی‌کوشش نمودند وحتی‌خواستندبکلی‌فارسی خالص نویسند وهرنویسنده

بسلیقه خود لغتی اختیارمیکرد بنابراین برای اینکه از افراط و تفریط جلوگیری شود و کلمات متخذه بعد ازتتبع وتحقیق یك عده از دانشمندان درتمام کشور برای مفهوم معین استعمال گردد وضمناً راجع بکلیهامور مربوط بزبان وادبیات فارسی بحث ومطالعه عمیق بعمل آید حسب الامر انجمنی بنام **فرهنگستان** تأسیس شد ودر ۹، اردیبهشت ۱۳۱٤ اساسنامه آن بتصویب رسید ودر ۲۱ خرداد ۱۲۱٤ نخستین جلسه آن تشکیل گشت.

۱ـ ترتیب فرهنك بقصد رد وقبول لغات واصطلات درزبان فارسي.

۲ـ اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته از رشته های زندگانی باسعی در اینکه حتی الامکان فارسی باشد.

۳ـ پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی.

٤ـ تهیه دستور زبان واستخراج وتعیین قواعد برای وضع لغات فارسی واخذ یارد لغات بیگانه.

۵ـ جمع آوری لغات واصطلاحات پیشهوران وصنعتگران

٦ـ جمع آوری الفاظ واصطلاحات از کتب قدیم.

۷ـ جمع آوری لغات واصطلاحات واشعار وامثال وقصص ونوادر وترانههاو آهنگهای ولایتی.

۸ـ جستجو وشناساندن کتب قدیم وتشویق بطبع ونشر آنها.

۹ـ هدایت افکار بحقیقت ادبیات وچگونگی نظم ونثر واختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است ورد آنچه منحرف میباشد وراهنمائی برای آینده.

۱۰ـ تشویق شعراء ونویسندگان درایجاد شاهکارهای ادبی

۱۱ـ تشویق دانشمندان بتألیف وترجمه کتب سودمند بفارسی فصیح ومأنوس

۱۲ـ مطالعه دراصلاح خط فارسی.

برای اجراء مواد مذکور که شرح هرکدام رساله جداگانه میشود اعضاء فرهنگستان تشکیل کمیسیونهای مخصوصي داده وشروع بکار کردند ودرجمع آوری

لغات وترانه ها وافسانه ها وتنظیم فرهنك جامع فارسی کمال لزوم‌را دارد، اقدامات لازمه بعمل آمد وضمناً بجای بعضی ازلغات اجنبی اعم‌از آنچه درادارات معمول‌بوده یادرمحاورات خصوصی استعمال‌میشده یکعده لغات مأنوس فارسی اختیار شدوبوسیله جراید ومجلات وبخش نامه باطلاع عموم رسیدوحتی نام پاره‌ای ازنواحی وشهرها با رعایت سوابق تاریخی آنها تغییر داده‌شد.

حفظ آثارملی حفاری و کاوش

شاهکارهای صنعتی هرقوم زیباترین آئینهٔ تجلیات روح‌اوست ودرمیان ملل عالم ایرانیان میتوانند افتخار کنندکه بیش از هرقوم دارای آثار نفیس صنعتی هستند. اسناد دانشگاه‌برلن دکترهرتسفلد درنطق‌خود درعمارت وزارت فرهنگ ایران چنین اظهار داشته‌است: « بتاریخ دنیا مراجعه بفرمائید خواهید دیدکه هیچیك ازملل عالم این اندازه آثار نداشته است.

یونان یك نوبت‌ترقی کرده‌ازپانصد سال‌قبل ازمیلاد تاسیصد وبعد ازآن‌دیگر اثری ندارد .

ایطالیا دونوبت ظهورنموده‌یکی‌دودوره دولت‌روم ودیگر درزمان «رنسانس» (تجدید) سایر ملل اروپا هم بقدری تازه و جدید هستندکه ذکر و مقایسه آنها مورد ندارد .

پرفسور مذکور درنطق بلیغ خودکه درافتتاح انجمن آثار ملی ایراد نموده اشاره‌کرده است‌که ملیت ایرانی‌همیشه باقی‌بوده وتغییر نیافته‌است . نه فتنه‌اسکندر نه حمله چنگیزونه بیداد تیمور هیچکدام‌قادر براین‌نبوده که ایران را ازجاده خود بازدارد بلکه اقوام بیگانه در ایرانیان مستهلك گشتند و بفضل و شرافت گذشته ایران شهادت داده اند » .

متأسفانه بواسطه حوادث ناگواری‌که ایران درطول تاریخ بدان مبتلا گردید ولاابالیگری زمامداران قرن اخیرکه‌نه فقط درحفظ آن‌آثار اقدامی‌نکردند بلکه عامداً و قاصداً بعضی ازآنان در صدد خرابی و تضییع آن شاهکارها برآمدند

و بزرگترین لطمه بر آثار ملی ما وارد آمد تا اینکه خدا خواست و آن شام ظلمانی سپری گشت و شاهنشاه علاقهٔ خود را نسبت بآن آثار ابراز نموده درموقعی فرمودند : « مشاهده آثار استخرمرا متأثر ساخت » انجمن آثار ملی تأسیس گردید و در ۱۲ آبان ۱۳۰۹ قانون حفظ آثار ملی بتصویب مجلس شورایملی رسید وطبق ماده اول آن کلیه آثار صنعتی وابنیه واماکنی راکه تا اختتام دوره سلسله زندیه در مملکت ایران احداث شده اعم از منقول وغیرمنقول جزء آثار ملی ایران محسوب وتحت حفاظت و نظارت دولت درآمد .

امتیاز انحصاری حفریات که به بیگانگان واگذار شده بود لغو گردید وماده یازدهم قانون مذکور مصرح است که حفراراضی وکاوش برای استخراج آثار ملی منحصراً حق دولت است . همچنین طرز ثبت مال منقول درفهرست آثار ملی وانتقال اموال که مالك خصوصی دارد در آن قانون معین شد .

از آن تاریخ حفریات وکاوش درتخت جمشید ، ری ، شوش نیشابور ، شاپور، لرستان وسایرنقاط جلب توجه نموده وآثارنفیسی کشف گردید .

برای محافظت این قبیل آثار دولت درصدد تأسیس موزه درطهران برآمده و درسال ۱۳۱۲ شروع بساختمان آن شد واکنون نزدیك باتمام است . همچنین موزه قم درتاریخ ۲۰ آبان ۱۳۱٤ افتتاح شد .

اماکن تاریخی طبق تصویبنامه های شهریورودیماه ۱۳۱۰ تعداد ابنیه تاریخی که حفظ وحراست وتعمیر آن بعهده دولت است معین گردید تاضمیمه فهرست آثار ملی شود . همچنین درنقاط مختلف شروع بتعمیر آثار تاریخی شدوبسیاری ازابنیه دراصفهان ، فارس، کرمانشاه، واردبیل مرمت کردند وازآنجمله است بقعه شیخ صفی الدین دراردبیل ، مسجد شاه ، مسجد شیخ لطف الله ، مدرسه مریم بیگم ، تالارطهماسبی میدان شاه یامیدان نقش جهان، مدرسه چهارباغ یامدرسه مادرشاه ، چهل ستون ، مسجد علی قلی آقا ، مسجدجامع ، مسجد ظلمات ، مسجد - لبنان ، مدرسه جده کوچك (کلیه این بناها دراصفهان است) مسجد جامع ومسجدشاه

بروجرد ، حضرت عبدالعظیم ، امامزاده طاهر درحضرت عبد العظیم ، مسجد جامع نیشابور ، امامزاده محمد محروق و آرامگاه خیام درنیشابور ، مزار شاهزاده‌حسین اصغر درهفت فرسنگی شمال غربی نیشابور ، بقعه مزار کرماب واقع درطاغان کوه، بقعه فضل بن شادان دریك فرسنگی مشرق نیشابور ، مسجد جامع فتحعلی بیك در دامغان ، مسجد وکیل ، تکیه هفت‌تن وعمارت کریم‌خان درشیراز ، مدرسه حیدریه مسجد سلطانی ، مسجد جامع کبیر درقزوین ، صحن کهنه وصحن حضرت معصومه درقم ، باغ شاه فین (کاشان) مسجد دارالاحسان (در کردستان) ، طاق بستان نزدیك کرمانشاهان ، مدرسه سلیمان خان ومسجد حاجی مصطفی خان درساری ، مدرسه میرزا زکی دربابل ، مدرسه حاجی اسمعیل اسکی درآمل (۱) وغیره .

تجلیل از بزرگان

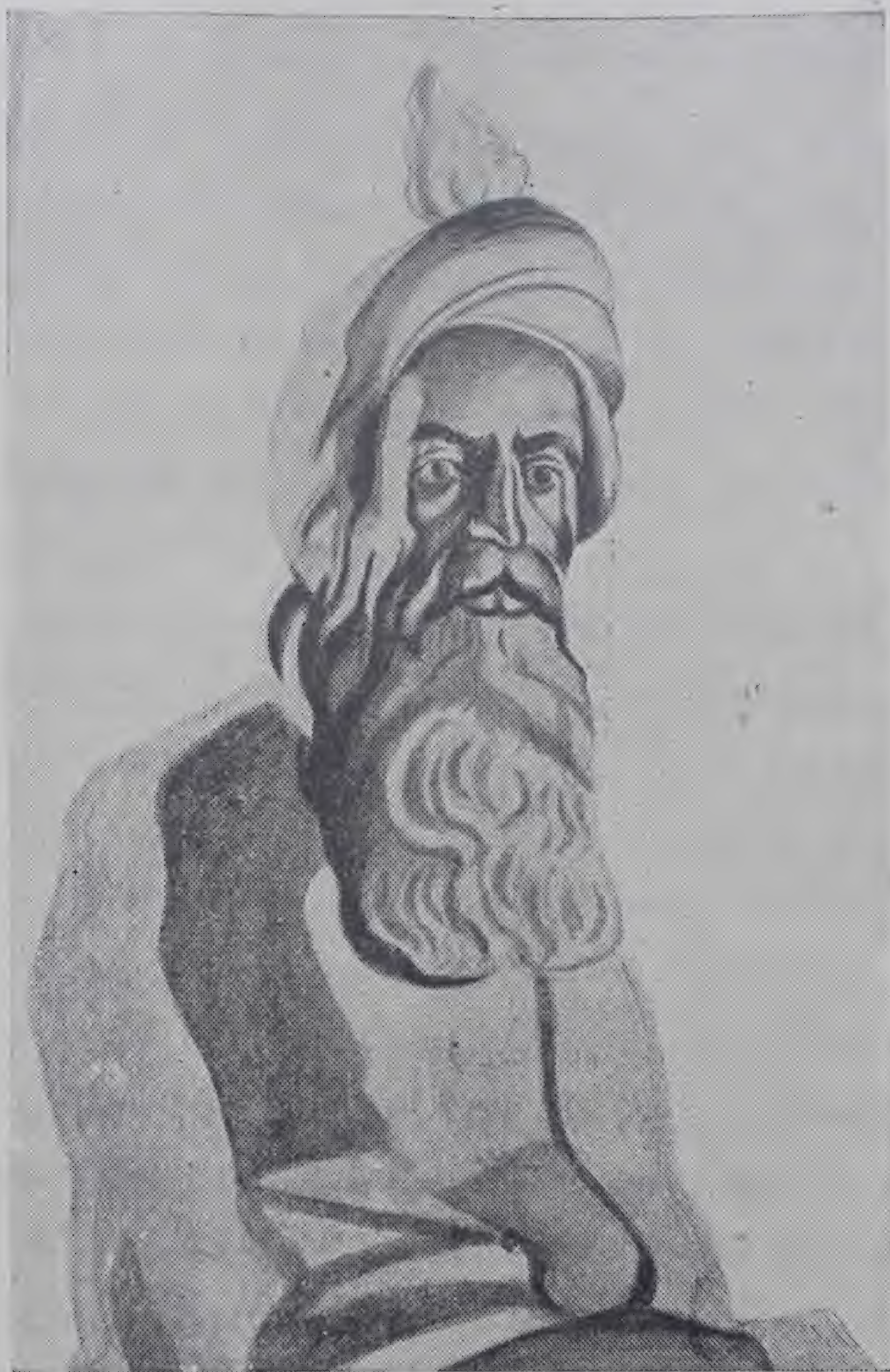
همانطورکه ذات ملوکانه امر بحفظ آثار فرمودند در تجلیل بزرگان این مرز و بوم که شموس آسمان علم وادب وافتخار نژاد ایرانی تاابدند عطف توجه فرموده ودردوره همایونش مقابر بسیاری ازبزرگان نامی این کشور مانند خیام ، سعدی ، حافظ ، حمدالله مستوفی و کمال‌الدین اسمعیل وغیره که درشرف انهدام بود مرمت گردید وازاین راه مراسم حق شناسی دولت‌وملت ایران نسبت بدانشمندان خود بعمل آمد واز همه مهمتر ساختمان مقبره شاعرملی ایران سخن سنج‌طوسی حکیم‌ابوالقاسم‌فردوسی وجشن هزارساله اوست که‌درتاریخ ایران هیچگاه فراموش نخواهد شد

ازمقبره فردوسی که زنده کنندهٔ داستانهای ملی ، فروزنده آتش میهن‌دوستی و احیاء کنندهٔ زبان پارسی است جز مشتی خاك و سنك اثری باقی نمانده بود بلکه پیدا کردن قبراوهم درابتدا دشوار مینمود .

حسن قدردانی شاهنشاه نسبت ببزرگان گذشته موجب گردید که در سنه ۱۳۰۵ ازطرف انجمن آثار ملی تحقیقاتی بعمل‌آمده ومعلوم‌شود که قبراستاد سخن درباغی است درطوس (متصل بقریه اسلامیه) وآن‌باغ ملکی فردوسی بوده‌پس‌از

---

(۱) راجع بشرح تعمیراتی که دراین اماکن‌شده رجوع شود بتاریخچه ساختمانها وتعمیرات‌مربوط بمعارف واوقاف ضمیمه سالنامه معارف ۱۳۱۳ و۱۳۱٤



« مجسمه فردوسی »

تحقیق دراین امر برای ساختن مقبره نقشه‌هائی تهیه گردید و از ابتداء سنه ۱۳۰۷ شروع بکار شد وغیر از وجوهی که برای این منظور جمع آوری شده بود مجلس شورای ملی‌هم سی‌هزار تومان ازمحل صرفه جوئی خود مساعدت کرد وحتی‌برای اتمام بنا وتهیه‌مراسم جشن‌عظیمی بیادگار هزارمین‌سال تولد فردوسی بترتیب بخت- آزمائی مبلغ یکصدو شصت هزار تومان جمع آوری شدکه پس ازوضع مخارج و پرداخت جوائز بقیه‌که عبارت ازهفتصد هزار ریال‌است صرف آن منظور عالی گردد وملت ایران برای ابراز قدردانی درشرکت بآن امرخیر بهیچوجه فروگذاری‌نکرد وبزودی‌مقصود حاصل شد وهمچنین وزارت فرهنگ یکصدو پنجاه هزار ریال کمک نمود وجمعی هم بسهم خود خدمات شایانی کردند.

سپس‌ازطرف‌وزارت فرهنگ عده‌ای ازمستشرقین‌و نمایندگان‌دول‌خارجی‌دعوت گشتند ودر ۱۳۱۳ کنگره فردوسی ازدانشمندان ایرانی وخارجه ومأمورین‌سیاسی واعیان ورجال تشکیل گشت .

در جلسات‌کنگره که چندین مرتبه تشکیل شد نطقهای ادبی وعلمی مهمی ایرادگشت وهمچنین در محافل انس پذیرائی گرمی از مدعوین بعمل آمد تا اینکه در اول مهر مستشرقین بطرف مشهد حرکت کردند و درآرامگاه خیام در نیشابور دسته های گل از طرف آن دانشمندان روز بعد وارد آن شهر مقدس گشتند . جمعه بیستم مهر عموم مستشرقین ، نمایندگان مجلس ، قونسول های خارجه ، نمایندگان مطبوعات ورؤساء ادارات باللباس رسمی در آرامگاه فردوسی حضور داشتند . بعد از ظهر همانروز موکب ملوکانه درآنحدود نزول اجلال فرمود وبا کلیه حاضرین اظهار ملاطفت نموده خطابه افتتاحیه ذیل را ایراد فرمودند :

« بسیار مسروریم از اینکه بواسطه پیش آمد جشن هزار ساله فردوسی موفق میشویم که وسایل انجام یکی ازآرزو های دیرین ملی ایران را فراهم آوریم وبا ایجاد آن‌بناتادرجه قدر دانی خود وحقشناسی‌ملت ایران را ابراز نمائیم - رنجی راکه فردوسی در احیاء زبان و تاریخ این مملکت برده است ملت ایران همواره منظور داشته و از اینکه حق این مرد بدرستی ادا نشده بود متأسف وملول بوده

اگرچه افراد ایرانیان باعلاقه‌ایکه بمصنف شاهنامه دارند قلوب خودرا آرامگاه او ساخته اند ولیکن لازم بود اقدامی بعمل آید وبنائی آراسته گردد که بصورت ظاهرهم نماینده حق‌شناسی‌عمومی این‌ملت باشد. بهمین‌نظر بود که امردادیم دراحداث این یادگار تاریخی بذل مساعی بعمل آید ـ صاحب شاهنامه با افراشتن کاخی بلند که از باد وباران وحوادث گزند نمی‌یابد نام خود را جاویدان ساخته وازاین‌مراسم وآثار بی نیاز میباشد ولیکن قدردانی از خدمتگذران وظیفهٔ اخلاقی ملت است. واز ادای حق نباید فرگذاری کرد.

« مسرت و خرسندی ما بدرجه کمال رسید از اینکه مشاهده کردیم جماعتی از دانشمندان که دوستان ما و دوستان صنایع وادبیات هستند ازا کناف جهان واز راههای دور بارامگاه حکیم سخن پرداز ماشتافته و در اظهار شادمانی و قدردانی باما همقدم شده اند، با ابراز خوشنودی وخورسندی از این احساسات محبت آمیز حضار را باجرای مراسم افتتاح دعوت مینمائیم. »

آنگاه اعلیحضرت نوار سه رنگ راکه در اطراف ایوان بود قطع نموده آرامگـاه را افتتاح فرمودند.

مراسم جشن فردوسی نه فقط در ایران بلکه درا کثر پایتخت های بزرك دنیا ازقبیل لندن، پاریس، برلن، رم، بروکسل، ورشو، مسکو، ژنو، آنقره، قاهره، استکهلم، واشنگتن، بیروت، دهلی، بادکوبه، تفلیس، کابل وغیره منعقد گردید.

اما مقبره فردوسی ازیك قسم سنك مرمرساخته شده و دارای ۱۸ متر ارتفاع است. بنا در میان یك ایوان چهل متری ازسنك واقع شده وقریب یك میلیون و چهارصد وبیست هزار ریال مخارج آن شده است. در روی سنگ مزازاین عبارات نقش شده « این مکان نظر بعضی قرائن وامارات بظن قوی مدفن حکیم‌ابوالقاسم فردوسی ناظم کتاب شاهنامه وداستان یوسف و زلیخاست که درنیمه اول مائه چهارم هجری درقریه فاز واقع درجنوب غربی طوس ولادت و ظاهراً درچهارصدو یازده یا چهارصدوشانزده قمری درطوس وفات‌یافته وچون‌جهل وغوغای‌عوام مانع‌شد که‌او را در قبرستان بخاك بسپارند دراین‌مکان که باغ‌شخصی او بوده است مدفون گردید ».

فصل نوزدهم

ادارات و مؤسسات مختلفه

آمار و ثبت احوال - شهرداری - شهربانی - بهداری - اوقاف

آمار و ثبت احوال

آمار همان کلمه « **هامار** » ایران باستان است که معنی احصاء داشته و سرشماری که بامر پادشاه وقت بعمل میامده « **شاه هامار** » مینامیدند و بعضی بر آنند که کلمه شمار هم تصغیر این کلمه اخیر است .

با اهمیتی که آمار نفوس داشته در دوقرن اخیر قدمی دراین خصوص برداشته شده وفقط در سنه ۱۲۹۴ قمری (۱۲۵٦ شمسی) میرزا حسینخان سپهسالار که یکی از وزراء کار آگاه بوده حکمی در انجام این مقصود صادر نمود و دستور اکید داد تا درظرف چهار ماه صورت نفوس درپایتخت تمرکزیابد . از آنجاکه در دورهٔ قاجاریه کلیه اقدامات مصلحین بی نتیجه میماند از دستور آن وزیردانشمند هم ثمری حاصل نگشت تا اینکه دوره مشروطیت فرا رسید و نمایندگان دوره اول قانو گذاری دراندیشهٔ ایجاد دفاتر نفوس افتادند ولی تیرگی اوضاع و کشمکشهای سیاسی مجال هیچگونه اقدامی در اجرای آنمنظور نداد . درسال ۱۲۹۷ شمسی (۱۳۳۷ قمری) از طرف هیئت دولت مقرراتی برای ثبت هویت افراد معین گردید و توزیع ورقه شناسنامه در طهران بعهده اداره شهربانی واگذار گشت - بدیهی است در آن اوقات که کشتی میهن درمیان طوفان حوادث و گردابهای سهمناك فتنه های داخلی وسیاستهای خارجی گرفتار بود اجرأ هیچگونه اصلاحی ممکن نمیگشت تا چه رسد به ثبت هویت و آمار نفوس - اداره احصائیه وسجل احوال (آمار وثبت احوال) اسمی بود بی مسمی وقبل از کودتا ۱۲۹۹ هیچگونه اقدام اساسی در راه پیشرفت منظور بعمل نیامد - افتتاح این باب وعملی کردن این امر مهم مانند - سایر اصلاحات اساسی از آثار این عهد فرخنده است . اداره ثبت احوال طهران در سنه ۱۳۰۰ بشهرداری (بلدیه) منتقل گردید ودرسنه ۱۳۰٤ که برحسب ارادهٔ ملوکانه

قانون ثبت احوال بتصویب مجلس رسید اداره مخصوصی در وزارت داخله بنام احصائیه و سجل احوال تشکیل و بتدریج توسعه یافته در ۱۳۰۷ دارای تشکیلات مستقلی شد .

اداره آمار و ثبت احوال کل دارای وظایف مهمی است و خلاصه آن از اینقرار است :

۱ـ توزیع ورقه شناسنامه بین کلیه اهالی کشور .

۲ـ ثبت وقایع اربعه : ولادت ، ازدواج ، طلاق وفوت .

۳ـ سرشماری یا آمار نفوس باتعیین سن ، شغل وسایر مشخصات افراد .

٤ـ جمع آوری اطلاعات مربوطه بکلیه منابع ثروت مملکت .

٥ـ آمار کلیه وقایع اجتماعی و آنچه قابل احصاء است طبق اصول علمی .

٦ـ طبع ونشر اطلاعات وجدولهای آمار .

در سال ۱۳۰۳ تصویبنامه راجع بوظائف اداره آمار صادر گردید ودر ۱۳۱۲ نظامنامه شورای عالی آمار مرکب ازنمایندگان وزارتخانه ها و ادارات مستقل دولتی تنظیم شد .

درسنوات ۱۳۱٥ و۱٦ اقدامات جدی واساسی برای خاتمه امر آمار وتوزیع شناسنامه بعمل آمد و دراین راه اداره کل آمار وثبت احوال کمال جدیت را نموده و در سرتا سر کشور پهناور ایران کلیه شهرها ، قصبات ، قری ومزارع را تحت نظر حود قرار داده در توزیع شناسنامه بین اهالی کوشیده است . هرگاه وسعت کشور ایران ، فاصله قری و قصبات بیکدیگر درخاطر آورده زحمات مأمورین اداره آمار که چندین مرتبه نقاط مختلفه را بازرسی کرده اند بخوبی معلوم می شود . همچنین درسال ۱۳۱٦ برای آسایش خاطر اهالی و سهولت ثبت وقایع ازروی اصول علمی نظامنامه جدیدی تنظیم گردید .

شهر داری

گرچه قبل از کودتا یعنی ازسال ۱۳۲٥ قمری اداره شهرداری تأسیس گردیده وقانون تشکیلات آن ازمجلس گذشته بود ولی • از آن تاریخ تا نهضت کنونی اداره مذکور از خود اثر مهمی باقی نگذاشت یعنی

راجع بشهرهای کثیف ، خیابانهای خراب ، کوچه هائیکه در زمستان پر از گل ولای میگردید و عبور از آنها بدشواری میسر میشد هیچگونه اقدام مؤثری بعمل نیامد بی ترتیبی امور ارزاق بطوری بود که همواره بیم گرانی فوق العاده ارزاق بلکه قحط وغلا میرفت وعدم مراعات حفظ الصحه عمومی کلیه اهالی را درمعرض امراض گونا-گون نهاده بود . با این اوضاع صحبت از ایجاد مؤسسات خیریه و ساختمانهای باشکوه مورد نداشت .

اما دراین چند سال بجرأت میتوان گفت که نه فقط پایتخت بلکه شهر های ایران عموماً بقدری تغییر کرده وخربه های آنها مبدل بآبادی شده که بهیچوجه قابل مقایسه باسابق نیست . خیابانهای عریض وطویل ، نزهتگاهها ومؤسسات خیر که در اندك مدت ایجاد گردیده موجب تعجب هرمسافری است که اوضاع سابق رادیده است طهران یکی ازپایتختهای زیبا گردیده ودراطراف خیابانهای اسفالت شدهٔ آن عمارات باشکوه دولتی وملی وشخصی بی اختیار جلب توجه هرناظری را مینماید وسعت طهران هرسال زیادتر می گردد و برای مقایسه ذیلا وسعت و ابعاد شهر طهران را درسنوات ۱۳۰۸ و ۱۳۱۲ یعنی فقط درچهار سال درج مینمائیم (۱) .

	۱۳۰۸	۱۳۱۲
محیط شهر	۲۰۲۲٤ متر مربع	۲۵۰۰۰ متر مربع
مساحت شهر	۱٤٤٥۸۲۹۰	٤٦٥۰۰۰۰۰
قطر شهر ازشمال بجنوب	٤٦۰۰	۷۱۵۰
قطر شهر ازشرق بغرب	٤۷٦۰	۷۸۵۰

ازسال ۱۳۱۲ باینطرف بروسعت شهر افزوده شده و میشود ، خندقهای سابق از بین رفته و در خارج از آنها جاده های طویلی ایجاد گردیده است . طول بعضی ازخیابانهای شهر متجاوز از ۲۵۰۰ متر وعرض آنها ۲۰ با ۳۰ و حتی ٤۰ متراست . طول خیابان پهلوی تا ایستگاه راه آهن (از شمال بجنوب) درحدود چهارهزار و سیصدمتر وعرض آن ۲٤ متراست اغلب خیابانها اسفالت وسنك فرش است ـ میدانهای

(۱) رجوع شود به نشریه راجع به سرشماری شهر طهران که از طرف شهر داری در۱۳۱۲ منتشر گردید .

عمومی که اکثر مشجر و گلکاری است وباغچه های مفرح برزیبائی شهر افزوده ومحل تفرج عمومی است .

مهمترین مؤسسات خیریه شهرداری ازاینقرار است : زایشگاه دارالرضاعه ، مسکین خانه وپرورشگاه یتیمان که درسنه ۱۳۰۲ تاسیس گردیده . یتیم‌خانه‌شاپور که در۱۳۰٦ تاسیس شده ومؤسسه نوزادگان ازطرف علیاحضرت ملکه ایجادشده دیگر بیمارستانهای شهرداری و آسایشگاه ناتوانان‌وپست های امدادی شهرداری‌است که هر کدام خدمات گرانبهائی بافرادنموده ومی‌نماید .

ازطرف شهرداری اقدامات لازمه برای‌نظافت شهرومراعات‌اصول حفظ‌الصحه بعمل میآید .

کلیه‌مهمانخانه‌ها ورستوران ها و عموم کسبه در تحت‌نظرمأمورین شهر داری میباشند و حتی کسبه معاینه صحی میشوند که‌هرگاه مبتلا بمرض ساری باشند معالجه شوند همچنین کشتار حیوانات برای مصرف گوشت و توزیع آن بین قصابان با کمال‌نظافت بعمل میآید وبطور کلی میتوان گفت شهرداری جزئیات وکلیات امور شهررا تحت نظر قرارداده است چنانکه حمل جنازه‌ها وطرز دفن آنها هم طبق اصول صحی است و دیگر آن مناظر غم انگیز یعنی حمل جنازه بردوش یابرروی الاغ مشاهده نمیشود وبواسطهٔ اتومبیل‌های مخصوص نه فقط طرز سابق ازبین رفته بلکه جلوگیری ازامراض گوناگون میشود .



« میدان دروازه قزوین »

اما راجع بآب طهران قبل از ۱۳۰۰ کسانی عهده دار آبیاری بودند که

هیچگونه مسئولیتی نداشتند و رویه عادلانهٔ دربین نبود از آن تاریخ شهرداری در صدد بر آمد در تشخیص حق‌الشرب طریقهٔ علمی را مراعات نموده محلهای مشروبی را مساحی نماید و برای تهیه آب مطالعاتی بعمل آمد در آخر حفر مجرای کرج منظور نظر گردید و بعد ازسنهٔ ۱۳۰٦ اقدام بآن امر شد همچنین برای لوله کشی وتصفیه آب وتقسیم آن در شهر درسنهٔ ۱۳۰۵ نقشهٔ آن طرح و بمناقصه گذاشته شد

برای روشنائی معابر طهران هر سال بر تعداد لامپ های برق افزوده شد و کارخانه‌ای که دارای چهار دستگاه توربین است تهیه کرده‌اند . ماشین آلات این کارخانه بزرگ تماما نصب گردیده و بنای آن درسطحی است دارای ۲۳۰۰ متر مربع ، خرید کابل وسیم وچراغ وسایر لوازم آن انجام یافته وطولی نخواهد کشید که بر روشنائی شهر وزیبائی پایتخت افزوده خواهد شد.

موضوع ارزاق که دولتهای وقت سالها درفکر چاره بودند ومنظور حاصل نمیشد در این عصر بواسطه خلع ید خبازان وتمرکز گندم مصرف شهر وواگذاری آن بشهرداری رفع هرگونه حوادث قحط و غلا شد و آن ایام که هزاران نفر بینوا از شدت گرسنگی جهان فانی را بدرود میگفتند سپری گردید . درسال ۱۳۰٤ برای آسایش زارعین اقدام به‌تثبیت نرخ غله گردید ودولت عهده دار گشت گندم تمام کشور را بقیمت مناسب ابتیاع نماید تا زارعین مجبور نشوند حاصل زحمت خودرا برایگان ازدست دهند.



«رمز سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی»

چنانکه درفوق اشاره شد نه فقط درطهران بلکه شهرداری کل شهرها اقدامات

برجستهٔ کرده که شرح آن مفصل است .

شهربانی تشکیلات شهربانی برروی پایه‌های محکم طبق جدید ترین اصول علمی استوار گردیده ومأمورین آن درحفظ وحراست شهرها کمال لیاقت را بخرج میدهند و اگر برحسب تصادف جرمی رخ دهد مجرم هرقدر زیرك وماهر باشد دراندك مدتی دستگیر گردیده محاکمه میشود . برای تهیه پایوران (صاحبمنصبان) تحصیل کرده مدرسهٔ اختصاصی تأسیس گشته وهرسال عدهٔ فارغ التحصیل از آن خارج میشود.

برخلاف سابق که درتربیت زندانیان هیچگونه توجهی نمی گشت دراین دوره نه فقط زندانها بقسمی بناشده که در آن مراعات اصول حفظ الصحه گردیده بلکه زندانیان را ازراه اندرز وپند وموعظه وخطابه براه راست راهنمائی می‌نمایند وبر حسب استعداد آنان بکارهای مختلف مشغول و درتعلیم وتربیت آنها میکوشند تا پس ازخارج شدن‌اززندان عضونافعی درهیئت اجتماعی شوند وپیرامون اعمال زشت نگردند ودارای حرفه‌ای باشند که بتوانند از آن استفاده کنند . میتوان گفت که شهربانی از این‌حیث خدمت بزرگی بجامعه مینماید چه‌نه فقط عده‌ای‌را بزندگانی شرافتمند سوق میدهد بلکه جامعه‌را بدینطریق ازاعمال آنهامصون داشته‌جلوگیری ازتکرارجرم میکند .

بطورکلی شهربانی سه وظیفه عمده را انجام میدهد یکی بتوسط پایوران و پاسبانان که شب وروز کلیه امور مربوط بامنیت شهر را درنظر گرفته جلوگیری ازوقوع جرم می‌نمایند ثانیاًهرگاه‌جرمی واقع‌شدجدیت دردستگیری مجرم مینمایند ثالثاً پس از محکومیت مجرم بزندان در تربیت آنها میکوشند ـ گذشته از این سه وظیفه مهم که‌شهربانی انجام‌میدهد درمراقبت‌عبور ومروروحفظ‌سایر انتظامات‌شهری وبرداشتن نشانیهای مخصوص مجرمین اقدامات‌لازمه رابعمل‌میآورد.

مأمورین شهربانی درشبهای بسیارسرد زمستان وروزهای تابستان که گرما طاقت فرساست انجام وظیفه مینمایند و بسا مشاهده شده که پاسبانان برای حفظ انتظامات کوشش را بانتها درجه میرسانند و این قبیل اقدامات و فداکاریها نشان

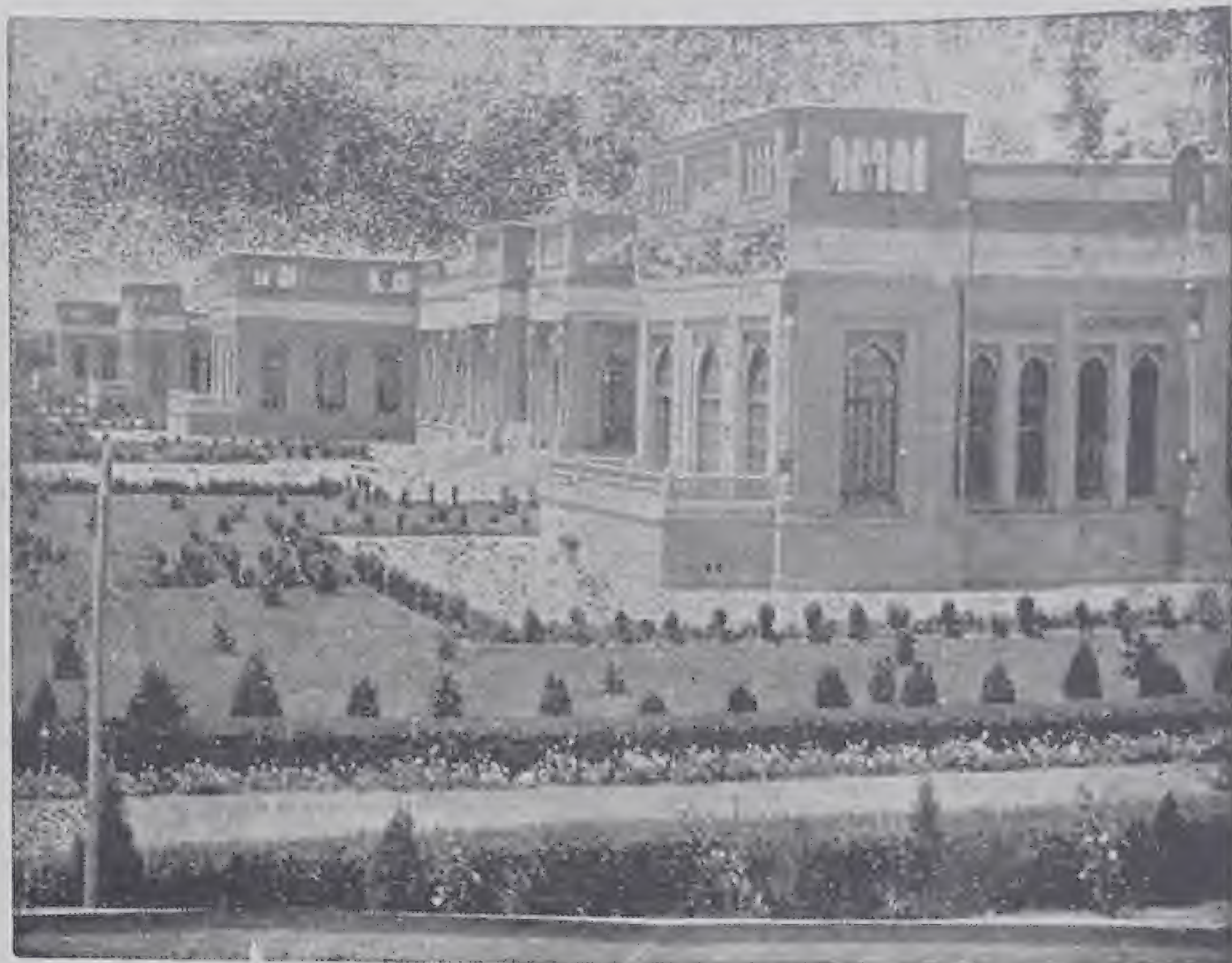
میدهد که تاچه اندازه اداره شهربانی در تربیت مأمورین خود جدیت مینماید . در سال ۱۳۰۸ لباس پاسبانها تغییر کرده وملبس بکسوتی که درخور آنهاست گردیدند. اداره شهربانی دارای مجلهٔ ماهانه‌است که درآن مطالب سودمند مربوط بشهربانی ومسائل اجتماعی درج میگردد . بنای شهربانی درطهران یکی ازابنیه عظیم وزیبای این عهد است .

بهداری از سنه ۱۳۰۰ یك سلسله اصلاحات مهم درامور صحی بعمل آمده است و مؤسسات بهداری در تمام کشور توسعه یافته حتی دردهستانها شعبه های مخصوصی ایجاد شده است . تأسیس مؤسسه « پاستور » درطهران درسنه ۱۳۰۰ وایجاد دارالتجزیه هادرولایات که نهایت نافع برای تشخیص امراض است ازجمله پیشرفتهائی است که دراین رشته بعمل آمده.

دربهمن ۱۳۰۵ قدم بزرگی برای انجام امورصحی برداشته‌شد وقانون‌تمرکز مؤسسات بهداری کشور اعم ازشهرداری‌وبهداری شهربانیها ومؤسسه پاستور وغیره دراداره‌کل بهداری تمرکز یافت ورئیس آن درتحت هدایت وزارت داخله پیشرفت کلیه امور صحی را عهده دار گشت . ازآن تاریخ برای جلو گیری ازامراض ساری ایجاد قرنطینه‌ها وساختن بیمارستانها بیش ازپیش اقدام گردید ـ اقدامامات بهداری کل برای مبارزه برضد مالاریا ، امراض زهروی ، سل ، امراض عفونی وغیره دراین چندسال قابل توجه است وخدمات این مؤسسه درسال ۱۳۰۶ برای جلو گیری از وبا که ازبصره‌بآبادان وخومشهر سرایت کرده‌همچنین درسال ۱۳۰۷ که بیم شیوع‌همان مرض در بعضی از بنادر جنوب میرفت و سرعت عمل اطباء برای تلقیح عموم اهالی آنحدود نهایت مهم است . نه‌فقط قرنطینه‌های بنادرجنوب که بتوسط اطباء خارجی اداره میگشت بدست اطباء قابل‌ایرانی افتادبلکه‌قرنطینه های جدیدی مانندقرنطینهٔ قصر شیرین وجزیره هنگام ساخته شدو برای جلو گیری ازسرایت امراض ازخارجه بداخله ایران کمال جدیت بعمل‌آمد ودیده‌بانان صحی درسرحدات‌برقرار گردید. معاینه هواپیمائی ازنقطه نظرصحی وخرید کشتی موسوم به « ابن سینا » برای ضد عفونی کردن کشتیهائیکه دربنادرجنوب واردمیشود وکشتن‌موشهای حامل‌میکروب

طاعون توجه دولت را بجلوگیری ازسرایت امراض بخوبی میرساند .

برای جلوگیری ازمرض آبله اداره آبله کوبی عمومی و مجانی تأسیس شد و

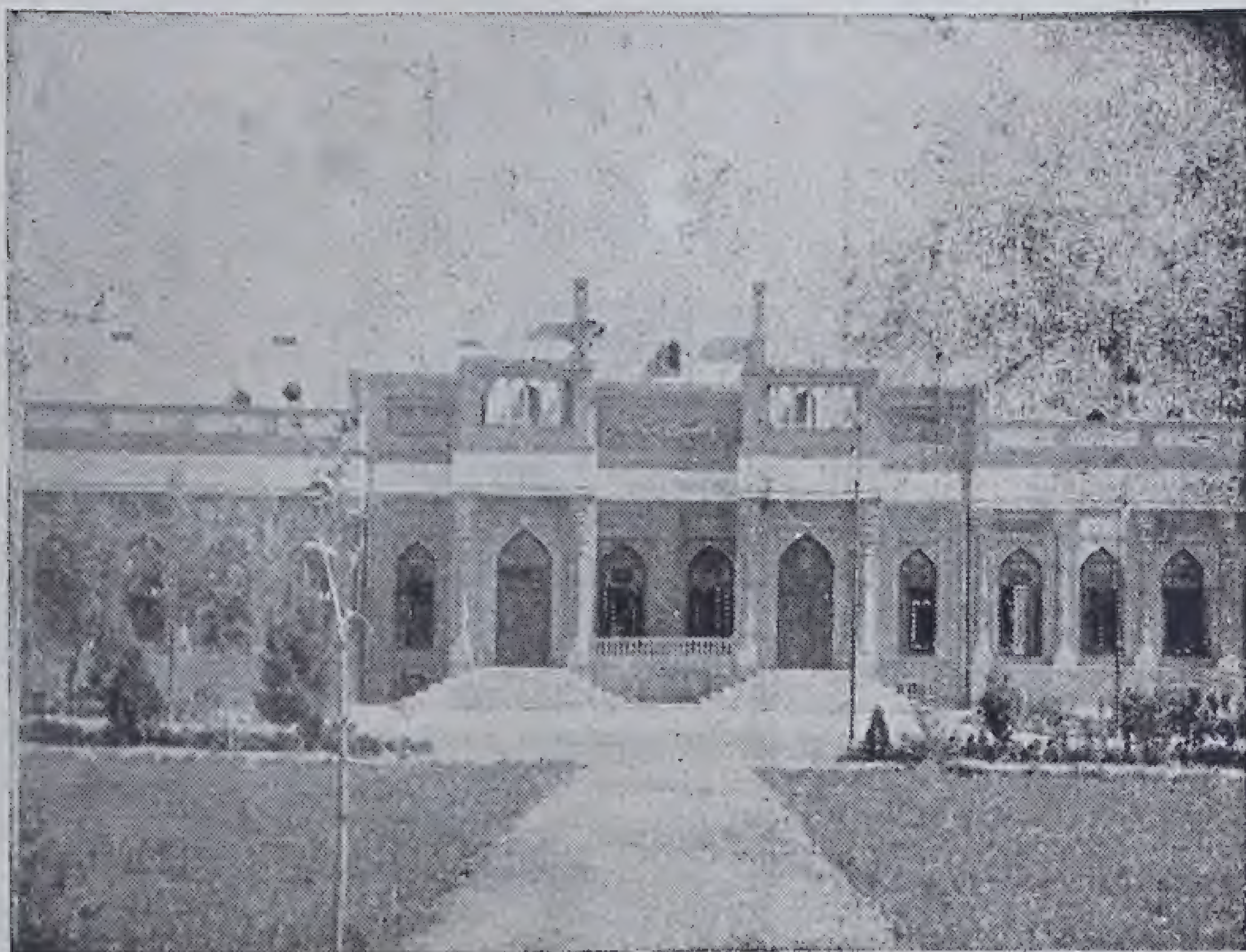


« دورنمای بیمارستان شاهرضا »

شعبه های ثابت وسیار آن درتلقیح اهالی خدمات گرانبهائی نمود وحتی آنهارا بوسیله موعظه واندرز وتبلیغ وتشویق مینمودند تا درانجام وظیفه کوتاهی ننمایند . همچنین اقدامات برجستهٔ برای خشکانیدن باطلاقها و مردابهای عمده که منبع پشه ناقل مالاریاست بعمل آمد ومطبهای مختلف در طهران ، گیلان ، مازندران ، گرگان و غیره برای مبارزه باامراض زهروی (مقاربتی) تأسیس شد . دیگراز اصلاحات ،تحدید ادویه مخدره ومضراست که درجای خودنهایت اهمیت را دارد .

راجع به بیمارستانها که مبحث مفصل وجداگانه ایست بهمین اکتفا میشودکه علاوه برتکمیل و توسعه بیمارستانهای سابق از قبیل بیمارستان دولتی ووزیری که اسمی بودبیرسم وا کنون دارای قسمتهای طبی ، جراحی ، کحالی، لابراتوار وقسمتهای مخصوص زنانه واطفال است وهرروز عده‌ای ازبیماران فقیر و بی بضاعت رامی‌پذیرد ،

مؤسسات مهم دیگری ازقبیل بیمارستان رازی ، بیمارستانهای زنانه و کودکانه‌ایجاد گردیده ودربناء آنها شرایط تهویه ، روشنائی وغیره طبق اصول علمی مراعات‌شده



« دورنمای قسمت‌امراض داخلی بیمارستان شاهرضا »

است . درنقاط مختلفه کشور بیمارستانهای دولتی ، ملی (ازعایدات موقوفات)بلدی (ازعایدات شهرداری) وخصوصی درتحت نظر اداره‌کل بهداری تأسیس گردیده‌است بیمارستان شاهی و مخصوصاً بیمارستان شاهرضا در مشهد که‌کلاس طب هم در آن تأسیس گردیده‌ازابنیه جالب توجه این‌عهداست .

درخاتمه بدین نکته متذکر میشود که برخلاف ایام‌گذشته امروز اطباءباید دارای تصدیق عالی طبابت (دکترا) باشند وکسانیکه تحصیلات عالیه در آن رشته نکرده اند ازطبابت محرومند .

درسال ۱۳۰٦ طبق‌قانون مخصوص اجازه داده شد اشخاصیکه ده سال‌متوالی مشغول طبابت بوده‌اند درمجلس امتحانی که در وزارت معارف و مراکز ایالات و ولایات‌تشکیل گردید امتحان دهند ودرصورتیکه ازعهده امتحان برآیند اجازه‌نامه طبابت بآنها داده شود ولی فقط در حدودی که بآنها اجازه طبابت داده شده حق

طبابت خواهند داشت . گذشته از اینکه جمعی کثیر از ایرانیان در دانشکده‌های کشور- های خارجه طب تحصیل نموده اند عده‌ای از شاگردان اعزامی از طرف وزارت معارف برای تخصص در آن علم مأمور شدند . اما دانشکده طب درطهران از همه حیث آراسته است ودر تربیت محصلین نهایت دقت رانموده سالیانه عده‌ای فارغ التحصل بیرون میدهد وچنانکه در یکی ازفصول گذشته اشاره شد دختران هم مانند پسران حق ورود در دانشکده مذکور را دارند . همانطور که اشتغال بطبابت منوط بداشتن تصدیق عالی است کسانیکه درعلم دواسازی دارای تصدیق مخصوص آن رشته نیستند ازاشتغال باین شغل محروم میباشند .

شیرو خورشید سرخ مجمع شیروخورشیدسرخ ایران درسال ۱۳۰۱ تأسیس گردید ومنظور از تشکیل این مجمع آن است که بوسایل مختلفه درمساعدت بضعیفان ودستگیری ازفقیران ، نگاهداری ازعجزه ، کمك بامؤسسات خیریه ، ایجاد دارالایتام ودارالتربیه ، اداره کردن مریضخانه ها ، همراهی بامصیبت زدگان وصدها اموری که نتایج آن عاید بینوایان وبیچارگان میشود اقدامات لازمه نماید . این مجمع دراین مدت قلیل خدمات گرانبهائی نموده وزحمات اعضاء آن لایق سپاسگذاری است ولی آنچه موجب پیشرفت امور این مؤسسه ملی که جنبهٔ بین المللی دارد گردید توجهات شاهنشاه است که درهرموقع درتقویت آن مؤسسه بذل توجه مخصوص فرمودند و منجمله در سنه ۱۳۱۲ بریاست و زراء دستور داده شد پیشنهاد های آن جمعیت را مورد دقت قراردهند تا درنتیجهٔ ازدیاد عواید توسعه یافته وموجب پیشرفت عملیات خیرخواهانه آن مجمع گردد . مجمع مذکور امروز دراکثر نقاط مملکت دارای بیمارستان ومؤسسات لازمه است ودرموقع پیش آمد هرحادثه ناگواری درجمع آوری اعانه و کمك به آسیب زدگان خدمات قابل توجهی نموده است چنانکه هنگام سیل زدن فارس و کرمان ، زلزله قوچان وشاپور (سلماس) سیل تبریز بامساعدتهائی که از طرف اعلیحضرت و والاحضرت همایون ولیعهد ودولت مقتدر کنونی بعمل آمد بزودی آثار آن حوادث رفع شد ومجمع شیرو خورشید سرخ هم نهایت کوشش برای کمك آسیب زدگان نمود.



(والا حضرت همایون ولیعهد)

اوقاف برای اصلاح امور اوقاف و منع تضییع عایدات موقوفه قوانین ونظامنامه های نافعی وضع گردیده و ازآنجمله است قانون سوم دی ۱۳۱۳ که‌طبق‌ماده اول آن‌اداره کردن موقوفاتیکه متولی‌ندارد یامجهول‌ـ التولیه‌است وزارت‌فرهنگ واوقاف محول گردید وهمچنین طبق‌ماده دوم آن ،نسبت بموقوفات عامه که متولی‌مخصوص دارد وزارت فرهنگ واوقاف نظارت کامل‌خواهد داشت اماراجع بعوائد حق النظاره در تبصره ماده نهم چنین مرقوم رفته : وزارت معارف واوقاف عوائد حاصله ازحق‌النظاره را بعداز مخارج وصول که نبایدازصدی ده کل عایدات مزبور تجاوز کندبمصرف ساختمان وتعمیرات ابنیه تاریخی ومرمت مدارس قدیمه واماکن و آثار مقدسه ملی خواهدرسانید درصورتیکه مواردمصرف درحوزه وقف باشد حق تقدم خواهدداشت.

پس از اجرای‌این قانون درسنه۳۰۴ جمع کل عوائد حق النظاره بالغ بردو میلیون وپانصدو نود هزارریال گردید که بمصرف اعانات مدارس‌ملی ، کمك خرج محصلین بی‌بضاعت، شیروخورشید، تهیه لوازم ورزش ، ساختن دبیرستانها ، تعمیرات ابنیه تاریخی وغیره وغیره رسیده است

فصل بیستم

حقوق زنان و نهضت بانوان

ملاحظه جای شك نیست که زنان نصف بیشتر افراد کشور را تشکیل میدهند واگرمراعات تربیت وحقوق آنان نشود نه فقط ظلم به آنان شده وهیئت اجتماعی‌ازخدمات نصف افراد خودمحروم مانده بلکه درتربیت پسران هم نهایت قصورشده‌است زیرا تربیت‌اطفال درسالهای اول زندگانی دردامان مادر است ومحوطه خانه که طفل درآن‌بزرك‌میشود دراخلاق او مؤثراست .سالها بلکه قرنها خواهران و مادران ما ازحقوق حقه خود محروم مانده‌بودند وبتربیت آنان اعتنائی نمیشد .

ازاینها گذشته بااینکه در آئین اسلام ازدواج وطرز معاشرت مرد بازن درتحت احکام وشرائط متینی است مراعات اکثر آن قواعد نمیگشت مثلا بدون مراعات رشد زن اورا درحباله نکاح درمی آورند چنانکه اغلب دیده میشد یك مرد چهل یاپنجاه ساله یك دختر نه یاده ساله میگرفت ومعلوم است بااین طرز نه فقط سلامتی آن دختر درخطر میافتاد بلکه بواسطهٔ عدم تجربه زن، اساس آن خانواده همواره متزلزل بود وپس از آنکه یك یاچند اولاد بوجود می آمد کار بطلاق میکشید . همچنین ممکن بود مرد بعنوان اینکه هنوز مجرد است زنی رافریب داده اورا بازدواج خود درآورد وبعد معلوم شود دارای یك یاچندزن واولاداست. ازنفقه ومهریه فقط اسمی باقی بود زیرا مرد میتوانست بواسطه بدرفتاری بازن اورا مجبور سازد تاازمهریه خودصرف نظر نماید یااینکه نفقه اورا نپردازد.

رفتار بازن بسته بدلخواه مرد بود اگرمرد عاطفه انسانیت وخلق خوشی داشت رشته خانوادگی قطع نمیگشت والازن پس ازتحمل جور بسیار در آخر مجبور میگشت که ازمهر خود گذشته وازفرزندان خود چشم پوشیده باخذ طلاق قانع شود . عجب آنکه هرگاه زن برای انجام حاجت وباجازه شوهر ازخانه بیرون میآمد مجبور بود خود را بطور خیلی مضحك بانقاب و چادر که ظریفان آنرا «کفن سیاه» مینامیدند بپوشاند وخلاصه آنکه زن وجودی بود ملعبه دردست مرد ومحروم ازحقه خود و حتی حق نفس کشیدن آزاد درکوچه وبازار نداشت ! ـ اینگونه رفتار بازن وعقیدهٔ مردان نسبت بخواهران ومادران خود ناشی ازیك سلسله موهومات وخرافات بود والابلا تردید اکثر مردان ایران نسبت بزنان خود دارای قلبی رئوف ومهربانند وهمین رأفت ذاتی که ازاخلاق ملی ماست تااندازه‌ای ازاجحاف مرد جلوگیری میکرد ولی با این حال مرد قادر مطلق بود آنچه میخواست میکرد وزن چاره جز اطاعت نداشت خاصه آنکه راه تعلیم وتربیت را برروی آنها بسته بودند.

نهضت بانوان

بشهادت تاریخ زنان ایران ، باهوش زیرك عاقل و بردبارند . درمیان آنها چه قبل از اسلام وچه بعداز آن افرادی پیدا شده که مقامات بلندی داشته وبخوبی ازعهده کار بر آمدند. بسیاری اززنان این کشوردر

تربیت اولاد خود ومشارکت درامور شوهران خویش لیاقت فوق‌العاده بخرج داده‌اند. چه بسا ازبزرگان وامراء وحتی ازسلاطین وخلفاکه امورخودرا دردست زنان‌ایرانی گذاشته‌بودند وقدرت وتسلط آنها بواسطه اقدامات ونفوذ آن زنها بوده است، هنوز هم بسیاری اززنان ایلات ما نمونه تهور وشجاعتند ودراکثر نقاط زنان روستائی در زندگانی داخلی وخارجی بامرد شریك وسهیمند.

ازآنجاکه بسیاری ازمردان بواسطه گرفتن زنهای جوان قبل اززوجات خود وفات نموده اند تربیت اولاد و بزرك کردن آنها بالطبع بعهدهٔ آن زن ها واگذار گردیده و این بانوان تاآنجاکه توانسته اند دراین خصوص انجام وظیفه مادری کرده اند.

ازآنچه گذشت بخوبی معلوم میشود که زنان ایران از هرحیث لایق و قابل آن بوده اند که حقوق آنها شناخته شود ودرتعلیم وتربیت آنان اقدامات‌لازمه‌بعمل آید - پیشرفت این منظور یکی از بزرگترین اصلاحات اجتماعی این عصرفرخنده است. ملت ایران عموماً و طبقه نسوان خصوصاً تاابد سپاسگذار مراحم شاهنشاه میباشند که بادست توانای خود در اندك مدتی وباکمال سهولت ابواب سعادت را برروی دختران وخواهران ما باز نمودند و چنان نهضتی درآن طبقه ایجادگردید که براستی تصور آن هم در این مدت کم محال میآمد.

بزرگترین قدمهائی که در این چند سال در خصوص نهضت بانوان برداشته شده راجع است بتعلیم وتربیت دختران - وضع قوانین برای‌حفظ حقوق زنها،تغییر لباس بانوان.

درفصل مربوط بتعلیم و تربیت اشاره کردیم که در هیچ عصری از اعصار از زمان مادها وهخامنشیها تاقبل از کودتا مانند‌این چند سال بتحصیل وتربیت‌بانوان چندان اهتمام نشده و امروز چندین هزار دختر در دبیرستان ها و دبستان مشغول تحصیلند.

تأسیس‌دانشسراهای دخترانه،مدرسه قابلگی ومؤسسات دیگر ازبرای‌تربیت

آنان واجازه ورود آنها بدانشکده طب وتربیت بدنی آنان بوسیله ورزش ازجمله مفاخر این عصر است وچون درجای خود اشاره باین موضوع شده ازتکرار آن در این فصل خود داری میشود اما قوانین مهمی که برای حفظ حقوق بانوان وضع گردیده بحثی است مفصل و از آنجمله است قانون راجع بازدواج مصوب مرداد ۱۳۱۰ و قانون مدنی مصوب ۱۳۱٤ که در فصل مربوط باصلاحات قضائی به آن اشاره خواهدشد .

درخصوص تغییر لباس بانوان وورود آنهادرجامعه لازم است اشاره بروز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱٤ که هیچوقت ازخاطر محو نخواهد گردیدبشود .

در روز هفدهم دی **۱۳۱۴** بفرمان شاهنشاه بانوان ایران بحقوق حقه خود رسیده ازنعمت ورود دراجتماعات بهرمند شدندساعت سه بعدازظهر ۱۷ دی اتومبیل‌های سلطنتی درمیان شوق وشعف مرد وزن وارد محوطه دانشسرای طهران گردیده اعلیحضرت وعلیا حضرت ملکه و والاحضرتین شاهدخت در مقابل عمارت پیاده شدند . گرچه مقصود توزیع دانشنامه های محصلین ومحصلات بود ولی درآنروز شاهنشاه درنظر گرفتند با یك اقدام ملوکانه وبیانات خسروانه بانوان را بحقوق خود که درآن جشن عظیم شرکت داشتند آشناسازند وحضار بوسیله ریاست تشریفات درحضور ملوکانه وعلیا حضرت ملکه ووالا حضرتین معرفی گشتند . پس ازآن وزیرفرهنگ گزارشهای لازم را بعرض رسانید و مراسم توزیع دانشنامه ها بعمل آمد و خطابه هائی از طرف بعضی از محصلین ومحصلات ایراد شد ـ سپس یکی از بانوان (خانم تربیت) خطابه‌ای بعرض رسانیده بحال اسف اشتمال زنان اشاره کرد که چگونه مردان آنهارا از حقوق حقه محروم کرده و جامهٔ خفت و حقارت بر آن می پوشانیدند . آنگاه خطابه خود را باین جمله خاتمه دادند .

« شاهنشاها . روان آن مادران محروم که درقرنهای پیش ازاین نعمت بی بهره ماندند از زبان زنان امروزسپاسگذاری میکند وتمام بانوان که دراین جشن تاریخی شرف حضور نصیب آنان شده است مقدم مبارك همایونی وعلیا حضرت ملکه ایران

را در این محفل آزادی وشادمانی تهنیت میگویند.

اینك بیانات شاهنشاه که سردفتر تاریخ نهضت بانوان است.

« بینهایت مسرورم که میبینم خانمها در نتیجه دانائی ومعرفت بوضعیت خود آشنا شده وبی بحقوق ومزایای خود برده اند. همانطور که خانم تربیت اشاره نمود زنهای این کشور بواسطه خارج بودن از اجتماع نمی توانستند استعداد ولیاقت ذاتی خودرا بروز دهند بلکه باید بگویم که نمی‌توانستند حق‌خود را نسبت بکشور ومیهن عزیز ادا نمایند وبالاخره خدمات وفداکاری خود راآنطور که شایسته است انجام‌دهند وحالا میروند که علاوه براامتیاز برجستهٔ مادری که دارا میباشند ازمزایای دیگر اجتماع هم بهرمند گردند.

« ما نباید ازنظر دور بداریم که نصف جمعیت کشورما بحساب نمی آمدیعنی نصف قوای عاملهٔ مملکت بیکار بود. هیچوقت احصائیه از زنها برداشته نمیشدمثل اینکه زنها یك افراد دیگری بودند وجزو جمعیت ایران بشمار نمی آمدند.

« خیلی‌جای‌تأسف‌است که فقط یك مورد ممکن‌بوداحصائیهٔزنها برداشته‌شود وآن موقعی بودکه وضعیت ارزاق در مضیقه میافتاد ودرآن موقع سرشماری می کردند ومیخواستند تأمین آذوقه نمایند.

« من میل بتظاهر ندارم ونمیخواهم ازاقداماتی که‌شده است اظهار خوشوقتی کنم ونمیخواهم فرقی بین امروزبا روز های دیگر بگذارم ولی شماخانمها باید این روز را یك روز بزرگ بدانید، واز فرصت هائی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمائید. من معتقدم‌که برای‌سعادت وترقی‌این مملکت باید همه‌ازصمیم قلب کار کنیم همینطور باید در راه فرهنگ کارکرد گرچه فرهنگ در نتیجه‌کوشش عمال دولت پیشرفت دارد ولی‌هیچ نباید غفلت نمایندکه مملکت محتاج‌بفعالیت وکاراست وباید روز بروز بیشتر وبهتر برای سعادت ونیکبختی مردم قدم برداشته شود.

« شما خواهران و دختران من حالاکه وارد اجتماع شده اید و قدم برای سعادت خود و وطن بیرون گذارده‌اید بدانید وظیفه شما است که باید در راه‌وطن خود کارکنید سعادت‌آتیه دردست شما است. شما تربیت کنندهٔ نسل‌آتیه‌خواهید

بود و شما هستید که میتوانید آموزگاران خوبی باشید و افراد خوبی از زیر دست شما بیرون بیایند

« انتظار من ازشما خانمهای دانشمند دراین موقع که میروید بحقوق ومزایای خود آگاه شوید وخدمت خودرا بکشور انجام دهید این است که درزندگی قانع باشید وکار نمائید ، ازتجمل واسراف بپرهیزید » .

وپس از آنروز تاریخی بانوان ایران درسراسر کشور بتغییر لباس و ورود در هیئت اجتماعی پرداخته و با مساعدت مردان خود بشکرانه این نعمت بزرگ جشنها گرفتند .

کانون بانوان

برای پیشرفت مقاصد عالی بانوان درارددی بهشت ۱۳۱٤ کانون بانوان بریاست عالیه والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی از طرف وزارت فرهنگ تأسیس گشت و سپس شعب خود را در اغلب ولایات تشکیل داده وهمواره بر تشکیلات خود می افزاید . منظور از تأسیس این کانون از مواد اساسنامهٔ آن که ذیلا نگاشته میشود بخوبی معلوم میگردد .

۱ـ تربیت فکری واخلاقی بانوان وتعلیم خانه داری و پرورش طفل مطابق قواعد علمی بوسیله خطابه ها ونشریات وکلاسهای اکابروغیره .

۲ـ تشویش بورزش های متناسب برای تربیت جسمانی بارعایت اصول صحی

۳ ـ ایجاد مؤسسات خیریه برای امداد بمادران بی بضاعت و اطفال بی سرپرست.

٤ـ ترغیب بسادگی درزندگی واستعمال امتعه وطنی

٥ـ این کانون برطبق ماده ٥٨٧ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ شخصیت حقوقی دارد ورئیس آن نماینده کانون خواهدبود.

فصل بیست و یکم

اصلاحات قضائی

اصلاحات قضائی از صفحات درخشان تاریخ عصر حاضر است چه دراثر توجه شاهنشاه در بسط عدالت و وضع قوانین حقوقی و جزائی موافق با آداب و عادات ملت ومطابق باآخرین طرز وروية که در دنیای متمدن حکمفرماست قوه قضائی ایران چه ازحیث احقاق حق وفصل دعاوی بین افراد وچه ازنقطهٔ نظر نظم عمومی و تنبیه مجرمین وطرز محاکمه برابری بابهترین قوانین ممالك متمدن عالم مینماید.

چنانکه درفصل مربوط بانقلاب ایران اشاره شد یکی ازخواستهای مهم ملت ازدولت وقت تأسیس عدالتخانه بودچه در آن زمان حکام آنچه میخواستیدمیکردند نه قانونی بود ونه مرجع صالحی حتی احکام شرع مطاع هم اجرا نمیگشت ویك گونه استبداد وخودکامی درسراسر ایران حکمفرمائی مینمود، باوجود فرارسیدن دوره مشروطیت وافتتاح مجلس منظورملت چنانکه بایست حاصل نگشت و عدالتخانه ـ هائیکه تأسیس شد اسمی بود بی مسمی و فی الحقیقة او ضاع کشور در آن اوقات چنان تیره بود که اجرای اصلاحات ضروری محال مینمود. در سال ۱۳۲۷ قمری (۱۲۸۸ شمسی) اقداماتی برای تشکیل محاکم دو درجه (ابتدائی و استیناف) و تأسیس دیوان تمیز بعمل آمد و شرائطی برای شغل وکالت در عدلیه معین شد ولی بواسطهٔ ضعف دولت وقت وبی نظمی امور ازمحاکم دودرجه هم سودی نگشت وحتی شرائط وکالت درطاق نسیان گذاشته شد وحقیقت امر این است که قبل از کودتای ۱۲۹۹ شمسی هیچگونه اقدامی برای اصلاح عدلیه مفید نیفتاد نه احقاق حق میگشت ونه فصل دعاوی. هزارها پرونده بدون رسیدگی در بایگانی افتاده بود و هرروز بر آن اضافه میگشت قضاة خودسر آنچه میخواستند میکردند تحقیق وبازرسی درمیان نبود وبااین احوال اکثر نقاط کشور ازیك چنین عدلیه هم محروم بود.

ازاین اوضاع بخوبی معلوم میشود که تأسیس عدلیه منظم درتمام کشور ووضع قوانین واجرای آن از آثار این عهد فرخنده است.

درسال ۱۳۰۵ شمسی اجازه اصلاح قوانین تشکیلات عدلیه ومحاکمات بوزیر عدلیه داده شد وباتوجهی که شاهنشاه به پیشرفت امورقضائی داشته ودارند اصلاحات بی‌شماری بعمل آمد که دراین کتاب فقط بمختصری از آن اصلاحات مهم اشاره میشود.

قضاوت ووکالت

از آنجا که مهمترین عوامل حسن جریان امور محاکم وجود قضاة صالح ودانشمند ووکلاء تحصیل کرده و درستکار است ، قوانین متعددی راجع باستخدام قضاة و شرایط وکالت وضع شد . در سابق معلومات اکثر قضاة محدود بمسائل فقهی بوده تحصیلات دیگری برای آنهاضرورت نداشت ، طرزاستخدام ، ترفیع ومجازات آنها دارای اساس محکمی نبود ولی امروز یکی ازشرائط استخدام قضاة آن است که ازعهده امتحان مفصلی برآیند . مواداین امتحان تقریباً همان دروسی است که در دانشکده حقوق طهران تدریس میشود ، بدیهی است فارغ‌التحصیل‌های دانشکده حقوق ازدادن این امتحان معافند چه داوطلبان این مؤسسه پس ازسه‌سال‌تحصیل ودادن‌امتحان وتقدیم رسالهٔ‌دریکی ازموادحقوقی موفق باخذ « لیسانس » میشوند.

مواد تحصیلی دانشکده‌طهران مطابق‌باموادی‌است که دردانشکده‌های‌فرانسه تدریس میشود باضافه محصلین باید فقه اسلام و خصوصیات حقوقی ایران را در آن مؤسسه فرا گیرند .

فارغ التحصیلهای دانشکده پس‌ازچند سال خدمت دررشته‌های مختلف‌قضائی بمنصب قضاوت مفتخر میشوند طبق قانون اساسی مسند قضاوت مصون است یعنی عزل قاضی بدون اثبات تقصیر ممکن‌نخواهد بود بامراعات این اصل برای اینکه قضاة ازحد خود خارج نشوند وتخلفی رخ ندهد تشکیل محکمه عالی انتظامی‌پیش بینی شده واعضاء آن مستشاران دیوان عالی تمیز ند وبدین ترتیب فقط قوهٔ قضائیه حق رسیدگی بتخلفات قضاة را دارد . قضاتی که مرتکب‌جنحه یاجنایت گردند طبق قانون‌مجازات عمومی‌بسختی‌تنبیه میشوندولی‌تعقیب جزائی آنها منوط باجازهٔ رسمی محکمه عالی‌انتظامی‌است . همچنین برای‌ترفیع قضات ترتیبات خاصی‌معین گردیده و محکمه عالی پیشنهاد های رسیده را تحت نظر گرفته رأی خود را صادر مینماید .

اما راجع بوکالت قوانین سودمندی درخصوص درجهٔ معلومات واخلاق وکلاء وضع گردیده است . بموجب قانون ۱۳۰۶ کسانیکه سابقهٔ وکالت یاقضاوت نداشتند می‌بایست از عهده امتحانات لازمه برآیند قانون ۱۳۰۹ لیسانسیه های حقوق را از امتحان معاف داشت ودر آبان همان سال کانون و کلاء تحت ریاست وزیر عدلیه که باجتماع وکلاء انتخاب گردید تأسیس‌شد درسال ۱۳۱۴ ومخصوصاً در ۲۵ بهمن ۱۳۱۵ قانون مهمی راجع بشرایط وکالت ، تشکیلات وکلاء بتصویب مجلس رسید ـ طبق این قانون وکالت دارای درجات معین‌است وبرای‌هریك ازاین درجات شرائطخاص، تعیین گردیده‌است .

قانون‌مدنی

دراردیبهشت ۱۳۰۷ شمسی قانون اجازه اجرای لایحه قانون مدنی بتصویب مجلس رسید ـ یکی‌ازابواب این قانون‌راجع بحقوق مختلفه‌ایست که برای اشخاص نسبت باموال منقول‌یاغیرمنقول حاصل‌میشود وفصول معینی درمالکیت (اعم ازعین یامنفعت) وحق انتفاع وحق ارتفاق بملك‌غیر وضع شده همچنین راجع باسباب تملك که عبارت از احیاء اراضی موات و حیازت اشیاء مباحه ، عقود وتعهدات ـ اخذ بشفعه وارث است ابواب‌جداگانهٔ تنظیم‌شده که برابری بابهترین قوانین ملل‌متمدن مینماید .

مقننین مابخوبی‌دریافته اندکه اساس‌هر کشوری برروی خانواده است وازاین جهت قوانین سودمندی برای حفظ آن اساس وضع‌نموده‌اند وموضوع مهمی که درمد نظر گرفته شده است حفظ حقوق زنهاست . در ابتدا در سال ۱۳۱۰ قانونی راجع بازدواج بتصویب رسید و تأسیس دفاتر رسمی ازدواج و طلاق دستور داده شد ـ مزاوجت باکسی‌که هنوز استعداد جسمانی برای ازدواج پیدانکرده ممنوع گردید ومردمکلف است درموقع ازدواج بزن وعاقداطلاع دهد که زن دیگری داردیاخیر. زن وشوهر مکلف بحسن معاشرت گشتند و مقررات نافعی در خصوص سوء رفتار شوهرودرمواردیکه‌اقامت درمنزل شوهر برای‌زن موجب ضرربدنی یامالی‌باشدوضع گردید. قانون‌مدنی مصوب ۱۳۱۳و۱۴ دارای‌فصلهای معینی‌است راجع‌بخواستگاری قابلیت صحی برای ازدواج ، موانع نکاح ، شرایط صحت ازدواج ، مهریه ، حقوق

وتکالیف زوجین، طلاق، عده وغیره وغیره، همچنین راجع به نسبت اولاد ، ونگهداری وتربیت اطفال وانفاق بین اقارب مواد سودمندی وضع شده است . قانون مدنی ایران باحفظ حقوق زوجین وظایف آنهارا نسبت بیکدیگر واولاد معین کرده است.

سایر مباحث مربوط باشخاص وحجر وقیمومیت ، ادله اثبات دعوی (اقرار ، اسناد کتبی ، شهادت ، امارات و قسم) که هر کدام در جای خود غایت اهمیت را دارد از ابواب مهم قانون مدنی است که در سنوات ۱۳۱۳ و ۱۴ بتصویب رسیده است .

ثبت اسناد و املاك

یکی از قدمهای مهمی که برای استحکام اساس مالکیت و قطعی کردن تاریخ اسناد باحفظ مندرجات آن از تبدیل وتغییر برداشته شده وضع قوانین مربوط بثبت اسناد واملاك است ـ درسابق معاملات مربوط باملاك دردفتر رسمی بثبت نمیرسید وازاین سبب باب مجادله ودعاوی جعل وتزویر بازو درهرموقع بنیان مالکیت صاحبان املاك را متزلزل میساخت چه بسا اتفاق میافتاد یك سند مجعول سالها موجب خسارت صاحب ملکی گردیده وحتی ملك را ازدست اوخارج میکرد. اگرچه درسال ۱۳۲۹ قمری (۱۲۹۰ شمسی) قانونی مربوط بثبت اسناد بتصویب مجلس رسید ولی این قانون ازهرحیث ناقص بود چه اولا راجع بثبت املاك وطرز تملك اشارهٔ نکرده وثانیاً تشکیلاتی که در خور این امر مهم است پیش بینی نگردیده وفقط منظور مقننن آن بوده است اسنادی که بثبت میرسد درمحاکم عدلیه معتبرشمرده شود.

اولین قانون ثبت احوال دراین عصر در۱۳۰۲ شمسی بتصویب رسید وقوانین دیگری آنرا تکمیل کرد . بتدریج تشکیلات ثبت در تمام کشور توسعه یافت املاك بثبت رسید ، محاضر رسمی مفتوح گشت وپایه اسناد رسمی وحقوق مالکیت برروی اساس محکم خلل ناپذیری گذاشته شد چنانکه ثبت کلیه عقود ومعاملات راجع بعین یامنافع اموال غیر منقوله و همچنین ثبت صلحنامه و هبه نامه و شرکت نامه اجباری گردید بدینمعنی که محاکم و ادارات راجع به آن معاملات باسناد غیررسمی ترتیب اثر نخواهند داد .

دفاتر رسمی ازدواج و طلاق

تأسیس دفاتر رسمی ازدواج و طلاق بزرگترین خدمت را بزوجین بلکه بجامعه نموده‌است درسابق نکاح بطورغیررسمی واقع میگشت یعنی قباله نکاح و شرایط ازدواج دردفتر رسمی ثبت نمیگردید ـ دفتر شرعیات عاقدین اجباری ورسمی نبود وبسا اتفاق میافتاد که قباله مفقود میگشت وزوجه برای مطالبه حق خود مدرك نداشت و زوج ازروی عناد انکار زوجیت مینمود.

معلوم است این قبیل‌اوضاع چه مضراتی رابرای خانواده وجامعه دربرداشت، دیگر آنکه عاقدین دراغلب اوقات مراعات سن رشد واجازه پدر را در مواردی که ضرورت دارد نمینمودند وازوج سئوال نمیشدکه آیازن دیگری‌دارد یاخیر بدینجهات واقعه مهم ازدواج‌بدون‌مراعات‌این نکات مهم‌واقع میگشت ـ علیهذا برای‌جلوگیری از این اوضـاع دفاتر ازدواج و طلاق رسمی تأسیس گشت تا هنگام عقد یا طلاق مراعات قوانین مدنی بشود و واقعه دردفاتر رسمی قید گردد تادرصورت‌لزوم‌بتوان مراجعه نمود.

قانون تجارت

برای پیشرفت امورمربوط بتجارت، تسهیل معاملات‌تجاری و طرز احداث‌شرکتها وضع قوانین ومقررات خاصی‌نهایت لزوم‌راداشت ـ برای‌این‌مقصود درسنوات ۱۳۰۳ و۱۳۰٤قوانین سودمندی وضع گردید ولی درنتیجهٔ ترقیات‌این‌چند ساله وتشویق دولت ازافرادیکه‌درتأسیس شرکت های تجاری بکوشند، وضع قانون کاملتری ضروری گشت ـ بنابراین درسال ۱۳۱۱ قانون کامل وجامعی راجع‌بکلیه مسائل بازرگانی بتصویب رسید ودرخصوص ایجاد اقسام مختلفه شرکتها وثبت آنها وانحلال‌وتصفیه امورهرشرکت‌قواعد متینی مقرر گردید که باحفظ منافع عموم شرکاء واشخاص ذی‌نفع بهترین راهنمای افراد دراستفاده‌از سرمایه خود وخدمت باقتصادیات مملکت‌است.

قانون جزا

حفظ نظم عمومی که بالطبع موجب آسایش افراداست مستلزم وضع قانونی‌است که درآن مجرم برحسب‌نوع جرم واهمیت آن بادرنظرگرفتن‌اوضاع واحوال مجازات گردد. مقننین ما درتنظیم قانون‌مجازات

عمومی بادرنظر گرفتن آداب ، عادات ، اوضاع سیاسی و اجتماعی مملکت و درجه معلومات ، اخلاق واحکام مذهبی ساکنین این کشور ازاصول علمی جدیدترین قوانین جزائی اروپائی هم استفاده کرده‌اند وبطور کلی میتوان گفت قانون مجازات عمومی‌ما دومنظور عمده‌رادرنظر گرفته‌یکی حفظ هیئت اجتماعی‌وتنبیه مجرم دیگرجلوگیری ازوقوع جرم ومعالجه اشخاصی که ارتکاب جرم درآنان جبلی ویاارثی است .قانون مجازات عمومی از ۱۵ مرداد ۱۳۱۰ بموقع اجراگذاشته شد ولی ازآن تاریخ ببعد مخصوصاً درسنوات ۱۳۱۱ و۱۲ برحسب ضرورت یك سلسله قوانین دیگر دراصلاح بعضی ازموادباالحاق مواد دیگر بتصویب‌رسیده است.

اصول محاکمات محاکم عمومی ایران دودرجه است ابتدائی واستیناف وبرای جلوگیری ازتراکم‌دعاوی درمحاکم ابتدائی دربعضی ازنقاط محاکم صلح ایجاد گردیده . محاکم اختصاصی فقط حق رسیدگی باموری دارد که قانون اجازه‌داده باشد. فوق تمام محاکم دیوان عالی‌تمیزاست که درپایتخت‌تشکیل میشود وحق نقض وابرام احکام ونظارت در محافظت قانون واجرای آن بالسویه‌در تمام مملکت دارد: مقررات خاصی‌برای‌تسریع محاکمات وحفظ حقوق اصحاب‌دعوی وشخص ثالث وضع شده است .

گرچه قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی درسنه ۱۳۲۹ قمری (۱۲۹۰ شمسی) بتصویب رسیده ولی اصلاح قسمتی از مواد آن و وضع قوانینی که برای رسیدگی دعاوی کمال ضرورت را داشت پس ازآن تاریخ است و از آنجمله است قانون آزمایش (۱۳۰۶ شمسی) قانون اصول تشکیلات عدلیه (۱۳۰۷) قانون‌تسریع محاکمات وقوانین دیگر که بمرور الی کنون بتصویب رسیده است.

راجع بمحاکمات جزائی اصول متینی برای بازرسی‌جرم وتحقیقات مقدماتی ومحاکمه متهم واجرای حکم در نظر گرفته شده است . در همان حال که ترتیبات خاصی برای‌کشف حقیقت پیش بینی شده مقررات سودمندی برای حفظ متهم وضع گردیده وبخوبی میتواند از خود دفاع کرده بی‌تقصیری خودرا ثابت نماید . قانون محاکمات جزائی در ۱۲۹۰ شمسی‌بتصویب‌رسیده ولی درسنوات ۱۳۱۱ و۱۲قسمتی

ازمواد آن تغییر کرده ومواد مهم دیگری بر آن الحاق شده است

تذکر

ذکر کلیه اصلاحاتی که دراین چند سال درامور قضائی ایران رخ داده ولو باختصار و بطور فهرست دراین کتاب مخصوص تاریخ مختصر ایران است نگنجد لذا ناچار ازشرح مؤسسات مهم قضائی ازقبیل محاکم شرع دیوان جزاء عمال دولتی ، محاکم مالیه وغیره صرف نظر میشود .

راجع بتشکیلات وزارت عدلیه فقط بهمین اکتفا میشود که طبق قانون دیماه ۱۳۱۵ تشکیلات مرکزی به اداره کل تقسیم میشود : اداره کل امور قضائی ، اداره کل- امور اداری واداره کل ثبت اسناد واملاك .

مجله رسمی که از ۱۳۰۷ تأسیس گشته ودر آن کلیه قوانین ، تصویب نامه ها نظامنامه وبخشنامه‌های وزارت عدلیه ، احکام محاکم جنائی ، اخطارهای قانونی و غیره درج میشود طبق قانون ۱۳۱۵ جزو مطبوعات وقسمت اداره فنی است.

از جمله مؤسسات وزارت عدلیه یکی کلاس قضائی است و دیگر کلاس ثبت اسناد است که در ۱۳۰۷ شمسی ایجاد گردیده است.

مدتی است که بنای ساختمانهای عظیمی برای محاکم ودفاتر شروع شده است وهمچنین بنای قابل توجهی برای ثبت اسناد ساخته شده وضبط آن مطابق اصول علمی است که ازحریق وغیره محفوظ ومصون باشد.

فصل بیست ودوم
روابط ایران با دول خارجه
وقایع مختلفه داخلی

روابط ایران با دول خارجه

درمقدمه تاریخ عصر جدید اشاره باوضاع پریشان واحوال اسف انگیز این کشور قبل ازکودتا گردیده شمهٔ از نفوذ اجانب وامتیازاتی که برای خود بدست آورده بودند بیان نمودیم و گفتیم که دراثر آن امتیارات استقلال سیاسی ، اقتصادی وقضائی ما نهایت متزلزل و بموئی آویخته بود. چون آن شبهای تار سپری گردید لازم آمد که دولت شاهنشاهی خود را از آن قیود ظالمانه مستخلص ساخته و بنیان استقلال تام و تمام ایران را مستحکم نموده اساس معامله متقابله را با کلیه دول مجری نماید واین منظور عالی دراندك مدتی حاصل آمد.

حق قضاوت قونسولی یا کاپیتولاسیون که از سنه ۱۲۴۳ قمری بموجب معاهده ترکمن چای بروسها داده شد و بتدریج سایر دول هم طبق معاهدات مخصوص یا بعنوان اصل کاملة الوداد از آن استفاده کردند اساس استقلال قضائی ما را متزلزل نموده بزرگترین لطمه را بر حاکمیت این کشور وارد آورده بود. بنابراین دراردیبهشت ۱۳۰۶ حسب الامر اعلیحضرت **الغاء کاپیتولاسیون** اعلام گردید وبرای تجدید عهود مدت یکسال معین شد. در نتیجهٔ اقدام کارگذاریها و اداره محاکمات وزارت خارجه منحل گردید و بتدریج معاهدات وقراردادهائی برروی اساس معامله متقابله بادول خارجه بسته شد .

روابط ایران باسایر دول همواره برروی اساس دوستی وحسن تفاهم بوده و از بدو کودتا الی کنون بسیاری از دول آسیا واروپا وامریکا عهد نامه‌های مودت و ودادیه و قرارداد های تجاری ، گمرکی اقامت ، در یانوردی ، هوائی حمایت علائم تجاری وصنعتی، موافقت درخصوص نیابت قضائی وابلاغ اوراق قضائی، مقاوله نامه های راجع بمبادله بروات وامانات پستی برروی اصل معامله متقابله منعقد گردیده است .

طبق عهدنامه ۱۳۰۰ شمسی که بین ایران واتحاد جماهیر شوروی روسیه منعقد

گردید دولت شوروی تمام معاهدات و مقاولات و قراردادها را که دولت تزاری روسیه باایران منعقد نموده وحقوق ملت ایران راتضییع مینمود ازدرجه اعتبار ساقط دانست همچنین کلیه معاهدات وقراردادهائی که دولت سابق روسیه باممالك ثالثی بضر رایران منعقد کرده بود ملغی گشت . دولت ایران حق انتفاع از جزائر آشوراده و جزائر دیگری که درسواحل ولایت گرگان است حاصل نمود همچنین مقرر شد طرفین با حقوق تساوی ازرودا ترك وسایر رودها و آبهای سرحدی بهره مندشوند . دولت شوروی ازقروضی که دولت تزاری بایران داده بود صرف نظر کرد و تمام نقدینه ومطالبات وبدهی بانك استقراضی ایران را با کلیه دارائی منقول وغیرمنقول بانك مزبور در خاك ایران بملکیت ایران در آورد . راههای شوسه از بندر پهلوی به طهران و از قزوین بهمدان، خطوط راه آهن ازجلفا به تبریز وازصوفیان بدریاچه رضائیه ،انبارها ووسایل نقلیه دریاچه مذکور ، تمام خطوط تلگرافی وتلفونی که در حدود ایران توسط دولت تزاری ساخته شده بود وبندر پهلوی (پرت) باانبارهای مال التجاره و وکارخانه چراغ برق بایران واگذار گردید.

درسال ۱۳۰۶ قراردادی راجع به بهره برداری ازشیلات سواحل جنوبی بحر- خزر که در دست کمپانی مختلط شیلات ایران و شوروی است منعقد شد وهم در آن سال بندر (پرت) پهلوی بدولت ایران تحویل داده شد و درسال ۱۳۱۰ قرارداد اقامت وتجارت وبحرپیمائی بین ایران واتحاد جماهیر شوروی بتصویب رسید .

دولت ایران ازراه صلح طلبی درسال ۱۳۰۰ طبق قانون مخصوص عضویت جامعه بین الملل تشکیل گردید .

درسال ۱۳۰۸ ایران درعهدنامه تحریم جنگ (بریاند ـ کلوك) مشارکت نموده و همچنین بابسیاری از قرار دادها و مقاوله نامه های بین المللی شرکت کرده که از آنجمله است پرتکل ژنو راجع بگاز های سمی ، اساسنامه دیوان داوری بین المللی، قرار داد بین المللی مراسم گمرکی ، جلوگیری ازنشریات مستهجن ، قراردادبین المللی امداد ، تحدید ساخت و توزیع ادویه مخدره ، قرارداد بین المللی اتوموبیل رانی . تسهیل فیلمهای بین المللی وغیره وغیره .


اتحاد جماهیر روسیه شوروی
دریای سیاه
ترکیه
آنکارا
سوریه
دمشق
عراق
بغداد
اردن
عربستان
تبریز
تهران
مشهد
کابل
افغانستان
هند
کراچی
خلیج فارس
دریای عمان
ایران
و ممالک همجوار

درسنوات مختلفه بین ایران و ترکیه و افغانستان و دولت شوروی قرار داد بیطرفی وعدم تعرض منعقد گردید. درسال ۱۳۰۸ (۱۳٤۸ قمری) دولت ایران دولت جدید حجاز ونجد را برسمیت شناخت و هیئت اعزامی دولت حجاز درتحت ریاست امیر فیصل ولیعهد آن دولت بطهران وارد گردیده پذیرائی رسمی از آنان بعمل آمد (۱۳۱۱) همچنین در سال ۱۳۱۱ دولت عراق برسمیت شناخته شد وبرحسب دعوت شاهنشاه ایران ازپادشاه عراق ، اعلیحضرت ملك فیصل درسال ۱۳۱۱ ایران‌را دیدن نمود ودر پذیرائی او احترامات لازمه بعمل آمد.

اختلاف سرحدی ایران وترکیه که سالها موجب مذاکره ومناقشه بود خاتمه یافت یعنی پس از تبادل مراسلات در سال ۱۳۰۸ و ورود وزیرامور خارجه ترکیه (توفیق رشدی ارس) بطهران در سال ۱۳۱۰ قرار تحدید حدود منعقد و پس از تصویب مجلس شورای ملی در ۱۳۱۱ شمسی بموقع اجرا گذاشته شد - روابط ایران بادولت ترکیه روز بروز صمیمی تر گردید و اعلیحضرت دعوت حضرت آتاترك ریاست جمهور ترکیه را قبول فرمود ودر خرداد ۱۳۱۳ بخاك ترکیه عزیمت فرمودند - از طرف دولت وملت ترك پذیرائی شایانی بعمل آمد که نظیر آن کمتر دیده شده است.

راجع بتحدید حدود ایران وافغانستان درسال ۱۳۱۲ حکمیت بدولت ترکیه واگذارشد ورأی حکمیت آن دولت درسال ۱۳۱٤ بتصویب مجلس شوری رسیدو این مسئله‌هم خاتمه یافت.

موضوع دیگر اختلافات سرحدی ایران بادولت عراق بود که درسال ۱۳۱٤ درشورای جامعه ملل مطرح شد وبعد دولتین همجوار وهم کیش بهتر آن دانستند که این قضیه را بین خود حل نمایند، بنابراین درتعقیب مذاکرات و ورود وزیر امور خارجه ونمایندگان دولت عراق بطهران وحسن موافقیت دولتین اختلافات سرحدی رفع گردید و در سال ۱۳۱٦ قرار داد آن بتصویب مجلس رسید.

درتیر ۱۳۱٦ پیمان مودت واتحاد بین ایران ، ترکیه ، افغانستان وعراق بسته

شد وچون درطهران ودر کاخ سعدآباد بامضا رسیده موسوم به پیمان سعدآباد است.
راجع باین پیمان وزیر امور خارجه ترکیه آقای رشدی ارس در یکی از نطقهای خود چنین اظهار داشته است « پیمان سعدآباد که یك منطقه امنیت وصلح دوستی در اراضی پهناوری ایجاد نموده از آن شاهکار هائی است که درپرتوفروغ این روح دوستی وصمیمیت تحت نظر وعلاقهٔ شخص اعلیحضرت شاهنشاه ایران منعقد گردیده است »

شرح معاهدات وقراردادهای منعقد بین دولت ایران وسایر دول عالم ازحدود این فصل خارج است بنابراین بآنچه درفوق گفته شد اکتفا کرده درخاتمه باین نکته اشاره میشود که ازسال ۱۳۰۸ شمسی بین دولت ایران وژاپون روابط سیاسی ایجاد گردید وسفارتخانه درایران وتوکیو تأسیس شد.

راجع باهمیت تعرفه جدید گمرکی وقراردادهای گمرکی که بادول بسته‌شده وانتقال حق طبع اسکناس ازبانك شاهنشاهی ببانك ملی ایران (طبق قانون ۱۳۰۹ شمسی) و انحلال اداره تلگرافی هند واروپا درایران (درسال ۱۳۱۱) و الغاء امتیاز نفت جنوب وانعقاد قرارداد جدید درآنخصوص (در۳۱۲) درفصول گذشته شرح مختصری داده شد وتکرار آن لزوم ندارد.



مسافرتهای شاهنشاه

شاهنشاه ایران درهمان حال که کلیات وجزئیات امور راتحت نظرقرار داده شروع باصلاحات عظیمی نمودند برای مشاهده اوضاع بلاد دور دست ، رعایت حال اتباع ، تشویق زارعین و صنعتگران و دادن دستور های جدید موافق با اوضاع محلی هر نقطه در هرسال بکرات رنج سفررا متحمل گردیده اوضاع اقصی نقاط ایران را از نزدیك ملاحظه فرموده اند . شرح این مسافرتها که درکلیه نقاط ایران بعمل آمده است . اندرزهائی که شاهنشاه درهر محل ودر هرنقطه بطبقات مختلفه داده اند ، دستورهائی که برای عمران وآبادی وپیشرفت اوضاع اقتصادی واجتماعی وغیره حسب‌الامر ملوکانه صادر گردیده درخور کتاب جداگانه ایست .



غیراز مسافرتهای عدیده درداخله کشور در سال ۱۳۰۳ شمسی پس از خـاتمه قضیه خوزستان عازم زیارت عتبات عالیات شدند. ایرانیـان مقیم عراق که سـالیان در از منتظر طلوع آفتاب اقبال وطن خود بودند بجشن و شادی پرداخته احساسات قلبی خود را ابراز داشتند.

همچنین درسال۱۳۱۳ اعلیحضرت دعوت حضرت آتاترك غازی مصطفی کمال پاشا رئیس جمهور ترکیه را قبول فـرموده بـرای تشیید مبانی ودادواتحاد بین ملتین ایران وترك در۲٤ خرداد بطرف ترکیه عزیمت نمودند.

درکلیه اماکن تاریخی مراسم پذیرائی باشکوهی ازطرف رئیس‌جمهور بعمل آمده درهر نقطه ملت ترك باکمال شوق وشعف پیشوای ملت‌ایران را استقبال‌کرده اظهار مسرت مینمودند وچنانکه وزیر امور خارجه ایران درآن هنگام در مجلس شورای ملی اظهار داشتند نه آنقره نه اسلامبول نه ازمیر چنین استقبال و جشن و تظاهرات ملی را بخاطر نداشته ویقین است که این مودت درتاریخ روابط ملل‌شرق جاوید وپایدار خواهدبود.

یازدهم تیرماه باحضرت آتاترك وداع وباتشریفات لازمه واحترامات نظامی‌در چهاردهم همان ماه بسرحدایران واردشدند.

☆ ☆ ☆

ریاست هیئت وزراء

از آغاز سلطنت شاهنشاه پهلوی آقای مفصلةالاسامی ذیل در تاریخهای مختلف ریاست هیئت وزراء را عهده دار بوده اند.

آقای محمد علی فروغی — ازآذر ۱۳۰٤ تا خرداد ۱۳۰۵

« حسن مستوفی (کابینه‌جدید)	« بهمن ۱۳۰۵
« «	« خرداد ۱۳۰۶
« مهدیقلی هدایت (کابینه‌جدید)	«فروردین ۱۳۱۲
« «	« شهریور ۱۳۱۲
« محمدعلی فروغی (کابینه‌جدید)	« خرداد ۱۳۱٤
« «	« آذر ۱۳۱٤
« محمود جم	« کنون

الغاء القاب وعناوین

در سابق گذشته از کلمات خان ، میرزا و غیره که مضاف یا مضاف الیه اسامی اشخاص بود بسیاری ازافراد دارای القاب و مناصب وعناوین مخصوصی بودند ـ گذشته از آنکه اکثراین افرادلیاقت داشتن لقب‌را نداشتند بسا اوقات آن لقب یاعنوان‌هم معنی معینی‌نداشت . از این رو بدون جهت یك عـده اشخاص دارای القاب پوچ و بیمعنی بوده و کار بجائی رسید که هرکس متوقع آن بود که در مکالمه و مکاتبه نـام اورا با عناوین مخصوصی ببرند .!

درتاریخ ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۰٤ قانون الغاء القاب ومناصب مخصوص نظام و کشوری بتصویب مجلس‌رسید ـ بدیهی است القاب ومناصب نظام که برحسب‌قانون الغاء شده غیر از درجاتی است که افسران نظامی پس از ابـراز لیاقت بدان نائل میگردند .

برای‌اینکه عناوین والقاب وتعارفات بی‌تناسب که موجب تضییع وقت وعبارت پردازی بیمعنی‌است ازبین‌برود درضمن نظامنامه‌ای که برای دستورتشریفات وآداب رسمی دولتی‌تهیه شده دستخط شاهنشاه مبنی برساده ومختصر کردن القاب‌وعناوین صادرگردید وفصل هفتم‌نظام‌نامه مذکور مربوط بعناوین است وقدغن‌اکیدگردید که ازآن تجاوز ننمایند.

ماههای فارسی

قبل از اوضاع کنونی در دوائر دولتی اسامی سالهای ترکی و بروج عربی استعمال میگشت مثلا برج ثورسنه ایلان ئیل (یعنی برج گاوسال مار) بهمین‌جهت درتاریخ یازدهم فروردین ۱۳۰۴ قانون تبدیل بروج به ماههای فارسی وضع گردید ـ مبدأ تاریخ سال هجرت خاتم النبیین (ص) از مکه معظمه بمدینه طیبه‌است ـ آغاز سال روزاول بهار وسال کماکان شمسی حقیقی باقی ماند ، طبق آن قـانون ترتیب سال شماری ایغوری که در تقویم سابق معمول بوده منسوخ شد .

توحید اوزان و مقیاسها

درسابق اوزان و مقیاسهای ایالات و ولایات ایران مختلف بوده وحتی در بعضی نقاط وزنه‌های بلوکات واقعه دراطراف یك شهر با یکدیگر فرق داشته بقسمی که در مبادلات و معاملات میبایست اوزان مختلفه را منظور نظرداشت . از طرف دیگر روزنه های قانونی موجود نبود و کسبه بمیل خودهرسنگی را که میخواستند استعمال‌میکردند دولت وقت در صدد بر آمد که باین هرج و مرج خاتمه دهد ـ بنا براین در دهم خرداد ۱۳۰۴ قانون اوزان و مقیاسها طبق اصول متری بتصویب مجلس رسید ولی اسامی اوزان و مقیاس بفارسی بوده مثلا یك گز مساوی بود بایك متر ویك پیمانه بایك لیتر و یك درم بایك گرم وقس علیهذا . چون اسامی فارسی با مراعات اصول متری تولید سوء تفاهم برای عموم مینمود دردی ماه ۱۳۱۱ قانون‌دیگری وضع شد واسامی بین المللی متروکیلو وغیره معمول گردید .

نظامنامه این قانون در اسفند همان سال منتشر گشت ووزنه های قانونی که قسمتی ازآن برنجی وقسمت دیگر چدن است ودارای علامت مخصوص دولتی‌است متدرجاً ازسنه۱۳۱۴ بین‌اصناف وکسبه توزیع گشت تاراه تقلب‌بسته‌شود ودیگر کسی نتواند سنگهای مختلف استعمال‌نماید .

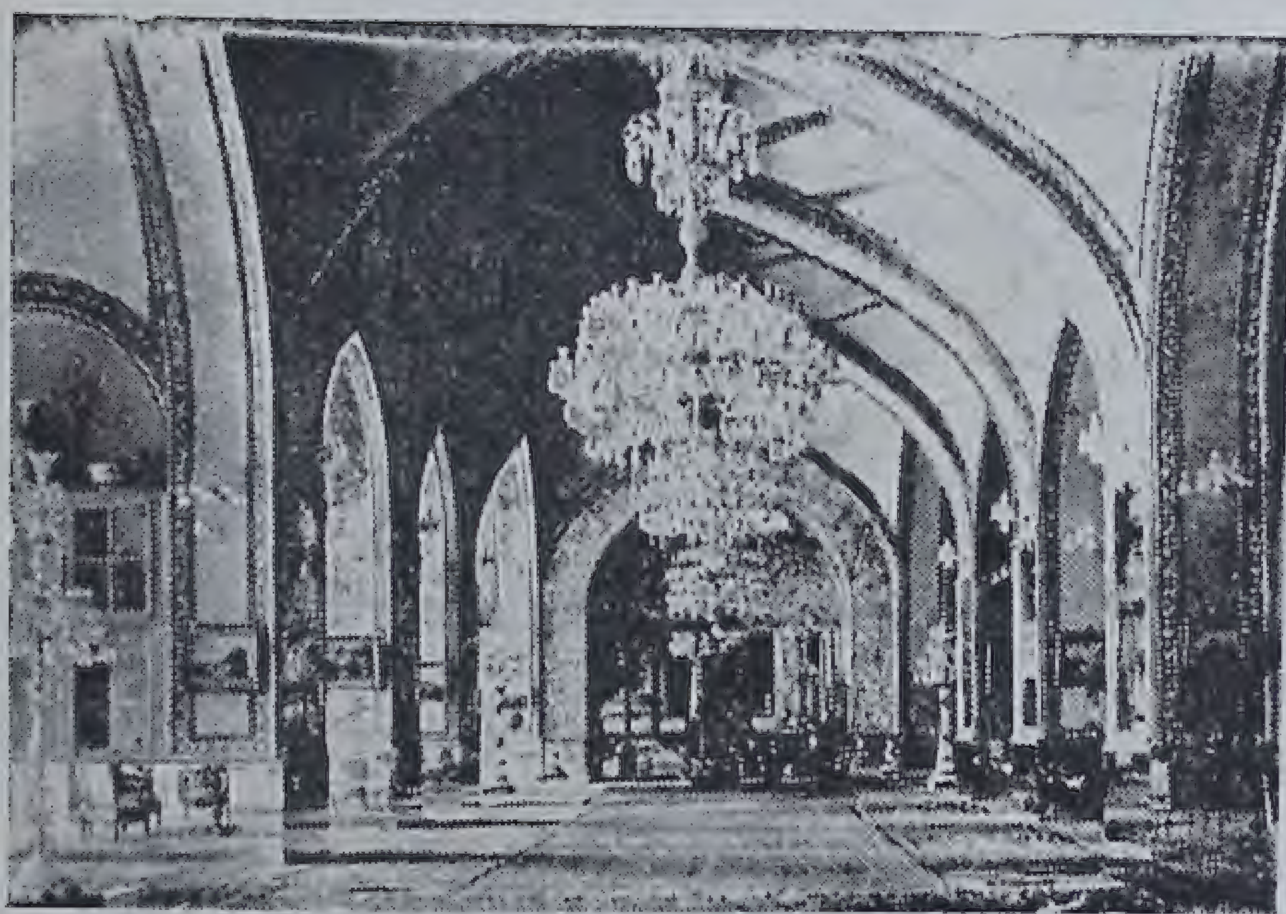
ابنیه و عمارات

اصولا دراین عصر ساختن عمارات عظیم وزیبا وتعمیر بناها نهایت موردتوجه استچنانکه کلیه وزارتخانه ها وبانکها

ومؤسسات وادارات بناهای باشکوهی برحسب احتیاجات خود ساخته وطرز معماریهای قدیم وجدید را مراعات کرده‌اند گرچه بهتر آن بود که شرح ابنیه این عصر موضوع فصل جداگانه باشد ولی بجهاتی از اختصاص فصل معینی برای این منظور خود داری گشت چه ابنیه عظیم وزارت جنك و وزارت طرق وشوارع، ایستگاه های راه آهن وپلهای عظیم فلزی و صدها ساختمان های دیگر و



« سردر قصر شاهنشاهی »



« تالار موزهٔ سلطنتی »

عمارات ادارات دولتی ومؤسسات عام المنفعه چه در پایتخت وچه درسایر بلاد ایران بقدری زیاد است که جمع آوری اطلاعات راجع بطرز ساختمان آنها مستلزم وقت بسیاری است وبافرض اینکه ما بتوانیم کلیه آن معلومات را با زحمات زیاد بدست

آورده تقسیمات لازمه را از حیث طرز بنابعمل آوریم صفحات این تألیف گنجایش این مطالب را ندارد و بنا براین در ضمن شرح اصلاحات در هریك از رشته های امور کشوری اکتفا بنام بعضی ازابنیه مهم ادارات یامؤسسات مربوطه گردید .

استحکام وحدت ملی

قطع است که نژاد و زبان تاریخ چند هزار ساله این کشور ساکنین آنرا بایکدیگر متحد ومتفق نموده واهالی کلیه‌قطعات ایران بهرلهجه که‌تکلم کنند وبهراسم ورسم که خودرابخوانند خویشتن را ایرانی دانسته همه دارای یك گونه آرزو وآمال ملی بوده ومیباشند. برای استحکام این اساس متین وبرای اینکه هیچگونه اختلافات طبقاتی بین‌ساکنین این مرز و بوم نباشد در این عصر قدمهای بزرگی برداشته شده و از آنجمله است « وحدت شکل درالبسه » وبراستی برای متحدنمودن اهالی و مربوط ساختن آنها بقسمی که درمعاشرت بایکدیگر درزحمت نباشند بهتر از آن‌اقدامی ممکن‌نمیشد. کسانیکه ایران چند سال قبل را دیده اند بخوبی بخاطر دارند که در آن هنگام نه فقط در دهستانهالباس اهالی مختلف بوده بلکه درشهر ها هم انواع گلاه‌های گوناگون ولباسهای رنگارنك اهالی راازیکدیگر متمایز ساخته بود وهرقسم کلاه ولباسی تشکیل طبقه مخصوصی را میداد ، گرچه درباطن ایرانیان دارای‌یك‌گونه آرزوی ملی بودند ولی در ظاهر این اشکال مختلف آنها را ازهم دور ساخته بود بدینجهات در ٦ دی ۱۳۰۷ قانون یکسان نمودن البسه از مجلس گذشت و برای این منظور اهالی جشنها گرفته لباس های مختلف را ازخود دور ساختند.

درسال۱۳۱٤ قدم دیگری دراین‌راه برداشته شد واهالی ایران کلاه‌بین‌المللی راکه مخصوص ملل متمدنه است برسر گذاشتند وازاین جهت نیز باسایرملل بزرك عالم همرنك گردیدند.

خاتمه

دولت و ملت ایران درنتیجه‌اقدامات شاهنشاه هرچه تمامتر مراحل ترقی وتعالی را طی نموده در بهبودی اوضاع مادی و

معنوی کشور میکوشند. سالی نمیگذرد که اقدامات مهمی بر فهرست اقدامات گذشته افزوده نشود. بااینکه دراین کتاب نهایت کوشش بعمل آمد که اشاره مختصری بکلیه اقدامات مهم بشود معذلك بواسطهٔ کثرت اقدامات مفید اجـراء این منظور عملی نگردیدوازذکر مطالب مهمی مانند دریا نوردی، خرید کشتی، ایجاد کارخانه هواپیمائی، کارخانهٔ ذوب آهن وغیره صرف نظر شدوازخداوند متعال آرزوداریم توفیقی عنایت گردد تادرجلد دوم این کتاب بشرح آنهاو وقایع بعدی بپردازیم هم اکنون که این سطور تحت طبع است قوانین مهمی راجع بتشکیلات جدیـد وزارت داخله وعمران وآبادی نقاط مختلف ایران تحت شور است.



مطلب مهم دیگری که دراین تألیف اشاره نشده نهضت ادبی وعلمی این عصر وپیشرفت مطبوعات وجراید است ـ ازاین قسمت که مستلزم تحقیق عمیق و بدست آوردن شرح حال نویسندگان فاضل معاصر است بواسطه ضیق وقت و کثرت گرفتاری نگارندهٔ این سطور صرف نظر شد.

دراین جلد فعلا بهمین اکتفا میشود که جراید ومجلات این عصر در روشن نمودن افکار عموم وهدایت اهالی باصول تمدن و آشناساختن خوانندگان باوضاع جهان خدمات گرانبهائی مینمایند.

ازطرف دیگر نویسندگان فاضل ما دراین مدت قلیل کتب بسیاری درمسائل علمی وادبی ترجمه و تألیف نموده‌اند . شعراء عالیمقدار ما بواسطه وزیدن نسیم روح افزای تجدد نغمهٔ دیگری آغاز کرده با اشعار جانبخش خود روح جدیدی در کالبدها میدمند .

خلاصه‌ایران وارد مرحلهٔ جدیدی گردیده ، دوره عظمت وشکوه فرا رسیده علائم آینده بسیار درخشانی پدیدار است و بجاست که درخاتمهٔ این تألیف روی بهم میهنان خود اززن ومرد کرده بگوئیم :

بشکرانهٔ آنکه رستی ز بند — بقصد دعا دستها کن بلند
که اینعهد فرخنده پاینده باد — شه دادگر پهلوی زنده باد

فهرست مهمترین وقایع واصلاحات عصر حاضر

مهمترین وقایع واصلاحات	تاریخ هجری شمسی	تاریخ هجری قمری
تولد اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی	۲۴- اسفند ۱۲۵٦	۱۲۹٦
تولد والاحضرت شاهپور محمد رضا ولایتعهد	٤- آبان ۱۲۹۸	۱۳۳۸
کودتا	۳- اسفند ۱۲۹۹	۱۳۳۹
تفویض مقام وزارت جنگ	اردیبهشت ۱۳۰۰	۱۳۳۹
حصول امنیت در گیلان وفرار میرزا کوچك جنگلی	مهر ۱۳۰۰	۱۳٤۰
انتزاع ساوجبلاغ (مه آباد) ازید اشرار	آذر ۱۳۰۰	۱۳٤۰
عضویت ایران درجامعه بین الملل تصویب عهدنامه‌های مودت بین ایران وچین ـ وایران وشوروی ـ ایران وافغانستان	۱۳۰۰	۱۳٤۰
تصرف چهریق وفرار سیمتقو	مرداد ۱۳۰۱	۱۳٤۰
تفویض مقام ریاست وزراء به منجی ایران	آبان ۱۳۰۲	۱۳٤۲
تنفر ملت از سلطنت قاجاریه ودرخواست تغییروضع (رژیم)	اسفند ۱۳۰۲	۱۳٤۲
تفویض ریاست کل قوای دفاعیه وتأمینیه	بهمن ۱۳۰۳	۱۳٤۳
نصب دستگاه تلگراف بی‌سیم امواج بلند	۱۳۰۳	۱۳٤۳
دستگیر شدن خزعل	اردیبهشت ۱۳۰٤	۱۳٤۳
تصویب قانون نظام وظیفه	خرداد ۱۳۰٤	۱۳٤۳
انقراض سلطنت قاجاریه وتفویض حکومت موقتی به رضاخان		۱۳٤٤
سردار سپه	۹ـ آبان ۱۳۰٤	۱۳٤٦
افتتاح مجلس مؤسسان	۵ـ آذر ۱۳۰٤	۱۳٤٤
پیدایش سلطنت شاهنشاه پهلوی	۲۱ـ آذر ۱۳۰٤	۱۳٤٤
تاجگذاری شاهنشاه	٤ـ اردیبهشت ۱۳۰۵	۱۳٤٤
آغاز اصلاح عدلیه مرکز وولایات	اسفند ۱۳۰۵	۱۳٤۵
اجازه ساختمان راه‌آهن بین بندرشاه وبندرشاپور	اسفند ۱۳۰۵	۱۳٤۵
اعلام الغاء کاپیتولاسیون	اردیبهشت ۱۳۰٦	۱۳٤۵
تحویل گرفتن پرت پهلوی	۱۳۰٦	۱۳٤۵
قرارداد شیلات	۱۳۰٦	۱۳٤٦
قانون تعرفه گمرکی	اردیبهشت ۱۳۰۷	۱۳٤٦
قانون راجع باعزام محصل ازطرف وزارت معارف بخارجه	خرداد ۱۳۰۷	۱۳٤۷
افتتاح بانك ملی (در اردیبهشت ۱۳۰٦ اجازه تأسیس آن داده شد)	شهریور ۱۳۰۷	۱۳٤۷
افتتاح راه خرم آباد بدزفول	آبان ۱۳۰۷	۱۳٤۷

مهمترین وقایع واصلاحات	تاریخ هجری شمسی		تاریخ هجری قمری
تصویب قانون متحدالشکل نمودن البسه	دی	۱۳۰۷	۱۳۴۷
دستگیری دوست محمد بلوچ		۱۳۰۷	۱۳۴۷
مشارکت ایران درعهدنامه تحریم جنگ (بریاند کلوك)	فروردین	۱۳۰۸	۱۳۴۷
شناختن دولت عراق	اردیبهشت	۱۳۰۸	۱۳۴۷
شناختن دولت نجدوحجاز وورود هیئت اعزامی آن دولت بطهران	مرداد	۱۳۰۸	۱۳۴۸
شناختن دولت افغان	آبان	۱۳۰۸	۱۳۴۸
تشکیل وزارت راه وشوارع ووزارت اقتصاد ملی		۱۴۰۸	۱۳۴۸
الغاء امتیاز طبع اسکناس (اجازه مبادله ضمیمه امتیاز نامه بانك شاهنشاهی)	خرداد	۱۳۰۹	۱۳۴۹
افتتاح دستگاه تلگرافی بی‌سیم امواج کوتاه		۱۳۰۹	۱۳۴۹
قانون حفظ آثارملی	آبان	۱۳۰۹	۱۴۳۹
واگذاری انحصار تجارت خارجی بدولت	اسفند	۱۳۰۹	۱۳۴۹
تحویل خطوط تلگرافی هند واروپا بدولت ایران		۱۳۰۹	۱۳۴۹
افتتاح پل سفید رود بین رشت ولاهیجان	اردیبهشت	۱۳۱۰	۱۳۵۰
عزیمت والاحضرت همایون ولایت عهد عظمی برای تکمیل تحصیلات باروپا	شهریور	۱۳۱۰	۱۳۵۰
تقسیم وزارت اقتصاد ملی بسه اداره تجارت فلاحت وصناعت		۱۳۱۰	۱۳۵۰
افتتاح کارخانه قند سازی کهریزك ونخ ریسی شاهی		۱۳۱۰	۱۳۵۰
ورود ملك فیصل پادشاه عراق بایران	اردیبهشت	۱۳۱۱	۱۳۵۱
مبادله قرار داد تعیین خط سرحدی ایران و ترکیه و مبادله قرارداد انحلال اداره هند واروپا درایران		۱۳۱۱	۱۳۵۱
ورود رسمی امیرفیصل ولیعهدحجاز بایران	تیر	۱۳۱۱	۱۳۵۱
اجازه الحاق دولت ایران بقرار داد بین المللی وامداد تعاون ـ مالی ـ تحدید ادویه مخدره	تیر	۱۳۱۱	۱۳۵۱
رسیدن کشتیهای جنگی خریداری دولت ایران ببندرعباس	آبان	۱۳۱۱	۱۳۵۱
الغاء امتیاز نفت جنوب (امتیازدارسی)	آذر	۱۳۱۱	۱۳۵۱
افتتاح کارخانه قندسازی کرج	آذر	۱۳۱۱	۱۳۵۱
تأسیس چای‌سازی درلاهیجان	آذر	۱۳۱۱	۱۳۵۱
تصویب قرارداد جدیدنفت جنوب	خرداد	۱۳۱۲	۱۳۵۲
افتتاح بانك فلاحتی (اجازه تأسیس در۱۳۰۹ وخرداد ۱۳۱۲ داده شد)	تیر	۱۳۱۲	۱۳۵۲
تأسیس کارخانه سیمان سازی ـ کرازت ـ گودرن واشباع چوب		۱۳۱۲	۱۴۵۲

مهمترین وقایع و اصلاحات	تاریخ هجری	
	شمسی	قمری
افتتاح راه چالوس	آذر ۱۳۱۲	۱۳۵۲
اجازه تأسیس دانشسراهای مقدماتی و عالی	اسفند ۱۳۱۲	۱۳۵۲
اجازه تأسیس دانشگاه	خرداد ۱۳۱۳	۱۳۵۳
مسافرت اعلیحضرت همایون شاهنشاه بترکیه	خرداد ۱۳۱۳	۱۳۵۳
مراجعت موکب ملوکانه از ترکیه	تیر ۱۳۱۳	۱۳۵۳
اقدامات لازمه جهت ساختمان سیل‌بند شهر تبریز	شهریور ۱۳۱۳	۱۳۵۳
تأسیس کارخانه قندسازی شاهی وورامین	مهروآبان ۱۳۱۳	۱۳۵۳
جشن هزارمین سال فردوسی	مهر ۱۳۱۳	۱۳۵۳
ورود ولیعهد سوئد بایران	آبان ۱۳۱۳	۱۳۵۳
افتتاح نمایشگاه دائمی کالای ایران	آبان ۱۳۱۳	۱۳۵۳
اجازه الحاق ایران بقرار داد بین المللی اتوموبیل رانی - فیلمهای تربیتی	دی ۱۳۱۳	۱۳۵۳
تأسیس کارخانه حریربافی درچالوس	دی ۱۳۱۳	۱۳۵۳
تشکیل اولین جلسه فرهنگستان	خرداد ۱۳۱۴	۱۳۵۴
استقبال ملت ازکلاه بین‌المللی	خرداد ۱۳۱۴	۱۳۵۴
تحدید حدود ایران وافغانستان	مهر ۱۳۱۴	۱۳۵۴
تأسیس کارخانه قند سازی مرودشت وشاه‌آباد	مهر ۱۳۱۴	۱۳۵۴
آغاز نهضت عظیم بانوان	۷ دی ۱۳۱۴	۱۳۵۴
تأسیس کارخانه چیت‌سازی دراشرف	۱۷ دی ۱۳۱۴	۱۳۵۴
مراجعت والا حضرت همایون ولایتعهد از اروپا	اردیبهشت ۱۳۱۵	۱۳۵۵
واگذاردن امتیاز استخراج نفت قسمتی از شرق وشمال شرق بشرکت عمومی دولاوار - امتیازلوله کشی	دی ۱۳۱۵	۱۳۵۵
تأسیس کارخانه های قندسازی آبکوه (خراسان) ومیاندوآب (آذربایجان)	۱۳۱۴	۱۳۵۵
ختم عملیات ساختمان خط‌آهن شمال وافتتاح آن	بهمن ۱۳۱۵	۱۳۵۵
رفع اختلافات سرحدی ایران وعراق	۱۳۱۶	۱۳۵۶
پیمان سعدآباد	تیر ۱۳۱۶	۱۳۵۶
تبدیل ادارات صناعت وتجارت بدووزارتخانه	مهر ۱۳۱۶	۱۳۵۶